نفت، قدرت و اصول

پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد

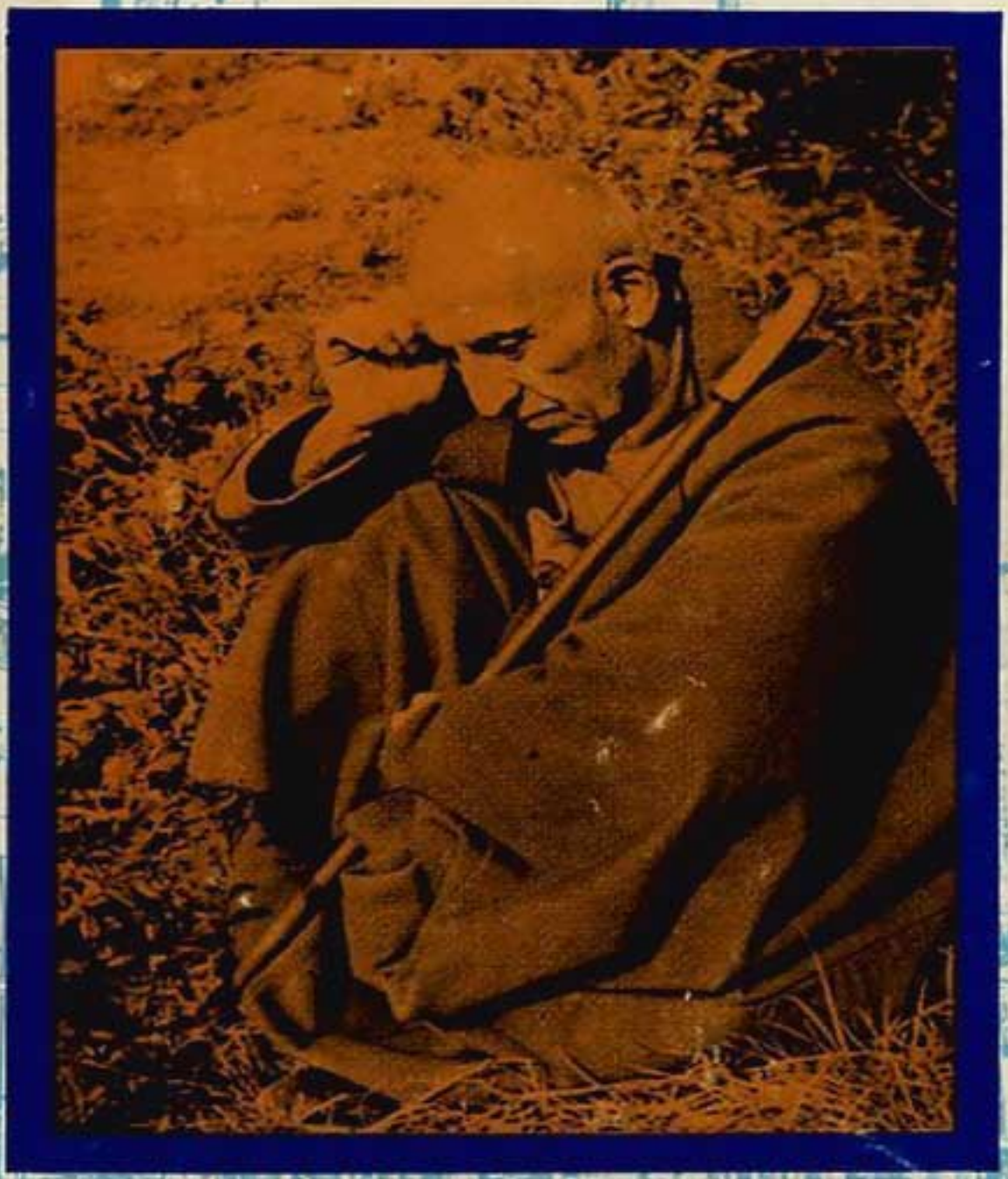

نوشته: مصطفی علم

ترجمه: غلامحسین صالحیار

نفت

قدرت و اصول

نفت

قدرت و اصول

ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن

نوشتهٔ
مصطفی عِلْم

ترجمهٔ
غلامحسین صالحیار

نفت، قدرت و اصول

پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد

نوشته: مصطفی علم

ترجمه: غلامحسین صالحیار

نوبت چاپ (ناشر): اول ۱۳۷۷ تیراژ ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: محمدعلی علمی

ناشر: انتشارات چاپخش

نشانی: تهران - میدان انقلاب - بازارچه کتاب - پلاک ۱۲ تلفن: ۶۴۰۴۱۱۰

صندوق پستی: ۱۳۱۴۵-۱۷۳۷

شابک: ۷-۱۰-۵۵۴۱-۹۶۴ ISBN : 964-5541-10-7

۹۷۸۹۶۴۵۵۴۱۱۰۹ 9789645541109

ای.ای.ان. EAN

قیمت: ۱۸۰۰۰ ریال

فهرست مندرجات

علائم اختصاری ۷
دربارهٔ کتاب و نویسنده ۹
مقدمهٔ مؤلف ۱۳
فصل اول / عصر استبداد و اعطای امتیازات ۱۹
فصل دوم / رضاشاه و امتیاز ۱۹۳۳ ۵۱
فصل سوم / ایران در برابر روس و انگلیس به پا می‌خیزد ۸۳
فصل چهارم / مأموریت ژنرال ۱۱۵
فصل پنجم / لایحه ملی شدن نفت ۱۳۹
فصل ششم / نیروهای دست‌اندرکار در ایران، بریتانیا و ایالات متحده امریکا ۱۵۹
فصل هفتم / ایران از «کمپانی» خلع ید می‌کند ۱۷۹
فصل هشتم / مأموریتهای هریمن و استوکس ۲۰۵
فصل نهم / فشار اختناق‌آور «کارتل نفت» ۲۳۷
فصل دهم / طرحهای انگلیس برای اشغال نظامی آبادان ۲۵۵
فصل یازدهم / اختلاف نفت به سازمان ملل ارجاع می‌شود ۲۷۵

فصل دوازدهم / مذاکرات مصدق در ایالات متحده ۲۹۷
فصل سیزدهم / انگلیس «بانك جهانی» را زیر نفوذ می‌گیرد ۳۱۳
فصل چهاردهم / داوری در دادگاه جهانی ۳۳۳
فصل پانزدهم / تلاش‌های انگلیس برای سرنگون کردن مصدق ۳۴۳
فصل شانزدهم / نخست‌وزیری قوام و تهدید کمونیسم ۳۷۱
فصل هفدهم / بازیهای چرچیل با ترومن ۳۹۱
فصل هیجدهم / اقتصاد بدون نفت ایران ۴۱۹
فصل نوزدهم / بازیهای ایدن با آیزنهاور ۴۳۱
فصل بیستم / کودتا ۴۵۵
فصل بیست‌ویکم / یك کنسرسیوم نفت مسلط می‌شود ۴۸۳
فصل بیست‌ودوم / پیامدهای کودتا ۵۱۵
پی‌نویسها ۵۳۳
منابع و مآخذ ۶۰۳
تصاویر ۶۱۷
فهرست اعلام ۶۶۷

علائم اختصاری

شرکت ملی نفت ایتالیا (اجیپ)	AGIP
شرکت نفت انگلیس و ایران	AIOC
شرکت نفت انگلیس و پرشیا	APOC
شرکت نفت عربی ـ آمریکایی (آرامکو)	ARAMCO
بنگاه سخن پراکنی بریتانیا (بی.بی.سی)	BBC
کمپانی نفت بریتانیا	BP
کابینه (هیئت دولت)	CAB
سیستم تلویزیونی کلمبیا	CBC
کمپانی نفت فرانسه	CFP
سازمان مرکزی اطلاعات (آمریکا)	CIA
کمیته رؤسای ستاد	DEFE
اداره کل تولیدات دفاعی (آمریکا)	DMPA
اولین کمپانی بهره برداری	FEC
وزارت خارجه (انگلیس)	FO
روابط خارجی ایالات متحده	FR-US
ستادهای کل	CHQ

دولت اعلیحضرت یا علیا حضرت ملکه (انگلستان)	HMG
آژانس انرژی جهانی	IEA
دیوان داوری بین المللی لاهه (دادگاه جهانی)	IJC
سازمان بین المللی کار	ILO
شرکت نفت عراق	IPC
ستاد مشترك نیروهای مسلح (آمریکا)	JCS
نیروهای زمینی خاورمیانه (انگلیس)	MELF
سازمان اطلاعات خارجی انگلیس	MI6
سازمان پیمان آتلانتیك شمالی (ناتو)	NATO
شرکت ملی نفت ایران	NIOC
شورای امنیت ملی (آمریکا)	NSC
سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپك)	OPEC
سازمان اداری مصارف دفاعی نفت	PAD
اداره اسناد نخست وزیری (انگلیس)	PREM
گروه تدارك اسناد	RG
ریال	RLS

دربارهٔ کتاب و نویسنده

کتاب نفت، قدرت و اصول (ملی کردن نفت ایران و پیامدهای آن) نوشته دکتر مصطفی عِلْم آخرین کتابی است که درباره رویداد مهم ملی شدن صنعت نفت ایران نوشته شده، و اخیراً از طرف انتشارات دانشگاه معروف سیراکیوز (نیویورك) انتشار یافته است.

آنچه در این کتاب تازگی دارد «تز» جدیدی است که نویسنده ارائه کرده و براساس آن استدلال می کند، آمریکا تصور می کرد با انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگون کردن حکومت ملی مصدق، بسادگی و برای همیشه اختیار نفت خاورمیانه را بدست گرفته، اما این امر در درازمدت به زیان آمریکا و غرب تمام شد. چه نویسنده معتقد است انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ ـ عدم ثبات در نقاط مختلف خاورمیانه ـ جنگ ۸ ساله ایران و عراق و حتی تصرف کویت توسط عراق و بدنبال آن درگیری جنگ خلیج فارس در سال گذشته، به تمامی از پیامدهای کودتای آمریکایی ـ انگلیسی ۲۸ مرداد ناشی شده است. مجله معتبر هفته‌نامه ناشران

(PUBLISHERS WEEKLY) می‌نویسد: کتاب مورد بحث در مورد این مسئله که به مردم جهان تفهیم شود چرا آیت‌الله [امام] خمینی[ره] از آمریکا به عنوان «شیطان بزرگ» یاد می‌کرد، گام بزرگی برداشته است. آقای آلبرت هورانی نویسنده معروف عرب و مؤلف کتاب مهم تاریخ مردم عرب نیز ضمن اظهارنظر درباره آن می‌نویسد:

«این کتاب به یکی از مهم‌ترین بحرانهای دهه ۱۹۵۰، که براثر تصمیم ایران به ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران به وقوع پیوست، پرداخته، اقدامی که به نظر می‌رسد پس از آن، تمام کشورهایی که مسائل مشابهی داشتند، نمونه ایران را به عنوان «استاندارد» به کار گرفتند.»

نویسنده در کتاب خود به تجزیه و تحلیل و بررسی مستند حوادث مهمی که منجر به ملی کردن منافع نفتی انگلیس در ایران شد نشسته که مظهر آن تصمیم حکومت ضد استعماری محمد مصدق به ملی کردن نفت در سراسر ایران بود.

کتاب نفت، قدرت و اصول مسئله ملی شدن نفت ایران را در دایره ای وسیع‌تر، یعنی کوشش غرب برای تسلط برمنابع و ذخایر انرژی جهان قرار می‌دهد و به آن از این زاویه می‌نگرد. نویسنده عقیده دارد کودتای ۱۹۵۳ منجر به تسلط کنسرسیوم تحت نفوذ آمریکا برای بهره‌برداری از نفت ایران شد. شاه را دوباره به صورت قدرت مسلط بر کشور درآورد و آمریکا نیز انتظار داشت در مقابل، او بتواند در خلیج فارس از امنیت و منافع آمریکا، بویژه از لحاظ نیازمندیهای مربوط به انرژی، دفاع کند. اما در عمل نه تنها چنین نشد، بلکه برعکس کودتا به پیامدهایی انجامید که درست در جهت خلاف انتظار توطئه‌گران بود.

نویسنده کتاب مصطفی عِلْم یك اقتصاددان است که مدتی بیش از ۲۰ سال در وزارت خارجه ایران شاغل پستهای مهم، از جمله مدیر کل روابط اقتصادی ـ مستشار اقتصادی سفارت ایران در لندن ـ نماینده ایران در کمیته های مختلف اقتصادی سازمان ملل در نیویورك و همچنین سفیر ایران در سودان بوده است. پس از خروج از وزارت خارجه، دکتر عِلْم دست به کار تألیفات گوناگون، از جمله نوشتن مقالاتی در رشته «اقتصاد نفت» برای نشریات بین المللی گردید و از چندی پیش مقیم لندن شده است.

مترجم (با استفاده از معرفی‌نامه ناشر)

مقدمهٔ مؤلف

تألیف این کتاب کوششی است در راه پی‌گیری و تحلیل حوادث بسیار مهمی که در سال ۱۹۵۱ به ملی کردن منابع نفتی بریتانیا در ایران منتهی شد. این امر کودتای آمریکایی ـ انگلیسی سال ۱۹۵۳ را به دنبال داشت، که در نتیجه آن حکومت ضداستعماری ساقط گردید و با برقرار شدن دوباره سلطه شاه و تشکیل کنسرسیوم نفت تحت تسلط آمریکا در سال ۱۹۵۴، پایان گرفت.

پس ازبررسی وقایع این ۴ سال، به تشریح این مسئله پرداخته می‌شود که چگونه با پشتیبانی آمریکا از یك رژیم سلطنتی خودکامه، بذر انقلاب سال ۱۹۷۹ در ایران، ازهمان زمان کاشته شد و نتایج بعدی آن عدم ثبات بیشتر در خلیج‌فارس، روشن شدن آتش جنگ میان ایران و عراق و حتی اشغال کویت توسط رژیم صدام و وقوع جنگ خلیج‌فارس شد.

دوران سه ساله (۵۴ـ۱۹۵۱) تمام عوامل یك درام قوی و هیجان‌انگیز را درخود دارد. آدم‌ربایی ـ قتل ـ تحریکات سیاسی ـ به راه انداختن جنگهای روانی ـ بروز اغتشاشات توسط دسته‌های مزدور ـ اقدامات پنهانی و فعالیت‌های محرمانه سازمانهای «سیا» در آمریکا و «اینتلیجنت سرویس» در انگلیس و بر تمامی این حوادث و صحنه‌ها، چهره خارق‌العادهٔ رهبر ملی ایران ـ محمد

مصدق ـ سایه افکنده است.

مطالعات لازم برای تألیف این کتاب براساس بررسی اسنادی که اخیراً از طرف دولتهای بریتانیا و ایالات‌متحده از ردیف اسناد سری و محرمانه خارج شده و همچنین بسیاری از اسناد خصوصی و دولتی ایران صورت گرفته است. اما فراتر ازاین، بخش مهمی ازکتاب را تکیه بر مصاحبه‌هایی تشکیل می‌دهد که با مقامات رسمی ایرانی ـ انگلیسی و آمریکایی انجام شده است.

این مقامات مستقیماً درحوادث سالهای ۵۴ـ۱۹۵۱ شرکت داشته‌اند.

کتاب می‌تواند به عنوان منبعی برای مطالعهٔ راهنمایی شده از دورانی که ویژگی اصلی آن تشدید و اوج‌گیری نهضت‌های ملی و مبارزه در راه استقلال و کسب حاکمیت بر منابع طبیعی خود، از طرف کشورهای جهان سوم، در عصری که قدرت امپریالیسم انگلیس رو به زوال رفته بود، قرار گیرد. دراین کتاب نشان داده می‌شود چگونه شرکت نفت انگلیس در ایران ـ که یك مؤسسه کوچك انگلیسی بود ـ از راه به دست آوردن منافع هنگفت و غیرمعقول از نفت ایران و به حساب کشور صاحب نفت، تبدیل به یك مؤسسهٔ غول‌آسای بین‌المللی به نام بریتیش پترولیوم شد. در کتاب این مسئله روشن گردیده که شیوه استثمار وسیع این غول نفتی، که بتدریج تبدیل به ستون اصلی قدرت اقتصادی و استراتژیك بریتانیا درخاورمیانه شده بود چگونه منجر به اختلاف شدید میان وطن‌دوستان ایرانی، به رهبری مصدق، با آن کمپانی گردید. همچنین ازاین نکته مهم پرده برداری می‌شود که این اختلاف، شکافهای وسیع‌تری را میان منافع جهانی آمریکا ـ انگلیس و دیگر کمپانیهای بین‌المللی نفت به دنبال داشت، شکافی که بعداً ترس از امکان درگیری آمریکا و انگلیس در یك جنگ فاجعه‌بار با شوروی، آنرا هولناکتر جلوه‌گر می‌ساخت.

معذالك در بحبوحه این اختلافات، انگلیس موفق شد پرزیدنت آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا را ترغیب کند که توسط سیا کودتایی در ایران ترتیب دهد که هدف آن برانداختن دولت دموکراتیك ـ و بقدرت رساندن مجدد شاه و تحت کنترل گرفتن منابع نفت ایران توسط آمریکا و انگلیس بود. اما تمام این اقدامات

منجر به یك سلسله حوادث زنجیره ای شد که برای غرب درهم شکننده محسوب می‌شد. بذر کودتا سرانجام انقلاب ۱۹۷۹ را علیه دولت ایالات‌متحده بوجود آورد و این امر بنوبه خود ثبات خاورمیانه را به زیان غرب متزلزل کرد. بررسی انجام شده بخوبی نشان می‌دهد چگونه درك مبهم و توهم‌آمیز از تعریف «امنیت ملی» و دنبال کردن منافع کوتاه مدت، موجب وقوع تکانهای عظیمی در منطقه، به زیان کشورهای غربی گردیده است.

در تاریخ معاصر، رویدادهای معدودی ـ نظیر ملی کردن نفت ایران ـ وجود داشته‌اند که چنین اردوی بزرگی از چهره های معروف و شناخته شدهٔ درجه اول جهانی، با چنین شدت و حدتی خود را مستقیماً درآن آلوده کرده باشند. درمیان فهرست اسامی بی‌پایان بازیگران این دوران هیجان‌انگیز ـ که در آن مصدق نقش بازیگر اول را بعهده دارد ـ نام شخصیت‌هایی چون ترومن ـ آچسن (رئیس جمهوری و وزیر خارجه وقت آمریکا ـ دمکرات) اتلی ـ موریسون (نخست وزیر و وزیر خارجه انگلیس ـ کارگر) آیزنهاور ـ دالس (رئیس جمهوری و وزیر خارجه آمریکا ـ جمهوریخواه) چرچیل ـ ایدن (نخست وزیر و وزیر خارجه انگلیس ـ محافظه کار) دیده می‌شود، درحالی که ازطرف دیگر شخصیت‌هایی چون استالین و مولوتف (دیکتاتور شوروی سابق و وزیر خارجه قدرتمند او) به صورتی اسرارآمیز درکنار ماجرا ایستاده و بر آن نظاره می‌کنند.

علاوه بر اینها، پای شخصیت‌های سیاسی برجستهٔ بسیاری از کشورهای دیگر، رؤسای بزرگترین کمپانیهای نفتی جهان و رؤسای سرویسهای اطلاعاتی، امنیتی و نظامی آمریکا و انگلیس نیز به میان کشیده می‌شود. و بالاخره دخالت و درگیری مؤثر سازمانهای بزرگ جهانی نظیر سازمان ملل متحد ـ دیوان داوری بین‌المللی لاهه و بانك جهانی هم مطرح است.

داستان ملی شدن نفت ایران را نمی‌توان جدا ازمبارزه ایرانیان برای برقراری حکومت مشروطه مورد بررسی قرار داد. مبارزه ای که هدف اصلی آن از میان برداشتن قدرت مطلقه پادشاهانی مستبد بوده که یکی از اعمال خودسرانه آنان را اعطای امتیاز به بیگانگان، برای انتفاع شخصی تشکیل می‌داده است.

برای آنکه انگیزه‌های پنهانی نارضایی مردم ایران از رهبران خویش و امتیازاتی که آنان به بیگانگان می‌داده اند، در مسیری صحیح مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و مسئله در برابر چشم‌اندازی روشن قرار داده شود، سه فصل نخست کتاب به نیروهای دست‌اندرکار در ایران در دوران حیرت‌انگیز سالهای ۱۹۴۹ـ۱۸۷۰ و تشریح شرایطی که کمپانی نفت انگلیس و ایران، تحت آن شرایط کار می‌کرد، اختصاص یافته است. بقیه فصول حوادث سالهای ۵۴ـ۱۹۵۱ را بررسی می‌کند و بخش پایانی کتاب بر پیامدهای کودتای آمریکایی ـ انگلیسی در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه پرتو می‌افکند.

این مسئله که من، خود به عنوان یك ایرانی، طی دهها سال زندگی درکشورم، ازنزدیك شاهد حوادث بوده‌ام، انجام کار را در تدوین این کتاب، تا حدودی تسهیل کرده است. سالهایی که به چشم، رشد مقاومت ملی را در برابر بیگانگان، حوادث دردناك سالهای ملی شدن نفت، تظاهرات خشم‌آگین مردم در تهران، اغتشاشات وسیع درآبادان، مباحثات داغ درمجلس و مطبوعات را، شاهد بوده‌ام.

اما بدون دستیابی به اسنادی از مذاکرات انجام شده در تهران ـ لندن ـ واشنگتن و دیگر پایتخت‌های جهان و بدون اطلاع از نظریات و خاطرات کسانی که مستقیماً در جریان حوادث شرکت داشته‌اند، ترسیم تصویری دقیق و واقعی از حوادث ممکن نیست.

ضمن تحقیقاتی که انجام می‌دادم از توصیه‌ها و مشاورات بسیار مفیدی از طرف اعضای بسیاری از کتابخانه‌ها و آرشیوهای آمریکا و انگلیس برخوردار بوده‌ام، و ازاین رو مخصوصاً از اعضای اداره اسناد عمومی بریتانیا، آرشیو ایالات‌متحده آمریکا، کتابخانه دانشکده مطالعات شرقی لندن و کتابخانه پرینستون تشکر می‌کنم.

همچنین می‌خواهم قدرشناسی عمیق خویش را ازکسانی که با سخاوت تمام، در طی مصاحبه‌های طولانی، وقت خود را در اختیارم گذاردند تا به این وسیله بتوانم پرتوی از روشنایی بیشتر بر محتوای اسناد محرمانه‌ای که اخیراً

آزاد شده بیندازم، بیان نمایم. در حقیقت بسیاری از این اشخاص خود به وجود آورندگان یا تهیه کنندگان این اسناد بوده اند.

درمیان ۷۰ نفری که با آنها مصاحبه داشته ام، تعداد زیادی از وزرای سابق کابینه‌ها و نمایندگان مجلس در ایران، معاونان وزارت خارجه آمریکا، سفرای انگلیس و آمریکا، رؤسا و مشاوران عالیرتبه مؤسسات بزرگ نفتی و همین‌طور مأموران اطلاعاتی ـ امنیتی و نظامی بوده اند که اسامی آنان در فهرست اعلام آخر کتاب آمده، گوآنکه بعضی از آنها خواسته اند هویتشان مکتوم بماند.

در اینجا مخصوصاً می‌خواهم از آقای آلبرت هورانی استاد افتخاری دانشکده سنت آنتونی در دانشگاه آکسفورد تشکر کنم که در تمام طول مدت نوشتن این کتاب با پیشنهادها و تفسیرهای باارزش خویش به غنای بیشتر کتاب کمك فراوان کرده است.

چون موضوع کتاب به بسیاری از سازمانهای بین‌المللی ارتباط پیدا می کند، تصمیم گرفتم هر فصلی که مربوط به سازمان خاصی می شود توسط یك یا حتی تعداد بیشتری از اعضای آن سازمان با دید انتقادی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. در این زمینه بویژه ازآقای سیروس غنی کارشناس حقوقی که فصول مربوط به دیوان داوری بین‌المللی لاهه ـ سازمان ملل متحد و شورای امنیت را مطالعه کردند و کمك‌هایی که به شناسایی برخی از شخصیت‌های ناشناس کتاب به عمل آوردند، تشکر نمایم. همچنین متشکرم از آقای خداداد فرمانفرمائیان، رئیس کل اسبق بانك مرکزی ایران و آقای رضا مقدم، عضو پیشین صندوق بین‌المللی پول، به خاطر کمك‌هایشان درمورد فصول مربوط به بانك جهانی و مسائل مالی. معذالك بر این نکته تأکید می کنم مسئولیت هر مطلبی که در کتاب آمده با خود نویسنده است.

و چگونه می‌توانم سپاسگزاری عمیق خویش را از همسرم مهین برای کمکهایش، تشویقهایش و همچنین صبر و شکیبایی که در مدت ۹ سال نوشتن این کتاب نشان داد، بیان دارم، و بالاخره نوبت پسرم نادر است که بعنوان منشی و لغت‌پرداز، درتمام مدت نوشتن کتاب برای من کار کرد و تمام امور را، از گرفتن

فتوکپی‌ها و تشکیل آرشیو از اسناد مختلف، یادداشتها، کاغذها، تا تایپ متن نهایی به عهده گرفت. و این کار آخر، یعنی تایپ نهایی کتاب را با اشتیاق هرچه تمامتر انجام داد، چه آنطور که خودش می‌گوید: این کار به او فرصت داد تا درك کند قبل از تولدش چه حوادثی بر سر کشورش آمده و دلیل این اوضاع چه بوده و چیست؟

فصل اول

عصر استبداد و اعطای امتیازات

«اگر ارادهٔ سنیّه قبلهٔ عالم بر این قرار گیرد که بانام پرعظمت و افتخار خویش بر این امتیاز صحه گذارند، با یك اشارهٔ قلم به این مملکت و به این ملت شکوه و جلال و حیاتی بخشیده اند که اهمیت آن بیش از تمام اقداماتی است که شاهان سابق ایران در طول چندین هزار سال سلطنت خود برای این سرزمین کرده اند.»

این آخرین فراز از یك گزارش دو صفحه‌ای است که وزرای چاپلوس ناصرالدین شاه در سال ۱۸۷۲ (میلادی) تقدیم سلطان مستبد قاجار کردند و درآن نظر خود را درباره امتیازی که بارون جولیوس رویتر خواهان آن شده بود، اعلام داشتند[۱].

امتیاز عملاً شامل حق انحصاریِ بهره برداری ازتمام منابع کشاورزی ـ صنعتی ـ و معدنی در سراسر ایران می‌شد.

رویتر که در سرزمین مادری خویش (آلمان) مدیر موفقِ یك سرویس خبری ـ بازرگانی بود، کسب و کار خود را به لندن منتقل کرد و در آنجا به سال ۱۸۵۷ تابعیت بریتانیا را به دست آورد. و کمی بعد نیز لقب بارون را برای خود خریده به بارون جولیوس رویتر ملقب و مشهور شده بود.

معین‌الملك، وزیرمختار وقت ایران در لندن، مجذوب عنوان و ثروت این تازه وارد انگلیسی شده، اورا تشویق کرد درایران سرمایه‌گذاری کند و به او گفت اگر کسی بتواند با فرمانروایان ایران کنار آید، آنوقت متوجه می‌شود چه استعداد بالقوه‌ای دراین کشور برای ثروتمند شدن سریع وجود دارد[۲].

دورانی که پادشاهان بزرگ ایران بر امپراتوری وسیعی فرمانروایی می‌کردند سپری شده بود، و در آن زمان کشور به وسیله پادشاهان بی‌قدرتی اداره می‌شد که خود را درمیان دو قدرت مهم روز، بریتانیا و روسیه گرفتار می‌دیدند.

بریتانیا، که هند را در همسایگی ایران، به چنگ آورده بود می‌خواست کشور ایران را ـ که دروازه شبه‌قاره هند محسوب می‌شد ـ تحت تسلط خود داشته باشد، اما مدتها قبل از بریتانیا روسیه ابتکار عمل را در دست گرفته و آن طور که لرد کرزن، نایب‌السلطنه هند می‌گفت: «بتدریج این ارتیشو (کَنگر فرنگی) یعنی ایران را برگ به برگ می‌بلعید.»[۳]

قبلاً بریتانیا برای جلوگیری از پیشروی روسها در ایران بندرت دست به اقداماتی زده بود، اما اینك خود را نیازمند حفظ منافع حیاتی خویش می‌دید. وزیر وقت امور خارجه بریتانیا لرد سالیسبوری گفته بود: «اگر ما هند را در تملك خود نداشتیم، به خاطر ایران نمی‌بایستی دردسر زیادی به خودمان بدهیم.»[۴]

با این ترتیب برای بریتانیا ضرورت داشت اجازه ندهد باقیمانده برگهای کَنگر فرنگی، یعنی ایران، که روسیه را از شبه‌قاره هند و خلیج فارس جدا می‌کرد، توسط روسها بلعیده شود.

شاه، نسبت به سرنوشت اتباع خویش، که غالباً در فقر بسر می‌بردند بی‌اعتنا بود. توجه عمده‌اش بر این مسئله تمرکز داشت تا پولی فرا چنگ آورد که هزینهٔ زندگی مصرفانهٔ پرخرج و پرعیش‌ونوش او را فراهم سازد. ولخرجی و دست و دلبازی شاه فقط به این نکته بستگی داشت که از لحاظ مالی در چه وضعی قرار دارد[۵].

بنابراین نیازی نبود تا کسی اورا به قبول امتیاز رویتر تشویق و ترغیب کند. تصادفاً درآن زمان بشدت به پول نیازداشت تا مقدمات سفر خود رابه اروپا فراهم

آورد. البته پادشاهان گذشته هرگز پای خود را از قلمرو کشور فراتر نگذارده بودند، مگر آنکه بخواهند سرزمین تازه ای بگشایند و آخرین آنها نادرشاه بود که در سال ۱۷۳۷ به هند حمله کرد و یك ارتش بزرگ مغول را شکست داد.

روز ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ شاه بر امتیازنامه صحه گذارد و طبق آن رویتر به مدت هفتاد سال امتیازی انحصاری، صریح و مسلم به دست آورد که براساس آن می‌توانست در ایران خط آهن بکشد، به ساختمان سدها و تأسیسات آبیاری بپردازد و همزمان به صورت انحصاری ازتمام جنگل‌ها و زمینهای لم‌یزرع در سراسر کشور، هر طور بخواهد استفاده کند و همچنین تمام معادن ایران (از جمله نفت) را مورد اکتشاف، استخراج و بهره برداری قرار دهد.

در امتیازنامه همچنین اختیار تشکیل اولین بانك، ساختمان راهها و جاده‌ها، خدمات عمومی و غیره نیز پیش‌بینی شده بود[۶].

خود رویتر درباره اینکه چگونه توانسته چنین امتیازی را، که در تاریخ جهان بی‌سابقه بود به دست بیاورد، گفته بود: «مبلغ ۱۸۰ هزار لیره استرلینگ به شاه و وزرایش پرداختم!»

وزارت خارجه انگلیس شرایط امتیازنامه را بیش از حد مسرفانه تلقی کرد. حتی شخصیتی کاملاً استعماری چون لرد کرزن درباره این شرایط چنین نظر داد:

«تسلیم کامل و خارق‌العادهٔ تمامی منابع یك کشور و سپردن آن به دست خارجی، که شاید حتی در خواب هم نتوان تصور کرد. چنین شرایطی محققاً در سراسر تاریخ بی‌سابقه بوده و حتی خیلی کمتر از آن هم، هیچ کشوری از کشور دیگر تاکنون به دست نیاورده است!»[۷] اما ناصرالدین شاه شاهنشاهی من‌درآوردی که لقب «ظل‌الله»، یا سایه خداوند را نیز یدك می‌کشید، احساس می‌کرد شکار خوبی به تورزده و معامله شیرین بزرگی را به نفع جیب‌خویش‌انجام داده است.

در ماه مه سال ۱۸۷۳، شاه که سنگینی پول نقد را در جیبهایش احساس می‌کرد، عازم سفری پنج ماهه به اروپا شد، اما با کمال تعجب ملاحظه کرد که در

دربار الکساندر دوم (تزار روسیه) وحتی ملکه ویکتوریا در لندن، میزبانان عالیقدر او به هیچ وجه از امتیازی که به «رویتر» داده است راضی نیستند. روسها سوءظن داشتند اعطای این امتیاز یك توطئه انگلیسی، به منظور برهم زدن موازنه قوا در ایران باشد. انگلیس‌ها هم به نوبه خود از اینکه رویتر چنین معامله هنگفت و عظیمی را سرخود و بدون جلب نظر و مشورت با آنها انجام داده ناراضی بودند. از این بالاتر آنها نیز سوءظن داشتند و نسبت به اینکه این بارون تازه انگلیسی شده به امپراتوری بریتانیا وفادار بماند، بشدت مشکوك بودند.

آنها می‌ترسیدند پس از به دست آوردن این امتیاز رویتر از تابعیت انگلیسی خود که به دست آورده بود صرف نظر کند و امتیاز بسیار قیمتی اش را جزء بجزء در روسیه به حراج بگذارد![8]

به هر تقدیر شاه دربازگشت به ایران دید نه تنها وطن پرستان، بلکه گروههای ممتاز جامعه نظیر زنان حرم خودش، شاهزادگان و همچنین روحانیون، می‌خواهند که امتیاز لغو شود. ظل‌الله، که زیر فشار سخت خود را می‌دید برای رویتر پیغام فرستاد از آنجا که از زمان به دست آوردن امتیاز تا آن روز هیچ گامی در راه انجام دادن حتی یکی از مواد امتیازنامه برنداشته است، امتیازنامه از نظر او «کان لم یکن» محسوب می‌شود[9].

رویتر متوجه شد دلیل از دست رفتن امتیازش آن بوده که قبلاً پشتیبانی دولت بریتانیا را به دست نیاورده است و با درسی که از این تجربه آموخت و با صبر و شکیبایی تمام توانست اعتماد سر هنری درومندولف وزیر مختار انگلیس در تهران را جلب نماید و از این طریق موفق شد دو امتیاز مهم، از مجموع مواد امتیازنامه لغو شده را زنده کند. در ژانویه ۱۸۸۹، شاه امتیاز جدیدی به او داد که طبق آن می‌توانست اولاً برای مدت ۶۰ سال یك بانك دولتی با حق انحصاری انتشار اسکناس تأسیس کند و ضمناً از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض بابت این بانك معاف باشد. در عین حال این بانك حق داشت به اکتشاف، استخراج و بهره برداری از تمام مواد معدنی کشور ـ بجز طلا، نقره و سنگهای قیمتی (جواهرات) بپردازد. سهم ایران از منافع حاصله از استخراج معادن ۱۶ درصد از

منفعت خالص تعیین شد. امتیازنامه مقرر می‌داشت اگر از زمان اعطای امتیاز، تا مدت ۱۰ سال عملیات تولیدی آغاز نشود، حق استخراج معادن از رویتر سلب خواهد شد[۱۰].

جرج پسر بارون رویتر که رهبری مذاکرات مربوط به کسب این امتیازات را به عهده داشت، یك هدیه ۲۰ هزار لیره ای به شاه، به خاطر امضای امتیازنامه تقدیم کرد، و هدایای دیگری نیز به صدر اعظم و سایر درباریان داد[۱۱]. با این ترتیب در اواخر سال ۱۸۸۹ «بانك شاهنشاهی ایران» به موجب فرمان مخصوصی که از طرف شاه صادر شد، تشکیل گردید.

اندکی پس از امضای امتیازنامه بانك، در حالی که کشور دستخوش آشوب و ناآرامی بود، ناصرالدین شاه مجدداً عازم اروپا شد.

در بازگشت به ایران، عطش شاه به پول و آمادگی انگلیس‌ها برای فرو نشاندن این عطش و برآوردن نیازهای ظل‌الله، مقدمات آغاز یك نهضت نیرومند ضد خارجی و مخالف حکام فاسد را، که از هرگونه بهره برداری خارجیان برای استفاده شخصی خویش استقبال می کردند، به وجود آورد.

در ماه مارس ۱۸۹۰ یك مقاطعه کار انگلیسی به نام جی.اف.تالبوت به حمایت نمایندگی سیاسی انگلیس در تهران از شاه امتیازی خرید که به موجب آن تمام تولیدات، فروش داخلی و صادرات خارجی توتون و تنباکوی ایران به مدت پنجاه سال تحت کنترل او در می آمد. تالبوت در مقابل تعهد کرد یك چهارم از درآمد حاصله از این راه را به شاه و دولت او بپردازد، و سالی ۱۵ هزار لیره هم به عنوان اجاره بدهد[۱۲].

امتیاز تالبوت منافع گروههای مختلفی در داخل کشور را که با توتون و تنباکو سر و کار داشتند بشدت تهدید می کرد و از این رو جرقه قیام را به آتشی زد که در زیر خاکستر، در سراسر کشور وجود داشت.

به این آتش، یك چهره ضد استعماری به نام سید جمال الدین اسدآبادی نیز که در خارج از کشور بود، دامن می زد. او یك اصلاح طلب ایرانی و طرفدار وحدت مسلمانان و توسعه اسلام بود که طرفداران بسیار داشت.

اسدآبادی که به خاطر مخالفتش با نقش استبدادی شاه از ایران تبعید شده بود، به ادوارد براون مستشرق معروف انگلیسی گفته بود که: «در ایران به هیچ اصلاحی نمی‌توان امیدوار بود، مگر آنکه ۶ یا ۷ سر از تن جدا شود.» و اضافه کرده بود که اولین دو نفر از این عده شاه و صدراعظم او (اتابك اعظم ـ امین‌السلطان) هستند. وفی‌الواقع اندکی بعد هردو نفر نیز به قتل رسیدند[۱۳].

سید جمال‌الدین اسدآبادی، که از نفوذ عظیم رهبران اسلامی کاملاً آگاه بود، به آیت‌الله حسن شیرازی در سامره نوشت نسبت به امتیازات اعطایی شاه به انگلیسها و روسها اعتراض کند. سیدجمال در نامه‌اش شاه را «فاسد» خواند و او را به خاطر تعیین امین السلطان به سمت صدر اعظم سخت نکوهش کرده و درباره امین‌السلطان چنین اظهار نظر کرده بود:

«او بیشتر سرزمین ایران و منافع آنرا از جمله معادن و همچنین توتون... و مراکز اصلی کِشت آنرا به دشمنان اسلام فروخته و آخرین معامله او «بانك» است... (اشاره به امتیازی که به بارون رویتر اعطا شده بود)... و آیا استنباط شما از بانك چیست؟ معنای آن تسلیم کامل عنان حکومت به دشمنان اسلام (و) برده ساختن مردم در دست دشمن است.»

سید جمال در پایان نامه خویش به مرجع عالیقدر هشدار داده بود «اگر او به پشتیبانی مردم قیام نکند «کیان اسلام» بزودی به تسلط خارجیان در خواهد آمد.»[۱۴]

آیت الله بیدرنگ دست به صدور «فتوی» زد که به موجب آن تا زمانی که امتیاز توتون لغو نگردد، استعمال توتون و تنباکو حرام خواهد بود.

در خود ایران که قیامهای خشونت‌آمیزی علیه شاه برپا شده بود، مردم از «فتوی» به طور کامل تبعیت کردند. شاه ناگزیر تسلیم شد و امتیاز تنباکو را لغو کرد ولی خود را با مطالبهٔ یك غرامت پانصد هزار لیره ای از جانب صاحب امتیاز مواجه دید. وقتی دولت نتوانست چنین مبلغ هنگفتی را تهیه نماید، وزارت خارجه انگلیس به بانك شاهنشاهی دستور داد مبلغ مذکور را به صورت قرضه در اختیار حکومت قرار دهد. بانك نیز این مبلغ را با بهره ۶ درصد به حکومت داد و

قرار شد دولت ایران آنرا در اقساط ۴۰ ساله باز پس دهد و به عنوان تضمین بازپرداخت آن، عایدات گمرکات بنادر خلیج فارس را در این مدت در گرو بانك شاهنشاهی ایران بگذارد. تمام این زیانها به طور مستقیم از جیب مردم ایران پرداخت می‌شد که هیچ کدام هنگام اعطای امتیاز کوچکترین اطلاعی از چگونگی و شرایط آن نداشتند. به قول ادوارد براون: «تمام اینها بخاطر ثروتمندتر شدن چند دلال طماع انگلیسی و مشتی وزرا و درباریان خائن ایرانی صورت می گرفت.»[۱۵]

و عجیب اینجاست در تمام مدتی که وزارت خارجه انگلیس به طور مرتب دم از نیاز به اصلاحات در ایران می‌زد، خود انگلیسی‌ها با پرداختن رشوه به شاه و اطرافیانش، فساد را در کشور دامن می‌زدند، تا بازهم بیشتر به دوشیدن ایران بپردازند.

آن طور که جفری جونز گفته است: «با تحمیل قرضه‌ای که ایران را مدت چهل سال تمام، برای بازپرداخت زیر مهمیز می کشید، بانك انگلیسی موسوم به «بانك شاهنشاهی ایران» وجود خود را بعنوان یك سازمان ثابت و دائمی در کشور تثبیت کرد، درحالی که عملاً وسیله و آلت دست سیاسی دولت انگلیس برای انجام مقاصدی بود که در سه دههٔ متوالی پس از آن، هر روز ابعاد وسیع‌تری می‌یافت.»[۱۶] می بینیم که سید جمال‌الدین اسدآبادی، در پیش‌بینی و تعبیر خویش از مفهوم «بانك انگلیسی» اشتباه نکرده بود.

در اوایل دهه ۱۸۹۰، نهضت ملی، وطن‌پرستانه و ضداستعماری در ایران بصورتی روزافزون گسترش می‌یافت تا آنکه در تاریخ ۸ ماه مه ۱۸۹۶، درست سه روز قبل از اینکه شاه قاجار جشن پنجاهمین سال سلطنت خود را برگزار کند، به ضرب شلیك گلوله از پای درآمد. ضارب که از پیروان «اسدآبادی» بود، آن طور که در بازپرسی گفت: شاه فاسد و اطرافیان رذل او را، که حقوق ملت را زیر پا گذاشته و به خارجیان امتیاز می‌دادند، مجازات کرده بود. اما او در این نکته اشتباه می کرد که با کشتن شاه عدالت برقرار و اصلاحات اجرا می‌شود.

در تاریخ ۸ ژوئن ۱۸۹۶ (درست یکماه بعد از قتل ناصرالدین شاه) پسر شاه

مقتول، در تهران تاجگذاری کرد و کمابیش مانند پدرش، به فرمانروایی ادامه داد[۱۷].

این حوادث، جز یك سقوط ناچیز و موقت در ارزش سهام، تأثیری در وضع بانك شاهنشاهی نگذارد و بر پایه‌های آن لرزه نینداخت. بانك حقوق معدنی خود را از امتیازنامه در برابر ۱۵۰ هزار لیره استرلینگ به مؤسسه جدیدی به نام بانك ایرانی حقوق معدنی فروخت که جرج رویتر، پسر بارون رویتر عضو هیئت مدیره آن بود. مؤسسه در اکتشافات نفتی خود ناکام ماند و مدت امتیازنامه، که در آن مقرر شده بود ظرف ده سال باید به صورت انتفاعی درآید و سود داشته باشد، در سال ۱۸۹۹ به پایان رسید[۱۸].

در این میان یك هیئت علمی فرانسوی به ریاست ژاك دمرگان به ایران آمد و زمین‌شناسان این هیئت تصادفاً در ناحیه «چاه سرخ» در شمال غربی کشور، نزدیك مرز ترکیه، به رگه‌ای طبیعی از نفت دست یافتند. آنها در سال ۱۸۹۲ پس از یك بررسی کامل از محل، گزارش مثبتی از احتمال وجود منابع نفت در منطقه تهیه کرده و آنرا در یك نشریه فرانسوی به نام سالنامه معادن انتشار دادند. در سالهای بعد گزارشهای دیگری که توسط هیئت مرگان تهیه شده بود، حکایت از آن داشت که ترکیب زمین شناسی منطقه، وجود نفت را در آن ناحیه تأیید می کند. این گزارش، یك ارمنی به نام کتابچی‌خان را که مدیرکل گمرکات ایران بود تشویق کرد که امتیاز حقوق انحصاری اکتشاف و استخراج نفت را در سراسر کشور به دست آورد. او سپس به پاریس رفت و با سر هنری درومونولف، وزیر مختار پیشین انگلیس در تهران تماس گرفت و از او برای معرفی سرمایه‌گذاران انگلیسی که ممکن بود مایل به سرمایه‌گذاری در نفت ایران باشند، کمك خواست. ولف اورا به ویلیام ناکس دارسی، فرزند یك وکیل دعاوی ایرلندی که از کار استخراج طلا در استرالیا پولدار شده بود معرفی کرد[۱۹]. ادوارد کوت، نماینده پیشین رویتر، اینك به عنوان نماینده کتابچی خان به لندن اعزام شد و او برای کارمندان دارسی کشفیات زمین‌شناسان فرانسوی راتشریح کرد. آنگاه دارسی با دکتر بوورتن ردوود، یك کارشناس برجسته نفتی، مشاوره کرد و بنا بر

توصیه دکتر ردوود، یك زمین شناس برجسته بنام اچ.برلز برای تحقیقات بیشتر عازم ایران گردید و برلز در بازگشت از ایران گزارش مثبتی از امکان وجود نفت در استانهای کرمانشاه و خوزستان داد، که این گزارش چرخهای عملیات را به گردش درآورد. در ژانویه ۱۹۰۱، پس از تشکیل ۱۰ـ۱۲ جلسه در پاریس و لندن میان دارسی، کتابچی خان، ولف وکوت، هر چهار تن برسر میزان سهم خود از منافعی که در صورت کشف نفت در ایران به دست خواهد آمد توافق کردند، به شرط آنکه امتیاز قانونی لازم به دست آید. هیچ کدام از آن چهار تن، آن موقع پیش بینی نمی کردند عواید حاصله از امتیاز تا چه حد هنگفت خواهد بود، و جز «دارسی» که بیشترین سهم رابرای خود خواسته بود، بعداً همگی متأسف بودند چرا به قبول چنین سهام کوچکی رضایت داده اند[۲۰].

دارسی، قبل از آنکه از پشتیبانی دیپلماتیك دولت متبوع خویش مطمئن شود، هیچ اقدامی نکرد و پس از آنکه از این بابت خیالش راحت شد، شخصی به نام آلفرد ماریوت پسرعموی یکی از مشاوران خویش را بعنوان نماینده اش در تهران معرفی کرد. وزارت خارجه انگلیس به ماریوت نامه ای داد که طی آن از سر آرتور هاردینگ وزیرمختار خویش در تهران خواسته بود به او کمك کند، و به این طریق دولت انگلیس در ماجرا متعهد شد. معذالك کار واقعی برای بازکردن راه در تهران، باز به عهده کتابچی خان بود و او برای انجام این منظور راهی کاملاً واقع بینانه در پیش گرفت، به این معنی که پشتیبانی تمام وزرای اصلی و درباریان متنفذ شاه را به دست آورد و در این رهگذر حتی از چرب کردن سبیل پیشخدمت مخصوص شاه، که صبح ها مأمور آوردن قهوه و قلیان صبحانهٔ اعلیحضرت بود نیز خودداری نکرد![۲۱]

کتابچی خان در آوریل سال ۱۹۰۱ با علی اصغر امین السلطان، نخست وزیر «صدراعظم و محرم خاصه اعلیحضرت» ملاقات کرد و پیش نویس قراردادی را که در لندن تهیه شده بود با وی در میان گذاشت. هاردینگ وزیر مختار انگلیس نیز چند جلسه با نخست وزیر ملاقات داشت و از وی خواست با پیش نویس تهیه شدهٔ قرارداد موافقت کند. اساس این پیش نویس بر تشکیل یك

شرکت اکتشاف و استخراج نفت در سراسر کشور تکیه داشت که به صورت قانونی و انحصاری قدرت عمل داشته باشد. و در عوض دولت ایران به عنوان حق‌الامتیاز ۱۰ درصد از منافع خالص را دریافت دارد و ۵ درصد نیز به عنوان مالیات بر صادرات نفت بگیرد.

پس از آنکه کتابچی‌خان قول پرداخت رشوه‌های کلانی را به نخست وزیر و مقامات دیگر ایرانی داد، و بخشی از آن را نیز نقداً و علی‌الحساب پرداخت، پیش‌نویس قرارداد تقدیم مظفرالدین شاه شد. روز ۲۰ مه ۱۹۰۱ شاه اعلام کرد با قرارداد موافقت نخواهد کرد مگر آنکه ۴۰ هزار لیره نقداً بعنوان پیش پرداخت دریافت دارد، و ۴۰ هزار لیره دیگر، به محض تشکیل کمپانی به وی پرداخت شود. بعلاوه سهم ایران از درآمد خالص باید ۱۶ درصد باشد، نه ۱۰ درصدی که در قرارداد ذکر شده است. مظفرالدین شاه پس از اعلام نظریات خود، بقصد شکار تهران را ترک گفت.»[۲۲]

در این میان، امین‌السلطان هم بهانه گرفت که نگران مخالفت روسیه با چنین امتیازی است ولی کتابچی‌خان با وعده پرداخت پنج هزار لیره دیگر به عنوان هدیه، سر و ته قضیه را هم آورد. این مبلغ و همچنین پرداختهای دیگر در این زمینه مورد موافقت دارسی قرار گرفته و به ماریوت، نماینده خویش گفته بود: «اگر بتوانی هر راهی پیشنهاد کنی که به اعطای این امتیاز کمك کند، تردید نکن و از جانب من اختیار داری.»[۲۳]

فقط یك مانع دیگر بود که بایستی از سر راه برداشته می‌شد و آن درخواست شاه در مورد مطالبه ۱۶ درصد از کل منافع خالص بود، اما ماریوت برای دستکاری ارقام در پیش‌نویس قرارداد مشکل مهمی نداشت. او خیلی ساده پیشنهاد شاه یعنی افزایش ۱۰ درصد به شانزده درصد را قبول کرد و در عوض ۵ درصد مالیات صادرات را، که در پیش‌نویس اصلی خودشان پیشنهاد کرده بودند، از پیش‌نویس قرارداد حذف کرد. روز ۲۸ ماه مه شاه قرارداد امتیازنامه را از طرف دولت خود و ماریوت به نمایندگی از طرف دارسی امضا کردند. به موجب قرارداد به دارسی اختیار داده شد به مدت شصت سال بتواند امتیاز انحصاری اکتشاف،

استخراج و تصفیه نفت را در سراسر ایران، بجز پنج ایالت شمالی که هم مرز با روسیه بودند، داشته باشد. به صاحب امتیاز (دارسی) اجازه داده شد از تمام زمینهای لم‌یزرعی که متعلق به دولت است، و ممکن است مورد استفاده وی قرار گیرد، بدون پرداخت هرگونه مالیات و عوارضی استفاده کند و آن اراضی را در اختیار گیرد. وارد کردن وسایل و ابزار و آلات لازم برای فعالیت‌های نفتی و همچنین صدور نفت و هرگونه محصولات نفتی از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض گمرکی معاف شناخته شد.

صاحب امتیاز همچنین می‌توانست یك یا چند کمپانی دیگر، غیر از خود را برای همکاری وارد عمل کند، یا تشکیل دهد، به شرط آنکه قبلاً وضع و موقعیت و مکان کمپانی‌ها را باطلاع دولت ایران برساند. قرار شد اگر قرارداد لغو نشود، اولین کمپانی ظرف دو سال از تاریخ اعطای امتیاز تأسیس گردد و همچنین بمحض تشکیل اولین کمپانی بهره برداری، ۲۰ هزار لیره نقداً و ۲۰ هزار لیره از سهام شرکت، که وجه آن تأدیه شده باشد، به دولت ایران تسلیم شود. البته صاحب امتیاز بایستی ۱۶ درصد از کل منافع حاصله را از منافع هر شرکت یا شرکتهای دیگری که تأسیس می‌کند نیز، به دولت ایران بپردازد. دولت ایران می‌توانست نماینده‌ای معرفی کند تا با مدیر شرکت و یا کمپانیهای دیگری که قرار بود تشکیل شود مشاوره نماید. نماینده یا کمیسر مذکور نوعی نظارت در کار شرکت داشته و در موارد مقتضی و لازم در حفظ منافع دولت ایران می‌کوشید. به موجب قرارداد، در انقضای مدت ۶۰ ساله (سال ۱۹۶۱) تمام دارائیهای شرکت، بدون پرداخت هیچ‌گونه عوارضی به تملك دولت ایران در می‌آمد. اختلافات طرفین بایستی به یك کمیته ۲ نفری مرکب از دو حکم یکی به انتخاب ایران و دیگری به انتخاب شرکت ارجاع می‌شد و این دو نفر شخص ثالثی را می‌توانستند به عنوان سر حکم یا حکم نهایی تعیین کنند.[۲۴] نکته شگفت انگیز در این است که دولت ایران به عنوان نماینده یا کمیسر نفت خود، کتابچی‌خان را معرفی کرد! یعنی همان شخصی که فعالانه برای دارسی کار می‌کرد تا امتیاز نفت را برای او به دست آورد، و دارسی هم پاداشش را با اعطای بخشی از سهام

شرکت پرداخته بود! در اواخر ژوئن که دارسی امتیازنامه امضا شده توسط مظفرالدین شاه را دریافت داشت به لرد لنسداون وزیر خارجه وقت بریتانیا چنین نوشت:

«مایلم صمیمانه‌ترین تشکرات خویش را به حضور آن لرد معظم، به خاطر خدماتی که برایم انجام داده اید تقدیم کنم... من امیدوارم این سرمایه گذاری به نفع بازرگانی بریتانیا و نفوذ بریتانیا در کشور ایران باشد. از این رو به خود جسارت داده می‌خواهم تقاضای ادامه حمایت و مساعدت دولت اعلیحضرت را نموده، و امیدوار باشم در صورت لزوم به من و همچنین نمایندگان من اجازه داده شود به وزارت خارجه بریتانیا و یا نمایندگان دیپلماتیك و کنسولی دولت اعلیحضرت در ایران مراجعه کنیم و اطمینان می‌دهم که مشاورات آنان همواره از طرف من مورد استقبال قرار گرفته و نظراتشان مطاع خواهد بود.»[۲۵]

شاه ایران که بسیار خشنود بود امتیاز متضمن منافع مالی برای شخص اوست فرمانی صادر کرد که در آن اعلام شده بود به دارسی و تمام اولاد و احفاد و همچنین دوستان او قدرت کامل و آزادی غیر محدودی داده است که برای مدت شصت سال تمام در عمق خاك ایران به آزمایش، حفاری و خاکبرداری برای کشف نفت بپردازند و تمام مقامات رسمی کشور باید بدانند از آنجا که دارسی مورد عنایت خاص دربار عالی ماست، بهترین مساعی خویش را برای کمك به وی به عمل آورند[۲۶].

در آن زمان در ایران پارلمانی وجود نداشت و مذاکره درباره قراردادی که بر مقدرات مردم برای دهها سال می‌توانست اثرات عظیم داشته باشد، از همه پنهان نگاه داشته شد. علاوه بر این موضوع را برای دولتهای دیگر نیز روشن نکردند، اما روسها بالاخره از مسئله امتیاز با خبر شدند و فشار شدیدی بر ایران گذاشتند که آنرا لغو یا لااقل تعدیل کند ولی این فشار کوچك‌ترین اثری نداشت.

دارسی که حالا امتیاز نامه را در بغل داشت، در جستجوی مردی برآمد که بتواند عملیات حفاری را در ایران رهبری کند، و بالاخره جرج برناردرینولدز از مهندسان سرسخت سلطنتی را پیدا کرد که قبلاً نیز حفاریهای نفتی مشابهی در

هند هلند شرقی انجام داده بود.

رینولدز عازم تهران شد و در آن شهر گروهی از حفاران لهستانی را استخدام کرد که قبلاً در میدانهای نفتی باکو برای روسها، کار کرده بودند. رسیدن تجهیزات، آذوقه و تدارکات، که بایستی با واگن و ارابه از انگلیس می‌آمد، ماهها به طول انجامید و سرانجام عملیات حفاری در پائیز سال ۱۹۰۲، در «چاه سرخ» آغاز شد[۲۷]. در ماه دسامبر همان سال آنتوان کتابچی و پسرش ونسان به عنوان کمیسر نفت از طرف ایران تعیین و آغاز به کار کردند. طبق شرایط قرارداد دارسی می‌بایست شرکت بهره‌برداری اولیه را تا پایان ماه مه سال ۱۹۰۳ تشکیل دهد، اما تا آن تاریخ به نفت نرسیدند. با وجود این، یك هفته قبل از انقضای مدت ضرب‌الاجل، دارسی شرکت بهره برداری اولیه (FEC) را با سرمایه اسمی ۶۰۰ هزار لیره تشکیل داد که قیمت هر سهم آن یك لیره بود.

همان طور که امتیازنامه مقرر می‌داشت، دارسی ۲۰ هزار لیره نقداً و ۲۰ هزار سهم شرکت را به دولت ایران ـ یا در حقیقت به شاه ایران ـ پرداخت کرد. علاوه بر این شاه «وام‌های شرافتی» دیگری به شخصیت‌های برجستهٔ ایرانی که در راه کسب امتیاز کمك کرده بودند، نیز داشت که با پرداخت ۴۹ هزار لیره ـ ۱۹ هزار لیره نقد و ۳۰ هزار لیره به صورت سهام ـ این وامها را نیز ادا کرد. از سهام پرداختی دارسی، ۲۰ هزار لیره نصیب امین‌السلطان ـ صدراعظم ـ و وزرای معادن و خارجه شد، که البته تمام آنها قبل از امضای امتیازنامه نیز، مبالغی وجه نقد دریافت کرده بودند[۲۸].

دارسی، بزودی متوجه شد سرمایه‌ها و وسایل او و (FEC) ممکن است نتواند از عهده تأمین هزینه‌های سنگین حفاری، در چنین سرزمین دور افتاده ای برآید.

وی در صدد برآمد با دیگر سرمایه گذاران انگلیسی تماس بگیرد اما آنها را چندان علاقه‌مند به موضوع ندید. با وجود این بارون آلفونس روچیلد فرانسوی، اظهار اشتیاق کرد که مسئله سرمایه گذاری را مورد مطالعه قرار دهد. هنگامی که دارسی عازم «کان» بود، تا امتیازنامه را به روچیلد بفروشد، دولت بریتانیا ناگهان

متوجه این مسئله شد که امتیازنامه در شرف آن است که از دست انگلیس‌ها خارج شود. از اینرو ارنست پرتی‌من، وزیر دریاداری نامه‌ای برای دارسی نوشت و از او خواست از فروش امتیازنامه منصرف شود[۲۹].

سر جان فیشر، که در سال ۱۹۰۴ به مقام لرد اول دریاداری انگلیس رسید، مایل بود سوخت نیروی دریایی کشور خود را از زغال سنگ به نفت تبدیل کند و کمیته‌ای به ریاست پرتی‌من مأمور مطالعه درباره این مسئله شده بود که وضع را از لحاظ درآوردن منابع جدیدی از نفت، تحت تسلط انگلیس، مورد بررسی قرار دهد.

بوورتن ردوود به عنوان یك مشاور برجسته مسائل نفتی، امکانات نفت ایران را به اطلاع این کمیته رساند، اما دولت بریتانیا از ورود به حیطهٔ سرمایه‌گذاریهای خصوصی مهم اکراه داشت. از این رو پرتی‌من در صدد برآمد در محافل مالی شخصیت معتبری را پیدا کند که قادر به جلب سرمایه‌گذاران ثروتمند باشد. او بالاخره شخصیت ایده‌آل خود را در وجود لرد استراچکونا یافت که بنیانگذار راه‌آهن پاسیفیك در کانادا و بانك مونترال بود و در سال ۱۸۹۶ پست کمیسر عالی کانادا در لندن را به دست آورده بود. وزارت دریاداری، با کمك لرد استراچکونا شرکت نفت برمه را توانست متقاعد کند که به سرمایه‌گذاری دارسی مساعدت نماید.

در اوایل سال ۱۹۰۵، یك سندیکای امتیازات با سرمایه یکصد هزار لیره تشکیل شده بود که ۹۵ هزار لیره آن متعلق به شرکت نفت برمه و ۵ هزار لیره متعلق به لرد استراچکونا بود. با این ترتیب وزارت دریاداری موفق شد امتیاز دارسی را همچنان در دست انگلیس‌ها نگاه دارد[۳۰]

اما در ایران، و در جنوب این کشور مشکل تازه‌ای ظاهر شده بود، به این ترتیب که وقتی رینولدز و کادری که استخدام کرده بود وسایل حفاری را به مسجد سلیمان آوردند، خود را با مقاومت قبایل بختیاری روبرو دیدند که به هیچوجه امتیازی را که دولت مرکزی به دارسی داده بود به رسمیت نمی‌شناختند. آنها این مسئله را کاملاً روشن کردند که هرگز اجازه فعالیت به تیم وی نخواهند داد، مگر

آنکه رؤسای کمپانی تعهد کنند ۱۰ درصد از منافع خالص نفتی را که به دست می‌آورند ـ و آن طور که آنها ادعا داشتند متعلق به سرزمین و قلمرویشان بود ـ دریافت دارند. اما به جای آنکه وزارت خارجه انگلیس موضوع را با دولت ایران در میان گذارد، ترجیح داد، جان ریچاردپریس سرکنسول خود در اصفهان را به تیم دارسی وام دهد تا به آنان در خود محل برای حل اختلاف کمك کند. پریس، اصرار کرد خانهای بختیاری در مطالبات خود تخفیف دهند و بالاخره در تاریخ ۱۵ نوامبر خانهای بختیاری موافقت کردند از هر ۱۰۰ سهم عادی کمپانی و هر شرکت دیگری که در آینده، در ارتباط با نفت در منطقه بختیاری تشکیل شود، ۳ سهم متعلق به آنان باشد. علاوه بر این کمپانیها باید مبالغی برای استخدام و پرداخت حقوق گاردهای محافظ عملیات حفاری و کارگران نصب لوله‌های نفتی بپردازند. توافق با خانهای بختیاری منجر به تشکیل «شرکت نفت بختیاری» به عنوان یك مؤسسه تولید کننده شد[۳۱].

سندیکا در سال ۱۹۰۶ با عامل ناراحت کننده جدیدی مواجه گردید. احساسات ضد استعماری، که با لغو امتیاز تنباکو، موقتاً صحنه سیاسی ایران را خاموش گذارده بود، به صورت مخالفت با رژیم استبدادی مظفرالدین شاه، بار دیگر ظهور کرد و این بار با شدت تمام تقاضای ایجاد قانون اساسی را داشت که با اتکای بر آن، حکومتِ یك سیستم پارلمانی، بر کشور تضمین شود. زیر فشار شدید مردم و احساسات ضد استبدادی آنان، مظفرالدین شاه با تهیه پیش‌نویسی برای تدوین قانون اساسی موافقت کرد و زمانی که این پیش‌نویس تهیه می‌شد، شاه در بستر مرگ افتاده بود. روحانیون از او خواستند توجه داشته باشد بزودی به رحمت ایزدی می‌پیوندد و باید کوشش کند تا مشمول الطاف خداوند شود... مثلاً اقدامی، با هدفی بزرگ و عالی انجام دهد که از سنگینی بار گناهانش بکاهد. این هشدار روحانیت او را ترغیب کرد تا روز اول ژانویه سال ۱۹۰۷، بر فرمان مشروطیت صحه گذارد و این اقدام موجب ابراز احساسات شادمانهٔ بزرگی از طرف انبوه جمعیت‌های عظیم در خیابانهای پایتخت گردید.[۳۲] یك هفته پس از این واقعه مظفرالدین شاه فوت کرد و پسرش محمدعلی میرزا جانشین او شد،

ولی در عمل نشان داد که موافقتش با مشروطه و قانون اساسی، بسیار کمتر از پدرش بوده و مصمم است از روش پادشاهان گذشته پیروی کرده و از همان سیستم استبدادی و مزایای حکومت مطلقه بهره‌مند شود.

در این میان روسیه و بریتانیا که نگران اثرات مبارزات مشروطیت بر منافع خود در ایران بودند، همچشمی‌های دیرین را کنار گذاردند و در تاریخ ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷ در سن‌پترزبورگ قراردادی امضا کردند که به موجب آن ایران به دو منطقهٔ نفوذ تقسیم می‌شد. براساس این قرارداد بریتانیا تعهد کرد که در منافع روسیه در نیمهٔ شمالی ایران دخالت نکند، و روسها هم موافقت کردند که در جنوب و حوزه خلیج فارس، که از لحاظ سلطه انگلیس بر هند و خاور نزدیك اهمیت حیاتی داشت، دست به مداخله نزنند. این قرارداد سلاح مؤثری به دست مشروطه‌خواهان داد که با استفاده از آن، علیه سلطهٔ امضا کنندگان قرارداد دست به مبارزه بزنند.

درست در همان روزی که این قرارداد در سن‌پترزبورگ امضا می‌شد، امین‌السلطان، صدراعظم مقتدر ایران در تهران به قتل رسید. ضارب گلوله‌ای نیز بخود زد و در جا کشته شد. بعداً وقتی مشروح جریان امضای قرارداد ۱۹۰۷ و چگونگی آن در ایران فاش شد، از قاتل صدراعظم به عنوان یك وطن‌پرست بزرگ تجلیل کردند. با وجود این، عناصری که سرگرم مبارزه در راه به دست آوردن مشروطیت بودند، معارضه‌ای در برابر قرارداد دارسی به وجود نیاوردند. آنها بیش از آن سرگرم مبارزه برای تأسیس یك دولت مشروطه بودند، که بتوانند به خود اجازه دهند وارد مبارزه‌ای بر سر نفت با بریتانیا گردند.

کارکنان دارسی عملیات حفاری را در مسجدسلیمان آغاز کردند. برای محافظت آنها دولت انگلیس یك گروه ۲۰ نفری از سربازان هندی را به فرماندهی ستوان جوانی به نام آرنولد ویلسون (که بعداً سر آرنولد ویلسون شد) به منطقه اعزام داشت. در این میان تأمین منابع مالی برای ادامه عملیات به صورت یك مشکل جدی درآمده بود. در اوایل سال ۱۹۰۸ کمپانی نفت برمه، برای آنکه تحقیق کند آیا ادامه عملیات با هزینهٔ هنگفتی که دارد، مقرون به صرفه

است یا نه؟ بازرسی را به ایران اعزام داشت و او هم در بازگشت اظهارنظر کرد ادامه عملیات بی‌فایده است. بی‌درنگ تلگرامی از لندن برای رینولدز فرستادند که در آن دستور داده شده بود کار را متوقف کند، تأسیسات و وسایلی را که ارزش دارد به انگلیس بازگرداند، پیاده نماید و به لندن بازگردد.

این تلگرام رینولدز را بشدت آشفته کرد. همین طور افسر جوان، یا سرآرنولد ویلسون بعدی را که درباره این ایام در خاطرات خویش به تلخی می‌نویسد: «از کار کردن در اینجا برای بازرگانان و پولدارهایی..... که با کلاههای سیلندر و سروریخت مسخره خود در لندن نشسته و خیال می‌کنند پیش‌گامان امپراتوری هستند، خسته شده‌ام.»

به هرحال رینولدز تصمیم می‌گیرد عملیات حفاری راتعطیل نکند تا آنکه رسید رسمی تأییدیه کتبی تلگرام برسد و برای توقف کار سندی در اختیار داشته باشد. و او با اتخاذ این تصمیم پاداش خود را بخوبی گرفت. در ساعت ۴ صبح روز ۲۶ ماه مه سال ۱۹۰۸ مته حفاری درعمق ۱۱۸۰ پا زیرزمین به نفت رسید و فورانی از این مایع غلیظ به ارتفاع ۵۰ پا به آسمان جهید. درپایان ماه دارسی تلگرامی که آن همه وقت در انتظارش بود، یعنی «فوران نفت» را دریافت داشت.این خبر بقدری او را خوشحال کرد که بلافاصله به همسرش نینا مژده داد یك اتومبیل «رولزرویس» که در آن زمان ۱۵۰۰ لیره ارزش داشت برایش خواهد خرید. کمپانی رولزرویس تازه شروع به کار کرده و به سراسر جهان فقط چند صد دستگاه از این اتومبیل جدیدالتولید فرستاده بود[۳۴].

سرمایه‌گذاری انگلیسی، با صرف کل سرمایه‌ای معادل ۴۰۰ هزار لیره در طول مدت ۸ سال، سرانجام به اکتشاف نفت در ایران موفق شده بود.

وقتی این مسئله روشن شد که در ذخایر کشف شده، نفت به مقادیر تجارتی وجود دارد، نگرانیهای مربوط به مسائل مالی برطرف گردید. اینك مسئله آن بود که طرح مناسبی برای ایجاد یك کمپانی کارآمد با تأمین مالی کافی، که بتواند تمام جنبه‌های مختلف عملیات را اداره کند، تدوین شود. پس از ماهها مذاکره و مشاوره میان لرد استراچکونا، دارسی، کمپانی نفت برمه، بانکداران، تکنسین‌ها

و وکلای دعاوی، بالاخره چهارچوب طرح تشکیل کمپانی نفت انگلیس و ایران (APOC) بوجود آمد. اما قبل از تشکیل چنین شرکتی باید حقوق دارسی، که دارنده امتیاز بود، و بخش اعظم سرمایه شخصی خویش را دراین راه گذارده بود، جبران می شد.

در اواخر ماه مارس سال ۱۹۰۹ قراردادی میان دارسی و «گروه برمه» به امضا رسید که به موجب آن وی موافقت کرد در برابر مبلغ ۲۰۳۰۶۷ لیره و ۱۶ شیلینگ و ۶پنس وجه نقد و ۱۷۰ هزار سهم از سهام عادی کاملاً تأدیه شدهٔ آن گروه، امتیازنامه های خود را به همراه تمام حقوق و سهام خویش در قراردادهای مختلف مربوط به آن بفروشد.

با این ترتیب نه تنها تمام سرمایه ای که گذاشته بود برگشت، بلکه منافعی معادل ۸۹۵ هزار لیره استرلینگ نیز به طور خالص به دست آورد که ارزش سهام واگذار شدهٔ گروه برمه به او بود.

انتقال امتیازنامهٔ دارسی به طرفی دیگر، بدون موافقت دولت ایران امکان پذیر نبود. اما خوشبختانه (البته از لحاظ دارسی) ونسان کتابچی هم کمیسر عالی نفت از طرف دولت ایران، و هم شریك خود او بود! برای جلب موافقت کتابچی، دارسی ازمجموع ۱۷۰ هزار سهم خود در گروه برمه ۱۱۹۰۰ سهم را به وی منتقل کرد[۳۵].

حالا راه برای تشکیل کمپانی نفت انگلیس و ایران باز شده بود که درتاریخ ۱۴ آوریل سال ۱۹۰۹ با سرمایه ۲ میلیون لیره استرلینگ تشکیل گردید. نیمی از سهام عادی و هر یك به ارزش یك لیره بود و نیم دیگر را سهام ممتاز با ۶ درصد ارزش ترجیحی تشکیل می‌داد. سهام عادی که بهای آنها کاملاً تأدیه شده بود به شرح زیر تقسیم گردید:

نفت برمه (۵۷۰ هزار سهم)، سندیکای امتیازات (۴۰۰ هزار سهم) و لرد استراچکونا (۳۰ هزار سهم). لرد مذکور همچنین به سمت ریاست کمپانی برگزیده شد. سهام ممتاز کلاً به بازار عرضه گردیدو تمام آن ظرف نیم ساعت در بورس به فروش رفت![۳۶]

در هیئت مدیرهٔ ۷ نفره کمپانی، علاوه بر لرد استراچکونا، که به سمت ریاست تعیین شده بود، دارسی و سر جان کارگیل نیز عضویت داشتند. کارگیل نقش فعالی در مذاکرات با وزارت دریاداری برای تشکیل (APOC) به عهده داشت.

در اطلاعیهٔ مربوط به تعیین جزئیات کار کمپانی به این نکته توجه شده بود که «قراردادهای اساسی برای «نفت سوخت» را ممکن است محرمانه از طریق وزارت دریاداری پی گیری کرد» و همچنین این مسئله آمده بود که مخرج لوله‌های نفت (APOC) در رأس خلیج فارس و تحت کنترل دولت بریتانیا خواهد بود. در جلسهٔ افتتاحیه شرکای کمپانی، لرد استراچکونا از طرف خود از کمک‌های ارزنده‌ای که کمپانی برای تأسیس و آغاز فعالیت خود از جانب وزارت خارجه انگلیس و کنسول آن وزارتخانه در ایران بهره‌مند شده بود قدردانی کرد. الول ساتن در کتاب خود می‌نویسد:

به این ترتیب صنعتی که در دو جنگ جهانی نیروی دریایی انگلیس را نجات داد و از طرف دیگر برای صاحب اصلی آن، یعنی ایران، بیش از مجموع تمام مانورهای سیاسی قدرتهای بزرگ ناراحتی و دردسر ایجاد کرد، به وجود آمد[۳۷].

در تمام طول سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ که نفت کشف شد، و (APOC) به وجود آمد، ایران درگیر مبارزات استقرار مشروطیت بود. گرچه به موجب قانون اساسی که از طرف مظفرالدین شاه امضا شد مردم می‌توانستند نمایندگان انتخابی خود را به مجلس شورای ملی بفرستند، پسر و جانشینش محمد علیشاه از هر تأسیسی در کشور، که با قدرت مطلقه او تعارض داشت، بشدت متنفر بود.

مخالفت او با رژیم مشروطه منجر به انقلابی علیه او از جانب مشروطه‌خواهان گردید که عمدتاً از دو طبقه اجتماعی برخاسته بودند. اول طبقه متوسط سنتی که منافع‌شان را سلطنت مستبده‌ای که کشور را دراختیار بهره‌برداری بیگانگان گذارده بود، تهدید می‌کرد. گروه دیگر طبقه متوسط جدید «تکنوکرات» و حرفه‌ای بودند که از ایده‌های غربی الهام می‌گرفتند. این طبقه علاوه بر آن که با قدرت خداگونه سلاطین مخالف بودند، از حقوق انعطاف ناپذیر

و غیرقابل تخطی مردم نیز حمایت می‌کردند.... آنها نه تنها با «سایهٔ خدا» در زمین ـ ظل‌الله ـ یا بعبارت دیگر پادشاهان، به معارضه برخاسته بودند، بلکه پشتیبان مساوات، آزادی، برادری و اخوت نیز بودند.

نیروهای محرکهٔ هر دو طبقه را تعدادی از اصلاح‌طلبان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران تشکیل می‌دادند که به نظرشان مشروطیت و حاکمیت ملی برای ایجاد یك ایران نیرومند امروزین ضروری به نظر می‌رسد[۳۸] در آن زمان در ایران هیچگونه حزب سیاسی وجود نداشت اما نیروهای مشروطه‌خواه، حدود یکصد انجمن سیاسی به وجود آورده بودند که اعضای آن مرتباً گردهم می‌آمدند و به تبادل‌نظر و ارزیابی نیروها می‌پرداختند.

تشکیل این انجمن‌ها و مجامع به تشکیل یك انجمن محدودتر و محرمانه‌تری بنام کمیته جنگ انجامید که به پی‌افکندن طرحهایی برای نبرد علیه حکومت استبدادی پرداخت. مرد جوانی به نام «محمد مصدق» که در آن زمان، سالهای میانی دههٔ بیست تا سی‌سالگی عمر خود را می‌گذراند، نایب رئیس یکی از این مجامع به نام مجمع انسانیت بود که او هم به عضویت کمیته جنگ انتخاب گردید. به این ترتیب زندگی سیاسی مردی آغاز شد که مقدر بود حدود چهل سال پس از این تاریخ، مسئولیت ملی کردن نفت ایران را به عهده بگیرد[۳۹].

محمد علیشاه تصمیم گرفت خود را از چنگ مجلس برهاند و به سرهنگ ولادیمیر لیاخوف، افسری روسی که فرماندهی بریگاد قزاق ایران را به عهده داشت، دستور داد مشروطه‌خواهان را تارومار کند و لیاخوف و مردانش مطیعانه این دستور را، با به توپ بستن مجلس و مسجد جنب آن، اجرا کردند و صدها مشروطه‌خواه را درخاك و خون غلتاندند. این امر به قیامی عمومی علیه شاه در سراسر کشور انجامید و برای هدف مشروطه پیروان فراوان تازه‌ای فراهم آورد. در ماه ژوئیه سال ۱۹۰۹ مشروطه‌خواهان، سلطنت‌طلبان و قزاقان را درهم شکستند و پایتخت را به اشغال خویش درآوردند.

شاه که جان خود را در خطر می‌دید، همراه اعضای خانواده‌اش در سفارت روسیه پناه گرفت و پس از ارتکاب چنین عمل حقارت‌آمیزی، طبیعی بود که دیگر

نمی‌تواند به تخت سلطنت بازگردد.

از این رو در تاریخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۹ شاهزاده احمد، فرزند ارشد او که فقط ۱۲ سال داشت، از پناهگاه سفارت روس خارج شد و به عنوان یك پادشاه مشروطه سوگند وفاداری یاد کرد. شاه مخلوع همراه همسر، چهار فرزند و ۱۰ تن از زنان حرم خویش، و همچنین تعدادی مصاحب دیگر، تهران را به قصد بندر «ادسا» در روسیه (اوکراین) ترك گفت[۴۰].

اغتشاشات پایتخت اثراتی بسیار اندك در آن قسمت از نواحی جنوبی کشور که به تولید نفت اشتغال داشت، گذارد. (APOC) با اطمینان، برنامه کشیدن لوله‌ای به آبادان، در دهانه شمالی خلیج فارس را پیش برد که قرار بود در آنجا یك تصفیه‌خانهٔ نفت نیز تأسیس شود. منطقه آبادان در آن زمان بیشتر عرب‌نشین بود، و به وسیله شخصی به نام خزعل اداره می‌شد. خزعل گرچه اسماً از طرف دولت مرکزی ایران منصوب شده بود، ولی با پشتیبانی انگلیس‌ها نوعی حکومت خودمختار داشت. امکان تأسیس یك دولت مشروطه در مرکز، نقش خودمختاری شیخ را به خطر می‌انداخت. برای رفع نگرانی خزعل، سرگرد پرسی کاکس (کمیسر سیاسی مقیم انگلیس در خلیج فارس) در ماه مه سال ۱۹۰۹ به او پیشنهاد کرد: بریتانیا تضمین می‌کند به دولت ایران اجازه نخواهد داد «وضع موجود» او و اعقاب وجانشینانش را برهم بزند.

شیخ دلیلی نداشت نسبت به قبول این پیشنهاد تضمین انگلیس‌ها تردید نشان دهد، چه «کمیسر سیاسی مقیم»، در واقع سلطان بی‌تاج و تخت خلیج فارس به شمار می‌آمد[۴۱].

اقدام بعدی سرگرد کاکس جلب موافقت شیخ با اجاره دادن زمینی به مساحت یك «میل» مربع در برابر سالی ۶۵۰ لیره درآبادان بود که (APOC) برای ساختمان بندر و تصفیه‌خانه به آن نیاز داشت.

این موفقیت موجب شد تا سر ادوارد گری وزیر خارجه وقت انگلیس و همچنین مدیران (APOC) از وی بطرزی شایسته تمجید و تقدیر کنند که چگونه وفادارانه منافع کمپانی را تأمین کرده است. با ترتیباتی که کاکس با خزعل داده

بود و با توجه به توافقهایی که قبلاً با خانهای بختیاری به دست آمده، و به آن اشاره شد، دولت بریتانیا خودمختاری (APOC) را در برابر حکومت مرکزی ایران تقویت کرد.

در حقیقت همان طور که لرد استراچکونا رئیس هیئت مدیره (APOC) در جلسهٔ سالانه صاحبان سهام آن کمپانی در سال ۱۹۱۱ اظهار داشت: «در داخل خاك ایران در قلمرو سرزمینهای شیخ خزعل و خانهای بختیاری قرار دارد.... خوشبختانه ما می‌توانیم اوضاع سیاسی کنونی این کشور را با متانت و آرامش خیال کامل تحمل کنیم». (ابراز احساسات حاضران درجلسه!)

دولت ایران کراراً به ترتیباتی که (APOC) با شیخ و بختیاری‌ها داده بود اعتراض کرد، ولی کلیه این اعتراضات بی‌نتیجه مانده بود.

از آنجا که آبادان با اجاره ای کمتر از ۱۳ لیره در هفته در اختیار گرفته شده بود، مهندسان، متخصصان و تکنسین‌های تصفیه خانه و کارگران از ملیت‌های مختلف ایرانی، عرب، چینی، برمه‌ای و غیره به آنجا هجوم آوردند و بسرعت تصفیه خانه را ساختند.

سال ۱۹۱۲، سالی درخشان در تاریخ (APOC) به شمار می‌رود، چون ساختمان لوله نفت میان چاههای نفت مسجد سلیمان و بندرآبادان و تصفیه خانه آن تکمیل شد.

ظرفیت تصفیه خانه سالانه ۴۰۰ هزار تن بود و برای اولین بار ۴۳ هزار تن نفت خام از آنجا صادر شد و در سال ۱۹۱۴ که جنگ جهانی اول آغاز شد، رقم صادرات به ۲۴۷ هزار تن رسید. در آن سال از ۳۰ چاه نفتی که در منطقه زده بودند، تنها دوچاه آن، بیش از کل قدرت حمل لوله‌ها، نفت تولید می کردند. وقتی ظرفیت مخازن نگهداری نفت تکمیل شد (APOC)ناگزیر گردید نفتهای اضافی را آتش بزند و دستور تعطیل موقت عملیات استخراج را صادر کرد. تنها از یك چاه به نام اف ـ ۷، ظرف ۱۲ سال ۶/۵ میلیون تن نفت صادر شده بود. [۴۲]

بتدریج که مبدانهای نفتی ایران رو به توسعه می‌رفت، هرروز دولت بریتانیا ازاهمیت و عظمت ذخایری که در اختیار (APOC) بود، بیشتر آگاهی می‌یافت.

وقتی در سال ۱۹۱۱، وینستون چرچیل به سمت لرداول دریاداری (وزیر دریاداری بریتانیا) منصوب شد در نظریهٔ تبدیل سوخت مورد نیاز نیروی دریایی سلطنتی از زغال سنگ به نفت تجدید نظر کرد و برای سنجش دقیق این مسئله که آیا (APOC) در وضعی هست که بتواند سوخت مورد نیاز نیروی دریایی را تأمین کند، هیئتی به ریاست دریا سالار سر ادموند اسلید که سابقاً رئیس اطلاعات و ضداطلاعات این نیرو بود، به ایران فرستاده شد. یکی از اعضای هیئت جان کدمن مشاور وزارت مستعمرات و استاد معدن شناسی دانشگاه بیرمنگام بود که بعداً خود رئیس (APOC) گردید. این هیئت ذخایر ایران را به حد وفور تشخیص داد و توصیه کرد وزارت دریاداری کنترل (APOC) را به دست بگیرد. گروهی از نمایندگان پارلمان نگران آن بودند که اگر بخشی از سهام کمپانی رسماً به دولت بریتانیا تعلق گیرد، و برآن کنترل مستقیم داشته باشد، ممکن است روسها تحریك شوند که ایالات شمالی ایران را به تصرف خود در آورند، ولی با وجود تمام این نگرانیها و مخالفت‌ها، موضوع در پارلمان تصویب شد. تصادفاً تصویب مسئله فقط ۴۸ روز قبل از شروع جنگ جهانی اول صورت گرفت که در طول آن، آن طور که لرد کرزن گفته است: «نیروهای متفقین براموا‌ج نفت ایران تناور شده و رقص کنان خود را به ساحل پیروزی رساندند.»[۴۳]

(APOC)با دومیلیون لیره ای که دولت انگلیس به آن تزریق کرد، سهام عادی خویش را افزایش داد و دست به توسعهٔ تسهیلات، برای افزایش تولید زد تا بتواند نیاز روزافزون وزارت دریاداری را برآورده سازد. از طرف دیگر دولت انگلستان رسماً دو عضو از طرف خود به هیئت مدیره کمپانی افزود.

دکتر فریر مورخ نفت انگلیس می‌نویسد: «این امر غیرقابل انکار است که سهامدار شدن دولت، روح امتیازنامه دارسی را بکلی عوض کرد و اثر عظیمی بر موضع آن در روابط بین‌المللی گذارد. از این پس کمپانی، هرچقدر هم تلاش می‌کرد که ادعای استقلال وجدایی از دولت انگلیس داشته باشد، معذالك دیگر نه به چشم یك سازمان متعلق به بخش خصوصی، بلکه به صورت یك سرمایه ـ گذاری ملی (دولتی) در راه اجرای منویات دولت بریتانیا به آن نگریسته می‌شد،

از این رو بسیاری از دولتهای جهان، از جمله ایران، اعتقاد داشتند که دست پنهان دولت بریتانیا، اگر پشت تمام فعالیت‌های آن نباشد، دست کم حرکت دهنده اصلی قسمت عمده آنهاست.»[۴۴]

در مه ۱۹۱۴، وزارت دریاداری قراردادی برای خریداری سالانه ۵۰۰ هزارتن نفت سوخت به مدت ۲۰ سال با (APOC) منعقد کرد. قیمت خرید در ۳۰ شیلینگ برای هر تن FOBآبادان (تحویل در روی کشتی هنگام بارگیری) توافق شد، به شرط آنکه اگر منافع کمپانی بیش از ۱۰ درصد درسال، به هر سهم عادی تعلق گیرد، برای وزارت دریاداری تخفیفی نیز منظور شود.

با وجود این، حداقل قیمت، کمتر از یك لیره در هر تن تمام می شد. همچنین توافق شد در تمام مدت جنگ، وزارت دریاداری بتواند برای به دست آوردن کل نیازمندیهای نفتی خود به هر میزان، نسبت به مشتریان دیگر اولویت داشته باشد، و نفت اضافی مورد نیاز نیز با همان قیمت ذکر شده در قرارداد خرید ۵۰۰ هزار تن در سال، با آن وزارتخانه حساب شود.[۴۵]

با شروع جنگ اول جهانی، نیازمندیهای نفتی وزارت دریاداری بشدت بالا رفت و به همین دلیل تصفیه خانه آبادان قدرت تولید خود را بالا برد، تا بتواند بیشترین درصد ممکن از محصولات خود را به تهیه نفت سوخت اختصاص دهد و این رقم به ۶۵ درصد کل تولیدات تصفیه خانه رسید. این نفتِ تقریباً رایگان ایران بود که در تمام مدت چهارساله جنگ ماشین جنگی بریتانیا را به حرکت در می‌آورد.

چرچیل برآورد کرد ظرف ۸ سال از طریق مابه‌التفاوت قیمت خریداری شده نفت توسط وزارت دریاداری با قیمت واقعی آن، وزارتخانه وی ۷/۵ میلیون لیره استرلینگ صرفه جویی خالص داشته است. به این مبلغ باید ۳ رقم عمده دیگر را نیز افزود.

۱ـ ۱۶ میلیون لیره بابت افزایش فوق‌العادهٔ بهای سهام، نسبت به ارزش اسمی آن، که توسط دولت انگلیس خریداری شده بود.

۲ـ ۶/۵ میلیون لیره بابت دریافت سود این سهام و بهره و مالیات آن و ۱۰

میلیون لیره هم از طریق عوامل دیگر از جمله تخفیف‌هایی که دیگر کمپانیها برای رقابت با (APOC)به آن وزارتخانه می‌دادند.

به طور خلاصه، چرچیل حساب کرد در مدتی کوتاه فقط دولت بریتانیا از نفت ایران ۴۰ میلیون لیره به جیب زده است. چرچیل از برآوردهای خود چنین نتیجه گرفت که سود مشخص وبالقوه دولت بریتانیا از سرمایه گذاری در (APOC)چنان بوده است که ما، نه بدون منطق، بلکه کاملاً مستدل... می‌توانیم مدعی بشویم ناوگان دریایی نیرومندی در سالهای ۱۴ و ۱۳ و ۱۹۱۲، بزرگتر از هر ناوگانی که قدرتی در تاریخ توانسته باشد در چنین مدتی ایجاد کند، بر قدرت نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا افزوده‌ایم، بدون آنکه یك پنی به مالیات دهنده انگلیسی از این بابت تحمیل کرده باشیم.

از این رو تعجب آور نیست که ببینیم چرچیل شادمانه چنین بانگ برمی‌آورد که: «اقبال برایمان از «سرزمین افسانه ای پریان» پاداشی آورده است که فراتر از درخشانترین و بلند پروازانه‌ترین آرزوهایمان بوده است.» اما سهم ایران از این ثروت سرزمین افسانه‌ای خویش چه بود؟[۴۶]

کل مبلغی که ایران بابت حق‌الامتیاز از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۲۴ به دست آورد، در مجموع بالغ بر ۳/۷ میلیون لیره می‌شد. (به نمودار شماره ۱ نگاه کنید) رقم به این دلیل تا چنین حدی پایین و نازل است که (APOC) تمام کوشش خود را به کار برد که هرچه می‌تواند با ترفندهای مختلف سهم ایران را کمتر به حساب آورد تا قادر به تحصیل حداکثر بهره برداری و منفعت و توسعه عملیات خود در سراسر جهان شود.

گام مهمی که (APOC) برای توسعه عملیات ماورای بحار خود به عمل آورد، تملك کمپانی بریتیش پترولیوم با مسئولیت محدود (BP) بود که از کمپانیهای فرعی اتحادیه نفتی اروپائی برمن محسوب می‌شد و کارش توزیع محصولات نفتی کمپانی شل در بریتانیا بود. با شروع جنگ جهانی اول BP و شرکتهای تابعه آن، به علت آنکه سرمایه‌های آلمانی در آن وجود داشت، از طرف دولت بریتانیا جزو کمپانیهای «دشمن» طبقه بندی شد و این امر به (APOC)

کمك کرد تا با قیمت نازل ۲ میلیون لیره، که عمده آن نیز به صورت اقساط پرداخت شد، BP را بخرد. مایملك شرکت شامل ۷ تانکر ـ ۱۵ واحد اقیانوسی و صدها وسیله زمینی از قبیل دپوها و واگنهای نفتی خط آهن نیز می‌شد. تملك BP به همراه تشکیل کمپانی تانکر بریتانیا، با سرمایه سه میلیون لیره (APOC) را قادر ساخت که ناوگان دریایی متعلق به خود را داشته و استراتژی بازاریابی جهانی‌اش را شخصاً طرح ریزی کند.[۴۷] به این صورت (APOC) مالك اتحادی بزرگ از کمپانیهای نفتی، به همراه ۲ کمپانی بزرگ دیگر شل و استاندارد اویل اف نیوجرسی شد و تشکیلات توزیع آن بزودی به سراسر اروپا، هند استرالیا و آفریقای جنوبی و غربی گسترده شد، و اندکی بعد سراسر جهان را زیر پوشش قرار داد.

توسعه کمپانی در ماورای بحار منحصر به بازاریابی و تسهیلات حمل و نقل نبود. در سال ۱۹۲۱ «شرکت ملی تصفیه خانه‌های نفت با مسئولیت محدود» را تشکیل داد و شروع به ساختن تصفیه خانهٔ لاندراسی در ایالت ولز و گرنگ ماوث در اسکاتلند کرد. و بدنبال آن، تملك تصفیه خانه‌های فرانسه، بلژیك، ایتالیا و استرالیا آمد.

داراییهای ثابت (APOC) جملگی در ایران بود ولی وقتی از داخل کشور پولها به سوی آن سرازیر شد، و به مصرف ساختن تانکرها، ناوگانهای نفت کش و تصفیه‌خانه‌ها رسید، شرایط بسرعت تغییر کرد[۴۸].

آنچه این تغییرات عظیم را امکان‌پذیر ساخت، این واقعیت بود که ثابت شد چاههای نفت ایران بصورتی خارق‌العاده غنی هستند. در گزارش سال ۱۹۱۷ به مجمع عمومی (APOC)، رئیس کمپانی با غرور تمام اظهار می‌دارد، بهره برداری سالانه ۴ میلیون تن نفت از چاههای مسجد سلیمان فقط با ۴ میلیون لیره سرمایه‌گذاری صورت گرفته، در حالی که قبل از جنگ ۲۰۰۰ چاه در میدانهای نفتی رومانی و گالیسی، با صرف سرمایه‌ای معادل ۴۰ میلیون لیره، کمتر از این میزان تولید داشته است.

نمودار ۱. تولید نفت ایران، منافع (APOC) و حق الامتیازی که از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۱ به ایران پرداخت شده است

حق الامتیاز سالانه به ایران (۳)	منافع (APOC) به هزار لیره (الف) (۲)	تولید نفت به هزار تن (۱)	سال (ب)
۱۰	۲۷	۸۰	۱۹۱۲ـ۱۳
صفر	۶۲	۲۴۷	۱۹۱۳ـ۱۴
صفر	۵۵	۳۷۶	۱۹۱۴ـ۱۵
صفر	۴۵۸	۴۵۹	۱۹۱۵ـ۱۶
صفر	۲۱۱۳	۶۴۴	۱۹۱۶ـ۱۷
۳۲۵ (ج)	۲۶۵۲	۸۹۷	۱۹۱۷ـ۱۸
۴۶۹	۱۸۴۹	۱۱۰۶	۱۹۱۸ـ۱۹
۵۸۵ (د)	۳۲۶۴	۱۳۸۶	۱۹۱۹ـ۲۰
۵۹۳	۳۷۷۹	۱۷۴۳	۱۹۲۰ـ۲۱
۵۳۳	۳۴۳۱	۲۳۲۷	۱۹۲۱ـ۲۲
۴۱۱	۳۵۱۷	۲۹۵۹	۱۹۲۲ـ۲۳
۸۳۱	۴۰۶۷	۳۷۱۴	۱۹۲۳ـ۲۴
۱۰۵۴	۴۳۹۷	۴۳۳۴	۱۹۲۴ـ۲۵
۱۴۰۰	۴۸۰۰	۴۸۳۲	۱۹۲۵ـ۲۶
۵۰۲	۴۱۰۶	۵۳۵۸	۱۹۲۷ـ۲۸
۵۲۹	۳۶۸۹	۴۲۹۰	۱ آوریل تا ۳۱ دسامبر ۱۹۲۸
۱۴۳۷	۴۳۷۴	۵۴۶۱	۱۹۲۹
۱۲۸۸	۳۷۸۶	۵۹۳۹	۱۹۳۰
۱۲۸۸	۳۷۸۶	۵۹۳۹	۱۹۳۰
۳۷۰ (هـ)	۲۴۱۳	۵۷۵۰	۱۹۳۱

منابع: ستون ۱: ـ فاتح. ۵۰ سال نفت ایران، صفحه ۲۴۷. ستونهای ۲ و ۳: گزارشهای سالانه (APOC) و: امتیازات نفت در خاورمیانه. مکداشی، صفحات ۴۶ ـ ۴۵.

الف: منافع خالص پس از کسر هزینه‌ها، پرداخت اسناد و اوراق قرضه، اضافه‌پرداختی به سهام ممتاز و حق‌الامتیاز ایران حساب شده است.

ب: از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۸ سال مالی ۳۱ مارس تمام می‌شد. در ۱۹۲۸ پایان سال مالی ۳۱ دسامبر تعیین شد.

ج: مبلغ ۳۲۵ لیره پرداختی بابت کل حق‌الامتیاز ایران در ۶ ساله (از ۱۴ـ۱۹۱۳ تا ۱۹ـ۱۹۱۴ است).

د: این مبلغ شامل یك میلیون لیره پرداختی به عنوان پرداخت بخشی از دعاوی ایران بابت گذشته نیست.

هـ طبق قرارداد ۱۹۱۳، این مبلغ به یك میلیون و ۳۳۹ هزار و ۱۳۲ لیره مصالحه و تفریغ حساب شد.

با وجود این، (APOC) از به کار بستن هرگونه ترفندی برای کم کردن هرچه بیشتر از حق‌الامتیاز ناچیز ایران خودداری نمی‌کرد. طی جنگ جهانی در فوریه ۱۹۱۵ بختیاری‌ها (که ظاهراً توسط عوامل آلمانی تحریك شده بودند) لوله‌ای که میدانهای نفتی را به آبادان منتقل می‌کرد، منفجر کردند. (APOC) بلافاصله اعلام کرد تا حل نهایی مسئله پرداخت غرامت از دادن هرگونه وجهی به ایران بابت حق‌الامتیاز خودداری خواهد کرد. البته کمپانی با تنظیم صورت غرامتی که در آن علاوه بر لیره، حساب شلینگ و حتی یك پنی آخر هم شده بود، می‌خواست به رخ دولت ایران بکشد که تا چه حد در محاسبهٔ زیانهای وارده دقیق بوده و به اصطلاح حساب تا شاهی آخر را نیز داشته است؛ اما چنانچه بعداً ثابت شد، هم مبلغ موردمطالبه و هم اصل دعوی، بی‌اساس از آب درآمد[۴۹].

طبق مفاد امتیازنامه دارسی در سال ۱۹۰۱، دولت ایران درخواست کرد موضوع به حکمیت ارجاع شود. وزیر مختار انگلیس در تهران به اطلاع دولت رساند که (APOC) هرگز به هیچ کس اجازه نخواهد داد، نه حقی را که بابت خسارت وارده دارد مورد سؤال قرار دارد، نه حقی را که در مورد عدم پرداخت حق‌الامتیاز دارد و خود (APOC) نیز حق‌الامتیازهای سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ را که جمعاً ۴۴۳۴۷ لیره می‌شد توقیف کرد و به ایران نپرداخت. با درنظر گرفتن مبالغ هنگفتی که به عنوان تعمیرات و خسارت ادعا شده بود، به نظر می‌رسید که (APOC)، با پشتیبانی دولت انگلیس، خیال دارد دست کم به مدت ده سال، یا شاید بیشتر، هیچگونه حق‌الامتیازی به ایران ندهد و دولت ایران ناگزیر شد پس از پایان جنگ به معارضه با دعاوی کمپانی بپردازد. از این رو، در اواخر سال

۱۹۱۹ از سیدنی آرمیتاژ اسمیت مستشار مالی انگلیسی خود خواست مسئله را مورد مطالعه قرار دهد.

آرمیتاژ اسمیت که قبلاً معاون خزانه‌داری انگلیس بود، به موجب توافقی که ماه اوت سال ۱۹۱۹ به دست آمده بود (به فصل دوم همین کتاب نگاه کنید) ویلیام مك لین تاك، حسابدار قسم خورده را استخدام کرد و از او خواست به حسابهای کمپانی رسیدگی کند. گزارش مك لین تاك که در فوریه ۱۹۲۰ تکمیل شد، حاکی از آن بود که زیانهای وارده به خط لوله، که کمپانی رقم ۴۰۲۸۸۷ لیره را برای آن جعل کرده بود، کلاً بیش از ۲۰ هزار لیره نبوده است.

از این مهم‌تر، وی استدلال کرد مسئول خسارات وارده، نه دولت ایران، که خود را در جنگی که طی آن خودش هم مورد تهاجم انگلیس‌ها قرار گرفته نبوده، بلکه کار دشمنان بریتانیاست که به اهمیت وجود این لوله نفت از نظر وزارت دریاداری آن کشور وقوف کامل داشته‌اند. مك لین تاك طی حسابرسیهای خود همچنین متوجه شد در حالی که (APOC) از دولت ایران مطالبه غرامت برای خسارات وارده می‌کرد، در همان حال سالانه ۱۰ هزار لیره برای انجام این تعمیرات به حساب هزینه‌های عملیاتی کمپانی می‌گذارد، و به این ترتیب، از یك طرف درآمد اسمی خود را پایین می‌آورد و از طرف دیگر موجب پایین آمدن حق‌الامتیازی می‌شد که براساس ۱۶ درصد از کل درآمد خالص سالانه بایستی به ایران پرداخت می‌کرد.[۵۰]

وظیفه مك لین تاك همچنین رسیدگی به این مسئله بود که آیا کمپانی واقعاً سالانه ۱۶ درصد از کل سود خالص خود را، که در امتیازنامه دارسی به سال ۱۹۰۱، صریحاً قرار شده بود به ایران پرداخت شود می‌پردازد یا نه؟ وی در حسابرسیهای خود به بی‌ترتیبی‌ها و بی‌نظمی‌های متعددی در سیستم نگاهداری حسابهای (APOC) برخورد، از جمله آنکه هرساله مبلغی از سود خالص کمپانی به عنوان «وجوه استهلاکی» کم می‌کرد، و چون ایران به موجب امتیازنامه، بابت شرکت در این کاهش به عنوان «وجوه استهلاکی»، هیچگونه تعهدی نداشت، از این رو با پایین نشان دادن کل میزان سود خالص سالانه، که بر اساس آن ۱۶

درصد به ایران پرداخت می‌شد نیز، کسر قابل ملاحظه‌ای منظور می‌گردید. همچنین کمپانی هرسال مبلغی از کل سود خالص خود را، به عنوان بهرهٔ اوراق و اسناد قرضه‌ای که توسط کمپانیهای تابعه آن صادر شده بود، کم می‌کرد، درحالی که از طرف دیگر مدعی بود که ایران در منافع کمپانیهای تابعه هیچگونه سهمی ندارد، و از این رو باز هم بدون دلیل از کل مبلغ حق‌الامتیاز ایران مبالغ قابل‌توجهی کاسته می‌گردید. این رویّه کمپانی مغایرت کامل با ماده ۱۰ امتیازنامه ۱۹۰۱ داشت که در آن بصراحت گفته شده بود «مبلغی معادل ۱۶ درصد از سود حاصله خالص سالانهٔ هر یك از شرکتهای فرعی یا تابع کمپانی که ممکن است در آینده تشکیل شود، به ایران تعلق می‌گیرد.»

نمونه دیگری از حسابسازیهای شرکت به زیان ایران مربوط به شرکت بهره برداری اولیه (FEC) بود که در آن ایران رسماً سهامدار به شمار می‌رفت. (APOC) در مورد (FEC) به این حیله متوسل می‌شد که تمام هزینه‌های سازمان (APOC) را به حساب آن شرکت منظور می‌کرد تا شرکت بهره برداری اولیه سودی در ترازنامه نشان ندهد، که از آن حق‌الامتیازی به ایران تعلق گیرد.

همچنین برخلاف قانون از حق‌الامتیاز متعلقه به ایران، مبالغی را که (APOC) به خانهای بختیاری برای حفاظت از لوله‌های نفت می‌پرداخت، باضافه ۳ درصدی که قرار بود از محل عایدات حاصله از بهره برداری در آن مناطق به دست آید، کسر می‌کرد. راه دیگری که (APOC) برای کاستن از حق‌الامتیاز ایران پیدا کرد، آن بود که نرخ فروش کلیه نفت خود را، در مبلغ ۳۰ شیلینگ در تن که با وزارت دریاداری انگلیس قرارداد بسته، و برای آن وزارتخانه تخفیف فاحشی درنظر گرفته بود، با ایران حساب می‌کرد[۵۱].

گزارش مك لین تاك که از شیوه‌های غیرواقعی در سیستم نگاهداری حسابهای (APOC) پرده برمی‌داشت، کمپانی را بشدت برآشفت. این گزارش نه تنها دعاوی کمپانی علیه ایران را رد می‌کرد بلکه حاکی از خطاهای مسلم و بی‌تردید (APOC) و بی‌نظمی‌های فراوان در سیستم نگاهداری حسابهای آن کمپانی بود که به قول آرمیتاژ اسمیت موجب شده بود مبالغ هنگفتی از درآمد

دولت ایران بر حق الامتیاز خود در این سالها کاسته شود. نکته بسیار مهمی که در گزارش مك لین تاك وجود داشت آن بود که ایران محق است ۱۶ درصد از منافع تمام کمپانیهای فرعی و تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران را که در خارج از ایران فعالیت داشتند، دریافت نماید.

رئیس (APOC) که می‌دید باصطلاح قاتل با دست خون آلود در محل جنایت به دام افتاده است، در پاسخ گزارش مشروح و مستدل مك لین تاك و مسائلی که مطرح کرده بود فقط سکوت اختیار کرد و به جای پاسخ دادن به آن نامه‌ای مستقیماً به نصرت‌الدوله (شاهزاده فیروزمیرزا) وزیرخارجه ایران نوشت و علاوه بر آنکه ادعای غرامت را پس گرفت پیشنهاد کرد دعاوی ایران را با پرداخت ۵۰۰ هزار لیره استرلینگ تا تاریخ ماه مارس ۱۹۱۹ تسویه کند. این مبلغ با مذاکرات بعدی به یك میلیون لیره افزایش یافت. وی همچنین دستور داد که پرداخت حق الامتیاز به ایران دوباره از سر گرفته شود. با آنکه (APOC) با این راه‌حل در حقیقت بر سوء رفتار و حسابسازی کمپانی به طور ضمنی مهر تأیید گذارده بود، اما قضیه مهم ۱۶ درصد سهم ایران در کمپانیهای فرعی (APOC) را اصلاً به روی خود نیاورده و به سکوت برگزار کرد[۵۲].

وقتی فشار ایران در این مورد رو بشدت گذارد، (APOC) استدلال کرد مواد امتیازنامه‌ای که بیست سال قبل تنظیم شده، با شرایط و مقتضیات امروزین، که تفاوت زیاد پیدا کرده، تطابق ندارد و تهدید کرد اگر ایران به مطالبه سهم خود از کمپانیهای فرعی اصرار ورزد (APOC) این کمپانیها را از «کمپانی مادر»، یعنی خود (APOC) کنار می گذارد. با این ترتیب دعاوی ایران خودبخود منتفی می شد. گرچه عملی کردن این تهدید بسیار بعید و غیرمحتمل بود، معذلك به پیدا شدن راهی برای مصالحه کمك کرد. در دسامبر ۱۹۲۰ آرمیتاژ اسمیت و (APOC) پیش‌نویس قراردادی را تهیه کردند که در واقع تجدید نظر مهمی در امتیازنامه دارسی محسوب می‌شد.

طبق قرارداد جدید، ایران مستحق شناخته شد که ۱۶ درصد حق الامتیاز خود را از کلیه فعالیت‌های (APOC) در ایران بگیرد، ولی در مورد فعالیت

شرکتهای فرعی و تابعه در خارج از ایران، مقرر گردید سهم ایران براساس محاسبه‌های «مشخص و کاملاً حساب شده» از آن قسمت از منافع این کمپانیها مشخص شود، که مستقیماً در ارتباط با نفت ایران به دست می‌آید و این محاسبه را (APOC) خود مستقلاً انجام دهد.

این ترتیب نه تنها موجب میشد که همه چیز را ایران به انصاف (APOC) واگذار کند، بلکه این مسئله مهم را بکلی نادیده می‌گرفت که این شرکتهای فرعی و تابع، جملگی با منافع حاصله از نفت ایران به وجود آمده‌اند.

از این هم بدتر، اختیارات وسیعی که به کمپانی برای محاسبه سهم ایران از کمپانیهای تابعه داده شده بود (APOC) را ترغیب می‌کرد تصفیه‌خانه‌های جدید نفت را در خارج از این کشور تاسیس کند، تا از این راه بازهم سهم ایران را کاهش دهد[۵۳].

به هرحال در تاریخ ۲۰ دسامبر سال ۱۹۲۰ آرمیتاژ اسمیت که خود را دارای اختیارات کامل نمایندگی از طرف دولت ایران می‌دانست قرارداد جدید را با (APOC) امضا کرد.

وقتی متن قرارداد در اختیار یك مؤسسه مشاوره حقوقی در لندن قرار گرفت که آنرا مطالعه کرده و نظر بدهند، آنها در پاسخ خود به دولت ایران نوشتند: آرمیتاژ اسمیت با امتیاز دادن به (APOC) برای نقض شرایط امتیازنامه اصلی، که درآن صریحاً ذکر شده سهم ایران ۱۶ درصد از سود خالص (APOC) وکلیه شرکتهای فرعی و تابعه آن، که برای استفاده از امتیازنامه یا قسمتی از آن تشکیل می‌شود، می‌باشد از تعلیماتی که دولت ایران در این باره به او داده فراتر رفته است[۵۴].

از آنجا که قرارداد جدید متضمن جرح و تعدیل‌های اساسی در امتیازنامه سال ۱۹۰۱ بود، بایستی مجلس شورای ملی آنرا مورد تصویب قرار می‌داد. با وجود این (APOC) بدون آنکه به نظریات ایران در مورد تصویب قرارداد در مجلس وقعی گذارد، قرارداد جدید را معتبر تلقی کرده و پرداخت حق‌الامتیاز خود را براساس آن تنظیم کرد. ایران بزحمت می‌توانست راه دیگری پیدا کند. گذشته از همهٔ حرفها، کمپانی از دولت ایران بسیار نیرومندتر بود.

فصل دوم

رضا شاه و امتیاز ۱۹۳۳

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و سقوط رژیم تزاری، فرصتی به دست بریتانیا داد تا در صدد تفوق مطلق سیاسی و اقتصادی در ایران برآید. لرد کرزن که در سال ۱۹۱۹ جانشین آرتور بالفور وزیر خارجه انگلیس شده بود، چنین استدلال می‌کند:

«ما در گوشهٔ جنوب غربی ایران، سرمایه‌هایی بزرگ به شکل منافع نفت در تملك خویش داریم که برای نیروی دریایی بریتانیا سخت کارآمد بوده و همچنین منافع تسلط بخشی در آن قسمت از جهان به ما می‌دهد.

...وضع جغرافیایی (ایران) عظمت منافع ما در آن کشور، و امنیت آینده قسمت شرقی امپراتوری، ما را از اینکه اینك... نسبت به آنچه در ایران می‌گذرد علاقه نشان ندهیم، مانع می‌شود، و این امر را غیر ممکن می‌سازد.»

طرح کرزن این بود که امور ایران را از نظر اداری و نظامی تحت رهبری بریتانیا در آورد. وی در سال ۱۹۱۹ به سر پرسی کاکس که در آن موقع به سمت وزیر مختار در تهران ترفیع مقام یافته بود دستور داد ترتیباتی به وجود آورد که ایران را زیر کنترل کامل انگلیس قرار دهد[1]. طبق پیش‌نویس قراردادی که در لندن تهیه شد، بنا بر این گذاشتند که بریتانیا ایران را با مستشاران اداری و نظامی

که «از قدرت کامل» نیز برخوردار باشند مجهز کند تا این مستشاران تشکیل و آموزش ارتش ایران را به عهده بگیرند، امور مالی و گمرکی کشور را رهبری کنند و به ساختن راهها و خطوط آهن بپردازند ـ و البته هزینه‌های تمام این اقدامات به حساب ایران گذاشته می‌شد.

به موجب پیش‌نویس قرارداد، بریتانیا حاضر بود در مقابل ایجاد چنین وضعی، ۲ میلیون لیره وام دهد که عواید گمرك کشور و سایر منابع درآمد دولت ایران ـ یعنی نفت ـ به عنوان تضمین بازپرداخت این وام، در اختیار آنان قرار گیرد. بعبارت دیگر دولت ایران با هزینهٔ خود و به دست خودش، کشور را به قیمومت بریتانیا در آورد[۲].

به دلایلی چند، بریتانیا مطمئن بود که ایران این قرارداد را تصویب خواهد کرد. پس از پایان جنگ اول جهانی، سربازان انگلیسی هنوز در ایران بودند. آنها دست به توقیف عناصری که نسبت به انگلیس‌ها رفتاری غیر دوستانه داشتند می‌زدند. احمدشاه ناگزیر بود وزرای خود را از میان شخصیت‌های «انگلوفیل» انتخاب کند و برای آنکه وثوق‌الدوله نخست وزیر شدیداً انگلوفیل را همچنان در مقام خود نگاه دارد، بریتانیا ماهی ۵ هزار لیره به شاه می‌پرداخت، و این وثوق‌الدوله و دو وزیر انگلوفیل دیگر بودند که کاکس بایستی با آنها به گفتگو می‌نشست[۳].

از نظر حصول اطمینان نهایی برای به نتیجه رساندن قرارداد، مبلغ ۱۳۱ هزار لیره به این سه نفر رشوه پرداخته شد. مبلغی که به طور کامل در گرو تصویب قرارداد و به عنوان پرداخت اولین قسط، از دو میلیون لیره وام مورد نظر برای ایران بود. این سه وزیر که می‌دانستند قرارداد مورد علاقه مردم نیست و ممکن است برای آنها درد سر جدی ایجاد کند، احتیاط کرده از پرسی کاکس تضمینی کتبی گرفتند اگر اوضاع و احوالی بر اثر توافق آنها با قرارداد پیش آید که شرایط ایجاب کند، آنها حق به دست آوردن پناهندگی سیاسی در خاك بریتانیا را داشته باشند[۴].

در ماه اوت سال ۱۹۱۹، سرانجام قرارداد به تصویب هیئت دولت رسید و

بریتانیا که تصویب آنرا در مجلس قطعی می‌دانست و به گذشتن این مرحله از کار اهمیتی نمی‌داد، فرصت را برای اعزام مستشاران نظامی و مالی، از جمله آرمیتاژ اسمیت به ایران، از دست نداد. اما در عمل ثابت شد که خوشبینی انگلیس‌ها نسبت به تصویب نهایی قرارداد ناشی از خوشباوری و نابجا بوده است. میهن پرستان ایران در حالی که از پشتیبانی افکار عمومی بهره‌مند بودند، دست به حمله هماهنگی علیه دولت، به خاطر تصویب چنین قراردادی، زدند و از کشورهای دیگر هم صداهای اعتراض شدید بلند شد. این بار نه تنها از جانب رقیب بریتانیا، یعنی روسیه، بلکه آمریکا و فرانسه نیز علیه آن اعتراض به عمل آمد و سرانجام با تمام فشاری که انگلیس وارد کرد، مجلس ایران حاضر به تصویب قرارداد نشد. کرزن برای پیاده کردن طرح خویش زمانی را بدتر از آنچه برگزیده بود نمی‌توانست انتخاب کند، چه درست مقارن با ایامی بود که روسیه با پشتیبانی از نهضت‌های استقلال طلبانه در آسیا، می‌خواست موقعیت قدرتهای اروپایی را در این قاره تضعیف کند.

روز ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ لئون تروتسکی (وزیر خارجه وقت شوروی) قرارداد سال ۱۹۰۷ که ایران را به ۲ منطقهٔ نفوذ انگلیس و روس تقسیم می‌کرد، تحت این عنوان که «با آزادی و استقلال ملت ایران منافات دارد» لغو کرد و از این هم بالاتر، در یادداشتی که به تاریخ ۲۶ ژوئن سال ۱۹۱۹ برای ایران فرستاد، روسیه تزاری و بریتانیا را متهم به ویرانی و ایجاد اختناق در ایران کرده و آمادگی دولت خویش را برای جبران خساراتی که روسهای تزاری به ایران وارد ساخته بودند اعلام داشت. وی در پایان تأکید کرده بود که امیدوار است ایران از این بابت از دولت امپریالیستی انگلیس ادعای غرامت کند[۵].

این ابراز احساسات دوستانه روسیه به ایران، منتهی به مذاکراتی شد که به انعقاد قراردادی (قرارداد ۱۹۲۱) میان ایران و دولت تازه تشکیل یافته شوروی منجر گردید.

با وجود این بریتانیا تصمیم گرفت با استفاده از وجود سربازان انگلیسی، که به فرماندهی ژنرال ادموند آیرونساید هنوز در ایران بودند، موقعیت خود را

تحکیم بخشد. در ژانویه ۱۹۲۰ آیرونساید توانست موافقت دولت ایران را با تجدید سازمان قزاقهای ایرانی که نیرویی مرکب از سه هزار ایرانی بودند و زیر نظر افسران روسی مستقر در قزوین خدمت می کردند به دست آورد. آیرونساید افسران روسی را برکنار کرد و یك افسر ایرانی به نام رضاخان را به فرماندهی آنان گماشت و البته رضاخان را نیز زیر نظر تیزبین سرهنگ هنری اسمیت، یك افسر انگلیسی که مسئول اداره امور تأمین مخارج و وضع مالی قزاقها بود قرارداد. آیرونساید می‌خواست از این نیروی قزاق برای مقابله با هرگونه کوشش نیروهای بلشویك روسی، جهت حمله به نیروهای انگلیسی، در جریان تخلیه آنها از خاك ایران و یا کوشش احتمالی بلشویك‌ها برای تصرف تهران و در دست گرفتن حکومت، استفاده کند.

در مورد انتخاب رضاخان به فرماندهی نیروهای قزاق آیرونساید در یادداشتهای خود می نویسد: «به نظر من او مردی قوی و نترس می‌رسید که قلباً خیر وطنش را می خواست» گرچه او به رضاخان گفت که نه خودت برای برکناری شاه (احمد) اقدامی بکن و نه اجازه بده که اقدام خشنی علیه او صورت بگیرد، رضاخان نظر تحقیرآمیز خود را درباره احمدشاه چنین ابراز داشته بود: «نمونه‌ای از انسان بدبخت، بیچاره و ضعیفی است که در چنین مقامی عالی قرار گرفته است.» آیرونساید در یادداشتهای خود همچنین می‌نویسد: «ایران به مرد نیرومندی احتیاج دارد تا آنرا به جهت صحیح هدایت کند.» و در فراز دیگری از این یادداشتها اضافه می کند: «در واقع استقرار یك دیکتاتوری نظامی در ایران، تمام دردسرهای ما را در این کشور برطرف می کند و این امر را ممکن می سازد که بدون تحمل هیچگونه ناراحتی، خود را از این مخمصه نجات دهیم.»[۶]

همان طور که در قسمت‌های بعدی کتاب خواهیم دید، انتخاب رضاخان تأثیر بسیار بزرگی، نه تنها بر تاریخ ایران، بلکه بر راه آینده (APOC) در این کشور گذارد.

آیرونساید که دیگر مأموریتش در تهران پایان یافته بود به بغداد رفت. در این میان یك روزنامه نگار انگلوفیل به نام سید ضیاءالدین طباطبائی با همکاری

سه تن از اعضای هیئت نمایندگی بریتانیا در تهران، طرح کودتایی علیه حکومت را تنظیم کرد که بایستی به کمك بریگاد قزاق ایران پیاده می شد. وقتی این طرح از نظر رضاخان و سرهنگ اسمیت قابل اجرا تشخیص داده شد، سید ضیاء که از پشتیبانی دوستان خود در سفارت انگلیس در تهران برخوردار بود، مبالغ لازم را از بانك شاهنشاهی انگلیس برای پرداخت به رضاخان و قزاقها تأمین کرد[۷].

روز ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ (سوم حوت یا اسفند ۱۲۹۹) سید ضیاء، همراه با رضاخان و نیروهای قزاق به تهران حمله کرد، بدون آنکه با مقاومت قابل ملاحظه‌ای روبرو شود. ۵ روز بعد از این حادثه سید ضیاء نخست وزیر شد و رضاخان فرماندهی نیروهای مسلح کشور را در دست گرفت. در بغداد آیرونساید درباره این واقعه در یادداشتهای خود نوشت: «تصور می کنم مردم می گویند عامل محرکهٔ این کودتا من بوده ام. به نظرم اگر بخواهیم واقع مطلب را بیان کرده باشیم، این حرف درست است.»[۸] سرهنگ اسمیت نیز ارتباط کودتا را با خود تأیید کرده می گوید: «من کودتای قزاقها را در تهران ترتیب دادم. و این امر... با اطلاع هیئت نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران انجام شد.»[۹]، با وجود این هرمان نورمن، به عنوان وزیر مختار وقت انگلیس در تهران می گوید به هیچوجه در ماجرای کودتا دخالتی نداشته ام[۱۰].

سید ضیاء، برای آنکه میان مردم محبوبیت به دست آورد، روز ۲۶ فوریه ۱۹۲۱، ضمن محکوم کردن قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، قرارداد دوستی ایران و روسیه (۱۹۲۱) را، که موجب تقویت نیروهای ضداستعماری و ملی در ایران برضد سلطه بریتانیا می‌شد، تصویب کرد. متقابلاً در جمهوری شوروی، بی‌درنگ تمام قراردادهای دولت روسیه تزاری با بریتانیا و دیگر قدرتهای اروپا، در ارتباط با ایران، به عنوان قراردادهایی که «موجب غارت و غصب حقوق مردم این کشور، برای فرو نشاندن حرص و آز غارتگران اروپایی» محسوب می گردید لغو و باطل اعلام شد.

دولت شوروی همچنین تمام قراردادها و عهدنامه‌های سابق میان دولت روسیه تزاری و دولت ایران را کان لم‌یکن اعلام کرده و از کلیه حقوق خویش در

مورد قرضه‌هایی که دولت روسیه به ایران داده بود، صرف‌نظر نمود[۱۱].

معذالك در این قرارداد(۱۹۲۱) ماده‌ای وجود داشت به نام ماده ۶، که در حالی که ایران را از تسلط انگلیس بر اراضی این کشور محفوظ می‌داشت، در همان حال دست شوروی را برای رخنه در آن باز می‌گذارد. این ماده می‌گوید: «اگر کشور ثالثی به ایران حمله کند و یا درصدد آن برآید که: «از خاك ایران به عنوان پایگاهی برای عملیات علیه روسیه استفاده کند» و «اگر دولت ایران قادر نباشد جلوی چنین تهدیدی را بگیرد» آنوقت... «روسیه حق دارد نیروهای خود را وارد خاك ایران نماید، به منظور آنکه اقدامات نظامی لازم برای دفاع از خویش به عمل آورد.» همان طور که بعداً خواهیم دید، وجود این ماده در قرارداد سال ۱۹۲۱ بود، که در سال ۱۹۵۱ آمریکا را برآن داشت، پس از آنکه صنعت نفت ایران ملی شد، جلوی اجرای نقشه انگلیس برای اشغال نظامی آبادان را بگیرد.

سیدضیاءالدین، با تقبیح و محکوم کردن قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس با ایران، و امضای قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی، پشتیبانی دولت بریتانیا را از دست داد و دولت او خیلی زود، در ماه ژوئن همان سال، سقوط کرد. در کابینه بعدی که جانشین کابینه سید ضیاء شد، سه چهره مشهور شرکت داشتند که در دوره بیست سالهٔ پس از آن، نقش بسیار مهمی در تغییر روابط ایران و (APOC) بازی کردند. نخست‌وزیر جدید یکی از اشراف ایران به نام احمد قوام بود و دو نفر دیگر نیز، که هر دو را قوام انتخاب کرده بود، محمدمصدق با سمت وزیر دارایی، و رضاخان با سمت وزیر جنگ بودند.

رضاخان، در پست وزارت جنگ، با مهارت حرفه‌ای و بنیه و طاقتی که داشت، بزودی توانست نظم و امنیت را در سراسر کشور برقرار کند. با وجود این، عزم او به تقویت دولت مرکزی، با نیات واقعی بریتانیا، یعنی پشتیبانی از خان‌های خودمختار بختیاری و شیخ خزعل، که (APOC) با آنها مستقیماً وارد معامله شده بود (به فصل اول رجوع کنید) منافات داشت.

رضاخان، برای آنکه انگلیس‌ها را آرام کند، به سر پرسی‌لرن، که به جای نورمن به سمت وزیرمختار جدید بریتانیا در تهران تعیین شده بود گفت: پشتیبانی

از امنیت داخلی ایران، به نفع دولت بریتانیا نیز هست.

لرن که در رضاخان تهور شخصی، سادگی و میهن‌پرستی می‌دید و این صفات او را بشدت تحسین می‌کرد، عقیده داشت به او می‌شود اعتماد کرد تا منافع بریتانیا را حفظ کند[۱۲]. از این رو با رضاخان دوستی شخصی برقرار کرد، و دو نفری غالباً در سفارت انگلیس شبها پوکربازی می‌کردند. رضاخان خود را به شرکت در این مجالس پوکر متعهد کرده بود تا دوستی خود را به بریتانیا ثابت کند[۱۳]. با افزایش قدرت رضاخان، وی توانست خانهای بختیاری را مطیع کرده به تهران بیاورد و زیرنظر وزارت جنگ قرار دهد. لرن که می‌دانست شیخ خزعل نیز بزودی دچار چنین سرنوشتی خواهد شد، به وزارت خارجه انگلیس توصیه کرد که از نظریهٔ برقراری امنیت داخلی در ایران پشتیبانی کرده و حفاظت از منافع دولت بریتانیا را به دست مقامهای دولت شاهنشاهی ایران بسپرند، اما در لندن عده‌ای برخلاف این فکر می‌کردند. وزارت خارجه پیشنهاد کرد یك ناوچه توپدار به خوزستان اعزام شود تا از شیخ حمایت کنند. دیگران در عاقلانه بودن چنین کاری تردید داشتند[۱۴].

در این کشمکش‌ها بود که رضاخان، که از پشتیبانی ارتش هم برخوردار بود، از فرصت استفاده کرده و با مغتنم شمردن ضعف احمدشاه، در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳، بر مسند نخست‌وزیری نشست. شاه به اروپا رفت و دیگر باز نگشت و انگلیس که بین دو محظور، پشتیبانی از شیخ خزعل، و حفظ روابط دوستانه خود با رضاخان گرفتار شده بود، نتوانست هیچ تصمیم قاطعی بگیرد. در نتیجه نیروهای رضاخان نیز از این بلاتکلیفی استفاده کرده، در ماه آوریل ۱۹۲۵ شیخ خزعل را توقیف و به تهران فرستادند.

به این ترتیب نقش خودمختاری مردی که بریتانیا به او قول حمایت کامل داده، و بخاطر خدماتی که به دولت امپراتوری کرده بود به دریافت نشان «فرماندهی شوالیه» از نوع درجه اول (KCIE) یعنی بزرگترین نشان امپراتوری هند نائل آمده بود، به پایان رسید و او در حالی که عملاً در تهران بیش از یك زندانی نبود، در سال ۱۹۳۶ در همین شهر درگذشت[۱۵].

اما جاه طلبی های رضاخان را اشغال پست نخست وزیری پایان نمی داد. او می خواست به عنوان رئیس جمهور در رأس کشور قرار گیرد و وقتی بعضی از روحانیون به او توصیه کردند رژیم سلطنتی را برهم نزند، تصمیم گرفت خاندان قاجار را براندازد و خود به عنوان پادشاه بر تخت سلطنت بنشیند. رضاخان طرح خود را با لرن وزیرمختار انگلیس در میان گذارد تا پشتیبانی انگلیس را به دست آورد. لرن پس از مشاوره با وزارت خارجه بریتانیا جواب داد دولت متبوع وی تصمیم گرفته است: «دست ایران را برای حل مسائل خویش بکلی باز گذارد» و اضافه کرد: «در مقابل توقع داریم، شما هم مشکلات ما را مورد توجه قرار داده و در سریع ترین مدت ممکن تمام آنها را حل کنید.» رضاخان در این باره به وزیر مختار انگلیس اطمینان داد[۱۶].

آنگاه رضاخان با توسل به سیاست «تهدید و تحبیب» توانست پشتیبانی اکثریتی از نمایندگان مجلس را به دست آورد که رأی آنان برای به دست آوردن تاج و تخت برایش ضروری بود. در ۲۵ اکتبر سال ۱۹۲۵، لایحه ای به مجلس برد که به موجب آن سلطنت خاندان قاجار منقرض و تشکیل سلطنت پهلوی، با پادشاهی رضاخان آغاز می شد. مصدق که در آن زمان نمایندهٔ مجلس بود با لایحه بشدت مخالفت کرد و گفت چنین اقدامی مغایر با قانون اساسی است و به استقرار دیکتاتوری در کشور منجر خواهد شد[۱۷]. با وجود مخالفت مصدق و سه نفر دیگر از نمایندگان، مجلس لایحه را مورد تصویب قرار داد و روز ۲۵ آوریل ۱۹۲۶، کمتر از ۶ ماه پس از تصویب لایحه، رضاخان به عنوان نخستین پادشاه خاندان پهلوی تاجگذاری کرد.

خانم لرن همسر وزیرمختار انگلیس در تهران، به اجرای مراسم تاجگذاری شاه جدید کمك فراوان کرد و دولت بریتانیا نخستین کشوری بود که استقرار رژیم تازه در ایران را به رسمیت شناخت. در خود ایران نیز این تغییرات مورد استقبال اکثریت مردمی قرار گرفت که آن را طلیعهٔ آغاز دوران تازه ای از استقرار نظم و آرامش و پایان یافتن عدم امنیت و بی ثباتی می دانستند.

شاه جدید دست به اجرای برنامه مدرن کردن کشور و نیروهای مسلح آن زد

و برای آنکه در اداره امور کشور دستش کاملاً باز باشد، مبارزه‌ای را برای از میان‌بردن امتیازات مقامهای محلی و خارجی آغاز کرد. او ابتدا قدرت سیاستمداران، مالکان بزرگ، روحانیون و عشایر را درهم شکست و، در حالی که بریتانیا از این امر بشدت شگفت‌زده شده بود، توجه خود را به محدود کردن نفوذ انگلیس و تأسیسات آن کشور در ایران معطوف ساخت.

گرچه او با عنایت انگلیس قدرت را در دست گرفته بود، وقتی شاه شد، به این نتیجه رسید که باید کشور را از چنگال تسلط کامل انگلیس برهاند. در سال ۱۹۲۸ بانك ملی ایران را تأسیس کرد و ۲ سال بعد، حق انتشار اسکناس را که منحصر به بانك شاهنشاهی، یعنی بانك انگلیسی بود، از آن گرفت و به بانك ملی واگذار نمود. اما مسئله کمپانی نفت انگلیس و ایران (APOC) برایش مشکلی شده بود.

از نظر مردم ایران (APOC) مظهر اصلی مداخله خارجی در کشور به شمار می‌رفت، چه کنترل استخراج و بهره برداری از بزرگترین سرمایه ملی کشور را در دست داشت و در برابر میلیونها استفاده‌ای که از این سرمایه ـ یعنی نفت ـ به جیب می‌زد، تنها حصهٔ ناچیز و بی ارزشی را به ایران می‌داد[۱۸]. علاوه بر این در حالی که اکثریت سهام این کمپانی به دولت انگلیس تعلق داشت، دولت ایران در آن حتی صاحب یك سهم هم نبود و این امر رضاخان را بی نهایت ناراحت می کرد. او به این نتیجه رسید که، موقعیت ممتاز جهانی (APOC) ریشه‌هایش را در نفت ایران دارد و از این رو احساس می کرد محق است که سهم شایسته و منصفانه خود را از تمام عملیات کمپانی در سراسر جهان بخواهد.

در ماه ژوئن سال ۱۹۲۸، رضاخان وزیر قدرتمند دربار خود عبدالحسین تیمورتاش را برای مذاکره در این باره به لندن فرستاد. در آن وقت ریاست (APOC) با سر جان کدمن بود که علاوه بر آن، بر کمپانی جدیدالتأسیس نفت ترکیه نیز ریاست می کرد. این کمپانی بعداً به کمپانی نفت عراق (IPC) تغییرنام داد. طی یك سلسله ملاقاتها و گفتگوهای طولانی، تیمورتاش به کدمن فهماند و او را متقاعد ساخت که لازم است بین (APOC) و ایران روابطی، از نوعی تازه

برقرار شود. تیمورتاش به کدمن گفت؛ اگر کمپانی سهم منصفانه‌تری از عایدات خود بپردازد، در عوض دولت ایران نیز هرگونه کمك لازم را برای توسعه و پیشرفت عملیات آینده آن انجام خواهد داد. هدف اصلی تیمورتاش از این مذاکرات بر دو محور اصلی دور می‌زد؛ نخست آنکه دولت ایران بلاعوض صاحب ۲۵ درصد از سهام عادی (غیرممتاز) کمپانی شود و دوم اینکه به عنوان حق‌الامتیاز، از هر تن نفت تولیدی، ۲/۵ شیلینگ دریافت کند. اگر این ترتیب اجرا می‌شد جمعاً درآمدی بالغ بر یك میلیون لیره در سال عاید ایران می‌گردید[۱۹].

کدمن برخلاف اسلاف خویش نسبت به دعاوی ایران نظر مساعدی نشان می‌داد. او می‌دانست در ایران انتقادهایی با «صدای رسا» وجود دارد و مردم از این مسئله بسیار خشمگین هستند که این بریتانیاست که بخش اعظم منافع حاصله از درآمد نفت ایران را به جیب می‌زند. او همچنین نفرت ایرانیان را از این واقعیت درك می‌کرد که در حالی که دولت بریتانیا، سهامدار (APOC) است ایران ـ که صاحب اصلی نفت است ـ صریحاً از داشتن سهم در این کمپانی محروم شده است. کدمن اعتقاد داشت سهیم ساختن ایران در کمپانی و سرمایه‌های آن به عنوان یك شریك، آیندهٔ امتیاز نفت را تضمین خواهد کرد[۲۰].

در این میان رضاشاه از طریق مصطفی فاتح عالیرتبه‌ترین مقام ایرانی که در (APOC) خدمت می‌کرد، پیامی برای کدمن فرستاد که در آن می‌گفت: ایران بیش از این نمی‌تواند ناظر آن باشد که درآمدهای عظیم نفت به جیب کمپانی سرازیر شود، درحالی که خود از آن محروم مانده است[۲۱]. مطبوعات ایران این پیام را پی‌گیری کردند و مبارزه‌ای علیه کمپانی شروع شد. یکی از این مطبوعات نوشت: «امتیازنامه دارسی به وسیله یك حکومت فاسد و بی‌اطلاع داده شده که اعضای آن از سرمایه‌گذاران سودپرست و بی‌مسلك خارجی رشوه گرفته بودند تا ملت ایران را فریب دهند[۲۲].

کدمن پس از آنکه مذاکرات مفصلی با اعضای هیئت مدیرهٔ کمپانی بعمل آورد، موفق شد موافقت آنانرا در مورد شریك شدن ایران در (APOC) به دست آورد، به شرط آنکه سهام ایران غیرقابل انتقال بوده، بعلاوه دارنده سهام حق رأی

در مجمع عمومی کمپانی نداشته باشد. با اصرار کدمن سر وینستون چرچیل، که در آن موقع وزیر خزانه‌داری بریتانیا بود، با این امر موافقت کرد. در ماه فوریه سال ۱۹۲۹ کدمن به ایران آمد، در حالی که هیئتی از حقوقدانان و مشاوران مالی را به همراه داشت و پیش‌نویس قرارداد جدید را تقدیم کرد. به موجب این پیش‌نویس (APOC) ۲۰ درصد از سهام عادی خود را به دولت ایران می‌داد، از مجموع کل تولیدات بابت هر تن نفت ۲/۵ شیلینگ حق‌الامتیاز می‌پرداخت و مجموعه منطقه امتیاز نیز به یکصد هزار مایل مربع (۱۶۰ هزار کیلومترمربع) کاهش می‌یافت. در مقابل ایران بایستی مدت سی سال امتیازنامه را تمدید می‌کرد.

گرچه مذاکرات اولیه با کدمن، توسط تیمورتاش، به تنهایی انجام شده بود، اینك رضاشاه به علی‌اکبر داور وزیر دادگستری و نصرت‌الدوله فیروز، وزیر دارایی نیز دستور داد در مذاکرات شرکت کنند. در نتیجه، تیمورتاش به خاطر آنکه با خود شیرینی محبت شاه را جلب کند، مناسب دید در جریان مذاکرات روش بسیار سختی با انگلیس‌ها در پیش گیرد. او اصرار کرد، سهام ایران باید به ۲۵ درصد افزایش داده شود، کمپانی یك حداقل درآمد برای ایران تضمین کند، همچنین تمام مالیاتها و عوارض مربوط را به ایران بپردازد و پس از انقضای مدت امتیاز نیز، سهام و منافع ایران در کمپانی محفوظ بماند. در مقابل، ایران با تمدید امتیازنامه برای مدت ۲۰ سال دیگر موافقت خواهد کرد[۲۳]. کدمن شرایط پیشنهادی تیمورتاش را نوعی زیاده‌روی تشخیص داد و به لندن بازگشت تا آنها را با هیئت مدیره کمپانی مطرح نماید. سر ویلیام فریزر، و دیگر اعضای هیئت‌مدیره، که با شریك کردن ایران در کمپانی مخالف بوده و فقط به احترام کدمن انتقال ۲۰ درصد از سهام را تصویب کرده بودند، با پیشنهاد جدید ایران مخالفت کردند. در این میان، حادثه معروف فروریختن وال استریت (بازار سهام نیویورك) پیش آمد و قیمت‌های نفت در بازارهای جهان بشدت سقوط کرد. به خاطر عدم اطمینانی که به آینده بازار به وجود آمده بود (APOC) دیگر علاقه‌ای به مشارکت دادن ایران در سهام کمپانی نشان نداد. در تاریخ ۷ اوت ۱۹۳۱ کدمن طی نامه‌ای به تیمورتاش نوشت: «از آنجائیکه میان نظریات دولت ایران و

کمپانی تفاوت فاحشی وجود دارد و کمپانی نمی‌تواند بیش از امکانات و مقدورات خود قدمی بردارد، درحال حاضر هیچگونه اقدامی برای رفع این اختلاف نمی‌توان انجام داد.» کدمن در ادامهٔ نامه خود افزود: «تمامی مسئله... فقط وقتی امکان دارد بصورتی مؤثر مورد بحث مجدد قرار گیرد... که شرایطی که درحال حاضر بر صنایع نفت در جهان حاکم است از میان برود.»[۲۴]

به این ترتیب، شرایطی که تمام عناصر لازم برای پیداشدن یك راه‌حل منصفانه در مورد نفت ایران را به وجود آورده بود، بسرعت از میان رفت. رضاشاه، که اینك قدرت را به طور کامل در دست داشت، خواهان یك راه حل آبرومند بود، و خود کدمن نیز از نظریه شریك شدن ایران در (APOC) کاملاً پشتیبانی می کرد. اگر در آن شرایط قراردادی بسته می‌شد که ایران را در منافع کمپانی شریك می کرد، اختلافات دردناکی که منجر به ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۱ شد علاج می گردید یا لااقل به تعویق می افتاد. اما آن لحظات سرنوشت‌ساز گذشت و مسبب اصلی آن نیز این اشتباه تیمورتاش بود که فکر می کرد هنوز فرصت دارد تا بر سر منافع کشور خود بیشتر چانه بزند.

تیمورتاش روی به دست آوردن لقمه بزرگتر قمار کرد ولی در این قمار ایران بازنده شد. شتاب بی‌ملاحظه رضاشاه برای تجهیز نظامی ایران، و انجام عملیات عمران عمومی، فشار جدی بر وضع مالی دولت وارد می آورد. (APOC) از مشکلات مالی ایران اطلاع کامل داشت و می‌دانست رضاشاه چاره ای ندارد جز آنکه به ترتیبی، به نوعی سازش تن در دهد.

در سپتامبر ۱۹۳۱ تیمورتاش به سوئد رفت، تا محمدرضا، ولیعهد را به مدرسه‌ای در آن کشور بگذارد. او در لوزان با کدمن ملاقات کرد و این ملاقات به مذاکرات تازه ای انجامید که دنباله آن بعداً در پاریس و لندن ادامه یافت. این بار مذاکرات شامل شریك شدن ایران در (APOC) نمی شد، چه کمپانی دیگر حاضر نبود دربارهٔ آن حتی فکر کند، بلکه هدف گفتگوها را پیداکردن اساس جدیدی برای پرداخت حق‌الامتیاز و مالیات به ایران تشکیل می‌داد. سرانجام این مذاکرات به تهیه پیش‌نویسی منجر شد که به موجب آن حق‌الامتیاز پرداختی به

ایران از ۱۶ درصد به ۲۰ درصد از سود خالص (APOC) و تمام شرکتهای فرعی و تابعه، از کل عملیاتی که بنحوی با نفت ایران ارتباط پیدا می کرد، بالا می‌رفت و این ۴ درصد اضافی، جانشین مالیاتی می شد که ایران باید دریافت می کرد. پس از تجدیدنظرهای متعدد در پیش‌نویس اصلی، سرانجام در تاریخ ۲۲ مه ۱۹۳۲، پیش‌نویس نهایی به تصویب کدمن و عیسی‌خان، کمیسر نفت ایران در لندن رسید[۲۵].

درست همان زمانی که همه چیز برای امضای قرارداد در تهران آماده شده بود، تیمورتاش متوجه شد جمع پرداختی کمپانی بابت حق‌الامتیاز سال ۱۹۳۱ فقط ۳۰۶۸۷۰ لیره و در واقع کمتر از یك چهارم حق‌الامتیاز سال گذشته است و کمترین رقم درآمد ایران از نفت را، از سال ۱۹۱۷ به بعد تشکیل می‌دهد. تولید نفت ایران در سال ۱۹۳۰ به ۵/۹ میلیون تن رسیده و مبلغ یك میلیون و سیصدهزار لیره عاید این کشور کرده بود، و در سال بعد هم با کاهش ۳/۲ درصد، باز رقم تولید، ۵/۷ میلیون تن را نشان می‌داد؛ معذالك حق‌الامتیاز به میزان ۷۶/۲ درصد تقلیل یافته بود (به نمودار شماره ۱، که قبلاً چاپ شده است نگاه کنید). دلیل این کاهش درآمد عظیم آن بود که (APOC) پرداخت حق‌الامتیاز در هر تن را در سال ۱۹۳۱ بشدت کاهش داده بود. درست است که بحران اقتصادی جهانی منافع کمپانی را پایین آورده بود، ولی نرخ این کاهش ۳۷ درصد بود نه ۷۶ درصد. مطبوعات ایران دست به حملات شدیدی علیه کمپانی زدند و آن را متهم کردند دست به حسابسازی و جعل ارقام زده تا ذخایر ایران را با خدعه و فریب برباید. دولت خواست که به نمایندهٔ ایران اجازه داده شود حسابهای شرکت را رسیدگی نماید و از جانب (APOC) نیز نماینده‌ای به تهران بیاید تا دربارهٔ پیش‌نویس نهایی قرارداد مذاکره شود. پاسخ کمپانی به هر دو تقاضای ایران منفی بود و برای ماهها (APOC) سیاست سر دواندن و وقت‌گذرانی در پیش گرفت.

رضاشاه که کشور خود را در غرقاب یك بحران مالی می‌دید بشدت آشفته شد. روز ۲۶ ماه نوامبر، در جلسه هیئت دولت که با شرکت خود او تشکیل شده

بود به تیمورتاش گفت پرونده نفت را بیاورد. وقتی پرونده را آوردند، آنرا در آتش بخاری اتاق هیئت دولت انداخت و گفت وزرا از جلسه خارج نشوند تا لایحه‌ای مربوط به لغو امتیاز تهیه شود[۲۶].

روز بعد، حسن تقی‌زاده که به جای شاهزاده فیروز میرزا (نصرت‌الدوله) وزیر دارایی شده بود، یادداشتی برای ت. ال. جکز، مدیرعامل (APOC) مقیم تهران فرستاد که در آن ذکر شده بود: «از آنجا که امتیازنامه دارسی، مورخه ۱۹۰۱ منافع ایران را تأمین نمی‌کرد، از این تاریخ از طرف دولت ایران لغو شده و از درجه اعتبار ساقط است»؛ معذالك، در یادداشت اضافه شده بود «اگر کمپانی حاضر شود رویه خود را تغییر داده و منافع ایران را نیز در نظر گیرد، دولت ایران نیز حاضر است امتیازنامه جدیدی بدهد».

سه روز بعد مجلس، در میان شادمانی عمومی مردم ایران، لایحهٔ لغو امتیازنامه دارسی را باتفاق آراء تصویب کرد[۲۷].

این اقدام ایران کابینه انگلیس و هیئت مدیره (APOC) را در حالتی شبیه به جنون ناشی از خشم قرارداد و پس از مشاوراتی که بین آنها به عمل آمد، سر رجینالد هور، وزیرمختار بریتانیا در تهران اعتراض شدیداللحنی تسلیم دولت ایران کرد. آنچه به دنبال این حوادث روی داد، شباهت زیادی به اتفاقاتی دارد که پس از ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۱ وقوع یافت. دولت انگلستان بلافاصله در مسئله که فقط به (APOC) مربوط می‌شد، مداخله کرد و اعلام داشت لغو امتیاز تخلف آشکار از شرایط آنست و خواست که ایران بی‌درنگ یادداشت مربوط به لغو امتیاز را پس بگیرد[۲۸].

هور وزیرمختار بریتانیا در تهران پیشنهاد کرد وزارت خارجه فوراً به مقابله با بحران بپردازد. به این ترتیب که واحدهایی از اسکادران هند شرقی به خلیج فارس اعزام دارد، نیروهای هندی در منطقه را به حالت آماده باش درآورد، و دربارهٔ هردوی این اقدامات سروصدای تبلیغاتی فراوان راه بیاندازد.

پیشنهادهای وزیرمختار درجلسه کابینهٔ بریتانیا مطرح شد و جنبه‌های نظامی آن به ستاد ارتش ارجاع گردید و ستاد ارتش بریتانیا نیز به دولت گزارش

داد ناوگان انگلیس درصورت لزوم آماده است فوراً به محل اعزام گردد[۲۹].

وقتی دولت ایران، در برابر تهدیدات انگلیس، حاضربه پس گرفتن یادداشت خود در مورد لغو امتیازنامه دارسی نگردید، هور در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۳۲ یادداشت متقابلی تسلیم دولت کرد که در آن گفته شده بود لغو امتیازنامه نقض آشکار حقوق بین‌المللی است و دولت متبوع وی موضوع رابه دیوان داوری بین‌المللی لاهه خواهد کشاند. در یادداشت اضافه شده بود، اگر در نتیجه پیامدهای این بحران هرگونه زیانی به منافع (APOC) وارد آید: «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را محق می‌داند که تمام اقدامات لازم را، به مقتضای اوضاع و احوال و شرایطی که پیش می‌آید، برای حفظ منافع کمپانی به عمل آورد.» وزارت خارجه می‌دانست که دیوان داوری بین‌المللی فقط به قراردادها و عهدنامه‌هایی که بین دولتها منعقد شده رسیدگی می‌کند و طرح مسئله امتیازی که دولتی به یك شرکت خصوصی داده، خارج از صلاحیت آن دیوان است و منظورش فقط ترساندن دولت ایران، از توسل انگلیس به یك اقدام نظامی بود.

در یادداشتی به تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۳۲ محمدعلی فروغی وزیر خارجه وقت ایران از سیاست تهدید و ارعاب دولت انگلیس اظهار تأسف کرد و به این نکته بخصوص اشاره نمود که دیوان داوری لاهه، صلاحیت رسیدگی به این مسئله را ندارد و سپس اضافه کرد: «دولت ایران این مسئله را مورد ملاحظه قرار می‌دهد که موضوع از مواردی است که به این دولت حق می‌دهد توجه جامعه ملل رابه فشارها و تهدیداتی که ازطرف دولت انگلیس علیه ایران به عمل می‌آید، جلب نماید.»[۳۰]

کابینه انگلستان روز ۱۴ دسامبر تصمیم می‌گیرد، پیشدستی کرده و قبل از طرح مسئله ازطرف ایران در جامعه ملل، خود موضوع را در آن جامعه مطرح سازد و استدلال پشت سر این تصمیم چنین بود که قرار گرفتن در حالت تهاجمی در جامعهٔ ملل، بهتر از اتخاذ موضع دفاعی است. از این‌رو سر جان سیمون وزیر مشاور در امور خارجی دولت بریتانیا، که تصادفاً در آن موقع در ژنو بسر می‌برد،

شخصاً و با عجله به دیدار دبیر کل جامعه (که مقر آن در همان شهر ژنو بود) رفت و در محافل سیاسی ژنو گفته شد وزیر انگلیسی موقع را برای آنکه قبل از ایران به دیدار دبیرکل رفته و موضوع را با وی مطرح سازد، مناسب دانسته و به اصطلاح فرصت‌طلبی کرده است. سیمون با این فرمول رسمی به سراغ دبیرکل رفت که مسئله باید در دستور کار «جامعه ملل» قرار گیرد[۳۱].

رسیدگی به موضوع، در جامعه ملل از ژانویه ۱۹۳۳ آغاز شد. علی‌اکبر داور وزیر دادگستری که ریاست هیئت ایرانی را به عهده داشت، خطاب به شورای جامعه گفت: امتیاز سال ۱۹۰۱ دارسی، از راههای نادرست و توسط حکومتی استبدادی که بدون وجود قانون اساسی بر کشور حکومت می کرده، اعطا شده است.

وی اضافه کرد: با وجود این (APOC) حتی همان حق‌الامتیاز ناچیزی را هم که براساس آن امتیازنامه کذایی قرار بوده بپردازد، به درستی نپرداخته و از پرداخت مالیات بردرآمد خود به دولت ایران نیز خودداری کرده و در همان حال با منافع غیرمشروع و «غیرقانونی» که عایدش می شده، در دیگر نقاط جهان به سرمایه گذاریهای عظیم دست زده است. از همه بالاتر آنکه (APOC) از رسیدگی به دفاتر و حسابهای خود توسط نماینده دولت ایران جلوگیری نموده و بعلاوه از استخدام اتباع ایران در قسمت‌های مختلف خود، جز برای مشاغل حقیر اداری و کارگری ساده (عملگی) خودداری نموده، زیر بار آموزش و تعلیم آنان نمی‌رود و طی این مدت متجاوز از ۳۰ سالی که از اعطای امتیاز می گذرد، فقط ۲ نفر ایرانی را برای آموزش به انگلیس فرستاده است.

داور بر این نکته نیز تأکید کرد؛ قرارداد «آرمیتاژ ـ اسمیت» اصولاً به تصویب مجلس ایران نرسیده و از این رو قانوناً معتبر نیست.

با وجود این (APOC) همین قرارداد بی‌اعتبار را به عنوان مبنای محاسبات و پرداختهای خود به ایران قرارداده است. رئیس هیئت ایرانی در پایان خاطرنشان ساخت که اگرفرض را بر این بگذاریم که اصولاً (APOC) نفت ایران را کاملاً مجانی ببرد و فقط مالیات محلی و عوارض گمرکی متعلقه به آن را

بپردازد، بازهم دراین مدت بایستی ۱۹ میلیون لیره به ایران می‌پرداخته، نه ۱۱ میلیون لیره که کل درآمد حاصله ایران، در این مدت طولانی، از منافع آن کمپانی بوده است و چنین نتیجه‌گیری کرد، از آنجا که (APOC) از هر طریق ممکن از اجرای شرایط همان امتیازنامه کذایی ۱۹۰۱ نیز سر باز زده است، دولت ایران راهی نداشته جز آنکه امتیازنامه را باطل اعلام کرده و آنرا لغو نماید[۳۲].

هیئت انگلیسی به ریاست سر جان سیمون تمام دعاوی ایران را تکذیب کرده، آنها را فقط یك مشت اتهام صرف تلقی نمود و سر جان خطاب به شورا اظهار داشت لغو امتیاز مغایر قوانین و مقررات حقوق بین‌المللی است و سؤال کرد اگر دولت ایران قرارداد «آرمیتاژ ـ اسمیت» را بی‌اعتبار می‌داند، چرا با قبول یك میلیون لیره، که براساس همان قرارداد محاسبه شده بود، دفعه گذشته به مصالحه تن داد. سرجان اسمیت همچنین گفت که میزان پرداختی بابت حق‌الامتیاز به صورت درست و منصفانه صورت گرفته و حتی به دروغ اعلام کرد که دولت ایران به طور منظم به دفاتر و حسابهای (APOC) رسیدگی و آنرا بررسی می‌کند[۳۳].

در اینجا بریتانیا نگران آن بود مبادا موضوع به حکمیت ارجاع شود، چه در آن صورت کمپانی مجبور می‌شد دفاتر خود را برای رسیدگی در اختیار حکم قرار دهد. ایرانی‌ها، غافل از این نگرانی انگلیسی‌ها، از ارجاع موضوع به حکمیت خودداری کردند. چون می‌ترسیدند بریتانیا با استفاده از قدرت و نفوذ خود، حکمیت را به نفع خویش تمام کند[۳۴].

شورای جامعه ملل پس از استماع اظهارات طرفین، دکتر ادوارد بنش (بعداً رئیس جمهور چك اسلواکی شد و در جریان تسلط کمونیست‌ها بر کشورش خودکشی کرد ـ مترجم) را به سمت میانجی تعیین کرد تا شاید بتواند بین طرفین مصالحه‌ای برقرار نماید. دکتر بنش هر دو طرف را ترغیب کرد از طریق مذاکرات مستقیم، سعی کنند پیش‌نویسی برای یك «امتیازنامه جدید» تهیه نمایند.

در اوایل آوریل سال ۱۹۳۳ مذاکرات در تهران شروع شد. مذاکره کنندگان

اصلی (APOC) عبارت بودند از سر جان کدمن رئیس کل کمپانی، معاون او سر جان فریزر و دکتر ام. وای. یانگ پزشك کمپانی در تهران، که اینك به سمت یکی از معاونان مدیر عامل ارتقای مقام یافته بود. هیئت ایرانی تشکیل می‌شد از محمدعلی فروغی وزیر خارجه، علی اکبر داور وزیر دادگستری، سیدحسن تقی‌زاده وزیر دارایی و حسین‌علاء رئیس بانك ملی ایران. تیمورتاش وزیر دربار، که مذاکرات قبلی را رهبری کرده بود، بصورتی اسرارآمیز در مذاکرات غیبت داشت و بعداً معلوم شد شاه نسبت به وی سوءظن پیدا کرده و به زندانش انداخته است. کدمن، قبل از آنکه تهران را به سوی لندن ترك کند، نامه‌ای از سلف خود در کمپانی، لرد گرین وی دریافت داشت که در آن نوشته شده بود: «با بودن دولت (بریتانیا) پشت سرشما، در موقعیت بسیار محکمی قرار دارید... و من تردید ندارم با این وضع قادر هستید قرارداد جدیدی منعقد سازید که از هرجهت متضمن منافع (APOC) بصورتی کاملاً رضایت بخش خواهد بود.»[۳۵] هم هیئت مدیره (APOC) و هم دولت انگلیس به کدمن توصیه کردند علاقه شخصی خود به ایران را کنار گذارده و فشار بیاورد تا حداکثر ممکن به نفع کمپانی امتیاز بگیرد. برای آنکه دولت بریتانیا مطمئن شود که نظریات هیئت مدیره کمپانی به طور کامل مورد نظر کدمن قرار خواهد داشت، اسکاتلندی سرسختی به نام ویلیام فریزر را نیز همراه او روانه کرده بودند. واقع امر هم این بود که کدمن که وضع را چنین می‌دید اظهار داشت احساس می‌کند حالش چندان خوش نیست و به این ترتیب رهبری مذاکرات را عملاً به دست فریزر سپرده بود. رضاشاه نیز اظهار داشته بود با لغو امتیاز سال ۱۹۰۱ دارسی، در واقع می خواهد لوح سنگی را بکلی پاك کند و برآن امتیازنامه جدیدی بنویسد که مبنای مناسبات منصفانه‌ای میان ایران و (APOC) به وجود آورد. کمپانی هم در نظر داشت به نوبه خود بعضی از بخشهای امتیازنامه مذکور را، که ممکن بود بعداً برایش دردسر فراهم آورد، حذف کند و به جای آن موادی بگنجاند که بیشتر صرف داشته باشد. اینك که عملیات (APOC) دیگر محدود به خاك ایران نمی‌شد و شامل بقیه نقاط جهان نیز می گردید، قصد واقعی کمپانی این بود که بخصوص ایران را از شریك ساختن در منافع

شرکتهای تابعه خود محروم کند، ولی در امتیازنامه ۱۹۰۱ صریحاً قید شده بود که ایران در این منافع شریك است. به طور خلاصه کمپانی مایل بود پرداخت حق‌الامتیاز را فقط محدود به میزان نفتی نماید که در ایران تولید می شود. از طرف دیگر ایران در نظر داشت اولاً تعادلی بین این دو (میزان نفت تولیدی در ایران و منافع کمپانی از شرکتهای فرعی و تابعه در سراسر جهان) به وجود آورد و همچنین اصرار می‌ورزید مناطق حوزهٔ امتیاز را تا آنجا که می تواند محدود سازد و علاوه برآن حق انحصاری (APOC) در مورد احداث خط لوله به مناطق ساحلی خلیج فارس را لغو نماید. با وجود این همه نقطه نظرهای متضاد، دو طرف بزودی متوجه شدند مواضع‌شان از یکدیگر فاصله‌ای بسیار دارد[۳۶].

کدمن با شاه ملاقات کرد و به خاطر او آورد که در سال ۱۹۲۹، وقتی ایران پیشنهاد مشارکت و تصاحب ۲۰ درصد از سهام کمپانی را رد کرد، قرار بر این شد پس از رفع بحران اقتصاد جهانی، مذاکرات از سرگرفته شود. بدبختانه از نظر شاه، او نمی توانست مدتی طولانی منتظر بماند و به مقادیر قابل توجهی پول نقد، فوراً احتیاج داشت. از این رو اصرار کرد مذاکرات زمانی آغاز شود که کمپانی در آن زمان به هیچوجه در وضعی نبود که شرایط مساعدتری را از نظر ایران بپذیرد. شاه در حالی که عدم رضایت خود را از مداخله دولت انگلیس در موضوع، برای کدمن بیان می‌داشت، از او کمك خواست و خواهش کرد در این امر که لوح سنگیِ شسته شده را از نو بنویسند و با این ترتیب فصل جدیدی در تاریخ ایران به وجود آورند، او را یاری دهد. اما تقاضای شاه، در فریزر، که عملاً اختیار مذاکرات (APOC) را به دست خود گرفته بود، تأثیری نبخشید و او حاضر نبود زیر بار هیچ نوع مصالحه‌ای برود. این امر نیز مسئله را وخیم‌تر می کرد که هیئت ایرانی که از شاه بشدت می‌ترسید، جرئت نداشت نظریات واقعی خود را بیان دارد و حقایق اوضاع را به اطلاع وی برساند. در این باره کدمن به وزارت خارجه انگلیس چنین گزارش می‌دهد:

«وضع در اینجا وحشتناك است. وزرای ایرانی به نظر می‌رسد برجان خود بیمناك هستند و تقریباً وحشت دارند که با من یا دیگر رؤسای کمپانی یك کلمه

حرف بزنند یا حتی با آنها دیده شوند.»[۳۷]

وقتی مذاکرات ناگزیر به بن بست رسید، کدمن دست به اقدام زیرکانه‌ای زد. خود او در این باره می‌گوید: «من به این نتیجه رسیدم که تنها راه خروج از بن‌بست آن است که تصمیمی ناگهانی اتخاذ کنم که به مثابه «شوکی» بر شاه وارد شود.» او به شاه پیغام فرستاد قصد دارد تهران را ترك کند. شاه که بشدت ناراحت شده بود او را به کاخ خویش خواند و از وی خواست بماند. کدمن که می‌دانست با حضور شاه، وزراء ایرانی جرئت ابراز هیچ نوع نظریه و ابتکاری را نخواهند داشت، پیشنهاد کرد: «اعلیحضرت شخصاً ریاست جلسه‌ای را به عهده بگیرند که در آن باید آخرین تلاش برای شکستن بن‌بست صورت پذیرد.»[۳۸] شاه موافقت کرد و این جلسه با حضور او و طرفین دعوا تشکیل شد. ریاست جلسه با شخص شاه بود.

استراتژی مکارانه کدمن، روش مستبدانه شاه و بزدلی وزرای ایران، اساس روحیهٔ حاکم بر جلسه‌ای را به وجود آورد که در آن تصمیمات مربوط به قرارداد سال ۱۹۳۳ اتخاذ شد. شاه در حالی که جلسه را افتتاح می‌کرد گفت اول باید اختلافات بین وزرای او و (APOC) برطرف شود. کدمن خودش کلماتی را که در پاسخ شاه به زبان آورده چنین نوشته است: «گفتم این تمایل اعلیحضرت را فعلاً باید کنار بگذاریم و ابتدا شرایط پیشنهادی جدید کمپانی را مطرح نماییم.» شاه موافقت کرد. وزرا که غافلگیر شده بودند، اما جرئت نمی‌کردند با نظریات پادشاه خود مخالفت کنند، مطیعانه، و بدون آنکه یك کلمه بر زبان آورند، ساکت سرجاهای خود نشستند».

شاه در حالی که وزرای خود را مخاطب قرار داده بود گفت: «آنها، آن پایین، روی زمین نشسته‌اند، و نمی‌توانند دورتر از نوك بینی‌هایشان را ببینند، در حالی که من بر بالای برج قرار دارم و قادرم دنیای بزرگی را که اطرافم را فرا گرفته، بخوبی مشاهده کنم.»

وقتی این کلمات بر زبان شاه قادر مطلق آنها جاری شد، وزرا فهمیدند اگر می‌خواهند سرشان برتنشان زیادی نکند، باید زبانهایشان را بکلی ببندند و اتخاذ

هرگونه تصمیمی را به خود او واگذار نمایند. از آن پس شاه فقط به سخنان نمایندگان (APOC) گوش می کرد، وحتی بخود تا این حد هم زحمت نمی‌داد که عقیده وزرایش را بپرسد[۳۹].

روز ۲۵ آوریل، وقتی نمایندگان طرفین دوباره یکدیگر را ملاقات کردند، فقط یك موضوع برای طرح در دستور روی‌میز قرار داشت: پیش‌نویس قراردادی که توسط (APOC) تهیه شده بود. کدمن که نخستین «شوك درمانی» خود را روی شاه مؤثر یافته بود، دست به وارد آوردن دومین «شوك» زد. او پیشنهاد کرد که مدت امتیازنامه جدید باید دست کم ۷۵ سال باشد تا کمپانی نسبت به ادامه کار خویش اطمینان کافی به دست آورد[۴۰]. مدت قرارداد دارسی در سال ۱۹۶۱ سر می‌آمد، در حالی که اینك کدمن پیشنهاد می کرد امتیاز جدید تا سال ۲۰۰۸ ادامه داشته باشد. شاه که از چنین پیشنهاد غیر منتظره ای ناراحت شده بود گفت: «این کار غیر ممکن است. مدت سی سال ما اسلاف خویش را برای دادن چنین امتیازی (امتیاز دارسی) مورد لعن و نفرین قرار دادیم، حالا شما می‌خواهید... نسل‌های آینده هم همین لعن و نفرین را در مورد ما بکنند؟»[۴۱] با وجود این، شاه که خود را با اصرار شدید نمایندگان کمپانی روبرو می‌دید، و از طرفی از مداخله نظامی انگلیس وحشت داشت، بالاخره موافقت کرد امتیاز جدیدی به مدت ۶۰ سال به کمپانی بدهد، و در مقابل کمپانی هم مناطق مورد امتیاز را به یکصد هزار مایل مربع (۱۶۰ هزار کیلومتر) کاهش دهد. شاه، که تقریباً تنها کسی بود که از طرف ایران در جلسه حرف می‌زد، آنگاه فقط به مسئلهٔ نسبتاً بی‌اهمیتی پرداخت، از جمله آنکه مردم در استانهای شمالی کشور حتی برای سوخت چراغهایشان نفت ندارند،... و شبها غالباً مجبورند از پیه‌سوز استفاده کنند. او می‌خواست کمپانی به ایران نفت سفید بدهد. شاه بحدی نسبت به مشکلات و پیچیدگیهای ناشی از اعطای یك امتیاز شصت ساله بی‌اطلاع بود که حتی یك مسئله اساسی را در جریان مذاکرات مطرح نکرد. وزرایش نیز در حالی که بشدت از اینکه توصیه یا مشاوره ای به او بکنند می‌ترسیدند، «صم؛ بکم» ساکت نشسته بودند و پیش‌نویس تهیه شده توسط (APOC) در مدت زمان بسیار کوتاهی مورد تایید قرار گرفت، در

حالی که در آن فقط چند تعدیل جزیی به عمل آمده بود، از جمله آنکه نام شرکت از کمپانی نفت انگلیس و پرشیا (APOC) به کمپانی نفت انگلیس و ایران (AIOC) تبدیل شد، چه شاه دوست نداشت ایران را «پرشیا» بخوانند. روز ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ امتیازنامه جدید به امضای نمایندگان طرفین رسید[۴۲].

با رسیدن کدمن به لندن سیل نامه‌های تبریك به سوی وی روان شد. انگلیسی‌ها جشن گرفته بودند، چون کدمن و فریزر توانسته بودند قراردادی را به تصویب برسانند که نه تنها مدت آن شصت سال دیگر افزایش یافته، بلکه متضمن منافع بیشتری نیز برایشان شده بود. گرچه ایران هم توانسته بود مناطق مورد امتیاز را از ۵۰۰ هزار مایل به صد هزار مایل مربع کاهش دهد و حق انحصاری کشیدن لوله‌های نفتی به نقاط ساحلی خلیج فارس را از امتیازنامه کمپانی حذف کند، اما از نظر امتیازات مالی ایرانی‌ها بازنده شده بودند، چه در حالی که حق‌الامتیاز ایران طبق قرارداد دارسی ۱۶ درصد از منافع کلیه کمپانیهایی بود که بموجب آن امتیاز تشکیل می‌شد و به فعالیت می‌پرداخت، قرارداد جدید عواید ایران را براساس تلفیقی از حق‌الامتیاز مجموع تولید و شرکت در منافع خالص حاصله تعیین می‌کرد.

قرارداد جدید همچنین (AIOC) را موظف می‌کرد، برای جلوگیری از کاهش درآمد ایران، در صورت پایین آمدن احتمالی ارزش لیره استرلینگ، ۴ شیلینگ در هر تن به ایران بپردازد و مبنای محاسبه، قیمت طلا باشد. طبق قرارداد جدید پرداخت براساس تولید هر تن نفت، از کل میزان نفتی بود که صادر می‌شد، یا در ایران بفروش می‌رسید. معنای این شرط آن بود که (AIOC) می‌توانست بدون پرداخت هرگونه عوارض، مقادیر عظیمی از نفت مورد نیاز خود را برای مصرف در عملیات مربوط به نفت ایران و یا تانکرهای نفتکش اقیانوس‌پیمای خویش به رایگان تصاحب کند. برای مثال میزان مصرف نفت کمپانی از این طریق ۱/۵ میلیون تن بود که اگر به آن حق‌الامتیاز تعلق می‌گرفت، می‌توانست ۳۰۰ هزار لیره استرلینگ عواید اضافی به دولت ایران برساند.

به موجب قرارداد جدید علاوه بر دریافت مبلغ ۶۷۱۲۵۰ لیره بابت گذشته،

به ایران در سود کلی (AIOC) در سراسر جهان، سهمی معادل ۲۰ درصد از مبلغی که میان سهامداران عادی تقسیم می‌شد، تعلق می‌گرفت. اما دولت ایران هیچگونه وسیله‌ای در دست نداشت که بتواند مطمئن شود، آیا در این تقسیم سود، (AIOC) منافع کلیه شرکتهای فرعی و تابعه خود را محاسبه کرده است یا نه؟ در واقع اعلامیه مورخه ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰ کمپانی می‌گفت: «حساب‌های ۵۹ شرکت فرعی و تابعه... در تفریغ حسابها، مورد محاسبه قرار نگرفته، چه مدیران کمپانی بر این عقیده اند که چنین تفریغ حسابهایی گمراه کننده خواهد بود[۳۳].

قرارداد همچنین کمپانی را موظف می‌کرد ۲۰ درصد از مبلغی که رقم ذخایر کلی کمپانی نسبت به سال ۱۹۳۲ را، در انقضای قرارداد نشان می‌داد، به دولت ایران بپردازد. با وجود این ایران در این مورد هم هیچ کنترلی بر مسئله چگونگی تقسیم منافع بین سهامداران، و تخصیص مبالغی که برای افزایش ذخایر کلی کمپانی در نظر گرفته می‌شد، نداشت. در حقیقت دولت بریتانیا در طول جنگ دوم جهانی و پس از آن محدودیتهایی در مورد نحوهٔ تقسیم سود سهام وضع کرده بود. از همه مهم‌تر آنکه دست کمپانی، از لحاظ افزایش مالیات (AIOC) و در نتیجه نشان دادن کاهش سود خالص، بکلی باز گذارده شده، و از این لحاظ همه چیز در مورد سهم ایران، چه از محل ۲۰ درصد سود سهام و چه از نظر تعیین ذخایر کلی کمپانی، به انصاف دولت انگلیس واگذار گردیده بود.

از نظر پرداخت مالیات (AIOC) بایستی در ۱۵ ساله اول قرارداد، برای ۶ میلیون تن تولید سالانه نفت هر تن ۹ شیلینگ و از ۶ میلیون تن به بالا برای هر تن اضافی ۶ شیلینگ به دولت ایران بپردازد. این ارقام در پانزده ساله دوم به ترتیب به ۱۵ و ۹ شیلینگ در تن بایستی افزایش می‌یافت.

بنابر این در ۳۰ سالهٔ اول مدت امتیاز، میزان دریافتی مالیات ایران از (AIOC) به طور قطع محدود و معلوم شده بود، در حالی که دولت بریتانیا می‌توانست میزان مالیات دریافتی خود را از کمپانی، تا هر میزان که بخواهد بالا ببرد، و همین کار را هم می‌کرد. برای مثال در سال ۱۹۴۷ (AIOC) بابت مالیات متعلقه فقط ۳۰۸ هزار لیره به دولت ایران پرداخت، در حالی که در همان سال

میزان دریافتی مالیات دولت انگلیس از کمپانی ۱۴ میلیون و ۸۰۰ هزار لیره بود، یعنی بیش از دو برابر مبلغ ۷ میلیون و یکصد هزار لیره ای که جمع عایدات نفتی ایران از (AIOC) بابت حق الامتیاز و مالیات و هرگونه درآمد دیگر در کمپانیهای اصلی و تابعه بود! (به نمودار شماره ۲ نگاه کنید).

نمودار ۲. تولید نفت ایران، نفع خالص کمپانی (AIOC)، درآمد مالیات دولت انگلیس و پرداختی‌های به ایران (۵۰ ـ ۱۹۳۲)

پرداختی به ایران به هزار لیره	مالیات دولت انگلیس به هزار لیره	سود خالص (AIOC) به هزار لیره (الف)	تولید نفت به هزار تن بلند(ب)	سال
۱/۵۲۵	۱۹۵	۲/۳۸۰	۶/۴۴۶	۱۹۳۲
۱/۸۱۲	۳۰۵	۲/۶۴۵	۷/۰۸۷	۱۹۳۳
۲/۱۹۰	۵۱۲	۳/۱۸۳	۷/۵۳۷	۱۹۳۴
۲/۲۲۱	۴۰۹	۳/۵۱۹	۷/۴۸۸	۱۹۳۵
۲/۵۸۰	۹۱۱	۶/۱۲۳	۸/۱۹۸	۱۹۳۶
۳/۵۲۵	۱/۶۲۵	۷/۵۴۴	۱۰/۱۶۸	۱۹۳۷
۳/۳۰۷	۱/۱۵۷	۶/۱۰۹	۱۰/۱۹۵	۱۹۳۸
۴/۲۷۱	۱/۹۵۶	۲/۹۸۶	۹/۵۸۳	۱۹۳۹
۴/۰۰۰	۲/۹۷۵	۲/۸۴۲	۸/۶۲۷	۱۹۴۰
۴/۰۰۰	۲/۹۲۱	۳/۲۲۲	۶/۶۰۵	۱۹۴۱
۴/۰۰۰	۴/۹۱۸	۷/۷۹۰	۹/۷۰۶	۱۹۴۲
۴/۰۰۰	۷/۶۶۳	۵/۶۳۹	۱/۷۰۶	۱۹۴۳
۴/۴۶۴	۱۰/۶۳۶	۵/۶۷۷	۱۳/۲۴۷	۱۹۴۴
۵/۶۲۴	۱۰/۳۸۱	۵/۷۹۲	۱۶/۸۳۹	۱۹۴۵
۷/۱۳۲	۱۰/۳۷۹	۹/۶۲۵	۱۹/۱۹۰	۱۹۴۶
۷/۱۰۴	۱۴/۸۰۰	۱۸/۵۶۵	۲۰/۱۹۵	۱۹۴۷
۹/۱۲۷	۲۸/۳۱۰	۲۴/۰۶۵	۲۴/۸۷۱	۱۹۴۸
۱۳/۴۸۹	۲۲/۴۸۰	۱۸/۳۹۰	۲۶/۸۰۷	۱۹۴۹
۱۶/۰۳۲	۵۰/۷۰۷	۳۳/۱۰۳	۳۱/۷۵۰	۱۹۵۰

منابع: گزارشهای سالانه (AIOC). فاتح: پنجاه سال نفت ایران، صفحات ۲۸۱ـ۳۰۷ـ۳۱۹ ـ ۳۲۰ و کتاب امتیازهای نفتی خاورمیانه، تألیف مکداشی، صفحات ۱۰۹ و ۱۱۰.

الف: پس از کسر مالیاتها و حق الامتیازها.

ب: هر تن بلند معادل ۱۰۲۷/۰۴۶ کیلوگرم یا ۲۲۴۰ پوند است.

از تمام اینها که بگذریم، بدون تردید بزرگترین باخت ایران در امتیازنامه جدید، تمدید مدت امتیاز برای مدت ۳۲ سال دیگر، نسبت به امتیاز قبلی بود. حتی اگر ایران فشار می‌آورد که کمپانی همان قرارداد دارسی را اجرا کند، به نفعش بود، چه در این صورت، در سال ۱۹۶۱ که مدت امتیاز منقضی می‌شد، تمام اموال کمپانی به ایران تعلق می‌گرفت و همچنین ایرانیان می‌توانستند یا صنایع نفت را خودشان رأساً اداره کنند، و یا اداره آن را با شرایط بسیار بهتری به دیگران واگذار نمایند. اما طبق امتیازنامه جدید، ایران خود را تا سال ۱۹۹۳ نسبت به همان کمپانی متعهد ساخته بود که طی دهها سال فعالیت خود موجب این همه نارضایی و ناخشنودی آن کشور و مردمش شده بود.

و آنچه موجب پیش آمد این نتایج مصیبت‌بار گردید، نیاز شدید شاه به پول و نگرانی عمیق او از حضور ناوگان جنگی انگلیس در خلیج فارس بود. از این هم بالاتر همان طور که کدمن اشاره می‌کند: «شاه نسبت به فعالیت‌های کمپانی در جنوب ایران بشدت سوءظن داشت... و همچنین در کردستان ایران...[۲۲]» ترس رضاشاه از ایجاد شورش به تحریك انگلیس در میان اقوام عرب تبار در مناطق نفت خیز و احتمال مداخله نظامی بریتانیا، مجبورش کرد شرایط مذاکره کنندگان انگلیسی را بپذیرد.

تقی‌زاده که شخصاً در مذاکرات نفت، در سال ۱۹۳۳، شرکت داشت ۱۵ سال پس از آن تاریخ اعتراف می‌کند: «لغو امتیازنامه دارسی اشتباه بزرگی بود» تقی‌زاده وقتی در مجلس تحت فشار قرار گرفت توضیح دهد چگونه چنین شرایط یکجانبه‌ای را پذیرفتید؟ پاسخ داد: «وقتی هیئت نمایندگی بریتانیا تهدید کرد مذاکرات را قطع می‌کند، شاه بوضوح خود را باخت و از پیامدهای این مسئله ترسید و آنگاه تصمیم گرفت شخصاً در موضوع مداخله و میانجی‌گری کند.» آنگاه تقی‌زاده چنین ادامه می‌دهد: «هیچ کس در سراسر مملکت، کوچك‌ترین اختیار، و یا مقاومتی در برابر اراده و قدرت مطلقهٔ سلطان وقت نداشت و اصولاً چنین مقاومتی نه ممکن بود و نه نتیجه‌ای به بار می‌آورد.»

تقی‌زاده سپس با کوشش برای آنکه از ارتکاب اشتباه، خود را تبرئه کند

می‌گوید: «اگر کوتاهی یا اشتباهی صورت گرفته باشد، گناه آن نه به گردن کارگزاران این معامله، که «آلت فعل» بودند بلکه به گردن گرداننده آن (شاه) است[۴۵] حسین علاء، یکی دیگر از شرکت کنندگان در مذاکرات نیز نظریات مشابهی ابراز داشته است.

دیگر اشخاصی که در مذاکرات آن روز نفت شرکت داشته‌اند، امروز زنده نیستند. فیروز و تیمورتاش در زندان به دست مأموران شاه کشته شدند و داور، که شاه به او نیز مظنون بود، وظیفه سلطان خویش را با خودکشی سبک‌تر کرد.

دوران سلطنت ۱۵ سالهٔ رضا شاه در ایران، که در سال ۱۹۴۱ پایان یافت با دو خصیصه اصلی، یعنی «دیکتاتوری» و «عمران و اصلاحات» مشخص می‌شود. در این دوران ۱۵ ساله کل عایدات نفت ایران که بالغ بر ۴۱ میلیون لیره استرلینگ می‌شد، هیچ نقش مهمی در تحولات اقتصادی «عمران و اصلاحات» بازی نکرد و بخش عمده آن صرف خرید اسلحه و مهمات گردید. بودجه ساختمان راه آهن، جاده‌ها و تأسیسات صنعتی عمدتاً از طریق وضع مالیات بر مصرف کننده (مالیات غیرمستقیم) تأمین می‌شد. به عنوان مثال قسمت اعظم بودجه تأسیس راه آهن سراسری ایران که بندر شاهپور در جنوب (بندر امام خمینی) یعنی خلیج فارس را به بندر شاه در شمال (بندر ترکمن) یعنی دریای خزر متصل می‌کرد از راه بستن عوارض اضافی به قند و شکر مصرفی کشور به دست آمد. این راه آهن از نظر (AIOC) برای توزیع نفت سراسر کشور بسیار مفید واقع شد[۴۶].

مدرنیزه کردن ایران از نظر رضا شاه شرط اصلی و همچنین دلیل انکارناپذیر پیشرفت و ترقی کشور تلقی می‌شد. او سعی کرد به ایران شکل اروپایی دهد و از آنجا که در انجام این مقصود شتابی پایان‌ناپذیر داشت، ناگزیر رژیم کشور به صورت رژیمی خودکامه و مستبد درآمد. اما وقوع جنگ دوم جهانی «طرح بزرگ»، و همچنین نقش خود او را که هیچگونه ریشه‌ای در مشروطیت و قانون اساسی نداشت، برانداخت[۴۷].

جنگ همچنین وضع امپراتوری عظیم (AIOC) را نیز آشفته کرد، گو آنکه

دوران آشفتگی، کوتاه و موقتی بود. با شروع جنگ، کمپانی بعضی از بازارهای خود را از دست داد و تولید نفت موقتاً کاهش یافت و بر اثر آن عایدات ایران از نفت نیز دچار نقصان فاحش شد. رضاشاه از کمپانی به خاطر این کمبود عایدات تقاضای غرامت کرد و (AIOC) نیز پذیرفت از این بابت سالانه ۴ میلیون لیره به دولت ایران بپردازد، و تا مدت ۴ سال (از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳) نیز این رویه عملی شد. البته این اضافه پرداخت (AIOC) نوعی حاتم بخشی و به خاطر چشم و ابروی ایرانی‌ها نبود و گرچه تولید نفت ایران از سالی ۹/۶ میلیون تن در ۱۹۳۹ به ۶/۶ میلیون تن در سال ۱۹۴۱ نزول کرد ولی بزودی سیر صعودی گرفت بطوری که در سال ۱۹۴۳ به میزان ۹/۷ میلیون تن و در سال ۱۹۴۵ به ۱۶/۸ میلیون تن رسید. با این وصف، اصرار رضا شاه به دریافت این مبلغ (۴ میلیون لیره) دشمنی انگلیس را علیه وی برانگیخت[۴۸].

معذالك بریتانیا در آن زمان مسائل مهم‌تری که برایش نگران کننده‌تر بود پیش‌رو داشت. حمله آلمان به روسیه در سال ۱۹۴۱ وحشتی جدی از امکان انجام یك حرکت گازانبری از طرف آلمانها به سوی خاور میانه، برای دولت بریتانیا به وجود آورده بود، چه سرانجام، چنین حمله‌ای چاههای نفت ایران و تمامی منطقه خلیج‌فارس را تهدید می‌کرد. انگلیس‌ها متوجه شدند اگر استالین‌گراد به دست آلمانها سقوط کند بزحمت می‌توان مانعی بر سر راه پیشروی آنها از شمال به سوی ایران به وجود آورد. و اگر ضروری بود که از شکست نهایی روسیه جلوگیری به عمل آید، بایستی آن کشور با ذخایر عظیمی از تدارکات پشتیبانی می‌شد و بهترین راه رساندن این تدارکات به روسیه از طریق ایران بود. اما این خود مسئله‌ای را تشکیل می‌داد، چه با آغاز جنگ دوم جهانی، ایران بیطرفی خود را اعلام کرده بود. مشکل دیگر این بود که اخیراً رضا شاه تمایلاتی نسبت به آلمان هیتلری از خود نشان داده بود. در این مورد پرنسس اشرف دختر رضاشاه گفته بود: «پدرم از اینکه می‌دید آلمان در برابر دشمنان قدیمی ایران، یعنی روسیه و انگلیس به معارضه پرداخته است، نوعی احساس رضایت می‌کرد.»[۴۹]

از این بالاتر رضا شاه در تخیلات و رؤیاهای شیرین خود چنین تصور می کرد اگر آلمان در روسیه جنگ را ببرد، آن بخش‌هایی از قفقاز و ترکمنستان را که روسها سالها پیش به زور از ایران گرفته بودند، به این کشور پس خواهد داد[۵۰].

در آن زمان در ایران تعدادی کارشناس و تکنسین آلمانی کار می کردند که بدون تردید میان آنها چند جاسوس نیز وجود داشتند. انگلیس‌ها می ترسیدند که آنها دست به خرابکاری در تأسیسات نفتی بزنند. یك افسر ضداطلاعات نیروی هوایی انگلیس در «حبانیه» (پایگاه هوایی معروف بریتانیا در عراق ـ مترجم) در گزارش خود چنین گفته بود که در تهران به تنهایی ۴۰۰۰ آلمانی وجود دارند که آماده هستند با صدور اولین اخطار از طرف دولت متبوع خود وارد به عملیات شوند. اما بعداً ثابت شد در آن زمان کل تعداد آلمانی‌هایی که در سراسر ایران بودند، به رقمی بالاتر از ۶۵۰ نمی‌رسید[۵۱].

در ماه اوت سال ۱۹۴۱، انگلیس و روسیه حضور آلمانها را در ایران برای انجام یك حمله هماهنگ به این کشور بهانه کردند، ولی منظور اصلی آنها اولاً تأمین یك راه تدارکاتی مناسب برای رساندن مواد مورد لزوم به روسیه، و ثانیاً اشغال میدانهای نفتی ایران بود. وقتی خبر این حمله به رضا شاه رسید، وی نمایندگان سیاسی دو کشور در تهران را به کاخ خود فراخواند و از آنها خواست که نیروهای متجاوز خویش را برگردانند. رضاشاه به آنها گفت اگر منظور شما از این حمله آنست که می‌خواهید از شر آلمانها خلاص شوید، من خود حاضرم ظرف یك هفته تمام آنها را از خاك ایران بیرون کنم[۵۲]. روسیه و انگلیس به پیشنهاد رضاشاه حتی جواب ندادند. و چنین شد که نیروهای انگلیسی، که از دو لشگر موتوریزه هندی تشکیل شده بود، آبادان را تصرف کردند و به محض ورود به خیابانهای این شهر، به سوی هر اروپایی که دیدند، به تصور آنکه از خرابکاران آلمانی است، آتش گشودند. به این ترتیب عده‌ای از کارمندان انگلیسی کمپانی نفت اشتباهاً به قتل رسیدند![۵۳]

با انجام این حمله همزمان از شمال و جنوب، ماشین نظامی رضاشاه که ظرف مدت ۱۵ سال با پول نفت به وجود آمده بود، ظرف چند روز متلاشی شد.

بریتانیا تصمیم گرفت رضاشاه را به زور ناگزیر از استعفا نماید، و وزارت خارجه انگلیس درصدد آن برآمد فرد مناسبی را برای جانشینی او پیدا کند، که بتواند بهتر به منافع بریتانیا در ایران خدمت کند. اما تصادفاً وضع چنان بود که هیچ ژنرال یا سیاستمدار مناسبی را برای اینکه بتواند جای رضاشاه را بگیرد، نتوانستند پیدا کنند[۵۲]، چه وی به عنوان یك عمل احتیاطی، تمام سیاستمداران و عناصری را که ممکن بود به درد این کار بخورند، قبلاً تصفیه کرده بود. آنچه بریتانیا در راه جانشینی رضاشاه انجام داد، طی سالهای ملی شدن نفت (۵۴ـ۱۹۵۱) بر مسیر تحولات اوضاع اثری بسیار قابل ملاحظه گذارد.

آن طور که ل. س. آمری، وزیر مشاور در امور هند در کابینه چرچیل، در یادداشتهای خود می‌نویسد: «روز ۸ سپتامبر سال ۱۹۴۱، موضوع در یك کمیته دفاعی مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت.

در این جلسه آنتونی ایدن وزیر خارجه کاملاً آمادگی داشت که مسئله جانشینی شاهزاده محمدحسن میرزاقاجار، وارث قانونی تاج و تخت خاندان قاجاریه، که توسط رضاشاه از حق خود محروم شده بود، مورد توجه جدی قرار گیرد. برای ارزیابی عملی بودن چنین طرحی، ایدن و آمری جلسه ناهاری با شاهزاده محمدحسن میرزا و پسر وی حمید ترتیب دادند. حمید در آن موقع با نام انگلیسی دیوید درومونده به عنوان دانشجوی علوم دریایی، به یك دانشکده پست دریایی انگلیس پیوسته و در آنجا درس می‌خواند. پس از صرف ناهار، قرار شد این دو نفر (ایدن و آمری) همراه با یك هیئت کارشناسی متخصص در مسائل ایران مرکب از سر هوراس سیمور، معاون وزارت خارجه در امور خاورمیانه، هارولد نیکلسون، مدیرکل وقت بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا (B.B.C) و یك نماینده مجلس عوام انگلیس، با محمدحسن میرزا و پسرش حمید جلسه مشترکی داشته و این موضوع را ارزیابی کنند آیا شاهزاده و پسرش ارزش آنرا دارند که تاج و تخت ایران را در اختیارشان قرار دهند؟ نتیجه بررسی آنها مثبت بود اما ضمناً متوجه شدند حمید (پسر محمدحسن میرزا) که تصادفاً ایدن او را مناسب‌تر تشخیص داده بود، حتی یك کلمه فارسی بلد نیست. و به این نتیجه

رسیدند این امر مشکلی بزرگ برای شخصی است که می‌خواهد برتاج و تخت یك کشور فارسی زبان تکیه زند[۵۵].

در این میان سر ریدربولارد، وزیر مختار بریتانیا در تهران، پس از مشاوره با محمدعلی فروغی که نخست‌وزیر شده بود، به وزارت خارجه انگلیس توصیه کرد از باز گرداندن خاندان قاجار به سلطنت ایران خودداری شود. در نتیجه انگلیس‌ها تصمیم گرفتند به محمدرضا پهلوی، شاهزاده جوان ایرانی، فرصتی برای آنکه شایستگی خود را نشان دهد، بدهند. بخصوص این نکته را در نظر داشتند اگر او انتظاراتشان را برآورده نکرد. هر لحظه بخواهند می‌توانند خود را از شرش خلاص کنند. تمام این تصمیمات با مشاوره قبلی با مسکو اتخاذ شد[۵۶].

محمدرضا که روز ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ در تهران به دنیا آمد، تحصیلات ابتدایی خود را در این شهر پایان داد. در سال ۱۹۳۱، پدرش رضاشاه، او را باتفاق یکی از هم کلاسهایش بنام حسین فردوست به مدرسه‌ای به نام له‌روزی در نزدیکی لوزان در سوئیس فرستاد. آن طور که فردوست می گوید: «ولیعهد شاگرد ضعیفی بود و در هیچ درسی، بجز ورزش، موفقیتی بدست نمی آورد.» فردوست می گوید: «من مجبور بودم تمام تکالیف درسی او را انجام دهم.» در سال ۱۹۳۶، محمدرضا دوره متوسطه را در سوئیس تمام کرد و به تهران بازگشت و برای مدت دو سال دورهٔ دانشکده افسری را گذراند[۵۷]. اندکی بعد او، در سال ۱۹۳۸ با فوزیه خواهر فاروق پادشاه مصر ازدواج کرد. (این ازدواج در سال ۱۹۴۸ به طلاق انجامید. در ژانویه ۱۹۵۱ محمدرضا با ثریا اسفندیاری، دختر یك خان بختیاری و یك زن آلمانی، پیوند زناشوئی بست.)

محمدرضا، برخلاف خواهر دو قلویش اشرف، شخصیت بسیار ضعیفی داشت. پدرش رضاشاه نیز این موضوع را خوب می‌دانست و بارها به نزدیکان خود گفته بود آرزو داشت اشرف پسر بود و به جای محمدرضا ولیعهد کشور می‌شد[۵۸]. (طبق قانون اساسی سال ۱۹۰۷ فقط فرزند ذکور شاه می‌توانست به جای او بر تخت سلطنت بنشیند.) همان طور که در فصل‌های بعد خواهیم دید، این ضعف شدید شخصیت محمدرضا، همراه با آگاهی از این مسئله که بدون تأیید

انگلیس او نمی‌توانست به سلطنت برسد، مانع از آن می‌شد که بتواند جلوی انگلیس‌ها بایستد و با آنها رو در رو شود.

روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱، ۲۰ روز پس از حمله متفقین به ایران، رضاشاه که مدت ۱۵ سال اختیار مطلق کشور را در دست داشت، استعفا کرد و اموالش را، که از راه غصب داراییهای مردم تبدیل به ثروت هنگفتی شده بود، برای جانشینش گذارد تا آن را به صاحبان واقعی اش باز گرداند و یا به طور کلی به تملك عمومی در آورد.

رضا شاه توسط انگلیس‌ها به جزیره موریس تبعید شد و بعداً به ژوهانسبورگ انتقال یافت و در همین شهر، به سال ۱۹۴۴ درگذشت.

در طول جنگ، کشور بین دو نیروی اشغالگر تقسیم شد: شمال به تسلط روسها درآمد و اختیار جنوب را، که شامل میدانهای نفتی و تصفیه‌خانه نیز می‌گردید، انگلیس‌ها به دست گرفتند. دو نیروی اشغالگر، که بعداً آمریکایی‌ها نیز به آنان ملحق شدند، راه آهن سراسری و کلیه تسهیلات بندری کشور را برای ارسال اسلحه و مهمات از خلیج فارس به اتحاد شوروی در اختیار خویش گرفتند. در این میان ایران دچار قحطی شد و گناه آن به گردن انگلیسی‌ها افتاد که می‌گفتند ذخایر خواربار کشور را برای مصرف نیروهای خود خریداری می‌کند. وضع به جایی رسید که وزارت خارجه آمریکا به انگلیس‌ها هشدار داد: «با گرسنگی دادن ایرانیان نمی‌توان محبت آنها را به دست آورد» انگلیس‌ها برای مقابله با شورشهای احتمالی در برابر این وضع، دست به توقیف حدود ۲۰۰ تن از ایرانیان، از جمله عناصر ملی، سیاستمداران و کسانی که تمایلات هواداری از آلمان داشتند، زدند. در میان این عده شخصی به نام ژنرال فضل‌الله زاهدی، فرمانده پادگان اصفهان وجود داشت، که ۱۲ سال پس از این تاریخ، با پشتیبانی همان انگلیس‌ها، پست نخست وزیری کشور را از دست مصدق خارج کرد و خود بر آن تکیه زد. سرویس اطلاعات نظامی انگلیس، که مظنون بود زاهدی احتمالاً با همکاری آلمان‌ها، طرح یك قیام نظامی را علیه اشغال ایران به وسیله متفقین ریخته است، او را به فلسطین تبعید کرد و زاهدی تا پایان جنگ در فلسطین بود[۵۹].

رهبران ایران، که به روس و انگلیس اعتماد نداشتند و از آزمندیهای آنان نسبت به کشورشان آگاه بودند، در صدد جلب پشتیبانی آمریکا برآمدند تا مطمئن شوند که پس از جنگ، ایران از اشغال نیروهای بیگانه خارج خواهد شد. روسیه و انگلیس مایل به دادن چنین تعهدی نبودند ولی در دسامبر ۱۹۴۳ که روزولت، چرچیل و استالین در تهران اجتماع کردند، تا نسبت به نقشه‌های آینده خود به مشاوره و تبادل نظر پردازند، روزولت که معتقد بود ورود آمریکا به جنگ، به خاطر آن صورت گرفته که آزادی ملت‌ها را در مقابل بردگی و تسلط بیگانه تضمین کند، به دو نفر دیگر فشار آورد که این تعهد را بپذیرند. نتیجه، صدور اعلامیه‌ای بود که در آن سه رهبر بزرگ جهان قصد خود را مبنی بر حفظ استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران اعلام داشتند. علاوه بر این انگلیس‌ها و روسها موافقت کردند که پس از اتمام جنگ، حداکثر ظرف شش ماه کلیه نیروهای خود را از تمامی خاك ایران خارج کنند. اندکی پس از پایان کنفرانس تهران، سه کشور نمایندگیهای خود را در این شهر به سفارت کبری ارتقا دادند.

در طول جنگ نفت ایران به روشن نگاه داشتن ماشین جنگی متفقین کمك فراوان کرد. بهرهٔ بزرگ و با ارزش دیگری که متفقین از ایران بردند، راه آهن سراسری این کشور بود که به وسیله آن چهار میلیون تن تدارکات نظامی به روسیه رساندند و یك میلیون تن دیگر نیز از طریق جاده‌ها و راههای ایران روانه آن کشور کردند. با در اختیار گذاردن چنین خطوط حمل و نقل و ارتباطی ذیقیمتی به مساعی جنگی متفقین، ایران به عنوان «پل پیروزی» شناخته شد. اما بهرهٔ ایران در این میان برعکس چیزی جز قحطی و بدبختی‌های ناشی از اشغال این کشور ـ که با وجود اعلام رسمی بیطرفی انجام شد ـ نبود. ایرانیان احساس می‌کردند آنها چه در جنگ و چه در صلح فقط قربانیان سیاستهای روس و انگلیس هستند. عکس‌العمل این خشم و نفرت، علیه هر دو کشور بایستی بموقع، خود را نشان می‌داد.

فصل سوم

ایران در برابر روس و انگلیس به پا می‌خیزد

سقوط رژیم دیکتاتوری رضاشاه و اشغال ایران توسط نیروهای خارجی در دهه ۱۹۴۰ به دو نیروی مهم در عرصه سیاست داخلی کشور امکان رشد داد. نیروی نخست، عناصر دموکرات آزاد شده از قید دیکتاتوری بودند، که برای استقرار حکومتی براساس قانون اساسی مبارزه می‌کردند. نیروی دوم را کسانی تشکیل می‌دادند که از یك سو به توسعه نفوذ بریتانیا و روسیه در ایران کمك می‌کردند، و از سوی دیگر بر آتش احساسات ناسیونالیستی دامن می‌زدند. در انتخابات سال ۱۹۴۴، که برای تعیین نمایندگان چهاردهمین دورهٔ قانونگذاری مجلس برگزار شد ـ و در این مجلس نفت، به صورت مهم‌ترین مسئله درآمد ـ هر دو نیرو توانستند اثر بگذارند. پس از سقوط رضاشاه، ممنوعیت تشکیل احزاب سیاسی، خیلی زود لغو شد، و ۱۳۰۰ زندانی سیاسی از زندانها آزاد گردیدند. تعداد زیادی حزب سیاسی به وجود آمد و از میان آنها چند حزب توانستند نمایندگان خود را به مجلس بفرستند. این نمایندگان را غالباً عناصری از میان وکلای دادگستری، کارکنان سابق دولت، خانها و رؤسای قبایل و عشایر و اشراف مالك زمینهای بزرگ (از جمله محمد مصدق) تشکیل می‌دادند، که به‌خاطر نشان دادن احساسات مخالف با نقش دیکتاتوری رضاشاه، در طول

دوران سلطنت او، مورد بدرفتاری قرار گرفته بودند. معذالك عده‌ای از آنها سلطنت‌طلب بودند، و گروهی در مناطق و حوزه‌های انتخابیه خویش، از جانب نیروهای اشغالگر حمایت شده و بنابر این طرفدار شوروی یا انگلیس محسوب می‌شدند. در مجموع مجلس متشکل از ۷ فراکسیون بود که تمایلات سیاسی آنها را طیف گسترده ای از محافظه کاری پشتیبان سرمایه‌داری، تا مارکسیسم تشکیل می‌داد[1]. اما از میان ۱۲۶ نماینده مجلس، اکثریت را نمایندگانی با تمایلات ناسیونالیستی به وجود می‌آوردند که دو هدف مشخص را تعقیب می‌کردند. اول مبارزه برای استقرار نظام واقعی مشروطه و حکومتی برپایه قانون و دوم از میان بردن نفوذ خارجی در کشور. مصدق رهبر غیر رسمی یك اتحادست، مرکب از ۱۶ تن از نمایندگانی در مجلس چهاردهم بود، که به خود، نمایندگان «مستقل» می‌گفتند و مبارزه شان را بر اجرای دو هدف فوق متمرکز ساخته بودند. با چنین ترکیب و زمینه‌ای بود که مجلس، به صحنهٔ طرح مسئله نفت تبدیل گردید، ولی ماجرا از نقطه‌ای شروع شد که ارتباط بسیار اندکی با منافع نفتی انگلیس در ایران داشت.

در دوران اشغال، ایران به میدان مناسبی برای «شکار» امتیازات نفت تبدیل شده بود. در سال ۱۹۴۳ شرکت رویال داچ‌شل (هلندی) نمایندگان خود را به تهران فرستاد که دربارهٔ به دست آوردن یك امتیاز نفتی، خارج از حوزه امتیاز و فعالیت (AIOC) گفتگو کند. به تشویق محمدرضا شاه، بعضی کمپانیهای آمریکایی هم در صدد کسب امتیاز نفت در ایران برآمدند و روسها نیز فرصت را برای شرکت در این مسابقه از دست ندادند. در سپتامبر ۱۹۴۴ سرگئی کافتارادزه معاون کمیساریای خلق در امور خارجی (معاون وزارت خارجه شوروی) به ایران آمد و در ۵ ایالت شمالی ایران که هم مرز با کشور وی بودند، تقاضای امتیاز نفت کرد. با وجود این دولت ایران اعلام داشت تا پایان جنگ هیچ امتیازی نخواهد داد، چه در غیر این صورت گفته خواهد شد دولت زیرفشار، تن به اعطای چنین امتیازاتی داده است. نمایندگان حزب توده (کمونیست) در مجلس زیربار این نظریه نرفتند و اصرار داشتند که دولت ایران باید میان نفوذ غرب و

روسیه در کشور تعادلی ایجاد کند و از آنجا که به انگلیس در جنوب ایران امتیاز نفت داده شده، دلیلی ندارد که روسیه را از داشتن چنین امتیازی در شمال محروم کنیم.

مصدق این استدلال را رد کرد. او گفت که ایران باید از سیاست «موازنه منفی» پیروی کند، یعنی نباید به هیچ کشوری امتیاز بدهد، به بهانه اینکه به کشور دیگر هم چنین امتیازی داده شده، چه در غیر این صورت این دور باطل تمامی نخواهد داشت. در تشریح این نظریه مصدق در جلسه‌ای در اواخر اکتبر سال ۱۹۴۴ گفت: اگر ما دنبال یك سیاست «موازنه مثبت» برویم باید به اتحاد شوروی یك امتیاز ۹۲ ساله نفت در شمال بدهیم، (جمع مدت امتیازنامه دارسی با تمدید آن از طرف رضاشاه، از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۹۳، بر روی هم ۹۲ سال می‌شد) اما اگر ایران چنین اقدامی کند، وضعش، این مثال را به ذهن می‌آورد که یك دست شخصی را قطع کنند، و او در جستجوی به دست آوردن تعادل و برقراری موازنه، موافقت نماید که دست دیگرش هم قطع شود! در تأکید بر این نظریه مصدق گفت هیچ امتیازی، به هیچ کشور خارجی، چه در طول جنگ، و چه در دوران پس از آن نباید داده شود.

مصدق افزود: ایرانیان باید خودشان منابع نفتی خویش را مورد بهره برداری قرار دهند. وی سپس یك طرح قانونی تسلیم مجلس کرد که به موجب آن تمام مقامات دولتی حتی از طرح مسئله و مذاکره دربارهٔ اعطای امتیاز نفت به خارجیان ممنوع می‌شدند و برای متخلفین از این امر مجازات سه تا هشت سال زندان مجرد در آن در نظر گرفته شده بود. با وجود مخالفت شدید نمایندگان حزب توده، این طرح با اکثریت قاطعی در مجلس تصویب شد[۲].

کافتارادزه با خشم تهران را ترك گفت، گرچه احساس می‌کرد با وجود نیرویی مرکب از ۳۰ هزار سرباز ارتش سرخ در ایران، شوروی هنوز از موقعیت خوبی برای کسب امتیاز نفت در این کشور برخوردار است.

در فوریه ۱۹۴۵ وقتی وزرای خارجه متفقین در «یالتا» ملاقات کردند، و.ام. مولوتف وزیر خارجه شوروی که تصور می‌کرد انگلیس‌ها مخالف‌اند دولت وی

در ایران امتیاز نفت به دست آورد، موضوع را با ایدن وزیر خارجه انگلیس در میان گذارد. ایدن در پاسخ گفت: «به هیچوجه. این مسئله ابداً جزئی از سیاست خارجی انگلیس نیست... که شوروی را از به دست آوردن نفت در شمال ایران مانع شود... و در واقع به نظر ما شوروی می‌تواند یك مصرف کنندهٔ طبیعی نفت ایران باشد.»

با وجود این، ایدن متذکر شد که بهتر است مسئله پس از خروج نیروهای متفقین از ایران مطرح گردد[۳]. در وزارت خارجه انگلیس عده‌ای عقیده داشتند مخالفت با امتیاز نفت شوروی در ایران، به روابط حسنه انگلیس و شوروی لطمه می‌زند، بویژه آنکه خود ما در جنوب ایران دارای امتیاز نفت و منابع و تأسیسات نفتی هستیم[۴]. با تکیه به این استدلال، پاره‌ای از مقامات وزارت خارجه بریتانیا طرفدار اصلاح روابط طرفین در مورد سوءتفاهم بر سر مسئله نفت برآمده بودند.

در این میان روسها، برخلاف تعهدی که برای خروج نیروهای خود از خاك ایران، تا ماه مارس ۱۹۴۶ کرده بودند، هیچ نشانه‌ای از اینکه می‌خواهند به تعهد خود عمل کنند نشان نمی‌دادند. از این هم بدتر، از طریق عناصر ایرانی طرفدار خود در دو ایالت شمالی ایران در کنار مرز شوروی (آذربایجان و کردستان) حکومتهایی خودمختار به وجود آورده بودند.

دولت آمریکا از این مسئله نگران شده و در ماه دسامبر جیمز برنز وزیر خارجه آن کشور موضوع را به طور خصوصی با استالین در میان گذارد و به خاطر او آورد که در سال ۱۹۴۳ متفقین خود را متعهد کرده اند که به حاکمیت و وحدت و تمامیت ارضی ایران احترام بگذارند. استالین که ظاهراً اهمیت زیادی برای این تعهد قائل نبود، به برنز جواب داد: «میدانهای نفتی باکو در جنوب روسیه در نزدیکی مرز ایران قرار دارد و این امر مسئله خاصی را به وجود آورده است. بر ما لازم است که از این میدانهای نفتی در برابر هر نوع اقدام خصمانه‌ای از طرف ایران، علیه اتحاد شوروی محافظت نماییم. ممکن است خرابکارانی به باکو اعزام شوند و دست به خرابکاری در این تأسیسات بزنند.»

برنز بلافاصله متوجه شد که استالین برای آنکه ارتش بزرگی از روسیه را

داخل خاك ایران نگاه دارد، به بهانه پوچی متوسل شده است[۵].

نیروهای آمریکایی تا پایان همان سال (۱۹۴۵) ایران را ترك گفته و انگلیس‌ها نیز اعلام کرده بودند که نیروهایشان تا ماه مارس سال ۱۹۴۶ از این کشور خارج می‌شوند اما روسها زیر بار تعهد به خروج ارتش خود نمی‌رفتند. در لحظاتی به نظر می‌رسید که ایران می‌رود به پشت «پرده آهنین» رانده شود. دولت ایران که با این چشم‌انداز ناخوشایند مواجه بود، با پشتیبانی آمریکا در ژانویه سال ۱۹۴۶، مسئله را به سازمان ملل متحد ارجاع کرد.

این اولین شکایتی بود که برای نخستین بار در برابر این سازمان جهانی تازه تشکیل شده، مطرح می‌گردید. و همچنین اولین تصادم بین آمریکا و شوروی را پس از پایان جنگ دوم جهانی به وجود آورد. با طرح مسئله ایران، سپیدهٔ دورانی که بعداً «جنگ سرد» نام یافت (و تا مدتی قریب ۴۵ سال تمام سیاستهای جهانی را تحت‌الشعاع داشت) دمیدن گرفت.

از طرف دولت شوروی اشاراتی دریافت شده بود مبنی بر اینکه اگر احمد قوام (قوام‌السلطنه) به نخست‌وزیری برسد، حاضر است موضوع را مورد مذاکره قرار دهد. از این رو مجلس ناگزیر شد نسبت به تشکیل دولت توسط او اظهار تمایل کند، درحالی که هیچکس بدرستی نمی‌دانست این سیاستمدار مرموز از لحاظ سیاسی چه خطی را دنبال خواهد کرد.

در فوریه سال ۱۹۴۶ قوام به مسکو رفت و استالین را متقاعد کرد اگر روسیه ایالات شمالی ایران را تخلیه کند، او از اعطای یك امتیاز نسبت به دولت شوروی در نواحی شمالی کشور پشتیبانی خواهد کرد. در بازگشت به تهران قوام موافقتنامه‌ای با ایوان سادچیکف سفیر وقت شوروی در تهران امضا کرد که به‌موجب آن روسها تعهد می‌کردند نیروهای خود را از ایران خارج کنند و در مقابل قوام نیز متعهد شده بود لایحه تشکیل کمپانی مشترك نفت ایران و شوروی را برای تصویب، تقدیم مجلس کند.

این مانور قوام‌السلطنه، همراه با پیام محکمی که از طرف ترومن رئیس جمهوری آمریکا برای استالین فرستاده شد و در آن تأکید گردید که شوروی باید

به تعهد خود در مورد تخلیه نیروهایش از ایران اقدام کند، موجب شد که واحدهای ارتش سرخ در ماه مه سال ۱۹۴۶ از خاك ایران بیرون بروند[۶].

معذالك قوام سه وزیر کمونیست را به عضویت کابینه خود درآورد و به تحمل حکومتهای خودمختار دست‌نشانده شوروی در آذربایجان و کردستان ادامه داد و در این باره می گفت، هدفش آن است که روسها را آرام نگاه دارد. اما رابرت هاو معاون وزارت خارجه انگلیس نگرانی خود را چنین مطرح کرد که «اگر در برابر روسها محکم ایستادگی نشود، ممکن است سرانجام تسلط خود را بر سراسر ایران گسترش دهند.» و اضافه کرد: «این امر اثرات مهمی، در درازمدت، بر ایران، و بالاخره سراسر خاورمیانه خواهد گذارد، و مسئله، بویژه در ارتباط با منافع بریتانیا در کمپانی نفت انگلیس و ایران، حایز اهمیت فراوان است.» وی سرانجام از استدلالات خود چنین نتیجه گرفت که «دولت بریتانیا نیز باید همان تاکتیك‌های روسها را در شمال، در مورد تشکیل ایالات خودمختار، در جنوب و جنوب غربی ایران در پیش گیرد.»

رابرت هاو استدلال می کرد که در چنین اوضاع و احوالی، مسئله استقلال ایران، دیگر موضوعی مربوط به گذشته است![۷]

با توجه به این نظریات، دولت‌بریتانیا فوراً دست‌به تنظیم طرحهای‌احتیاطی برای اشغال استان نفت‌خیز خوزستان زد. در ماه ژوئیه سال ۱۹۴۶ نیروهای بریتانیا مستقر در شهر عراقی بصره تقویت گردیدند و دو کشتی جنگی انگلیس برای پشتیبانی از عناصر طرفدار انگلیس در جنوب عازم آبادان شدند[۸].

در ماه اکتبر عشایر قشقایی به تشویق انگلیس، در حالی که قبائل دیگری نیز به آنها ملحق شده بودند، پادگانهای نظامی را در بوشهر و کازرون خلع سلاح و به تصرف خود درآوردند. عکس‌العمل قوام‌السلطنه آن بود که عناصر طرفدار انگلیس و عده‌ای از خانهای بختیاری را که با قشقایی‌ها همکاری کرده بودند توقیف کند[۹].

در حالی که زیر فشار شوروی و انگلیس وحدت کشور متزلزل گردیده بود، هیچکس موضع واقعی قوام را نمی‌دانست چیست و او سرانجام می خواهد چه

کند؟ از جمله نه شاه از این موضوع خبر داشت و نه حتی آمریکایی‌ها. به نظر آمریکایی‌ها قوام «کیسلینگ»[۱۰] تازه ای می‌آمد که دست به یك بازی دوجانبه زده است[۱۱].

به هر حال آمریکایی‌ها مشکوك بودند که انگلیس‌ها برای حفظ منافع نفتی خود در ایران و خودداری از درگیری احتمالی با روسها، دست به یك «بازی پشت‌پرده» زده اند تا مقدمات تقسیم ایران را بین خودشان فراهم آورند. دولت آمریکا که از نظر کلی با چنین ترتیباتی مخالفت داشت، به قوام اطلاع داد حاضر است به او کمك کند تا خود را از شر نفوذ خارجی‌ها نجات دهد. قوام که این امر به او قوت قلب داده بود وزرای توده ای را از کابینه‌اش اخراج کرد و با قشقایی و دیگر قبایل، داخل در پیمان اتحادی شد که منجر به پایان یافتن شورش آنها گردید. و بالاخره در دسامبر ۱۹۴۶ دست به اعزام قوا زد تا دو رژیم خودمختار در ایالات شمالی را براندازد.

روسها به هیچوجه مداخله‌ای نکردند، چه اطمینان داشتند امتیاز نفتی در شمال، که وعده اش را گرفته اند، به هر میزان که بخواهند در شمال ایران برایشان منبع نفوذ به وجود خواهد آورد. سپس قوام دست به تأسیس یك حزب نیرومند (حزب دمکرات ایران) زد که با استفاده از آن توانست اکثریت کرسیهای مجلس بعدی را اشغال کند. درحالی که بر اثر شرایط پیش آمده در کشور (اخراج وزرای توده ای از کابینه و سقوط حکومتهای دست نشانده شوروی در شمال) حزب توده حتی شرکت در انتخابات را نیز برای خود دشوار می‌یافت.

قوام همچنین توانست پیروزمندانه از انتخاب عناصری که به آنها علاقه‌ای نداشت، و از جمله مصدق، به عضویت در مجلس جدید جلوگیری کند.

با وجود این مصدق کماکان رهبری غیررسمی گروهی از نمایندگان را به عهده داشت که توانسته بودند به عنوان نامزدهای «مستقل» به مجلس آینده راه پیدا کنند. در این گیرودار، آمریکایی‌ها مبارزه ای را برای جلوگیری از تصویب توافقنامه اعطای امتیاز نفت به روسیه در شمال ایران، که توسط قوام ـ سادچیکف امضا شده بود، در مجلس جدید ایران شروع کرده بودند. قوام به روسها قول داده

بود که لایحهٔ مربوط به این امتیاز را به مجلس جدید تقدیم کند، اما به جای آن در اکتبر سال ۱۹۴۷ عده‌ای از نمایندگان طرحی را به مجلس آوردند که در آن توافقنامه قوام ـ سادچیکف در مورد مسئله اعطای امتیاز نفت باطل اعلام شده و آنرا مغایر با طرحی می‌دانست که مصدق در اکتبر ۱۹۴۴ تنظیم و مجلس نیز تصویب کرده بود. به موجب این طرح قانونی، هر نوع مذاکره‌ای برای اعطای امتیاز نفت به خارجیان ممنوع گردیده بود. اما نکته بسیار جالب توجه اینجاست که این طرح نمایندگان مجلس، محرمانه با همکاری نزدیك خود قوام‌السلطنه تنظیم شده بود!

محرك قوام‌السلطنه در این کار نه تنها فشار آمریکا، بلکه همچنین فشار نمایندگان مستقل به رهبری مصدق و دیگر نمایندگانی بود که می‌ترسیدند اعطای امتیاز به روسها، نفوذ آنان را به مناطق شمالی کشور به دنبال داشته باشد، همان طور که در مورد انگلیسی‌ها در جنوب تجربه شده بود.

این طرح که در تاریخ ۲۲ اکتبر سال ۱۹۴۷ به تصویب مجلس رسید اثرات مهمی بر آینده (AIOC) در ایران داشت[۱۲]. طرح مذکور نه تنها اعطای امتیاز نفت به خارجیان و یا شرکت دادن خارجیان در چنین امتیازاتی را ممنوع می‌کرد، بلکه دولت را موظف می‌ساخت که تمام اقدامات لازم را به عمل آورد، تا هر جا حقوق ایران بر منابع و ذخایر ملی‌اش پایمال شده، آن حقوق را اعاده کند و در این زمینه اشاره ویژه‌ای به منابع نفتی جنوب داشت.

در پاسخ این اقدام، سفیر شوروی یادداشتی برای قوام فرستاد که در آن گفته شده بود: «با در نظر گرفتن امتیازی که به انگلیس داده شده، رد قرارداد نفت شوروی نمونه‌ای خشن از تعصب بی‌دلیلی است که ایران علیه شوروی اعمال کرده است.»

روسها تشخیص دادند که ایران در این مدت بازی می‌کرده و قوام ماهرانه با دادن وعده اعطای امتیاز نفت، آنها را گمراه ساخته، به خاطر آنکه نیروهایشان را از این کشور خارج کنند. برعکس انگلیس‌ها، این طرح قانونی را چندان جدی نگرفتند. آنها چنین تصور کردند که مجلس ایران اشاره زودگذری، فقط به

خاطر حفظ موازنه، به امتیاز نفت جنوب کرده، ولی واقعاً قصد ندارد وضع موجود را برهم زند. جریان حوادث نشان داد که آنها هم اشتباه می‌کردند[۱۳].

در مجلس بسیاری از بالا گرفتن موج ناسیونالیسم پشتیبانی می‌کردند و تمام نمایندگان از نارضایتی روز افزون عمومی از (AIOC) بخوبی با خبر بودند. احساس عمومی چنین بود که شرایط زمان، برای آنکه ایران شأن و منزلت خود را نشان دهد مساعد شده است. دیگر دولت نمی‌توانست کناری بایستد و فقط نظاره‌گر آن باشد که ثروت ملی کشور، برای آنکه سرزمین دور افتاده‌ای را ثروتمندتر کند، از آن خارج گردد.

جنگ، بریتانیا را تضعیف کرده و ناگزیرش ساخته بود از بخش عظیمی از امپراتوری خویش صرف نظر کند. ایالات متحده آمریکا که از جنگ دوم به صورت یك قدرت جهانی بیرون آمده بود، تظاهر به مخالفت با امپریالیسم می‌کرد و خود را همه جا نگاهبان آزادی و دموکراسی معرفی می‌نمود.

اوضاع در مناطق نفت‌خیز ایران بی‌ثبات و ناپایدار بود. نیروی کار ایرانی ۶۰ هزار نفری (AIOC) دیگر حاضر نبود دستمزدهای پایین، مساکن نامناسب و جلوگیری از آموزش خویش را، برای آمادگی تصدی مشاغل تخصصی، تحمل کند که کماکان و بدون تغییر در انحصار انگلیس‌ها قرار داشت.

در همان حال که کارمندان انگلیسی از تسهیلات یك زندگی لوکس بهره می‌بردند، نیروی کار محلی جدا از آنها و اغلب در آلونکها و بیغوله‌ها نگاهداری می‌شدند. به زنان انگلیسی که با مردان ایران ازدواج می‌کردند، به عنوان موجودات عجیب و غریب می‌نگریستند. آنها از طرف هموطنانشان تحقیر می‌شدند و بر روی‌هم، انگلیس‌ها به ایرانیان به چشم نژادی پایین‌تر از خودشان نگاه می‌کردند. شعار کارمندان انگلیسی، برای رفتار با ایرانیانی که حتی از لحاظ موقعیت اجتماعی با آنان برابر بودند، چنین بود: «سرشان تشر بزنید، بترسانیدشان، تا در برابرتان سر اطاعت فرود آورند.»[۱۴]

بدیهی است چنین روشی بر آتش احساسات ملی ایرانیان، بشدت دامن می‌زد. اتحادیه‌های کارگری که در زمان رضاشاه از فعالیت ممنوع شده بودند، با

سقوط او دوباره فعالیت خود را از سر گرفتند. از این مهم‌تر در دوران اشغال ایران توسط روسها، حزب توده در سراسر کشور فعال شده بود و در استان نفت خیز خوزستان، کارگران را به طور دائم ترغیب می‌کرد برای اجرای تقاضاهایشان دربارهٔ دستمزدهای بیشتر و برخورداری از سطح زندگی بالاتر، فشار بیاورند.

در ماه مارس ۱۹۴۶، اندکی پس از خروج نیروهای انگلیس از ایران، کارگران نفت یك سلسله تظاهرات و اعتصابهای گوناگون به راه انداختند.

اوایل ژوئیه ۱۹۴۶، هزاران کارگر صنایع نفت دست به یك اعتصاب دامنه‌دار زدند. شعارهای اعتصاب تقاضای مسکن مناسب، ایجاد سیستم بهداشتی و درمانی مؤثر و تسهیلات رفت و آمد بود.

آنان همچنین می‌خواستند (AIOC)، قانون کار ایران و تمامی مفاد آن، از جمله موارد مربوط به حداقل دستمزد و تأمین شرایط مناسب کار را رعایت کند.

عکس‌العمل کمپانی در برابر تقاضاهای کارگران آن بود که گروههای عرب‌تبار را تحریك به تشکیل اتحادیه‌ای کند که هدف آن ایجاد یك حکومت خودمختار در خوزستان بود. این امر بشدت غرور نیروی کارگری ایران را جریحه‌دار کرد و در نیمه ماه ژوئیه منجر به تصادم آنان با این گروهها شد که در نتیجه دو تن از عرب‌تبارها کشته شدند. بزودی شورشی سراسر آبادان را فرا گرفت که در نهایت به درگیری کارگران با نیروهای نظامی ایران انجامید و سربازان به سوی آنان آتش گشودند.

در نبردهایی که در گرفت، از دو سو ۴۷ تن کشته و ۱۷۰ نفر دیگر زخمی گردیدند. اما بالاخره دولت توانست (AIOC) را متقاعد کند که قانون کار ایران را به رسمیت بشناسد، و از آن پیروی کند.

در سراسر این مدت، کشتی‌های جنگی انگلیس در آبهای عراق، مقابل آبادان مانور می‌کردند. دولت بریتانیا اعلام کرد نیروهای هندی خود را برای محافظت از جان انگلیس‌ها، هندی‌ها و اعراب به بصره فرستاده تا در موقع ضرورت به آبادان نزدیك باشند[۱۵]. (AIOC) که مدت ۴۰ سال با حالتی «از خود راضی» بر منطقه حکمفرمایی کرده بود، اینك که می‌دید شور و احساسات ملی

کارگران بومی قدرتش را به معارضه می‌طلبد، شوکه شد؛ معذالك، در وزارت خارجه انگلیس، گروهی طغیان احساسات ملی را پیش‌بینی کرده بودند.

حتی از چند سال قبل، یعنی ۱۹۴۳، آر.ام.ا.هنکی، عضو بخش خاورمیانه آن وزارتخانه صریحاً پیشنهاد کرده بود که برای جلوگیری از وقوع یك انفجار، دولت بریتانیا باید با احساسات ملی ایرانیان کنار بیاید و (AIOC) لازم است سطح زندگی آنان را بالا ببرد.

ارنست بوین وزیر خارجه دولت کارگری وقت انگلیس در این باره چنین اظهار نظر کرده بود: «با آنکه ما در کشور خود اینك یك دولت سوسیالیست داریم، اما به نظر می‌رسد میان این واقعیت و شرایط اجتماعی موجود، در ارتباط با صنعت عظیم تولید نفت در ایران، هیچ تناسبی به چشم نمی‌خورد.»

بوین به سر ویلیام فریزر که در این هنگام رئیس کل (AIOC) شده بود اخطار کرد: «سیاست پرداختهای کمپانی به هیچوجه جنبه مترقی ندارد.» و اضافه نمود: «یك کمپانی انگلیسی، حتی به قیمت عدول از روش معمول خویش، باید برای بهبود (شرایط پرداخت).... و برقراری هرگونه روابط ممکن میان خود و مردم، به خاطر استقرار اعتماد میان دو طرف بکوشد.»[۱۶]

با وجود این، بوین موفق نشد (AIOC) را از ارائه «روش معمول» منحرف کند و وادار به ایجاد تغییراتی در شرایط خویش بنماید.

با آنکه دولت بریتانیا سهامدار عمدهٔ کمپانی محسوب می‌شد، اما از نظر مقررات داخلی ترتیباتی داده شده بود که به کمپانی، آزادی عمل کامل می‌داد و دست دولت برای انجام هر اقدامی از این نظر بسته بود.

فریزر به توصیه‌های بوین اعتنای چندانی نکرد. اما از نظر برقراری رابطه با مردم به این نتیجه رسید، آنچه (AIOC) در این شرایط لازم دارد، افتتاح یك دفتر «روابط عمومی» در ایران است، و در سال ۱۹۴۷ چنین دفتری تأسیس گردید. تنها اقدام قابل توجهی که کمپانی برای بهبود شرایط زندگی کارگران خود انجام داد، انتخاب مصطفی فاتح، فارغ‌التحصیل دانشگاه «کلمبیا» و عالی‌رتبه‌ترین مقام ایرانی شرکت نفت، به عنوان دستیار مدیر عامل شرکت در آبادان بود که

مأموریت داشت اقداماتی در جهت رفاه اجتماعی کارگران انجام دهد. گرچه فاتح توانست در زمینهٔ بهبود شرایط کار، موفقیت‌های کوچکی به دست آورد، اما در مورد جلب موافقت کمپانی با تحت آموزش قرار دادن کارکنان ایرانی و یا پیداکردن اساس منصفانه‌تری برای پرداخت حق‌الامتیاز ایران، کوچك‌ترین کاری از دستش برنیامد.

صاحب منصبان ارشد (AIOC) فکر می‌کردند تا زمانی که قادرند بر شاه، که تاج و تختش را مدیون دولت بریتانیا است، اعمال نفوذ کنند و تا وقتی عناصر طرفدار انگلیس پست‌های کلیدی و مراکز قدرت را در ایران به دست دارند، احتیاج به هیچگونه تغییراتی نیست[۱۷]. باز هم حوادثی که در آینده روی داد، کوته‌نظری آنان را یك بار دیگر ثابت کرد. در اواخر سال ۱۹۴۷، شاه، بشدت از قوام‌السطنه، که از عملی شدن آرزوی دیرین او مبنی بر اعمال قدرت در کشور جلوگیری می‌کرد، ناراحت شده بود و با اتکا و بهره‌وری از کوششها و مساعی خواهر دوقلویش پرنسس اشرف، که توانسته بود اکثریتی از نمایندگان مجلس را با خود همراه کند، بالاخره قوام را برکنار کرد و مجلس به نخست وزیر رأی عدم اعتماد داد. اشرف عقیده داشت، یك نخست وزیر قوی و بلند پرواز، نظیر احمد قوام، همیشه می‌توانست برای سلطنت یك خطر جدی و بالقوه باشد، چه اگر تصمیم می‌گرفت قادر بود حتی شاه را از سلطنت خلع کند[۱۸].

طی دورهٔ دو سالهٔ بعد از برکناری قوام، شاه، نخست وزیران ضعیفی را روی کار می‌آورد که در برابر فرمانروایی شخصی او سر اطاعت خم کنند. این امر موجب شد هدف حملاتی قرار گیرد که برای قانون اساسی کشور هیچگونه احترامی قائل نیست، اما وقوع حادثه‌ای موجب شد بهانه‌ای به دستش بیفتد تا بدان وسیله منتقدان را ساکت کند. در اوایل فوریه سال ۱۹۴۹، شاه توسط یك خبرنگار عکاس روزنامه، هدف تیراندازی قرار گرفت و زخمی شد و ضارب درجا توسط مأموران محافظ او به قتل رسید. به این ترتیب، انگیزه‌های ضارب و محرکان او در پرده‌ای از ابهام باقی ماند.

با وجود این، اتهاماتی مطرح گردید که وی از اعضای اتحادیه طرفدار

کمونیست‌ها بوده است. شاه از این فرصت برای اعلام حکومت نظامی استفاده کرد. حزب توده را غیر قانونی شناخت و رهبران آن حزب را به زندان انداخت. افزون بر این، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، یك رهبر متنفّذ مذهبی را تبعید کرد و مصدق را در خانه‌اش تحت نظر قرار داد. شاه علاقه‌مند به استقرار رژیم خودکامه‌ای نظیر رژیم پدرش بود. او به جان سروژیل سفیر بریتانیا و، جرج آلن، سفیر آمریکا گفته بود: «دموکراسی مانع پیشرفت ایران می‌شود و آنچه ما نیاز داریم یك حکومت استبدادی است، که همزمان با پیشرفت کشور بتدریج سرانجام رژیم دموکراسی را نیز مستقر نماید.»

بریتانیا که ترجیح می‌داد به جای سر و کله زدن با گروهی عظیم از وزرا و وکلا تنها با یك نفر سر و کار داشته باشد، با این نظریه مخالفتی نداشت. آمریکایی‌ها نیز، گوآنکه تا حدودی خود را طرفدار دموکراسی نشان می‌دادند، با این امر ناگزیر از توافق بودند که ثبات یك کشور همجوار شوروی بهتر است به وسیله یك حکومت خودکامه تضمین شود[۱۹]. این اشتباهی بزرگ بود که آمریکا سه دهه بعد ناگزیر بایستی بهای سنگینی برای آن می‌پرداخت. در آوریل ۱۹۴۹ شاه ترتیباتی داد که به موجب آن در قانون اساسی تغییراتی داده شود تا بتواند قدرت بیشتری بردستگاه قانونگذاری کشور اعمال کند، از جمله هر وقت خواست مجلس را منحل نماید.

این تغییر باعث می‌شد که سرنوشت مجلس، و در نتیجه دولت، به طور کامل در دست شاه قرار گیرد و با این ترتیب، او در مرکز هرگونه تصمیم گیری در کشور، از جمله تصمیمات مربوط به نفت قرار می‌گرفت.

تلفیقی از یك شاه خودکامه و نخست‌وزیران ضعیف، که هر دو به نیات انگلیس‌ها عکس‌العمل مساعد نشان می‌دادند، از نظر بریتانیا بسیار مناسب بود، اما ملّیون و طبقه تحصیل کرده نمی‌توانستند آن را تحمل کنند. آنچه بیشتر آنها را بخشم می‌آورد، ایجاد مشکلات اقتصادی در کشور بود که به نظر آنها نتیجه گریزناپذیر فساد دولت و استثمار خارجی به شمار می‌آمد. برای درمان اقتصاد بیمار کشور، طی جنگ دوم جهانی، ایران دکتر ادوارد میلسپو، یك مشاور

اقتصادی سابق وزارت خارجه آمریکا را استخدام کرده بود. میلسپو در ژانویه ۱۹۴۳ وارد تهران شد و اندکی بعد ۷۰ مستشار آمریکایی دیگر نیز به او پیوستند. گرچه به این هیئت اختیارات فوق‌العاده ای برای اداره مالیه کشور داده شده بود، میلسپو موفق به ایجاد تغییرات بسیار اندکی شد، چه نمی‌توانست دست به اصلاحات اساسی بزند و ناگزیر در فوریه سال ۱۹۴۵ استعفا کرد.

در همان حال که مشکلات اقتصادی کماکان وجود داشت، دولت ایران در سال ۱۹۴۶ به کمك چند مؤسسه مشاور آمریکایی برنامه عمرانی هفت ساله وسیعی طرح و تنظیم کرد. کل بودجه این برنامه مبلغ ۶۵۰ میلیون دلار برآورد شده بود که معادل ۲۱۰ میلیون دلار آن نیاز به ارز خارجی داشت و انتظار داشتند این مبلغ از محل عایدات نفت تأمین شود[۲۰]. اما مبالغ پرداختی (AIOC) به ایران حتی نیازهای ارزی جاری کشور را تأمین نمی‌کرد.

از آنجا که از بالا رفتن روز افزون و فوق‌العادهٔ عواید (AIOC) همه اطلاع داشتند، در مجلس انتقاد از کمپانی و سهم ناچیزی که از درآمد گزاف نفت به ایران می‌داد، شروع شد.

در ژوئن سال ۱۹۴۸ عبدالحسین هژیر به نخست‌وزیری رسید. گروهی از نمایندگان مجلس از او خواستند برابر طرح قانون مصوبه ۱۹۴۷ نسبت به تأمین حقوق و منافع ایران در منابع نفتی جنوب اقدام کند و وقتی مذاکرات با (AIOC) به نتیجه نرسید، یك نماینده مجلس طرفدار شوروی به نام عباس اسکندری پیشنهاد کرد کمپانی ملی شود؛ معذالك غالب نمایندگان ترجیح دادند مذاکره با کمپانی ادامه یابد.

برای تعیین دقیق حدود تعهداتی که کمپانی طبق امتیازنامه برعهده داشت، دولت ژیلبرت گیدل استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه پاریس و رئیس آکادمی حقوق بین‌المللی در لاهه را استخدام کرد.

گیدل و همکار او ژان روسو با همکاری کارشناسان ایرانی گزارشی در ۵۰ صفحه مشتمل بر ۲۵ ماده تنظیم کردند که در آن نکاتی که بایستی با (AIOC) مورد مذاکره قرار می‌گرفت، مشخص شده بود[۲۱].

به این ترتیب سلسله حوادثی که زنجیر وار روی داد و سرانجام به ملی کردن نفت ایران انجامید، آغاز گردید.

در این تذکاریه به چند نکته اصلی و مهم اشاره شده بود، از جمله آنکه (AIOC) مادهٔ مربوط به ضمانت طلا در مورد ارزش لیره استرلینگ در قرار داد ۱۹۳۳ را بکلی مسکوت گذارده بود. در سال ۱۹۳۳ پرداخت حق‌الامتیاز به مبلغ ۴ شیلینگ برای هر تن نفت خام به دولت ایران، در واقع یك هشتم کل قیمت یك‌تن نفت خام را تشکیل می‌داد در حالی که در سال ۱۹۴۷، با در نظر گرفتن پشتوانه طلا به عنوان ارزش لیره، این مبلغ به کمتر از یك شانزدهم قیمت هر تن نفت کاهش یافته بود[۲۲].

نکته مهم دیگر آنکه با شرط «پرداخت منصفانه» ایران نیز بایستی حداقل بر اساس همان شرایطی که ونزوئلا استفاده می‌کرد، حق‌الامتیاز می‌گرفت. به موجب قرار دادی که ونزوئلا با کمپانی نفت کرئول از شرکتهای فرعی استاندارد اویل آف. نیوجرسی (آمریکایی) بسته بود، ۵۰ درصد از منافع خالص کمپانی را به دست می‌آورد. در طول سال ۱۹۴۷، جمع حق‌الامتیاز دریافتی ایران از کمپانی فقط ۷ میلیون لیره بود، در حالی که اگر سهم ایران، بر اساس شرایط ونزوئلا پرداخت می‌شد، بالغ بر یك لیره برای هر تن، و جمعاً ۲۲ میلیون لیره شمول مالیات بر درآمد دولت انگلیس از سهمی که در منافع خالص سالانه (AIOC)داشت، و مبلغ آن در سال ۱۹۴۷ بالغ بر ۲/۵ میلیون لیره استرلینگ بود، معاف می‌شد و همچنین درآمد ایران نمی‌بایستی مشمول محدودیتهایی می‌گردید که دولت بریتانیا در تقسیم سود سهام به وجود آورده و نتیجه آن چنین بود که بخش عمده‌ای از سهم ایران در ذخیره‌های عمومی کمپانی نگاهداری شود.

اما این تمامی ماجرا نبود. (AIOC) بدون توجه به تعهداتی که در برابر منافع ایران داشت، قراردادهایی با وزارت دریاداری انگلیس و کمپانیهای نفتی آمریکایی بسته بود و نفت را با تخفیف‌های فوق‌العاده زیادی به آنها می‌فروخت و همچنین بخش مهمی از نفت ایران را در تصفیه خانه‌های خارج از این کشور تصفیه می‌کرد، در حالی که ایران را از عوایدی که بابت این عملیات خود به

دست می‌آورد، محروم ساخته بود.

بعلاوه (AIOC) بابت محصولات نفتی که در راه اجرای عملیات وسیع خویش در سراسر جهان مصرف می‌کرد، هیچگونه حق‌الامتیازی به ایران نمی‌پرداخت.

از طرف دیگر، کمپانی به طور مداوم در اجرای تقاضاهای ایران برای رسیدگی به دفاتر حسابهای خود، به منظور آنکه روشن شود آیا حق‌الامتیاز را به‌طور کامل می‌پردازد یا نه، مقاومت کرده و زیر بار آن نمی‌رفت.

از طرف دیگر، (AIOC) تمام گاز چاههای نفتی را به هدر می‌داد و از اجرای درخواست‌های مکرر ایران که یا این گازها را در چاههای نفتی محبوس سازد، و یا آنکه نسبت به لوله‌کشی گاز برای استفاده در شهرهای مختلف ایران اقدام کند، طفره می‌رفت و بالاخره کمپانی بارها پیشنهادهای ایران را برای بهبود شرایط کار و زندگی نیروی کار ایرانیان، و آموزش کادر ایرانی، تا بتواند جانشین نیروی کار ماهر و متخصص خارجی گردند، ندیده گرفته بود.

وقتی کمپانی در برابر گزارش باز هم بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی مطلق نشان داد، شکیبایی مجلس سرانجام به پایان رسید. در تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹، عده‌ای از نمایندگان یك طرح قانونی پیشنهاد کردند که به موجب آن، خواسته شده بود که امتیاز (AIOC) لغو شود. تقدیم این طرح موجب شد که کمپانی موافقت کند، مذاکرات جدیدی بین دو طرف از نو آغاز شود.

ریاست هیئت ایرانی را در این مذاکرات عباسقلی گلشائیان وزیر دارایی وقت ایران به عهده داشت و رئیس هیئت انگلیسی، نویل گسْ از اعضای هیئت مدیره (AIOC) بود. در این مذاکرات، طرف ایرانی اصرار ورزید مبلغ حق الامتیاز بر همان اساسی که به دولت ونزوئلا پرداخت می‌شود، به ایران نیز پرداخت گردد.

از این گذشته، هیئت ایرانی روی این نظریه ایستاده بود؛ در امتیازی که قرار است تا ۴۵ سال دیگر ادامه داشته باشد، باید این پیش بینی گنجانده شود، که هرازچندگاه، بر اساس شرایط روز، در مواد آن تجدید نظر به عمل آید. هیئت ایرانی می‌گفت: نمی‌توانیم با دستهای بسته منافع ایران را برای مدتی نزدیك به

نیم قرن دربست تسلیم کمپانی کنیم[۲۳].

وقتی دولت دید مذاکره با گس بی‌فایده است، از سر ویلیام فریزر، رئیس کل کمپانی دعوت کرد به تهران بیاید. فریزر پذیرفت، به شرط آنکه مستقیماً با محمد ساعد که در آن موقع نخست وزیر ایران بود، وارد مذاکره شود. در ملاقات این دو نفر که روز ۵ ماه مه سال ۱۹۴۹ صورت گرفت، فریزر پیش‌نویسی تسلیم ساعد کرد که به آن نام باصطلاح «ضمیمه الحاقی قرار داد نفت» داده بود، اما در واقع ضمیمه‌ای بر امتیازنامه سال ۱۹۳۳ رضا خان بود.

بطور خلاصه، در این ضمیمه الحاقی آمده بود که (AIOC)پیشنهاد می‌کند یك درآمد سرجمع درمقابل حق‌الامتیاز به ایران بدهد که در یك سال عادی برای هر تن نفت ۱۲/۶ شیلینگ عاید ایران می‌کند. مبلغ پیشنهادی شامل حق‌الامتیاز، مالیات، ۲۰ درصد منافع سهام ایران و حق این کشور در ذخایر کلی سالانه شرکت می‌شد، یعنی ایران در هر تن نفت (به شرط آنکه وضع غیرعادی پیش نیاید) فقط ۱۲/۶ شیلینگ بگیرد و دیگر از هیچ بابتی، هیچگونه ادعایی نداشته باشد. دولت ایران که تنها بابت حق‌الامتیاز، در هر تن یك لیره تقاضا کرده بود، پیشنهاد کمپانی را بصورتی غیرقابل قبول نازل و اندك یافت[۲۴].

گلشائیان به ساعد گزارش داد که هم خود او و اعضای هیئت ایرانی و هم مشاوران خارجی آنها عقیده دارند که مسئله باید به حکمیت ارجاع شود. در غیر این صورت احتمال بسیار ضعیفی وجود دارد که (AIOC) شرایط بهتری پیشنهاد کند[۲۵]. اما شاه به کابینه دستور داد که دنبال حکمیت نرود.

به این ترتیب، برای گلشائیان راهی باقی نماند جز آنکه پیشنهاد کند، دست کم مبلغ را از ۱۲/۶ شیلینگ برای هر تن نفت به ۱۶/۴ شیلینگ بالا ببرند، اما فریزر رك و پوست کنده جواب داد، کمپانی به مبلغی که پیشنهاد کرده حتی یك پنی هم نمی‌تواند اضافه کند و نخواهد کرد. سپس همان تاکتیك سلف خود سرجان کدمن را در پیش گرفت و اظهار داشت قصد دارد با هواپیمای اختصاصی خویش تهران را به قصد لندن ترك کند.

در این میان، مصطفی فاتح دستیار مدیر عامل (AIOC) در آبادان ، یك

نامه خصوصی برای تقی‌زاده (که در مذاکرات امتیازنامه ۱۹۳۳ به عنوان وزیر دارایی ایران حضور داشت) و در این هنگام نماینده مجلس بود، نوشت و در آن اصرار کرد مانع از آن شود که دولت شرایط (AIOC) را بپذیرد. گرچه افکار عمومی فاتح را یك سوگلی کمپانی و هوادار انگلیس می‌شناخت، با نوشتن این نامه نشان داد که طور دیگری فکر می‌کند. فاتح در نامه خود نوشته بود: «پیشنهادهای کنونی کمپانی وضع نزولخوار طماعی را به ذهن تداعی می‌کند که با استفاده از نیاز و ترس همسایه، اموالش را به بهانهٔ همسایگی تصاحب می‌کند، تا در برابر آن قرص نانی جلویش پرتاب نماید.» فاتح اضافه می‌کند: «اگر آنهایی که سوار بر اریکه قدرت هستند،وضع میلیونها هموطن گرسنه و برهنه برایشان اهمیت ندارد، اقلاً شما آقای تقی‌زاده صدایتان را بلند کنید، تا دولت را مانع از انجام این خیانت بزرگ شوید.»

فاتح سپس در پایان نامه‌اش می‌نویسد: «اگر از این اقدام هیچ سودی هم عاید ما نگردد، همان بهتر که مذاکرات قطع شود و ایران منتظر پیدایش تحولات تازه‌ای در عرصه جهانی گردد، که از شرایط کنونی بین‌المللی مساعدتر باشد.»[۲۶]

اما تقی‌زاده، محافظه کارتر از آن بود که صدایش را بلند کند و موضع قاطعی اتخاذ نماید. با وجود این، گلشائیان به دولت گزارش داد پیشنهاد (AIOC) متضمن رعایت حقوق و منافع ایران نیست.

با تمام این تفاصیل، شاه به هیئت دولت دستور داد پیشنهاد (AIOC) را مبنی بر دریافت ۱۲/۶ شیلینگ در هر تن، بدون حق تجدید نظر در امتیازنامه بپذیرند، و در تاریخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹ «ضمیمه الحاقی» (که به قرارداد گس ـ گلشائیان معروف شد) به وسیله گلشائیان وزیر دارایی ایران و گس نماینده کمپانی به امضا رسید[۲۷].

فریزر تصور می‌کرد، موضع محکمی که در پیش گرفته کار خودش را کرده، و برای دهها سال دیگر سر و صدایی از ایرانیان بلند نمی‌شود.

گلشائیان وزیر دارایی وقت، پس از امضای قرارداد گله کرد، اگر مداخله

نخست‌وزیر و اعلیحضرت نبود، و ملاحظه کاری آنان، با در نظر گرفتن مسائل سیاسی، دست و بالش را نمی‌بست، و از آزادی در مذاکرات هیئت ایرانی را محروم نمی‌ساخت، ممکن بود شرایط بهتری تحصیل کرد. او با اظهار تأسف می‌گفت: انگلیس‌ها تمامی دنیا را می‌خواهند به دست آورند، برای آنکه سیاست خویش را پیش ببرند. در واقع هم ساعد، نخست‌وزیر و هم شاه زیر فشار مداوم سفیر انگلیس در تهران بودند که شرایط (AIOC)را بپذیرند[۲۸]. طبق قرارداد جدید، رقمی میان ۳۲ تا ۳۷/۵ درصد از کل منافع کمپانی (بسته به چگونگی محاسبه نرخ متغیر ارز و هزینه‌های دیگر) نصیب ایران می‌گردید. اما (AIOC) دست به تبلیغات وسیعی زد و از سخاوتی که به خرج داده بود، به خود تبریك می‌گفت. حتی مدعی شد قراردادی که با ایران بسته، بیش از منافعی که دولت ونزوئلا از امتیاز نفت خود می‌برد (۵۰ درصد از سود خالص) نصیب ایران می‌کند. در واقع، ونزوئلا در سود خالص کمپانی ۵۰ـ۵۰ شریك بود. اما تبلیغات کمپانی مطلقاً واقعیت نداشت. در سال ۱۹۵۰ گس رسماً به وزیر سوخت بریتانیا ویکتورباتلر اعتراف کرد، اگر قرار دادی نظیر ونزوئلا بر اساس ۵۰ـ۵۰ می‌بستیم، سهم ایران در سال ۱۹۵۰ بالغ بر ۴۰ میلیون لیره استرلینگ می‌شد، در حالی که طبق قرارداد الحاقی که ما بستیم، جمع کل عایدی ایران در آن سال بیش از ۳۰ تا حداکثر ۳۷/۵ میلیون لیره نخواهد شد[۲۹].

با پیش‌بینی کاهش نرخ پوند استرلینگ در اواخر همان سال توسط دولت انگلیس، (AIOC) می‌خواست معامله‌ای انجام دهد که ایران در وضعی قرار نداشته باشد تا پس از کاهش نرخ لیره، بتواند ادعایی بکند. همان طور که گس به وزارت خارجه گزارش کرده بود: «ضمیمه الحاقی درواقع یك تجدیدنظر داوطلبانه به وسیله کمپانی، قبل از آنکه کاهش نرخ لیره اعلام گردد، به شمار می‌رفت.»[۳۰] (تا بدین‌وسیله از سقوط سود واقعی آن و سهم دولت انگلیس جلوگیری کند) اما آنچه فریزر و گس نتوانستند پیش‌بینی کنند و حتی تصورش را هم نمی‌کردند، آن بود که قبل از آنکه کاهش نرخ لیره اعلام شود، ضمیمه الحاقی در مجلس ایران با مانوری ماهرانه عملاً غیرقابل اجرا خواهد شد. شرح ماجرا از

این قرار بود که قرارداد الحاقی، به صورت یك لایحه قانونی، روز ۲۴ ژوئیه ـ درست چهار روز قبل از انقضای دوره مقننه مجلس ایران ـ در جلسه علنی مطرح گردید. (AIOC) انتظار داشت به لطف و عنایت شاه و کمك نمایندگان هواخواه انگلیس و سلطنت طلبان مجلس، قرارداد فوراً تصویب شود، اما کمپانی اشتباه می کرد. گروه مخالف کوچك در مجلس می‌دانست، اگر لایحه در جلسهٔ علنی به رأی گذاشته شود، تصویب می گردد چه بسیاری از نمایندگان می ترسیدند اگر به لایحه رأی مخالف دهند، شاه و انگلیس با تجدید انتخاب آنها در مجلس بعدی موافقت نکنند. از این رو برای جلوگیری از اخذ رأی نسبت به لایحهٔ مخالفان، به رهبری حسین مکی دست به نوعی «کارشکنی» زدند. مکی مدت چهار روز تمام در بارهٔ تجربهٔ دردناکی که کشور از روش (AIOC) داشت، صحبت کرد و ضمن آن به تفصیل از نقائص لایحه‌ای که برای اصلاح این وضع تقدیم شده بود سخن گفت. سپس مرتباً از گلشائیان وزیر دارایی می‌خواست دربارهٔ نکات مختلف لایحه توضیح دهد. گلشائیان که خود نیز قلباً از لایحه رضایتی نداشت نیز کوشش زیادی برای دفاع از آن از خود نشان نمی‌داد. چهار روز بعد، وقتی که دورهٔ قانونگذاری مجلس به پایان رسید، هنوز مذاکرات به نتیجه ای نرسیده بود و قرار شد مجلس آینده در بارهٔ سرنوشت آن تصمیم بگیرد[۳۱].

در تاریخ ۱۸ سپتامبر سال ۱۹۴۹، بانك آف انگلند (بانك مرکزی انگلیس) ارزش برابری لیره استرلینگ را بشدت کاهش داد، تا آنجا که لیره در برابر دلار معادل ۳۰/۵ درصد ارزش خود را از دست داد. ساعد (نخست وزیر) در ماه اکتبر با عجله به ملاقات بوین وزیر خارجه و فریزر (رئیس کل کمپانی) در لندن رفت و به اطلاع آنها رساند، مبالغی که به موجب قرارداد الحاقی به سهم ایران افزوده شده بود، با کاهش برابری نرخ لیره بکلی منتفی شده و اگر نظر براین باشد که قرارداد را مجلس ایران تصویب کند، باید در شرایط قرارداد الحاقی تجدیدنظر شود. بوین که توضیحات فریزر رئیس کل کمپانی را درنظر داشت که گفته بود کمپانی تا سرحد امکان، حتی در راه افزایش درآمد ایران «فداکاری» کرده به ساعد پاسخ داد، قرارداد جدید از لحاظ هردو طرف قابل قبول به نظر می‌رسد و

هیچ تجدیدنظری در آن امکان ندارد[۳۲].

از طرف دیگر، از آنجا که سرنوشت لایحه نفت در مجلس آینده تعیین می‌شد، انگلیس‌ها درصدد برآمدند بیشترین نفوذ را در این مجلس به دست آورند. شاه نیز در انتخابات سهم خودش را می‌خواست و مصمم بود از طریق فرستادن یاران خود به مجلس، بر قدرتش بیفزاید و به خاطر آنکه در این راه با مقاومتی از جانب انگلیس روبرو نشود، از طرح هرگونه مخالفتی با قرارداد الحاقی مخالفت می‌کرد. به این ترتیب، اشتراك منافع شاه و انگلیس‌ها در انتخابات حاصل شد. از طرف شاه عبدالحسین هژیر که در آن زمان سمت وزارت دربار را داشت، مأمور نظارت بر جریان انتخابات گردید و دو هدف عمده برای او درنظر گرفته شد:

«موقعیت شاه را مستحکم کند و قرارداد را به تصویب مجلس جدید برساند.»[۳۳]

با توجه به این دو هدف، وی تمام اعضای انجمن نظارت بر انتخابات را از میان سلطنت طلبان برگزید. علاوه براین، شاه درصدد برآمد برای تحکیم هرچه بیشتر موقعیت خویش، به استناد قانون اساسی ۱۹۰۷، مجلس سنا را نیز تشکیل دهد.

از بدو تصویب قانون اساسی ۱۹۰۷ پارلمان ایران فقط از یك مجلس (شورای ملی) تشکیل می‌شد که اعضای آن مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌گردیدند، اما طبق قانون اساسی مقرر بود نیمی از اعضای مجلس سنا توسط شاه منصوب شوند و بقیه به صورت انتخابی به عضویت این مجلس درآیند. (البته این امتیازی بود که رهبران مشروطه به مظفرالدین شاه داده بودند تا او را به توشیح قانون اساسی تشویق کنند). در سال ۱۹۴۹، محمدرضاشاه احساس کرد تشکیل مجلس سنا به نفع او خواهد بود، چه تمام قوانینی که در مجلس شورای ملی تصویب می‌شود، باید از تصویب سنا نیز بگذرد. به این ترتیب شاه با دوزوکلك‌های پی‌گیر، اولین سنا در ایران را تشکیل داد، و این مجلس را پراز طرفداران پروپاقرص خود کرد، گرچه چند سناتور دارای فکر مستقل نیز به آن راه یافتند.

اما مصدق سنا را یك «باشگاه اشرافی» تلقی می کرد که هیچگونه نقش و اهمیتی در سیاستهای کشور نباید داشته باشد. مصدق می گفت: این مجلس (شورای ملی) است که باید در بارهٔ سرنوشت کشور تصمیم بگیرد.

از آنجا که در جریان تهیه مقدمات انتخابات مجلس بی نظمی ها و خلاف قانونهایی روی داده بود، برای مقابله با این جریانات، مصدق اعلامیه ای انتشار داد و طی آن گفت تمام کسانیکه از وی جانبداری می کنند روز ۴ اکتبر در منزلش اجتماع کرده و سپس به طرف کاخ شاه بروند. هزاران تن از مردم، از جمله استادان دانشگاه، دانشجویان، وکلای دادگستری، کارمندان دولت، تجار بازار و اصناف و مغازه‌داران در راه‌پیمایی به سوی منزل مصدق شرکت کردند. در اجتماع خانه مصدق تظاهرکنندگان یك هیئت ۲۰ نفری را انتخاب کردند که ریاست آن با مصدق بود و مأموریت داشت مراتب تأسف خود را از بی ترتیبی هایی که در جریان تدارك انتخابات روی داده بود به اطلاع هژیر وزیر دربار برسانند. این هیئت ۲۰ نفری وارد کاخ سلطنتی شده و در آنجا بست نشستند و گفتند تا نسبت به انجام درخواست‌های خود پاسخ مثبت نگیرند، آنجا را ترك نخواهند گفت.

روز ۱۷ اکتبر، یعنی سه روز بعد، هژیر بالاخره قول داد تمام بی ترتیبی های موجود در جریان انجام انتخابات را برطرف کند. شاه نیز که با قبول این تقاضاها، می‌خواست از خود چهرهٔ رهبر دموکراتی را نشان دهد (چون سفری به آمریکا درپیش داشت) در ماه نوامبر برای انجام یك بازدید رسمی عازم واشنگتن شد.

پس از آنکه هژیر قول داد، هیئت ۲۰ نفری در همان موقع و همان محل تصمیمی تاریخی گرفت، به این معنی که همگی سوگند یاد کردند از این پس جلوی هر تخلفی در اجرای قانون اساسی کشور بایستند. تصمیمی که آن روز گرفته شد، برای سه سال آینده محیط و شرایط سیاسی ایران را عوض کرد.

یکی از اعضای هیئت ۲۰ نفری به نام حسین مکی پیشنهاد کرد: چون اعضای هیئت هریك عضو یکی از گروهها و احزاب مختلف هستند، تمامی این گروهها جبهه وسیع و واحدی به نام «جبهه ملی» به وجود آورند. مصدق از این

پیشنهاد استقبال کرد و گفت، خود او نیز ترجیح می‌دهد به جای آنکه حزب یا گروه خاصی را مخاطب قرار دهد، طرف او تمام ملت باشند. هیئت ۲۰ نفری مصدق را به ریاست جبهه ملی برگزید و کمیته‌ای نیز تشکیل داد که سازمان و برنامهٔ جبهه ملی را پی‌ریزی و تنظیم نماید. وقتی برنامه جبهه ملی منتشر شد، به‌طور اساسی تکیهٔ آن بر «نفت» بود و البته هدفهای کلی جبهه در مورد اجرای قانون اساسی و عدالت اجتماعی را نیز مورد توجه قرار داده بود. گروه ۲۰ نفری طبق اساسنامهٔ تدوین شده برای جبهه ملی، یك شورای مرکزی تشکیل داد و از تمام احزاب سیاسی و گروههای حرفه‌ای (اصناف مختلف) دعوت کرد به آن بپیوندند.[۳۴] (برای آشنایی بیشتر با ترکیب کامل جبههٔ ملی و احزاب سیاسی که به آن پیوستند، به فصل ششم همین کتاب مراجعه کنید.)

انتخاب مصدق به سمت رئیس جبهه ملی از طرف طبقات مختلف مردم مورد پشتیبانی وسیعی قرار گرفت. صداقت سیاسی و ثبات عقیدهٔ او در راه نجات کشور از حکومت استبدادی داخلی و مداخلات خارجی مورد تصدیق عموم بود. مصدق در سال ۱۸۸۲ در یك خانواده اشرافی از مالکان بزرگ ایران به دنیا آمده بود[۳۵] و گرچه از جانب مادری با خاندان قاجار نسبت داشت، از روش استبدادی و فساد قاجارها بشدت متنفر بود. در سال ۱۹۰۶ به مشروطه خواهان، که برای برقراری نظام پارلمانی نبرد می‌کردند، پیوست و وقتی این نبرد به پیروزی انجامید، به پاس خدماتش در راه استقرار حکومت مشروطه، به عضویت اولین دوره مجلس انتخاب شد ولی چون سنش هنوز به ۳۰ سال ـ حداقل سن لازم برای نمایندگی مجلس ـ نرسیده بود، نتوانست کرسی خویش را احراز کند. ناگزیر برای تکمیل تحصیلات به اروپا رفت و در دانشگاه «نوشاتل» (سویس) به تحصیل در رشته حقوق پرداخت و در سال ۱۹۱۴ دکترای خود را از دانشگاه مذکور دریافت کرد.

در بازگشت به ایران، ابتدا به تدریس در مدرسه علوم سیاسی پرداخت و چند کتاب در رشته حقوق نوشت، از جمله کتابی تحت عنوان کاپیتولاسیون در ایران که اثرات سیاسی مهمی در جامعه آن روز کشور گذارد[۳۶].

در این کتاب، مصدق بشدت به مسئله اعطای حق کاپیتولاسیون (یا محاکمات کنسولی) به بعضی از کشورهای خارجی حمله کرده بود، چه اتباع آنها با استفاده از این حق، از اجرای هرگونه مجازاتی برابر قوانین ایران مصون بودند و دادگاههای ایرانی اصولاً حق تعقیب و محاکمه آنها را نداشتند.

انتشار این کتاب موجب نارضایتی انگلیس و روس گردید که هردو از مزایای قانون کاپیتولاسیون برخوردار می‌شدند. سپس هنگامی که مصدق صدای خود را علیه قرارداد ۱۹۱۹ (وثوق الدوله) که به موجب آن ایران تحت قیمومت انگلیس قرار می‌گرفت بلند کرد، تصادم او با انگلیس شدیدتر شد و براثر مساعی میهن‌پرستان ایرانی که مصدق با آنها همکاری نزدیك و فعال داشت، مجلس نتوانست آن قرارداد را تصویب کند.

میان سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴، مصدق متصدی پست‌های دولتی مختلفی گردید. در سال ۱۹۲۱ که وزیر دارایی (مالیه) بود، برنامه مبارزه وسیعی را با فساد طرح‌ریزی کرد که موجب ناراحتی شدید متنفذان گردید اما افکار عمومی آنرا مورد ستایش قرار داد. بعداً به عنوان استاندار (والی) به آذربایجان رفت و در آنجا از دادن امتیاز محاکمهٔ کنسولی (کاپیتولاسیون) به اتباع دولت شوروی خودداری کرد. مدتی نیز تصدی وزارت خارجه را به عهده داشت و طی این دوران نیز با دادن هرگونه امتیازی به انگلیس‌ها، و اصولاً قبول هرنوع نفوذ خارجی در کشور، مخالفت می‌ورزید. در سالهای ۱۹۲۴ ـ ۱۹۲۸ نیز که نماینده مجلس بود، همیشه در مخالفت با استبداد سخن می‌گفت و فعالیت می‌کرد. وقتی رضاشاه به قدرت رسید، مصدق به رژیم دیکتاتوری او و همچنین مبالغهٔ او در غربی کردن ایران حمله کرد. رضاشاه در مقابل او را به ملکی که در حومه تهران (احمدآباد) داشت فرستاد و آنجا نیز تحت نظرش قرار داد. بعداً در سال ۱۹۴۰، رضاشاه مصدق را به زندان عمومی انداخت و در آنجا با تبهکاران معمولی هم سلول شد و جسماً نیز مورد اذیت و آزار قرار گرفت، بطوری که وقتی آزاد شد، بشدت ضعیف شده و قادر به راه رفتن نبود. شرایط سخت زندان او را بیمار و مبتلا به حمله‌های گاه بگاه غشی کرد که در تمام بقیه عمر از آن رنج می‌برد.

پس از رهایی در سال ۱۹۴۱، دوباره در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت تا آنکه نیروهای متفقین ایران را اشغال کردند و رضاشاه از سلطنت استعفا کرد. با این ترتیب، دوران سخت زندگی سیاسی او پایان یافت، اما مشقتی که در این سالها تحمل کرده بود، به تبلور اعتقاداتش کمك فراوان نمود.

در طول سالهایی که شخصیت مصدق شکل می‌گرفت، او دیده بود که چگونه ایران چون شکاری دست و پابسته، طعمهٔ انگلیس‌ها و روسها و درعین حال قربانی پادشاهان قاجار است که نسبت به مردم روشی مستبدانه داشتند ولی در برابر قدرت‌های خارجی همواره خوار و زبون بودند. بعداً در حکومت رضاشاه، ایران رادوباره اسیر یك رژیم دیکتاتوری می‌دید که درآن مفهوم مسئولیت دولت در برابر مردم، بکلی نادیده گرفته شده و هدف سازمانهای دولتی بجای خدمت به مردم، تقویت قدرت فرمانروای مستبد بود. وبه این نتیجه رسید که ترقی و پیشرفت ایران فقط زمانی میسر است که دو شیطان (استبداد داخلی و مداخله خارجی) بکلی ریشه‌کن شوند.

در سال ۱۹۴۴ که مصدق به وکالت مجلس انتخاب شد دو هدف داشت: به انقیاد ایران در برابر قدرت خارجیان پایان دهد و یك رژیم پارلمانی در کشور بوجود آورد که نمایندگان مردم ـ نه تنها یك فرمانروای حاکم ـ اداره امور را در دست داشته باشند. مبارزه مداوم در راه اجرای این هدف‌ها، از مصدق در چشم مردم مظهری از نیل به آرزوهای دیرین ایرانیان در راه کسب آزادی و استقلال ملی ساخته بود.

نخستین اولویت رهبران جبهه ملی در سال ۱۹۴۹ این بود که به عضویت مجلس انتخاب شوند و از این طریق به هدفهای خود دست یابند.

ولی با شروع انتخابات روشن شد که دربار سلطنت مصمم است دست‌نشاندگان خویش را از صندوق‌های آرا بیرون آورد و قولهایی که هژیر به‌عنوان وزیر دربار، درباره تضمین صحت برگزاری انتخابات داده بود، صحت نداشته است.

روز ۴ نوامبر همان سال هژیر به دست یك مسلمان متعصب به قتل رسید.

ساعد، نخست وزیر به عنوان عکس‌العمل در برابر این حادثه، جریان انتخابات را متوقف کرد و دستور داد اخذ آرا در تهران از سر گرفته شود. در این کشاکش، کشور بدون قوه قانونگذاری مانده بود.

روز ۱۶ نوامبر، در بحبوحهٔ این کشمکش‌های انتخاباتی، شاه به واشنگتن رفت و در ملاقاتهایی که با ترومن رئیس جمهوری، دین آچسن وزیر خارجه و جرج مك‌گی معاون وزیرخارجه در امور خاور نزدیك، آسیای جنوبی و آفریقا داشت، مسئله نیاز ایران را به کمك نظامی آمریکا، برای مقاومت در برابر سلطهٔ شوروی مطرح کرد. آچسن با این کمك مخالف بود و پاسخ داد به هرحال ارتش ایران قدرت مقابله با تجاوز روسها را نخواهد داشت و اظهار عقیده کرد برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم بهتر است شاه دست به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بزند. شاه در مقابل اظهار داشت که عواید ایران از محل نفت برای انجام این اصلاحات کافی نیست و از آمریکا خواستار کمك اقتصادی شد. معذالك آچسن براین عقیده باقی ماند که اگر ایران بتواند به توافق منصفانه‌ای با (AIOC) برسد، عواید نفت کفاف نیازهای این کشور را برای اصلاحات خواهد داد[۳۷].

شاه واشنگتن را دست خالی ترك گفت درحالی که این امر او را بشدت ناراحت کرده بود که در کشورش، شکست در بدست آوردن کمك از آمریکا، ممکن است به این تعبیر شود که آمریکایی‌ها از او پشتیبانی نمی‌کنند. پس از عزیمت شاه حسین علاء سفیر ایران در واشنگتن بطور مداوم دولت آمریکا را زیر فشار می‌گذارد تا کمك‌های نظامی خود را به ایران گسترش دهد. مك‌گی بالاخره در پاسخ تقاضاهای مکرر او گفت میزان کمك مورد درخواست ایران از مجموع تمام کمك‌هایی که ۱۸ کشور منطقه خاورمیانه و نزدیك از آمریکا توقع دارند بیشتر است و افزود اصولاً این مسئله جزیی از سیاست خارجی آمریکا نیست که به کشورهای خارجی کمك کند تا حجم نیروهای مسلح خود را افزایش دهند[۳۸]. با وجود این آمریکا نسبت به سرنوشت ایران بی تفاوت نبود. دو هفته پس از عزیمت شاه، مك‌گی به منظور اجرای یك مأموریت «حقیقت یابی» راهی تهران شد. از

نظر آمریکا ایران به عنوان هدفی برای فعالیت‌های خرابکارانهٔ شوروی تلقی می شد، و دولت ایالات متحده مصمم بود جلوی اقدامات روسها را بگیرد. از آغاز جنگ دوم جهانی آمریکا روابط خود را با ایران گسترش داده و حتی هیئتی از مستشاران نظامی خود را مأمور این کشور کرده بود[۳۹]. معذالك مك گی از این واقعیت آگاهی داشت که این انگلیس‌ها هستند که هنوز قدرت حقیقی را در ایران به دست دارند و سفارت آنها در تهران به همراه (AIOC) برمجلس و مطبوعات ایران کنترل خود را اعمال می کنند. از این گذشته ژنرال حاجیعلی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، در آن زمان با پشتیبانی شدید انگلیس، برای احراز پست نخست‌وزیری ایران در تلاش بود.

مك گی پس از ملاقات با شاه و دیگر چهره های سرشناس حکومت در تهران و مشاوره با جان ویلی سفیر ایالات متحده در ایران، به چند نتیجه گیری مشخص رسید. اول آنکه شاه برای دریافت تجهیزات نظامی اشتهای سیری ناپذیری دارد و ریشه این امر نیز قسمتی در آن است که تقویت ارتش را به عنوان منبعی برای پرستیژ شخصی و استحکام رژیم خود تلقی می کند. و نتیجهٔ دیگر آنکه ایران برای مقابله با خرابکاریهای شوروی، نه به اسلحه، که به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی نیاز دارد. و سرانجام این مسئله که بزرگترین سرمایه ای که ایران دارد نفت است ولی تولید آن برای کشور منبع عایدی ناچیزی است. در آن زمان جمع درآمد ایران از محل نفت سالی ۳۰ میلیون لیره بود، که طبق اظهارات ایرانیان، حتی کفاف مخارج تأمین امنیت تأسیسات نفتی را نمی‌داد[۴۰].

مك گی اندکی پس از سفر به تهران در تاریخ ۲۴ ژانویه سال ۱۹۵۰ ترتیب ملاقاتی را در محل وزارت خارجه آمریکا با مقامات (AIOC) از جمله شخصی به نام ریچارد سدان را داد که اخیراً به سمت نماینده کمپانی نفت در تهران تعیین شده بود. وقتی در جلسه ملاقات مك گی از آنان خواست شرایط قرارداد را به نفع ایران بهبود بخشند، به او جواب دادند کمپانی هم اکنون امتیازات گل و گشادی به ایران داده و اگر باز هم برآن بیفزاید دیگر چیزی «ته دخل» برای کمپانی نمی‌ماند. مك گی که خود صاحب یك مؤسسه نفتی بود و از فوت و فنهای این

حرفه بخوبی خبر داشت، می‌دانست (AIOC) چه منافع سرشاری از نفت ایران به جیب می‌زند، از این رو به آنها گفت: به عنوان یك نفتی به نفتی دیگر می گویم منافع شما آن قدر زیاد است که هرچه هم بدهید باز از مرحله «خوردن کفگیر به ته دیگ» خیلی دور خواهید بود.

مك‌گی اضافه کرد: «ایران کاملاً می‌داند که نه تنها در نیمکره غربی بلکه حتی در منطقهٔ خلیج فارس، اینك براساس امتیازاتی عمل می شود که شرایط آنها بمراتب بهتر از شرایطی است که شما براساس آن با ایران معامله می کنید و تأکید کرد: (AIOC) با اوضاع باید برخوردی واقع‌بینانه داشته و تقاضاهای حقه کشورهای تولید کننده نفت را برآورد[۲۱].

مقامات (AIOC) نه تنها از اظهارات مك گی استقبال نکردند، بلکه همان‌طور که بعداً خواهیم دید سعی کردند با کمك وزارت خارجه بریتانیا، او را از مقامی که داشت، یعنی معاونت وزارت خارجه آمریکا، برکنار کنند. درحالی که این جریانات در پشت پرده می‌گذشت، انتخابات عمومی ایران در اوایل سال ۱۹۵۰ پایان یافت و جبهه ملی به رهبری مصدق توانست ۸ کرسی در مجلس به دست آورد.

آیت‌الله کاشانی نیز که به وسیله شاه تبعید شده بود، یکی از این ۸ تن منتخب بود که بلافاصله به ایران بازگشت و استقبال پرشکوهی از او به عمل آمد.

علاوه بر این هشت نفر، ۴۰ نمایندهٔ «مستقل» نیز به مجلس جدید راه پیدا کرده بودند. با وجود این از جمع ۱۳۱ نماینده، اکثریت مطلق در دست سلطنت‌طلبان و هواداران انگلیس بود. بنابر این شاه برای انتخاب علی منصور بسمت نخست وزیر جدید، که از عوامل دربار بود، هیچ مانعی در راه خود نمی‌دید. حالا انگلیس‌ها مراقب بودند قرارداد نفتی را که تهیه کرده بودند به تصویب نخست‌وزیر جدید برسانند. شاه که تمام پستهای کابینه را به دست ـ نشاندگان خود اختصاص داده بود، می‌خواست کنترل کامل دولت و ملت را در دست داشته، و بدون مخالف و معارض، یکه تازی کند. اما مصدق زیر بار چنین سرپیچی از قانون اساسی کشور نمی‌رفت. وی در اولین نطق مهم خود در این

مجلس گفت: وقتی من در ماه اوت سال ۱۹۴۱ از بازداشت سیاسی رضاشاه خلاص شدم به محمدرضا شاه جوان گفتم برای سلطنت از نمونه انگلیس پیروی کن، یعنی مقام خود را بالاتر از سیاست نگه بدار و در انتخاب وزیران و نمایندگان مجلس خودت را آلوده نکن. مصدق اضافه کرد: این خصوصیات ممتاز در سیستم سیاسی انگلیس است که میدان می‌دهد سیاستمداران توانا و بارور و مردمی وطن‌پرست به وجود آیند که بدون آنها انگلیس هیچ چیز نخواهد داشت.

ایران متعلق به یك نفر، یا یك اقلیت کوچك نیست، بلکه بر تمامی مردم آن تعلق دارد[۴۲].

وقتی علی منصور، به عنوان نخست وزیر در آوریل ۱۹۵۰ لایحه نفت را به مجلس داد، مصدق و همکارانش در جبهه ملی گفتند: این لایحهٔ شرم‌آوری است که تصویب آن در مجلس به معنی قبول انقیاد و تسلیم کامل ایران به منافع خارجی است. مجلس رسیدگی به لایحه را به یك کمیسیون ۱۸ نفری محول کرد که ۵ تن از اعضای این کمیسیون، از جمله خود مصدق، عضو جبهه ملی بودند. روش منصور در نخوهٔ بردن لایحه به مجلس و موافقت با طرح آن در یك کمیسیون فرعی به معنای آن بود که نمی‌خواهد شخصاً دفاع از لایحه را به عهده بگیرد، و از این‌رو موجب ناخشنودی انگلیس‌ها شد.

آمریکایی‌ها نیز از منصورخوششان نمی‌آمد، گرچه این امر دلایل دیگری داشت. جان ویلی سفیر آمریکا در تهران معتقد بود منصور بصورتی درمان ناپذیر انگشتان چسبناکی دارد! و خلاصه کسی نیست که بتوان او را مجبور کرد در کشور برنامه‌های اصلاحی پیاده کند.

وضع منصور وقتی خراب‌تر شد که سپهبد رزم‌آرا به سفارت آمریکا در تهران قول داد اگر او نخست وزیر شود: «یك برنامهٔ وسیع ضد فساد.... برای حذف اعضای «باند قدیم» اجرا خواهد کرد.» این امر موجب خشنودی آمریکایی‌ها می‌شد که طرفدار اجرای اصلاحات سیاسی و اقتصادی، به عنوان راهی برای مقابله با خطر کمونیسم در ایران بودند.

ویلی به آچسن گزارش داد: رزم‌آرا «خیلی پاك» است و موقعیت او به عنوان

رئیس ستاد ارتش موجب گردیده که ارتش ایران را در کف دست خود داشته باشد. ویلی ابراز عقیده کرده بود رزم‌آرا نمی‌خواهد شاه شود، و احتمالاً مایل است نقش ریشیلیو[۴۳] را بازی کند. او مردی است جاه طلب، کاملاً خونسرد و مسلط بر خود، بی‌رحم و آهنین مشت[۴۴].

بریتانیا نیز احساس می‌کرد سکان را باید به دستهای نیرومندی سپرد. از نظر سر مایکل رایت معاون وزارت خارجه در مسائل خاورمیانه، شاه مرد نیرومندی نبود. او در این باره چنین اظهار نظر کرده است: «در این مورد تردیدی نیست که شاه نسبت به غرب وفادار است و «همچنین» میل دارد برنامه‌های اصلاحات را پیش براند (اما) خطر در اینجاست که یا ناشیانه رفتار کند و یا اشتیاق بیش از حد لازمی نشان دهد، و با اعمال یك..... دیکتاتوری نظامی، به بحرانی دامن زند که نتواند از آن بحران، کشور را به همراه خود بیرون بکشد.»

رایت عقیده داشت باید به شاه کمك کرد که مرد نیرومندی را به عنوان نخست‌وزیر برگزیند. کسی که ضمناً: «منافع بریتانیا را نیز نادیده نگیرد.»[۴۵] با توجه به تعقیب این خط بود که لروزتل سفیر انگلیس در تهران، شاه را از این نظر زیر فشار گذارد که «شرایط مهم موجود ایجاب می‌کند در کشور، دولتی به معنای واقعی روی کار آید، که توسط شخصیت نیرومندی رهبری شود.» اما شاه از چنین دولت و چنین شخصیتی بیزار بود[۴۶].

در آوریل سال ۱۹۵۰ سر فرانسیس شپرد، جانشین لروزتل در تهران شد و موضوع را با سماجت دنبال کرد. شپرد یك سیاستمدار کهنه کار بود که از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۹، حدود سی سال در کشورهایی که دارای رژیمهای دیکتاتوری یا مستعمراتی بودند، نظیر پرو، هائیتی، السالوادور، کنگوی بلژیك و هند هلندشرقی (بعداً اندونزی) در سمت‌های کنسولی و دیپلماتیك خدمت کرده بود، و او هم عقیده داشت که ایران نیز، نیازمند یك حکومت دیکتاتوری است. از این‌رو او هم نظیر رایت و لروزتل فشار خود را به شاه، برای انتخاب یك نخست‌وزیر نیرومند آغاز کرد[۴۷]. و به این ترتیب بود که چهرهٔ رزم‌آرا به عنوان یك کاندیدای نخست‌وزیری که از جانب آمریکا و انگلیس هردو، پشتیبانی می‌شود ظاهر

گردید.

شاه و دربارش به رزم‌آرا اعتماد نداشتند، و او را تهدیدی برای تاج و تخت و «ماری در آستین» تلقی می‌کردند. اما بالاخره متقاعد شدند تنها راه مقابله با مخالفانی نظیر مصدق و میهن پرستان دیگر (که به نظر او برای تاج و تخت خطرناکتر بودند) انتخاب یك نخست وزیر مقتدر نظامی است. از این رو، و به ویژه وقتی از علی منصور کاملا سرخورد، تصمیم گرفت پیشنهاد انگلیس و آمریکا برای انتصاب رزم‌آرا به نخست وزیری را بپذیرد.

شپرد سفیر انگلیس در این باره به بوین وزیر خارجه چنین گزارش داد:

«دستوراتی که شاه به منصور برای اجرا داده بود، از جمله شامل آن می‌شد که در کوتاه‌ترین زمان ممکن «لایحه الحاقی نفت» را به تصویب مجلس برساند، و از آنجا که به نظر می‌رسد منصور خیال ندارد دستور اربابش را در این باره اجرا کند، شاه ناگزیر از برکناریش شده است.»

منصور که کم و بیش از امکان برکناری خویش آگاه شده بود به دست و پا افتاد و درصدد جلب حمایت (AIOC) برآمد، چه تصور می‌کرد قدرت حقیقی در صحنه سیاسی ایران در دست کمپانی نفت است. از این رو پیامی برای ای.جی.دی نورث کرافت نماینده کمپانی در تهران فرستاد و در آن تأکید کرد از این پس فعالیت بیشتری برای گذراندن لایحه نفت در مجلس خواهد کرد و «حمایت کامل خویش را از آن به کار خواهد برد». منصور گفته بود از این امر که سفارت آمریکا در تهران، برای آنکه او را کنار بگذارد و رزم‌آرا را به جایش بنشاند، بشدت فعالیت می‌کند ناخرسند است، «اما این امر که شنیده است... سفارت انگلیس نیز ظاهراً از همین خط مشی پیروی می‌کند... موجبات تعجب و تأسف وی را فراهم آورده است.» آنگاه در پیام خود چنین نتیجه‌گیری کرده بود که «وی... این امر را نوعی بی‌انصافی نسبت به خود... و روشی خطرناك برای آیندهٔ «قرارداد الحاقی» می‌داند.» نورث کرافت فوراً پاسخ منصور را داد و او را مطمئن ساخت: «کمپانی بطور کامل از دولت کنونی پشتیبانی می‌کند.»[۴۸] اما اطمینان دادن آقای نورث کرافت توخالی و نوعی ظاهرسازی بود. یك هفته بعد در

تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰، شاه همان‌طور که به آمریکا و انگلیس قول داده بود منصور را برکنار و به جای او برای رزم‌آرا فرمان نخست وزیری صادر کرد.

حالا دیگر انگلیس‌ها انتظار داشتند که رزم‌آرا تلافی کند و مطمئن بودند ژنرال آنقدر قدرت و نفوذ دارد که مجلس را وادار به تصویب فوری قرارداد نفت نماید. ولی آنها قدرت روزافزون نیروهای ملی در میان توده‌های مردم و نفرت عمیقی را که علیه‌شان در ۵۰ سال اول قرن بیستم در ایران تبلور یافته بود، دست‌کم گرفتند. از این رو نتوانستند بحرانی را که پیش رو داشتند ببینند.

فصل چهارم

مأموریت ژنرال

انتخاب یك نظامی قلدر به سمت نخست وزیر با عکس‌العمل شدید جبهه ملی مواجه شد. روز ۲۷ ژوئن سال ۱۹۵۰، که رزم‌آرا از مجلس رأی اعتماد خواست، مصدق در جلسه علنی گفت: «من نمی‌توانم به مردی رأی دهم که خارجی‌ها او را روی کار آورده اند، همان خارجیانی که متعهدند به خاطر رسیدن به هدف های خودشان، قانون اساسی و حاکمیت ملی را درهم شکنند.» مصدق با اشاره به دوران رضاشاه گفت: «کشور به اندازه کافی دیکتاتوری نظامی را تحمل کرده و حالا دیگر نمی‌تواند زیر بار دیکتاتور نظامی دیگری برود.» اما مصدق و دیگر نمایندگان جبهه ملی در اقلیت بودند و مجلس با نخستِ وزیری رزم‌آرا موافقت کرد[1].

دربارهٔ نفت، رزم‌آرا هم به شپرد سفیر انگلیس و هم به (AIOC) قول داده بود که برای تصویب قرارداد الحاقی تلاش می کند، بشرط آنکه در مورد بهبود بعضی از شرایط قرارداد ـ که غالب آنها نیز منجر به تعهدات جدید مالی نمی شود ـ او را یاری دهند. تقاضاهای رزم آرا به این شرح بود:

ـ (AIOC) یك برنامهٔ آموزشی ده ساله تنظیم کند که در این مدت ایرانیها برای احراز شرایط اشغال پستهای فنی و تکنیکی آمادگی پیدا کرده و از این راه

تعداد کارکنان انگلیسی و هندی کمپانی کاهش یابد.

ـ ایران بتواند به حسابها و دفاتر کمپانی و میزان صادرات نفت آن از بنادر مختلف رسیدگی کند، و از این طریق جلوی اتهامات کنونی، که گفته می‌شود میزان صادرات نفتی بیش از آن است که انگلیس‌ها ادعا می‌کنند، گرفته شود.

ـ دولت ایران از میزان و قیمت نفت و محصولات نفتی خویش که با تخفیف کلی به وزارت دریاداری و دیگران فروخته می‌شود، آگاهی یابد.

ـ و بالاخره کمپانی براساس شرایط جدید پرداخت در «پیش نویس قرارداد الحاقی» و از محل این افزایش درآمد، مبالغی به عنوان پیش پرداخت به ایران بدهد تا هم به پیشرفت برنامه عمرانی ۷ساله کشور کمك شود، و هم مجلس را به تصویب هرچه زودتر قرارداد تشویق نماید[۲].

گرچه رزم‌آرا با پشتیبانی انگلیس به قدرت رسیده بود، و در مقابل متعهد بود به تصویب قرارداد نفت در مجلس کمك کند، نتوانست درمورد هیچ یك از تقاضاهایی که کرده بود، نظر مساعد انگلیس‌ها را جلب نماید. وی که از این وضع سرخورده شده بود از هنری گریدی سفیر جدید آمریکا در تهران کمك خواست[۳].

گریدی که یك اقتصاددان، با تجربهٔ وسیع سیاسی و کارنامه‌ای از انجام مأموریتهای درخشان در هند و یونان بود، با توصیه مك گی معاون وزارت خارجه آمریکا، برای کمك به حل مشکلات اقتصادی ایران، به سمت سفیر کبیر به تهران فرستاده شده بود.

به درخواست گریدی، آچسن وزیر خارجه آمریکا به بوین وزیر خارجه بریتانیا اعلام کرد: کوتاهی دولت بریتانیا در مورد اتخاذ روش مثبتی در برابر سیاست سرسختانه (AIOC) در شرایط کنونی ایران و اوضاع و احوال حاکم بر سیاستهای بین المللی نادرست است و گریدی سفیر ما در ایران احساس می‌کند چنین رویه‌ای فقط ممکن است به یك انفجار سیاسی منجر گردد[۴] اما همان طور که در فصول آینده خواهیم دید موضع فریزر رئیس کل کمپانی چنین بود که وی مناسب‌ترین شرایطی را که می‌توانسته به ایران پیشنهاد کرده و اگر دولت ایران به پول احتیاج دارد باید مفاد قرارداد را «طابق النعل بالنعل» اجرا کند. فریزر

می گفت: وظیفه (AIOC) «سوبسیدی» دادن به دولتها نیست، بلکه ما فقط باید منافع صاحبان سهام خویش را تضمین نماییم[۵] گرچه تعدادی از مقامات رسمی وزارت خارجه بریتانیا با نظریات فریزر موافقت نداشتند، در مجموع وزارت خارجه به شرکتی که چنین منافع هنگفت و دست آوردهای عظیمی برای دولت بریتانیا بوجود آورده بود، با نظر احترام، توأم با ملاحظه می نگریست و این امر به طور کلی محسوس بود که موضع کنونی (AIOC) بیشتر ناشی از آن است که سکان کشتی کمپانی در چنگال آهنین فریزر قرار دارد.

فریزر دوست نداشت دولت به او دستور دهد که چه بکند یا چه نکند. او در برابر اعضای رسمی دولت انگلیس روشی تحقیرآمیز و متکبرانه داشت و در مواردی آنها را ناگزیر می کرد آنچه را که مایل است انجام دهند. رفتارش در برابر مقامات رسمی آمریکایی نیز تفاوتی نمی کرد.

یك روز وقتی جرج مك گی معاون وزارت خارجه آمریکا از روش غیر قابل انعطاف او انتقاد می کرد فریزر با همان لهجه محلی خشن اسکاتلندی خاص خویش و صدای بلند جواب داد: می دانی مك گی اشکال کار تو در کجا است؟ اشکالت در این است که براساس اطلاعات غلط تصمیم می گیری و اقدام می کنی[۶] در وزارت خارجه آمریکا این نظریه وجود داشت که (AIOC) بر سیاست انگلیس در ایران تسلط دارد و در واقع این دولت انگلیس است که در چنگال کمپانی گرفتار آمده است[۷].

گریدی سفیر آمریکا در تهران به آچسن پیشنهاد کرد تا حل مسئله نفت، اعتباری از طرف دولت ایالات متحده، معادل ۵۰ میلیون دلار به صورت وام و کمك بلاعوض در اختیار ایران گذارده شود[۸]. وزارت خارجه براساس این پیشنهاد اجازه داد وامی را به مبلغ ۲۵ میلیون دلار، که ایران قبلاً از اکزیم بانك خواسته بود در اختیار آن دولت بگذارد.

اما انگلیس‌ها اصرار داشتند که پرداخت این مبلغ موکول به تصویب قرارداد الحاقی در مجلس ایران شود چه در غیر این صورت امکان داشت ایرانی‌ها علاقه کمتری به تصویب قرارداد کذائی نشان دهند.

خزانه‌داری انگلیس و (AIOC) متفقاً وارد عمل شدند و چنانچه گویی مهم‌ترین وظیفه‌شان دلسوزی به خاطر مصالح مالی ایران است اعلام داشتند: «دادن هرگونه پیش پرداخت و وام (به ایران) موجب خواهد شد ایرانی‌ها از طرق مختلف به ولخرجی و اسراف دست بزنند و این امر در نهایت اثرات تورمی نامطلوبی بر اقتصاد آن کشور خواهد گذارد.»[۹] گریدی احساس می‌کرد تصور انگلیس‌ها از اینکه نیاز ایران به پول نقد سرانجام مجلس ایران را وادار به قبول قرارداد خواهد کرد غلط است. او معتقد شده بود که سختگیری (AIOC) غیر قابل درك است و اگر کمپانی پاره‌ای امتیازات برای ایران قائل شود، علو طبع و بلند همتی چندانی از جانب خود نشان نداده است[۱۰]. کمپانی پا بر حلقوم ایران گذارده بود و رزم‌آرا نیز ناراحت بود که قادر نیست کاری بیش از سلف خود (منصور) پیش ببرد.

در این شرایط شوروی متوجه شد اگر ژست سخاوتمندانه‌ای به رزم‌آرا نشان دهد از لحاظ سیاسی به نفعش خواهد بود و این امر آمریکا را بشدت برآشفته کرد. کار به آنجا رسید که چارلز بوهلن سفیر آمریکا در مسکو به وزارت خارجه آمریکا نوشت: «فشار بیاورید تا مسئله نفت زودتر تمام شود و دست و بال رزم‌آرا، برای آنکه در برابر تطمیع شوروی بتواند مقاومت نشان دهد باز باشد.» بوهلن پیشنهاد کرد آمریکا به ایران کمك مالی بدهد و اضافه کرد: «اگر دولت انگلیس که سهامدار عمده و در نتیجه کنترل کننده (AIOC) است زیر بار پیش‌پرداختی از محل اضافه درآمد نفت به ایران نمی‌رود ـ که شدید به آن نیاز دارد ـ ممکن است کمك آمریکا باعث شود بریتانیا سر عقل بیاید و سرانجام متوجه شود طعمه، بخشی از لذت کمی و کیفی خود را از دست داده است!»[۱۱]

در سپتامبر ۱۹۵۰، وزارت خارجه آمریکا تصمیم گرفت سلسله مذاکراتی جدی، در سطحی گسترده‌تر و اصولاً در باره منافع نفتی دو کشور در سراسر خاور نزدیك، با دولت بریتانیا انجام دهد. برای تهیه مقدمات این مذاکرات ریچارد فانك هاوزر مشاور نفتی وزارت خارجه آمریکا، گزارشی تنظیم و برای مطالعه به مك‌گی داد. در این گزارش تأکید شده بود، ایران از قرارداد تقسیم منافع براساس

۵۰ـ۵۰، بین ونزوئلا و شرکت آمریکایی نفتی کرتول بخوبی آگاه است؛ بنابراین نمی‌توان آن کشور، و دیگر کشورهای خاورمیانه را مانع از آن شد که درخواست کنند آنها نیز قراردادهای مشابهی داشته باشند. او در گزارش خود متذکر شده بود که نفت خلیج فارس، بصورتی استثنایی پرسود است و بخصوص (AIOC) در این زمینه بیش از دیگران نفع می‌برد و این سفسطه‌ای بیش نیست که بگوییم کمپانیهای نفتی بیش از میزان کنونی نمی‌توانند بپردازند و اقدامات دیگری به نفع کشورهای صاحب نفت انجام دهند. فانك‌هاوزر به این نکته اشاره کرده بود که کمپانی نفتی عربستان و آمریکا، (آرامکو) «ظرف یك دورهٔ ۵سالهٔ عملیات خود در عربستان سعودی، کل سرمایه‌گذاری را که در این راه کرده بود برگردانده» و این امر را با (AIOC) مقایسه کرده بود که مدت ۴۰ سال تمام، با هزینه‌ای معادل ۱۰ سنت در بشکه، نفت ایران را با بهایی میان یك تا سه دلار در بشکه فروخته بوده است. سرانجام فانك هاوزر به مك‌گی توصیه کرده بود به انگلیس فشار بیاورد، قبل از آنکه آرامکو قرارداد ۵۰ـ۵۰ خود را با عربستان‌سعودی به امضا برساند، با تقاضاهای رزم‌آرا موافقت کند[۱۲].

در گزارش مشروح دیگری تحت عنوان «نفت خاورمیانه»، فانك هاوزر بر اهمیت نفت خاورمیانه از نظر غرب تأکید کرده و گفته بود، تولید سالانه این منطقه ۹۰ میلیون تن در سال است که ایران به تنهایی ۴۰ درصد آن را تأمین می‌کند. گزارش فانك هاوزر چنین توصیه می‌کرد: «از آنجا که این منطقه حیاتی از جهان، ۷۵ درصد از نیازمندیهای قارهٔ اروپا را تأمین می‌کند، ازاین رو باید به هر اقدامی توسل جست که نارضایی از عملیات نفتی خارجیان در محل برطرف شود.» وی به این مسئله توجه کرده بود که جاذبهٔ کمونیسم در خاورمیانه، از یك سو به علت فقر عمومی مردم و از سوی دیگر ناشی از سوء شهرتی است که قدرتهای غربی در این ناحیه به عنوان سردمداران «استعمار» و «امپریالیسم» دارند.» و اضافه می‌کرد: «(AIOC) و اصولاً انگلیس‌ها در ایران، بشدت مورد نفرت مردم هستند، و برای تحکیم موقعیت نفتی غرب در خاورمیانه باید بوضوح به مردم این منطقه نشان داد که عملیات نفتی غرب، مستقیماً به سودشان تمام می‌شود.

همچنین کمپانیهای نفتی، نه به صورت ظاهر، بلکه باطناً طرفدار ترقی و پیشرفت آنها می باشند.» فانك هاوزر سپس از تاکتیك آن دسته از کمپانیهای نفتی که با اصل ۵۰ـ۵۰ موافقت نمی کنند اظهار تأسف کرده و گفته بود: «چنین روشهایی، اصل امتیازات آنها را تهدید می کند و به خطر می اندازد.»[۱۳]

برای درك مطالب گزارش، مك گی نیاز به توضیحات بیشتری نداشت. روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۰ او و دستیارانش در لندن با هیئتی از مقامات انگلیسی ملاقات کردند که در میان آنان سر مایکل رایت، و ویکتور باتلر معاون وزارت سوخت و انرژی بریتانیا نیز حضور داشتند. مك گی خطاب به آنان گفت: «بهبود شرایط لایحه الحاقی نفت برای ادامه حکومت رزم آرا، که هردو کشور آمریکا و انگلیس او را مناسب ترین فرد برای خارج کردن ایران از بحران کنونی می دانند، ضروری است و اهمیت اساسی دارد.» مك گی اضافه کرد اگر شرایط قرارداد لایحه الحاقی نفت براساس پیشنهادهای رزم آرا، به سود ایران تغییر نکند، هیچ شانسی برای تصویب در مجلس ایران ندارد.

باتلر حاضر نبود هیچ یك از پیشنهادهای رزم آرا را بپذیرد. در مورد پیشنهاد رسیدگی به حسابها و دفاتر (AIOC) می گفت، از نظر کمپانی غیرممکن است چنین حقی را برای ایران به رسمیت بشناسد، چه نمی تواند ماهیت عملیات خود را در سراسر جهان برای آن دولت فاش سازد. پس در این باره ایران نیز حقی بیش از سهامداران معمولی کمپانی ندارد، و نمی توان با آن کشور رفتار ویژه ای در پیش گرفت. همچنین از قبول هرگونه تعهدی برای آموزش ایرانیان، که بتوانند به صورت تکنیسین ها و شاغلان مسئولیت های اجرایی کمپانی درآیند، طفره می رفت، و در برابر پیشنهادهای دیگر رزم آرا نیز فقط به ادای این جمله متوسل می شد که: «ایرانی ها هیچ وقت قادر به درك نظریات ما نبوده اند.» که در حقیقت یك بهانهٔ معمول برای گریز از شرکت در یك مذاکرهٔ جدی به حساب می آمد. مك گی جواب داد پیشنهادهای رزم آرا را با کمپانیهای نفتی آمریکایی در خاور نزدیك در میان گذارده، و دریافته که از نظر آنها، هیچ یك از این پیشنهادها غیرمعقول نیست و تمام آنها را امکان دارد بسادگی انجام داد. بویژه عملی کردن

پیشنهاد مربوط به رسیدگی به دفاتر و حسابهای کمپانی و شناختن حق ایران در این مورد منطقی است. مك‌گی اضافه کرد: «درواقع کمپانی نفتی کرئول مجبور است تمامی حسابهای خود را برای رسیدگی دراختیار دولت ونزوئلا بگذارد و همان طور که می‌دانید این کمپانی نیز مانند (AIOC) در ایران، در نقاط بسیار دیگری در جهان فعالیت دارد.»[۱۲]

انگلیس‌ها در پاسخ اظهار داشتند که هدفهای اصلی ایالات متحده و بریتانیا در خاور نزدیك یکسان است، از این رو نباید اجازه دهیم که ایران یکی از ما را به جان دیگری بیندازد. مك‌گی که این استدلال او را تحت تأثیر قرار نداده بود، اصرار ورزید که (AIOC) در مقایسه با سایر کمپانیهای نفتی از امتیازات بی‌شماری در ایران برخوردار است و در وضعی قرار دارد که می‌تواند شرایط پیشنهادی خود را به ایران بهبود بخشد. مك‌گی گفت: «منافع مذاکرات امروز ما مربوط به کشوری می‌شود که اموال کمپانی در آنجا قرار دارد و بهترین کاری که می‌تواند بکند، این است که نقش متینی به عنوان عقب‌دار و محافظ منافع ما ایفا نماید.»

وی سپس به پیشنهادهای جدید عربستان سعودی به آرامکو اشاره کرد و بر اهمیت و فوریت این مسئله که قبل از آنکه سعودی‌ها با کمپانی آمریکایی به توافق برسند باید با ایران توافق کرد، تأکید گذارد.

آچسن وزیر خارجه آمریکا انتظار داشت که بریتانیا نیز از برنامه ۷سالهٔ عمرانی ایران پشتیبانی کند، اما بریتانیا حتی ۲۵ میلیون دلار وام اعطایی اکزیم بانك به ایران را بلوکه کرده و می‌گفت آنها نمی‌توانند شرایط تبدیل لیره استرلینگ به دلار را از طرف ایران، برای بازپرداخت این وام قبول کنند. مك‌گی این مسأله را مطرح کرد که (AIOC) بزرگترین سرمایه‌ای است که انگلستان در خارج از کشور دارد و بالاترین نقش را از لحاظ تأمین ارز (دلار) برای بریتانیا بازی می‌کند، در حالی که برعکس سهم ایران از این بابت بسیار ناچیز است. وقتی معلوم شد که این مذاکرات کوچك‌ترین حاصلی ندارد، مك‌گی دوباره به مسئله نیاز فوری به بهبود شرایط پیشنهادی (AIOC) به ایران برگشت. جواب

فریزر چنین بود: «اگر حتی یك «پنی» اضافه کنیم، کمپانی ورشکست می‌شود.» برای مك‌گی که از درآمد عظیم و سود سرشار کمپانی اطلاع کافی داشت، شنیدن چنین اظهارات بی‌اساس و کاملاً نادرستی تکان دهنده بود[۱۵].

هنگامی که مأموریت مك‌گی در لندن با شکست مواجه شد، گریدی، سفیر آمریکا در تهران به آچسن وزیر خارجه نوشت: «من فقط می‌توانم این نتیجه را بگیرم که بریتانیا در مساعی ما برای تقویت موضع ایران خرابکاری می‌کند، تا تسلط و کنترل مشکوك و مورد تردید خود را در این کشور حفظ نماید.» گریدی اضافه کرد، روشی که بریتانیا در پیش گرفته با منافع مشترك دو کشور منافات دارد، و به نظر من موقعیت جهانی دموکراسی‌های غربی را به خطر می‌اندازد. گریدی در نامه خود چنین نتیجه‌گیری کرد که آمریکا باید راه مستقل خود را در پیش گیرد.

آچسن به گریدی پاسخ داد: «این نگرانی‌های اقتصادی بریتانیا است که موجب می‌شود تأکید متفاوتی نسبت به ما در ارزیابی مقتضیات سیاسی و استراتژیك ایران داشته باشد.» و اضافه کرد: گرچه ایالات متحده بارها لزوم متعادل کردن شرایط پیشنهادی (AIOC) را برای دولت بریتانیا تشریح کرده، ظاهراً کمپانی در این نظریه پابرجاست که دادن امتیازات تازه‌ای ضروری نیست. انتخاب غلامحسین فروهر که معروف به داشتن نزدیك‌ترین روابط دوستانه با انگلیس است، در کابینه جدید به سمت وزیر دارایی، محققاً طرز تفکر انگلیس‌ها را از این جهت، تغییر خواهد داد[۱۶].

دفتر (AIOC) در تهران، در اتخاذ موضع سخت کمپانی نه تنها روی رزم‌آرا و فروهر بلکه تعدادی از اعضای ۱۸ نفری کمیسیون نفت مجلس نیز حساب می‌کرد و در ماه ژوئیه ۱۹۵۰ به دفتر مرکزی در لندن گزارش داد: «از ۱۸ نفر اعضای کمیسیون نفت، فقط ۵ نفر، که در رأس آنان مصدق است با قرارداد الحاقی مخالفت دارند.» در این گزارش جزئیات کاملی از ثروت، رفتار اجتماعی و اخلاقی، تمایلات سیاسی و حتی ارتباطات دوستانه و خانوادگی تمام ۱۸ نفر اعضای این کمیسیون، به طور دقیق منعکس شده و نتیجه‌گیری گردیده بود که

ممکن است به تعدادی از ۱۳ نفر عضو آن، که داخل دسته ۵ نفری مصدق نیستند، رشوه داد و با پول رأی موافق آنها را خرید[۱۷].

کمپانی همچنین تماسهای بسیار نزدیکی با چند مقام عالیرتبه دولتی، از جمله بهرام شاهرخ مدیرکل اداره انتشارات و رادیو داشت. طی جنگ دوم جهانی شاهرخ رئیس بخش فارسی رادیو برلن بود که به نفع نازی‌ها تبلیغات می کرد. در آن موقع شاهرخ همکاری با هدفهای (AIOC) را به نفع خود تشخیص داده بود. از این رو برنامه‌هایی در حمایت از قرارداد الحاقی نفت از رادیو تهران پخش می کرد و در این راه تا حدی مبالغه کرد که خود کمپانی نگران شد این تبلیغات به زیانش تمام شود و موجب تحریك خشم عمومی گردد، از این رو به او توصیه کرد لحن برنامه‌هایش را معقولتر کند! تعدادی از روزنامه‌ها نیز در برابر دریافت پول از هدفهای کمپانی جانبداری می کردند[۱۸].

همان طور که مك‌گی متوجه شده بود، سفارت انگلیس و (AIOC) نفوذ بسیاری در مطبوعات و مجلس ایران داشتند[۱۹]. اما نمی‌توانستند نفوذ روزافزون احساسات ملی را در میان قشرهای تحصیل کرده و طبقات عادی مردم ببینند و همچنین تغییرات بنیادی سیاسی در کشور را درك نمی کردند.

رزم‌آرا برای ساکت کردن مخالفان خویش که او را آلت دست انگلیس و آمریکا می‌دانستند، در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۵۰ یك قرارداد بازرگانی با دولت شوروی منعقد کرد و یك هفته بعد پخش برنامه‌های بی.بی.سی و صدای آمریکا را، که از رادیو تهران «رله» می‌شد، ممنوع ساخت. وزارت خارجه انگلیس احساس می کرد، رزم‌آرا نقش خود را با روسها خوب بازی می کند[۲۰]. و عقیده داشتند اقدامات نخست‌وزیر، پردهٔ دودی است که می خواهد بر باطن کارهایش بکشد تا بیطرفی خود را به هم‌وطنانش ثابت نماید و از این راه همان طور که قبلاً به انگلیس‌ها قول داده، برای تصویب قرارداد الحاقی نفت زمینه‌سازی کند.

گرچه رزم‌آرا نتوانست پیشنهادهای خود به (AIOC)را بقبولاند؛ معذالك، به مجلس اعلام کرد از شرایط پیشنهادی در قرارداد راضی است. این امر جبهه ملی را بشدت خشمگین ساخت و در نیمه ماه اکتبر ۱۹۵۰ طرحی را تحت عنوان

«ادعانامهٔ ملت ایران علیه کمپانی نفت انگلیس» در مجلس عنوان کرد و در اطراف آن یك مباحثهٔ داغ پارلمانی به راه انداخت. برای مدت چهار روز تمام نمایندگان آن جبهه روشهای کمپانی را از لحاظ اجتماعی، سیاسی، فنی و حقوقی مورد حملات شدید قرار دادند. آنها در نطقهای خود چنین عنوان کردند که دولت بریتانیا، در لباس کمپانی نفت یك دستگاه نیرومند اجرایی در شکم دستگاه اداری ضعیف ایران به وجود آورده، و به وسیله آن هر نوع هوس کند اعمال قدرت می نماید و به حق حاکمیت و استقلال کشور آسیب می‌رساند. نفوذ انگلیس ساختمان اجتماعی و سیاسی کشور را چرکین ساخته و موجب توسعهٔ فساد شده است.

قدرت (AIOC) به جایی رسیده که هر وقت به نفع خود ببیند، می‌تواند چرخهای اقتصاد کشور را از گردش بازدارد. (AIOC) از منابع ایران بهره برداری می‌کند و در مقابل فقط سهم ناچیزی از درآمد کلان خود را به ما می‌پردازد. کمپانی نمی‌خواهد ایران به حسابهایش رسیدگی کند و حتی از اینکه ایرانی‌ها مشاغل فنی داشته باشند وحشت دارد، مبادا خود ما نحوهٔ به کار انداختن فعالیت‌های نفتی را فرا گیریم.

اما این مصدق بود که جنبه‌های حقوقی و قانونی قضیه را طی نطق خود خطاب به نمایندگان مجلس مطرح کرد. او گفت، امتیازنامه سال ۱۹۳۳ بکلی بی‌اعتبار و کان لم یکن است، به خاطر آنکه در دورانی اعطا شده که بر کشور یك رژیم دیکتاتوری حاکم بوده و در آن نمایندگان مردم و اعضای هیئت دولت کوچك‌ترین اختیاری نداشته‌اند. وی اضافه کرد، هدف قرارداد الحاقی آن است به امتیازی که هیچ پایه و مبنای حقوقی ندارد و از درجه اعتبار ساقط است، قوت قانونی بدهد و آن را تقویت کند، تا بتوانند ۴۳ سال دیگر ملت را تابع شرایط اختناق‌آور آن نمایند. سرانجام مصدق، رزم‌آرا نخست وزیر را مخاطب قرار داد و گفت: «اگر تو بر چنین قراردادی صحه بگذاری، خود را با ننگی آلوده کرده‌ای که دیگر هرگز قادر نخواهی شد دامان خود را از آن پاك کنی.»[۲۱] نظریات وزارت خارجه آمریکا نیز در این باره تفاوت چندانی نداشت. ویلیام رانتری مدیر کل

امور یونان، ترکیه و ایران در وزارت خارجه آمریکا طی گزارشی به مك‌گی چنین نوشت:

«به نظر من از روز روشن‌تر است که سیاست بریتانیا در ایران، با وجود شرایط کنونی جهان سر سوزنی تغییر نکرده است. آنها همچنان مصمم‌اند که منافع (AIOC) را در درجه اول اهمیت قرار دهند، و به این ترتیب بگذارند اوضاع داخلی ایران به طور دائم در وضعی مغشوش و آشفته قرار داشته باشد تا زمانی که شرایط بصورتی درآید که (AIOC) بتواند نقش سابق خود را عیناً ادامه دهد، یعنی نمایندگان مجلس و مقامات دولتی را کماکان با رشوه بخرند، و از این طریق قادر شوند در غیاب یك دولت نیرومند، هرطور که مایلند (در ایران) رفتار کنند..... در حال حاضر این مسئله بوضوع دیده می‌شود که (AIOC) بر سیاست انگلیس در ایران تسلط دارد و هرکاری که ما بتوانیم انجام دهیم تا، شاید دولت بریتانیا بتواند خود را از این قید و بند رها کند، ارزش آزمودن دارد.»[۲۲]

کوشش‌های چندین ماهه آمریکا و رزم‌آرا برای آنکه (AIOC) را ترغیب کنند شرایط خود را تعدیل نماید به جایی نرسید. در داخل کمیسیون ۱۸ نفره نفت مجلس ایران، ۵ عضو جبهه ملی شروع به تبلیغ برای ملی شدن نفت کردند، ولی ۱۳ نفر دیگر که رهبری آنان با جمال امامی بود اعتقاد داشتند مذاکرات دیگری باید انجام شود. به هرحال، از آنجا که شرایط قرارداد الحاقی از نظر هردو دسته غیرقابل قبول بود، در تاریخ ۲۵ نوامبر قطعنامه‌ای را باتفاق آرا تصویب کردند که در آن گفته شده بود، شرایط قرارداد پیشنهادی از نظر تأمین حقوق ایران کافی نیست و بنابراین کمیسیون مخالفت خود را با آن اعلام می‌دارد. (AIOC) در برابر تصویب این قطعنامه هم عکس‌العملی نشان نداد، چه مطمئن بود رزم‌آرا و نمایندگان طرفدار انگلیس و هوادار شاه، قطعنامه کمیسیون نفت را خنثی خواهند کرد، اما وزارت خارجه آمریکا در این خوشبینی با انگلیس‌ها اشتراك نظر نداشت. آچسن طی پیامی که برای بوین فرستاد پیشنهادهای مك‌گی را که در ماه سپتامبر در کنفرانس لندن مطرح کرده بود تکرار کرد و باز از (AIOC) خواست، قبل از آنکه آرامکو با عربستان سعودی به توافق نهایی برسد، به نوعی مصالحه با

ایران تن دهد[۲۳] شهردسفیر بریتانیا در تهران اعتراف کرد: «اگر آرامکو امتیازات مالی قابل ملاحظه‌ای به عربستان سعودی بدهد، کار ما در تصویب رساندن قرارداد الحاقی بسیار مشکل‌تر خواهد شد» و از این‌رو از بوین خواست به آچسن پیشنهاد کند امضای قرارداد آرامکو با عربستان سعودی را به تأخیر بیندازد[۲۴].

در وزارت خارجه بریتانیا جفری فورلانگ سرپرست اداره امور شرق از این مسئله که آرامکو ۵۰ درصد از منافع حاصله از نفت عربستان سعودی را به آن کشور بدهد شدیداً متوحش شد، چه این امر موجب می‌گردید تمام کشورهای تولید کننده نفت در خلیج فارس برای تجدیدنظر در قراردادهای کنونی خودفشار بیاورند. او اعلام کرد: «با توجه به این وضع، صدمه‌ای که آرامکو می‌تواند هم به منافع نفتی بریتانیا و هم آمریکا، هردو، در خاورمیانه وارد آورد، بسیار قابل ملاحظه خواهد بود[۲۵] دولت رزم‌آرا بدون توجه به تحولات نفتی که از توافق عربستان سعودی و آرامکو ناشی می‌شد، همچنان برای تصویب قرارداد الحاقی فشار می‌آورد. روز ۲۶ دسامبر غلامحسین فروهر، وزیر دارائی طی یك سخنرانی طولانی در مجلس از قرارداد پشتیبانی کرد و آنان را که مبلغ ملی کردن نفت شده بودند، بشدت مورد حمله قرار داد. او مدعی شد که مکزیك صنایع نفت خود را ملی کرد، ولی بعداً انگشت افسوس به دندان گزید و ارقامی را ارائه کرد که به موجب آن، گویا پس از ملی شدن نفت مکزیك، صادرات نفتی آن کشور سقوط کرده است.

در میان نطق او حسین مکی فریاد کشید: فروهر یك دروغگوست. او با ارائه آمار و ارقامی که (AIOC) در اختیارش گذارده به یاوه گویی و تحریف حقایق پرداخته و اضافه کرد، همین آمار و ارقام را (AIOC) در اختیار روزنامه‌های ایران گذارده و قول داده اگر آن را چاپ کنند، پول خوبی به آنها پرداخت نماید. نمایندگان دیگر جبهه ملی نیز به مکی پیوسته او را خائن و آلت دست انگلیس نامیدند. فروهر که خود را با چنین وضعی روبرو دید، ناگزیر شد لایحه الحاقی را از مجلس پس بگیرد[۲۶] رزم آرا احساس کرد این روش توأم با غرور مجلس، او را

به موضع نامناسبی کشانده است[۲۷] و به سفیر انگلیس (شهرد) گفت از آنجا که مجلس حاضر به همکاری نیست، تنها راهی که برایش باقی مانده این است که از شاه بخواهد مجلس را منحل کرده و انتخابات جدیدی انجام گردد. شهرد از نظریه رزم‌آرا پشتیبانی کرد اما شاه این مسئله را که بر سر نفت، که مورد توجه شدید افکار عمومی است، مجلس را منحل کند، خوشایند تشخیص نداد[۲۸].

سه روز پس از ایراد سخنرانی فروهر در مجلس علیه ملی کردن نفت، طرفداران جبهه ملی و دانشجویان دانشگاه دست به تظاهرات و راه پیمایی عظیمی زدند. دراین راه پیمایی سخنرانان دولت رزم‌آرا را به خاطر «بندوبست» با (AIOC) سخت به باد حمله گرفتند و اعلام کردند ملی کردن صنایع نفت تنها راه برای پایان دادن به استثمار کمپانی از ایران است. در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰ شهرد تحولات جدید اوضاع را به وزارت خارجه بریتانیا گزارش کرد. او حالا توصیه می‌کرد برای آرام کردن اوضاع بهتر است شرایط پیشنهادی کمپانی با شرایطی که نسبت به ونزوئلا اعمال می‌شود، منطبق گردد[۲۹] البته، شهرد برای این عقب گرد چشمگیر از مواضع قبلی خود دلایل قانع کننده ای داشت. یك روز قبل از این تاریخ، آرامکو با عربستان سعودی قراردادی بسته بود که براساس آن منافع نفت را ۵۰ـ۵۰ با آن کشور تقسیم می‌کرد. برای آنکه از همکارش عقب نیفتد، برنارد باروز سفیر انگلیس در واشنگتن پیشنهاد شهرد را دنبال کرد و توصیه مشابهی به وزارت متبوع خود درلندن ارائه داد[۳۰].

قبل از آنکه قرارداد آرامکو به امضا برسد، در برابر اخطارهای آمریکائیها بویژه آچسن و مك گی مبنی براینکه انگلیس‌ها باید قبل از امضای این قرارداد با ایران روش بهتری در پیش گیرند، وزارت خارجه بریتانیا پاسخ داده بود: ما تجربه‌ای طولانی در این زمینه داریم که با ایرانی‌ها چطور باید رفتار کرد و حرفمان همان است که گفته‌ایم[۳۱] اما اینك این بهانه را عنوان می‌کرد که «آمریکا نه به دولت بریتانیا و نه به کمپانی نفتی انگلیس در خاورمیانه قبلا در باره شرایط قرارداد آرامکو اطلاعی نداده بود.»[۳۲] معذالك، پس از امضای قرارداد آرامکو هم (AIOC) بر مواضع قبلی‌اش محکم ایستاد و مدعی شد شرایط پیشنهادی این

کمپانی بمراتب بر شرایط آرامکو ترجیح دارد.

با انتشار شرایط قرارداد آرامکو، غلامحسین فروهر وزیر دارایی مجبور به استعفا شد و مجلس زیر فشار افکار عمومی به کمیسیون نفت دستور داد سیاستی تدوین کند که براساس آن، دولت مسئله اعاده حقوق از دست رفته ایران را از کمپانی نفت دنبال نماید. وقتی کمیسیون نفت از وکلای مجلس خواست برای اجرای تصمیم آنها هرکدام نظریات خود را به کمیسیون ارائه نمایند، ۶۷ پیشنهاد مختلف دریافت داشت که از بازگشت به قرارداد ۱۹۰۱ دارسی (که قرار بود در سال ۱۹۶۱ به پایان برسد) تا تقسیم منافع براساس اصل ۵۰ـ۵۰، باضافهٔ کنترل شدید ایران بر حسابهای شرکت نفت را شامل می‌شد. اما این پیشنهاد مصدق و همکارانش در جبهه ملی بود که در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۵۱ به کمیسیون رسیده و خواهان ملی کردن صنایع نفت ایران گردیده بود.

این پیشنهاد مسیر آینده مجلس و دولت را مشخص کرد[۳۳].

دو هفته بعد به دعوت آیت الله ابوالقاسم کاشانی حدود ده هزار نفر از مردم پایتخت در یکی از بزرگترین مساجد تهران به نام مسجد شاه (اینک مسجد امام خمینی) اجتماع کردند. پس از ایراد سخنرانیها اجتماع مذکور قطعنامه‌ای را تصویب کرد که به موجب آن خواهان ملی کردن صنایع نفت شده بود. ۷ نفر از روحانیون برجسته در این اجتماع گفتند، این وظیفه هرایرانی مسلمانی است که از ملی کردن نفت پشتیبانی نماید. از جانب آیت الله محمد تقی خوانساری فتوایی صادر شد که در آن گفته شده بود: پیامبر ما حضرت محمد(ص) عناصری را که ثروت ملی مردم خویش را به اجنبی‌ها می‌دهند و خود این مردم را به صورت بردگان درمی‌آورند، محکوم کرده است[۳۴]. با وجود این، هنوز هم این تحولات دولت بریتانیا و (AIOC) را مشوش نمی‌کرد. در جلسه مشترکی که از مقامات رسمی وزارتخانه‌های خارجه، خزانه‌داری و سوخت و انرژی بریتانیا تشکیل شد، نظر رسمی که ابراز گردید چنین بود: «موقعیت کمپانی وخیم نیست» وقتی از ای.جی.دی نورث کرافت، عضو هیئت مدیره و نماینده کمپانی (AIOC) در تهران، در این جلسه سؤال شد آیا فریادهایی که در پشتیبانی از ملی شدن نفت

(در ایران) برخاسته خیلی شدید است؟ او پاسخ داد: «من اهمیت زیادی برای این فریادها قائل نیستم، بخصوص که رزم‌آرا و شخص شاه قرارداد الحاقی را اساس خوبی تشخیص داده و مصمم به برهم زدن آن نیستند.»

تنها نگرانی نورث کرافت این بود که چون فروهر، وزیر دارایی، از سمت خود کنار رفته، «روزنامه‌های ایران دیگر مقالاتی را که در دفاع از کمپانی تهیه شده بود، قبول نمی‌کنند!»[۳۵] در این میان «کمیسیون نفت» از رزم‌آرا خواست درباره فروش نفت از طرف کمپانی به وزارت دریاداری انگلیس، اطلاعاتی بدهد. وقتی سفیر انگلیس شهرد در این مورد از وزارت خارجه در لندن توضیح خواست به وی دستور داده شد جواب دهد: «به دلایل امنیتی، قیمت و میزان نفت سوختی که به وزارت دریاداری فروخته می‌شود، جزو اطلاعات محرمانه محسوب می‌شود.»[۳۶]

کمپانی انتظار داشت رزم‌آرا از هدفهایش پشتیبانی کند، اما هنگامی که مخالفان از هرسو محاصره‌اش کرده بودند، او را تنها و بدون پشتیبان گذارد. بعضی از مقامات وزارت خارجه انگلیس از فریزر رئیس کل کمپانی خواستند اصل تقسیم منافع براساس ۵۰ـ۵۰ را به ایران پیشنهادکند. او جواب داد علاقه‌ای به انجام چنین اقدامی ندارد، اما اگر ایرانی‌ها چنین پیشنهادی به نورث کرافت بکنند، کمپانی از مذاکره در باره آن امتناع نخواهد کرد. او ناراحتی خود را از روش آمریکایی‌ها بیان داشت و گفت: «آنها در تهران کمکی به ما نمی‌کنند.»[۳۷]

گریدی سفیر آمریکا در تهران، به ناسیونالیست‌های معتدل در ایران بی‌علاقه نبود و عقیده داشت آنها دنبال پیشرفت اقتصادی و استقلال واقعی کشور هستند. آمریکایی دیگری که به ناسیونالیست‌ها علاقه نشان می‌داد، ماکس ترنبرگ رئیس هیئت مشاوران ماورای بحار آمریکا در تهران بود که در مورد برنامه‌های عمرانی با دولت ایران مشاوره می‌کرد و توصیه‌هایی می‌نمود. ترنبرگ نیزمانند گریدی، علناً روش (AIOC) در مورد خودداری از پرداخت سهم منصفانه‌ای به ایران را مورد نکوهش قرار می‌داد و کمپانی را مسئول عدم ثبات

اوضاع اقتصادی و ناآرامی در کشور می‌دانست[۳۸].

این انتقادها، و همچنین اظهار نظرهای جرج مك‌گی معاون وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا، بسیاری از ایرانیان را معتقد ساخت که در مبارزه علیه کمپانی نفت، ایران از پشتیبانی دولت آمریکا برخوردار است. از آنجا که مك‌گی و ترنبرگ هر دو خودشان از صاحبان کمپانی‌های نفتی بودند[۳۹] نظریات آنها بعد جدیدی به تفسیرهایی که در باره نفت در ایران و انگلیس به عمل می‌آمد، اضافه کرده بود و بعضی از سیاستمداران ایرانی استدلال می‌کردند کمپانیهای نفتی آمریکا به آتش ملی شدن نفت ایران دامن می‌زنند که ریشه (AIOC) را از ایران براندازند و خود جانشین آن شوند. گرچه این استدلال مبنای درستی نداشت، معذالك این احساس را در میان انگلیس‌ها به وجود آورد که آمریکایی‌ها چشم طمع به منابع و ذخایر مختص آنها دوخته‌اند[۴۰]. و به سبب همین نگرانی‌ها ناگهان (AIOC) دست و دلبازی نشان داد و سر کیسه را شل کرد تا آنجا که اعلام داشت، پیش پرداخت حق‌الامتیاز مورد تقاضای رزم‌آرا را حاضر است بپردازد. رزم‌آرا که نگران بود مبادا متهم شود با این پول او را خریده‌اند، در مقابل خواست که پرداختهای مربوط به این محل به طور محرمانه انجام شود.

در این میان مصطفی فاتح، دستیار مدیرعامل (AIOC) در ایران نامه‌ای خصوصی در ۲۳ صفحه به ای.اچ.او الینگتون یکی از اعضای هیئت مدیره کمپانی، که قبلاً در ایران با او سابقه همکاری داشت نوشت که محتوای آن بسیار جالب است. فاتح نامه خود را چنین آغاز کرد که از آنجا که نزدیك ۳۰ سال است با کمپانی نفت همکاری صادقانه دارد، احساس می‌کند ناگزیر است مطالبی را صادقانه با وی در میان بگذارد. سپس از هیئت مدیره کمپانی خواست در برابر نظرات مردم و افکار روشن آنها وسعت دید، سعه صدر، و شکیبایی نشان دهند تا از وقوع یك فاجعه جلوگیری شود. او براین مسئله تأکید کرد که کمپانی باید: «خیزش احساسات ملی و آگاهی و بیداری روزافزون مردم آسیا» را مورد ملاحظه قرار دهد، و همچنین این مسئله را از نظر دور ندارد که روسها آمادگی بسیار دارند و از هر جهت به نفع خود می‌بینند که از چنین اوضاع و احوالی استفاده کنند.

فاتح بصراحت اعلام داشت دنبال کردن «سیاست کرزن» مصیبت بار و غیرعملی است و توسل به آن مقتضای اوضاع زمانه نیست. و همچنین به نفع سیاست غرب در درازمدت نخواهد بود که از «هیئت حاکمه فاسد» و «فرمانروائی بوروکراتهای انگل» پشتیبانی کنند.

فاتح نوشت: «وزارت خارجه شما به منافع درازمدت بریتانیا در ایران توجه جدی ندارد و هنوز ترجیح می‌دهد طرف معامله‌اش دارودستهٔ حاکم باشند... که همیشه ثابت کرده‌اند در نهایت، منافع انگلیس را به مخاطره می‌اندازند.» و اضافه نمود «اتحاد با طبقه حاکمه... طبقات آزادیخواه و مترقی ایران را از انگلیس دور خواهد کرد.» فاتح همچنین تأکید کرد به عنوان شخصی که در سی سال گذشته از روابط کمپانی با دولتهای ایران اطلاع کامل دارد، بخوبی می‌داند این ادعای کمپانی که هرگز در مسائل داخلی ایران مداخله‌ای نمی‌کند، یك ریاکاری و دورویی محض است. فاتح سرانجام ازنامه خود چنین نتیجه می‌گرفت که انتظار دارد (AIOC) «به خاطر منافع خودش هم که شده به موج فزاینده احساسات ملی در ایران پاسخ مساعد دهد. اتحاد خود را با مقامات فاسد ایرانی قطع کند و از مساعی عناصر ترقی‌خواه ایران که مایل به انجام اصلاحات اساسی در کشور خویش هستند، جانبداری نماید.»

در مورد مسئله نفت نیز تذکر داد: «کمیسیون نفت مجلس ایران فقط حاضر است در مورد مسئله مذاکره براساس تقسیم منافع به صورت ۵۰ـ۵۰، موافقت کند» با درنظر گرفتن این موضوع که کمپانی اصولاً ایرانی شود (به این معنی که به جای اکثریت انگلیسی کارمندان، ایرانیان به جانشینی آنان گمارده شوند) و مدت امتیاز نیز تقلیل یابد. فاتح هشدار داد، اگر (AIOC) در برابر این نظریات ایستادگی کرده و موجبات ناراحتی «کمیسیون نفت» را فراهم آورد، آنگاه کمیسیون نیز روی ملی کردن نفت فشار خواهد آورد. اما توصیه‌های فاتح به هیچوجه مؤثر نیافتاد و کمپانی کمترین علاقه‌ای به آن نشان نداد و عکس‌العمل وزارت خارجه انگلیس هم این بود که «فاتح دیگر نمی‌تواند مورد اعتماد باشد.»[۲۱]

وزارت خارجه آمریکا احساس کرد انگلیس‌ها برای اتخاذ یك برنامهٔ مثبت، که جلوی اجرای نظریات ایرانی‌ها دربارهٔ ملی کردن نفت خود را بگیرد، بسیار آهسته حرکت می‌کنند و نگران آن بودند این امر احتمال دارد به منافع غرب در سراسر خاورمیانه لطمه بزند. در تاریخ فوریه ۱۹۵۱، رؤسای هیئتهای نمایندگی سیاسی آمریکا در خاورمیانه کنفرانسی در استانبول تشکیل دادند که مسئله روابط آمریکا و انگلیس در منطقه را مورد بحث قرار دهند. این کنفرانس که به ریاست مك‌گی تشکیل شده بود، به این نتیجه رسید که (AIOC) یکی از بزرگترین قدرتهایی است که بر منافع آمریکا ـ انگلیس در منطقه خاورمیانه اثر می‌گذارد و سیاست این کمپانی «برای کنترل کمونیسم در ایران، عاملی بازدارنده» محسوب می‌شود، و همچنین «روشهای ارتجاعی و از مدافتاده» کمپانیهای انگلیسی ثبات منطقه را تهدید می‌نماید. کنفرانس توصیه کرد، از وزارت خارجه آمریکا مصراً خواسته شود به خاطر تحکیم ثبات منطقه، فشار شدیدی بر این کمپانیها وارد سازد[۴۲].

برغم تعرض شدید وزارت خارجه آمریکا، نه (AIOC) و نه دولت بریتانیا، هیچ کدام حاضر نشدند به ایران اطلاع دهند حاضرند از نمونهٔ آرامکو در مورد مسئله نفت پیروی کنند. روز ۱۱ فوریه، رزم‌آرا برای نخستین بار از نورث کرافت پرسید آیا (AIOC) حاضر است اصل ۵۰ـ۵۰ را مورد توجه قرار دهد؟ نورث کرافت پاسخ داد: «کمپانی ممکن است تمایل داشته باشد قراردادی از این دست را مورد آزمایش قرار دهد. ولی ابتدا باید یك کمپانی انگلیسی برای انجام عملیات در ایران تشکیل شود... و دست کم یك سال پس از حصول توافق طول خواهد کشید تا فعالیت‌های کمپانی در داخل خاك ایران و فعالیت‌های خارجی آن از هم تفکیك گردد، و آنگاه مفاد قرارداد جدید به مرحله اجرا گذاشته شود.»[۴۳]

رزم‌آرا نسبت به مسئله یك سال تأخیر ابراز نگرانی نکرد و در جواب گفت: اگر قرار باشد قراردادی براساس اصل ۵۰ـ۵۰ از کمیسیون (نفت) مجلس بگذرد، مسئله اساسی آن است که ایده «ملی کردن» بکلی کنار گذارده شده و حتی یك کلمه درباره آن سخنی به میان نیاید و افزود که شاه نیز در این باره مثل من فکر

می کند[۴۴].

اما از آنجا که فشار برای ملی کردن نفت، هر روز فزونی می گرفت، وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کرد مجلس عوام مباحثه‌ای علنی، با سؤالات و پاسخهای از پیش تهیه شده ترتیب دهد، که در آن به طور ضمنی این پیام رسانده شود که دولت بریتانیا قاطعانه با چنین امری (ملی کردن) مخالف است.

شپرد، سفیر انگلیس، که شاه را با نظر انگلیس‌ها در این مورد موافق می‌دید دربارهٔ جنبه‌ها وخصوصیات مختلف چنین بحثی او را راهنمایی می کرد.

شاه نیز به شپرد گفته بود، اگر بخواهید از بحث پارلمانی موردنظر نتیجه بگیرید... باید در آن چنین وانمود شود که هرگونه کوششی در راه ملی شدن نفت به وضع بسیار حساسی منجر می‌شود و اثر نامطلوبی در روابط انگلیس با ایران می گذارد[۴۵].

بحث مذکور از روز ۲۱ فوریه ۱۹۵۱ در مجلس عوام انگلیس آغاز شد. وقتی یکی از نمایندگان از ارنست دیویس معاون وزارت خارجه دربارهٔ وضع کنونی مذاکرات نفت سؤال کرد، وی جواب داد: «دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا نمی‌تواند نسبت به مسئله‌ای که از لحاظ منافع ما اهمیت بسیار دارد، بی‌تفاوت باشد.» و ادامه داد: «امتیاز فعلی کمپانی تا سال ۱۹۹۳ معتبر است و باید مدت قانونی خود را بگذارند.»[۴۶]

مذاکرات مجلس عوام اثری بر احساس ایرانیان نگذاشت و شپرد به وزارت خارجه پیشنهاد کرد بی.بی.سی باید در بخش فارسی خود موضوع را بصورتی ماهرانه مطرح نماید[۴۷] وزارت خارجه کاملاً آمادگی داشت که برنامه‌ای، با این هدف برای بی.بی.سی تنظیم کند که: «طرح مسئله ملی کردن نفت مسئله ای نیست و نمی تواند باشد که فقط به مسائل داخلی ایران ارتباط پیدا کند. برنامه مذکور پس از تنظیم، ابتدا با (AIOC)در میان گذاشته شد و وقتی نظریات کمپانی نسبت به آن رعایت گردید، به وزارت خزانه‌داری ارسال شد تا آنها هم نظر بدهند. نظر وزارت خزانه‌داری آن بود که برنامه «خشك و رسمی» است و برای آنکه بر شنوندگان تأثیر مطلوب بگذارد، باید در آن اشاراتی به عمل

آید که حاکی از آمادگی (AIOC) به مذاکره دربارهٔ سهیم کردن ایران در منافع کمپانی باشد. شهرد پیشنهاد کرد، برنامه روز ۴ مارس پخش گردد، چه قرار بود روز قبل از آن (سوم مارس) رزم‌آرا علیه برنامه ملی کردن در کمیسیون نفت حرف بزند و پخش چنین برنامه‌ای، یك روز پس از طرح مخالفت رزم‌آرا، موقع او را استحکام خواهد بخشید[۴۸].

بی.بی.سی، متن خشك برنامه تنظیم شده را دستکاری کرد و کمی به آن رنگ و جلا داد و روز ۴ مارس آن را تحت عنوان «تفسیر خبری» و از قول «خبرنگار دیپلماتیك» خود جا زد و پخش کرد!

سناریو چنین تنظیم شده بود که نویسنده ابتدا با علاقهٔ ایران به منتفع شدن از منابع ملی خود ابراز همدلی و هماهنگی می‌کرد ولی از این مقدمه چنین نتیجه می‌گرفت که ملی کردن یك اقدام خودسرانه و یکجانبه است، که تجربه‌های طولانی و موردقبول روابط بین‌المللی را بکلی نادیده می‌گیرد. در تفسیر خبری کذائی، همچنین گفته می‌شد ایران از لحاظ مالی نه قادر است غرامت ملی کردن تأسیسات عظیم نفتی را به (AIOC) بدهد و نه از نظر فنی می‌تواند مهارت تکنیکی لازم را برای اداره صنعت نفت خود تأمین نماید. در پایان تفسیر نیز تأکید می‌گردید: «دلایل قانع‌کننده‌ای در دست است که ما را معتقد می‌کند کمپانی شرایط مالی جدیدی را براساس تقسیم مساوی منافع نفت، با نشان دادن مساعدترین روحیه حسن تفاهم و حسن نیت، مورد توجه قرار خواهد داد»[۴۹] (AIOC) از پخش این تفسیر راضی نبود. نورث کرافت، رئیس کمپانی در تهران، لحن برنامه را بسیار ضعیف، تنظیم آن را بسیار بد و جنبه توجیهی آن را کاملاً غیرمکفی تلقی کرد، بویژه این مسئله که بی.بی.سی با آرزوهای ملی ایرانیان آشکارا اظهار همدلی و همبستگی کرده بود، نورث کرافت را سخت برآشفت[۵۰].

برنامه بی.بی.سی مطبوعات ایران را نیز تحت تأثیر قرار نداد. روزنامه‌ها بشدت انتقاد از (AIOC) را دنبال کرده و به دولت انگلیس حمله می‌کردند که به تلافی ۵ سالی که خاك ایران را تحت اشغال خود درآورده بود، اینك به جای کمك، ایران را در یك بحران اقتصادی فرو برده و آنرا تنها گذارده است، در حالی

که از تمام مساعی ایران که در طول جنگ بگذریم، تنها درآمد نفت آن منبع بسیار بزرگی برای ثروتمندتر کردن انگلیس بوده است. زیر فشار آمریکا و حملات ایرانیان سرانجام وزارت خارجه به شپرد توصیه کرد به دولت ایران اطلاع دهد (AIOC) مایل است با اصل تقسیم منافع موافقت کند، به شرط آنکه این امر تحت شرایط «تهدید ملی کردن نفت» انجام نگردد[۵۱].

شپرد طی نامه‌ای به رزم‌آرا، به حملات مطبوعات ایران پاسخ گفت: وی ابتدا خاطرنشان ساخت که دولت بریتانیا به نیازهای اقتصادی ایران در موارد مختلف و از طرق گوناگون پاسخ مثبت داده است. به عنوان نمونه، مبلغ ۸ میلیون و دویست و پنجاه هزار لیره، پس از جنگ به عنوان حق استفاده از سیستم راه آهن کشور در اختیار دولت ایران گذارده و (AIOC) نیز ترتیباتی داده که از بابت حق‌الامتیاز نفت در طول سال ۱۹۵۱، مبلغ ۲۸/۵ میلیون لیره به ایران برساند، و ۱۰ میلیون لیره دیگر نیز از این بابت، طی همین سال در بانك ملی ایران به حساب سپرده واریز نماید. و بالاخره در پایان نامه خود نوشته بود که (AIOC) حاضر است قراردادی براساس اصل ۵۰ـ۵۰ را به مورد آزمایش بگذارد[۵۲].

برای یك سفیر بریتانیای کبیر قلمداد کردن پرداخت حق‌الامتیاز نفت و دادن کرایهٔ استفاده از سیستم راه آهن ایران در دوران جنگ، به عنوان «کمك انگلیس» آن هم در یك نامه رسمی واقعاً مسخره بود. مسئله واریز ۱۰ میلیون لیره در بانك ملی ایران به عنوان سپرده نیز بکلی قلب ماهیت گردیده و وارونه جلوه داده شده بود. حقیقت آن بود که در سال ۱۹۴۷، ابوالحسن ابتهاج رئیس وقت بانك ملی ایران به فریزر رئیس کل (AIOC) شکایت کرده بود این مسئله که یك کمپانی که محصولات نفتی خود را در ایران تولید می کند، تمام وجوه نقدی خود را در بانکهای انگلیسی بسپرد، منصفانه نیست و فریزر نیز از روی اکراه موافقت کرده بود مبلغ ۵ میلیون لیره، که در آن زمان فقط یك چهارم کل موجودی نقدی کمپانی را تشکیل می‌داد، در بانك ملی ایران واریز شود[۵۳]. شپرد نامه خود را با لحن تکبرآمیزی پایان داده و نوشته بود: «بزحمت می توان انتظار داشت که دولت بریتانیا بتواند مبارزه‌ای را در جهت ملی شدن صنایع نفت تحمل کند، که با

تعهدات متقابل طرفین منافات کامل دارد. در حقیقت، ما توقع داریم که دولت ایران روش بسیار سختی دربارهٔ این پیشنهاد (ملی شدن) اتخاذ نماید.» نامهٔ شهرد چنین پایان می‌یافت: ابراز تمایل عینی ایرانیان، که به خودشان اجازه می‌دهند انتقادات غیرمعقولی، هم از کمپانی نفت و هم از بریتانیای کبیر، به عمل آورند، در حالی که در تاریخ معاصر دولت و مردم ما خدمات عظیمی به بشریت انجام داده‌اند، موجب نفرت و انزجار می‌شود[۵۴].

برای رزم‌آرا واقعاً بسیار مشکل بود که به مردم خشمگین ایران توضیح دهد بریتانیای کبیر چه خدمات عظیم و درخشانی به بشریت و جهان معاصر کرده است! او فقط توانست به این طریق خود را راضی کند که به شهرد جواب دهد نمی‌تواند مطالبی را که در مطبوعات و مجلس ایران عنوان می‌شود، کنترل نماید. و بالاخره شهرد در نامه خود به وزارت خارجه انگلیس مسئله را این طور مطرح کرده بود که: «فقط دو راه در برابر ما باقی مانده است. یکی آنکه مجلس را منحل کنیم و دیگر آنکه فرمولی به دست آوریم که براساس آن بتوان لایحه‌ای (برای کمیسیون نفت مجلس) تهیه گردد و متضمن این باشد در حالی که از یك طرف دهانها را درباره مسئله ملی شدن ببندد،... به دولت اجازه دهد که با کمپانی براساس اصل ۵۰ـ۵۰ وارد مذاکره شود[۵۵].

شهرد به تصور آنکه رزم‌آرا قادر است هر پیش نویس طرحی را که او تهیه می‌کند به تصویب مجلس برساند، چنین پیش نویسی را تهیه و برای اظهار نظر به وزارت خارجه انگلیس فرستاد و ضمن نامه‌ای که همراه آن ارسال داشت، چنین نوشت: «به نظر من این طرح بهتر از هر طرحی خواهد بود که احتمالاً از طرف خود ایرانی‌ها ممکن است تهیه شود.» وزارت خارجه پس از مشورت با وزارت خزانه‌داری، وزارت سوخت و انرژی و (AIOC) یك طرح نهایی تهیه کرد که در آن از زبان کمیسیون نفت مجلس ایران گفته شده بود از آنجا که قانوناً امتیاز را نمی‌توان لغو کرد، دولت ایران باید مسئله تقسیم منافع را به صورت مساوی با (AIOC) مورد مذاکره قرار دهد[۵۶]. به شهرد دستور داده شد به رزم‌آرا بگوید: «این دقیقاً چیزی است که ما از او می‌خواهیم و هر قطعنامه‌ای که در آن به غیرقانونی

بودن ملی کردن نفت ایران اشاره نشود، از نظر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان غیرقابل قبول خواهد بود.»[۵۷]

رزم‌آرا ترجیح می‌داد به مسئله با صورت متفاوتی نزدیك شود. در واقع او یك تاکتیك دوجانبه در نظر داشت: از یك طرف مسئله ملی کردن نفت مسکوت گذارده شود و از جانب دیگر تمایل (AIOC) به مذاکره بر اساس شرایط ۵۰ـ۵۰ فعلاً محرمانه بماند.

اگر او موفق می‌شد منافع ایران را بر اساس ۵۰ـ۵۰ تأمین کند، این تاکتیك موجب می‌شد که اعتباری به دست آورد. او هیئت‌هایی از کارشناسان تشکیل داد و آنها را مأمور بررسی جنبه‌های مختلف ملی شدن نفت کرد تا به این نتیجه برسند که ملی کردن، نتایج مصیبت‌بار و فاجعه‌آمیز به بار خواهد آورد. سپس گزارشهای آنان را به شهرد و نورث کرافت سفیر انگلیس و رئیس (AIOC) در ایران داد. آنگاه به توصیه آنان در تاریخ سوم مارس ۱۹۵۱ در کمیسیون نفت مجلس به «ملی شدن» حمله کرد و گفت، بر اساس گزارشهای کارشناسی، ملی کردن نفت به جهات مشکلات فنی، تأمین منابع مالی و تسهیلات حمل و نقل، عملی و مناسب نیست. رزم‌آرا افزود ملی کردن از لحاظ قانونی نیز غیرعملی است، بعلاوه ستیزه‌جویی با دولت انگلیس به مصلحت کشور نخواهد بود. شهرد با غرور به وزارت خارجه اعلام کرد رزم‌آرا در کمیسیون نفت جان کلام توصیه‌های مرا عنوان کرده است[۵۸].

گزارش دوم رزم‌آرا به کمیسیون نفت همان شب پخش شد و مردم را بشدت خشمگین کرد. به نظر می‌آمد او به مردم می‌گوید با تمام گناهانی که (AIOC) مرتکب شده، باید کماکان به آن بچسبند و به جای اداره کردن صنایع نفت خویش به همان تولید صنایع دستی بومی‌شان ادامه دهند. اعضای انگلیسی شرکت نفت نیز همین نغمه را ساز می‌کردند و روی این موضوع بخصوص تکیه داشتند که اگر از ایران بروند، یك نفر در این کشور پیدا نمی‌شود که حتی بتواند دستگاه شوفاژ (حرارت مرکزی) محل کمپانی نفت را اداره کند. اما همان طور که خواهیم دید، ایرانیان قادر بودند صنایع نفت را بگردانند و البته نه از نظر تولید در سطحی که

قبلاً ظرفیت نفت این صنایع بوده است[۵۹].

از نظر افکار عمومی گزارش نخست وزیر موهن و تحقیرآمیز تلقی شد و عکس‌العملی منفی ایجاد کرد که به پشتیبانی از نظریه ملی شدن نفت افزود. ۴ روز بعد، یعنی ۷ مارس وقتی که رزم‌آرا در مجلس ترحیم یك رهبر مذهبی شرکت کرده بود، هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. ضارب طبق شناسایی که به عمل آمد، جوان نجاری بود بنام خلیل طهماسبی که در گروه اسلامی افراطی «فدائیان اسلام» عضویت داشت. با وجود این، شایعاتی به وجود آمد مبنی بر اینکه گلوله طهماسبی به خطا رفته و در واقع این یك گروهبان ارتش بود که به دستور شاه رزم‌آرا را در مسجد به قتل رسانده بود[۶۰]. از آن پس جنبش، در جهت هدف ملی شدن نفت، سرعت گرفت.

فصل پنجم

لایحه ملی شدن نفت

قتل رزم‌آرا مظهر اهمیت احساسات ضدکمپانی ایرانیان و خواست آنان در مورد ملی شدن صنعت نفت ایران بود. (AIOC) به صورت نمونهٔ مجسم امپریالیسم استثمارگر امپراتوری بریتانیا، منبع اصلی بی‌عدالتی اجتماعی و اقتصادی به شمار رفته بود. از این هم بالاتر «مسئله نفت» به صورت موضوعی درآمده بود که ایرانی‌ها بدون توجه به سوابق و موقعیت اجتماعی خود می‌توانستند بر سر آن با یکدیگر متحد شده بر ضد «نظم کهن» صدای اعتراض خود را بلند نمایند[1].

روز بعد از وقوع این قتل (۸ مارس ۱۹۵۱) «کمیسیون نفت» باتفاق آرا قطعنامه‌ای را تصویب کرد که در آن ملی شدن نفت را توصیه می‌کرد، و به این ترتیب به احساسات عمومی پاسخ مثبت داد. قطعنامه از مجلس ۲ ماه فرصت خواسته بود تا در این مدت مطالعه کند از چه راهی می‌توان این امر را بصورتی مناسب‌تر و شایسته‌تر به مرحله اجرا گذارد. روز ۹ مارس در پاسخ به ندای آیت‌الله کاشانی ۱۵ هزار تن از مردم تهران دست به راهپیمایی و تظاهرات زده از مجلس می‌خواستند قطعنامه «کمیسیون نفت» را تصویب کند. حتی این تظاهر شدید احساسات مردم نیز (AIOC) را از خواب گران خود بیدار نکرد و نتوانست

شدت طغیان خشم مردم علیه خویش را به حساب آورد. کمپانی هنوز دستخوش این توهم بود که امتیاز (نفت) یك مستعمرهٔ بریتانیایی است و کسی جرئت ندارد دست به آن بزند[۲]. وزارت خارجه بریتانیا نیز هنوز ترجیح می‌داد به بازیهای سیاسی قدیمی ادامه دهد و نخست وزیران و کابینه‌ها را چون مهره‌های شطرنج به گردش درآورد. با خود می‌گفتند در گذشته این بازیها مؤثر افتاده است، چرا حالا نباید تأثیر داشته باشد؟ آنها بر این گمان بودند که مردم ایران پشتیبان ندارند و هرگز نمی‌توانند در سیاست اعمال نفوذ کنند[۳].

وقتی شاه حسین علاء را به جای رزم‌آرا به نخست وزیری منصوب کرد شهرد دست به کار شد او را با مهره‌ای دیگر عوض کند که از لحاظ بر آوردن هدفهای انگلیس مناسب‌تر باشد. در عین حال به وزارت خارجه خود گزارش داد: «ما آنچه را که از دستمان برآید انجام می‌دهیم تا وقتی لایحهٔ ملی شدن به رأی گذارده شد، مجلس حد نصاب لازم را برای رأی‌گیری به دست نیاورد.» برای انجام این امر لنس پیمن مستشار سفارت با اسدالله علم محرم نزدیك شاه ملاقات و پیشنهاد کرد: «شاه تمام نفوذ خود را به کار ببرد تا نمایندگان (مجلس) را هنگام طرح لایحه از جلسه دور نگاه دارد. او همین پیشنهاد را با دو نماینده مجلس نیز در میان گذارد. به پیمن سرانجام اطلاع داده شد هنگام طرح لایحه از ۱۳۱ تن نماینده ۴۳ تن از شرکت در جلسه خودداری خواهند کرد و به این ترتیب مجلس اکثریت لازم را برای رأی‌گیری نخواهد داشت[۴].

شهرد در ملاقات خود با نخست‌وزیر جدید (حسین علاء) که یك اشراف‌زادهٔ تحصیل کرده در انگلیس بود و قبلاً در سمت سفیر ایران در آمریکا خدمت می‌کرد گفت: به صرف تصویب لایحه‌ای نظیر ملی شدن صنایع نفت ایران، به عملیات کمپانی از لحاظ قانونی نمی‌توان پایان داد، اما بر سر تقسیم منافع بر اساس ۵۰ـ۵۰ می‌توان مذاکره کرد. علاء به او پاسخ داد تقسیم پنجاه ـ پنجاه منافع و تصویب قراردادی در این زمینه شاید قبلاً عملی بود، اما در شرایط و اوضاع و احوال کنونی چیزی بیش از آن لازم است.

نخست وزیر ادامه داد: «اینك تمام ایرانیان «ملی شدن نفت» را به عنوان یك

اصل مورد آرزوی خود می‌دانند. این ایده نفوذ و گسترش بسیار پیدا کرده و مردم معتقد شده‌اند سعادت کشور به آن بستگی دارد.» وی همچنین تأکید کرد: «ایرانیان دیگر نمی‌توانند امتیازی را که تا سال ۱۹۹۳ به آنان تحمیل شده است، تحمل کنند.»[۵]

روز ۱۵ مارس که مجلس باتفاق آرا ۹۵ نماینده حاضر در جلسه، لایحه «ملی شدن صنعت نفت» را تصویب کرد، عیث بودن تلاشهای شپرد سفیر انگلیس بخوبی نمایش داده شد. شپرد به وزارت خارجه گزارش داد حتی آنهایی که شخصاً از شاه دستور گرفته بودند تا در جلسه شرکت نکنند و حد نصاب لازم برای رأی گیری به این وسیله به دست نیاید، به مجلس رفتند و به ملی شدن رأی دادند. شپرد در گزارش خود نتیجه گیری کرده بود که مجلس تحت تأثیر شیوه‌های تروریستی جبهه ملی و کاشانی قرار گرفته است و تهدید آنها به اینکه نام نمایندگانی را که در جلسه شرکت نکنند، به عنوان خائن فاش خواهند کرد، موجب شده تا مجلس اکثریت لازم را به دست آورد. اما همان روز قبل از فرستادن این گزارش شپرد گزارش دیگری فرستاده بود که در آن از اوضاع و احوال تصویر دیگر ترسیم می‌کرد.

در آن گزارش شپرد چنین می‌گفت: «اصل ملی شدن را باید فراموش شده تلقی کرد. حوادث اخیر به این اصل از نظر افکار عمومی چنان ضربه زده که هیچ دولتی نمی‌تواند این امر را نادیده بگیرد.»[۶] وقتی روز ۲۰ مارس، مجلس سنا که نیمی از نمایندگان آنرا شاه شخصاً انتخاب کرده بود، «ملی شدن نفت» را باتفاق آرا تصویب کرد، شپرد دیگر هیچ استدلالی نداشت که برای وزارت متبوع خویش ارائه کند.

وزارت خارجه به این فکر افتاد که جلوی اجرای لایحه ملی شدن صنعت نفت را بگیرد. از آنجا که تمام لوایح مصوبه در مجلس، برای آنکه قوت قانونی یابد، بایستی به توشیح شاه می‌رسید، وزارت خارجه به شپرد دستور داد امکان خودداری از توشیح یا لااقل به تأخیر انداختن اجرای لایحه توسط شاه را، به بهانه اینکه در قانونی بودن چنین اقدامی تردید وجود دارد، بررسی کند. شپرد

پاسخ داد طبق قانون اساسی ایران این کار امکان‌پذیر نیست[۷].

ولی از آنجا که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بیش از ۵۰ درصد از سهام کمپانی را مالك است این مسئله را ممکن است مطرح کرد که آیا دولتی حق دارد اموال دولت دیگر را ملی کند؟[۸] وزارت خارجه انگلیس تردید داشت بتواند براین مسئله پافشاری کند.

روز ۲۰ مارس یك جلسه فوق‌العاده و اضطراری در سطح عالی برای بررسی ملی شدن نفت ایران در وزارت خارجه بریتانیا تشکیل شد. در میان حاضران این جلسه سر دونالد فرگوسن از وزارت سوخت و انرژی، سراچ بریتین از وزارت خزانه‌داری، سی.ای لوبت از بانك انگلیس، سر جان کنت از وزارت دریاداری، سر اچ بارکر و مارشال هوائی جی‌اچ میلز از وزارت دفاع و لرد هندرسن و سر ویلیام استرنگ از وزارت خارجه دیده می‌شدند. مسئله اصلی مورد بحث این بود که اگر نفت ایران غیر قابل دسترسی شود، بریتانیا برای خرید آن از منابع دیگر باید صدها میلیون لیره پول بپردازد. نگرانی وزارت خزانه‌داری از اثرات این امر در مشکلات جدی پولی بود که برای بریتانیا به وجود می‌آورد. کنت به جلسه یادآوری کرد که وزارت دریاداری سالانه ۲ میلیون تن، یا در واقع ۸۵ درصد از نیازهای سوختی خویش را با نرخ مطلوب از (AIOC) به دست می‌آورد. مسئله مهم از نظر وزارت دفاع این موضوع بود که با این وضع آیا غرب می‌تواند پیروزمندانه جنگی راه اندازد؟ تمام حاضران برسر این موضوع توافق داشتند که لازم است، در روابط (AIOC) و ایران مداخله کرد و مذاکراتی با ایالات متحده آمریکا به عمل آورد، تا با آن کشور جبهه متحدی در برابر ملی‌شدن نفت ایران به وجود آید[۹].

بدبختانه (هم از نظر بریتانیای کبیر و هم از لحاظ ایران) وزیرخارجه انگلیس (ارنست بوین) که روش ملایم و معتدل او می‌توانست به پیداکردن راه‌حلی کمك کند، به دلایلی مربوط به سلامتی خویش در ماه مارس ۱۹۵۱ استعفا کرد. جانشین او هربرت موریسون بود که به علت نداشتن تجربه کافی در زمینه سیاست خارجی و همچنین خط مشی میهن‌پرستی افراطی «شوینیسم» که

داشت، موجب تشدید بحران شد. وی اندکی پس از آنکه به وزارت خارجه رسید پیشنهاد کرد نیروهای انگلیسی به منطقه فرستاده شده و «در صورت لزوم آماده مداخله در مناطق نفت خیز باشند». وزارت دفاع قبول کرد که «بی درنگ مسئله را مورد بررسی برای اقدام لازم قرار دهد.»[۱۰]

برای آنکه تحولات اوضاع در ایران تحت مراقبت دائم قرار گیرد یك «کمیته کار ویژه ایران» مرکب از نمایندگان وزارت خارجه، وزارت سوخت و انرژی، وزارت خزانه‌داری و بانك انگلیس تشکیل شد و قرار گذاردند این کمیته با وزارت دفاع نیز در تماس دائم باشد.

وزرات خارجه عقیده داشت هدف فوری باید این باشد که در ایران دولتی منصوب گردد که بریتانیا بتواند بصورتی «معقول» با آن مذاکره کند. این امر بدان معنی بود که از دست دولت علاء خلاص شوند و شاه را تشویق نمایند تا دولت جدیدی به ریاست سیدضیاالدین طباطبایی، یك سیاستمدار هوادار انگلیس، تشکیل دهد. همچنین از شاه بخواهد که مجلس را ـ که به نظر وزارت خارجه انگلیس افراطیهای جبهه ملی برآن مسلط شده بودند ـ منحل نماید[۱۱]. برای آنکه از جانب آمریکا نیز خیالشان راحت شود از طرف وزارت خارجه به سر اولیور فرانکز سفیر بریتانیا در واشنگتن دستور داده شد از وزارت خارجه آن کشور بخواهد به سفیر خود در تهران تعلیمات لازم را بدهد که دربارهٔ تصمیماتی که انگلیس خیال اجرای آنرا دارد، دست کم عدم موافقتی از خود نشان ندهد یا دست به اقدامی نزند که مغایر با انجام این تصمیمات و حاکی از اختلاف نظر او با بریتانیا باشد. فرانکز با این روش موافق نبود و می گفت اگر من دراین باره داخل مذاکره شوم، برای وزارت خارجهٔ آمریکا این تصور پیش خواهد آمد که می‌خواهیم آن کشور را به زور، به جهت خاصی سوق دهیم[۱۲].

فیلیپ نوئل بیکر، وزیر مشاور در امور کشورهای مشترك المنافع پیشنهاد کرد به ایرانی ها گفته شود اگر سیدضیاالدین طباطبایی روی کار بیاید (AIOC) حاضر است قرارداد جدیدی منعقد نماید و انتخاب سیدضیاء، در حقیقت پیش‌شرطی برای انعقاد قرارداد جدیدی توسط (AIOC) است[۱۳].

از طرف دیگر وزارت خارجه به وزارت دفاع اطلاع داد اگر انحلال مجلس، که از نقطه نظر ما در شرایط فعلی بهترین راه حل است، عملی نشد بریتانیا ممکن است ناگزیر گردد مسئلهٔ توسل بزور را مورد توجه قرار دهد.

در این میان، (AIOC) در تهران، طی اقدامی که بروشنی نوعی عکس‌العمل در برابر ملی‌شدن نفت بود، کمك هزینه زندگی کارگران را در نقاط معینی از مناطق «نفت‌خیز» قطع کرد. این امر منجر به اعتصاب دامنه‌داری شد که بزودی سراسر مناطق نفت‌خیز را فراگرفت. وزارت خارجه آمریکا از اینکه (AIOC) در این زمان بخصوص کمك هزینهٔ کارگران را قطع کرده ابراز شگفتی کرد و تأکید نمود «حتی تصور انجام چنین اقدامی در این شرایط بسیار مشکل است» و خواستار توضیح دراین باره گردید. نورث کرافت رئیس کمپانی در ایران اظهار داشت که اعتصاب را تبلیغاتچی‌هایی راه انداخته‌اند که مستقیماً از کمونیست‌ها دستور می‌گیرند[۱۴].

گرچه وزارت خارجه بریتانیا به طور خصوصی تصدیق کرده بود دلیل اعتصاب، قطع کمك هزینه زندگی کارگران بوده، دولت انگلستان از آن به عنوان بهانه‌ای سود جسته و در تاریخ ۱۸ مارس اعلام کرد «۲ ناوچه جنگی را به منظور حفظ صنایع انگلیسی به آبادان فرستاده»[۱۵] و بعداً نیز ناوچه سوم را، به همراه ۲ رزمناو اعزام داشت. قدرتنمایی انگلیس منجر به تظاهرات خشمگینانه‌ای در مناطق نفتی گردید. دولت ایران بی‌درنگ برای حفظ نظم حکومت نظامی اعلام کرد، اما در آبادان میان اعتصاب‌کنندگان و سربازان دولتی درگیری روی داد که طی آن ۶ ایرانی کشته و بسیاری زخمی گردیدند. پیش از آنکه نیروهای دولتی موفق به استقرار آرامش شوند، شورشیان دو کارگر و یك ملوان انگلیسی را کشتند.

ایرانی‌ها با قاطعیت عقیده داشتند (AIOC) به عمد کمك هزینه کارگران را قطع کرده تا بدین وسیله شورشی براه اندازد و از این راه مداخله نظامی انگلیس را موجه جلوه دهد. وزارت خارجه به شپرد مشروحاً مقاصد نظامی خود را بیان داشت و خاطرنشان نمود: «در صورت وقوع اغتشاشات جدی یا تهدید به

اقدامات دولتی از طرف ایران» چگونه می‌خواهد رفتار کند[۱۶]. ضمناً زیر فشار شدید وزارت خارجه فریزر رئیس کل کمپانی با تردید دستور داد کمك هزینه زندگی کارگران دوباره برقرار گردد، گرچه تأکید کرده بود پرداخت آن باید بصورتی انجام شود که از نظر کارگران، نه به عنوان حقوق دوران اعتصاب، بلکه بیشتر به عنوان چشم ترس تلقی شود[۱۷]. پس از قتل رزم‌آرا نگرانیهای آمریکا دربارهٔ اوضاع ایران بیشتر شد. در مارس ۱۹۵۱ وزارت خارجه به مك‌گی معاون خود دستور داد به ایران برود و از نزدیك اوضاع را ارزیابی کند. روز ۱۷ مارس که مك‌گی به تهران رسید، شهرد به او گفت قرارداد آرامکو، پیچ‌وتاب میمون‌وار و ناجوری در ماشین نفت ایران ایجاد کرده است. مك‌گی در مقابل، حمله جانداری به (AIOC) کرد و گفت او در ماه سپتامبر ۱۹۵۰ به فریزر هشدار داده بود که آرامکو مشغول انجام مذاکراتی با عربستان سعودی است و از عواقب مسئله نیز او را باخبر کرده بود.

مك‌گی افزوده بود، کمپانی در قبول این مسئله که شرایط جدیدی پیش آمده و برای مقابله با آن به روشهای تازه‌ای نیاز هست، از خود کندی بسیار نشان داد، و نتیجه گرفته بود که گناه این وضع به گردن وزارت خارجه انگلیس است که به فریزر اجازه داده سیاست‌های خود را درباره نفت ایران دیکته کند. مك‌گی طی یادداشت مصالحه‌آمیزی سرانجام به این مسئله اشاره کرد که آمریکا با ملی شدن نفت مخالف است، ولی با وجود این «تاریخ امتیازات نفتی حاکی از محکم بودن چنین امتیازاتی نیست و مطالعه آن، تکیه بر آینده این امتیازات را چندان تشویق‌آمیز نشان نمی‌دهد.»[۱۸]

برای تشریح موضع آمریکا مك‌گی با شاه ملاقات کرد و دید مسیر حوادث ایران، او را بکلی از پای درآورده و بشدت ترسانده است. وقتی مك‌گی از شاه پرسید آیا فکر می‌کند با بهره‌وری از پشتیبانی آمریکا، می‌تواند جلوی ملی شدن نفت را، که منافع نفتی آمریکا در نقاط دیگر را نیز به خطر می‌اندازد، بگیرد؟ شاه پاسخ داد: چنین کاری از دست او ساخته نیست و خواهش کرد ما هم از او چنین چیزی نخواهیم.

مك‌گی پرسید آیا تصور می‌کند می‌توان فرمولی پیدا کرد که از یك سو مسئله ملی شدن نفت را از سر زبانها بیندازد، و از سوی دیگر به انعقاد قراردادی براساس تقسیم ۵۰ـ۵۰ منافع منجر شود؟ اما شاه از این امر که... جبهه ملی به قدرت برسد، بقدری شوکه شده بود که نمی‌توانست چنین استراتژی را مورد ملاحظه قرار داده و دربارهٔ آن فکر کند[۱۹].

به درخواست وزارت خارجه انگلیس، از طرف وزارت خارجه آمریکا به مك‌گی دستور داده شد، در بازگشت به واشنگتن، در لندن توقف کند. در تاریخ ۲ آوریل مك‌گی در لندن یك اجلاس سطح بالا، با نمایندگان وزارت خارجه، وزارت سوخت و انرژی و خزانه‌داری انگلیس تشکیل داد. دو روز قبل از تشکیل این جلسه دین آچسن وزیر خارجه آمریکا به وزارت خارجه انگلیس تلگراف کرده بود: «از آنجا که دولت آمریکا ملی کردن را حق کشورهای مستقل و برخوردار از حاکمیت می‌داند، به شرط آنکه در مقابل غرامت مکفی بپردازند.» بنابراین وزارت خارجه آمریکا عقیده دارد بایستی راه‌حل مناسبی در مورد به رسمیت شناختن ملی شدن نفت ایران، توسط دولت پادشاهی بریتانیا ارائه شود که ضمن آن تأیید گردد ملی شدن دیگر به صورت قانون درآمده و «آنچه را که انجام شده دیگر نمی‌توان انجام نشده تلقی کرد.»[۲۰] این تلگراف زمینه را برای مك‌گی فراهم آورد به (AIOC) پیشنهاد کند دست ازاصرار براحیای حقوقی که به موجب امتیازنامه دارد، برداشته و به‌جای آن اعلامیه‌ای صادر کند و در آن تأکید نماید که از لحاظ اصولی با «ملی شدن» مخالف نیست و آماده است آرزوی ملی ایران را برآورده سازد. مك‌گی بویژه بر جنبهٔ اهمیت سیاسی مسئله تأکید کرد و گفت به نظر من «اگر ما یك روز را هم از نظر سیاسی در ایران از دست بدهیم، به هرحال سرانجام نفت را از دست خواهیم داد».

انگلیس‌ها به هیچوجه در وضعی نبودند که از لحاظ روحی آماده قبول اصل ملی شدن نفت باشند. چند تن از حاضران انگلیسی در جلسه پیشنهاد کردند به جای اعلامیه پیشنهادی مك‌گی اعلامیه مشترکی توسط آمریکا و انگلیس صادر شود که از اصل تقسیم ۵۰ـ۵۰ منافع نفت در آن پشتیبانی گردد. اما اکثریت

جلسه حتی حاضر به قبول این پیشنهاد هم نبود و آنرا رد کرد[۲۱].

سپس مك‌گی با فریزر ملاقات کرد که می‌دانست هم سیاستهای (AIOC) و هم سیاستهای دولت بریتانیا را در ارتباط با نفت ایران، او تعیین می‌کند. در جلسه‌ای که مك‌گی آنرا بدون برآشفتگی و شامل رد و بدل شدن «تفسیرهای متقابل» از جانب طرفین توصیف می‌کند، سعی کرد فریزر را متقاعد سازد حقایق اوضاع ایران را در نظر بگیرد و روش «باگذشت‌تری» داشته باشد. ولی فریزر باز هم به همان سرسختی سابق باقی ماند و گفت استنباط مك‌گی از اوضاع ایران اشتباه است و لازم نیست هیچ امتیازی به آن کشور داده شود. فریزر اضافه کرد اصل ۵۰ـ۵۰ شعار خوبی است اما تردید دارد در عمل هم نتایج خوبی به بار آورد.

مك‌گی به این نتیجه رسید که فریزر از تحولات اوضاع ایران و تجربیات به دست آمده از آن هنوز هیچ نیاموخته است[۲۲].

در ملاقاتی که مك‌گی با هربرت موریسون وزیر خارجه انگلیس داشت نتایجی را که از سفر خاورمیانه‌ای خود به دست آورده بود به او اطلاع داد، به این شرح که: «نظم کهنه‌ای که قدرت امپریالیسم انگلیس در این منطقه برقرار کرده بود، از میان رفته و جای آنرا حکومتهای ملی با ثبات نگرفته است... مبارزه میان روسیه و قدرتهای غربی و افزایش تمایلات ملی، زمینه را برای ناآرامیهایی در آینده فراهم کرده... و در طول ۱۸ ماه پیش‌رو، باید با وضع وخیمی در سراسر منطقه، بویژه ایران، مواجه شویم.»

مك‌گی از روش (AIOC) که ملاحظات وسیع‌تر سیاسی را تحت‌الشعاع منافع صرفاً تجارتی قرار می‌دهد انتقاد کرد، و اضافه نمود: «دولت بریتانیا از اعمال کنترل بیشتر بر سیاست کمپانی قصور ورزیده است.»

مك‌گی گفت: «احساس او چنین است که بریتانیا باید با ایران بر سر حصول توافقی کنار آید.» موریسون که مك‌گی را از نظر سیاسی آدم بی‌اطلاعی می‌دانست تأکید کرد: «ما انگلیسی‌ها در مسائل خاورمیانه تجربه‌ای طولانی داریم و به مشکلاتی که در راه معامله کردن... با کشورهای منطقه وجود دارد،

بخوبی آشنا هستیم.»[۲۳]

موریسون برای آنکه نارضایتی خود را از مذاکراتی که با مك گی کرده بود نشان دهد به فرانکز سفیر انگلیس در واشنگتن دستور داد: «با رعایت جوانب دقت و احتیاط به اطلاع وزیر خارجه آمریکا برسانید که برخورد آقای مك گی با پاره ای از مسائل خاورمیانه ای ما، بر من چنین اثر گذارده که ایشان آدم دلنازکی است و... این مسئله از اهمیت اساسی برخوردار است که مقامات رسمی آمریکا حتی در مورد طرح مسائل جزئی در ارتباط با خاورمیانه، قبل از آنکه فرصت کافی برای مشاوره مشترك به دست نیاورده ایم، نباید اقدامی به عمل آورند.» فرانکز بدون آنکه توجه داشته باشد مك گی از نزدیك ترین دوستان آچسن است و هر دو نفر نیز دارای نقطه نظرهای مشترکی هستند پیام موریسون را عیناً به اطلاع وزیر خارجه آمریکا رساند.

آچسن حرفهای فرانکز را گوش داد، اما هیچ اظهارنظری پیرامون آن نکرد[۲۴].

اقدام بعدی وزارت خارجه انگلیس آن بود که برای پیشی گرفتن بر آمریکا در جریان تحولات اوضاع، هیئتی را به واشنگتن بفرستد. نکته جالب توجه اینجاست که در برنامه تعیین شده از طرف انگلیس‌ها برای هیئت مذکور، هیچ اشاره ای به مسئله نفت و راه حلهای ممکن و احتمالی برای حل آن نشده بود. به جای آن در دستور کار هیئت به نیاز بر تحکیم «قدرت و پرستیژ» بریتانیا تأکید کرده بودند. در برنامه تنظیم شده چنین استدلال شده بود که: «شکست (AIOC) در ایران را عمدتاً باید یك پیروزی برای روسها تلقی کرد.» همچنین گفته شده بود از دست دادن تسلط بر نفت ایران، در موازنه پرداختهای بریتانیا سالانه یکصد میلیون لیره کسری به وجود می‌آورد و از این رو بر «برنامه تجدید تسلیحات» و همچنین هزینهٔ زندگی در بریتانیا اثرات جدی خواهد گذارد. از این هم بالاتر از آنجا که وزارت دریاداری انگلیس ۸۵ درصد نیازهای خود را از آبادان تدارك می بیند، پیدا کردن جانشینی برای مواد نفتی تصفیه شده در آبادان بسیار مشکل خواهد بود.

در برنامه سپس تأکید گردیده بود: «با در نظر گرفتن تمامی حوادثی که روی داده باز هم کنترل اساسی نفت ایران باید کماکان در دست انگلیس باقی بماند.» برنامه همچنین می‌گفت: همکاری آمریکا در این زمینه تاکنون رضایت‌بخش نبوده و گله می‌کرد: «دولت ایالات متحده در چنین شرایطی، بدون مشورت با ما به ایران کمك اقتصادی کرده است.» برنامه بعلاوه تأکید داشت: «ضروری است که قویترین دولت ممکن، هرچه زودتر در ایران روی کار آید که بتواند با «تروریسم» و مجلس مقابله کند.» (همچنین امکان انحلال مجلس را نیز در صورت لزوم نادیده نگرفته بود.) هیئت نمایندگی انگلیس انتظار داشت با این برنامه آمریکایی‌ها را تحریص به پشتیبانی از دولت بریتانیا، برای توسل به زور در ایران کند و اصرار می‌ورزید که دو دولت طی یك اعلامیه مشترك اظهار دارند بین آنها در تمامی این موارد توافق کامل وجود دارد[۲۵].

اجلاس واشنگتن از روز ۹ آوریل ۱۹۵۱ آغاز به کار کرد. ریاست هیئت نمایندگی انگلیس با سر اولیور فرانکز سفیر آن کشور در آمریکا بود و اعضایش را نمایندگانی از وزارتخانه‌های خارجه، خزانه‌داری و سوخت و انرژی تشکیل می‌دادند. در رأس هیئت آمریکایی جرج مك گی قرار داشت و اعضای آن عبارت بودند از هارولد لیندر، معاون وزارت خارجه در امور اقتصادی و ویلیام رانتری مدیرکل اداره امور یونان، ترکیه و ایران. ابتدا فرانکز در حالی که از برنامه وزارت خارجه دولت متبوع خویش استفاده می‌کرد گفت: (AIOC) یك سرمایهٔ حیاتی برای بریتانیا است و نه تنها از این نظر که عامل عظیمی در تعادل موازنه پرداختهای ما به حساب می‌آید، بلکه... به لحاظ قدرتی که به بریتانیا برای کنترل فعل و انفعالات مواد خام می‌بخشد، و همچنین بمثابه سلاحی برای چانه‌زدن در مسائل مختلف جهانی از آن استفاده می‌کنیم، واجد اهمیت ویژه است. او بر اهمیت نفت ایران در مسئله دفاع مشترك ما، و اثرات ناگوار از دست رفتن آن بر «تواناییهایمان در برنامه تجدید تسلیحات» تأکید کرد، و در حالی که فرض خود را بر این گذاشته بود که آمریکایی‌ها از رفتار گذشتهٔ کمپانی در برابر ایران بی‌اطلاع هستند گفت: «ملی کردن نفت ایران نه تنها موجب تأسف برای از

دست دادن یك منبع بزرگ تغذیه مالی و ارزی، بلکه به عنوان یك عامل بسیار مهم در «جنگ سرد» به شمار می‌رود که بریتانیا را ناگزیر می‌سازد دلایل موجود را برای قبول اصل ملی کردن نپذیرد.» فرانکز و دیگر همکاران او بر این مسئله اصرار بسیار ورزیدند که اگر لازم باشد بریتانیا قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را حفظ کند، نفت ایران را باید تا پایان مدت امتیازنامه در سال ۱۹۹۳، در اختیار و تسلط کامل خود داشته باشد.

فرانکز سرانجام از اظهارات عنوان شده چنین نتیجه گرفت که دولت ایالات متحده آمریکا برای انجام هدفهای فوق باید از بریتانیا پشتیبانی کند[۲۶].

نظریات انگلیس‌ها برای ملی‌گی قابل درك نبود. او گفت: «از نقطه نظر آمریکا مسئله اصلی این است که ثبات سیاسی ایران حفظ شود. اگر ایران به دامان اتحاد شوروی بیفتد، نفت آن نیز از دست خواهد رفت.» به نظر ملی‌گی خواست ملی شدن نفت، برغم جنبه‌های احساساتی و غیرعملی آن «یك واقعیت» بود و ایالات متحده «مجبور بود آن را مانند یك داروی تلخ بپذیرد. همان طور که در مکزیك هم پذیرفته بود» و بریتانیا نیز ـ لااقل از لحاظ اصولی ـ باید آنرا می‌پذیرفت و به عنوان مقدمه‌ای برای شروع مذاکره بر اساس تقسیم ۵۰ـ۵۰ منافع قبول می‌کرد. ملی‌گی به عنوان یك «نفتی» با تجربه پیشنهاد کرد، انگلیس به ایران پیشنهاد مشارکت به تساوی در کمپانی دهد، بدون آنکه پس از اعلام ملی‌شدن نفت، در مقابل آن تقاضای غرامت نماید. به عقیدهٔ او «ملی کردن نفت، بدون پرداخت غرامت» شعار جذابی به نظر می‌رسید. هارولد لیندور معاون دیگر وزارت خارجه آمریکا که یك حقوق‌دان بود، این پیشنهاد را به طریق زیر علاجی و تکرار کرد که: «(AIOC) می‌تواند سرمایه‌ها و اموال (دارایی) خود در ایران را به دولت این کشور واگذار کند و سپس در مقابل موافقت دولت ایران را با قراردادی کسب نماید که به موجب آن، اجازه یابد کنترل خود را بر دارایی شرکت حفظ کرده و در منافع نیز ۵۰ـ۵۰ شریك شود.»[۲۷]

این اجلاس، بدون آنکه بریتانیا بتواند پشتیبانی آمریکا را نسبت به نظریات خود به دست آورد، پایان یافت، اما در نتیجه آن آمریکایی‌ها فشار خود را

بر انگلیس در مورد تسلیم شدن به نظریه ملی کردن نفت اعمال کردند. از نظر انگلیس‌ها، مسئله‌ای که به همین میزان ناراحتشان می‌کرد، این بود که مطبوعات و رسانه‌های عمومی آمریکا نیز همین نظریه را دنبال می‌کردند. روز ۷ آوریل روزنامه‌های مهم آمریکا نقطه نظرهای وزارت خارجه خویش را منعکس و تکرار کردند. نیویورك تایمز نوشت: «ملی شدن نفت را نمی‌توان تغییر داد و منافع بریتانیا در ایران باید با عملی انجام شده منطبق گردد.» واشنگتن پست نیز گزارش داد: «مقامات آمریکایی اینك متقاعد شده‌اند کمپانی، باید سیاستهای سرسختانه و کله‌شقی خود را، که سالها توسط رئیس کل آن، ویلیام فریزر دنبال شده، کنار بگذارد.» وال استریت جرنال اعلام داشت: «آجسن دنبال آن است که دم شیر را بپیچاند، با این هدف که انگلیس‌های محافظه کار در برابر ایران ضعیف وابدهند و بگذارند نفتش را ملی کند.» و اضافه کرد که: «آمریکا اجازه نخواهد داد انگلیس در ایران به زور متوسل شود، و اصرار خواهد ورزید که نیروهای انگلیسی از تهدیدهای مدل قرن نوزدهم دست بردارند.»[۲۸]

سفارت انگلیس در واشنگتن به مطالب این نشریات بشدت اعتراض کرد، و اظهار عقیده می‌نمود که این مطالب با اطلاعاتی که مك‌گی در اختیارشان گذارده، تنظیم گردیده است.

مطبوعات و پارلمان انگلیس مك‌گی را متهم کردند طی سفر خود به تهران، ایرانی‌ها را تشویق به ملی شدن (AIOC) کرده است، تا کمپانیهای نفتی آمریکایی بتوانند جانشین آن شوند. آنها این مسئله را نادیده می‌گرفتند که در واقع مك‌گی شاه را متقاعد کرده بود که با ملی شدن نفت مخالفت کند. روز ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱، ریچارد کراسمن، که سابقاً در دانشگاه آکسفورد استاد مك‌گی بود، در مجلس عوام انگلیس اعلام کرد: «مك‌گی یك شاهزاده میلیونر نفتی است، که ماهرانه به ایرانیان چنین حالی کرده است اگر انگلیس‌ها را با اردنگی بیرون بریزند و به جای آنها بر قدرت دیگری تکیه زنند، وضع بهتری پیدا خواهند کرد.» در همین جلسه موریسون وزیر خارجه اضافه کرد: «اشخاصی، که اهمیت چندانی هم ندارند، همصدا با صنایع نفت آمریکا... بعضی حرفهای احمقانه،

غیرعاقلانه و شاید هم خطرناك، طی سفرهایشان به خاورمیانه، بر زبان رانده اند.»[۲۹]

فرانکز سفیر انگلیس در واشنگتن کوشید به موریسون حالی کند که مسئله محدود به مك‌گی نمی‌شود. او اعلام کرد: «بسیاری از آمریکایی‌ها که با ما روابط دوستانه و عادی هم دارند، بر این عقیده اند که رفتاری از مد افتاده، قدیمی و امپریالیستی داشته ایم و باید بهای بهره برداری بی‌حساب خود از ایرانی‌ها را، بپردازیم.» فرانکز در گزارش خود اضافه کرده بود: «آچسن و وزارت خارجه واقعاً مایلند به ما کمك کنند، اما نمی‌توانند در برابر افکار عمومی خیلی تند بروند.»[۳۰] موریسون که متقاعد نشده بود به حملات خود به مك‌گی بشدت ادامه داد و بالاخره سفارت انگلیس در واشنگتن که چنین حملاتی را در جهت مخالف هدفهای انگلیس و بی‌نتیجه می‌دید توصیه کرد: «آرام باشید... ما با این انتقادات نمی‌توانیم مك‌گی را برکنار کنیم و فقط او را نسبت به خود عاصی‌تر خواهیم کرد.... مگر آنکه بخواهیم روابط آمریکا و انگلیس را به صورت سگ و گربه درآوریم و من عقیده دارم به غرور مك‌گی نباید خیلی اهمیت بدهیم.»[۳۱] سر راجر مکینز معاون وزارت خارجه انگلیس، که با این نظر موافق بود به موریسون گفت: آقای مك‌گی به هیچوجه یك ضد انگلیسی نیست... (اما) تا حدودی تحت تأثیر تبار ایرلندی و پرورش تگزاسی خود قرار دارد.»[۳۲] و بالاخره موریسون قانع شد که کوتاه بیاید.

در این میان، در ایران ۸ روزنامه وابسته به جبهه ملی به حملات شدیدی علیه (AIOC)پرداخته و کمپانی را متهم به غارت ذخایر ایران و گسترش فساد در کشور می‌کردند. آنها تأکید داشتند تا کمپانی در کشور فعال است، ایران مستقل نخواهد بود و فساد ریشه کن نخواهد شد. از نظر این روزنامه‌ها اهمیت «سیاسی» ملی شدن نفت بسیار برتر از جنبه‌های «اقتصادی» آن بود. آنها تأکید داشتند که جنبش ملی ایران نباید تحت تأثیر تحریکات کمونیست‌ها قرار گیرد و از آمریکا می‌خواستند به ایرانی‌ها در مبارزه ای که به خاطر کسب آزادی و استقلال ملی داشتند، کمك کنند. سفارت انگلیس در تهران درصدد برآمد با تغذیهٔ بعضی از

روزنامه‌ها به وسیله مطالبی که خود تهیه می‌کرد، به معارضه با آنان برخیزد، اما این کار را بسیار دشوار یافت که بتواند از راه مطبوعات وجهه‌ای به دست آورد، و باز به همراه کمپانی نفت به دست و پا زدن سیاسی و دیدن این و آن پرداخت تا بلکه از این طریق بتواند «ملی شدن» را از اعتبار بیندازد. این مسئله موجب خشنودی بسیار سفارت انگلیس در تهران شده بود که کمپانیهای نفتی انگلیس ترتیباتی داده بودند، تا از طریق بی.بی.سی به تشریح موانع عملی «ملی شدن صنعت نفت» بپردازند[۳۳].

نکته جالب اینجا بود که سر فردریك لگت مشاور امور کار و کارگری (AIOC)در رأس کسانی قرار داشت که از کوته‌نظری کمپانی بشدت انتقاد می‌کردند. در اوایل فوریه ۱۹۵۱، لگت که از همکاران سابق ارنست بوین (وزیر خارجه مستعفی انگلیس) بود به وزارت خارجه اعلام کرد: «(AIOC)هنوز امیدوار است با قدری مایه گذاشتن در اینجا و اندکی پول خرج کردن در جای دیگر لاشهٔ امتیاز را زنده نگاه دارد.» اما اگر خود را با واقعیت‌های تازه تطبیق ندهد، تمام دارایی خود رادر ایران از دست خواهد داد و اضافه می‌کرد: «حتی اگر روسها هم قدم جلو نگذارند، اجرای ملی شدن، بخودی خود می‌تواند از کمپانی خلع‌ید کند.» به نظر او هیئت مدیرهٔ کمپانی را یك مشت «کله‌پوك، گیج و منگ، تهی مغز و کور» تشکیل می‌دادند.

در بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس گروهی با قضاوتهای سر فردریك لگت دربارهٔ کمپانی موافق بودند[۳۴]. پس از تصویب لایحه ملی شدن نفت، لگت کوشید تفاهم بیشتری نسبت به مسئله نفت ایران در محافل انگلیس به وجود آورد. او به سر ویلیام استرنگ معاون دائمی وزارت خارجه نوشت:

«در سفر اخیر خود به ایران ملاحظه کرده که ایرانیان نسبت به کشور ما نظری کاملاً دوستانه دارند» اما از آنجا که بریتانیا حقوق ایران را نادیده گرفته و همچنین «در تشخیص و شناسایی آرزوهای ملی مردم این کشور کوتاهی کرده»... ما ابتکار عمل را از دست داده و به وضع تأسف‌آور کنونی دچار آمده‌ایم. لگت تأکید کرد، اگر بریتانیا از تغییرات عمده‌ای که در احساسات ملی ایرانیان به

وجود آمده اطلاع درست پیدا کند، و آن را بشناسد، موقعیت بسیار محکم‌تری در این کشور پیدا خواهد کرد. در غیر این صورت کوچك‌ترین روزنه امید، برای مهار کردن غولی که از بطری بیرون آمده است وجود نخواهد داشت[۳۵].

لرد مونتباتن که در آن موقع لرد چهارم دریاداری انگلیس بود، نیز از سیاستهای (AIOC) در ایران بشدت انتقاد می‌کرد. او به ویکونت هال وزیر دریاداری نوشت که ملی شدن نفت ایران از جنبشی ریشه‌دار و غیرقابل تغییر ناشی شده و «تهدیدهای نظامی و اقتصادی فقط ممکن است به وخیم‌تر شدن اوضاع بینجامد.» مونتباتن اظهار عقیده کرد دولت بریتانیا را نباید ملاحظات مربوط به پرستیژ کور کند، بلکه لازم است مذاکراتی با ایران براساس مفهوم ملی کردن، بدون مطالبه غرامت، انجام دهد، و تنها در چنین صورتی است که (AIOC) خواهد توانست مانند گذشته به کار ادامه دهد. این درست همان پیشنهادی بود که قبلاً از طرف مك‌گی مطرح شده بود. وقتی موریسون که به «وزیر خارجهٔ جنگ‌طلب» شهرت داشت اظهار عقیده کرد که «وزارت دریاداری باید ناوگانی را به خلیج فارس بفرستد تا این بومیان گستاخ را سرجایشان بنشاند.» مونتباتن چنین پیشنهادی را فاجعه بار تلقی کرده و به جای آن پیشنهاد خود را مطرح ساخت و اضافه کرد: از آنجا که نمی‌توان جریان ملی شدن را متوقف کرد، ناگزیریم با آن کنار بیاییم.

برای تدارك مقدمات اجرای این پیشنهاد مونتباتن و ویکونت هال، پیشنهاد کردند همکارشان جیمز کالاهان معاون پارلمانی و مالی وزارت دریاداری، که بعداً نخست وزیر انگلستان شد، به ایران سفر کند[۳۶]. وقتی این مسئله با شهرد سفیر بریتانیا در تهران به مشورت گذارده شد او در پاسخ چنین تلگراف کرد: «تصور نمی‌کنم از سفر یك عضو درجه دوم کابینه به تهران نتیجه‌ای عاید ما شود» و ظاهراً برای حل بحران خود را فرد مناسب‌تری می‌دید.

سر دونالد فرگوسن از وزارت سوخت و انرژی اعزام هیئتی به ریاست یك شخصیت مشهور بین‌المللی، مثلاً... گلبنگیان (میلیاردر معروف ارمنی و از صاحبان بزرگ کمپانیهای نفت بین‌المللی) به تهران را مناسب‌تر می‌دید تا کسی

نظیر فریزر که «هنوز فکر می کند می تواند بدون آنکه امتیازی، آن گونه که ما فکر می کنیم در شرایط فعلی باید داد، بدهد.»[۳۷]

تا اواخر آوریل ۱۹۵۱ هیچگونه پیشنهاد مشخصی به ایران نشده بود. وزارت خارجه هنوز انتظار داشت شهرد بتواند شاه را تشویق کند تا سیدضیاء را به نخست وزیری برگزیند. شهرد هم در همین زمینه با شاه و چندتن از نمایندگان متنفذ مجلس به چك و چانه زدن مشغول بود، و ضمناً اشاره می کرد درغیر اینصورت بریتانیا چاره ای جز توسل به اقدام نظامی ندارد. مصدق در بهره جستن از فعالیت‌های شهرد به نفع خویش چالاکی نشان می‌داد. او به حسین علاء نخست وزیر وقت گفت آرزو دارد هرچه زودتر مسئله نفت به یکباره حل شود، چه چشم‌انداز تغییر دولت یا وقوع یك کودتا را پیش رو می بیند[۳۸]. از این گذشته مصدق در تاریخ ۲۶ آوریل به مجلس هشدار داد ممکن است بزودی وقایعی روی دهد که مساعی ایران را در راه ملی کردن نفت خود به هدر دهد و با اشاره به اینکه هرماه که حضور کمپانی در ایران ادامه پیدا کند، میلیونها لیره که متعلق به مردم فقیر این کشور است به هدر می رود، اصرار ورزید «کمیسیون نفت» مجلس هیچ فرصتی را، برای آنکه وظیفه خود را به پایان برساند و چارچوبی برای عملی کردن چگونگی اجرای ملی شدن نفت به وجود آورد، نباید از دست بدهد. کمیسیون نفت همان روز تشکیل جلسه داد و طرحی در ۹ ماده تهیه کرد که در آن چگونگی راه حل اجرایی ملی شدن نفت تعیین شده بود مصدق شخصاً و به طور فعال در تنظیم این طرح ۹ ماده ای شرکت داشت. روز شنبه شهرد یك کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و در آن به ملی شدن نفت رسماً اعتراض کرد. در گذشته بعضی از نمایندگان مجلس، دستورات خود را از سفیر انگلیس می گرفتند، چه عقیده داشتند مخالفت با نظریات انگلیس‌ها برایشان خطرناك است، اما اینك حتی پرویا قرص ترین هواخواهان سیاست انگلیس نیز نمی توانستند افکار عمومی را ندیده انگارند. به دنبال کنفرانس مطبوعاتی شهرد، روز بعد، ۲۸ آوریل، (AIOC) نیز نامه ای به نخست وزیر نوشت و در آن ملی شدن نفت را رد کرد. اما در آن روز نخست وزیری وجود نداشت، چه روز قبل از آن، علاء که ملی شدن را به طور

اصولی قبول داشت، به بهانه اینکه کمیسیون نفت در تهیه قطعنامهٔ ۹ ماده ای خود با او مشورت نکرده، از مقام خود استعفا کرده بود. عکس‌العمل مجلس به اعتراض انگلیس بصورتی باور نکردنی غیرمنتظره بود. روز ۲۸ آوریل جمال امامی از لیدرهای مجلس به مصدق پیشنهاد کرد خود نخست وزیر شود و انتظار داشت که مصدق پیشنهاد او را نپذیرد، اما مصدق با قبول ناگهانی این پیشنهاد، جمال امامی را غافلگیر کرد و مجلس نیز که تحت تأثیر محبوبیت بیش از حد مصدق در میان مردم قرار گرفته بود، به اکثریت ۷۹ رأی موافق در برابر ۱۲ رأی مخالف تمایل خود را به نخست وزیری او به شاه اعلام داشت. مصدق از فرصت استفاده کرد و گفت با کمال افتخار مسئولیت ریاست دولت را قبول می کند، به شرط آنکه مجلس قطعنامه مربوط به نحوه اجرای قانون ملی شدن نفت را تصویب نماید. مجلس همان روز با تصویب قطعنامهٔ کمیسیون نفت، به اتفاق آرا، به ندای مصدق پاسخ مثبت داد و دو روز بعد نیز مجلس سنا از مجلس شورا تقلید کرد . شاه گرچه از مجلس و سنا که در دو موردی چنین با اهمیت، بدون مشورت قبلی با او اقدام کرده اند عصبانی شده بود، چاره ای نداشت جز آنکه هم فرمان نخست وزیری مصدق، و هم قانون نحوهٔ ملی شدن را به توشیح برساند. نکات اصلی قانون مذکور که برای ۲۸ ماه آینده مشغله اساسی دولت‌های انگلیس و آمریکا و مؤسسات بزرگ نفتی جهان را تشکیل می‌داد بشرح زیر بود:

۱ـ برای بموقع اجرا گذاردن قانون ملی شدن صنایع نفت ایران، کمیته مشترکی مرکب از ۵ سناتور، ۵ نماینده مجلس باتفاق وزیر دارایی یا معاون او تشکیل می شود.

۲ـ دولت موظف است بلافاصله تحت نظارت کمیته مشترك از (AIOC) خلع ید کند و ۲۵ درصد از عواید نفت را برای تأمین دعاوی (AIOC) در بانك ملی ایران، به صورت سپرده نگاهداری نماید.

۳ـ دولت همچنین باید به دعاوی ایران و درعین حال دعاوی حقه (AIOC) با نظارت کمیته مشترك، رسیدگی کرده و نتایج کار خود را برای تصویب تقدیم مجلسین نماید.

۴ـ از تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۵۱ (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) که قانون ملی شدن به تصویب سنا رسیده است، تمام عایدات نفت متعلق به ایران است. دولت موظف است تمام دفاتر حسابهای (AIOC) را تحت نظارت کمیته مشترك قرار دهد. ضمناً تا تعیین یك هیئت مدیره، جریان امور نفت زیر نظر کمیته مشترك اداره خواهد شد.

۵ـ کمیته مشترك موظف است اساسنامه‌ای برای تعیین وضع حقوقی و اداری شرکت ملی نفت ایران (NIOC) تهیه و برای تصویب تقدیم مجلسین کند. در این اساسنامه باید یك هیئت مدیره و یك هیئت نظارت از کارشناسان برای (NIOC) تعیین شود.

۶ـ برای جانشین ساختن تدریجی و نهایی کارشناسان و متخصصان ایرانی به جای خارجیان، کمیته مشترك باید برنامه‌ای برای اعزام دانشجویان ایرانی به خارج، جهت تحصیل در رشته‌های مختلف مربوط به صنعت نفت، تنظیم کند. وزارت فرهنگ مسئول پیاده کردن و اجرای برنامه تنظیمی خواهد بود.

۷ـ تمام مشتریان و خریداران نفت (AIOC) از این پس باید نفت موردنیاز خود را به قیمت‌های جاری جهانی از (NIOC) خریداری نمایند.

۸ـ کمیته مشترك موظف است وظایف خود را حداکثر ظرف سه ماه انجام داده، گزارش اقدامات انجام شده را به مجلس بدهد[۳۹].

به این ترتیب بریتانیا، که تصور می‌کرد می‌تواند دولت و مجلس ایران را مثل گذشته زیرسلطه خود بگیرد، با معارضه‌ای حیاتی در مهم‌ترین جبهه اقتصادی خارجی خود مواجه گردید.

فصل ششم

نیروهای دست‌اندرکار در ایران، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا

جنبش ملی ایران که به ملی شدن نفت انجامید، یك بازی قدرت سیاسی ـ اقتصادی را به جریان انداخت که در آن نیروهایی در ایران، بریتانیا، ایالات متحده و همچنین اتحاد شوروی، به اضافهٔ کمپانیهای بین‌المللی نفت و رسانه‌های عمومی، هریك نفوذ خود را به طریقی اعمال می‌کردند. هدف از نوشتن این فصل، ارزیابی نیروهایی است که هر یك در شکل دادن به رویدادها نقشی بازی کردند.

ملی شدن منافع انگلیس در ایران، ریشه‌های خود را در انقلاب مشروطیت سالهای ۹ـ۱۹۰۵ داشت، که ضمن آن نیروهای ملی کوشش داشتند یك سیستم پارلمانی در کشور برقرار کنند و از طریق آن قدرت فرمانروایان مستبد را محدود کرده و امتیازاتی را که این فرمانروایان، به میل و اختیار خویش به خارجیان داده بودند، براندازند. وقتی کمپانی انگلیسی نفت، به صورت یك نیروی سیاسی عمده در کشور درآمد، انجام هدف دوم (لغو امتیازات خارجیان) حتی به صورت مهم‌تری جلوه‌گر می‌شد، چه کمپانی به منظور تأمین و افزایش درآمد خود، به هزینهٔ مردم ایران، وزرای کابینه‌ها، مقامات بالای دولتی و نمایندگان مجلس را

می‌خرید و بر آنها مسلط می‌شد. ایرانیان احساس می‌کردند تا هنگامی که تسلط خارجی، فساد داخلی را تغذیه می‌کند، حکومت مشروطه نخواهد توانست نقش اساسی خود را بازی کند و آنرا توسعه دهد. قبلاً، هر از چندگاه، ملیّون دست به یك سلسله مبارزات علیه «شیاطین» داخلی و خارجی زده بودند، اما در این زمینه دست‌آوردهای کمی داشتند. هنگامی که جنگ دوم جهانی پایان یافت، و قدرت انگلیس رو به ضعف گذارد، ملیّون ناراضی، برای رسیدن به هدفهای خود، پشت سر مصدق گرد آمدند.

جبهه ملی که رهبری آن را مصدق به عهده داشت، محل تمرکز نیروهایی بود که هریك از آنها از نفوذ قابل ملاحظه‌ای در افکار عمومی برخوردار بودند. ۲۰ نفر پایه‌گذار آن را، ۲ استاد حقوق دانشگاه، ۷ وکیل دادگستری، ۳ روزنامه‌نگار، ۲ مهندس، ۴ کارمند دولت و ۲ شخصیت مذهبی تشکیل می‌دادند. از این ۲۰ نفر، ۸ نفر تحصیل کرده فرانسه و ۳ نفر تحصیل کرده سوئیس بودند، و ۸ نفر نیز در ایران درس خوانده و یك شخصیت مذهبی نیز در عراق، تحصیلات عالی خود را به پایان رسانده بودند.

به لحاظ وابستگی طبقاتی، ۵ نفر از آنها ـ از جمله مصدق ـ از اشراف مالك زمین‌های بزرگ زراعی، و ۱۵ نفر دیگر از طبقات متوسط شهری محسوب می‌شدند[1].

از پایه‌گذاران جبهه ملی، علاوه برمصدق، آنان که نقش مهمی در ملی شدن نفت بازی کردند عبارت بودند از: حسین فاطمی مدیر روزنامهٔ باختر امروز، کریم سنجابی و علی شایگان استادان حقوق در دانشگاه تهران، حسین مکی از کارمندان دولت و مظفر بقایی، وکیل دادگستری. در این میان مهدی بازرگان که یك مهندس تحصیل کردهٔ فرانسه بود نیز از بازیگران نقش‌های اصلی به شمار می‌رفت.

آنچه به این گروه کوچك نیرو می‌بخشید، آن بود که ۸ نفرشان از مدیران و سردبیران روزنامه‌های پرتیراژ بودند، و ۳ نفر دیگر از طرف احزاب سیاسی پشتیبانی می‌شدند، که می‌توانستند اعضای خود را به نفع جبهه ملی تجهیز کنند.

احزاب سیاسی اصلی که اتحاد جبهه ملی را به وجود آوردند، عبارت بودند از حزب ایران، حزب زحمتکشان و حزب ملت ایران. حزب ایران، که توسط مهدی بازرگان، یك مهندس تحصیل کردهٔ فرانسه پایه‌گذاری شده بود، عمدتاً از اعضای حرفه‌ای و تکنوکراتهای طبقه متوسط، کارمندان دولت، فارغ‌التحصیلان دانشگاهها و دانشجویان و دانش‌آموزان دانشکده‌ها و مدارس تشکیل شده بود. شعارهای حزب قطع نفوذ خارجی، پایان دادن به حکومت خودکامه و فساد و به روی کارآمدن یك حکومت سلطنتی مشروطه به معنای واقعی آن و استقرار عدالت اجتماعی بود. روزنامه حزب ایده‌های غربی را دربارهٔ آزادی و همچنین تقویت قانون اساسی، از طریق درآوردن شاه به صورت یك «رئیس تشریفاتی» کشور، بدون حق دخالت در کارهای حکومت مطرح می‌کرد. برای تحقق بخشیدن به این امر، حزب مذکور با استناد به کتاب روح‌القوانین منتسکیو استدلال می‌کرد که: «تمرکز قدرت دردست پادشاهان منجر به فساد و تضعیف اجتماع می‌شود.»[۲]

اعضای حزب زحمتکشان را، که توسط دکتر بقایی تأسیس شده بود، دانشجویان دانشگاهها، بازاریان، اصناف و مغازه‌داران تشکیل می‌دادند. این حزب نیز کم و بیش همان اهداف حزب ایران را داشت، ولی گرایش بیشتری به چپ نشان می‌داد. حزب زحمتکشان هدفهایی کم و بیش نظیر جنبش‌های سوسیالیستی اروپا داشت و نشریات آن هم از نویسندگان و متفکران اروپایی چون آندره ژید، برتراند راسل و دیگر کسانی که در این خط فکری بودند، الهام می‌گرفتند.

حزب ملت ایران به وسیله داریوش فروهر، که یك دانشجوی حقوق بود، بنیان گذارده شده و اعضای آن را عمدتاً دانش‌آموزان دبیرستانها و دانشجویان دانشکده‌های مختلف تشکیل می‌دادند. هدفهای حزب به طور عمده ملی‌گرایی بود و در عین حال تمایلات ضدکمونیستی و ضدسرمایه‌داری داشت. تأکید حزب برآن بود که عقب‌ماندگی ایران ناشی از دربار سلطنتی فاسد، نفوذ خارجی، آن بخش از روحانیت ارتجاعی و ملاکین آزمند و طمّاع است[۳].

جبهه ملی، که ائتلافی از این احزاب و دیگر گروههای اجتماعی بود، به‌عنوان قدرت عمده، در صحنه سیاست ایران ظهور کرد. گرچه هدفهای هر یك از این احزاب و گروهها با دیگری تا حدودی تفاوت داشت، اما جبهه به طور کلی دو هدف مشترك را تعقیب می‌کرد: مبارزه علیه تسلط خارجی و استقرار دموکراسی مشروطه. آنها در وجود رهبر خود مصدق، تلفیقی از مظهر مبارزه برای نیل به این دو هدف را می‌دیدند.

حزب چهارمی نیز، در همکاری نزدیك با جبهه ملی ـ و نه وابستهٔ رسمی به آن جبهه ـ به نام جامعهٔ مسلمانان مجاهد به رهبری آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی وجود داشت.

کاشانی یك چهرهٔ برجسته روحانی بود که درمیان بازاریان و طلّاب علوم دینی طرفداران بسیار داشت. او از زمانی که پدرش در بین‌النهرین، پس از جنگ اول جهانی، به وسیله نیروهای اشغالگر انگلیس کشته شد، نسبت به انگلیس‌ها متنفر شده و دشمنی عمیقی داشت. هواداران پدر کاشانی، پس از جنگ اول، علیه انگلیس‌ها دست به قیام مسلحانه زده بودند. در سال ۱۹۴۱، وقتی نیروهای روس و انگلیس خاك ایران را اشغال کردند، انگلیس‌ها کاشانی (پسر) را، که مبارزهٔ قدرتمندی را علیه آنان رهبری می‌کرد، توقیف نمودند. در پایان جنگ که کاشانی از زندان آزاد شد، به حملات خود برضدانگلیس‌ها و کمپانی نفت‌شان ادامه داد[۲].

جمعیتی که تشکیل داده بود شامل طلاب علوم دینی، ریش‌سفیدان و رؤسای اصناف و بازاریان می‌شد که طرفدار اجرای دقیق احکام شریعت اسلامی، و اتحاد تمام مسلمانان علیه غرب بودند. یك گروه مذهبی دیگر که با جامعه مسلمانان مجاهد ـ و نه با جبههٔ ملی ـ همکاری داشت، جمعیت فدائیان اسلام بود. اعضای این گروه را مسلمانان تندرو تشکیل می‌دادند که اعدام هرکس را که بشدت ضدمذهبی بود، حق خود می‌دانستند.

در این ایام رقیب اصلی جبهه ملی، حزب توده (کمونیست) به شمار می‌رفت. حزب توده در سال ۱۹۴۱، وقتی گروهی از مارکسیست‌های زندانی

شده توسط رضاشاه بعد از سقوط او، از زندان آزاد شدند، توسط آنان تشکیل شد و طی دوران جنگ با بهره جستن از پشتیبانی شوروی که شمال ایران را در اشغال خود داشت، توسعه یافت.

حزب توده با استفاده از نارضاییهای موجود درمیان طبقه کارگر صنعتی کشور ـ از جمله کارگران صنایع نفت جنوب ـ موفق شد به ایجاد یك جنبش کارگری متمایل به چپ کمك کند. در حقیقت حزب توده، تنها حزبی بود که در ایران از سازماندهی درست، تشکیلات کارآمد و شبکه فعالیت سراسری در کشور برخوردار بود. در سال ۱۹۴۹، وقتی حزب توده متهم به سوءقصد به جان شاه شد، رسماً منحل و بسیاری از رهبران آن دستگیر گردیدند. با وجود این، در سال ۱۹۵۰ طی اقدامی به خاطر کمك به انگلیس‌ها، رزم‌آرا فشار و کنترل برحزب توده را کاهش داد تا این حزب بتواند در برابر جبههٔ ملی قدعلم کند. در این زمان تعداد اعضای رسمی حزب به رقمی برابر با ۱۴ هزار نفر تخمین زده می‌شد، که یك سوم آنان در آبادان بودند. با وجود این اغلب کارگران نفت در حوزه عمل (AIOC) از جبهه ملی پشتیبانی می‌کردند.

حزب توده با تز «ملی شدن نفت در سراسر ایران» مخالف بود، چه اجرای آن موجب می‌شد بدست آوردن امتیاز نفت در ایران توسط شوروی غیرممکن شود. این حزب فقط طرفدار ملی شدن «کمپانی انگلیسی نفت در جنوب» بود. حزب توده، که از قدرت روزافزون جبهه ملی مضطرب شده بود، حملات تند و زهرآگینی علیه آن جبهه و رهبرش مصدق به عمل آورده او را «مزدور امپریالیست‌ها» می‌خواند. و از تصادفات عجیب روزگار آنکه در این زمان حزب توده و انگلیس‌ها یك هدف مشترك یافته بودند و آن بی‌آبرو کردن مصدق و تضعیف جبهه ملی بود.

یك نیروی دیگر در عرصه سیاسی ایران، شاه به حساب می‌آمد. او از پشتیبانی بخش عمده‌ای از ارتش و گروهی از مالکان اراضی و سیاستمداران برخوردار بود که بسیاری از آنان از هواداران انگلیس به شمار می‌رفتند. اما از لحاظ سیاسی دو نقطهٔ ضعف عمده داشت: اول آنکه گرچه قلباً از هدف جبهه ملی

در قطع نفوذ قدرتهای خارجی از ایران بدش نمی‌آمد، اما می‌ترسید هرگونه اقدامی علیه انگلیس‌ها بکند، به پایین کشیدنش از تخت سلطنت منجر شود. به این دلیل با آرمانهای جبهه ملی و تقاضاهای عمومی برای ملی کردن نفت همصدا نمی‌شد. نقطه ضعف دوم نیز این بود که همه می‌دانستند طرفدار حکومت خودکامه است و هر وقت متوجه گردد اوضاع و احوال مساعد شده و فرصت مناسب است، فرمانروایی مستبدانه خویش را برقرار خواهد کرد. با این ترتیب، و با در نظر گرفتن این مسئله که خود را مخالف دو هدف اصلی مردم نشان داده بود، پشتیبانی آنان را از دست داد.

نیروی قابل ملاحظه دیگر در داخل کشور را عشایر تشکیل می‌دادند، که درمیان آنها قشقایی‌ها، بزرگترین، نیرومندترین و بهترین قبیلهٔ هماهنگ به شمار می‌رفتند. از آنجا که رهبران قشقایی پشتیبانی خود را از جبهه ملی اعلام کرده بودند، سام فال کنسولیار انگلیس در شیراز عقیده داشت بریتانیا اتحادی از قبایل و عشایر مخالف آنها بوجود آورد[5] و به این طریق قدرتشان را خنثی کند، ولی این نظریه هرگز نتوانست به مرحله عمل درآید.

نیروهای قابل ملاحظه در خارج از ایران، بویژه در بریتانیا، ایالات متحده و اتحاد شوروی بر مسیر حوادث در ایران نفوذ و اثر داشتند. هدف درازمدت شوروی این بود که ایران را به اردوگاه خود بکشاند. به گفته اروین بولند دبیر دوم سفارت انگلیس در تهران که سابقاً مدتی در مسکو کار کرده بود، سیاست شوروی آن بود تا از طریق حزب توده، ایران را از بند بلوك امپریالیسم آزاد کند و آن را به صورت یك کشور کمونیست درآورد. تحقق این امر شوروی را قادر می‌ساخت نفوذ قابل ملاحظه ای بر پاکستان، هند و دیگر کشورهای همسایه آنها اعمال کند، بسیار شبیه به همان شیوه ای که انگلیس قادر بود با تسلط بر هند، بر بسیاری از کشورهای خاور دور و خاورمیانه نفوذ خود را مسلط نماید. از این گذشته کشاندن ایران به اردوگاه کمونیسم، به شوروی امکان می‌داد علاوه بر اینکه نفت ایران را در اختیار خود داشته باشد، ذخایر نفتی جهان غرب را مورد تهدید قرار دهد[6].

ولی با وجود این نقشه‌های درازمدت، شوروی در ماجرای نفت، از خود در

صحنه نیمرخ کم‌رنگی نشان می‌داد و انتقاداتش از (AIOC) در حداقل بود. درست برعکس آمریکا که مصمم بود از ایران، آن طور که مقامات رسمی آنها می‌دیدند، به عنوان خط دفاعی مقدم، در برابر طرحهای شوروی برای پاکستان و ترکیه محافظت و پشتیبانی نماید.

دستگاه دولتی ترومن بر این عقیده بود که «ناسیونالیسم» می‌تواند به عنوان سدی در برابر نفوذ کمونیسم مقاومت نماید. از این رو با آرزوهای ناسیونالیستی ایرانیان همدلی نشان می‌داد و مصدق را به چشم «مظهر مجسم جوشش احساسات ناسیونالیستی مردم این کشور می‌دید... که سیاست طرد (AIOC) او از پشتیبانی گستردهٔ اکثریت ملت ایران بهره‌مند بود.» در وزارت خارجه آمریکا بسیاری فکر می‌کردند: «هر نوع راه‌حلی، ولو آنکه به منافع (AIOC) در ایران صدمه وارد کند، بر اوضاع و احوالی که اقتصاد این کشور را به خطر اندازد و موجب تقویت کمونیست‌ها شود ترجیح دارد.»[۷] از این‌رو، آمریکایی‌ها با ملی شدن نفت ایران هیچ مخالفتی نداشتند، به شرط آنکه اصل ۵۰ـ۵۰ را که در آن زمان از طرف کمپانیهای نفتی آمریکایی در سراسر جهان استاندارد شده بود، برهم نزند.

دولت بریتانیا با نقطه‌نظرهای آمریکا دربارهٔ ایران بشدت مخالف بود. گرچه جنگ دوم بر تفوق جهانی انگلیس مهر پایان زده بود «خماری امپراتوری» کماکان وجود داشت. همانطور که کورلی برانت مورخ انگلیسی می‌نویسد: «رهبران سیاسی (بریتانیا) و تأسیسات حاکم بر این کشور با طرز تفکری که ریشه در دوران کودکی آنها (یعنی دوره ادوارد) داشت، این را حق مسلم خود می‌دانستند که «بریتانیا» را بر تارك کشورهای دیگر جهان جای دهند، و خیلی ساده نمی‌توانستند قبول کنند قدرت امپراتوری را حوادث شگفت‌انگیز جنگ دوم جهانی به زوال کشانده... و عصر عظمت امپراتوری بصورتی برگشت‌ناپذیر سپری شده است... آنها مصمم بودند نقش جهانی سنتی بریتانیا را دوباره و بصورتی جاودانه، باز گردانند.»[۸]

با چنین قالب فکری، بریتانیا نمی‌توانست وجود مصدق را که با تفوق آن

کشور به معارضه برخاسته بود تحمل کند. بویژه موریسون با چشم‌انداز مستعمراتی جدایی ناپذیر از شخصیتش، این مسئله را حق انگلیسی‌ها می‌دانست که از ثروت ملی نفت ایران برای درمان بیماریهای اقتصادی خویش استفاده کنند. در طول جنگ دوم جهانی، بریتانیا معادل ۷ میلیارد لیره، یعنی یك چهارم کل ثروت ملی‌اش را از دست داده بود. علاوه بر این با پایان یافتن دوره قرارداد «وام و اجاره» با آمریکا، که در اواخر سال ۱۹۴۵ منعقد کرده بود، بریتانیا با چنان بحران مالی سختی مواجه می‌شد که موجودیت اقتصادیش به خطر می‌افتاد.

برای مقابله با این بحران، اقتصاددان معروف انگلیسی جان مینارد کینز توانست یك وام درازمدت ۳/۷۵ میلیارددلاری از طرف آمریکا به دست بیاورد. اما این وام مشروط به قابلیت تبدیل یا تسعیر لیره استرلینگ شده بود، که خود عامل مهمی در خشکاندن سریع ذخایر دلار و طلای بریتانیا به حساب می‌آمد. تحت چنین شرایطی، نفت ایران که دلارساز عظیم خزانه بریتانیا بود، اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد. به طور خلاصه، بریتانیا به ایران به چشم مایملکی می‌نگریست که باید از آن برای درمان اقتصاد خویش استفاده کند.

دولت بریتانیا و (AIOC) توقعاتی، در واقع مکمل یکدیگر، از ایران داشتند. هدف کمپانی آن بود که «انحصار تسلط و بهره برداری از نفت ایران را در اختیار داشته باشد» و از این راه: «حداکثر منافع ممکن را به دست آورد.» هدفهای دولت بریتانیا عبارت از آن بود که اولاً از نفت ایران حداکثر استفادهٔ ممکن را برای ایجاد موازنه در پرداختهای خارجی خود ببرد. ثانیاً جریان نفت (با محاسبه استرلینگ) را مداوم سازد و بالاخره عواید رضایت بخشی از محل عایدات نفت برای وزارت دارایی خویش به دست آورد[۹].

برای برآوردن این هدفها، بریتانیا در نظر داشت مصدق را براندازد و حکومتی به جای او بنشاند که بتواند با آن کنار بیاید.

دولت انگلیس بسیار خوشحال بود که «در ماجرای اختلاف نفت، شوروی‌ها به طور آشکار مداخله نمی‌کنند» و احساس می‌کرد نفرت مصدق از بیگانگان مانع از آن خواهد شد که با روسها وارد معامله شود، مگر آنکه با فاجعهٔ

اقتصادی روبرو گردد[۱۰].

به این ترتیب، هدفهای بریتانیا بکلی در خلاف جهت هدفهای دولت ایران بود که می‌خواست نفوذ خارجی را ریشه کن کند، تسلط خود را بر نفت خویش برقرار نماید و از آن محل درآمدهای بیشتری به دست آورد.

مصدق اعتقاد داشت از آنجا که «ملی کردن» جزئی از حقوق حاکمیت هر کشوری به شمار می‌رفت، از لحاظ قانونی هیچ کس نمی‌توانست با آن قانوناً مخالفت کند. حتی خود بریتانیا بخش بزرگی از صنایعش را ملی کرده و مکزیك با استفاده از همین اصل «ملی کردن» داراییهای کمپانیهای نفتی آمریکا و انگلیس را که در آن کشور فعالیت داشتند، مصادره کرده بود. مصدق همچنین عقیده داشت: «همان طور که روزولت ملی کردن نفت مکزیك را پذیرفت ترومن نیز ملی کردن نفت ایران را به رسمیت خواهد شناخت.» گذشته از هر چیز دیگر، بالاخره روزولت در سفری که در ماه آوریل سال ۱۹۴۳ به مکزیك کرد اعلام داشته بود که: «عصر بهره برداری از منابع و مردم یك کشور به نفع هر گروهی در کشور دیگر، به طور قطع سپری شده است.»[۱۱]

از آنجا که دولت ایران قاطعانه به این نتیجه رسیده بود که (AIOC) ریشه اصلی فقر و فساد در ایران است، مطبوعات انگلیس دست به تبلیغاتی زدند که هدف آن این بود که اقدامات کمپانی هرگز ارتباطی با این دو مسئله (فقر و فساد) ندارد. تایمز لندن «حالت عدم تعادل» و موازنهٔ ایران را در این مورد به «حماقت»، «حرص و آز» و «فقدان قدرت داوری» در هیئت حاکمه ایران نسبت می‌داد. تایمز مدعی بود در مبارزه میان مسئله «دارا و ندار» و «فاسد و اصلاح طلب» (AIOC) به صورت قربانی درآمده است. تایمز اضافه می کرد این بیماریها به وسیله ملی کردن علاج نخواهد شد و تنها عناصر معینی از سیاستمداران بدون احساس مسئولیت ایران چنین ادعایی دارند[۱۲].

مجله اکونومیست، با پی‌گیری همین هدف نوشت: «هیچ ایرانی ناسیونالیست ذیشعوری واقعاً باور ندارد که کمپانی نفت انگلیس و ایران مسئول فقر وحشتناکی است که گریبانگیر آن ملت شده است.» اکونومیست سپس

افزود: «ناسیونالیست‌های ایرانی با این اتهام تاریخی می‌خواهند ثروتی را بربایند که در آن مبلغ ۳۵۰ میلیون لیره استرلینگ سرمایه‌گذاری شده است[۱۳]. این رقم ۳۵۰ میلیون واقعاً جای سؤال داشت، چه اگر همان طور که در فصلهای بعد خواهیم دید، دقیقاً رسیدگی می‌شد، کل داراییهای (AIOC) در سراسر جهان، در آن زمان ۲۸۶ میلیون لیره بود، که از این مبلغ ۲۸ میلیون لیره آن در ایران قرار داشت.

مشکل اصلی بریتانیا در ارتباط با مسئله ایران، اختلاف نظر با ایالات متحده آمریکا بود. از نظر بریتانیا اختلاف بر سر نفت، صرفاً موضوعی بود که به منافع اقتصادی آن کشور ارتباط پیدا می‌کرد. اما از نظر آمریکا، بویژه هنگامی که درگیر جنگ کره بود، موضوع دارای اهمیت استراتژیك و عامل تأثیر گذارنده مهمی در برخورد آن کشور با شوروی، در سطح جهانی محسوب می‌گردید. آمریکا مایل بود بریتانیا مسئله نفت را بطریقی حل کند که ایران به صورت کرهٔ دومی درنیاید. از طرف دیگر آمریکایی‌ها عقیده داشتند از آنجا که بخش مهمی از نفت دنیای غرب توسط ایران تأمین می‌شود، این مسئلهٔ امنیت ایران است که باید تأکید اصلی و اساسی را بر آن گذارد.

انگلیس‌ها مظنون بودند که آمریکا برای منافع آنها در خاورمیانه دندان تیز کرده است، و این سوءظن آنها نیز مبتنی بر سوابقی بود. در اکتبر ۱۹۴۳ جیمز برنز که در آن موقع مدیرکل سازمان تجهیزات و تدارکات جنگی آمریکا بود از پرزیدنت روزولت خواست، بابت غرامت نفتی که طبق قانون «وام و اجاره» ایالات متحده به بریتانیا داده است، یك سوم از منافع نفتی خود در ایران را به این کشور منتقل کند. روزولت مسئله را با انگلیس‌ها در میان نگذاشت، ولی کمپانیهای نفتی آمریکایی شکایت داشتند، در جنگی که پای منافع ارضی و استراتژیك بریتانیا مستقیماً در میان بوده، این کمپانیها ۸۰ درصد از مواد سوختی مورد لزوم را از منابع خودشان تأمین کرده‌اند در حالی که سهم پرداختی بریتانیا در این میان فقط ۸ درصد بوده است. بریتانیا نمی‌توانست این ادعاها را نادیده بگیرد. پس از جنگ مشکل به این صورت حل شد که (AIOC) با پیشنهاد

قراردادهای مدیریت مشترك طویل المدت به کمپانیهای نفتی مهم آمریکایی در منابع خود در کویت و عراق، آنها را راضی کرد[۱۴]. با انعقاد چنین قراردادهایی، شرکتهای آمریکایی و انگلیس در خاورمیانه، گوشهٔ دنجی را برای به راه انداختن فعالیت‌های پرسود خویش در منطقه به راه انداختند. با وجود این در مورد سیاستهای نفتی، بریتانیا و ایالات متحده برداشتهای متفاوتی داشتند. گرچه هر دو کشور از کمپانیهای نفتی خویش در خارج از کشور حمایت می کردند تا آنها بتوانند کنترل خود را بر منابع مورد سهمیهٔ خویش، برابر امتیازاتی که داشتند اعمال نمایند، اما آمریکا بر موضوع در نظرگرفتن ملاحظات ملی و امنیتی این مناطق تأکید داشت، در حالی که تکیه اساسی انگلیس بر به دست آوردن حداکثر منافع بود. وزارت خارجه آمریکا عقیده داشت بریتانیا به خاطر حفظ امنیت ایران هم که شده، بایستی با دولت این کشور در مورد مسئله نفت بنحوی کنار آید. انگلیس‌ها می گفتند، اگر امنیت ایران در معرض خطر قرار گرفته، گناه آن به گردن مصدق و کمونیست‌هاست و نه دولت بریتانیا، اما این استدلال آمریکایی‌ها را قانع نمی کرد. در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۵۱ ژنرال پاتریك هرلی که سابقاً نماینده شخص پرزیدنت روزولت در ایران بود، در یك جلسه رسمی بررسی در سنای آن کشور گفت: «ملی شدن نفت ایران به هیچوجه ربطی به الهام گرفتن از کمونیست‌ها ندارد و تنها عکس العملی در برابر روش سرسختانه، کوته فکرانه و آزمندانه (AIOC) در آن کشور است.»

وی اضافه کرد: «ایرانی‌ها می گویند، ببینید چه ثروت عظیمی در کشور ما تولید می شود و ما بهره ای از آن نمی بریم.» ژنرال هرلی تأکید کرد: «روسها تصور می کنند، بدون آنکه لزومی داشته باشد به خود زحمتی بدهند، ایران به دامان کمونیست‌ها سقوط خواهد کرد و علت آن تنها طمع کاری و حرص و آز غربی‌هاست.» مجله یو.اس نیوزاندورلدریپورت به خوانندگانش یادآوری کرد: «از سال ۱۹۴۴، یعنی زمان ریاست جمهوری روزولت، هارلی به پرزیدنت گفته بود تحولات عمرانی و توسعه و پیشرفت ایران توسط انگلیس‌ها متوقف گردیده، چه آنها به حدی این کشور را دوشیده اند که دیگر شیرش خشك شده است.»[۱۵]

واشنگتن پست نیز چنین نوشته بود: «ایرانی‌ها کمپانی نفت را به چشم یك کشور، در شکم یك کشور مصیبت‌زده و بلادیده، و مظهر مجسم فقر خود می‌بینند و تنها راه نجات را در ملی کردن صنایع نفت می‌دانند.»[۱۶]

روزنامه نیویورك تایمز استدلال می‌کرد: «اگر ایالات متحده از مصدق پشتیبانی نکند حیثیت آمریکا در ایران و سراسر خاورمیانه به خطر می‌افتد» و اضافه می‌کرد: «پیروی از مصدق در ایران عمومیت دارد و یك مقام رسمی آمریکایی که با این کشور آشناست می‌گوید نفوذ مصدق بر افکار مردم ایران را می‌توان با نفوذ توماس جفرسن یا توماس‌پین در اوایل دوران استقلال ایالات متحده آمریکا مقایسه کرد.

برای انگلیس کار آسانی نیست به اعمال فشار برای نفوذ در کشوری آزاد بپردازد که تاریخ و تمدن گذشتهٔ آن بسیار زودتر از تاریخ و تمدن خود بریتانیا آغاز می‌شود، و بر آن برتری و تفوق دارد[۱۷]. پی.اچ. گوربوث متصدی امور مطبوعاتی سفارت انگلیس در واشنگتن نگران محکوم کردن سیاستهای گذشته (AIOC) از طرف عموم بود که بر احساسات طبیعی ضدآمریکایی مردم این کشور اضافه شده بود[۱۸].

از پایان جنگ دوم جهانی، روابط بریتانیا با ایالات متحدهٔ آمریکا تحت فشارهای مشخصی قرار گرفته بود. آمریکایی‌ها که به خاطر رهایی کشورهای آزاد از تسلط خارجیان جنگیده بودند، متوجه شدند گرچه انگلیس‌ها به‌طور مداوم شعارهای آزادی و دمکراسی را تبلیغ می‌کنند، به هیچوجه قصد مستقل کردن مستعمرات خود را ندارند؛ مگر آنکه آنها را ناگزیر از این کار کرد، نظیر آنچه در هند، برمه و فلسطین روی داد.

بسیاری از آمریکاییان احساس می‌کردند که انگلیس‌ها، سالهای جنگ را به صورت یك دوران کوتاه مدت و گذرا تلقی کرده اند و مایلند حالا که این دوران پایان یافته دوباره مجد و عظمت امپراتوری خویش را برپا کنند. از این هم بالاتر احساس این آمریکایی‌ها چنین بود که انگلیس می‌خواهد نیات خود را به حساب و به هزینهٔ آمریکا عملی سازد. از طرف انگلیس این توقع دائمی قطع نمی‌شد که

آمریکا باید ثروتش، قدرتش و تکنولوژی اتمی اش را با انگلیس تقسیم کند و تمام این کارها را فقط به‌خاطر باصطلاح «روابط ویژه» ای که بین دو کشور وجود داشت انجام دهد. و آمریکایی‌ها این توقعات را بی‌جهت و غیرمعقول تلقی می‌کردند. بخصوص این صدای قطع ناشدنی در مطبوعات دائماً جریان داشت که آمریکا نباید به هیچ قیمتی در اجرای نیات استعماری بریتانیا همکاری کند.

سر جان سلسر مارشال نیروی هوایی بریتانیا که کشور خود را با انتقادات شدیدی از جانب آمریکا روبرو می‌دید، دست به یك رشته مطالعات عمیق در آمریکا زد تا ببیند بریتانیا چه می‌تواند بکند تا چهره خویش را در ذهن مردم آمریکا تغییر دهد و به آن صورت بهتری ببخشد. سلسر در گزارشی که در این باره تهیه کرد می‌نویسد: «اینك در میان مردم آمریکا سوءظن و عدم علاقهٔ مردم به انگلیس عمق و گسترشی یافته که در ده سال گذشته سابقه نداشته است.» و اضافه می‌کند: «گرچه ممکن است بیان این مطلب خوشایند نباشد... اما پیچاندن و تاباندن دم شیر پیر بریتانیا، اینك نوعی وسیله سرگرمی و تفریح مردم آمریکا شده است.» سلسر با توجه به این موضوع که اتحاد آمریکا و انگلیس از اهمیت فوق‌العاده ای برخوردار است، در گزارش خود اضافه می‌کند: «بریتانیا برای نفوذ در افکار عمومی آمریکا باید دست به اجرای یك برنامه روابط عمومی در سطح بسیار گسترده بزند، ولو این کار به قیمت خرج کردن سالی هزارها لیره برای این کشور تمام شود.»[۱۹]

وزارت خارجه انگلیس تشخیص داد برای انجام چنین برنامه‌ای و نفوذ در احساسات تحریك شدهٔ مردم، در کشوری به وسعت آمریکا، بویژه با توجه به وجود رسانه‌های نیرومندی که نسبت به بریتانیا نیز دارای نظریات خصمانه هستند، سالی چند هزار لیره، دردی را دوا نخواهد کرد، و این امر نیاز به تشکیلات و سازمان عظیم و پرهزینه‌ای دارد که تأمین منابع مالی آن بسیار مشکل است. از این رو ترجیح داد تأکید خود را بر نفوذ بر شخصیت‌های برجستهٔ آمریکایی در سراسر این کشور، و مخصوصاً آنهایی که در ارگانهای روابط عمومی مؤثر هستند بگذارد. با پیروی از این خط‌مشی سر اولیورفرانکز سرك کشیدن، پچ‌پچ کردن،

درگوشی صحبت کردن و نزدیك‌تر ساختن خود را به چنین مقاماتی، از جمله ضمن ناهارهای پایان‌ناپذیری که در جرج‌تاون داده می‌شد، افزایش بخشید و طی این فعالیت‌ها غالباً با دین آچسن وزیر امورخارجه و دیگر کارمندان عالی‌رتبه آن وزارتخانه و همچنین نویسندگان و مفسران برجسته آمریکا به بحث و گفتگو می‌نشست که در میان آنان می‌توان از ادوارد رمورو و المردیویس نام برد[۲۰]. این تماسها ثمراتی کم و بیش به بار می‌آورد و تا حدودی توانست برای بریتانیا از لحاظ کلی کسب احترام کند. مع‌ذالك فرانکز احساس می‌کرد ناگزیر است عدم محبوبیت گسترده از (AIOC) را، چه در دستگاه دولتی آمریکا و چه در خارج از آن، به وزارت متبوع خویش گزارش دهد. در یکی از این گزارشها می‌گوید: «مشکل اساسی (AIOC) آن است که مدیرانش به اندازه کافی از سیاست «پدرسالاری» غرب، که اینك و در این دهه از قرن حاضر تا حدودی از مد افتاده به‌نظر می‌رسد، فاصله نگرفته‌اند.» از طرف دیگر جی.دی. کلی سفیر انگلیس در مسکو نیز مجبور می‌شود به وزارت خارجه در لندن چنین گزارش دهد: «من نگران آن هستم که روسها از موقعیت ضعیف کنونی انگلیس در ایران بهره برداری کنند، بویژه آنکه هیئت‌مدیره (AIOC) هنوز در حال و هوای دنیای سال ۱۹۱۰ بسر می‌برد[۲۱] کمپانیهای نفتی آمریکایی در خاورمیانه نیز با آنکه با چگونگی برخورد فریزر نسبت به مسئله نفت ایران و طرز ادامه آن بشدت مخالف بودند به‌علت وجود منافع مشترك با (AIOC) در منطقه، چاره‌ای جز همکاری با آن نداشتند.

و اگر ایران در حرکتی که برای ملی کردن نفت خود انجام داده بود موفق می‌شد، این امر در سرنوشت کمپانیهای نفتی آمریکایی نیز بی‌تأثیر نبود.

در داخل (AIOC) نیز عده‌ای از رؤسای آن کمپانی فریزر را اسکاتلندی خسیس و گدامنشی تلقی می‌کردند که مطلقاً قابلیت انعطاف ندارد. سر فردریك لگت مشاور کمپانی در امور کار و کارگری، مدیریت (AIOC) را کور و کاملاً بی‌اطلاع، نسبت به مسائلی که برای یك حرکت تازه براساس مشارکت مساوی ضرورت دارد، معرفی کرده است[۲۲].

در داخل دولت بریتانیا نیز گروهی بتدریج احساس می‌کردند فریزر و هیئت‌مدیرهٔ کمپانی، مشکل اصلی را پشت‌سر موانع موجود بر سر راه روابط بریتانیا و ایران به‌وجود آورده‌اند. وقتی آنها از طریق وابستهٔ امور کار خود در سفارت انگلیس در تهران مطلع شدند که بسیاری از کارگران کمپانی در کلبه‌های خشت و گلی، بدون برق و رعایت کوچك‌ترین مسائل بهداشتی و بعبارت بهتر مشتی بیغوله تپانده شده‌اند واقعاً شوکه شدند[۲۳].

حقیت امر از آنچه در گزارش وابستهٔ کار سفارت آمده بود نیز بسیار بدتر بود.

وزیر مختار انگلیس از تل‌آویو مقاله‌ای را که در روزنامه اورشلیم‌پست در این‌باره نوشته شده بود، برای وزارت خارجه فرستاد. این مقاله را یك اسرائیلی نوشته بود که از سال ۱۹۴۴ با (AIOC) در آبادان کار می‌کرد. در مقاله چنین آمده بود: «۶۰ هزار کارگر گمنام ماهر و نیمه‌ماهر یا غیرماهر (AIOC) در آبادان فقیرترین مردمی هستند که بر روی این کره خاکی زندگی می‌کنند؛ چه حتی برای زندگی کردن جای معینی ندارند.»

بخشی از متن مقاله چنین بود:

«آنها ۷ ماه از سال را زیر درخت‌ها به سر می‌برند... و در زمستانها این توده‌های انسانی را در سردابهای وسیعی می‌چپانند که توسط کمپانی ساخته شده و هریك از آنها سه تا چهار هزار انسان را در شکم خود جای می‌دهند، بدون آنکه حتی دیوارهای فاصلی بین هر گروه وجود داشته باشد. به هر خانواده، فضایی معادل با وسعت یك پتو، که زیر پایشان می‌اندازند در این سردابها داده می‌شود و در یك سرداب سه چهار هزار نفری، حتی یك مستراح وجود ندارد. در بحثهایی که با همکاران انگلیسی خود داریم، غالباً سعی می‌کنیم به آنها بفهمانیم در رفتاری که با ایرانیان در پیش گرفته‌اند به راه خطا می‌روند، اما پاسخ آنها همواره چنین است: ما انگلیسی‌ها در این باره که با مردم بومی چگونه باید رفتار کرد، صدها سال تجربه داریم. سوسیالیسم بسیار خوب است اما برای خودمان و در کشور خودمان. در اینجا ما باید آقا و سرور باشیم.»

وزیر مختار انگلیس با فرستادن این مقاله به وزارتخارجه خویش نوشت: کمپانی... استحقاق آنچه را بر سرش آمده، داشته است[۲۴].

بنابراین نباید به هیچوجه این امر که نیروی کار کمپانی نقش بسیار بزرگی را در جنبش ملی کردن صنایع نفت به‌عهده گرفت، تعجب‌آور باشد. ماهها قبل از آنکه نفت ملی شود فیلیپ نوئل بیکر وزیر امور کشورهای کامنولث (مشترك المنافع) در کابینهٔ بریتانیا، به ارنست بوین وزیرخارجه وقت هشدار داده بود وقوع چیزی (شبیه آنچه به وقوع پیوست) بسیار محتمل و نزدیك به نظر می‌رسد. اهمیت نفت ایران از نظر اقتصاد و دفاع بریتانیا و کامنولث به‌حدی زیاد است که ما نبایستی امکان دهیم کوچك‌ترین فرصتی برای وقوع درگیریهای کارگری و ناراحتی‌های اجتماعی در این منطقه به‌وجود آید، بویژه وقتی به این مسئله توجه می‌کنیم که چه منافعی از نفت ایران عایدمان می‌شود و چه منافع و ذخایر عظیمی از این مادهٔ قیمتی در این کشور وجود دارد[۲۵].

اما آقای فریزر رئیس کل کمپانی برای این حرفها تره هم خرد نمی‌کرد. بسیاری او را فقط به چشم یك روشن‌فکر درجه دوم می‌دیدند که کوچك‌ترین شم سیاسی ندارد و در مقابل واجد تمام حقارت‌هایی است که یك حسابدار اهل گلاسکو، برای هرآنچه نتواند در ترازنامه خود نشان دهد، از خود بروز خواهد داد. وقتی قرارداد آرامکو بسته شد، فریزر آنچه را به وضوح و با خطوط درشت بر دیوار نوشته شده بود نتوانست درك کند و برای تطبیق دادن خود با آن بشدت مقاومت نشان داد[۲۶].

برای منحرف کردن سهامداران (AIOC) از آخرین واقعیات تحولاتی که در نفت ایران پیدا شده بود، فریزر حتی دست به قلب حقایق در گزارش سالانه ۱۹۵۰ کمپانی زد. در گزارش آمده بود: «با اطلاع حاصل کردن از مفاد قرارداد نفتی عربستان سعودی، کمپانی هیچ فرصتی را از دست نداد تا تمایل خود را به ژنرال علی‌رزم‌آرا (سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا) نخست‌وزیر وقت ابراز دارد که مسئله انعقاد قرارداد مشابهی را با وزیران خویش در میان نهد... بنابراین در این مورد به‌هیچوجه این مسئله که کمپانی از جریان حوادث عقب‌مانده و یا سخاوت

و دست و دلبازی کمتری نشان داده نمی‌تواند صحت داشته باشد[۲۷].

حقایق نشان می‌دهد که موضوع را فریزر درست وارونه نشان داده است. گرچه آمریکایی‌ها و پاره‌ای مقامات خارجی دیگر به فریزر نصیحت کرده بودند که قرارداد عربستان سعودی را در مورد نفت ایران الگو قرار دهد، اما فریزر ابداً روی خوش نشان نداد، بلکه برعکس گفت خود بهتر می‌داند با ایرانی‌ها باید چگونه معامله کند. آن‌طور که جرج مك گی معاون وزارت خارجه آمریکا موضوع را مطرح می‌کند: «کوتاهی (AIOC) را در این زمان، در اجرای توصیه‌ای که به آنها شد، فقط می‌توان یك فاجعه بزرگ نامید.»[۲۸]

کلمنت اتلی نخست‌وزیر دولت کارگری انگلیس انتظار داشت که کمپانی «وجدان اجتماعی» داشته و به بهبود وضع رفاهی کارگران خود، و همچنین توسعه اقتصادی ایران کمك کند. اما اجرای چنین اقداماتی به قیمت کاهش کمك‌های عظیم و قابل ملاحظهٔ کمپانی، به صورت مالیات و غیره به خزانه‌داری انگلیس و تقسیم منافع سهام میان سهامداران تمام می‌شد و می‌دانیم که بزرگترین سهامدار کمپانی نیز خود دولت انگلیس بوده است. این مشکل دولت اتلی را از وارد کردن فشار برای آنکه در ایران «وجدان اجتماعی» نشان دهد باز می‌داشت، و ایرانیان طبعاً به این نتیجه می‌رسیدند بدون توجه به اینکه چگونه دولتی، اعم از محافظه‌کار یا کارگر، در انگلستان روی کار باشد، (AIOC) به سیاست غیرمترقی و اختناق‌آور خود در ایران ادامه خواهد داد تا هرچه بیشتر از منابع این کشور بهره برداری کند.

(AIOC) به تعادل موازنهٔ پرداختهای بریتانیا کمك هنگفت می‌کرد، و از این‌رو خزانه‌داری این کشور تا حدودی می‌توانست زیانهای ناشی از زوال امپراتوری را جبران کند. آن‌طور که جان‌استراچی وزیر جنگ وقت کابینه انگلستان گفته است: «این آخرین امپراتوری، یعنی امپراتوری نفت، بیش از هر بخش دیگر از امپراتوری، تاکنون منافع عاید بریتانیا کرده است.»[۲۹]

اما مشکل در اینجا بود که فریزر با تنگ‌نظری بی‌حد و روشی بسیار خشن می‌خواست تا آنجا که امکان دارد این گاو شیرده را بدوشد. در داخل دولت

کارگری تنی چند پیشنهاد کردند فریزر برکنار شود و به‌جای او شخصی با دیدی وسیع‌تر و خصوصیاتی سیاستمدارانه‌تر منصوب گردد و همچنین اعضای هیئت مدیرهٔ او نیز تغییر پیدا کند[۳۰].

توصیهٔ وزارت خارجهٔ آمریکا این بود که: یا فریزر را برکنار کنید و یا لااقل، وزارت خارجه بریتانیا اجازه ندهد سیاستهایش را به آن دیکته کند.

سیاست دولت بریتانیا در آن موقع چنین بود که قبل از آنکه نهضت ملی کردن نفت ایران به سرمایه‌گذاریهای دیگر آن کشور در نقاط دیگر جهان سرایت کند، آن را سرکوب نماید. تاکین‌تونخست‌وزیر برمه اخطار کرده بود: «اگر (AIOC) را از ایران بیرون بیندازند، برای دولت بریتانیا موضوع بسیار وهن‌آور و خفت‌آمیز خواهد بود، و دست افراطیها در تمام کشورهای شرقی قوی خواهد شد. آن وقت برای دولتهای این نقاط، مقاومت در برابر فشارهای وارده بسیار مشکل می‌گردد. در آسیای جنوب شرقی بریتانیا منافع مهمی در کمپانی نفت برمه و مؤسسه برمه در کشور برمه، رویال داچ‌شل (در اندونزی) و سندیکای قلع سیام (در هند و چین) داشت[۳۱].

اکثریت کمپانیهای نفتی آمریکایی از (AIOC) حمایت می‌کردند و به وزارت‌خارجه خود می‌گفتند ملی کردن نفت ایران اعتبار قراردادها را متزلزل می‌کند و از این‌رو نفت آمریکا و دیگر قراردادهای مربوط به سرمایه‌گذاریهای این کشور را در سراسر نقاط جهان مورد تهدید قرار می‌دهد. با وجود این بسیاری در وزارت‌خارجهٔ آمریکا اعتقاد داشتند همکاری ایالات‌متحده با (AIOC) و روشهای استعماری آن، ایران را از غرب جدا خواهد کرد و راه را برای تسلط روسها هموار خواهد ساخت. ستاد مشترك آمریکا نگران بود اگر ایران سقوط کند، ترکیه محاصره خواهد شد و این امر به تسلط شوروی بر تمام منطقه خاورمیانه و منابع نفتی آن منجر می‌گردد[۳۲]. ریچارد فنك‌هاورز مشاور وزارت‌خارجه در مسائل نفتی می‌گفت اگر اتحاد شوروی بتواند جریان نفت را به بازارهای طبیعی آن قطع کند، چنین گسیختگی نه تنها بر شکوفایی اقتصادی، بلکه حتی بر ثبات سیاسی و وضع دفاعی اروپای غربی نیز اثرات مهمی خواهد

گذارد[۳۳].

به این ترتیب ایالات متحده با بن‌بست حادی روبرو شده بود، زیرا نه می‌توانست بریتانیا را نادیده انگارد، که نزدیک‌ترین متحدش بود، نه کشوری را که از لحاظ استراتژیک اهمیت فراوان داشت و با شوروی دارای مرزهای مشترک طولانی بود. اما منافع این دو با یکدیگر از لحاظ اصولی در تضاد بود. برای مدت ۱۸ ماه تمام، دستگاه اداری و دولتی ترومن رئیس جمهوری آمریکا صرف وقت کرد بلکه راه‌حل میانه‌ای، که برای دو کشور رضایت‌بخش باشد، پیدا کند، اما نیروهای معارض در سه کشور ایران ـ بریتانیا و ایالات متحده کار را دشوار می‌کردند. از آن گذشته روسیهٔ تحت فرمانروایی استالین دست خود را رو نمی‌کرد. شوروی فعالیت‌هایش را محدود به لاس زدن با حزب توده و بریتانیا، هر دو، کرده بود و در عین حال به امپریالیسم غرب حمله می‌کرد. این بود نموداری از بازیهای داخلی این نیروها که نتایج آن به‌عنوان عامل تعیین کننده، سرانجام بایستی خود را ظاهر می‌ساخت.

فصل هفتم

ایران از «کمپانی» خلع ید می کند

(AIOC) به لایحهٔ چگونگی اجرای ملی شدن نفت عکس‌العملی شدید نشان داد و مدعی شد که ایران با ملی کردن صنعتی که با سرمایه و مهارت فنی بریتانیا به وجود آمده بود از خود «نمك ناشناسی» و حق کشی آشکاری نشان داده است. آنچه کمپانی ناگفته گذارد این بود که سر ویلیام استرنگ از وزارت خارجه انگلیس عقیده داشت (AIOC) برای به‌وجود آوردن امپراتوری عظیم خود در سراسر جهان، تا آخرین پوندی را که ممکن بود، از ایران دوشیده بود[1] یك بررسی از وضع مالی (AIOC) در زمان ملی شدن نفت بسیار آموزنده خواهد بود.

طبق ترازنامه تلفیقی کمپانی در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰، جمع دارایی‌های (AIOC) از جمله منافع و سهامی که در شرکتهای فرعی، تابعه و مشترك در سراسر جهان داشت، بالغ بر ۲۶۸/۵ میلیون لیره استرلینگ می‌شد. از این مبلغ فقط ۳۲/۸ میلیون لیره، یا ۱۲/۲ درصد آنرا سرمایه‌گذاری اولیه (سهام) کمپانی تشکیل می‌داد. و حتی از این مبلغ نیز بیش از یك سوم آن از طریق تبدیل قسمتی ازذخایر کمپانی به سهام معمولی و تفویض مجانی آن به سهامداران، تأمین شده بود. از این رو براحتی می شد گفت که تا سال ۱۹۵۰ فقط حدود ۲۲ میلیون لیره از جمع دارایی (AIOC) در سراسر جهان، توسط سهامداران به کمپانی پرداخت شده و بقیه

آن مربوط به تجدید سرمایه گذاری منافعی بود که از نفت ایران به دست آمده بود.

مقامات رسمی وزارت خارجه و خزانه‌داری بریتانیا، میان خودشان قبول داشتند از آنجا که (AIOC) از سال ۱۹۲۳ به این طرف هیچ پول نقدی را سرمایه گذاری نکرده بود، بنابراین ادعای ایران را مبنی برآنکه آنچه اینك (AIOC) جزو داراییهای درسراسرجهان محسوب می شود، از طریق نفت ایران به دست امده است، نمی توان رد کرد. همان طور که قبلاً هم توضیح داده شد، کمپانی عملیات خود را به خرج ایران و از طریق بکار گرفتن هر بهانه و وسیله ای که بتواند با آن سهم ایران را در عایدات نفت به حداقل برساند، در سراسر جهان توسعه داده بود.

(AIOC) در پالایشگاههای نفتی بریتانیا، استرالیا، فرانسه، ایتالیا و اسرائیل سهیم بود.

همچنین صاحب یك «ناوگان نفتکش» بود که نفتکشهایی به ارزش ۲۱ میلیون لیره استرلینگ را در اختیار داشت. از این هم بالاتر سرمایه گذاری کمپانی در شرکتهای فرعی و تابعهٔ کمپانیهای مشترك به ۵۰ میلیون لیره استرلینگ سر می‌زد.

(AIOC) مالکیت ۵۰ درصد از سهام «شرکت نفت کویت» را داشت و در هر یك از شرکتهای نفتی عراق و شرکت توسعه نفت قطر با مسئولیت محدود ۲۳/۷۵ درصد شریك بود. ارزش ترازنامه‌ای داراییهای ثابت (AIOC) در سال ۱۹۵۰ در ایران، که تماماً به کمپانی تعلق داشت، فقط ۲۸ میلیون لیره نشان داده شده بود، درحالی که ارزش جانشین (یا ارزش تعویض) این سرمایه‌های ثابت، بالغ بر ۳۰۰ میلیون لیره مورد ادعا قرارگرفته بود[۲]. (AIOC) ۵۱ درصد از کل نفت خاورمیانه را تولید می کرد که از این میزان سه چهارم آن مربوط به ایران بود. یك چهارم دیگر جمعاً از میدانهای نفتی عراق، کویت و قطر به دست می‌آمد. از ۴۹ درصد باقیمانده از کل تولید خاورمیانه ۴۴/۵ درصد آنرا کمپانیهای آمریکایی و ۴/۵ درصد دیگر را کمپانیهای فرانسوی و هلندی تولید می کردند. در ایران (AIOC) کلاً انگلیسی و در عربستان سعودی آرامکو کلاً آمریکایی بود (به نمودار شماره ۳ نگاه کنید).

نمودار ۳. وضع مالکیت نفت خاورمیانه در سال ۱۹۵۰

درصد	ملیت مالك یا مالکین	کشور	شرکت نفتی
	انگلیسی	ایران	شرکت نفت انگلیس و ایران
۵۶	دولت انگلیس	ایران	شرکت نفت انگلیس و ایران
۲۲	شرکت نفت برمه	ایران	شرکت نفت انگلیس و ایران
۲۲	سهامداران خصوصی	ایران	شرکت نفت انگلیس و ایران
	آمریکایی	عربستان سعودی	آرامکو
۳۰	استاندارد اویل آف کالیفرنیا	عربستان سعودی	آرامکو
۳۰	کمپانی تکزاس	عربستان سعودی	آرامکو
۳۰	استاندارد اویل آف نیوجرسی	عربستان سعودی	آرامکو
۱۰	سوکونی واکیوم	عربستان سعودی	آرامکو
	آمریکایی	بحرین	کمپانی نفت بحرین
۵۰	استاندارد اویل آف کالیفرنیا	بحرین	کمپانی نفت بحرین
۵۰	کمپانی تکزاس	بحرین	کمپانی نفت بحرین
	بین المللی	عراق	کمپانیهای نفتی عراق، موصل و بصره
۲۳ $\frac{۳}{۴}$	شرکت نفت انگلیس و ایران	عراق	کمپانیهای نفتی عراق، موصل و بصره
۲۳ $\frac{۳}{۴}$	گروه شل	عراق	کمپانیهای نفتی عراق، موصل و بصره
۲۳ $\frac{۳}{۴}$	شرکت نفت فرانسه	عراق	کمپانیهایی نفتی عراق، موصل و بصره
۱۱ $\frac{۷}{۸}$	استاندارد اویل آف نیوجرسی	عراق	کمپانیهای نفتی عراق، موصل و بصره
۱۱ $\frac{۷}{۸}$	سوکونی واکیوم	عراق	کمپانیهای نفتی عراق، موصل و بصره
۵	سی.اس گلبنکیان	عراق	کمپانیهای نفتی عراق، موصل و بصره
	نظیر شرکت نفت عراق	قطر	شرکت توسعه و عمران با مسئولیت محدود
	انگلیسی ـ آمریکایی	کویت	شرکت نفت کویت
۵۰	شرکت نفت انگلیس و ایران	کویت	شرکت نفت کویت
۵۰	شرکت بهره برداری خلیج	کویت	شرکت نفت کویت

منبع: سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲. گزارشی از «ا.ك. روسی» به وزارت خارجه انگلیس، بتاریخ ۶ فوریه ۱۹۵۱.

اما در نفت عراق و کویت (AIOC) با کمپانیهای آمریکایی مشارکت داشت و این امر موجب می‌شد که کمپانیهای دو کشور علایق مشترکی داشته باشند.

در زمان ملی شدن، ایران بزرگترین تولید کنندهٔ نفت خاورمیانه بود، و از لحاظ جهانی نیز پس از آمریکا، ونزوئلا و اتحاد جماهیر شوروی مقام چهارم را داشت. کل تولید سالانه نفت ایران به ۳۲ میلیون تن می‌رسید که رقمی بیش از یك سوم از کل ۹۰ میلیون تن نفت سراسر خاورمیانه را تشکیل می‌داد. از آن مهم‌تر آبادان صاحب بزرگترین پالایشگاه نفت در سراسر جهان بود، و قدرت تصفیهٔ سالانهٔ ۲۰ میلیون تن نفت را داشت[۳] از کل نیازمندیهای سوختی اروپای غربی، ۹۰ درصد از نفت خام و ۴۰ درصد از نفت تصفیه شده (نفت سفید) و ۱۰۰ درصد از گازوئیل آنرا، ایران به تنهایی تأمین می‌کرد.

در اوایل سال ۱۹۵۱ CIA (سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا) گزارشی تهیه کرد که در آن گفته شده بود: «از دست رفتن نفت ایران و پالایشگاه آبادان چنان اثر مخرب و زیان‌آوری بر فعالیت‌های اقتصادی اروپای غربی خواهد داشت که موجب وارد شدن زیانهای بسیار هنگفت و غیر قابل تحمل مالی، بویژه بر بریتانیا خواهد شد که کنترل تمامی این نفت و پالایشگاه را در اختیار دارد.» در گزارش آمده بود: «به فرض آنکه بهای نفت را در حد فعلی ثابت بدانیم، این امر موجب خواهد شد اگر اروپای غربی ناگزیر از تأمین نیازهای نفتی خویش از نقاط دیگر شود، باید سالانه مبلغ ۷۰۰ میلیون دلار اضافی بپردازد.»[۴]

برای اجتناب از چنین زیانهای هنگفتی بود که بریتانیا تصمیم قاطع داشت جلوی ملی شدن نفت ایران را بگیرد. معذالك رفتار غیر منصفانه (AIOC) نسبت به ایران حتی وزارت خارجه بریتانیا را ناراحت کرده بود. وقتی وزارت خارجه حسابهای (AIOC) را در سال ۱۹۵۰ چك می‌کرد نتایج چنین بود:

۱ـ نفع خالص کمپانی برای سال ۱۹۵۰ متجاوز از یکصد میلیون لیره.

۲ـ پرداختی به دولت بریتانیا بابت مالیات، ۵۰/۷ میلیون لیره.

۳ـ سهمیهٔ در نظر گرفته شده برای ذخایر کمپانی، ۲۵ میلیون لیره.

۴ـ کل پرداختی به ایران، ۱۶ میلیون لیره.

سر راجرزمکینز معاون وزارت خارجه انگلیس، انتظار داشت انتشار ترازنامه کمپانی خشم شدیدی را برانگیزد چه، درحالی که نفع خالص و سهم مالیات دولت بریتانیا، در مقایسه با ارقام سال قبل (۱۹۴۹) در این ترازنامه بیش از دو برابر شده بود، درهمان مدت حق الامتیاز ایران از ۱۳/۵ میلیون لیره فقط به ۱۶ میلیون لیره بالا رفته بود[۵] با وجود این دولت انگلیس از پشتیبانی کامل (AIOC) دست برنمی‌داشت.

برای عقیم گذاردن لایحه ملی شدن نفت، بریتانیا یك سلسله اقدامات مختلف، اما موازی با یکدیگر انجام داد. این اقدامات از تهیهٔ مقدمات اشغال نظامی احتمالی آبادان[۶] تا کوشش در راه به زانو درآوردن مصدق را شامل می شد. و در عین حال سعی می کرد با خود مصدق، براساس چارچوب تقسیم مساوی منافع وارد مذاکره شود.

در این میان مصدق کابینه خود را به مجلس معرفی کرد که از وزرای آن ۸ نفر از میان طرفداران جبهه ملی بودند و ۴ نفر دیگر را شاه انتخاب کرده بود. شهرد پس از تشکیل کابینه بی‌درنگ به ملاقات نخست‌وزیر جدید رفت تا مخالفت شدید دولت متبوع خویش را با ملی شدن نفت اعلام نماید.

مصدق سعی کرد او را متقاعد کند که این لایحه متضمن هیچ سوء نیتی نسبت به انگلیس‌ها نیست. او گفت: «بریتانیا از نظر ما یك قدرت متعادل کننده (در برابر روسیه) محسوب می شود، و ایران نمی تواند قطع رابطه با آن کشور را تحمل کند.» معذالك باید بین دولت بریتانیا و (AIOC) تمایزی قائل شد که تقریباً مسئول هر مصیبتی است که امروزه کشور ما از آن رنج می برد. مصدق اظهار داشت آنچه او می‌خواهد در ایران انجام دهد فقط همان چیزی است که درحال حاضر در بریتانیا نیز انجام شده، و منظور اصلی، اجرای اصلاحات اجتماعی است که از آن طریق جلوی نفوذ کمونیسم را بگیرد و راه را بر آن ببندد. برای انجام این منظور ایران باید منابع مهم ثروت ملی خویش را در اختیار داشته باشد. شهرد در پاسخ فقط به تکرار این مسئله پرداخت که با ملی شدن (AIOC) مخالف است، چه این کمپانی مهم‌ترین مایملك انگلیس در ایران را تشکیل می‌دهد[۷].

شهرد در ملاقات دوم خود با مصدق حامل پیامی از جانب وزیر خارجه بریتانیا (موریسون) بود که در آن به ایران سخت هشدار داده شده بود از توسل به هرگونه اقدام یك جانبه پرهیز کند. وقتی شهرد به مصدق گفت بریتانیا همواره به ایران کمك کرده است، مصدق از او خواست در این مورد فقط یك نمونه ذکر کند. شهرد جواب داد انگلیس ۸/۵ میلیون لیره بابت استفاده از راه‌آهن ایران در دوران جنگ به این کشور پرداخته است. مصدق گفت: در عوض با محاسباتی که انجام شده، در همین مدت استفاده از راه آهن، معادل ۷۲ میلیون لیره به تجهیزات و تأسیسات آن خسارت وارد گردیده که لابد تصدیق می‌فرمایید خیلی بیشتر از مبلغی است که برای کرایه آن پرداخته‌اید[۸].

و سرانجام پاسخ مصدق به پیام موریسون این بود که: «این از حقوق حاکمیت هر ملتی است که صنایع خود را ملی کند و بزودی از کمپانی (سابق) نفت خواهیم خواست به ما کمك کند تا قانون ملی شدن نفت را به مرحله اجرا درآوریم.»[۹]

پس از گذشت دو هفته از زمامداری مصدق، شهرد برداشت خود را از نخست‌وزیر جدید به شرح زیر برای جفری فورلانگ در وزارت امورخارجه انگلیس می‌نویسد:

«نخست‌وزیر جدید، بصورتی معقول آشتی‌پذیر است و به طور قطع مایل است از هر اقدامی که به قطع روابط منجر شود، پرهیز کند.» وی اضافه می‌کند که «یك فکر واحد مصدق را تحت نفوذ کامل خود دارد و آن ملی کردن نفت و از میان برداشتن چیزی است که به نظر وی نفوذ مخرب و موذیانهٔ کمپانی نفت در ایران به حساب می‌آید. به احتمال قوی او صادقانه و شرافتمندانه اعتقاد دارد که هنوز می‌تواند به انجام این مهم توفیق یابد، بدون آنکه درگیری عمده‌ای با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس پیدا کند، به شرط آنکه اصل پرداخت غرامت نیز مورد توجه قرار گیرد.» سپس شهرد از ارزیابیها و برآوردهای خود چنین نتیجه می‌گیرد: «از این رو ما باید اینك روش سخت‌تری در پیش گیریم که مصدق بفهمد در واقع اگر خواستهای بریتانیا نادیده انگاشته شود، وصول به این مهم برای او،

بدون یك درگیری جدی با دولت اعلیحضرت پادشاه، ممکن نخواهد بود.»[۱۰]

در نیمه ماه مه ۱۹۵۱، همان طور که در لایحه چگونگی اجرای ملی شدن نفت پیش‌بینی شده بود، دولت ایران با تشکیل یك کمیته مشترك ۱۱ نفری، گام دیگری در راه اجرای لایحه برداشت. این کمیته متشکل بود از کاظم حسیبی‌معاون وزارت دارایی و ۱۰ نفر از اعضای مجالس شورا و سنای ایران. چند تن از اعضای این کمیته تحصیل کردهٔ غرب بودند و در گذشته پستهای وزارت داشتند و یکی از آنها استاد حقوق بین‌الملل بود.[۱۱] با این حال شهرد اعضای کمیته را دست کم گرفته و آنها را «عناصر بی‌تجربه و غیر مهم» تلقی کرد.

شهرد همچنین عقیده داشت که جملگی آنها یا «افراطی و تندرو» و یا دنباله‌رو هستند. اما پرفسور الول ساتن که قبلاً نیز در سفارت انگلیس در تهران کار کرده بود، در مقایسه با اعضای هیئت مدیره (AIOC) امتیازات اعضای این کمیته را بیشتر می‌دید[۱۲].

روز ۱۴ مه، وقتی کمیته مشترك کار خود را شروع کرد، دولت بریتانیا اعلام داشت تیپ شانزدهم گروه چترباز ارتش خود را به حالت آماده‌باش کامل درآورده، و به طور ضمنی اشاره کرد که از این تیپ ممکن است برای اقدام نظامی در آبادان استفاده شود. یك روز قبل از آن اعلامیه‌ای از جانب سفارت ایران در پاریس منتشر شد که در آن آمده بود: «به دلیل توطئه‌هایی که علیه جان آقای نخست‌وزیر، توسط عوامل مزدور شرکت نفت انگلیس و ایران وجود دارد، برای تسهیل اقدامات مسئولان امنیتی کشور، ایشان تصمیم به توقف و اقامت در محوطه مجلس گرفته‌اند و از آن محوطه خارج نخواهند شد.» وزارت خارجه انگلیس به این اعلامیه اعتراض کرد[۱۳].

کمیتهٔ مشترك، یك هیئت مدیرهٔ موقت سه نفری برای اداره امور شرکت ملی نفت ایران (NIOC) تشکیل داد که ریاست آن با مهدی بازرگان (مؤسس نهضت آزادی ایران) و مهندس فارغ‌التحصیل از مدرسه مرکزی فرانسه بود و در آن موقع ریاست دانشکده فنی دانشگاه تهران را به عهده داشت. (NIOC) از ریچارد سدان نماینده ارشد (AIOC) در تهران خواست که در مذاکرات هیئت مدیرهٔ

موقت شرکت کند و تأکید کرد اگر شرکت نکند، دولت ایران اقدامهای خود را بدون مشارکت وی انجام خواهد داد.

جواب کمپانی این بود که اقدام ایران را تخلف از مفاد امتیازنامه تلقی می‌کند و دولت بریتانیا نیز اعلام کرد شکایت نامه‌ای علیه ایران به دیوان داوری بین‌المللی (دادگاه جهانی) در لاهه تسلیم کرده است.[۱۴]

ایران به دادگاه جهانی نوشت که صلاحیت رسیدگی به شکایت دعوایی که بین دولت ایران و یك کمپانی خارجی مطرح است ندارد. از این هم گذشته، مصدق طی یك بیانیه مطبوعاتی اعلام داشت که ملی کردن جزو حقوق حاکمیت هر کشور مستقلی است و برای انجام این امر، ایران نیازی به کسب اجازه از هیچ دولت دیگری ندارد. در اعلامیه اضافه شده بود تنها ادعایی که کمپانی می‌تواند داشته باشد درخواست غرامت است که آن هم در قانون مربوط به ملی شدن نفت پیش‌بینی شده است.

نظر آمریکا درباره اصل ملی شدن نفت، مشابه نظر ایران بود. وزارت خارجه آمریکا که نسبت به استحکام اساس حقوقی موضع انگلیس تردید جدی داشت چنین اظهارنظر می‌کرد که: «هیچ دولتی نمی‌تواند در قلمرو خویش، خود را از حق ملی کردن هیچ‌یك از صنایع محروم کند.» دین آچسن وزیرخارجه آمریکا به فرانکز سفیر بریتانیا در واشنگتن گفت: «حقوقدانان وزارت خارجه در زمینه مسائل حقوق بین‌الملل، عقیده دارند بسیار مشکل است که بتوان در مورد مسئله ملی کردن، و نقض قرارداد مربوط به امتیاز نفت، بجز تقاضای ضرر و زیان و ادعای غرامت، دعوای دیگری مطرح کرد.»

آچسن پیشنهاد کرد بریتانیا اصل ملی شدن را بپذیرد و تقاضای مذاکره کند[۱۵].

برای کلمنت اتلی نخست‌وزیر دولت کارگری بریتانیا، که خود پیشاهنگ ملی کردن صنایع در کشور خویش شناخته می‌شد نیز بسیار دشوار بود که بگوید ملی کردن در انگلیس و برای انگلیسی‌ها حق است و در نقطه دیگری از جهان ناحق! اما آنچه واقعاً در نظر داشت، قبول صادقانهٔ حق ملی کردن نفت برای ایران

نبود. به نظر اتلی قبول ملی کردن، مانند اعطای استقلال به کشوری دیگر می آمد و عقیده داشت در جریان مذاکرات می توان جرح و تعدیلهایی به میان آورد که نتیجه آن در واقع چیزی بسیار کمتر از اعطای استقلال کامل خواهد بود. او بر این مسئله تأکید داشت که باید به مصدق فرصتی داد تا بتواند آبروی خود را حفظ کند[۱۶].

اما هربرت موریسون، وزیر خارجه خط فکری دیگری داشت. او نمی‌تو ـ ـ این موضوع را تحمل کند که نخست‌وزیر یك کشور ضعیف خاورمیانه‌ای در برابر حقوق مکتسبهٔ امپراتوری بریتانیای کبیر عرض اندام کند. با جلب توافق اتلی او به فرانکز دستور داد به اطلاع آچسن برساند که: «نفت ایران از لحاظ اقتصاد ما اهمیت حیاتی دارد و بر این مسئله تأکید اساسی قائلیم که جلوی ایرانی ها را از طفره رفتن نسبت به تعهدات متقابل بگیریم، در غیر این صورت به احتمال قوی رویه ایران در خاورمیانه و نقاط دیگر عکس‌العمل‌هایی به‌وجود خواهد آورد که زیان آن برای ایالات متحده آمریکا نیز کمتر از انگلستان نخواهد بود.

از این گذشته، تجربیاتی که از خلق و خوی ایرانیان داریم نشان می‌دهد اگر بریتانیا بوضوح به آنها بفهماند که می‌خواهد از نیروهای نظامی خود استفاده کند، ایران سرعقل خواهد آمد.

موریسون همچنین گفته بود: «اگر آمریکائی‌ها مایل نیستند بریتانیا به زور متوسل شود، مطمئناً بهترین راه آن است که حداکثر فشار خود را بر مصدق وارد کنند تا متوجه نیت ما بشود. موریسون در پایان دستورات خود به فرانکز اضافه می کند: «در واقع باید اعتراف کنم این مسئله که روش بی تفاوتی نسبی آمریکا، در برابر اوضاع و احوالی که ممکن است منجر به پیش آمدن وخیم‌ترین شرایط برای همه ما گردد، مرا بشدت ناراحت کرده است[۱۷].

گریدی سفیر آمریکا در تهران، ضمن تلاش برای میانجیگری میان مصدق و شهرد دعوتی به ناهار در اقامتگاه خود به عمل آورد تا ببیند آیا ممکن است از طریق مذاکره به راه حلی دست یافت. مصدق به آنها گفت هیچ موضوعی برای

مذاکره وجود ندارد جز آنکه مسئله غرامت مطرح گردد و ترتیباتی نیز داده شود که مشتریان سابق نفت ایران مطمئن باشند نفت خود را دریافت خواهند کرد. وقتی گریدی گفت امکان ندارد بتوانید جای خالی تکنسین‌های انگلیسی را پر کنید، مصدق با شوخ طبعی جواب داد: «مگر انگلیس‌ها خدا هستند که جانشین نداشته باشند!» و اضافه کرد: «انگلیس‌ها مخلوقات فوق بشری نیستند و بعلاوه، ما از کارشناسان کشورهای بیطرف در صنایع نفت خود استفاده خواهیم کرد.»[۱۸]

در واشنگتن نیز، وقتی آچسن به موریسون جواب داد که آمریکا در صدد معارضه با حق حاکمیت ایران نیست، موریسون به گلایه گفت این نظریه درست مانند آن است که بگویید افکار عمومی آمریکا ملی شدن را قبول نخواهند کرد، مگر آنکه مطمئن شود این امر به منافع انگلیس صدمه خواهد زد. اما قضیه وقتی واقعاً صورت جدی پیدا کرد که روز ۲۸ مه جفری فورلانگ رئیس اداره امور شرق در وزارت خارجه بریتانیا به هیئت دولت گزارش داد: «وزارت خارجه آمریکا به ما فشار می‌آورد که ما رسماً اعلام کنیم حاضریم ملی شدن نفت را از لحاظ اصولی قبول کنیم» و همچنین «دولت بریتانیا نمایندگانی برای مذاکره به تهران خواهد فرستاد.»[۱۹]

زیر فشار آمریکا و مقاومت تزلزل ناپذیر ایران، بریتانیا ناگزیر شد، در برابر ملی شدن، علامت موافقی به صورت مشروط نشان دهد. ولی موریسون در مجلس عوام اعلام کرد: «من با این حق موافق نیستم که هر حکومتی، به صورت یکجانبه و خودسرانه... از بالای سر هر کسی به پرواز درآید و فقط به گذراندن لوایح از مجلس کشور خود اکتفا نماید.»[۲۰]

برای آنکه مسیر، جهت پیدا کردن راه حلی صاف شود، برزیدنت ترومن در تاریخ ۳۱ مه ۱۹۵۱ پیامهایی برای اتلی و مصدق فرستاد که در آن گفته می شد: «ایالات متحده آمریکا دوست نزدیك هر دو (کشور) و مشتاق آن است که راه حلی از طریق مذاکره یافت شود، در پیام خود به اتلی، ترومن به وی درباره خطر بالقوه ای که در «اوضاع انفجاری» ایران نهفته است هشدار داد و با اصرار از وی خواست با راه حل رضایت بخشی توافق نماید.»[۲۱] تصادفاً، یا طبق برنامه قبلی،

نسخه‌ای از پیام ترومن به اتلی، به‌دست مصدق افتاد، که وزارت خارجه آمریکا مدعی بود این نسخه را فقط برای اطلاع سفیر خود در تهران ارسال داشته بوده است. گرچه آمریکا از وزارت خارجه انگلیس دربارهٔ این اشتباه اسف‌انگیز رسماً پوزش خواست، اما این امر که انگلیس‌ها متوجه شدند مصدق فهمیده است رئیس‌جمهوری آمریکا دولت بریتانیا را زیر فشار گذارده تا امتیاز بدهد، بشدت خشمگین شان کرد.[۲۲]

برخی از مطبوعات آمریکا و ایران فکر نمی‌کردند این اشتباه تصادفی صورت گرفته است.

وال استریت جورنال سؤال کرد: «آیا واقعاً یك اشتباه است ـ یا یك نیرنگ دیپلماتیك بسیار ماهرانه؟» و روزنامه دادجاب ایران نوشت: «در دیپلماسی مدرن، چنین اشتباهاتی بسادگی صورت نمی‌گیرد. آنچه روی داده یکی از زیرکانه‌ترین حقه‌های تاریخ دیپلماسی است. آقای ترومن می‌خواسته است آقای مصدق نخست‌وزیر ایران بداند که لحن خطاب او به آقای اتلی، نخست‌وزیر بریتانیا، خیلی تندتر از لحن او با ایرانی‌هاست.»[۲۳]

شهرد سفیر بریتانیا با آن هیبت پر شکوه و جلال ظاهری خود. بویژه از این حیث بسیار «دمغ» به‌نظر می‌رسید که پیام ترومن به اتلی قبل از آنکه به هیئت دولت بریتانیا تفهیم شود، به دست مصدق افتاده است. او می‌گفت: «از نظر من جنبه تأسف‌آور موضوع آن است که... آمریکایی‌ها همین‌طور شاخ می‌زنند، بدون آنکه حتی قبلاً کمی با ما مشورت کنند.»[۲۴]

با تمام اینها اتلی پاسخ پیام را با لحنی دوستانه داد و فقط شکایت کرد: اثر اقدام ایران بر اقتصاد بریتانیای کبیر وخیم‌ترین نتایج را خواهد داشت و ممکن است بر برنامه‌های تجدید تسلیحات ما اثر قابل ملاحظه‌ای بگذارد. در این پیام اتلی ابراز امیدواری کرد که وقتی انگلیس هیئتی را به تهران فرستاد، ایالات متحده آمریکا «نفوذ خود را به نفع آن هیئت به کار گیرد.»[۲۵] مصدق نیز در پاسخ خود به پیام ترومن تأکید کرد که ایرانیان ایالات متحده آمریکا را دوست صمیمی خود می‌دانند. با وجود این مصدق در پاسخ خود این نکته را روشن ساخته بود که

دستور کار مذاکرات ایران با نمایندگان (AIOC) فقط مسئله چگونگی پرداخت غرامت و نحوهٔ صادرات نفت در چارچوب قانون ملی شدن خواهد بود[۲۶].

بریتانیا در نظر داشت هیئتی به ریاست یك مقام عالیرتبه دولتی به ایران بفرستد، اما مصدق پاسخ داد اختلاف ما با (AIOC) است و من فقط با کمپانی حاضر به مذاکره هستم. وزارت خارجه که در برابر این نظریه مقاومت نشان می‌داد به شهرد تعلیم داد به مصدق فشار بیاورد که «دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا، از هر جهت حق دارد برای دفاع از چنین ثروت بزرگ انگلیسی در ایران مداخله کند و از این هم بالاتر در مورد قضیه مورد بحث، پای منافع حیاتی آن دولت در میان است، چرا که صاحب اکثریت سهام کمپانی است.»[۲۷]

وقتی مصدق این استدلال را رد کرد والترلوی،یك کارشناس نفتی آمریکایی پیشنهاد کرد به عنوان یك «واسطه شرافتمند» با هر دو طرف وارد گفتگو شود.

بریتانیا نمی‌خواست از طریق اتکای بر یك واسطه، آزادی عمل خود را از دست بدهد. با وجود این فورلانگ عقیده داشت که بهتر است از لوی به‌عنوان یکی از اعضای آن سوی میز (طرف ایرانی) استفاده شود. او می‌گفت:

«به این ترتیب، چون تصور می‌رود که لوی به انگلیس‌ها تمایل داشته باشد، انگلیس از راه مذاکره می‌تواند او را بخرد و نتیجه را به نفع خویش پایان دهد.» به نظر انگلیس‌ها چنین می‌رسید ایرانی‌ها از داشتن لوی به‌عنوان مشاور در تیم خویش راضی خواهند بود، چه او در مذاکرات ونزوئلا با کمپانیهای نفتی نیز توانسته بود حق‌الامتیاز را به‌نفع دولت آن کشور بالا ببرد.»[۲۸] معذالك نظریه فورلانگ پی‌گیری نشد و سرانجام راهی جز این نماند که هیئتی را به‌ریاست بازیل جکسون عضو هیئت مدیره کمپانی به تهران بفرستند. هیئت جکسون که نویل گس عضو هیئت مدیره کمپانی هم در آن عضویت داشت روز ۱۱ ژوئن سال ۱۹۵۱ وارد تهران شد.

درهمان روز ایرانی‌ها دفتر مرکزی (AIOC) را در خرمشهر به تصرف خود درآوردند تا به انگلیس‌ها نشان دهند به‌هیچوجه در نظر ندارند از ملی کردن نفت

صرف نظر کنند. در این میان آنچه دردسر جکسون را افزایش داد، انتشار نظریات گریدی سفیر آمریکا در تهران بود که اظهار داشته بود: «از آنجا که ملی شدن یك عمل انجام شده است، برای بریتانیا عاقلانه تر آن است روش مصالحه آمیزی در پیش گیرد.» بعداً گریدی این اظهارات خود را چنین تکمیل کرد: «به نفع غرب است که مصدق را در مسند قدرت نگاه دارد.» به نظر گریدی: حزب جبهه ملی مصدق، در یك مجلس ملی نزدیك ترین عنصر سیاسی به یك عامل متعادل کننده و ثبات آفرین تلقی می شود[۲۹].

روز ۱۳ ژوئن جکسون با مصدق ملاقات کرد و به او گفت کمپانی حاضر است «نوعی ملی شدن» را بپذیرد. مصدق جواب داد فقط یك نوع ملی شدن داریم و آن ملی شدن واقعی است، یعنی صنایع نفت در اختیار کامل دولت قرار گیرد. مصدق افزود صلح جهانی به این شرط تأمین خواهد شد که سطح زندگی توده های فقیر بالا برود و معنای بالا بردن سطح زندگی نیز آن است که به ملت های ضعیف آزادی سیاسی و اقتصادی داده شود تا بتوانند از منابع خویش حداکثر بهره برداری را بکنند. مصدق گفت امیدوار است بریتانیا به این امر خیر کمك کند. جکسون در جواب مصدق گفت برای آنکه مذاکرات به صورتی مسالمت آمیز پیش برود جلوی اقدامات اجرایی خلع ید را بگیرد. مصدق زیر بار چنین تعهدی نرفت[۳۰].

در جلسه ملاقات هیئت نمایندگی (AIOC) با نمایندگان ایران، محمد علی وارسته وزیر دارایی از همان ابتدا این مسئله را روشن کرد که هدف مذاکرات تغییر قانون ملی شدن نفت نیست، بلکه بررسی چگونگی اجرای آن است. وی اضافه کرد از تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۵۱ (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) که لایحه ملی شدن نفت ایران به تصویب رسیده، تمام دریافتی های خالص، بابت فروش این نفت به ایران پرداخت خواهد گردید. البته از دریافتی های مذکور ۲۵ درصد آن در یك بانك مرضی الطرفین سپرده خواهد شد تا از آن محل غرامات مورد ادعای کمپانی تأمین گردد. وارسته تأکید کرد (AIOC) می تواند به هر میزان که بخواهد از نفت ایران خریداری کند و آنرا به هر بازاری در هر نقطه دنیا که میل دارد بفرستد.

به دنبال طرح این مسئله، مصدق از مصطفی فاتح دستیار مدیرعامل (AIOC) در تهران خواست به جکسون اطلاع دهد اگر (AIOC) با پرداخت عواید نفت به ایران موافقت نکند، وی چاره‌ای نخواهد داشت جز آنکه از کمپانی خلع‌ید کامل کند. فاتح، مصدق را از قدرت کارتل نفتی برحذر داشت و همچنین دربارهٔ اهمیت این مسئله در اقتصاد انگلستان، و اینکه ممکن است که انگلیس دست به یك جنگ اقتصادی علیه ایران بزنند، به او هشدار داد و گفت در چنین جنگی، ایران به‌عنوان طرف ضعیف‌تر، قطعاً بازنده خواهد شد.

با وجود این، نخست‌وزیر که به استحکام موضع قانونی خویش ایمان داشت برای قدرت کارتل نفت اهمیتی قائل نشد[۳۱].

روز ۱۹ ژوئن، وقتی دو هیئت نمایندگی برای آخرین بار با یکدیگر ملاقات کردند، جکسون، یادداشتی را تسلیم کرد که در آن نظریات (AIOC) منعکس شده بود. در یادداشت گفته می‌شد: «داراییهای ایرانی کمپانی، ممکن است در یك شرکت ملی نفت ایران سرمایه‌گذاری شود و با در نظر گرفتن این داراییها، شرکت ملی نفت ایران، حق استفاده از آنرا به کمپانی جدید که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران، تشکیل خواهد شد واگذار خواهد کرد... و این شرکت می‌تواند به نمایندگی از طرف شرکت ملی نفت ایران دست به فعالیت بزند.» و برای آنکه معامله را شیرین‌تر کرده باشند در یادداشت همچنین ذکر شده بود: (AIOC) حاضر است، در صورت توافق با این پیشنهاد، ۱۰ میلیون لیره به‌عنوان پیش پرداخت نقداً بپردازد و از ماه ژوئیه به بعد نیز هر ماهه مبلغ سه میلیون لیره به ایران کارسازی کند تا زمانی که قرارداد نهایی به تصویب برسد.»[۳۲] جکسون فکر می‌کرد نیاز شدید ایران به پول نفت، دولت را به‌چنین لقمه چرب و نرمی جذب می‌کند و دیگر فکر ملی شدن واقعی نفت را به فراموشی خواهد سپرد. هیئت ایرانی پیشنهاد کمپانی را توهین به هوشیاری و آگاهی خویش تلقی کرد و آنرا قاطعانه مردود شمرد.

هیئت (AIOC) که دید نمی‌تواند از ملی شدن نفت جلوگیری کند و در مأموریت خود شکست خورده است روز ۳۰ ژوئن تهران را ترك گفت. جکسون

در بازگشت به لندن اعلام کرد تا دولت مصدق بر سر کار است کوچك‌ترین امیدی به تجدید مذاکرات نباید داشت[۳۳].

قبلاً گفتیم، پیش از ورود هیئت (AIOC) به تهران، دولت ایران هیئتی را به مناطق نفتی جنوب اعزام داشت تا ادارهٔ عملیات را از (AIOC) گرفته و خود سرپرستی کند. تهدید نظامی بریتانیا، که به قصد تخویف ایرانیان صورت گرفته بود، اثر معکوس گذارد. در سراسر ماه مه، این مناطق شاهد تظاهرات عظیمی بود که طی آن مردم تقاضای خلع‌ید از کمپانی را داشتند. روز ۱۰ ژوئن که هیئت مدیره وقت (NIOC) و نمایندگان کمیته مشترك نفت مجلسین وارد آبادان شدند، ۵۰ هزار تن از کارکنان صنایع نفت و اهالی این شهر استقبال گرم و صمیمانه‌ای از آنان به‌عمل آوردند، که با وجود در گرفتن یك توفان عظیم شن در آن روز، کم‌نظیر بود. آنها روز بعد در خرمشهر نیز با همین تظاهرات و ابراز احساسات مواجه شدند و در این شهر مردم پرچم ایران را برفراز دفتر مرکزی (NIOC) به افتخار ورود این هیئت به اهتزاز درآورده و کلمات (NIOC)ـ شرکت ملی نفت ایران ـ را بجای (AIOC) بر بالای سر در ساختمان به‌صورت چشم‌گیری نصب کرده بودند. همچنین بیانیه‌ای از طرف تظاهر کنندگان انتشار یافته و همه جا پخش گردیده بود که در آن گفته می‌شد از این پس تمام کارکنان ایرانی و خارجی کمپانی (سابق) باید خود را کارکنان (NIOC) ـ شرکت ملی نفت ایران ـ بدانند[۳۴].

شپرد، سفیر بریتانیا که سرعت و شتاب حوادث برآشفته‌اش کرده بود به وزارت خارجه خویش چنین گزارش داد: «به نظر من دولت آمادگی کامل دارد که از موج کنونی احساسات و افکار و عواطف عمومی به‌نفع (ناسیونالیسم) بهره‌برداری کند و اگر بی‌نظمی و اغتشاشی روی دهد، سنگینی باور نکردنی بدنهٔ افکار عمومی علیه کمپانی به‌حرکت درخواهد آمد.» او مصدق را مسبب دامن زدن به آتش احساسات عمومی معرفی کرده و به وی چنین هشدار می‌داد: «برانگیختن هیستری عمومی کار آسانی است ولی کنترل آن آسان نخواهد بود.» با این همه، مصدق استدلال می‌کرد: سبب بالا گرفتن و طغیان احساسات عمومی، دهها سال نخوت، تکبر و خودبینی کمپانی است[۳۵].

نمایندگان کمیته مشترك مجلسین در مرکز کمپانی مستقر شدند و یك سلسله جلسات با «اریك دریك» مدیرعامل کمپانی در ایران و همکاران او تشکیل دادند.

به آنها گفته شد یك نسخه از رسید تمام محموله‌های نفتی صادره، از تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۵۱ (تاریخ ملی شدن) به بعد را تهیه کرده و اسناد فروش آن‌را به نام (NIOC) تنظیم نمایند و موافقت کنند دو حسابدار ایرانی دفاتر (AIOC)را مورد بررسی قرار دهند.[۳۶] در واقع هیئت مدیره (NIOC) همراه خود دو حسابدار سوگندخورده ایرانی که تحصیلات خویش را در انگلستان به پایان رسانده بودند نیز آورده بود. یکی از این دو نفر مهدی سمیعی بود که بعد به ریاست بانك مرکزی ایران رسید و دیگری ابوالقاسم خردجو، که پس از آن مدتها از مدیران اجرایی بانك جهانی بود و همچنین مدتی ریاست کل بانك توسعه صنعتی و معدنی ایران را بعهده گرفت.

(دریك) پاسخ داد خود را فقط در برابر هیئت مدیره (AIOC) در لندن مسئول می‌داند و هیچگونه دخالتی را در اداره کمپانی نخواهد پذیرفت.

ایرانی‌ها به او گفتند از تاریخ به تصویب رسیدن قانون ملی شدن نفت به‌هیچوجه اختیاری برای هیئت مدیره کمپانی در عملیاتی که در ایران انجام می‌شود به رسمیت نمی‌شناسند. از این گذشته متذکر گردیدند پس از این هر تانکری که از ایران نفت دریافت می‌کند باید به (NIOC) رسید بدهد. فریزر رئیس کل کمپانی از لندن دستور داد هرگز چنین رسیدهایی نباید به امضا برسد و ترتیباتی از همین قرار نیز (AIOC) در این مورد با کمپانیهای (شل)، (اسو)، (نفت برمه) و تانکرهای (شوداگن) داده است. وزارت خارجه انگلیس نیز برای آنکه پشت (AIOC) را محکم کند به سفیر خود فرانکز در واشنگتن دستور داد از وزارت خارجه آمریکا بخواهد کمپانی‌های نفتی آمریکایی را وادار کند که نقش رهبری (AIOC) را در این زمینه بپذیرند. فرانکز طی تلگرامی اطلاع داد که کمپانیهای نفتی آمریکایی با این امر موافقت کرده اند[۳۷].

در ژوئن ۱۹۵۱، بحران رسید دادن تانکرها به اوج رسید. به تانکرهای مملو از نفت اجازه داده نمی‌شد حرکت کنند، چون حاضر نبودند به (NIOC) رسید

بدهند.

(AIOC) به ناخدایان تانکرها دستور داد نفتهای بارگیری شده را تخلیه کرده آبادان را ترك گویند. با صدور این دستور صادرات نفت ایران متوقف شد. دولت ایران عقیده داشت کار خلع‌ید از شرکت نفت باید با سرعت هر چه بیشتر انجام گیرد، و به این ترتیب فرصتی به انگلیس‌ها ندهند تا طرحهایی را برای عقیم گذاردن مساعی ایرانیان تنظیم و پیاده کنند. روز ۲۰ ژوئن دولت دستور داد تمام دفاتر و تأسیسات کمپانی تصرف شود و کارمندانی را برای اجرای عملیات خلع‌ید تعیین کرد. همچنین دستور داده شد همه چکها و همچنین دستورالعمل‌هایی که از طرف (AIOC) صادر می‌شود از درجهٔ اعتبار ساقط است، مگر توسط هیئت مدیره موقت (NIOC) تسجیل گردد. مهدی بازرگان که ریاست هیئت مدیره سه نفرهٔ موقت را به عهده داشت، به سمت مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران منصوب شد[۳۸].

روز ۲۱ ژوئن، دولت یك «لایحه ضد خرابکاری» تقدیم مجلس کرد که در آن برای کسانی که مظنون به اعمال خرابکارانه در ارتباط با صنایع نفت می‌شوند، مجازات اعدام و زندانهای طویل‌المدت پیش‌بینی شده بود. دریك که به ناخدایان تانکرهای نفتکش دستور داده بود از دادن رسید به شرکت ملی نفت ایران خودداری کنند، از بیم آنکه صدور چنین دستوری مشمول قانون ضد خرابکاری شود و تحت تعقیب قرار گیرد به بصره در خاك عراق فرار کرد. وی قبل از گریختن، از طریق ناو سلطنتی (ورن) متعلق به بریتانیا که در آبهای آبادان بود، تلگرامی خطاب به فریزر مخابره کرد و از وزارت خارجه خواست آنرا به دست رئیس کل کمپانی برساند. در تلگرام دریك اطلاع داده بود که وظایف خود را از بصره انجام خواهد داد.[۳۹] در این میان گریدی توانست مصدق را قانع کند که لایحه ضد خرابکاری را از مجلس پس بگیرد. مصدق گرچه لایحه را پس گرفت ولی به گریدی تأکید کرد تصویب چنین لوایحی غیر عادی نیست و حتی کشوری نظیر فرانسه نیز قوانینی مشابه آن‌را تصویب کرده است[۴۰].

روز ۲۸ ژوئن مصدق پیامی به تمام کارکنان انگلیسی و خارجی (AIOC)

ایران فرستاد که در آن گفته می شد: «ایران مایل است... از خدمات آنها استفاده کند.» و اگر «آنها علاقه داشته باشند به کار خود در این کشور ادامه دهند، ما با گرمی از آنان استقبال می کنیم.» از این گذشته: «آنان کماکان از همان حقوق، مزایا و تسهیلاتی که طبق قراردادهای خود با (AIOC) داشته اند، از این پس نیز برخوردار خواهند بود.» روشن بود که مصدق برای تخصص خارجیان اهمیت و ارزش قائل است و امیدوار می باشد که آنها را در خدمت ایران نگاه دارد. (AIOC) که می خواست ملی شدن نفت از هیچ سو با موفقیت روبرو نشود به کارمندان انگلیسی و خارجی دستور داد پیشنهاد مصدق را رد کنند، اما ایران دستور خروج آنان را صادر نکرد و امیدوار بود بموقع خود حاضر شوند قراردادهایشان را با (NIOC) تجدید کنند. در لندن نیز خود فریزر رئیس کل کمپانی اعتراف کرده بود که: «اگر کوچك ترین علامت توافقی از لندن به کارکنان انگلیسی و خارجی برسد، دست کم بخش بزرگی از کارمندان انگلیسی کمپانی ترجیح می دهند در ایران و زیر نظر دستگاه اداری (NIOC) کار کنند.»

او همچنین تصدیق کرده بود که بدون متخصصان خارجی نیز می توان چاههای نفت و تصفیه خانه را اداره کرد، گرچه تا حدودی از کارآیی آن کاسته خواهد شد. اما او اطمینان داشت که خروج تانکرها به وسیله (AIOC) و دیگر کمپانیهای مهم نفتی، صادرات نفت ایران را قطع می کند و از این رو کارگران ایرانی سرگردان خواهند شد. به نظر فریزر خود این مسئله به تنهائی قادر خواهد بود که دردسرهای کافی بوجود آورد[۲۱].

همزمان با خلع ید از دستگاه اداری (AIOC) در جنوب، اقداماتی نیز از طرف (NIOC) به عمل آمد که از دستگاه اداری کمپانی در تهران نیز خلع ید کند. اشغال دفتر اطلاعات (AIOC) در تهران، که بسیاری از اسناد حساس در آن نگاهداری می شد، موجب ناراحتی شدید کمپانی گردید. شپرد گزارش داد که کمپانی اوراق محرمانهٔ خود را برای محافظت به سفارت انگلیس در تهران منتقل کرده است. اما دولت ایران متوجه شد پاره ای اسناد به منزل ریچاردسدان نماینده کل (AIOC) در تهران انتقال یافته است و دستور داد منزل وی مورد بازرسی قرار

گیرد.

روز ۳۰ ژوئن نمایندگان وزارت دادگستری و پلیس خانه را اشغال کردند و در آنجا توده‌های بزرگی از پرونده‌های مختلف یافتند که بسیاری از اوراق آنها در آتش بخاری سوخته شده بود. سدان نگران آن بود که مأموران ایرانی به گاوصندوق او که در آن دفاتر و کتابهای محرمانه رمز و کشف رمز و اسناد بسیار حساس را نگاهداری می کرد دست یابند. او سعی کرد گاوصندوق را به عنوان اموال شخصی خود از خانه خارج کند اما اجازه چنین کاری داده نشد وناگزیر گردید کلیدهای گاوصندوق را تسلیم نماید. وزارت خارجه انگلیس قبول داشت که قوانین تمام کشورها اجازه بازرسی ودر صورت لزوم ضبط اموال خصوصی را نیز می‌دهد[۴۲]. با وجود این شهرد خوشحال بود از اینکه گزارش می کرد: «بخش اعظم اسناد مهم و خطرناك اینك در آرشیوهای سفارتخانه من جای گرفته است.» به وی دستور داده شد تمامی آنها را به وسیله پیك محرمانهٔ دیپلماتیك به لندن ارسال دارد[۴۳]. در آبادان، الك میسن، معاون مدیرعامل (AIOC) از خود آنقدر احتیاط و آینده نگری نشان داده بود که بتواند بموقع اوراق و اسناد مهم را منتقل کند. او تمامی این اسناد را تحویل سی.اف. کاپر سرکنسول انگلیس در خرمشهر داده بود و کاپر نیز به وزارت خارجه گزارش داد: «تمام اوراق و اسناد محرمانه و رمزی کمپانی نفت انگلیس و ایران اینك در آرشیو محرمانه کنسولگری جای دارد و آرشیو محرمانه را نیز به «شرکت نفت رافدین» در بصره فرستاده ایم.»[۴۴]

از آنجا که ایرانی‌ها به دفاتر رمز و کشف رمز کمپانی در تهران در منزل سدان دسترسی پیدا کرده بودند، ارتباطات تلگرافی محرمانه بین نمایندگان کمپانی در ایران و مرکز آن در لندن، به صورت مسئله‌ای درآمده بود. از این رو شهرد به وزارت خارجه توصیه کرد «موافقت کند کمپانی برای تبادل تلگرافات محرمانه از خط رمز سفارت در تهران استفاده کند» و اضافه کرده بود: «برای این کار سدان شخصی را در نظر گرفته که بیاید و در اتاق رمز سفارت در تهران کار کند.»[۴۵]

به این ترتیب وزارت خارجه و سفارت بریتانیا خود را دربست در اختیار

کمپانی قرار دادند و کمر خدمت به آن را بستند.

دریك، مدیرعامل کمپانی در ایران نیز که به بصره فرار کرده بود برای آنکه از آن شهر عملیات اداره کمپانی در ایران را رهبری کند، با مشکلات ارتباطی مواجه بود، اما به لطف وزارت دریاداری بریتانیا، مشکل او نیز حل شد، به این طریق که ترتیباتی بین وزارت خارجه، وزارت دریاداری و (AIOC) داده شد تا تمام تلگرافهای محرمانهٔ خود را از کنسولگری انگلیس در خرمشهر و به وسیلهٔ تاو سلطنتی «موریش» که در خلیج فارس لنگر انداخته بود، مخابره و دریافت دارد[۴۶].

اسنادی که از خانه سدان به دست آمده بود، در همان خانه توسط مأموران ایرانی مورد بررسی قرار گرفت. از اسناد فیلمبرداری شد و از وان حمام خانه سدان برای ظهور آنها استفاده می گردید. سپس این عکسها در اختیار تعدادی از مترجمان که یکی از آنها خود من (نویسنده کتاب) بودم قرار می‌گرفت تا به فارسی برگردانده شود. محل کار ما اتاق نشیمن بزرگ خانه ریچارد سدان بود[۴۷].

این اوراق برای دولت ایران بمثابه یك «معدن طلا» و برای کمپانی مانند یك «میدان مین» بود. گرچه گفته می شد «اسناد خطرناك» منتقل گردیده، اما به اندازه کافی مدرك باقی مانده بود که به وسیله آنها مصدق بسادگی بتواند ثابت کند که (AIOC) در تمام جنبه های حیات سیاسی ایران مداخله می کرده است. این اسناد بخوبی نشان می‌داد که کمپانی در سناتورها، نمایندگان مجلس و وزرای سابق نفوذ کرده و همچنین هر کس را که با سیاست آن مخالفت نشان می‌داد باحیله ها و ترفندهای عجیب و غریب، به زور از دستگاههای مختلف کشور بیرون می ریخت. برخی از این اسناد حاکی از آن بود به روزنامه های مختلفی پول داده می شد که مقالات از پیش تهیه شده ای را چاپ کنند و در آن مدعی شوند که رهبران جبهه ملی در واقع عملاً آلت دستهای حقوق بگیر (AIOC) هستند. مسئله بسیار جالب توجه در این اسناد آن بود که ثابت می کرد بعضی از روزنامه های دست چپی، از کمپانی پول و کمك های فنی (کاغذ و نظایر آن) می گیرند تا مقالات انتقادی شدید و تندی علیه آمریکا چاپ کنند، و از این راه آمریکایی‌ها را از کمك به ایران

منصرف نمایند[۴۸].

درمیان این اوراق سندی به دست آمد که در آن علی منصور، نخست وزیر وقت از (AIOC) خواهش کرده بود که اجازه دهد در مقام نخست وزیری باقی بماند و در عوض او هم وزیر دارایی جدیدی منصوب خواهد کرد که برای کمپانی بیشتر قابل قبول باشد. یك دسته دیگر از این اسناد حاکی از آن بود که (AIOC) به بهرام شاهرخ کمك کرده بود که مدیر کل انتشارات و رادیوی ایران شود و شاهرخ طی سفری به لندن، برای خدمت به کمپانی، رسماً به استخدام آن درآمده بود. علاوه بر اینها، همچنین دستورات و گزارشهایی در بین اسناد از شهردار تهران دیده می‌شد که در آن وی خواسته بود اقداماتی علیه بازاریان و اصناف هوادار جبهه ملی انجام گردد[۴۹].

ایرانیان با انتشار این اسناد، به مطالب جالب توجهی برای خواندن دست یافتند. از جمله گزارش مورخ ۲۱ مارس ۱۹۵۱، توسط ای. جی. دی نورث کرافت به دفتر مرکزی (AIOC) در لندن که دورنمای همه جانبه‌ای از فعالیت‌های کمپانی، در زمینه مسائلی که ابداً به آن ارتباطی نداشت، ترسیم می کرد. در گزارش نورث کرافت با غرور تمام به تفسیر دربارهٔ تماسهای خود با سناتورها و نمایندگان مجلس پرداخته و همچنین اظهار خوشوقتی فراوان می کرد که مطالب رزم‌آرا نخست وزیر و غلامحسین فروهر وزیر دارایی را در دفاع از قرارداد الحاقی در مجلس (AIOC) تهیه کرده است. او در این گزارش می‌نویسد تماس‌هایش با برخی روزنامه‌ها منجر به انتشار مطالب سودمندی به نفع کمپانی در آنها گردیده و توصیه اکید می کند باید روزنامه‌های معینی را پیدا کرد و برای انتشار چنین مطالبی با آنها به صورت منظم و پیوسته قرار گذارد. نورث کرافت از بی. بی. سی می خواهد که برنامه‌های بخش فارسی خود را به چنین مطالبی، به نفع کمپانی، اختصاص دهد و پیشنهاد می کند برای تهیه این برنامه‌ها خودش تقبل کند مطالب و خوراك لازم را تهیه نماید[۵۰]. مصدق اعلام کرد که اسناد بدون تردید مقاصد شریرانه و غیر قابل توجیه (AIOC) را در مداخله در امور داخلی ایران ثابت می‌کند. انتشار اسناد خانه سدان باتفسیرهای بسیار تند و

پرخاشجویانه در مطبوعات و مجلس ایران مواجه شد.

روزنامهٔ شیهور مرد امروز دفتر اطلاعات کمپانی را شاخه‌ای از انتیلجنس سرویس انگلیس خواند و نوشت که این دفتر چیزی جز یك لانه فساد و جاسوسی نبوده است و اضافه کرد حالا که پرده‌ها فرو افتاده و ماهیت حقیقی خائنین که خود را به عنوان روزنامه نگار، نماینده مجلس، استاندار و حتی نخست وزیر جا می‌زده‌اند عریان گردیده، آنها را باید به رگبار گلوله بست و لاشه‌هایشان را جلوی سگها پرتاب کرد[۵۱].

در مجلس ضمن درگیری یك سلسله مباحثات داغ بعضی از نمایندگان پیشنهاد کردند که تمام اسناد (AIOC) باید رسماً در خارج از کشور انتشار یابد تا تمامی مردم دنیا بدانند چگونه یك کمپانی نفتی انگلیسی، در هر زمینه‌ای از حیات سیاسی و اقتصادی کشور دخالت می‌کرده است. اما در آن سوی دیگر نمایندگانی که می‌ترسیدند اسامی آنها نیز افشا گردد می‌گفتند تمام این ماجرا یك توطئه انگلیسی و زیر سر خود انگلیس‌ها است. آنها استدلال می‌کردند کمپانی که می‌دانسته دفاتر آن اشغال خواهد شد، اسامی اشخاص شریف و محترم را داخل در پرونده‌های خود کرده تا آنها را به عنوان همکاران خویش از اعتبار بیندازد و حیثیت‌شان را برباد دهد[۵۲].

دفتر (AIOC) در لندن که از این افشاگریها مشوش شده بود، این مسئله را تکذیب کرد که کمپانی از راههای نادرست درصدد اعمال نفوذ بر افکار عمومی در ایران بوده و اضافه کرد تمام اقداماتی که در اسناد معتبر منعکس است نشان‌دهنده فعالیت‌های قانونی و عادی (AIOC) است. شهرد سفیر انگلیس نیز پیشنهاد کرد: «بخش فارسی بی.بی.سی باید ضمن گفتاری صحت اسنادی را که در ایران منتشر شده زیر سؤال ببرد.»[۵۳] در این بین یکی از اعضای مجلس عوام انگلیس به نام میتلند به دولت اخطار کرد حوادث ایران بزرگترین فرصتها و تعارضات را در برابر کشورهای عضو جامعه مشترك المنافع بریتانیا (کامنولث) به وجود آورده که احتمالاً تاکنون سابقه نداشته و اضافه کرد باید از هر فرصتی استفاده گردد تا کمك ملت‌های این جامعه را برای حل مشکلاتی که بریتانیا در ایران با آن مواجه

شده است به دست آوریم[۵۴]. اما از جانب هیچیك از کشورهای عضو این جامعه دست یاری دراز نشد. برعکس، رهبران هند و پاکستان پیامهایی برای مصدق فرستاده به نیاز برای انجام مذاکرات مسالمت آمیز تأکید کردند، اما قلباً با ایران همراه بودند.

روز ۱۰ ژوئن سال ۱۹۵۱ جواهر لعل نهرو نخست‌وزیر هند در یك کنفرانس مطبوعاتی گفت که «دولت و کشور وی از سیاست ایران در مورد نفت خویش به طور مثبت جانبداری می کند.»

و دربارهٔ امتیاز سال ۱۹۳۳ نیز اظهار داشت: «در این امر تردیدی وجود ندارد که تمام قراردادهای گذشته با کشورهای آسیایی و خاورمیانه را به احتمال زیاد نمی توان قراردادهایی تلقی کرد که میان دو طرف متساوی بسته شده است.» یك چهره برجستهٔ دیگر هندی به نام مولانا ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ این کشور، در تهران بیانیه‌ای در پشتیبانی کامل از مصدق انتشار داد که در آن گفته می شد: «ایران حق دارد صنایع خود را ملی کند، همان طور که انگلیس در کشور خود از این حق استفاده کرد.»[۵۵] هوارد.ك.اسمیت مفسر آمریکایی در برنامه‌ای که از شبکه تلویزیونی C.B.S پخش شد اظهارنظر کرد بریتانیا در مورد کسب پشتیبانی برای خود دربارهٔ مسائلی که ایران دارد دچار مشکل گردیده است. از یك طرف عراق و مصر و از طرف دیگر پاکستان که زمانی خود مستعمره بریتانیا بوده علناً در این اختلافات جانب ایران را گرفته‌اند[۵۶].

از میان کسانی که انگلیس به آنها متوسل شد یکی هم ملك عبدالله پادشاه وقت اردن هاشمی بود که ناگزیر شد نامه‌ای به مصدق بنویسد ولی مضمون نامه چنین شروع می شد: «به وزیر معظم دکتر محمد مصدق که خداوند او را در دنبال کردن راه حق مدد فرماید.» و در آن ملك عبدالله به مصدق توصیه کرده بود که مذاکره کند و اضافه می کرد: «خداوند شخصیتی با عقل، خرد، دوراندیشی و حق‌طلبی مانند آن عالیجناب را کمك خواهد فرمود که کشتی میهن خویش را از گرداب بلایا نجات بخشد.» در پایان ملك عبدالله گفته بود که «کمك‌های برادرانه من برای باز کردن راهی به سوی مصالحه در اختیار آن جناب است.» نامه پس از

آنکه به تأیید وزیر مختار انگلیس در امان رسید برای مصدق ارسال شد اما روز ارسال نامه یك روز بعد از آن بود که ملك عبدالله در بیت‌المقدس به قتل رسیده بود[۵۷].

برای دکتر بقایی، که در افراطی‌ترین جناح جبهه ملی قرار داشت، خبر قتل ملك عبدالله خبر خوبی بود. اول رزم‌آرا و اینك یکی دیگر از بزرگترین فرمانبران انگلیس به قتل رسیده بودند. او اعلام کرد روز مجازات فرا رسیده و مزدوران انگلیس یکی پس از دیگری باید از روی زمین برداشته شوند[۵۸].

بریتانیا همچنان به تقاضاهای خود برای پشتیبانی آمریکا ادامه می‌داد ولی فریزر هنوز در این حال و هوا بود که هیچ نیازی به کمك از جانب کشور دیگری نیست و عقیده داشت ایرانی‌ها خیلی زود تسلیم سرخوردگی و ناامیدی می‌شوند. روزنامه نیویورك هرالدتریبون از قول وی نوشت: «آنها وقتی بشدت به پول نیازمند شدند سینه‌خیز به تقاضای کمك به پاهای ما می‌افتند.»[۵۹] چنین اشارات موهن و پیش‌پاافتاده ای تنها به قاطعیت ایرانیان بر اینکه در مساعی خود به خاطر ملی شدن نفت پیروز شوند می‌افزود.

دولت بریتانیا امیدهای خود را به رأی مساعد دیوان داوری بین‌المللی لاهه، نسبت به شکایتی که در تاریخ مه ۱۹۵۱ به آن کرد بسته بود. دیوان مذکور برای اینکه صلاحیت خویش را در مورد قضیه مورد شکایت اعلام کند به زمان نیاز داشت و برای آنکه فرصتی از طرفین فوت نشود رأی موقتی به این شرح صادر کرد که تا زمانی که دیوان داوری دربارهٔ مسئله صلاحیت و یا عدم صلاحیت خویش تصمیم نگرفته هیچیك از طرفین دعوا دست به اقدامی نزنند که در عملیات نفتی اخلالی ایجاد شود. این به معنای آن بود که دولت ایران باید موقتاً عملیات مربوط به اجرای ملی شدن نفت را متوقف سازد. مصدق که قاطعانه عقیده داشت دیوان، صلاحیت داوری در دعوای میان یك دولت و یك شرکت را ندارد به معارضهٔ با رأی موقت آن پرداخت (به فصل ۱۴ رجوع کنید) این امر بریتانیا را ترغیب کرد که مدعی شود مصدق برای قوانین بین‌المللی احترامی قائل نیست. این استدلال وزارت خارجه آمریکا را تحت تأثیر قرار نداد ولی آن

دولت علاقه داشت راه حلی معقول پیدا شود. از این رو دست به اقداماتی زد که هدف آن تشویق دو طرف به حل اختلافات خود از طریق مذاکراتی بود که در آن دولت ایالات متحده آمریکا باید نقش میانجی را بازی می کرد.

فصل هشتم

مأموریتهای هریمن و استوکس

گرچه دین آچسن وزیرخارجه آمریکا حق ایران را بر ملی کردن نفت خود پذیرفته بود، به شرط آنکه در مقابل غرامت منصفانه‌ای بپردازد، اما روشهای سختی که هم توسط ایران و هم به وسیله بریتانیا در این مسئله دنبال می‌شد، از نظر او غیرسازنده و خطرناك بود. او می‌گفت: این روشها ممکن است موجب شود که یا ایران را به سوی یك کودتای کمونیستی براند و یا منجر به اخراج کامل انگلیس از ایران شود. به نظر او، هر دوی این تحولات یك فاجعه بزرگ تلقی می‌گردید و چنین استنباط می‌کرد که در این بازی «رولت روسی» هر دو طرف شانس خود را تا مرحله خودکشی به آزمایش گذارده‌اند.

برای رفع این مشکل، احساس می‌کرد که آمریکا باید دست به اجرای یك نقش میانجیگرانه بزند[1]. این فرصت هنگامی به دست آمد که مصدق پیامی برای ترومن رئیس جمهوری فرستاد که در آن تاکید شده بود ایران مایل است که جریان نفت به خارج به صورت گذشته ادامه یابد و کارشناسان خارجی (AIOC) کماکان در خدمت صنایع نفت ایران باشند، به طوری که تشکیلات کمپانی دست‌نخورده و به همان صورت قبلی باقی بماند.

متأسفانه در این زمینه کمپانی روحیه همکاری نشان نمی‌داد و بویژه با

تهدید ایران به اینکه کارشناسان خارجی نفت همگی می‌خواهند به صورت دستجمعی استعفا کنند، و با جلوگیری از دادن رسید توسط تانکرهای نفتکش به (AIOC) روشن بود که می‌خواهد صادرات نفت ایران را متوقف کند. از آنجا که در آن زمان مردم دنیا آمریکائی‌ها را به عنوان پشتیبان نیرومند آزادی و حق حاکمیت کشورها می‌شناختند ـ اعتقادی که شاهد آنرا قربانیهای این ملت دریادل ـ در جنگ جهانی می‌آوردند، ایران نیز انتظار داشت که برای نیل به حقوق ملی خود از حمایت دولت ایالات متحده برخوردار گردد.

از این رو آچسن در پاسخ پیام مصدق، همان روز پیامی برای او فرستاد که طی آن پیشنهاد شده بود: «ایران یك مهلت قانونی برای اتخاذ ترتیبات موقتی به مدت شصت روز... ـ بدون آنکه وارد ماهیت اختلافات مورد بحث شود ـ قائل گردد تا از یك طرف ادامه فعالیت‌های معمولی نفتی امکان‌پذیر شود و از طرف دیگر، ظرف این مدت بتوان روی به دست آوردن توافق برای انعقاد ترتیبات و قراردادهای دائمی کار کرد. پیش‌نویس پیام قبلاً با دولت بریتانیا درمیان گذارده شده و موافقت دولت مذکور با فرستادن آن جلب گردید[۲].

وقتی مصدق با این ترتیب موافقت نکرد، و آنرا ایجاد وقفه‌ای در اجرای برنامه ملی شدن نفت تلقی نمود، آچسن تصمیم گرفت شخصی را برای مذاکره از نزدیك به تهران بفرستد. در تاریخ ۴ ژوئیه ۱۹۵۱، ترتیب تشکیل جلسه‌ای در منزل اورل هریمن در واشنگتن داده شد که در آن هریمن، آچسن، جرج مك گی، فریمن ماتیوز و پل نیتز از وزارت خارجه آمریکا، به اتفاق سفیر انگلیس سر اولیور فرنکز شرکت داشتند. در جریان مذاکرات سر الیور سفیر انگلیس هیچگونه تردیدی برای حاضران باقی نگذارد که هم دولت انگلیس و هم افکار عمومی این کشور چگونه مسئله را جدی گرفته‌اند و با خشم تمام به آن به چشم تعرض گستاخانهٔ گروهی مردان وحشی در ایران، به هرگونه اصول عقلی، قانونی و منطقی نگاه می‌کنند و عقیده دارند که آنها می‌خواهند انگلیس را غارت کنند[۳].

چون به نظر می‌رسید که بریتانیا بوضوح نقشه توسل به زور را در ذهن می‌پروراند، آمریکایی‌ها احساس کردند ضرورت دارد به فرانکز یادآوری کنند

که به عقیده آنان دخالت نظامی انگلیس در ایران، دخالت نظامی شوروی در آن کشور را به دنبال خواهد داشت. از آنجا ممکن است این امر در لندن موجب ناراحتی مقامات معینی نشود، چون در این صورت ایران به دو منطقه نفوذ روسی و انگلیسی تقسیم می گردد، چنانچه چنین وضعی (تقسیم ایران به دو منطقه تحت تسلط روس و انگلیس) پیش آید، آمریکا، که در سال ۱۹۴۶ برای خروج شوروی از ایران به فشار متوسل شده، دیگر خود را با انگلیس بسته به یك آخور نمی‌داند و حسابش را از آن کشور جدا می کند. برای آنکه جلوی ایجاد چنین شکافی را، که در نهایت به یك فاجعه می‌توانست منجر شود بگیرند، آچسن پیشنهاد کرد که اورل هریمن به عنوان نماینده مخصوص رئیس جمهوری به تهران اعزام شود تا مذاکراتی معقول و با معنی انجام دهد. تمامی حاضران، جز خود هریمن، که رفتارش مانند عروسی بود که برای دست بدست دادن منتهای تردید را از خود نشان می‌دهد، با این پیشنهاد موافقت کردند. معذالك، روز بعد برزیدنت ترومن از این نظریه استقبال کرد و گفت: هری ترومن را حتماً به ایران اعزام خواهد داشت چون این امر به نفع صلح و ثبات جهان است که وی به این مأموریت رفته و از طرفین دعوی با اصرار بخواهد مذاکرات مستقیم را از سر بگیرند[۴].

هریمن از نزدیك با روزولت، چرچیل و استالین در دوران جنگ همکاری کرده و مدتها نیز سفیر کبیر آمریکا در مسکو و لندن بود و ضمن مأموریتش در لندن، بین او با چرچیل و اتلی مناسبات نزدیك و دوستانه‌ای برقرار شده بود. هریمن در مأموریت‌های بسیار مهمی، که چه در دوران جنگ و چه پس از آن، به او محول شده بود نقش بسیار مؤثری به عهده داشت که موقعیت او را به عنوان یك مذاکره کنندهٔ کاملاً خونسرد و کارآمد تثبیت کرده بود. آچسن اطمینان داشت که هریمن می‌تواند اختلاف نفت را به ترتیبی که رضایت هر دوطرف جلب شود، حل کند. از این رو، با طرح این مسئله با فرانکز، سفیر بریتانیا در واشنگتن، راه مذاکره را روشن کرد که چون «تزه» ایران دربارهٔ ملی شدن باید قبول شود، ناگزیر باید راهی یافت که (AIOC) ادامه عملیات نفت را در ایران به عهده گیرد و در

مقابل به عنوان حق مدیریت سهم معقولی از درآمد نفت را برای خود تخصیص دهد. فرانکز از هرگونه تغییری که موجب از میان بردن تسلط کمپانی شود راضی نبود و می گفت در لندن احساس این است که آمریکایی‌ها سهم بریتانیا در نفت ایران را نهایتاً قابل خرج کردن می‌دانند. آچسن به او اطمینان داد که مسئله چنین نیست و «از این گذشته اگر انگلیسی‌ها نیز سر میز مذاکره بنشینند و نتوانند نتیجه‌ای به دست آورند، شکست آنها برافکار عمومی آمریکاییان، که به هرحال نسبت به آنان چندان مساعد نیست، بشدت اثر نامطلوب می گذارد»[۵].

در کابینه انگلیس بر سر مأموریت هریمن در تهران اتفاق نظر وجود نداشت. تندروها نظیر هربرت موریسون وزیرخارجه و امانوئل شینول وزیردفاع مخالف دادن حق میانجیگری به آمریکا در قضیه نفت ایران بودند.

اما خود اتلی، نخست‌وزیر و هیوگیت اسکل وزیر دارایش که علاقه‌مند به حفظ روابط دوستانه نزدیك با پرزیدنت ترومن بودند، عقیده داشتند نمی‌شود با پیشنهاد رئیس جمهوری آمریکا مخالفت کرد.

در حقیقت هیوگیت اسکل، وزیر دارایی فکر می‌کرد که هریمن یك آنگلوفیل است و از این رو مأموریت او برای انگلیس با ارزش خواهد بود.

موریسون که این نظریات قانعش نکرده بود، پیامی برای آچسن فرستاد که «مشکل اصلی در ارتباط با مسئله ایران» «این اعتقاد ایرانی‌هاست که آمریکا به خاطر آنکه ایران به جنگ روسیه نیفتد، حاضر است هرگونه کمکی به این کشور بکند تا آن را از گرفتاریهایی که دارد نجات دهد.»

درحالی که در شرایط کنونی می‌ترسم: «تماس با آن دولت از طریق نماینده ویژه رئیس جمهوری آمریکا... فقط منجر به آن شود که دکتر مصدق در این اعتقاد راسخ‌تر گردد.» موریسون پس از این مقدمه چنین نتیجه می گرفت که «به این ترتیب میانجیگری آمریکا، ضرورتی ندارد، بلکه آنچه بیشتر مورد نیاز است صدور یك اعلامیه کلی و محکم توسط دولت ایالات متحده است که ایران باید توصیه‌های دیوان داوری بین‌المللی لاهه را بپذیرد»[۶].

آچسن نظریه خود را تغییر نداد. روز ۸ ژوئیه ترومن پیامی برای مصدق

فرستاد که در آن گفته می‌شد: «... من آقای اورل هریمن را، که یکی از نزدیك‌ترین مشاورانم، و همچنین یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های آمریکایی است... به تهران می‌فرستم تا دربارهٔ این مسئله که واجد اهمیت فوری است و موجب به وجود آمدن شرایط بسیار عاجل و حساسی گردیده است، با شما مذاکره کرده، میانجیگری خویش را پیشنهاد کند.»

در همین پیام ترومن پیشنهاد کرده بود روی طرح یك «قرار موقتی» برای جلوگیری از تعطیل فعالیت‌های نفتی، براساس توصیه‌های دیوان داوری بین‌المللی، کار شود و در همان حال مذاکرات اصلی ادامه یابد.

مصدق در پاسخ به این پیام از اینکه رئیس جمهوری آمریکا نسبت به مسئله اظهار علاقه کرده و مایل است هریمن را به تهران بفرستد، اظهار تشکر به عمل آورده ولی تاکید کرده بود که «دولت وی هم‌اکنون ترتیبات موقتی دادگاه لاهه را رد کرده و بنابراین فقط می‌تواند موضوعاتی را مورد گفتگو قرار دهد که در چارچوب قانون ملی شدن نفت ایران باشد»[۷].

شپرد که از مبادله پیام میان ترومن و مصدق بشدت ناراحت شده بود، یك کنفرانس مطبوعاتی در تهران تشکیل داد و با چهره ای برافروخته و حالتی متغیر در این کنفرانس خطاب به خبرنگاران گفت: «من با ناراحتی و دلتنگی بسیار مطلع شده‌ام که رئیس جمهوری آمریکا مشاور شخصی خود را که متخصص برطرف کردن مشکلات است، به تهران می‌فرستد. اما فایدهٔ پرواز آقای هریمن به اینجا چیست؟ درحالی که ما از کسی برای میانجیگری در این مورد دعوتی نکرده‌ایم.» از آنجا که دولت بریتانیا مأموریت هریمن را تأیید کرده بود این امر موجبات ناراحتی شدید وزارت خارجه آن کشور را فراهم کرد، بخصوص که اظهارات شپرد بصورتی گسترده در رسانه‌ها انعکاس یافته بود. بنابراین چاره ای نبود جز اینکه به شپرد دستور داده شود حرفهای خود را پس بگیرد و او نیز ناگزیر چنین کرد[۸].

معذالك موریسون، وزیرخارجه به دنبال کردن خط خشن خویش ادامه داد. او به آچسن اعلام کرد هریمن باید مسئله را براساس پیشنهاد او، که بازیل

جکسون معاون (AIOC) به عمل آورده مطرح و مورد مذاکره قرار دهد و اگر چنین ترتیبی مورد قبول قرار نگرفت، باید دولت مصدق را سرنگون ساخت[۹].

آچسن که عقیده داشت موریسون از سیاست خارجی چیزی سرش نمی‌شود و جز «کوس جنگ» با صدایی آشنایی ندارد، محلش نگذاشت.

هریمن هم به همین شیوه عمل کرد و طی مصاحبه‌ای به خبرگزاری یونایتدپرس گفت: «به عقیده من نظر انگلیس در این باره که ماجرای نفت تا زمانی که مصدق برسر کار است قابل حل نخواهد بود بی‌اساس است... دکتر مصدق آن مردی نیست که چهره اش را انگلیسی‌ها برای دنیا ترسیم کرده اند»[۱۰].

هریمن قبل از عزیمت به تهران یك سلسله ملاقاتهایی در وزارت خارجه آمریکا و همچنین با نمایندگان کمپانیهای نفتی آمریکا ترتیب داد. نمایندگان کمپانیهای نفتی از نحوهٔ برخورد (AIOC) به قضیهٔ نفت ایران بکلی دلخور بودند ولی به هریمن توصیه کردند که با چسبیدن به مسئله تقسیم منافع براساس ۵۰ـ۵۰، در مقابل ایران موضعی سخت اتخاذ کند. نمایندگان تمام کمپانیهای نفتی باتفاق آرا اصرار داشتند اگر اصل ۵۰ـ۵۰ کنار گذاشته شود، صنایع نفت خود را برای سرمایه‌گذاری در جهت توسعه اکتشافات نفتی بی‌پشتیبان خواهد یافت[۱۱]. بعبارت دیگر کمپانیهای نفتی می‌خواستند سرمایه‌گذاری برای اکتشافات منابع جدید نفت (یا در واقع توسعه صنایع نفت) به حساب کشورهای تولیدکننده انجام شود.

وزارت خارجه با این امر موافق بود که امتیازات نفتی نقاط دیگر جهان را نباید به خطر انداخت. اما به هریمن توصیه شد اولین وظیفهٔ او آن است که مطمئن شود روابط ایران با غرب، که برسر مسئله نفت متزلزل شده، تقویت خواهد گردید.

هریمن روز ۱۳ ژوئیه واشنگتن را ترك کرد و سرراه نیز یك شب در پاریس توقف داشت. هیوگیت اسکل، وزیر دارایی انگلیس، که تصادفاً او نیز در همان زمان در پاریس بود، تلگرامی از اتلی نخست‌وزیر دریافت کرد که از او خواسته بود با هریمن ملاقات کرده و مصراً خواستار آن گردد در سفر خود به تهران از

بریتانیا به طور کامل پشتیبانی کند. وقتی گیت اسکل این دستور را اجرا کرد، هریمن در جواب گفت: «مایل نیست فقط به خاطر آنکه چشم تمام کمپانیهای نفتی آمریکایی اینك به او دوخته شده، انگلیسی‌ها را کنار بزند.»

و اضافه کرد: «معذالك هدف می‌توان این باشد... که نفت جنوب (ایران) را برای خودمان نگاه داریم و مانع شویم به چنگ روسها بیفتد»[۱۲]. روز ۱۵ ژوئیه هریمن به اتفاق سرهنگ ورنن والترز مترجم، ویلیام رانتری رئیس ادارهٔ خاور نزدیك در وزارت خارجه آمریکا و والتر لوی کارشناس نفتی آمریکایی وارد تهران شد.

روز ورود او هزاران نفر از دست‌چپی‌ها تظاهراتی تشکیل داده و شعارهایی ضدآمریکایی و ضدانگلیسی سر می‌دادند. در تصادم خشونت‌باری که میان چپی‌ها و مخالفان آنان روی داد ۱۵ نفر از جمله ۴ مأمور پلیس کشته و ۲۰۰ تن دیگر زخمی گردیدند.

گروهی عقیده داشتند که این تظاهرات را (AIOC) ترتیب داده تا حکومت ایران را ضعیف نشان دهد و مانع از کمك آمریکا به آن گردد و گواهی که برصحت اتهام خود می‌آوردند آن بود که بی.بی.سی در برنامهٔ سحرگاهی بخش فارسی همان روز خود گزارش داده بود مقارن ورود هریمن انتظار می‌رود اغتشاشاتی در تهران روی دهد. روز بعد نیز بی.بی.سی اعلام کرد حوادث دیروز ثابت کرد که مصدق قادر به کنترل اوضاع در ایران نیست و بدون حضور انگلیس، کمونیست‌ها براین کشور مسلط خواهند شد.

چند روزنامه ژنرال فضل‌الله زاهدی وزیر کشور را مسئول حوادث آن روز معرفی کرده و اظهارنظر کرده بودند با آنکه وی از نقشه‌های حزب توده برای تظاهرات آگاه بود دست به هیچگونه اقدام احتیاطی و پیشگیرانه نزد. حدس و گمانهایی نیز زده می‌شد مبنی برآنکه شاه با همکاری کمپانی نفت و موافقت ژنرال زاهدی و رئیس شهربانی که خود او انتخابش کرده بود، اجازه داده است این تظاهرات انجام گیرد[۱۳].

هریمن مایل بود که مذاکرات نفت با مصدق در محیطی دوستانه و بدور از

فشار انگلیس‌ها انجام شود ولی انگلیس‌ها عقیده داشتند ایران فقط زیرفشار تسلیم خواهد شد. روز بعد از ورود هریمن به تهران، کابینه انگلیس اعمال پاره‌ای مجازاتهای اقتصادی علیه ایران را تصویب کرد. علاوه براین اتلی به اعضای کابینه خود اطلاع داد اقداماتی تدارك دیده شده تا آبادان اشغال نظامی شود و عملیات تصفیه‌خانه آبادان ادامه بیابد[۱۴]. این اقدامات تا حدودی پاسخگویی دولت به مجلس عوام انگلیس تلقی می‌شد که به اتلی فشار می‌آورد کاری انجام دهد تا مانع از نابودی عواید عظیم بریتانیا از نفت ایران شود. طی یك بحث پارلمانی در مجلس عوام از وزیر دارایی گیت اسکل سؤال شده بود از دست‌دادن نفت ایران تا چه حد بلوك استرلینگ را تضعیف می‌کند و یا برهزینه واردات بریتانیا می‌افزاید؟ و آیا او با این نظریه موافق نیست که با قطع عواید نفت ایران، هر خانواده انگلیسی بدون استثنا فقیرتر از گذشته خواهد شد. گیت اسکل پاسخ داده بود بار کشور البته سنگین‌تر می‌شود اما اثرات آن فاجعه‌بار نیست[۱۵].

در تهران هریمن فعالیت‌های خود را با ملاقاتی از شاه آغاز کرد تا ابتدا از نظریات او بااطلاع شود و ببیند به اصطلاح چند مرده حلاج است و چه در چنته دارد. شاه به او پیشنهاد کرد درحال حاضر سعی کند مسائل را با مصدق درمیان گذارد، شاید پس از این شخص دیگری ریاست دولت را بتواند به عهده بگیرد و برای اتخاذ تصمیم در درازمدت، او وارد میدان گردد[۱۶] هریمن می‌دانست که شاه از نخست‌وزیری که خطش را نمی‌خواند دلخوشی ندارد و امیدوار است بتواند روزی مصدق را کنار بگذارد. اما تا زمانی که مصدق از چنین پشتیبانی عمومی گسترده‌ای برخوردار است، نمی‌تواند چنین کاری بکند. بعد هریمن و ورنن والترز در منزل نخست‌وزیر به دیدار او رفتند و در همین دیدار، نخستین چیزی که هر دوی آنان را تکان داد، تضاد چشمگیر میان شکوه و جلال و ریخت و پاش و اسراف بی‌حد در کاخ شاه، با سادگی و درویشی بی‌ریا در زندگی منزل مصدق بود.

مصدق احساسات خود را دربارهٔ انگلیس‌ها بی‌پرده بیرون ریخت و آنها را

مسئول بینوایی ایرانیان معرفی کرد. مصدق گفت: «شما نمی‌دانید آنها چقدر حیله‌گرند. شما نمی‌دانید آنها چقدر شیطان‌صفت هستند. شما نمی‌دانید آنها به هر چیز دست می‌زنند تا چه حد آنرا کثیف می‌کنند.» هریمن گفت برعکس من انگلیس‌ها را خیلی خوب می‌شناسم و به این بدی هم که شما می‌گویید نیستند. سپس توضیح داد هدف مأموریت او آن است محیط مناسبی به وجود آورد که در آن امکان مذاکرات مستقیم میان ایران و بریتانیای کبیر وجود داشته باشد. او به مصدق هشدار داد که فروش نفت در بازارهای بین‌المللی مشکلات فراوان دارد، و تأکید کرد در این مسئله و برای مقابله با مسائلی که درگیر آن هستند به عقل و درایت و دوراندیشی کامل نیاز است[۱۷].

شپرد، سفیر انگلیس سعی کرد هریمن را نسبت به مصدق مأیوس کند و مدعی شد که نخست‌وزیر از پشتیبانی کامل مردم ایران برخوردار نیست و مخالفان جدی در مجلس دارد که می‌خواهند او را سرنگون کنند. هریمن جواب داد: «مصدق میان مردم چنان قهرمان محبوبی است که سرنگونی او هیجانی عظیم در سراسر کشور ایجاد خواهد کرد»[۱۸].

در ملاقات با هیئت نمایندگی ایران[۱۹] به او ورقه‌ای درباره نفت تسلیم شد که توسط دولت تهیه شده و در آن گفته شده بود ایدهٔ ملی شدن نفت از یك منبع خارجی، نظیر روسیه، الهام نمی‌گیرد بلکه برعکس صرفاً عکس‌العملی از جانب ایران برلزوم شکست کمونیسم و جلوگیری از اجرای تقاضای روسیه در مورد گرفتن امتیاز نفت از ایران است. در ورقه تأکید شده بود، اگر با ملی شدن مخالفت شود و غرب در زمینه اجرای آن به ایران کمك نکند، و اجازه ندهد شخصاً عملیات مربوط به صنایع نفت خویش را اداره نماید، اقتصاد کشور فرو خواهد ریخت، و فقرا که ۹۵ درصد مردم ما را تشکیل می‌دهند، راهی جز پناه جستن در آغوش کمونیسم ندارند[۲۰].

در مجموع هیئت ایرانی توانست آمریکایی‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. هریمن پس از این جلسه به شپرد گفت: «... او با سؤالاتی معقول و واقع‌بینانه روبرو شده است... و اشخاصی که در جریان امر مسئولیت دارند، مایلند حقایق

اوضاع را بدانند تا بتوانند مسئله را ارزیابی کنند.»

با وجود این هریمن، درمیان اعضای هیئت ایرانی، کاظم حسیبی، معاون وزارت دارایی و چند نفر دیگر را عناصری بسیار سختگیر، که به هیچ ترتیبی راضی نمی‌شوند، تشخیص داده بود. او به ایرانی‌ها گفته بود آنچه را که آنان در داخل کشور خویش انجام می‌دهند کاملاً به خودشان مربوط است اما «آنها هیچ کنترلی و هیچ حقی ندارند که آنچه را باید در خارج از کشورشان انجام گردد، دیکته کنند.» او با طرح این مسئله اعضای هیئت را تحت تأثیر قرار داده بود که: «اگر بخواهند در عملیات گسترده و پیچیدهٔ (AIOC) با کمپانیهای فرعی که توسط آن در نقاط مختلف جهان تشکیل شده، دخالت نمایند، در حقیقت مانند آن است که با دست خود حلقوم خودشان را دریده باشند.

... چه آنها نخواهند توانست مشتریان (AIOC) را بسادگی وادار کنند که مشتری (NIOC) شوند.»[۲۱]

هریمن پیشنهاد کرد، همان طور که بازیل جکسون نیز این موضوع را مطرح کرده، ایرانیان ترتیباتی برای اجرای عملیات مؤثر در صنایع نفت خود بدهند و برای نیل به این مقصود با (AIOC) با یك شرکت فرعی که توسط آن کمپانی ایجاد شود کنار آیند. ایرانی‌ها این نظریه را بازگشت ماهوی به همان عملیاتی دانستند که افکار عمومی را تا این حد برآشفته است، و آن را رد کردند. آنها گفتند، فقط در صورتی مسئله تشکیل یك شرکت فرعی توسط (AIOC) را قبول می‌کنند که کمپانیهای دیگر نیز تابع همین شرایط شوند. هریمن این مسئله را روشن کرد که هیچ کمپانی آمریکایی حاضر به قبول چنین شرایطی نخواهد شد.

وی اصرار ورزید بیشترین چیزی که ایرانیها می‌توانند انتظار داشته باشند پیدا شدن راه حلی است که براساس آن ترتیباتی قابل مقایسه و شبیه شرایط دیگر کشورهای تولیدکنندهٔ نفت خاورمیانه داده شود. و بالاخره هریمن توانست ایرانی‌ها را قانع کند نباید اصرار داشته باشند که هر ۹ مادهٔ قانون ملی شدن صنایع نفت ایران به طور کلی اجرا شود بلکه به جای آن اساس بحث خود را فقط براصل «ملی شدن» بگذارند.

آن طور که هریمن می گوید، در اینجا ایرانی‌ها حسن نیت و انعطاف نشان دادند و گفتند مایل به داشتن روابط دوستانه با بریتانیا هستند.

آنها اطمینان دادند اگر یك هیئت انگلیسی که حسن نیت داشته باشد و احساسات ملی ایرانیان را درك کند به تهران بیاید، دست یافتن به راه‌حلی رضایت بخش امکان‌پذیر خواهد بود و تأکید ورزیدند آنچه آنها می‌خواهند فقط این است که خود را از شر تسلط (AIOC) خلاص کنند.

در اینجا برای تفهیم هیئت ایرانی و روشن شدن اعضا و کارشناسان فنی آن به این مسئله که چه پیچیدگیهایی در مورد مسائل مربوط به بازاریابی نفت وجود دارد، والترلوی، کارشناس نفتی آمریکایی به کمك هریمن آمد. لوی به آنها گفت به نظر من بهترین شانس ایران در آن است که برای حل این مسئله ترتیباتی با یك کمپانی نفتی خارجی، که به کار خود مسلط باشد، بدهد[۲۲].

هریمن در گزارش خود به وزارت‌خارجه نوشت: «احساساتی بسیار نیرومند... در تمام بخشهای مختلف جامعه ایران مشاهده می‌شود.» و اضافه کرد:

«نظر همهٔ آمریکایی‌های مقیم ایران و همچنین شخصیت‌های دارای احساس مسئولیت در ایران متفقاً این است که هیچ دولت ایرانی ـ اعم از آنکه مصدق در رأس آن باشد یا نباشد ـ نمی‌تواند در برابر این احساسات نیرومند ملی به مخالفت برخیزد.» هریمن با توجه دادن به مسئله مخالفت تاریخی و عمیق ایرانیان با مقامات انگلیسی، به این نکته اشاره کرد که: «حتی ایران حاضر است در مورد عایدات نفتی خود گذشت‌های فداکارانه بکند، بشرط آنکه خود را از قید روشهای مستعمراتی انگلیس رها سازد.»

والتر گیفورد سفیر آمریکا در لندن یك نسخه از گزارش هریمن را دریافت داشت و آن را به سر ویلیام استرنگ در وزارت‌خارجه انگلیس نشان داد، به شرط آنکه قول شرف دهد منبع آن را محرمانه نگاه دارد.

مستشار سفارت آمریکا در تهران نیز، گرچه می‌دانست هریمن اصرار دارد ورقهایش به هیچوجه رو نشود، به همتای انگلیسی خود در تهران اعتماد کرد و او را در جریان مذاکرات خصوصی ترومن و ارزیابی اش را از اوضاع، آن طور که به

وزارت خارجه آمریکا گزارش کرده بود، قرار داد[۲۳].

هیئت دولت ایران اصولی را که براساس آن حاضر به مذاکره بود تعیین کرد. از این قرار که حاضر است با نمایندگان دولت انگلیس که از جانب (AIOC) عمل خواهند کرد وارد گفتگو شود، به شرط آنکه دولت بریتانیا قبلاً ملی شدن نفت ایران را مطابق آنچه در لایحه قانونی مصوب ۲۰ مارس ۱۹۵۱ آمده، عیناً به رسمیت بشناسند. در این لایحه صریحاً گفته شده بود تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری، از تاریخ تصویب این قانون در ید دولت ایران قرار خواهد گرفت. تصمیمات هیئت دولت همچنین تصریح می‌کرد مذاکرات با این شیوه انجام خواهد شد که اجرای قانون مذکور، تا آنجا که برمنافع انگلیس اثر می‌گذارد، مورد بحث قرار گیرد. نکته آخری که به اصرار ترومن اضافه شد آن بود «با درك این مسئله که منافع انگلیس به معنای خرید نفت توسط انگلستان، و همچنین حل دعاوی (AIOC) خواهد بود»[۲۴].

انگلیس‌ها در مقابل تصمیم گرفتند ریچارد راپیراستوکس، لرد مهردار سلطنتی و وزیر ذخایر خود را به تهران بفرستند. اما دولت اتلی به عنوان پیش‌شرط می‌خواست که ایران از ادامه عملیات مربوط به اجرای قانون ملی شدن فعلاً صرف نظر کند و استدلالش هم این بود که: «افکار عمومی در انگلیس این امر را نخواهد پذیرفت و تحمل نخواهد کرد درحالی که وزیری از جانب سلطنت را به تهران اعزام داشته... در عملیات مربوط به کمپانی، دخالت صورت پذیرد.» از این گذشته بریتانیا انتظار داشت که دولت ایران از آن کشور بخواهد به عنوان پیش‌شرط مذاکرات، قانون ملی شدن نفت را به رسمیت بشناسد. سرانجام به هریمن گفته شد که بجای این امر، پیشنهاد سخاوتمندانهٔ جکسون، حدودی را که کمپانی و دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا حاضرند در مذاکرات تا آن خط پیش بروند، معین کرده است[۲۵].

به طور خلاصه، انگلیس‌ها می‌خواستند هیچ امتیازی ندهند و در مقابل آنچه را که خود قادر نیستند انجام دهند، آمریکایی‌ها برایشان انجام بدهند. از این رو در واشنگتن شروع به اعمال فشار کردند تا وزارت خارجه را مجبور سازند

ایران را وادار کند نظریاتشان را بپذیرد. مك گی معاون وزارت خارجه آمریکا که بشدت متعجب و ناراحت شده بود پرسید: آقایان انگلیسی‌ها چه انتظار دارند؟ آیا می‌خواهند ایرانی‌ها قانون ملی شدن نفت خود را لغو کنند[۲۶].

روز ۲۷ ژوئیه هریمن طی یك دیدار دو ساعته با شهرد کوشید او را قانع کند که شرایط انگلیس غیرعملی است ولی شهرد زیربار نرفت. روز بعد از این ملاقات «هریمن درحالی که از چشمانش خون می‌بارید... به تاکتیك‌های انگلیس بشدت اعتراض کرد و گفت: این روش مانع از آن است که بتواند ترتیب یك مذاکرات فوری میان نمایندگان دو دولت ایران و بریتانیا را بدهد. او چنین نتیجه‌گیری کرد: «انگلیس‌ها عامدانه سنگ می‌اندازند، بخصوص که عقیده دارند هر چقدر مدت محرومیت ایران از عواید نفتی طولانی‌تر شود، آسانتر می‌توان به شرایطی که بیشتر به نفع انگلستان است دست یافت»[۲۷].

همان روز هریمن تصمیم گرفت همراه لوی به لندن پرواز کند و مسئله را با وزیران مربوطه در دولت بریتانیا حل و فصل نماید. وقتی وزارت خارجه از این تصمیم مطلع شد به شهرد اطلاع داد سفر هریمن به پیدا شدن راه‌حل ثمربخشی نخواهد انجامید[۲۸].

این نظریه تصمیم هریمن را تغییر نداد. اما وقتی فهمید شهرد ـ که همیشه سعی داشت از دستش فرار کند ـ اصرار دارد همراهش به لندن بیاید، بشدت ناراحت شد. روز ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱، نماینده پرزیدنت ترومن ملاقاتی با اعضای کابینه بریتانیا انجام داد و به آنها گفت، ملی کردن نفت ایران نه تنها یك اقدام اصیل از طرف خود ایرانی‌هاست و به تحریك هیچکس انجام نشده، بلکه از پشتیبانی عمومی وسیعی نیز برخوردار است.

وی ضمن اشاره به پیش‌شرطهایی که دولت بریتانیا برای فرستادن هیئت نمایندگی خود به تهران قائل شده بود، گفت: «آنقدر روی مسائل تشریفاتی، رسمی و تکنیکی تأکید نکنید، بلکه بهتر است هرچه زودتر وارد مذاکرات شوید، قبل از آنکه فرصت مناسبی را از دست بدهید»[۲۹]. هیئت دولت بریتانیا موافقت کرد هیئتی را برای مذاکره به تهران بفرستد، به شرط آنکه دولت ایران هیئتی را که

برای اجرای خلع ید و دردست گرفتن کلیه عملیات (AIOC) به جنوب فرستاده احضار کند. شهرد که در جلسه روز ۳۰ ژوئیه هیئت دولت بریتانیا شرکت کرده بود، گفت که هیچ هیئتی در سطح وزیر نباید به ایران برود، مگر در این مورد دولت ایران اطمینان بدهد. بعضی از وزرای کابینه استدلال کردند: «اگر این فرصتی را که برای تجدید مذاکره پیش آمده از دست بدهیم، این خطر بزرگ وجود دارد که دشمنی آمریکا و افکار عمومی جهان را به دست خود خریده باشیم.» بقیه وزیران موافق نبودند و به اتخاذ روش سخت عقیده داشتند و اظهار امیدواری می کردند مأموریت هریمن با شکست روبرو شود[۳۰].

در این میان، لوی که به ایرانیان مشکلات و پیچیدگیهای صنایع نفت و عدم تواناییهای آنان را در اینکه بتوانند به تنهایی آنرا اداره کنند تفهیم کرده بود، شروع کرد به اینکه به انگلیس‌ها نیز تفهیم کند که با چه مشکلاتی در ایران روبرو هستند. در جلسه‌ای که با حضور نماینده دولت انگلیس و (AIOC) تشکیل شده بود به آنان گفت (AIOC) عملاً هیچ زمینه‌ای برای چانه زدن در تهران ندارد و این نکته را به تأکید تشریح کرد که «در مسئله ملی شدن نفت، تمام کشور یکپارچه از ملی شدن حمایت می کند.» او سپس اضافه کرد: «خوشحال است به این جلسه اطلاع دهد که با ترساندن ایرانیان از مشکلات موجود در کار اداره نفت، توانسته است موافقت آنان را با انجام مذاکره جلب کند و همچنین موافقت هیئت ایرانی را، در این مورد که یك کمپانی خارجی، به نمایندگی از طرف ایران اداره عملیات را به عهده بگیرد، به دست آورده است.» لوی به این نکته اشاره کرد عاقلانه نیست راه حلی بسادگی، براساس ۵۰ـ۵۰ به ایران پیشنهاد شود، بلکه انگلیس‌ها باید ترتیبات مذاکره را طوری بدهند که در پایان، نتیجهٔ کار همان تقسیم ۵۰ـ۵۰ منافع باشد. لوی همچنین پیشنهاد کرد از آنجا که (AIOC) دیگر به تنهایی قادر به انجام عملیات در ایران نخواهد بود، ولو آنکه تغییر شکل و هیئت دهد، بهتر است با افزودن عناصر جدید بیطرفی، به آن فرم تازه ای داده شده و در کمپانی جدید، سهام دولت انگلیس یا حذف شود یا بصورتی بسیار استادانه استفاده گردد.

وی در پایان اظهار داشت ممکن است ایرانیان ترجیح دهند اصولاً از خیر

صنایع نفت خود بگذرند، و یا حتی از کارشناسان روسی دعوت کنند، تا آنکه از خر شیطان پایین آمده، دوباره به اطاعت از (AIOC) گردن نهند. او مخصوصاً گفت: گرچه عدم علاقه ایرانی‌ها به روسها شدید است، اما نفرتشان از (AIOC) خیلی شدیدتر است[۳۱].

نویل گس که به عنوان نماینده (AIOC) در این جلسه شرکت کرده بود، بی‌درنگ نامه‌ای به وزارت خارجه انگلیس نوشت و با پیشنهادهای لوی مخالفت کرد. او بدون در نظر گرفتن احساسات بشدت برانگیخته شدهٔ ایرانی‌ها برضد (AIOC) اصرار ورزید کنترل کامل صنایع نفت ایران توسط (AIOC) بهترین وسیله برای تأمین منافع خزانه‌داری، دریاداری، ملت بریتانیا و همچنین کمپانی است. وی در نامه خود به حجم عظیم عوایدی که از این راه عاید هر یك از منابع درآمد بریتانیا می شد اشاره کرد و در پایان چنین نتیجه گرفت که هر هیئتی به ایران برود قبل از آنکه به هرگونه مصالحه‌ای برای کم‌رنگ کردن نقش (AIOC) تن دهد، باید وسعت و عظمت این منافع را درنظر داشته باشد[۳۲].

فریزر، رئیس کل کمپانی برای آنکه مطمئن شود (AIOC) به هدفهای خود خواهد رسید گس را به عنوان نماینده اصلی کمپانی در هیئت استوکس برگزید.

لوی که از تصمیم فریزر مبنی براعزام گس به تهران بشدت ناراحت شده بود، چه می‌دانست براثر اقدامات وی در مأموریت پیشین خود ایرانی‌ها به هیچوجه از او خوششان نمی‌آید، تأکید کرد با این ترتیب بهتر است استوکس را هم به تهران نفرستید چه رفتن دوباره گس به ایران، نظیر آن است که من (لوی) را که یك یهودی هستم، به عربستان سعودی بفرستند. اما تغییر نظر اسکاتلندی سرسختی چون فریزر کار آسانی نبود. سر ویلیام استرنگ به موریسون وزیرخارجه اطلاع داد که: هیچ کاری نمی‌شود کرد مگر آنکه خود آقای نخست‌وزیر، اتلی، را وادار کنیم که فریزر را مجبور سازد گس را از لیست اعضای هیئت نمایندگی (AIOC) حذف نماید. از آنجا که پیشنهاد لوی درباره اینکه (AIOC) باید از فکر اعمال سلطه کامل برصنایع نفت ایران بکلی منصرف شود، استرنگ فکر می کرد چنین پیشنهادی یك تصادم بزرگ با فریزر و اعضای

هیئت مدیره کمپانی، که همگی آدمهای کله‌شق و کوته‌نظری بودند، به وجود خواهد آورد.

استرنگ عقیده داشت پیشنهاد لوی مورد تصویب کمپانی قرار نخواهد گرفت، مگر آنکه در مدیریت آن انقلابی صورت گیرد[۳۳].

هریمن، سرانجام موفق شد اتلی را متقاعد کند هیئتی را بدون هیچگونه پیش‌شرط قبلی به تهران بفرستد. به این ترتیب دولت بریتانیا شروع مذاکرات را براساس فرمول ایران پذیرفت و اعلام داشت که از لحاظ اصولی «ملی شدن نفت» را پذیرفته است. برای آنکه ایالات متحده، بریتانیا را ترغیب به قبول این اصل کند، چهار ماه تمام وقت صرف کرد، با وجود این اعلام پذیرش اصل ملی شدن نفت توسط دولت بریتانیا، فقط یك اقدام ظاهری به منظور راضی کردن آمریکایی‌ها بود و اصالت نداشت. به هرحال در اوایل اوت سال ۱۹۵۱، هیئت نمایندگی بریتانیا وارد تهران شد. علاوه برلرد استوکس مهردار سلطنتی و وزیرمختار انگلیس، سایر اعضای هیئت عبارت بودند از سر دونالدفرگوسن معاون دائمی وزارت سوخت و برق و مقاماتی از وزارتخانه‌های خزانه‌داری خارجه و همچنین نمایندگان (AIOC) که در آخرین ساعات، بالاخره نام گس از میان آنان حذف شده بود[۳۴].

قبل از عزیمت هیئت از لندن، در جلسات گوناگون به استوکس تفهیم شد که انتظار می‌رود او در تهران چه کاری انجام دهد. در یك دستور کتبی نیز تصریح شده بود که وظیفه او اصرار برای اداره صنایع نفت توسط (AIOC) و همچنین توافق با ایران بر سرتقسیم مساوی منافع، نظیر قراردادی است که آرامکو با دولت عربستان سعودی بسته است. بریتانیا همچنین نگران آن بود مبادا، براساس امتیازنامه سال ۱۹۳۳، ایران مدعی شرکت در منافع (AIOC) در کلیه فعالیت‌های جهانی آن گردد. انگلیس‌ها احساس می‌کردند که نمی‌توانند در مقابل چنین ادعایی، استدلال موجهی عرضه نمایند، بویژه آنکه توسعه تشکیلات و فعالیت‌های (AIOC) در نقاط مختلف جهان، عمدتاً از طریق عواید به دست آمده از نفت ایران امکان‌پذیر شده بود[۳۵].

برای آنکه دعاوی ایران را محدود به ۵۰ درصد منافع، فقط از عملیات انجام شده در ایران، نمایند و جلوی ایجاد مشکلاتی با تولیدکنندگان دیگر را بگیرند، به استوکس دستور داده شد اگر ایرانی‌ها در این باره اصرار ورزیدند، باید پیشنهاد کند مبلغی را به عنوان پیش‌پرداخت خواهد داد تا از این راه آنها را بخرد و دهانشان بسته شود. اریك برث هود دستیار معاون وزارت خارجه بریتانیا پیشنهاد کرد از نظر دولت انگلیس بهترین راه برای انجام این کار آن است که نیمی از سهام خود را در کمپانی، به دولت ایران منتقل کند و این «ژست» با دادن این امتیاز همراه گردد که از چنین راهی مدیران ایرانی می‌توانند به هیئت مدیره (AIOC) راه یابند[۳۶] خارج از این مسئله به استوکس تعلیم داده شد بدون آنکه به پیشنهادهای جکسون اشاره ای کند، مفاد و محتوای آنها را دنبال نماید، اما به آن لباس تازه ای بپوشاند و نکات اصلی آنرا به ترتیب دیگری و با آرایش تازه مطرح نماید و بسته به اوضاع و احوالی که پیش می‌آید آنرا شیرین تر کند[۳۷].

غروب روزی که قرار بود هیئت انگلیسی حرکت کند، بی.بی.سی در برنامه بخش فارسی خود اعلام کرد چند کمپانی نفتی مهم آمریکایی با موافقت «سازمان تولید محصولات دفاعی آمریکا» مأمور شده اند که خلا ناشی از قطع جریان نفت ایران، را که ناشی از اوضاع و احوال پیش آمده در این کشور است، پر نمایند. هدف پخش این مطلب از بی.بی.سی آن بود که به ایرانی‌ها وانمود کند، آمریکایی‌ها پشت سر انگلیسی‌ها هستند و اگر آنها اختلاف خویش را با انگلیس رفع نکنند، ممکن است با خطر طرد ایران از بازارهای نفت جهانی روبرو گردند.

استوکس، پس از ورود به تهران با مصدق ملاقات کرد و مصدق به او هم گفت، مسئولیت عمده وضع فقیرانهٔ امروز ایران مستقیماً ناشی از مکانیسم عملکرد کمپانی نفت در این کشور است.

سپس درحالی که خود را به پیشنهادهای روسها علاقه‌مند نشان می‌داد اظهار داشت: «برقراری هر نوع ترتیبات جدید با کمپانی موجب خواهد شد که روسها هم از ما انتظار اقدامات موازی، مشابه و متقابلی پیدا کنند.» سپس مصدق هشدار داد: «اگر در مورد مسئله نفت به راه حل منصفانه ای نرسیم، بسیاری از

ایرانیان براثر نومیدی ممکن است به نیروهای افراطی چپ بپیوندند.» و اضافه کرد: «مردم ایران مایلند از روش دمکراسی انگلیسی که متضمن آزادی و حقوق فردی است پیروی کنند... آنها مردمی مذهبی هستند و راههای دمکراتیك را به نمونهٔ شوروی ترجیح می‌دهند»[۳۸].

مصدق همچنین توضیح داد، براساس قانون ملی شدن نفت دولت ایران «کمپانی راسه طلاقه کرده است» و بنابراین، باید برای موضوع ترتیبات تازه ای پیدا کرد. استوکس جواب داد: «این خیلی عجیب است که مردی زن خود را طلاق گوید و سپس درصدد آن برآید آنقدر به او گرسنگی دهد، که زن ناگزیر شود شوهر سابقش را به قتل برساند.»

مصدق چنین مقایسه ای را «قیاس مع الفارق» دانست و گفت شباهتی بین مثال استوکس و آنچه روی داده است نمی بیند، و اضافه کرد: به نظر من فقط دو موضوع برای گفتگو باقی مانده است.

نخست آنکه به خدمت متخصصان انگلیسی چگونه ادامه داده شود، و دوم مسئله پرداخت غرامت به (AIOC) است. مصدق گفت از نظر پرداخت غرامت، من مایلم همان روشی در پیش گرفته شود که انگلیس در مورد صنایع ملی شده خود در پیش گرفت. اما در مورد اداره فنی صنایع نفت ایران، نظر مصدق چنین بود که (NIOC) یعنی شرکت ملی نفت ایران می تواند یك شورای اداری تشکیل دهد که در آن اکثریت با متخصصان کشورهای بیطرفی نظیر سوئد، سویس یا هلند باشد[۳۹].

استوکس ضمن صرف ناهاری با شاه پرسید، آیا ممکن است بدون وجود نخست‌وزیر فعلی راه‌حلی برای قضیه نفت پیدا کرد؟ شاه گفت فکر نمی کنم. اگر او را ساقط کنیم نیز در صورت پیدا شدن راه‌حلی توسط حکومت جانشین او، خواهند گفت این راه‌حل تحت فشار انگلیسی‌ها پیدا شده... مصدق را نباید بطریقی برکنار کرد که از او یك شهید ساخته شود. استوکس به شاه هشدار داد: «ایران ممکن است بازارهای نفت خود را به زیان کمپانیهای نفتی دیگری که در جهان فعال هستند از دست بدهد، و در واقع قدرتی که توسط کمپانیهای

بین المللی نفت اعمال می‌شود خوفناك است... آنها می‌توانند صنایع نفت ایران را به هیچ مبدل کنند.» عکس‌العمل شاه به اظهارات استوکس چنین بود که در برابر مصدق با قدرت بیشتری مذاکره کند[۲۰].

قبل از آغاز مذاکرات اساسی استوکس و هریمن، هر یك باتفاق اعضای هیئت‌های خود سفرهایی به آبادان انجام دادند و در فرودگاه از جانب نمایندگان کمیته مشترك و هیئت‌مدیره ایرانی (NIOC) مورد استقبال قرار گرفتند. استوکس برای بعضی از ایرانیانی که قرار بود اختیارات (AIOC) را به‌دست گرفته و آنرا اعمال کنند ارزش قابل‌توجهی قائل گردید. او از مهندس بازرگان رئیس هیئت‌مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران به‌عنوان مهندسی که خوب تحصیل کرده و تعلیمات خود را در فرانسه دیده یاد کرد... و روش او را دوستانه و دارای روح همکاری دانست. همچنین از اردلان به‌عنوان «یك سیاستمدار تحصیل کرده یاد کرده»، درحالی که برعکس: «مکی را مردی یافته که آشکار است آموزش درست و حسابی ندیده و موجودی عاطل و فاقد اعتقادات و مرام اخلاقی است.» البته نکته اینجاست که در برابر رفتار متکبرانه‌ای که کارکنان انگلیسی کمپانی نفت نسبت به کارکنان ایرانی آن داشتند، مکی به آنان عکس‌العمل خشمگینانه نشان می‌داد و نظیر خودشان با آنها متکبرانه رفتار می‌کرد[۲۱].

نمونه جالب توجهی برای نشان دادن روش انگلیسی‌ها در ایران، طرز رفتار سرگرد کاپر سرکنسول انگلیس در خرمشهر است. درست مانند آنکه هنوز انگلیس در اوج دوران امپراتوری است و او نمایندگی دارد این امر را در برابر تمام جهان نمایش دهد، اندکی پس از ورود استوکس به آبادان، کاپریك کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و در آن اعلام کرد:

به مناسبت ورود هیئت انگلیسی، هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران باید آبادان را ترك کند و تمام ساختمانها و اتاقهایی که توسط اعضای هیئت اجرایی عملیات ملی شدن نفت اشغال شده بایستی تخلیه گردد. چند روز پس از آن نیز نامه‌ای خطاب به استاندار خوزستان نوشت و در آن نسبت به رفتاری که چندتن از ایرانیان، هنگام ورود استوکس و همراهانش از خود نشان داده بودند بشدت

اعتراض کرد.

وی همچنین نوشت هنگام حرکت از فرودگاه آبادان، ترتیب حرکت اتومبیل‌ها را طوری داده که اتومبیل او بلافاصله پس از اتومبیل استوکس قرار گیرد ولی اینك شکایت دارد دو اتومبیل حامل ایرانی‌ها این ترتیب را بهم زده از اتومبیل او سبقت گرفته‌اند. کاپر در پایان از استاندار می‌خواهد تضمین کند به مقامات رسمی استان تعلیمات شایسته‌ای خواهد داد که در آینده متوجه باشند نمایندگان دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به‌چنین ترتیبات موهنی گردن نخواهند نهاد[۴۲].

وزارت خارجه ایران به‌عنوان عکس‌العمل بلافاصله تقاضای تغییر سرگرد کاپر را کرد و او را متهم به فتنه‌انگیزی در کنفرانس مطبوعاتی خود و نوشتن نامهٔ خرده‌گیرانه به استاندار خوزستان نمود. دفاع شدید وزارت خارجه انگلیس از رفتار کاپر ثمری به‌بار نیاورد و ناگزیر از تعویض او گردید. وقتی کاپر از برکناری خویش مطلع شد، تلگرامی برای وزارت‌خارجه فرستاد که در آن خدمات نظامی خود را به‌رخ کشیده و گفته بود: «اگر من ناگزیر از ترك این کشور هستم، اما هنوز می‌توانم در صورت شروع عملیات نظامی در ایران مفید باشم. از این‌رو، پیشنهاد می‌کنم مرا در بصره یا نقطه دیگری که در نزدیکی منطقهٔ کانون عملیات باشم نگاهداری کنید تا روزی که لازم شد، از وجودم استفاده شود.»[۴۳]

استوکس در بازگشت به تهران مذاکرات مشروحی با اعضای هیئت ایرانی انجام داد. در این مذاکرات بازهم روی این مسئله انگشت گذارد که ایران فقط نفت دارد اما انگلیس‌ها هم مهارت فنی دارند و هم راههایی در اختیارشان است که می‌توانند صنایع نفت را اداره کنند و محصولات به‌دست آمده را در سراسر جهان توزیع نمایند و خلاصه آنکه بدون کمك و همکاری انگلیس، ایران قادر به تولید و فروش نفت خود نخواهد بود[۴۴]. استوکس از این تجزیه و تحلیل خود چنین نتیجه‌گیری می‌کرد که به مصدق پیشنهاد کند صنایع نفتی ایران به‌عنوان دلرایی‌های ایران ارزیابی و محسوب گردد و این موضوع نیز به‌رسمیت شناخته شود که به ایران تعلق دارد. سپس یك تشکیلات انگلیسی به‌وجود آید که با شرکت

ملی نفت ایران قرارداد طویل‌المدتی منعقد نماید و آنگاه به این تشکیلات انگلیسی، برای در دست گرفتن ادارهٔ کلیه عملیات مربوط به تولید، تصفیه و فروش نفت اختیار کامل داده شود. مصدق جواب داد که پیشنهاد استوکس تفاوتی با پیشنهاد بازیل جکسون ندارد و از آنجا که قانون ملی شدن اجازه نمی‌دهد (NIOC) مسئولیت‌های خویش را در مورد صنایع نفت به دیگری منتقل کند، عملیات نفتی کلاً بایستی توسط (NIOC) اداره شود. وقتی استوکس تذکر داد که چنین وضعی منجر به ورشکستگی ایران و در نهایت تسلط کمونیسم خواهد شد مصدق پاسخ داد، اگر ایران حاکم بر سرنوشت خود باشد، کمونیسم در این کشور تحقق نخواهد یافت و فقط از طریق عدم‌استقلال است که امکان دارد کمونیسم در این کشور به صورت خطری درآید[۴۵].

نقشه مصدق این بود که (NIOC) از طریق یك هیئت مدیره ۱۲ نفری اختیار کامل اداره عملیات نفتی را در دست بگیرد.این هیئت نفتی مرکب از ۴ مدیر ایرانی و ۸ کارشناس از کشورهای بی‌طرف باشند که به این طریق رضایت انگلیس نیز جلب شود که مدیریت، تنها توسط ایرانی‌ها صورت نخواهد گرفت. در حالی که استوکس طرفدار تسلط کامل کمپانی بود. وی به موریسون گزارش داد: «ما باتفاق لوی طرحهای متعددی را بررسی کردیم که از طریق یکی از آنها بتوان به این مشکل، بصورتی سروسامان داد. اما هیچ راهی را نتوانستیم پیدا کنیم که هم خیلی خطرناك نباشد و یا اینکه آنقدر روشن باشد که حتی ایرانی‌ها هم بتوانند آن را قبول کنند.»[۴۶]

او در پیام خود براین موضوع تکیه کرده بود که قصد اصلیش آن است که یك شرکت اجرایی تشکیل دهد که صددرصد تمام اختیارات (AIOC) را داشته باشد، منتهی نامش با آن تفاوت کند. هریمن و لوی با تشکیل چنین شرکتی موافقتی نداشتند. لوی استدلال می‌کرد از آنجا که (AIOC) در ایران بدنام است، باید باتفاق کمپانیهای شل و نفت برمه کنسرسیومی برای خرید نفت ایران تشکیل دهد. لوی فکر می‌کرد ایرانی‌ها از این طرح استقبال خواهند کرد، چون: «ضعیف‌ترین نقطه در جبههٔ ایران این است که خودشان قادر به حمل نفت و

فروش آن به بازار نیستند.»[۴۷]

گام بعدی که هیئت استوکس برداشت تهیه یك لایحه پیشنهادی ۸ ماده ای بود که آن را با لندن نیز چك کرده بودند و ضمیمه یادداشتی تقدیم هیئت ایرانی گردید. در مقدمه یادداشت استوکس گفته شده بود، قانون ملی شدن نفت، مورخه ۲۰ مارس ۱۹۵۱، توسط دولت انگلیس پذیرفته شده، (AIOC) دیگر در این کشور وجود خارجی ندارد و دولت ایران می تواند اختیارات کامل بر کلیه عملیات نفتی خویش اعمال کند[۴۸].

اما برخلاف آن‌چه استوکس در مقدمه یادداشت گفته بود، مفهوم مواد پیشنهادی به‌طور خلاصه به این شرح بود: (AIOC) تمام تأسیسات خود را در ایران به (NIOC) منتقل می کند. غرامتی که ایران بابت این انتقال باید بپردازد، شامل هزینه‌های آیندهٔ عملیات نفتی نیز خواهد بود. یك تشکیلات خرید تشکیل می‌شود و قرارداد طویل‌المدتی با (NIOC) می‌بندد که براساس آن نفت این کشور را خریداری کرده و توزیع آنرا در سراسر جهان به عهده بگیرد. از طرف (NIOC) به این تشکیلات اجازه داده خواهد شد که اداره امور کلیه عملیات نفتی را در ایران به‌عهده بگیرد و سرانجام آنکه شرایط فروش نفت توسط (NIOC) نباید بهیچوجه با شرایطی که اینك در سایر نقاط جهان رعایت می‌شود، تفاوتی داشته باشد[۴۹].

حاصل کلام، پیشنهاد استوکس متضمن آن بود که کنترل مؤثر نفت ایران کماکان در دست (AIOC) خواهد ماند که از یك طرف ۵۰ درصد در سال از نفع خالص عملیات خود را به ایران می‌دهد، و از طرف دیگر از این محل غراماتی را که ایران باید بابت ملی کردن نفت خویش بپردازد، تأمین می نماید.

در واقع، با این ترتیب، دریافتی ایران از محل عایدات نفت کمتر از کشورهایی می شد که نفت خود را ملی نکرده بودند و مجبور نبودند بابت غرامات چیزی بپردازند.

هیئت دولت ایران پیشنهادهای استوکس را رد کرد اما راه مذاکرات را بکلی نبست، به این ترتیب که تصریح کرد اگر هیئت انگلیسی پیشنهادهای خود را با

چارچوب اصلی که برای مذاکرات نفتی ایران و انگلیس درنظر گرفته شده هماهنگ نماید، ایران آماده است که مذاکرات دنبال شود. شهرد که به‌خیال خودش تصور می‌کرد با دادن چند هدیه مسئله حل خواهد شد به وزارت خارجه تلگراف زد که «لرد استوکس عاجلانه نیازمند چندین قاب عکس بزرگ نقره و یك قوطی سیگار است که ظاهر خیلی قشنگ و جالب توجهی داشته باشد.»[۵۰]

آنچه می‌توان از این تلگراف استنباط کرد، این است که برخورد استوکس در برداشت او از رهبران ایران، دست کم بسیار بی‌ملاحظه و سطحی بوده است. در ملاقاتی با حسین علاء از رجال تحصیل کرده ایران در انگلیس، که در آن زمان وزارت دربار را به‌عهده داشت، استوکس به او گفته بود: «تمام ایرانی‌ها فاسد و بی‌لیاقت هستند. آنها نمی‌توانند صنعتی به این بزرگی و حتی دولت خود را اداره کنند.» او همین مطلب را عیناً به شاه نیز اظهار داشته بود. برای استوکس این مسئله امر مسلمی به‌شمار می‌رفت که بدون توجه به نتایجی که برای ایران ممکن است دربر داشته باشد صنعت نفت باید به‌دست انگلیس‌ها داده شود.

در اینکه فساد در ایران رواج داشت، حرفی نبود اما در حقیقت این طغیان احساسات عمومی در برابر مقامات فاسد و بهره‌برداری انگلیس‌ها از آنان بود که جبهه ملی را به قدرت رساند. اما آیا تمام ایرانیان فاسد و بی‌لیاقت بودند؟. این بی‌ملاحظگی استوکس، هریمن و لوی را بشدت آشفته و ناراحت کرد و موجب شد او را به فیل عظیم‌الجثه‌ای تشبیه کنند که ولرد یك مغازهٔ چینی‌آلات شده و بدون اطلاع و ملاحظه هرچه را سر راه خود می‌بیند می‌شکند.»[۵۱]

معذالك یك ایرانی وجود داشت که با استوکس خوب جور درمی‌آمد و او سیدضیاء بود که می‌خواست انگلیس‌ها مصدق را سرنگون کنند، و خودش را به‌جای وی بنشانند. سیدضیاء به استوکس توصیه کرد هیچ امتیازی ندهد و به‌جای آن به‌طور ناگهانی ایران را ترك گفته و به لندن برود تا حکومت مصدق را دستپاچه کند. او در این زمینه تا جایی پیش رفت که به استوکس گفت، تمام این قضیهٔ ملی شدن یك توطئه آمریکایی است که به‌نفع کمپانیهای نفتی خودشان به‌راه انداخته‌اند و از این‌رو استوکس باید با هریمن دربیفتد و در برابر او

قدرت نمایی کند[۵۲].

شاه نیز به استوکس گفته بود که مطلع شده سفارت آمریکا به نفع دو شرکت مهم نفتی آمریکا یعنی سوکونی و استاندارد اویل آف. نیوجرسی فعالیت دارد.

استوکس این موضوع را با هریمن در میان گذارد ولی هریمن این حرفها را یك مشت مزخرفات خواند و گفت، به ایرانی‌ها نیز بصراحت گفته است که هیچ کمپانی آمریکایی علاقه‌ای ندارد به ایران بیاید[۵۳] اما در واقع کمپانیهای آمریکا با (AIOC) برای مقابله با ملی شدن نفت ایران جبهه واحدی تشکیل داده بودند، چه احساس می کردند اگر بخواهند از اوضاع ایران بهره برداری کنند، درست مانند آن است که با دست خود حلقوم خودشان را بریده باشند.

جفری فورلانگ در وزارت‌خارجه انگلیس عقیده داشت، اگر هیئت استوکس بدون اخذ نتیجه تهران را ترك کند، امکان دارد انگلیس بتواند این مسئله را عنوان کند که حاضر است دوباره به مذاکرات برگردد به شرط آنکه طرف گفتگوی او این بار دولت دیگری باشد. فورلانگ فکر می کرد این امر دست سیدضیاء را، برای آنکه بتواند مصدق را سرنگون کند، تقویت خواهد کرد، اما آیت‌الله کاشانی می‌گفت که تغییر نخست‌وزیر به‌هیچوجه چیزی را عوض نخواهد کرد.

او به استوکس گفت، اگر خود مصدق هم، که از پشتیبانی کلیه آحاد ملت برخوردار است، از اصول قانون ملی کردن نفت منحرف شود، نه تنها حیثیت خود را از دست خواهد داد، بلکه همان سرنوشتی در انتظارش خواهد بود که بر سر رزم‌آرا آمد[۵۴].

ایرانیان شکایت داشتند که گرچه بریتانیا ملی شدن نفت را به رسمیت شناخته است، اما پیشنهاد دولت انگلیس فقط متضمن آن است که یك سازمان انگلیسی به‌وجود آید که اختیار انحصاری انجام عملیات نفتی در ایران را داشته باشد. به قول الول ساتن خط مشی انگلیس این بود که در مقابل شناسایی اصلی ملی شدن نفت، دولت ایران باید از اصرار خود برای اجرای این اصل دست بردارد[۵۵].

در حالی که مذاکرات به بن بست رسیده بود هیئت ایرانی یادداشتی حاوی ۴ نکته تسلیم استوکس کرد. اول آنکه پیشنهادهای انگلیس موافق با اصل ملی شدن، که توسط دولت بریتانیا پذیرفته شده نیست و فقط به (AIOC) لباس جدیدی خواهد پوشاند و آن کمپانی کماکان تسلط کامل خود را بر عملیات نفت اعمال خواهد کرد. دوم، ایران حاضر است براساس قراردادهای تجارتی نفت خود را به (AIOC) بفروشد و هیچگونه دلیل منطقی نمی بیند که برای آن کمپانی ۵۰ درصد تخفیف قائل شود.

سوم، دولت ایران آماده است «دعاوی درست کمپانی را در مورد مطالبه غرامت به‌طور کامل و منصفانه مورد مطالعه قرار دهد و پس از آنکه مطالبات هر دو طرف مشخصاً تعیین گردید، آنرا به کمپانی بپردازد.» و بالاخره هیئت نمایندگی ایران از هرگونه مذاکراتی که بر این اساس انجام گردد استقبال می کند[۵۶]

هریمن، که نظریات دو طرف را در دو قطب کاملاً متضاد می‌دید، به‌دنبال یافتن راه حل تازه ای، با عجله به ملاقات شاه و مصدق شتافت. در این ملاقاتها هریمن نظریات خود را در این باره که ایران قادر نیست رأساً صنایع نفت خود را اداره کرده و بدون کمك سازمانهای جهانی بازاریابی نفت، آنرا بفروش برساند تکرار کرد و تأکید ورزید که دولت ایران نباید انتظار داشته باشد از محل نفت خود درآمدی بیش از سایر کشورها داشته باشد[۵۷] پیتررمز بوتهام که هیئت انگلیسی را همراهی می کرد گزارش داد: «از زمانی که ما پیشنهادهای خود را عرضه کرده‌ایم، تمام مساعی خود را بر این مسئله متمرکز ساخته‌ایم که مرتباً هریمن را انگولك کنیم تا پشتیبانی علنی او را در این زمینه به‌دست آوریم که این پیشنهادها مورد تأیید آمریکا بوده و با اصل «ملی شدن» نیز مطابقت دارد.»[۵۸] البته پشتیبانی هریمن از پیشنهادهای انگلیس دلیل دیگری نیز داشت به این معنی که وی بصورتی قابل ملاحظه سعی داشت جلوی ایران را از انجام اقدامات دیگری که مغایر با امتیازات کمپانیهای نفتی آمریکایی در نقاط دیگر جهان بود بگیرد. با وجود این هریمن از این نکته دلخور بود که پیشنهادهای استوکس عملاً متضمن کنترل کامل (AIOC) بر منابع نفتی ایران می گردید.

هریمن و استوکس ملاقاتهای دیگری نیز با مصدق داشتند که در تمامی آنها نخست‌وزیر ایران تأکید می‌کرد مایل است به راه حل قابل قبولی دست یابد، اما کنترل خارجی را نمی‌تواند بپذیرد. استوکس به مصدق می‌گفت: «ما باید از تجربهٔ چین پرهیز کنیم که عاقبت آن انداختن مردم این کشور به دامان کمونیسم بود.» و مصدق نیز این نگرانی خود را تکرار می‌کرد که «اگر ایران چیزی نظیر پیشنهادهای انگلیس را قبول کند روسیه هم توقع خواهد داشت با آن کشور نیز چنین رفتاری داشته باشیم.»

مصدق علاقه‌مند بود کادر انگلیسی کمپانی را کماکان حفظ کند ولی آنها زیرنظر هیئت‌مدیره ایرانی کار کنند. او از این شکایت داشت که انگلیس‌ها می‌خواهند «در نحوهٔ اداره یك شرکت ملی شده دخالت نمایند.»[۵۹]

وقتی بازهم هریمن و استوکس روی نظریات قبلی خود پافشاری کردند، مصدق به آنها گفت: «شما دو سیاستمدار هستید که از دو کشور آزاد جهان برای حل مسئله نفت به تهران آمده‌اید، بنابراین چگونه می‌توان انتظار داشت اشخاصی مثل شما نظریات خود را به ما دیکته کنند و تمایلاتشان را تحمیل نمایند[۶۰] رمز بوتهام که در جریان گفتگو شرکت داشته چنین می‌نویسد: «مهارتی که مصدق در توضیح و تشریح نظریات خود به کار می‌برد او را کاملاً تحت تأثیر قرارداده بود. به نظر بوتهام: «اگر مصدق تسلیم راه حلی می‌شد که در آن ملی شدن نفت ندیده انگاشته شده بود، بلافاصله مقام خود را به عنوان نخست‌وزیر از دست می‌داد.»

مصدق از یك سو زیر فشار مداوم طرفداران خود بود که هیچ چیز را کمتر از ملی شدن کامل قبول نمی‌کردند و از سوی دیگر زیر فشار مخالفان، که کوچك‌ترین انحرافی از قانون ملی شدن نفت را بهانه‌ای برای سرنگون ساختن او قرار می‌دادند. رمزبوتهام از گزارش خود چنین نتیجه می‌گیرد که: «تنها راه برای پیشرفت در مذاکرات با مصدق آن است که انگلیس از تقاضای انحصاری کنترل بر صنایع نفت دست بردارد.»[۶۱]

در واقع همان‌طور که خواهیم دید این ترس از دست دادن مقام

نخست‌وزیری نبود که مصدق را وادار می‌کرد با سماجت به اصل «ملی شدن» بچسبد، بلکه از اعتقاد عمیق وی ریشه می‌گرفت که هر راه دیگری، حاکمیت ملی ایران را به همان وضع متزلزل پیشین بازخواهد گرداند.

در این مرحله، استوکس نسبت به هدفهای ایران تا حدودی علاقه‌مندی پیدا کرده بود. وی به وزارت خارجه نوشت که: «من و هریمن به این نتیجه رسیده ایم که اگر امتیازات کافی داده شود تا مصدق بتواند مجلس را متقاعد کند تخلفی از قانون ملی شدن نفت صورت نگرفته است، وی واقعاً مایل است با ما به توافقی برسد». کابینهٔ بریتانیا خود را مجبور نمی‌دید چنین امتیازاتی بدهد، از این‌رو به استوکس دستور داد: «هیچ امتیاز دیگری ندهید و فوراً برگردید.» گرچه هریمن توصیه کرد به مسئله با نرمش بیشتری برخورد شود تا مذاکرات قطع نگردد، استوکس التیماتومی به مصدق فرستاد که در آن گفته می‌شد: فقط در صورتی حاضر به تجدید مذاکرات است که پیشنهادهایی که داده است مورد قبول قرار گیرد[۶۲].

روز بعد، مصدق که بندرت از خانه خود خارج می‌شد، مگر برای آنکه در جلسات مجلس شرکت کند، به قصر «صاحبقرانیه» اقامتگاه استوکس و هریمن رفت تا ببیند هنوز راهی برای دستیابی به نوعی توافق باقی مانده است؟ وقتی استوکس روی قبول پیشنهادهای خود اصرار ورزید مصدق گفت: «بسیار خوب. من این پیشنهادها را در مجلس به رأی می‌گذارم، اما در مورد تصویب آنها مطلقاً توصیه‌ای نخواهم کرد.»

استوکس می‌دانست بدون پشتیبانی نخست‌وزیر، پیشنهادهای او رد خواهد شد[۶۳].

روز ۲۳ اوت استوکس تهران را ترک گفت و روز بعد نیز هریمن رفت. یك روز قبل از عزیمت استوکس از تهران، کابینه بریتانیا، یك سلسله مجازاتهای اقتصادی را علیه ایران تصویب کرده بود. به‌موجب این تصمیمات ذخایر استرلینگ ایران در لندن بلوکه شد و صدور کالاهایی، از جمله شکر و فولاد، که در آن زمان کمیاب بود به ایران ممنوع گردید و حتی به کشتی‌هایی که حامل چنین

کالاهایی در راه ایران بودند دستور داده شد مسیر خود را تغییر دهند. این اقدامات علاوه بر تحریم خرید نفت ایران بود که از مدتی قبل به مرحله اجرا درآمده بود. از این گذشته به (AIOC) دستور داده شد تمام پرسنل انگلیسی خود را از مناطق نفتی خارج کند و تعداد پرسنل خود را در آبادان به رقم ناچیز ۳۴۰ نفر تقلیل دهد. بالاخره کابینه بر نیاز به ترتیب یك مبارزه تبلیغاتی، با این هدف که: «پشتیبانی آمریکا را نسبت به نقطه نظرهای بریتانیا به طور کامل جلب کند، و آن دولت را به مخالفت با حکومت دکتر مصدق تشویق نماید، تأکید گذارد.»[۶۴]

برای جلب پشتیبانی آمریکا، اتلی نخست‌وزیر بریتانیا پیامی برای پرزیدنت ترومن فرستاد که در آن علت شکست مأموریت استوکس، نه بخاطر رد ملی شدن «اصیل» نفت، بلکه ناسازگاری و یکدندگی کور مصدق و هواداران افراطی او معرفی گردیده بود. اتلی با تحریك حس ترس آمریکا از کمونیسم به ترومن اظهار داشت که «ایالات متحده و بریتانیا، مشترکاً نباید اجازه دهند براثر سقوط اقتصادی ایران، این کشور به دامان کمونیسم سقوط کند» و اضافه کرده بود «در شرایطی که رژیم کنونی ایران به‌وجود آورده، حزب توده توانسته است در میان مردم پیشرفتهای زیادی به‌دست آورد.» او اظهار عقیده کرده بود رژیم مصدق مخالفانی دارد که تنها در صورتی خود را ظاهر خواهند ساخت که مشاهده کنند آمریکا و انگلیس با یك صدا حرف می‌زنند، و با توجه به این موضوع از رئیس‌جمهوری آمریکا خواسته بود این مسئله را بوضوح آشکار سازد که دولت وی به‌طور کامل از موضع بریتانیا حمایت می‌کند[۶۵].

ترومن نیز نظیر آچسن و مك‌گی احساس می‌کرد اگر بریتانیا واقعاً علاقه‌مند به ریشه‌کن کردن کمونیسم در ایران است، باید شرایطی پیشنهاد کند که از یك سو حاکمیت این کشور را قدرت بخشد و از سوی دیگر به تقویت وضع اقتصادی آن بینجامد. بنابراین بجای آنکه آن‌طور که اتلی خواسته بود، از بریتانیا حمایت کامل خود را اعلام دارد، فقط اعلامیه مختصری صادر کرد که در آن گفته شده بود: «من مطمئنم که سرانجام راه‌حلی می‌توان برای مسئله پیدا کرد.»[۶۶]

رسانه‌های گروهی آمریکا نیز از استراتژی انگلیس در مذاکرات انتقاد کرده

و آنرا روشی می‌دیدند که تنها براساس استثمار ایران بنا نهاده شده است. روزنامهٔ واشنگتن پست، از اینکه استوکس نام هریمن را قاطی پیشنهادهای خود کرده، بشدت او را مورد نکوهش قرار داد و نوشت این پیشنهادها به‌هیچوجه از پشتیبانی آمریکا برخوردار نیست. این روزنامه دولت بریتانیا را نیز مورد سرزنش قرار داده و نوشت که آن دولت به انواع خدعه‌ها متوسل شده تا مردم ایران را فریب دهد. مقاله مذکور چنین ادامه یافته بود:

«آیا واقعاً استوکس درنظر دارد «ملی شدن» را به رسمیت بشناسد و یا این ژست نقابی است که می‌خواهد بر چهره سیستم کهنهٔ امپراتوری بکشد؟ اگر واقعاً ملی شدن را قبول دارید، چگونه اصرار می‌ورزید کمپانی باید کنترل خود بر چاههای نفت و لوله‌های نفت را، در مساحتی معادل یك ششم کل خاك ایران، اِعمال کند؟... آیا اِعمال چنین کنترلی، بروشنی نشانه نفی حق ملی کردن و دعوت به مداخلات سیاسی نیست، که ایرانی‌ها اصرار دارند آنرا از ریشه براندازند؟... اگر منظور از توسل به تاکتیك‌های کنونی، به زانو درآوردن ایران است، آیا این خطر وجود ندارد که ایرانی‌ها، به‌جای زانو زدن در مقابل کمپانی، در برابر کمونیسم زانو بزنند.»

روزنامه در پایان (AIOC) را بمثابه «کشوری در شکم کشور دیگر» معرفی کرده و می‌نویسد که این کمپانی به‌صورت قدرت سیاسی مهمی در ایران درآمده است[۶۷].

نیویورك تایمز نیز اعتراف می‌کند که رفتار انگلیس‌ها با ایران غیرمنصفانه است اما اظهار تردید می‌نماید که «کشور ضعیفی نظیر ایران، بتواند در مقابل بریتانیا به معارضه برخیزد» و به این نکته توجه می‌دهد که: «مصدق و یارانش کشتی کشور را در آبهای طغیانی و سرکشی هدایت می‌کنند، که در آن هرگونه اتفاقی ممکن است روی دهد.»[۶۸]

برای تغییر جهت دادن سیل انتقاداتی که علیه کمپانی به‌راه افتاده بود، وزارت خارجه انگلیس عقیده داشت باید کوشش کرد تا به آمریکایی‌ها ثابت شود استوکس آنچه را که از لحاظ انسانی امکان داشت، انجام داد تا به راه‌حل

رضایت بخشی دست یابد، اما هریمن و لوی عقیده داشتند چنین فریبی کارگر نخواهد افتاد. آنها، سر راه بازگشت به واشنگتن، در لندن توقف کردند و در این شهر هریمن در جلسه ای از وزرای بریتانیا گفت آن کشور باید دوباره با مصدق داخل گفتگو شود، چه او تنها مردی است که می تواند یك قرارداد نفت جدید را به تصویب مجلس ایران برساند. هریمن به آنها توصیه کرد از فشار آوردن به ایران خودداری ورزند و گفت: «هر فشاری، از اعمال مجازاتهای اقتصادی تا توسل به فشار نظامی، تنها به سخت‌تر شدن موضع ایرانی‌ها خواهد انجامید.» هریمن اضافه کرد: «به نظر من شهرد، سفیر کنونی بریتانیا در تهران برای هدایت سیاست انگلیس، به‌خاطر پیدا کردن راههایی در جهت حل مسئله نفت از بینش و بصیرت لازم برخوردار نیست، و شخصیتی مناسب برای تصدی این پست به‌نظر نمی‌رسد.»[۶۹]

لوی نیز به مقامات رسمی بریتانیا گوشزد کرد: «با وجود وضع نامطلوب اقتصادی ایران، ایرانی‌ها جنبه مالی مسئله نفت را چندان مهم تلقی نمی کنند. برای آنها مسئله اصلی حاکمیت ملی و تسلط بر منابع نفت خودشان است.» و اضافه نمود: «اصرار فریزر بر کنترل کامل کمپانی، بزرگترین مانع را بر سر راه‌حل مسئله تشکیل می‌دهد. به‌نظر می‌رسد فریزر نه تنها بکلی از لمس واقعیات عاجز است، بلکه اگر انگلیس واقعاً به حل مسئله نفت علاقه‌مند می‌باشد، باید او و بسیاری دیگر از اعضای هیئت‌مدیره و مسئولان کمپانی نفت را کنار گذارد.» هریمن نیز با این نظر لوی توافق داشت و می گفت «فریزر و مردان او سعی دارند دولت انگلیس را وادار به اعمال سیاستهای کهنه و از مد افتاده نمایند.»[۷۰]

اریك برتود دستیار معاون وزارت خارجه نیز به هربرت موریسون تذکر داد. از آنجا که منافع دولت بریتانیا و (AIOC) همواره یکسان و مترادف نیست، کمپانی باید منافع خود را، تحت‌الشعاع منافع دولت بریتانیا قرار دهد.

وی به این نکته اشاره کرد که پیشنهادهای استوکس از واقعیات مسئله قبول اصلی ملی کردن بسیار بدور بوده و موضوع کنترل (AIOC) را نیز به‌هیچوجه

مدنظر قرار نداده است[۷۱]. سر دونالدفرگوسن از وزارت سوخت و برق نیز اظهار داشت: «ما نباید فراموش کنیم، وقتی ایرانی‌ها می‌گویند پیشنهادهایمان فقط پوشاندن لباس تازه ای به (AIOC) است، زیاد از مرحله پرت نیستند... (از این هم بالاتر) طبق پیشنهادهای ما... ایرانی‌ها... باید وضع بدتری را از کشورهای همسایه خود تحمل کنند، چه نه تنها باید به ۵۰ درصد از منافع قناعت نمایند، بلکه از محل همین ۵۰ درصد نیز به ما غرامت ملی کردن صنایع نفت خود را بپردازند، با وجود این شما می‌گویید که بریتانیا نباید هیچگونه امتیازی به مصدق بدهد، بلکه باید صبر کند تا سیدضیاء روی کار بیاید، که همه می‌دانند یك انگلوفیل است، و یك راه‌حل «معتدل» پیدا کند، که براساس آن تسلط (AIOC) بر نفت ایران حفظ شود؟»[۷۲]

با وجود تمام این مباحثات و اظهار نظرها، این مسئله همچنان در ذهن غالب مقامات وزارت‌خارجه و سوخت بریتانیا جایگزین شده بود که تمام راههای ممکن برای سرنگون کردن حکومت مصدق، باید درنظر گرفته شده و حتی اگر لازم گردید علیه وی اقدام نظامی به عمل آید.

فصل نهم

فشار اختناق آور «کارتل نفت»

دولت انگلیس برای درهم شکستن جنبش ملی کردن نفت مصدق، نفت ایران را تحریم کرد و از تمام کمپانیهای نفتی جهان خواست از ایران نفت نخرند و به آن کشور کارشناسان نفتی نفرستند. تمام این اقدامات نیاز به همکاری «کارتل بین‌المللی نفت» داشت.

بعلاوه کمك کارتل از این نظر نیز ضروری بود که جانشین نفت ایران شود و نفت خام و تصفیه شدهٔ از دست رفته ایران را برای (AIOC) از منابع دیگر تأمین نماید، تا این کمپانی بتواند مانند گذشته نیازهای نفتی مشتریان خویش را برآورده سازد.

قبل از ملی شدن، صادرات سالانه (AIOC) از ایران شامل ۷/۵ میلیون تن نفت‌خام و ۲۲ میلیون تن فرآورده‌های مختلف تصفیه شده بود.

برای (AIOC) جایگزین کردن نفت خام جدید، بجای نفت خام ایران، اشکال چندانی نداشت ولی جایگزینی فرآورده‌های تصفیه شده کار آسانی نبود.

کمپانیهای نفتی انگلیسی فقط میتوانستند بر ظرفیت تصفیه‌خانه‌های خود در خارج از ایران تا حدود ۶ میلیون تن بیفزایند، و ۱۶ میلیون تن باقیمانده را باید از طریق کمپانیهای آمریکایی تأمین می کردند. وزارت سوخت که به این مسئله

توجهی نشان نداده بود که (AIOC) سهم منصفانه ای از عواید نفتی خویش را به ایران بدهد، تا از ملی شدن نفت اجتناب شود، اینك دادو فریاد راه انداخته بود که جایگزین کردن نفت دیگری بجای نفت ایران مستلزم سالی ۳۵۰ میلیون لیره استرلینگ مخارج اضافی است که به قول مقامات آن وزارتخانه اثرات جدی بر موازنه پرداخت های دولت بریتانیا خواهد گذارد. معذالك مشکل در آن زمان چیز دیگری بود، به این ترتیب که علاوه بر تقبل این رقم هنگفت هزینه اضافی، جلب کمك دولت آمریکا لازم بود تا کمپانیهای نفتی آمریکایی که حاضر بودند نیازمندیهای نفتی (AIOC) را برآورند، بخاطر این اقدام خود، طبق قانون «ضدتراست» ایالات متحده تحت تعقیب قرار نگیرند[۱].

کمپانیهای بین المللی نفت که مرکزشان در آمریکا بودمایل نبودند ایران در جنبش ملی کردن نفت خویش موفق شود، چه ممکن بود دیگر کشورهای تولیدکننده نفت نیز از نمونه ایران پیروی کرده و قراردادهای کنونی خود را که براساس ۵۰ ـ ۵۰ بود بهم بزنند. آنها مساعی ایران رادر زمینه ملی کردن نفت چون «سیاه گوشی»[۲] زیرنظر گرفته و از (AIOC) حمایت می کردند[۳]، اما در این حمایت استدلال ویژه خود را داشتند، یعنی موضع شان چنین بود: «برای اجرای مساعی دفاعی ایالات متحده، لازم است دولت این کشور به آنها، در برابر امکان تعقیب براساس قانون «ضدتراست» مصونیت قضایی بدهد تا از این طریق بتوانند به جبران کسری عظیم نفت جهان که ناشی از قطع تولیدات نفتی ایران خواهد شد بپردازند.»[۴]

دولت ایالات متحده در برابر این فشار تسلیم شد و به کمپانیهای نفتی آمریکایی دربرابر مقررات قانون «ضدتراست» مصونیت قضایی اعطا کرد.

اما نکته عجیب در آن بود که دلیل این مصونیت «منافع امنیت ملی آمریکا» ذکر گردید. مثل اینکه منافع (AIOC) و امنیت ملی آمریکا هردو در واقع امر واحدی است!

نتایج چنین ترتیباتی خارج از حد تصور بود، چه از این طریق ۱۹ کمپانی نفتی مهم بین المللی می توانستند دست در دست هم گذاشته و در کلیه عملیات

ماورای بحار خود از جمله سهمیه بندی بازارها، توافق بر سر میزان ذخایر در کلیه نقاط خارج از ایالات متحده، مقررات تولید نفت جهانی در تمام کشورهای خارجی، مقررات واردات و صادرات نفت آمریکا... و هر مکانیسم دیگری که کمپانیهای جهانی نفت ضروری تشخیص می‌دادند اعمال نفوذ کنند، تا از دست رفتن نفت ایران راجبران نمایند.»[۵]

نتیجه تشکیل این «کارتل» ترکیب یك قدرت جهانی نفتی بود، که خارج از جهان کمونیست، تمام عملیات دنیای نفت را تحت تسلط خویش داشت و مرکزی بی‌سابقه، به صورت یك قدرت اقتصادی بوجود آورد. قدرتی چنان عظیم که می‌توانست هرچه می‌خواهد انجام دهد. و با این ترتیب ایران، در نبرد خود برای اجرای ملی شدن نفت، نه تنها با بریتانیای کبیر، بلکه با شبکهٔ پهناور یك غول اقتصادی، در سطح جهانی، درگیر شده بود.

در اواسط سال ۱۹۵۱ ایران اعلام کرد، نفت خود را مستقیماً به مشتریانی که قبلاً خریدار نفت بوده اند می‌فروشد. این امر کمپانی را چندان نگران نکرد، چه بخش مهم فروشهای آن، فرآورده‌های تصفیه شده بود که ۹۴ درصد مشتریان آنرا کمپانیهای فرعی و تابعهٔ خود (AIOC)، دریاداری بریتانیا و چند کمپانی عمدهٔ نفتی تشکیل می‌دادند. ۶ درصد باقیمانده نیز به تشکیلات توزیع کوچکی در ایتالیا، سوئیس، سوئد و ترکیه اختصاص داشت که آنها هم برای عملیات خود به تانکرهای نفتکش (AIOC) متکی بودند[۶].

۷/۵ میلیون تن نفت خامی که (AIOC) قبلاً از ایران صادر می‌کرد نیز نگرانی مهمی را به وجود نمی‌آورد، چه تانکرهای نفتکش غالباً تحت تسلط کمپانیهای عمدهٔ نفتی (کارتل) بودند. در سال ۱۹۵۱ از مجموع ناوگان ۱۵۰۰ تانکری معادل تی ـ ۲ در جهان، ۳۰/۵ درصد کل ظرفیت آن یا با پرچمهای انگلیس در دریاها رفت و آمد داشتند یا در اجارهٔ کمپانیهای نفتی انگلیس بودند و ۴۲/۵ درصد نیز با پرچم آمریکا حرکت می‌کردند یا در تسلط تانکرهای پاناما بودند، که به وسیله آمریکا کنترل می‌شدند. با این ترتیب (کارتل) بر ۷۳ درصد از کل تانکرهای نفتکش درسراسر جهان سلطه داشت و بازهم وزارت حمل و نقل

بریتانیا گله داشت که نمی‌تواند بر کل تانکرهای جهان نظارت کامل داشته باشد، چون ۲۷ درصد بقیه تانکرها توسط کشورهای کمونیست کنترل می‌شدند، یا در مالکیت آرژانتینی‌ها بودند.

با وجود این دولت انگلستان احساس می‌کرد که صاحبان تانکرهای مستقل، آنهارا در اختیار ایران نخواهند گذارد، چه مایل نبودند با کمپانیهای نفتی بزرگ جهان که بهترین مشتریان آنها را تشکیل می‌دادند، دربیفتند.[۷] معذالك بازهم انگلیس‌ها به این مختصر روزنهٔ امید هم رضایت نمی‌دادند و از این‌رو وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کرد اگر تانکرهای مستقل تحریم ایران را رعایت نکنند، نیروی دریایی سلطنتی در دریاهای آزاد آنها را به این عنوان که نفت مسروقه بریتانیا درایران را حمل می‌کنند، تحت تعقیب قرار خواهند داد. سر اریك بکت مشاور حقوقی وزارت خارجه اعلام کرد: «نظریه حقوقی من این است که این اقدام نقض آشکار حقوق بین‌الملل است. نیروی دریایی بریتانیا فقط در صورتی حق چنین کاری را دارد که یا دولت انگلیس با ایران درحال جنگ باشد و یا از قطعنامه مصوبه شورای امنیت در این باره حمایت کند. در غیر این صورت مداخله نیروی دریائی انگلیس ممکن است انعکاس بسیار نامطلوبی در امر کشتیرانی بازرگانی جهانی به وجود آورد. و افکار عمومی مردم در آمریکا و سایر نقاط جهان را علیه انگلیس بشوراند.» بکت به وزارت خارجه توصیه کرد به جای این کار بهتر است هر وقت تانکری که نفت ایران را حمل می‌کند وارد بندری شد (AIOC) درصدد حکم جلب و توقیف آن برآید[۸].

در سپتامبر سال ۱۹۵۱، به عنوان هشداری به خریداران بالقوه نفت ایران، (AIOC) مسئله را به صورت آگهی در مطبوعات ۳۳ کشور جهان به شرح زیر اعلام کرد: «دولت ایران بدون رعایت تعهدات مسلمی که در برابر کمپانی... دارد می‌خواهد نفتی را که از نواحی معین شده در «کنوانسیون» ۱۹۳۳ بهره برداری می‌کند بفروشد.» از این‌رو چون با تفصیلی که ذکر شد خرید نفت ایران «غیرقانونی» است (AIOC) کلیه اقداماتی را که برای حفظ حقوق خود لازم بداند، در صورت انجام چنین خریدهایی، در هر کشوری که ضروری تشخیص

دهد، به عمل خواهد آورد[۹]. در متن آگهی کلمه «کنوانسیون» به جای امتیازنامه به کار برده شده بود تا در خواننده این شبهه را القاء کند که قرارداد بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران، قراردادی است که بین دو دولت منعقد گردیده است.

از آن به بعد، (AIOC) در سراسر جهان به حال آماده‌باش درآمده بود تا جلوی خرید نفت ایران را بگیرد. از جمله اقدامات (AIOC) آن بود که تمام تلگرامهایی را که برای (NIOC) مخابره می‌شد، ضبط و کشف می‌کرد. به عنوان مثال در ژوئیه ۱۹۵۱ آلك میسن معاون مدیرعامل (AIOC) مستقر در خرمشهر برای فریزر تلگرامی فرستاد که در آن گفته شده بود، ۲ تلگرام را از «تگزاس اوکلاهاما» و «لوئیزیانا اویل کمپانی» به عنوان (NIOC) ضبط کرده و متن هردو تلگرام را نیز فرستاده بود. در یکی از این تلگرامها یکی از کمپانیها خواسته بود که طی یك سال ۱۰ میلیون بشکه نفت خام خریداری کند و اطلاع داده بود تانکر مورد لزوم برای حمل آنرا نیز خود تأمین می‌کند. در تلگرام دیگر مدیرعامل کمپانی آمادگی خود را برای تأمین کادر متخصصان مورد نیاز (NIOC) اعلام داشته بود.

وزارت خارجه انگلیس بی‌درنگ به فرانکز سفیر خود در واشنگتن دستور داد که متن هر دو تلگرام سرقت شده را در اختیار وزارت خارجه آمریکا بگذارد تا ترتیبی بدهد که هر دو کمپانی پیشنهادهای خود را پس بگیرند. گرچه در آن موقع وزارت خارجه از نحوه رفتار انگلیسی‌ها در مورد مسئله نفت ایران دل خوشی نداشت، موافقت کرد در این زمینه کمك کند، به تصور آنکه اگر به تقاضاهای بریتانیا فعلاً روی خوش نشان دهد ممکن است در آینده بریتانیا برای حل این مسئله از خود انعطاف بیشتری نشان دهد[۱۰].

(AIOC) همچنین از طریق شرکتهای بازاریابی خود یك سیستم ضبط مخابرات برای کنترل تمام ارتباطات (NIOC) به وجود آورد و با استفاده از این تصمیم توانست در ماه دسامبر ۱۹۵۱، گزارش مفصلی تحت عنوان «کوششهای خرابکارانه برای تملك نفت ایران که کشف گردیده است» برای وزارت خارجه

انگلیس تهیه کند که در آن لیست کاملی از تمام کمپانیهای نفتی جهان که برای خرید نفت با (NIOC) تماس گرفته بودند و یا کمپانیهایی که (NIOC) برایشان اخطار فرستاده بود، دیده می‌شد. در گزارش گفته شده بود که مؤسساتی از ۲۰ کشور اروپائی، آمریکایی، آفریقایی، آسیایی و خاوردور، حتی در خود ایالات متحده با (NIOC) تماس گرفته و خواهان خرید نفت آن شده و یا لااقل خواسته‌اند اطلاعاتی دربارهٔ چگونگی وضع فروش و قیمت‌ها و شرایط دیگر آن به دست آورند. نکته جالب اینکه در میان کشورهای اروپای غربی، که چنین تقاضاهایی برای شرکت نفت ملی ایران فرستاده بودند، نام ۸ مؤسسه انگلیسی نیز دیده می‌شد که اظهار تمایل نسبت به خرید نفت ایران کرده بودند![۱۱]

سفارتخانه‌های انگلیس در سراسر جهان مساعی خود را با (AIOC) و دیگر کمپانیهای عضو (کارتل) هماهنگ کردند تا اطمینان حاصل شود هیچگونه معاملات نفتی با ایران صورت نخواهد گرفت. وقتی کشف شد مؤسسات ایتالیایی مسئله خرید نفت از ایران را به طور جدی مورد مطالعه قرار داده اند، سفارت انگلیس در «رم» به مخالفت شدیدی با دولت ایتالیا دست زد. در لندن نیز وزارت خارجه، کاردار سفارت ایتالیا را احضار کرد و از وی خواست جلوی اقدامات مؤسسات ایتالیایی را بگیرد و حتی پای «ناتو» (پیمان دفاعی آتلانتیك شمالی) را به میان کشید و گفت ایدن (وزیر خارجه وقت انگلیس) بشدت احساس می کند که در این مورد باید میان دولت بریتانیا و دیگر قدرتهای هم‌پیمان در «ناتو»، همکاری کاملی وجود داشته باشد. وقتی ایران با کمپانی نفتی پرتغالی «ساکور» برای فروش نفت تماس گرفت، باز بریتانیا به ساکور اخطار کرد: هرگونه معامله نفت با ایران در حقیقت در حکم به مبارزه طلبیدن و جلب دشمنی کمپانیهای بزرگ نفتی تلقی خواهد شد[۱۲].

در کوششی دیگر، در جهت بازاریابی نفت، ایران سعی کرد در قراردادهای تهاتری بازرگانی خود با کشورهای دیگر، نفت را نیز جزء سایر کالاها بگنجاند، اما در این مورد هم حواس انگلیس‌ها کاملاً جمع بود و مثلاً وقتی متوجه شدند ایران در نظر دارد در پیمان بازرگانی تهاتری خود با هند، نفت را نیز شامل کند،

وزارت خارجه انگلیس به کمیسر عالی خود در آن کشور هشدار داد دولت هند را درجریان بگذارد که ایران مطلقاً حق ندارد چنین قراردادهایی ببندد و اضافه کرد، طبق مقررات کنترل ارزی بریتانیا «تمام پرداختهای به «استرلینگ» به ایران، و یا از ایران، بایستی مورد موافقت قبلی دولت بریتانیا قرار گیرد و درحال حاضر سیاست دولت انگلیس آن است که در مورد نفت از چنین موافقت‌هایی خودداری ورزد.»[۱۳]

زمانی که ایران با یك هیئت از ترکیه قراردادی برای مبادله نفت با محصولات کشاورزی منعقد کرد، دریاسالار توماس کلی از کمپانی نفتی سوکونی واکیوم (یکی از اعضای کارتل) که از تسهیلات وسیع توزیع نفت در ترکیه برخوردار بود، به وزارت خارجه آمریکا توصیه کرد به دولت ترکیه اخطار کند که در عملیات جاری این کمپانی نفتی مداخله ننماید[۱۴] و با این ترتیب این معامله هرگز سر نگرفت.

علاوه بر اِعمال این تحریمها، دولت بریتانیا دست به یك مبارزه جهانی زد تا مطمئن شود ایران نخواهد توانست متخصص، حسابدار و وکیل دعاوی بین المللی، در زمینه مسائل نفتی، از هیچ نقطهٔ دنیا استخدام کند. در ژوئیه ۱۹۵۱، دولت بریتانیا مطلع شد بر اثر انتشار آگهی استخدام شرکت ملی نفت ایران، متخصصان آلمان غربی داوطلب شده و به طور متوسط روزی ۱۲ تقاضای استخدام توسط آنها برای مقامات ایرانی فرستاده می‌شود. از آنجا که آلمان غربی در آن زمان هنوز تحت کنترل ارتشهای متفقین بود، دولت بریتانیا با استناد به این قانون نظامی که «نیروهای اشغال کنندهٔ خاك آلمان حق دارند از خروج هر شخصی که مایل باشند از خاك آلمان جلوگیری کنند.» از خروج این متخصصان و حرکت آنها به سوی ایران جلوگیری کرد. کمیسر عالی انگلیس در آلمان غربی یادداشتی به دولت فدرال آن کشور داد که در آن خواسته شده بود: «به مسئولان اداره گذرنامه دستور داده شود از صدور گذرنامه برای هر آلمانی که در نظر دارد به منظور کار در صنایع نفت به ایران سفر کند، خودداری نمایند.» کمیسر عالی انگلیس به وزارت خارجه این کشور اطلاع داد: «از لحاظ تئوری

برای مقامات متفقین این حق قانونی وجود دارد در مرزها و بنادر آلمان، جلوی هر فردی را که ویزای ایران دردست دارد، و نتواند ثابت کند در زمینه صنایع نفت اطلاعی ندارد، بگیرد.»

با وجود این، توسل به چنین اقدامی ضروری نشد، چه دولت فدرال آلمان با همکاری نزدیك خود با مقامات انگلیسی، این اطمینان را به وجود آورد که هیچ کارشناس نفتی آلمانی، راهی برای حرکت به طرف ایران نخواهد یافت[۱۵].

در پاریس، سفارت انگلیس از رئیس کل «بانك فرانسه» به اصرار خواست مانع حرکت حسابدارانی که دولت ایران برای کار در صنایع نفت خود خواسته بود، به آن کشور شود. در اتریش، سوئد و سویس نیز که دولت ایران خواسته بود نسبت به استخدام کارشناس نفت و حسابدار اقداماتی انجام دهد، اختناقی که انگلیس به وجود آورد جلوی تمام اقداماتش را گرفت. بریتانیا نمی‌خواست هیچکس که اطلاعی در زمینه مسائل نفتی دارد، حتی یك سفر بسیار کوتاه به ایران بکند. وقتی مصدق از یکی از مدیران شرکت نفت ایتالیایی (اجیپ) دعوت کرد برای مشاوره سفری به تهران بکند، انگلیس‌ها تنها هنگامی موافقت کردند که مدیر مذکور اطمینان داد در بازگشت مشروح مذاکرات خود را به اطلاع آنها خواهد رساند و این شخص نیز در بازگشت، مطیعانه جزئیات مذاکرات خود را با مصدق به وزارت خارجه انگلیس گزارش داد[۱۶]. اما در این میان از نکات بسیار جالب توجه، مشکلاتی بود که دولت انگلیس با تعدادی از اتباع خودش، که مایل به ادامه کار در شرکت ملی نفت ایران بودند، پیدا کرد. در نوامبر ۱۹۵۱، بیست نفر از اعضای انگلیسی (AIOC) که برای استفاده از مرخصی به لندن رفته بودند، تقاضای استخدام در شرکت ملی نفت ایران (NIOC) را کردند و روشی که برای منصرف کردن این عده، دولت بریتانیا در پیش گرفت، بسیار مزورانه‌تر از روشی بود که در کشورهای دیگر اعمال می‌کرد. به این ترتیب که به این عده گفته شد البته هیچ قدرت قانونی نمی‌تواند از کار کردن اتباع بریتانیا در کشوری که ما با آن در حال جنگ نیستیم جلوگیری کند، ولی فقط مشکل کوچکی وجود دارد، به این ترتیب که چون ما ملی کردن نفت ایران را قانونی نمی‌دانیم، هر تبعهٔ انگلیس

که به استخدام (NIOC) درآید، اجازه نخواهد داشت حقوق خود را که به ریال دریافت می‌دارد، برای انتقال به انگلستان تبدیل به «لیره استرلینگ» کند[۱۷].

ایران کوشید کمپانیهای نفتی آمریکایی را ترغیب به اعزام کارشناس و متخصص نفتی برای (NIOC) کند، اما بلافاصله وزارت خارجه انگلیس به دولت آمریکا اطلاع داد که چنین اقدامی مانع از تجدید هرگونه مذاکراتی برای حل اختلافات بر سر مسئله نفت با ایران خواهد شد و از این گذشته در افکار عمومی این سوءظن را به وجود می‌آورد که کمپانیهای آمریکایی می‌خواهند جانشین کمپانی انگلیسی نفت (AIOC) شوند. وزارت خارجه آمریکا که در این مرحله تصور می‌کرد واقعاً انگلیس‌ها مایلند قضیه از طریق مذاکره حل شود، ناگزیر اعلامیه‌ای داد و در آن تأکید کرد که در حال حاضر در ایالات متحده و همچنین نقاط دیگر جهان کمبود جدی «متخصص و کارشناس نفت» وجود دارد. اما واقعیات چیز دیگری نشان می‌داد. در تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱ مطبوعات و «صدای آمریکا» گزارش کردند یك مؤسسه مهندسان مشاور در لس آنجلس به نام لی فاکتورز به دولت ایران پیشنهاد کرده برای ادارهٔ فنی و تکنیکی صنایع نفت آن کشور، حاضر است ۲۵۰۰ کارشناس فنی و متخصص نفت به ایران بفرستد.

با وجود این وقتی وزارت خارجه آمریکا مؤسسه مذکور را تحت فشار گذارد که این کار با منافع دولت بریتانیا سازگار نیست و همچنین دولت ایالات متحده را نیز ناراحت می‌کند، لی فاکتورز ناگزیر پیشنهاد خود را پس گرفت. در حقیقت ناراحتی وزارت خارجه آمریکا از این بود که قبلاً رسماً اعلام کرده بود در این کشور و تمامی نقاط جهان کمبود جدی متخصص و کارشناس نفت وجود دارد![۱۸]

طی اقدام جداگانه‌ای در کنگره، اوون هریس عضو مجلس نمایندگان آمریکا، لایحه‌ای تقدیم کرد که به موجب آن به وزارت کشور اجازه داده می‌شد از نمایندگان صنایع نفت آن کشور بخواهد که کارشناسان و متخصصان نفتی مورد لزوم را به ایران معرفی کنند. لایحه به کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان ارجاع شد، اما سفارت انگلیس فوراً با دو تن از اعضای آن کمیته تماس گرفت و لایحه همانجا دفن شد[۱۹].

نظر شپرد، سفیر بریتانیا در تهران آن بود که علاوه بر تحریم نفتی و جلوگیری از ورود کارشناسان نفتی خارجی به ایران، بهترین اقدام بعدی، خروج کامل کارمندان انگلیسی کمپانی از این کشور است. او اصرار داشت که چنین اقدامی حداکثر تاثیر سیاسی را خواهد داشت و اشاره روشنی به قاطعیت انگلیس در برخورد با مسئله نفت است[۲۰] ولی لرد پاکنهام از وزارت دریاداری بشدت با خروج اعضای انگلیسی کمپانی از ایران مخالف بود، و چنین استدلال می‌کرد: «بدون آنکه ما آماده باشیم سیستم‌های اشغال و منضم کردن خاك و تأسیسات کشورهای دیگر را، به شیوه قرن نوزدهم و با توسل به قدرت نظامی پیاده کنیم، انگلیس باید از مقاومت در برابر اقدامات ملی کردن نفت ایران دست بردارد، و فقط به فکر دریافت غرامت باشد[۲۱].

موریسون، وزیر خارجه این نظریه را قبول نداشت و می‌گفت، باید با مصدق به هر وسیله ممکن، و بهره‌گیری از تمام امکانات درافتاد و به مخالفت پرداخت.

شپرد نظریهٔ وزیر خارجه را می‌پسندید و یك مبارزه عملی را برای برکناری نخست‌وزیر ایران آغاز کرد. روز ۶ سپتامبر ۱۹۵۱ مصدق که می‌دید انگلیس‌ها بیش از آنکه به فکر مذاکره با او و رفع اختلافات باشند، دنبال سرنگون کردنش هستند، در مجلس سنا طی نطقی بشدت به عملیات پنهانی دولت بریتانیا و اقدامات خصمانه «کمپانی» حمله کرد. او در نطق خود گفت: «شکیبایی دولت ایران به پایان رسیده و پیش از این نمی‌تواند در یك حالت بلاتکلیف به سر برد و پیشنهاد کرد انگلیس‌ها دوباره باب مذاکره را باز کنند و پیشنهادهای متقابل خود را مطرح سازند، و اگر ظرف دو هفته این امر عملی نشود، وی اجازه کارِ کارمندان انگلیسی کمپانی را لغو خواهد کرد[۲۲].

برای ماههای متوالی، مصدق اصرار کرده بود کارشناسان و کارمندان انگلیسی را نگاه دارد و بر عکس دولت بریتانیا تهدید به خروج آنها می‌کرد. یعنی حضور آنها را اهرمی برای آنکه قرارداد دلخواه خود را ببندد، مورد استفاده قرار داده بود. حالا مصدق این شمشیر را از دست انگلیس گرفته و آنرا در مقابل

خودشان نگاه داشته بود. این ابتکار در واقع کیش و مات خفت باری برای دولت امپراتوری محسوب می شد.

شهرد به وزارت خارجه توصیه کرد که به نطق مصدق در سنا، فوراً باید از طریق صدور یك اعلامیه محکم ومستقیم پاسخ گفته شود... که در آن هر نوع مذاکره ای با او و دولت او بشدت رد گردد.

شهرد همچنین پیشنهاد کرده بود در متن اعلامیه ای که منتشر خواهد شد باید تاکید گردد که: «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اعلام می کند... هرگونه مذاکره ای، بصورتی نهایی و برگشت ناپذیر قطع گردیده و همچنین اخراج کارکنان انگلیس کمپانی از طریق توسل به زور، با تصمیم دیوان داوری بین المللی منافات دارد.»[۲۳]

شهرد نگران آن بود که چنین اعلامیهٔ شدیداللحنی ممکن است به اخراج فوری کارکنان انگلیسی منجر شود، از این رو به لندن توصیه کرد که این نکته را نیز باید در اعلامیه روشن کنند. «اگر دولت ایران دست به چنین کاری بزند، بریتانیا نیز به زور متوسل خواهد شد.»

وزارت خارجه به این نتیجه رسید این امر عملی نیست که ایران را وادار کند بزور کارکنان انگلیسی را نگهدارد: «مگر آنکه ماآماده باشیم... بی درنگ به اقدام نظامی متوسل شویم... و از آنجا که هنوز به مرحله اتخاذ چنین تصمیمی نرسیده ایم، احساس می شود که بهترین راه برای حفظ حیثیت و کاستن از اثرات چنین ضربه ای، از نظر پرستیژ دولت بریتانیا... آن است که خودمان اجازه کارِ کارکنان انگلیسی کمپانی را لغو کنیم.»[۲۴]

دولت انگلیس از این مسئله بشدت ناراحت بود که توصیه های شهرد موجب پیش آمد چنین افتضاحی شده است و نمی خواست با تغییر سیاست خود، باصطلاح «از رو برود».

مصدق آخرین تلاشهای خود را به عمل آورد تا ببیند آیا راهی برای جلوگیری و اجتناب از این درگیری وجود دارد، از این رو پیشنهادی در زمینه راه حل مسئله نفت تهیه کرد و آنرا به نظر شاه رساند، و شاه هم با آن موافقت کرد.

البته این راهی بود که مصدق مخصوصاً برگزیده بود تا شاه را که میان او و شپرد دودوزه بازی می‌کرد، وادار کند در قضیه ملی شدن نفت، جانب او را بگیرد.

در یادداشتی که مصدق تهیه کرده بود گفته می‌شد «دولت ایران تمام مساعی خود را به کار گرفته است تا ملی شدن نفت هیچگونه صدمه‌ای به دولت و مردم انگلیس وارد نکند.» سپس متذکر شده بود، براساس یك قرارداد دوجانبه به انگلیس غرامت کامل داده خواهد شد، مقادیر عظیمی از نفت ایران با نرخ بین‌المللی به آن کشور فروخته خواهد شد و عملیات نفتی در ایران به وسیله مدیران فنی خارجی که در استخدام ایران خواهند بود اداره خواهد گردید و این کارشناسان نقش ایجاد ارتباط میان هیئت مدیرهٔ اجرایی شرکت ملی نفت ایران و کارکنان انگلیسی را انجام خواهند داد[۲۵].

در واشنگتن، مك‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا به فرانکز سفیر بریتانیا گفت: «به نظر من پیشنهاد مصدق، از پایه‌گذاری اساسی برای حل مسئله نفت چندان دور نیست و تنها نقطه ضعف آن عدم اشاره به اصل تقسیم متساوی منافع بین طرفین است.» او ورقه‌ای را تسلیم فرانکز کرد که حاوی نظریات رسمی وزارت خارجه آمریکا بود و در آن گفته می‌شد: «پیشنهادهای جدید ایران فرصتهای تازه‌ای را به وجود آورده است، و شدیداً به دولت بریتانیا توصیه می‌شود که در موضع مذاکره باقی بماند و از هرگونه رد بدون مقدمهٔ پیشنهاد مصدق پرهیز کند.» ویلیام رانتری (معاون دیگر وزارت خارجه آمریکا) نیز نقطه نظرهای بسیار نزدیکی با نظریات مك‌گی را با فرانکز در میان گذارد و گفت: «وزارت خارجه آمریکا از اینکه دولت انگلیس دست به هیچ ابتکار سازنده‌ای نمی‌زند ناراضی است.» فرانکز به وزارت خارجه انگلیس نوشت: از آنجا که به علت حالت حساسیت و عصبی شاه، امکان جدی برای سقوط حکومت مصدق وجود ندارد، و همچنین از این نظر که برای ما بسیار سودمند است آمریکا را کاملاً پشت سر خود داشته باشیم، از این رو من توصیه می‌کنم که باب مذاکرات را مفتوح نگاه داریم.»[۲۶]

ولی در همان روز شپرد از تهران گزارش داد از شاه پیامی دریافت داشته که

در آن گفته شده است: «من به این نتیجه رسیده‌ام که لازم است خود را از شر مصدق نجات دهم و آنچه اکنون ذهن مرا مشوش داشته این است که برای برکناری وی از چه راهی بهتر است عمل کنیم.» شهرد با ارسال این پیام تأکید کرده بود «به نظر من ضروری نیست برای برداشتن هر قدمی، با آمریکاییها مشورت کنیم.»[۲۷]

دو تحول دیگر نیز در این میان کمك کرد که انگلیس‌ها دربارهٔ پیشنهاد جدید مصدق از خود سرسختی بیشتری نشان دهند. یکی نظریات علی سهیلی، سفیر ایران در لندن بود، که به رجینالدباوکر دستیار معاون وزارت خارجه انگلیس گفته بود: «دولت دکتر مصدق بیش از این نمی‌تواند دوام بیاورد.» تحول دیگر تشکیل یك گروه اپوزیسیون در مجلس ایران با کمك سفارت انگلیس بود. این اپوزیسیون می‌توانست در مواردی که مصدق نیاز به تشکیل جلسات مجلس داشت با عدم حضور خود (ابستروکسیون) مجلس را از اکثریت بیندازد[۲۸].

نشانهٔ تشویق‌آمیز دیگر برای بریتانیا در سپتامبر ۱۹۵۱، انتصاب لوی هندرسن به عنوان سفیر جدید ایالات متحده در تهران، به جای هنری گریدی بود که نسبت به ملی شدن نفت ایران و آمال و آرزوهای ملی ایران از خود همدلی فراوان نشان داده بود. از آنجا که هندرسن قبلاً معاون وزارت خارجه آمریکا بود، و بعد مك‌گی به جای وی منصوب شده بود، و همچنین مدتی سمت سفیر ایالات متحده در هند را به عهده داشت، نسبت به گریدی به انگلیسها با نظر مساعدتری می‌نگریست و وزارت خارجه بریتانیا امیدوار بود که او، در موقع مناسب، در روش آمریکا در اختلاف نفت، به سود انگلیس‌ها تغییراتی بدهد.

هیئت وزیران انگلیس که از این تحولات به شوق آمده بود تصمیم نهایی خود را گرفت. شهرد، در تهران به حسین علاء وزیر دربار رسماً اطلاع داد که دولت متبوع وی عقیده ندارد پیشنهاد جدید دولت ایران، پایه و اساس مناسبی برای تجدید مذاکرات باشد. از طرف دیگر برای آنکه وضع اپوزیسیون تازه تشکیل‌شده در ایران تقویت شود، سفارت انگلیس در تهران این مسئله را بوضوح آشکار ساخت که دولت بریتانیا آمادگی انجام هیچگونه معامله‌ای را با دولت

دکتر مصدق ندارد[۲۹].

«گروه کار ایران» در وزارت خارجه انگلیس، که در طول مدت بحران نفت جلسات خود را مرتباً تشکیل می‌داد، سندی را با عنوان «برخورد با مسئله تشکیل یك دولت جدید در ایران» تهیه کرد که در آن بر لزوم روی کار آمدن نخست وزیر جدیدی در ایران، که بتواند «تعلیق قوانین مربوط به ملی شدن نفت» را تضمین کند، تأکید گردیده بود[۳۰].

برای نشان دادن عکس‌العمل در برابر این اقدامات بریتانیا، مصدق سرانجام مصمم شد کادر انگلیسی (AIOC) را از کشور اخراج کند و برای موجه نشان دادن این اقدام خود دلایل قانع کننده ای ارائه می کرد. او می گفت: «پرسنل انگلیسی آشکارا آمادهٔ همکاری با (NIOC) نیستند و از طرف دیگر (AIOC) اخطار کرده که در نظر دارد حقوق کارکنان ایرانی (NIOC) را قطع کند. از این هم بالاتر، کمپانی از پرداخت کامل حق الامتیاز دولت ایران، حتی آن قسمت که مربوط به قبل از تحریم نفت بوده، خودداری و همچنین حسابهای موجودی استرلینگ ایران را در «بانك انگلیس» توقیف کرده است. تحت چنین شرایطی، از نظر مصدق، پرسنل انگلیسی (AIOC) بخشی از نیروهایی بشمار می‌رفتند که به جنگ با وی برخاسته بودند و به این ترتیب نمی‌توانستند در اجرای هدفهای وی در مورد ملی شدن نفت، هیچگونه کار مفیدی انجام دهند.

روز ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱ اخراج کارکنان انگلیسی به تصویب هیئت دولت رسید و به آنان اطلاع داده شد قبل از تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۵۱ باید ایران را ترك کنند. دولت به هیئت مدیرهٔ موقت ایرانی (NIOC) دستور داد مقامات رسمی ایران در خوزستان و دیگران باید «نهایت مراتب میهمان نوازی» را نسبت به کارکنان انگلیسی، در باقیمانده مدت اقامتشان نشان دهند و «با صمیمانه ترین احساسات دوستانه، از آنها، هنگام ترك ایران مشایعت نمایند.»[۳۱] لحن ملایم و مؤدبانه این دستورات به خاطر مقابله با تبلیغاتی بود که انگلیس‌ها کرده و حتی شایع ساخته بودند ممکن است نیروهای مسلح ایران هنگام خروج انگلیس‌ها مزاحمت ایجاد کرده و احتمالاً جلویشان را بگیرند. در واقع هم صدها تن از کارکنان انگلیسی

بدون کوچکترین مشکلی ایران را ترک کرده و فقط تعدادی حدود ۴۰۰ نفر از آنها باقی ماندند[۳۲].

تصمیم مصدق به اخراج بقیه پرسنل انگلیسی باقیمانده، در آن شرایط و اوضاع احوال به نظر نمی‌آمد نامنتظر و تعجب‌انگیز بیاید، اما هنگامی که چنین تصمیمی اتخاذ شد، انگلیسی‌ها آشکارا «شوکه» شدند. اتلی به شهرد تلگرام زد به شاه اطلاع دهد: که اخراج پرسنل «انگلیسی» نتایج بسیار وخیمی برای روابط دو کشور ما خواهد داشت.»

پاسخ شاه چنین بود که تسریع در خروج کارکنان انگلیسی به اتخاذ تصمیم نهایی در مورد مسئله نفت کمك خواهد کرد، چه وقتی آنها رفتند نشانه آن خواهد بود که سیاست دولت در مورد نفت با شکست مواجه شده و این امر منجر به سرعت بخشیدن در سقوط حکومت خواهد گردید. البته شهرد هم همین‌طور فکر می‌کرد، ولی وقتی خود مصدق دستور اخراج انگلیس‌ها را شخصاً صادر کرده بود، وضع تفاوت داشت. شهرد می‌خواست شاه را تحت تأثیر این مسئله قرار دهد که اخراج پرسنل انگلیسی اقدامی است که ممکن است از آن به عنوان بهانه‌ای برای توسل به زور استفاده کرد و آنرا توجیه نمود.

اما شاه خود را ضعیف‌تر و بی‌قدرت‌تر از آن می‌دید که بتواند هرگونه تصمیمی اتخاذ کند[۳۳] اتلی به ترومن تلگرام زد که تسلیم به دستور اخراج کارکنان انگلیسی «وخیم‌ترین نتایج» را برای منافع انگلیس و امریکا در خاورمیانه خواهد داشت. «و این امر به عنوان ضربه‌ای بر حیثیت انگلیس و غرب در منطقه‌ای از جهان تلقی می‌شود... که ضعیف است و در دیوار دفاعی ما در برابر روسیه شکافی ایجاد خواهد کرد، که آن کشور با توجه به منطق ارتباط حوادث، مشتاق به پرکردن آن خواهد بود.» اتلی در پایان این تلگرام خواست ترومن به سفیر خود در تهران دستور دهد به شهرد ملحق شده و متفقاً شاه را شدیداً زیرفشار بگذارند تا از اخراج پرسنل انگلیسی جلوگیری نماید.[۳۴].

برای آنکه اطمینان حاصل شود که پاسخ تلگرام و درخواست اتلی مثبت خواهد بود، فرانکز، سفیر انگلیس در واشنگتن نزد دین آچسن وزیرخارجه و

اورل هریمن، شروع به فعالیت شدیدی کرد. هریمن با تاکتیك انگلیس در مورد فشار آوردن به مصدق موافق نبود، و پروایی نیز نداشت که مخالفت او علنی شود. درحالی که انگلیس‌ها «ناسیونالیسم ایرانی» را بی‌پایه و سست تلقی می‌کردند، هریمن آنرا یك «نیروی حقیقی می‌دانست که بسادگی نمی‌شود کنارش زد و تار و مارش کرد.»

هم او و هم آچسن فکر می‌کردند که مردم ایران اجازه نخواهند داد شاه خود را از شر مصدق راحت کند، مگر آنکه نشان دهد می‌تواند چیزی به دست آورد که مصدق در دستیابی به آن شکست خورده است. به طور خلاصه هریمن اصرار داشت که روش منفی نتیجه‌ای نخواهد داد[۳۵].

درحالی که فرانکز ملاقاتهای دوستانه ولی بسیار مشکلی با آچسن و هریمن داشت، مافوقهای او در لندن دست به دامن جان اشنایدر وزیر خزانه‌داری و ژنرال عمربرادلی رئیس ستاد مشترك امریکا شده بودند تا پشتیبانی آنها را نسبت به موضع بریتانیا به دست آورند. به اشنایدر گفته می‌شد از دست رفتن عواید نفت ایران عواقب وخیمی برای هزینه‌های دلاری انگلیس ایجاد خواهد کرد و در مذاکره با ژنرال برادلی تأکید را روی «منافع استراتژیکی» که در این مسئله وجود دارد، «بویژه در زمانی که قرار است ترتیبات و پایه و اساس محکمی برای یك سیاست دفاعی در خاورمیانه داده شود.» می‌گذاشتند. به هرحال از هر دو خواسته می‌شد تا ترومن رئیس‌جمهوری آمریکا را قانع سازند که جلوی خروج پرسنل انگلیسی را از ایران بگیرد[۳۶]. اما برغم تمام این کوششها پاسخ ترومن به اتلی این بود که برای به دست آوردن دستور لغو خروج کارکنان انگلیسی، دولت بریتانیا باید ابتکاری در این زمینه نشان دهد که پیشنهادهای جدیدی را مطرح سازد تا اساس شایسته‌ای برای مذاکره بوجود آید[۳۷].

مطبوعات ایران تصمیم دولت را در مورد اخراج کارکنان انگلیسی مورد تحسین قرار دادند. روزنامه کیهان نوشت: «تصمیم مصدق خواست ملت ایران است.» باختر امروز که هوادار شدید دولت بود اعلام کرد: «از آنجا که انگلیس، هر راه‌حلی را براساس رعایت اصل ملی شدن رد کرده، ممکن است اخراج

کارکنان انگلیسی دولت آن کشور را برسر عقل بیاورد و دست از ادامه روشهای امپریالیستی خود بردارد.»[۳۸]

سرانجام امیدهای کمپانی برای نگاهداشتن کارکنان انگلیسی برباد رفت. اما هربرت موریسون وزیرخارجه، که ماهها مُبلّغ نظریهٔ توسل به زور بود، هیئت وزیران انگلیس را زیرفشار گذارد تا با اشغال نظامی آبادان، بتواند پرسنل انگلیسی را در ایران حفظ کند. به این ترتیب نیروهای انگلیس که برای اشغال آبادان در نظر گرفته شده بودند، به حال آماده‌باش ۲۴ ساعته درآمدند[۳۹].

فصل دهم

طرحهای انگلیس برای اشغال نظامی آبادان

تهیه طرحهای نظامی برای اشغال آبادان، اندکی پس از آنکه مجلس «قانون ملی شدن صنایع نفت ایران» را تصویب کرد آغاز شد و در ماه مه سال ۱۹۵۱، پنج ماه بود تدارکات لازم برای اجرای چنین نقشه‌هایی توسط ستاد مشترك نیروهای انگلیس و فرماندهی نیروهای زمینی این کشور در خاورمیانه دنبال می‌شد. اما امکان توسل به زور ابتدا و قبل از «ملی شدن» به دقت و بصورتی همه‌جانبه بررسی گردیده بود.

در اکتبر سال ۱۹۵۰ وقتی مذاکرات نفت به شکست انجامید، مقامات رسمی انگلیس به فکر افتادند به‌جای آنکه سهم بیشتری از درآمد نفت را به ایران بدهند، بهتر است مناطق نفت‌خیز ایران توسط نیروهای بریتانیا تصرف شود.

مشکل اینجا بود آمریکا را متقاعد کنند که این اقدام به نفع سراسر دنیای غرب است. در ماه اکتبر ۱۹۵۰ وقتی دو کشور (آمریکا و انگلیس) مذاکرات سالانه خود را در سطح عالی، دربارهٔ مسائل سیاسی و نظامی مورد علاقهٔ طرفین در واشنگتن آغاز کردند، فرصت مناسب برای طرح مسئله پیش آمد، هدف مذاکرات پیدا کردن راههایی برای جلوگیری از توسعهٔ کمونیسم بود.

روز ۲۶ اکتبر ۱۹۵۰ تعدادی از شخصیت‌های عالی‌مقام نظامی و

غیرنظامی ملاقات کردند که در میان آنها می‌توان از ژنرال عمر برادلی رئیس ستاد مشترك نیروهای آمریکا، فیلیپ جیساپ سفیر کبیر سیار ایالات متحده، لردآرتور ویلیام تدر مارشال نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا و سراولیور فرانکز، سفیر انگلیس در واشنگتن نام برد. و این مسئله را مورد بحث قرار دادند که در صورت وقوع یك شورش کمونیستی در ایران چه باید کرد[1] فرانکز، با استفاده از فرصت گفت: «در صورتی که مسئله، نگرانی آشکار سازمان ملل متحد را برنیانگیزد، دولت بریتانیا تصور می‌کند اعزام نیروی محدودی از انگلیس به جنوب ایران، به جای آنکه عامل تحریك‌آمیزی محسوب شود، بر ثبات اوضاع اثر مساعد خواهد گذارد و کمك مختصری به این نیرو از طرف ارتش آمریکا، به‌عنوان نمایشی از قدرت‌نمایی، مفید خواهد بود.» این پیشنهاد به معنای اشغال چاههای نفتی جنوب ایران و تصفیه‌خانه آبادان توسط نیروهای انگلیسی ـ و احتمالاً با کمك آمریکا ـ محسوب می‌شد. گرچه در آن زمان کوچکترین نشانی از امکان وقوع یك شورش کمونیستی در ایران دیده نمی‌شد، اما برای آنکه بریتانیا اقدام نظامی خود را توجیه کند، می‌شد یك طغیان نمایشی کمونیستی، به‌طور مصنوعی به‌راه انداخت (که در واقع سه سال بعد از این تاریخ نیز چنین نمایشی را براه انداختند).

جیساپ پیشنهاد فرانکز را رد کرد و گفت، مگر در صورت اشغال شمال ایران توسط روسها، و یا به دست گرفتن قدرت توسط کمونیستها در تهران، اعزام نیروهای انگلیس به جنوب ایران یك عمل تحریك‌آمیز تلقی خواهد شد و به شوروی بهانه می‌دهد طبق قرارداد سال ۱۹۲۱ خود با دولت ایران، نیروهایش را داخل خاك این کشور کند. وی اضافه کرد انگلیس و آمریکا باید موضع دولت ایران را در عرصهٔ جنگ سرد تقویت کنند و روی این موضوع تأکید ورزید که «به دست آمدن راه‌حل رضایت‌بخش با (AIOC) به انجام این منظور کمك مهمی خواهد کرد. نظر آمریکایی‌ها این بود که چنین نیرویی نباید در جنگ سرد یا یك قیام داخلی مورد استفاده قرار گیرد، اما اگر یك جنگ واقعی (گرم) درگرفت، آنوقت آمریکا با اعزام نیرو و حتی انهدام چاههای نفت و تصفیه‌خانه نیز موافقت

دارد. نمایندگان انگلیس اظهار داشتند اگر منطقهٔ نفت‌خیز مورد حمله قرار گیرد و اشغال شود، این نقشه (انهدام تأسیسات نفتی) توسط کارشناسان غیرنظامی کمپانی نفت عملی خواهد شد.[۲] انگلیس‌ها متوجه شدند اگر بخواهند آبادان را اشغال کنند، باید بهانهٔ قانع کننده‌ای از خطر کمونیسم در ایران، برای آمریکایی‌ها بتراشند.

در اوایل مارس ۱۹۵۱، وقتی نظریهٔ ملی کردن نفت در ایران بتدریج ریشه می‌گرفت، ـ با آنکه ممکن است خیلی عجیب به‌نظر برسد ـ این «بانك آف انگلند» (بانك مرکزی انگلیس) بود که توصیه کرد دولت بریتانیا در ایران به زور متوسل شود. سرجرج بالتون مدیر اجرایی بانك گزارشی به‌وسیله سی.ای لومب مشاور مسائل خاورمیانه خود برای وزارت‌خارجه فرستاد که در آن گفته می‌شد: «تب سیاسی (در ایران) چنان داغ است که امکان مداخله از راه اشغال نظامی میدانهای نفتی و تصفیه‌خانه باید فوراً مورد مطالعه قرار گیرد.»[۳]

روز ۲۰ مارس، یعنی همان‌روز تصویب لایحه ملی شدن صنعت نفت در مجلس ایران، جفری فورلانگ رئیس ادارهٔ شرق در وزارت‌خارجه بریتانیا، به وزارت دفاع نوشت که «شاه مایل است مجلس را منحل کند تا از این راه قانون ملی شدن نفت را از درجه اعتبار ساقط نماید.» و اگر این کار انجام نشود «ما ممکن است ناگزیر باشیم مسئله توسل واقعی به نیروهای مسلح را برای جلوگیری از تصرف تأسیسات نفتی به‌دست دولت ایران، مورد توجه جدی قرار دهیم.»[۴] فورلانگ آنگاه از وزارت دفاع خواسته بود: «مطالعات لازم را برای اجرای تصمیم کابینه در مورد اعزام نیرو به جزیره آبادان انجام دهد.»

درهمان روز نیز، درست مانند آنکه از قبل طرح‌ریزی شده باشد، (AIOC) کمك هزینه خارج از مرکز کارگران نفت را قطع کرد. این امر موجب شد کارگران ایرانی احساس تحقیر کنند و شورشهایی به راه افتاد که طی آن سه نفر از اتباع انگلیس نیز کشته شدند. این حوادث بهانهٔ خوبی به دست موریسون، وزیرخارجه جنگ‌طلب داد که در مجلس عوام اعلام کند: «دولت بریتانیا تمام حقوقی را که دارد برای آنکه هر اقدام لازم و مناسب را به منظور حفظ جان و مال

اتباع انگلیس به عمل آورد، برای خویش محفوظ می‌دارد.» به دنبال اظهارات موریسون، روز ۲۸ مارس دولت بریتانیا اعلامیه‌ای صادر کرد که در آن گفته شده بود: «۲ ناوچه جنگی «فلامینگو» و «اردك وحشی» برای حفاظت از منافع انگلیس به آبادان اعزام شدند» و اندکی بعد از آن دو رزمناو و چهار ناوشکن نیز به نیروهای دریایی انگلیسی در خلیج فارس پیوستند.

در این میان تدارکات برای انجام یك تعرض نظامی ادامه داشت. در ماه مه وزارت دفاع به ستاد کل نیروهای زمینی بریتانیا در خاورمیانه دستور داد فوراً نوع و حجم نیروهای لازم برای تصرف و نگهداری آبادان را برآورد کند، بصورتی که این نیرو بتواند علاوه بر حفظ جان و مال اتباع انگلیس در آن جزیره، صادرات نفت را نیز دوباره به راه اندازد.

از ستاد کل نیروهای زمینی انگلیس در خاورمیانه همچنین خواسته شد: «نقشه جایگزینی نیز تنظیم کند تا اگر نیروهای ایرانی، به مقابله با نیروهای ما پرداختند، براساس آن بتوان نیرویی به آبادان فرستاد تا تخلیه کارمندان انگلیسی و خانواده‌های آنان را از آن شهر تأمین نماید.»[۵]

اندکی پس از آنکه مصدق پست نخست‌وزیری را به‌عهده گرفت، کابینه انگلیس اقدامات مختلف نظامی را که می‌شد انجام داد، و انعکاس هر کدام از آنها را در سراسر جهان، مورد بحث قرار داد. در این مباحثات، درحالی که وزرای تندرویی چون هربرت موریسون وزیر خارجه و امانوئل شینول وزیر دفاع بشدت از اشغال و حفظ و نگاهداری آبادان پشتیبانی می‌کردند، دیگران عقیده داشتند فقط لزوم حفظ جان اتباع انگلیس مداخله نظامی را توجیه می‌کند، و جز در این صورت نباید دست به اعزام نیرو زد. هیوگیت اسکل وزیر دارایی چنین استدلال می‌کرد که مداخله نظامی برای محافظت از اموال (AIOC) نه تنها نیاز به اعزام و صف‌آرایی مفصلی از نیروهای انگلیسی را دارد، بلکه تأثیر نامطلوب و جدی بر تصویر انگلیس در کشورهای مشترك‌المنافع خواهد گذارد و با ممانعت شدید آمریکا و شورای امنیت سازمان ملل متحد روبرو خواهد شد. اما شینول چون سنگ خارا بود. به نظر او «اقدام نظامی ضرورت داشت ولو آنکه فقط به منظور

حفظ حیثیت انگلیس در خاورمیانه صورت پذیرد.» در یکی از جلسات رؤسای ستاد مشترك بریتانیا او اعلام کرد: «اگر اجازه دهیم ایران قضیه ملی شدن نفت را پیش ببرد. دیگران هم تشویق می شوند و اقدام بعدی ممکن است ملی کردن کانال سوئز باشد... ما باید آماده باشیم تا نشان دهیم نمی توان دُم‌مان را به‌طور مداوم به‌بازی گرفت.»[۶]

روز ۱۴ مه ۱۹۵۱، هم برای ترساندن ایران و هم برای آنکه عکس‌العمل آمریکا ارزیابی شود، دولت بریتانیا اعلام کرد تیپ مستقل شانزدهم چترباز انگلیس به حال آماده باش کامل درآمده و ده روز پس از آن رسماً تأیید گردید که این تیپ به قبرس اعزام شده است. مطبوعات انگلیس تا آنجا که توانستند این خبر را بزرگ کردند و به آن آب و تاب دادند ولی واشنگتن، بطرزی شایسته عدم رضایت خویش را اعلام کرد. دین آچسن، وزیر امور خارجه به فرانکز سفیر انگلیس گفت: «پرزیدنت و شورای امنیت ملی بشدت با توسل به زور یا تهدید به استفاده از زور برای حل مسئله نفت مخالف هستند.» آن طور که آچسن می گفت، رئیس جمهوری نگران آن است که اقدام نظامی انگلیس پای روسیه را به ماجرا بکشاند و در نهایت به درگیری بزرگتری بینجامد، و بخصوص رئیس ـ جمهوری بشدت روی این نظریه اصرار دارد که نباید به هیچ قیمتی اجازه داد وضعی به وجود آید که منجر به تصادم نظامی میان یك واحد از سربازان انگلیسی با نیروهای ایرانی، که در خدمت حکومت کنونی این کشور هستند، گردد.

فرانکز استدلال کرد، «اقدام انگلیس تنها به خاطر حفظ جان ۸ هزار تن از اتباع خویش است» که البته رقمی بسیار اغراق‌آمیز بود. با وجود این جواب آچسن همچنان «نه» باقی ماند. فرانکز به موریسون گزارش داد اگر بریتانیا، توصیهٔ آمریکا را ندیده بگیرد و مسئله توسل به زور را دنبال کند، محققاً مخالفت آمریکا با انگلیس، حتی بسیار خشن‌تر از آن خواهد بود که در وضع کنونی از خود نشان می‌دهد[۷].

موریسون به فرانکز دستور داد به آچسن بگوید که: «نفت ایران از لحاظ اقتصاد ما اهمیت حیاتی دارد و ما این مسئله را بسیار جدی می‌دانیم که آنچه

امکان دارد انجام دهیم تا نگذاریم ایرانی‌ها از زیر بار تعهداتی که طبق قرارداد در برابر ما دارند طفره بروند، چه این کار آنها منافع انگلیس و آمریکا را در سراسر جهان به خطر می‌اندازد.»

وزیر خارجه انگلیس نهایت کوشش خود را می‌کرد که ثابت کند ادامه اوضاع کنونی در ایران سرانجام منجر به تسلط کمونیست‌ها بر این کشور خواهد شد. او در عین حال که قبول داشت حکومت مصدق، حکومتی براساس قانون اساسی کشور است، اما معتقد بود در مسیری قدم گذاشته که: «اگر جلوی آن گرفته نشود، چنان هرج و مرج و آشفتگی اداری و اقتصادی در ایران ایجاد خواهد کرد که موجب ایجاد تسهیلات و شرایط غیرقابل اجتناب برای روی کار آمدن یك رژیم دست نشانده کمونیست می‌گردد.» دربارهٔ نگرانی آمریکایی‌ها از مداخله روسیه او می‌گفت که: «در این مرحله از اوضاع جهان، روسها خواهان درگیری یك جنگ جهانی نیستند.» و هرگونه مداخله آنها «تنها محدود به اشغال استانهای شمالی ایران خواهد بود که در چنین صورتی نیز ما باید حداقل، منافع نفتی خود را در جنوب بتوانیم حفظ کنیم.» این طرز تفکر، آتش بیاری برای برپا کردن معرکه‌ای بود که ضمن آن ایران، با تصویب ایالات متحده میان روس و انگلیس تقسیم شود. موریسون به فرانکز اطلاع داد به آمریکایی‌ها بگوید: «در واقع من از روش آنها که نوعی بی‌تفاوتی نسبی در برابر اوضاع و احوالی است که ممکن است متضمن وخیم‌ترین خطرات باشد، آزرده شده‌ام.» و تأکید کرد: «ما باید حقوق خود را برای توسل به اقدامات لازم برای حفظ منافع بریتانیا محفوظ بداریم.»[۸]

اما در ایالات متحده فریادهایی نیرومند علیه همراهی آمریکا با «سیاست قایقهای توپدار» بریتانیا وجود داشت. وال استریت جرنال نوشت بریتانیا باید از «تهدیدهای قرن نوزدهمی» نظیر فرستادن کشتی جنگی به ایران دست بردارد. روزنامه فیلادلفیا اینکوایرر می‌گفت: آمریکا باید به انگلیس بفهماند که از سیاست اعمال زور در ایران پشتیبانی نخواهد کرد، چه این کار قماری است که امکان دارد به برافروختن سریع آتش جنگ جهانی سوم بینجامد.»[۹] در واشنگتن ـ

پست مارکوس چایلدز نویسنده معروف حملهٔ جانانه‌ای به موضع انگلیس کرد که آنرا هم خودخواهانه و هم خطرناك توصیف کرده بود. بخشی از مقاله چایلدز چنین بود: «انگلیس، که در ایران بر لبهٔ پرتگاه می‌لغزد، همان طور به چانه‌زدن بر سر «حقوق» خویش در نفت ایرانی‌ها ادامه می‌دهد، گویی انگلیس‌ها ـ و ما ـ مالك تمام جاودانگی و امنیتی هستیم که زمانی «جبل‌الطارق» نام داشت. این یکی از جالب توجه‌ترین نمونه‌های زرزر کردن در تاریخ است که نه تنها «روم» بلکه تمام دنیای غرب را می‌تواند به کام شعله‌های آتش بکشاند.... بازی کردن نقش شترمرغ در برابر واقعیات، تاکنون بیش از یك تمدن کامل را، در این کره خاکی به زباله‌دان تاریخ پرتاب کرده است».[۱۰]

در یك برنامه تلویزیونی سی.بی.اس، هاوارد.ك.اسمیت اوضاع را چنین تفسیر کرد که بسیاری از کشورهای خاور میانه و آسیا از ایران به طور کامل پشتیبانی می‌کنند و «هرنوع اقدام زورگویانه انگلیس ممکن است تمام آسیای جنوبی را علیه غرب و خارجیان بشوراند و دردسرهای بسیار جدی هم برای آمریکا و هم انگلیس هردو، فراهم آورد[۱۱].

والترلوی، کارشناس آمریکایی نفت که همراه هریمن به تهران سفر کرده بود به وزارت خارجه انگلیس اعلام کرد که دخالت نظامی آن کشور در ایران به طور قطع مداخله شوروی را در پی خواهد داشت که با این ترتیب، پای آمریکا نیز به ماجرا کشیده خواهد شد. لوی می‌گفت: «من حتی نمی‌توانم در ذهنم چیزی از این بدتر مجسم کنم که به خاطر یك امتیاز نفتی انگلیسی، که به علت عدم درك و قابلیت سیاسی تأسف‌بار اداره کنندگانش دچار مشکلات شده، آمریکا ناگزیر از شرکت در یك جنگ جهانی گردد.»[۱۲]

هشدارهای آمریکا علیه به کار بردن زور در ایران، اعضای جنگ افروز کابینهٔ بریتانیا را از فشار آوردن برای اجرای نقشه‌های جنگی‌شان منصرف نکرد. روز ۲۳ مه ۱۹۵۱، در جلسه کمیته مشترك رؤسای ستاد، فریزر، رئیس کل (AIOC) که به این جلسه دعوت شده بود گفت، کمپانی «نهایت اشتیاق» را دارد که به وزارت جنگ کمك کند تا اطلاعات لازم را در مورد مسائل مربوط به حمل و

نقل و دیگر تسهیلاتی که در آبادان وجود دارد، و ممکن است به درد بخورد، به دست آورد. وقتی از او سوال شد تحت شرایط اشغال نظامی آبادان، شانس ادامه عملیات نفتی چقدر است؟ جواب داد: «به گمان من در چنین صورتی بخش قابل توجهی از نیروی کار غیرماهر ایرانیان، برای آنکه ممر معاش خود را از دست ندهند، حاضر به ادامه کار خواهند بود، اما کارکنان ماهر، که مقامات بالاتری هم دارند، برعکس تصور نمی‌رود حاضر به ادامه کار باشند، زیرا وفاداری آنها به کشورشان بیش از نیازی است که به دستمزدهای خود دارند.» نظر فریزر این بود که اگر بریتانیا جنوب ایران را اشغال کند، روسها هم شمال این کشور را به تصرف درخواهند آورد و در چنین صورتی «ممکن است ایرانیها از دعاوی خود در مورد ملی کردن نفت خویش دست بردارند.» سر ویلیام اسلیم رئیس ستاد کل سلطنتی نیز احساس می‌کرد انجام عملیات نفتی در شرایط اشغال نظامی، با وجود آنکه مشکل خواهد بود، غیرممکن نیست. پیشنهاد شد اگر نیروی کار ایرانی همکاری نشان نداد «هزاران تن از رنگین پوستان را می‌توان از شرق آفریقا به آبادان منتقل کرد!»[۱۳]

در ماه مه ۱۹۵۱ وزارت دفاع و ستاد کل فرماندهی نیروهای زمینی انگلیس در خاورمیانه دو طرح نهایی به نام طرح رمزی (Y) و عملیات (گورزا) تدوین کردند. هدف طرح (Y) «تصرف و نگهبانی از جزیرهٔ آبادان، برای محافظت از تصفیه‌خانه و دیگر تأسیسات نفتی بود، بصورتی که بمحض رسیدن نفت از چاههای نفتی، صادرات آن بلادرنگ از سرگرفته شود.» در این طرح نه تنها اشغال آبادان، بلکه تمامی مناطق نفت‌خیز در مثلث آبادان ـ دزفول و بهبهان پیش‌بینی شده بود. قرار بود حمله از بحرین آغاز شود و جتهای جنگی نیز برای پشتیبانی از این حمله از پایگاه «شعیبه» در عراق به پرواز درآیند. در نقشه پیش‌بینی شده بود که نیروی اصلی مهاجم را واحدهای دریایی تشکیل دهند و در عین حال تا حداکثر ممکن از نیروهای هوابرد نیز استفاده شود.

حجم قابل ملاحظه‌ای از نیروهای مورد نیاز برای اجرای این نقشه از لحاظ دریایی، زمینی و هوایی، از جمله ۲ گروهان نیروی چترباز نیز، بدقت

مشخص شده بود. قرار بود نیروی زمینی لازم، هم از ستادکل فرماندهی نیروهای زمینی انگلیسی در خاورمیانه و هم از خود انگلستان تأمین شود. اجرای نقشه به نیرویی مرکب از ۷۰ هزار نفر نیاز داشت که برای انجام آن ناگزیر بودند دست به تجهیز ارتش بریتانیا، در سطح قابل ملاحظه‌ای از کل آن بزنند... و برای این منظور تشکیل واحدهای جدید و احضار بعضی از واحدهای ذخیره ضروری بود. «گرچه رؤسای ستاد نقشه (۷) را از لحاظ نظامی چندان مؤثر برآورد نکرده و ریسك شکست آنرا نیز زیاد می‌دیدند، موریسون و شینول، ول کن معامله نشدند و اصرار ورزیدند که عملیات آمادگی نظامی براساس همین نقشه (۷) آغاز گردید[۱۴].

طرح «گورزا» ـ آقا کوتوله ـ که بعداً نام رمزی آنرا به (همراه) تغییر دادند، تنها به اشغال آبادان و فرودگاه آن بسنده می کرد، آن هم تامدتی که اتباع انگلیس موفق به تخلیه آبادان شوند، و طبق آن قرار بود قبل از آنکه نیروهای اشغالگر در خطر محاصره از طرف نیروهای ایران قرار گیرند، وظایف خود را انجام داده و آبادان را تخلیه کنند. از آنجاکه بیم آن می‌رفت ممکن است ایرانی‌ها تمامی پرسنل انگلیسی در میدانها و تأسیسات نفتی را گروگان بگیرند، تصمیم گرفته شد تمام پرسنل انگلیسی مقیم مناطق نفت‌خیز به آبادان منتقل شوند. براساس این نقشه، قرار بود نیروهای نظامی لازم برای اجرای آن ابتدا با چند پرواز متوالی به آبادان اعزام گردند. یا اگر این کار ممکن نشد، به شعیبه یا بحرین فرستاده شوند و سپس از طریق زمین و هوا به آبادان هجوم آورند. سرگرد کاپر، کنسول انگلیس در خرمشهر که به عنوان «افسر رابط در صحنه» انجام وظیفه می کرد گزارش داد فرودگاه آبادان بدون محافظ است و تا حدود یك مایلی آن هیچگونه نیروی نظامی ایرانی وجود ندارد. از این رو او «پرواز مستقیم به آبادان» را توصیه می کرد[۱۵].

از آنجا که رؤسای ستاد اجرای نقشه (۷) را، که متضمن اشغال تمام مناطق نفت‌خیز بود، بسیار مشکل و پردردسر می‌دیدند، سر دونالد فرگوسن، معاون دائمی وزارت سوخت و برق پیشنهاد کرد منطقه اشغالی محدود به آبادان شود و

نفت خام برای تصفیه از آن جزیره به کویت حمل گردد. آبادان از این لحاظ اهمیت داشت که تصفیه‌خانه آن به تنهایی می‌توانست سالانه ۲۰ میلیون تن نفت تصفیه کند. از این‌رو فرگوسن معتقد بود، اگر رؤسای ستاد فکر می‌کنند نمی‌شود آنرا به طور دائم در اشغال داشت، ترتیبی بدهند که دست کم این جزیره دو هفته در دست انگلیس‌ها باشد، و طی این مدت بتوان حدود یك میلیون ذخیرهٔ موجودی نفت تصفیه شده آنرا خارج کرد. به نظر فرگوسن در شرایطی که احتمال آن می‌رفت پالایشگاه آبادان بکلی تعطیل شود، به دست آوردن همین یك میلیون تن نفت تصفیه شده نیز ارزش بسیار زیادی داشت[۱۶] برای هفته‌ها در نخست‌وزیری انگلیس، بر سر نوع اقدام نظامی که باید صورت گیرد اختلاف نظر ادامه داشت. در این مدت، همان طور که قبلاً هم گفته شد، دولت آمریکا با هرگونه حمله نظامی، مخالفت خود را بروشنی اعلام کرده بود. وینستون چرچیل، نخست‌وزیر پیشین انگلیس که طرفدار سرسخت حمله نظامی بود به اتلی گفت روش ایالات متحده او را بشدت تکان داده است، و افزود «ظاهراً آمریکایی‌ها این موضوع را درك نمی‌کنند که اهمیت ایران به مراتب بیش از کره است که در آنجا خودشان را وارد یك جنگ بزرگ کرده‌اند.»

چرچیل طرفدار آن بود که نفت ایران تحت تسلط انگلیس باقی بماند و بر این مسئله اصرار می‌ورزید که «ذخایر نفت اهرم متعادل کنندهٔ بسیار مهمی دربازداشتن روسها از توسل به یك اقدام تجاوزگرانه به شمار می‌رود.»[۱۷]

او در پیامی که برای پرزیدنت ترومن فرستاد روی این مسئله تأکید کرد که مداخله نظامی انگلیس نه به خاطر نفت، که به منظور جلوگیری از تسلط کمونیست‌ها بر ایران است. در این باره متن قسمتی از پیام چرچیل چنین بود:

«مسئله نفت از لحاظ تجارتی، در مقایسه آن با منافع استراتژیك و اخلاقی دو کشور ما و همچنین سازمان ملل متحد، بسیار ناچیز به شمار می‌رود. بجز حمله به اروپای غربی، من فکر نمی‌کنم تجاوز روسها به هر نقطهٔ دیگر جهان، برای هدفهای مشترك ما خطرناکتر از تجاوز آنها به منطقه‌ای میان دریای خزر و خلیج‌فارس باشد، و در نتیجه، این ناحیهٔ حیاتی به دست حزب توده، که

دست نشانده روسهاست، بیفتد. اگر این منطقه را کمونیستها به چنگ آورند، ضربه عظیمی نیز به ترکیه وارد می‌شود... عراق نیز بصورتی اجتناب ناپذیر در این راه می‌افتد و تمامی خاورمیانه از هر دو سو یعنی هم در جهت هند و هم مصر رو به زوال خواهد گذارد.»[۱۸] اما نامه چرچیل هم بر ترومن، که شدیداً با توسل به زور در ایران مخالفت می‌کرد، اثر نگذاشت. با وجود این عده‌ای نگران آن بودند، انگلیس که با زیرکی و مهارت فراوان توانسته بود پای آمریکای منزوی را به جنگ جهانی دوم بکشد، همین کار را نیز در مورد مداخله نظامی در ایران انجام دهد.

از جمله این اشخاص یکی هم آیت‌الله کاشانی بود که به استوارت آلسوپ روزنامه‌نگار آمریکایی گفته بود: «این انگلیسی که من می‌بینم ممکن است حتی آمریکا و شوروی را بجان هم بیندازد، فقط به خاطر آنکه منافع خود را در ایران حفظ کند.»

بعضی از مقامات وزارت خارجهٔ انگلیس درصدد برآمدند پشتیبانی اعضای «ناتو» را به دست آورند، بلکه از این راه بتوانند آمریکا را تشویق کنند با نقشه‌های بریتانیا برای مداخله نظامی در ایران موافقت نماید. جفری فورلانگ رئیس اداره امور شرق پیشنهاد کرد بهتر است این طور استدلال کنیم که: «صرف نظر از آنکه از دست رفتن نفت ایران تأثیری جدی بر وضع تعدادی از اعضای «ناتو» و (البته مخصوصاً انگلیس) می‌گذارد، ظرفیت بالقوهٔ استراتژیك قدرتهای عضو «ناتو» را نیز بشدت تضعیف خواهد کرد.» ولی سر هایر میلار نمایندهٔ انگلیس در شورای ناتو، این نکته را مطرح کرد. که «اگر این مسئله را پیش بکشیم، اعضای ناتو می‌توانند بسادگی بگویند ایران در حوزه مسئولیت‌های سازمان دفاعی اتلانتیك شمالی قرار ندارد.»[۱۹]

به این ترتیب تلاشهای انگلیس برای توسل به زور، در ایالات متحده، سازمان دفاعی اتلانتیك (ناتو) و جامعه کشورهای مشترك‌المنافع (کامنولث) پشتیبانی نیافت. معذالك هربرت موریسون وزیر خارجه انگلیس در پایان به این نتیجه رسید که در صورت لزوم بریتانیا می‌تواند به تنهایی اقدام کند. او عقیده

داشت مصدق که تعصباتش بر عقلش می چربد، و خیال دارد «چاههای نفت ما» را ملی کند، باید به هر وسیله ای که ممکن است سرجایش نشانده شود. بریتانیا باید سیاستهای خود را در ماورا بحار بازور پیش ببرد و نباید آنقدر متکی بر ملل دیگر باشد. کسان دیگری هم بودند که همین حرفها را می‌زدند. فیلدمارشال اسلیم رئیس ستادکل سلطنتی بر لزوم «اتخاذ روش بسیار سختی در برابر ایرانی‌ها» اصرار می‌ورزید، تا «پرستیژ بریتانیا» حفظ شود. لرد فریزر وزیر دریاداری می گفت «مردم انگلیس از «جیرجیر» ایرانی‌ها خسته شده اند» و برای اینکه به تمام مردم «وسیله‌ای بدهد تا این افسردگی و دلخوری‌شان را رفع کنند» نسخه‌اش این بود که یك عملیات نظامی، در سطح گسترده با تمام قدرت نیروی دریایی امپراتوری در دریای مدیترانه، علیه ایران انجام گیرد. اما تمام این سروصداها و ادعاها به قول کنت مورگان مظهری از آن بود که: «چگونه صدای کهنه و از اعتبار افتادهٔ امپراتوری هنوز از دهان عناصری، حتی در داخل حکومت کارگری، صفیر می کشد.»[۲۰] با تمام این خشم و خروشها و سروصداهایی که راه افتاده بود، شانس به دست آمدن یك پیروزی نظامی در ایران بسیار ضعیف بود. رؤسای ستاد اعتراف داشتند «اینکه دولت امپراتوری دیگر ارتش هند را در اختیار ندارد، چه مشکلات عظیمی بر سر راه انجام یك اقدام نظامی پیروزمندانه در جنوب غربی ایران قرار داده است. در حالی که در سال ۱۹۴۱ (در طول جنگ دوم) از همین ارتش هند، چه استفادهٔ بزرگی برای حمله به ایران و اشغال این کشور شده بود. به هر حال برای آنکه کار به تأخیر نیفتد، تصمیم بر این شد که حمله در طول تابستان انجام شود. اما در این فصل سال گرمای مناطق جنوب غربی ایران چنان شدید بود که به قول رؤسای ستاد «نیروهای انگلیسی پادگان خاورمیانه» مطلقاً تاب مقاومت در برابر آن را نداشتند.... مگر آنکه قبول کنیم تلفات سنگینی را، بر اثر گرمای کشنده آن مناطق می شود تحمل کرد»[۲۱] باز هم موریسون برای توسل به اقدام نظامی فشار آورد و روز ۲۵ ژوئن سال ۱۹۵۱ هیأت دولت بریتانیا به شینول (وزیر جنگ) اجازه داد «ترتیب فوری تمرکز مقدماتی نیروهای لازم برای اجرای نقشهٔ (آقاکوتوله) را در خاك مصر بدهد.»[۲۲]

برای آنکه آخرین کوشش جهت جلب پشتیبانی آمریکا به عمل آمده باشد نیز، فورلانگ پیشنهاد کرد موریسون به آمریکایی‌ها اطلاع دهد: «اگر جان اتباع انگلیس در ایران در معرض خطر قرارگیرد، دولت بریتانیا این حق را برای خود محفوظ می‌دارد بدون کوچکترین مشورت قبلی با کسی، به اقدام نظامی متوسل شود.» موریسون نیز به فرانکز اطلاع داد: «مسئله را به همین صورت به اطلاع آچسن وزیر خارجه آمریکا برساند.»[۲۳]

آمریکایی‌ها بلافاصله متوجه شدند مقصود انگلیس از توسل به این بهانه، اشغال آبادان است. سرویلیام استرنگ به جولیوس هلمز عضو سفارت آمریکا در لندن گفت: «آبادان باید اشغال شود تا از اموال و داراییهای انگلیس محافظت به عمل آید و جلوی تسلط کمونیست‌ها مانع برپا گردد.» او این مسئله را فرصتی برای توسعه نفوذ کمونیست‌ها در ایران وانمود می کرد. اما ادامه سخنانش حاکی از اشکی است که به خاطر ملی شدن نفت ایران می‌ریزد. او چنین ادامه می‌دهد: «این واقعیت کاملاً مصیبت باری است که این همه ذخایر موادخام که برای تولیدات صنعتی غرب تا این حد ضروری است در چنین منطقهٔ عقب مانده و بدوی از جهان قرار گرفته و اگر نمونه رفتاری که در ایران با ما شده گسترش یابد، وضع تولیدات صنعتی غرب ممکن است به طور کامل در خطر نابودی قرار گیرد.»[۲۴]

به شپرد سفیر انگلیس در تهران اطلاع داده شد عملیات (آقاکوتوله) در حال آمادگی برای اجرای فوری است. قبلاً باید تمام زنان و کودکان انگلیسی خاك ایران را ترك گویند، و سپس مردان ساکن مناطق نفت‌خیز همگی به آبادان انتقال یابند. تمامی نیروهای لازم برای این عملیات بصورتی آماده شده اند که بمحض دریافت دستور، در مدت بسیار کوتاهی حرکت خواهند کرد. نیروهای زمینی و هوایی خاورمیانه تقویت شده‌اند و ۱۲ فروند هواپیما از نوع «هاستینگ» (هواپیماهای مخصوص حمل و نقل دور پرواز نیروی هوایی سلطنتی) ۴ ناوشکن و یك رزمناو در اختیار این نیروها گذارده شده است. وظیفه «رزمناو» انتقال افراد نخستین گردان مهاجم از بحرین به آبادان است[۲۵].

تهدید نظامی انگلیس اثری بر دولت ایران نگذاشت و مقامات مسئول کماکان مشغول تصرف دفاتر (AIOC) و تأسیسات نفتی بودند.

باقرکاظمی، وزیر خارجه ایران به شهرد تذکر داد «اینکه دولت بریتانیا صاحب اکثریت سهام (AIOC) است به کمپانی به هیچوجه این حق را نمی‌دهد در مسائلی دخالت کند که بایستی براساس مقررات حقوق داخلی هر کشوری حل و فصل شود.» کاظمی افزود: «دولت انگلیس از همان حقوقی برخوردار است که هر سهامدار عادی دیگر کمپانی داراست و این ادعا که شهرد در اعلامیه خود نسبت به امنیت جان و مال اتباع انگلیس اظهارنگرانی کرده و آنرا در خطر دانسته، فقط نوعی تحریك محسوب می‌شود، چه همه می‌دانند هیچ خطری جان و مال اتباع بریتانیا را تهدید نمی‌کند.» ای.اچ.او. الینگتون، یکی از مدیران (AIOC) نیز این استدلال را قبول داشت و می‌گفت: «کارکنان انگلیس در آبادان در امنیت و سلامت کامل به سر می‌برند و ایرانی‌ها که می‌دانند نیروی عظیمی از انگلیس‌ها در همسایگی آنها مراقب اوضاع است، کوچك‌ترین بهانه‌ای که موجب مداخله آنها شود به دست نمی‌دهند[۲۶].

اریك دریك، مدیرعامل کمپانی در ایران نیز، در بازگشت به لندن عیناً همین نظریات را ابراز داشته بود. در جلسه مورخه دوم ژوئیه که با شرکت اعضای هیئت دولت و رؤسای ستاد تشکیل شده بود، او با توسل به اقدام نظامی برای تخلیه پرسنل انگلیسی مخالفت کرد و گفت: به نظر من دولت ایران قاطعانه می‌خواهد از آنها محافظت کند. در واقع او طرفدار باقی ماندن پرسنل انگلیسی در آبادان بود و می‌گفت: «ما با ماندن در ایران هیچ چیزی را از دست نخواهیم داد.»[۲۷]

رؤسای ستاد نیز ارزیابی او را از اوضاع تأیید کردند. با وجود این، طرحی ارائه نمودند که به موجب آن نشان داده می‌شد چگونه ممکن است یك نیروی نظامی عظیم را برای تصرف آبادان و اشغال آن در مدتی غیرمعین به کار گرفت. وزیر دریاداری به اطلاع کابینه رساند که بخش عمده کارهای برنامه‌ریزی، تاکنون انجام شده، اما برای به کارگیری کارکنان ملی و احضار برخی از نیروهای ذخیره، کسب اجازه قانونی از پارلمان ضروری است. موریسون وزیرخارجه و

شینول وزیر جنگ از این برنامه پشتیبانی کردند. اما اتلی نخست‌وزیر، هیوگیت اسکل وزیر دارایی، فیلیپ نوئل بیکر وزیر امور کشورهای مشترك‌المنافع (کامنولث) و وزیر مستعمرات جیمزگریفیث جانب احتیاط را نگاه داشته و اظهارنظر کردند: «احضار نیروهای ذخیره در بریتانیا این تصور را به وجود خواهد آورد که ما خود را برای یك جنگ عمده آماده می کنیم.»[۲۸] به طور کلی این نظریه مورد توافق عمومی بود که اشغال آبادان و نگاه‌داری آن توسط نیروهای انگلیسی دو امتیاز مهم دارد. اول آنکه پالایشگاه دراختیار انگلیس خواهد بود که از آن برای تصفیه نفت کویت استفاده شود. دوم با دردست داشتن پالایشگاه، انگلیس از لحاظ مذاکره موضع نیرومندتری خواهد داشت، چون درست است که ایران نفت استخراج خواهد کرد، اما قادر به تصفیه آن نخواهد بود. اما از طرف دیگر، انجام این اقدام متضمن تحمل یك ریسك بسیار خطرناك سیاسی است چه به مخالفان ما در کشورهای مشترك‌المنافع، ایالات متحده و جاهای دیگر این امکان را می‌دهد که دست به اقدامات وسیع و انجام یك معارضه جدی بزنند و بگویند که دولت بریتانیا، اعمال اجرای قانون را دردست خود گرفته است[۲۹].

روز ۵ ژوئیه ۱۹۵۱، وقتی دولت ایران تصمیم دیوان داوری لاهه را درباره ادامه عملیات به طور موقت زیرنظر آن دیوان رد کرد و گفت که عملیات نفتی موقتاً باید به همان صورت قبلی ادامه پیدا کند، تا دیوان نسبت به صلاحیت خود در مورد رسیدگی به دعوای مطروحه اتخاذ تصمیم نماید، موریسون دوباره از آمریکا خواست که از اقدام نظامی انگلیس در ایران پشتیبانی نماید، اما این بار هم درخواستش بجایی نرسید. دین آچسن وزیرخارجه آمریکا به فرانکز سفیر بریتانیا گفت: «هرگونه تبادل آتش میان نیروهای انگلیس و ارتش شاه نتایج سیاسی فاجعه‌باری (خواهد داشت) و این امر ناگزیر به پیروزی روسیه و حزب توده منجر خواهد شد.» آچسن افزود: «هم او و هم رئیس جمهوری براین عقیده هستند که تنها راه حل، مذاکرات عاقلانه است. فرانکز به موریسون توصیه کرد سیاست خود را با آچسن هماهنگ کند تا «کمتر این توهم را ایجاد کنیم که انگلیس به روشهای امپریالیستی متوسل می‌شود.»[۳۰]

روز ۱۲ ژوئیه هیئت دولت بریتانیا قبول کرد که نمی‌تواند با توصیه آمریکا در این مورد مخالفت کند. اتلی که قلباً با توسل به زور موافق نبود گفت بریتانیا، نه می‌تواند با مصدق ـ که پشتیبانی مردم را دارد ـ وارد جنگ شود، و نه آنکه حق مردم ایران در ملی کردن صنایع خود را منکر گردد. موریسون جواب داد ملی شدن نفت ایران غیرقانونی بوده و نه در حقوق بین‌المللی و نه در منشور سازمان ملل متحد، هیچکدام، ماده ای وجود ندارد که کشوری را مانع شود که از حقوق حیاتی خویش دفاع نماید. موریسون تا آنجا پیش رفت که گفت اگر شورای امنیت سازمان ملل متحد با مداخله نظامی انگلیس مخالفت کرد، ما باید در این مورد از حق وتوی خود استفاده کنیم[۳۱].

در برابر اصرار مداوم موریسون، شینول و بعضی از رؤسای ستاد، اتلی سرانجام تسلیم شد و در جلسه ۱۹ ژوئیه هیئت دولت به وزرای خود دستور داد. «اقدامات لازم به عمل آید تا مداخله نظامی، به منظور حفظ جان اتباع بریتانیا در آبادان، در کوتاه‌ترین مدت ممکن بموقع اجرا گذاشته شود.»

در آن تاریخ تدارکات و جمع‌آوری نیروها تا آن حد پیش رفته بود که انگلیس‌ها را قادر می‌کرد حتی در صورت مقاومت نیروهای ایرانی و اقدامات متقابل آنها، جزیره را برای مدتی در اشغال خود نگاه دارند، و اگر لازم باشد نیروهایی که برای حفاظت از امنیت پرسنل انگلیسی اعزام شده بود بتواند حتی عملیات تجدید کار پالایشگاه را زیرحمایت خود گرفته و به آن ادامه دهند[۳۲].

معذالك چهار روز بعد سر فرانك ساسکیس دادستان کل بریتانیا نظریهٔ حقوقی خود را به کابینه انگلیس چنین بیان داشت: «نقض قرارداد با یك مؤسسه خارجی، بخصوص وقتی پای پرداخت غرامت درمیان است، الزاماً به معنای موردی از نقض حقوق بین‌المللی محسوب نمی‌شود.» و اضافه کرد: «دولت بریتانیا به موجب هیچ یك از قوانین بین‌المللی حق ندارد مستقلاً و بدون توصیه سازمان ملل متحد، متوسل به مداخله نظامی در ایران شود، تا از نقض حقوق بین‌الملل که علیه یکی از اتباع آن کشور انجام شده، و یا در حقیقت از اجرای هدف دولت ایران جلوگیری کند، ولو آنکه دولت ایران با انجام این اقدام مرتکب

نقض حقوق بین‌المللل شده باشد.» با این ترتیب، کابینه ناگزیر شد مسئله استفاده از زور را کنار بگذارد، گو آنکه به عنوان یك اقدام احتیاطی در تاریخ ۲۶ ژوئیه دستور داد سه گردان از نیروهای آن کشور عازم ناحیهٔ «شعیبه» در عراق شوند[۳۳].

در مجلس عوام، بعضی از نمایندگان اتلی را به‌خاطر تردید و دودلی که در مورد توسل به‌زور از خود نشان می‌داد مورد حمله قرار دادند و روز ۳۰ ژوئیه به او فشار آوردند که با مداخلهٔ نظامی، منافع و آبروی انگلیس را حفظ کند. اتلی درحالی که استدلالهای ساسکیس دادستان کل را تکرار می‌کرد گفت: «این کار بکلی مغایر با قبول و شناسایی تشکیلات سازمان ملل متحد و قوانین بین‌المللی است که تصور کنیم می‌توانیم در هر نقطه دنیا به سبك زمان «پالمرستون»[۳۴] هرچه دلمان می‌خواهد انجام دهیم.»

دولت انگلیس به این نتیجه رسیده بود که به‌جای توسل به زور، با احضار پرسنل انگلیسی، که مصدق اصرار داشت در ایران بمانند، می‌تواند آن دولت را زیر فشار بگذارد. عکس‌العمل مصدق و پیامدهای آن در فصل نهم همین کتاب مورد بحث قرار گرفت. روز ۲۶ سپتامبر که مصدق اعلام کرد پرسنل انگلیسی (AIOC) باید تا روز ۴ اکتبر خاك ایران را ترك گویند، نیروهای انگلیسی که برای اشغال آبادان تمرکز یافته بودند به‌حال «آماده باش ۲۴ ساعته» درآمدند و به سفیر انگلیس در تهران و کنسول آن کشور در خرمشهر مراتب اطلاع داده شد.[۳۵] اما اشغال آبادان مستلزم جلب رضایت آمریکا بود ـ بخصوص که در آن موقع بریتانیا بزحمت می‌توانست مدعی شود که جان اتباعش در خطر است و یا بدون مداخلهٔ نظامی، تخلیه انگلیس‌ها امکان ندارد. روز ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱، در یك جلسه کابینه انگلیس اتلی به وزیرانش اطلاع داد دولت آمریکا، به‌خاطر نگاهداری پرسنل انگلیسی (AIOC) در آبادان حاضر به موافقت با توسل به مداخله نظامی نیست و آمریکایی‌ها انتظار دارند ما پیشنهادهای جدیدی به ایران بدهیم. اتلی برای آنکه نشان دهد خود او نیز توافقی با مداخله نظامی ندارد چنین گفت: «اشغال جزیره آبادان الزاماً منجر به تغییر دولت ایران نخواهد شد، بلکه ممکن

است ایرانی‌ها را بیشتر علیه ما برانگیزد، و از طرف دیگر نه پالایشگاه و نه چاههای نفت، بدون کمك نیروی کار ایرانی، قادر به ادامه فعالیت خود نخواهد بود. اگر ما اصرار ورزیم که با توسل به‌زور راه حلی پیدا کنیم، نباید انتظار داشته باشیم در سازمان ملل متحد صداهای زیادی به‌نفع‌مان بلند شود، چه در آنجا کشورهای جنوب قاره آمریکا از روش دولت ایالات متحده پیروی خواهند کرد و کشورهای آسیایی نیز روش خصمانه‌ای در برابرمان اتخاذ مینمایند».

موریسون استدلال کرد: «اگر پرسنل انگلیسی از ایران اخراج شود و نحوه برخورد دولت انگلیس با مسئله «ضعیف و غیر مؤثر» تلقی گردد، انعکاس آن در سراسر خاورمیانه و هر جای دیگر جهان بسیار جدی خواهد بود. ممکن است مصر تا آن حد جسور گردد... که قرارداد نظامی خود (با انگلیس) را لغو کند و حتی کنترل کانال سوئز را رأساً به‌دست گیرد.» او توجه کابینه را به این نکته جلب کرد که: «آمادگی نظامی اکنون به درجه‌ای رسیده که عملیات را می‌توان ظرف ۱۲ ساعت آغاز کرد.» و پیشنهاد نمود اجازه داده شود عملیات نظامی به یکباره آغاز شود و در عین‌حال شکایتی تسلیم شورای امنیت سازمان ملل متحد گردد. هیئت دولت نظر داد که اقدام نظامی با منشور سازمان ملل متحد منافات دارد، ولی موافقت می‌شود از شورای امنیت بخواهیم ایران را موظف کند به تصمیم دیوان داوری بین‌المللی لاهه گردن نهد و ضمناً از اجرای دستور اخراج کارکنان انگلیسی خودداری کند.[۳۶]

همان روز نیروهای ایرانی پالایشگاه نفت را اشغال کردند و خودشان را آماده ساختند که مقدمات تخلیه مسالمت‌آمیز کارکنان انگلیسی را فراهم آورند، گرچه برای «تخلیه مسالمت‌آمیز» کارکنان انگلیسی، نیازی به هیچگونه اقدامات نظامی نبود. به ایرانیان دستور داده شده بود نه تنها کارکنان انگلیسی را به چشم گروگان ننگرند، بلکه تمامی تسهیلات لازم را برای خروج آنها فراهم سازند. صحنه خروج کارکنان انگلیسی در سطور زیر، توسط هنری لانگ‌هرست بخوبی تشریح شده است:

«صبح روز سوم اکتبر، کارکنان انگلیسی جلوی «باشگاه جیم‌خانه» تجمع

کردند... تا برای حرکت به‌سوی بصره سوار رزمناو «موریشس» شوند... پرستاران بیمارستان و خانم فلاول که به سرسختی و لجاجت شهرت داشت... و سه روز قبل یك فرمانده تانك ایرانی را با چتر آفتابی خود تهدید کرده بود که چرا تانك خود را از روی چمن خانه او عبور داده است، نیز در میان جمع بودند...

... بعضی‌ها مسخره می‌کردند ولی تعداد کمی از آنها از روی بدخواهی و سوءنیت این کار را می‌کردند، و در واقع بسیاری بشدت متأثر بودند، و خاطرات خوبی از ایرانی‌ها در قلب خود داشتند... رزمناو «موریشس» به کندی و درحالی که دسته موزیك نظامی بر عرشه آن به نواختن اشتغال داشت، از پهنهٔ رودخانه بالا می‌آمد و گروه کارکنان انگلیسی، درحالی که به نرده های کشتی تکیه کرده بودند، با هماهنگی آن قسمت از تصنیف سرهنگ بوگی را که برای چاپ، نقل آن چندان مناسبت ندارد می‌خواندند...

بزرگترین سرمایه‌گذاری زمینی تك واحدی بازرگانی انگلیس، به حال سکون و رکود کامل درآمده بود.»[۳۷]

روز جمعه به همه نیروهای انگلیسی که برای اشغال آبادان تجهیز شده بودند، دستور توقف کامل داده شد[۳۸]. در این میان مطبوعات ایران، که از خروج کارکنان انگلیسی کمپانی به هیجان آمده بودند، بر این نکته تأکید می‌گذاردند که سرانجام روز پایان نقش مستعمراتی انگلیس در ایران فرا رسید.

اخراج کارکنان انگلیسی ضربه خفّت‌باری، مقارن با انجام انتخابات در انگلیس، برای دولت کارگری آن کشور بود. روزنامه تایمز چاپ لندن نوشت: «هرگز تصور نمی شد، سیاستمداری حزب کارگر در خاورمیانه، به خلاء قدرتی بچسبد که منجر به ایجاد چنین مشکلی در سیاست‌بازیهای قدرتها گردد. درحالی که یك سیاستمدار متوسط با سنت‌های حزب محافظه‌کار، می‌توانست بخوبی از قبل آنرا مشاهده کند.»[۳۹] شاید این‌طور باشد، اما ۵ سال بعد، وقتی آنتونی ایدن نخست‌وزیر محافظه‌کار، برای حفظ کانال سوئز و برکناری پرزیدنت ناصر رئیس‌جمهوری مصر به قدرت نظامی متوسل شد، چنان شکست وحشتناکی خورد که ناگزیر از استعفا گردید.

آگاهی اتلی از محدودیت‌های قدرت بریتانیا، و درجهٔ اتکای آن کشور به ایالات متحده در عمل ثابت کرد که نتایج بسیار بهتری داشته است[۴۰].

سالها بعد، اتلی در خاطرات خود گفت: اگر ما (در ایران) به زور متوسل می‌شدیم، تمام آسیا را علیه خودمان شورانده بودیم. به‌همین طریق بخش بزرگی از مردم را در قاره‌های دیگر جهان[۴۱]. اتلی، درباره وزیرخارجه خود هربرت موریسون، که به‌طور مداوم اصرار در توسل به زور و اقدام نظامی داشت، بدون آنکه به عواقب آن فکر کند، گفته است:

«انتخاب موریسون به‌عنوان وزیرخارجه، بدترین انتخابی بوده است که من در تمام طول عمر خود انجام دادم.»[۴۲]

فصل یازدهم

اختلاف نفت به سازمان ملل ارجاع می‌شود

پس از آنکه بریتانیا از اشغال آبادان بکلی صرف نظر کرد، اختلافش را با ایران به شورای امنیت سازمان ملل برد. این نظریه برای اولین بار در ژوئیه ۱۹۵۱ و موقعی مطرح شد که دیوان داوری بین المللی لاهه رأی داد تا زمانی که دربارهٔ صلاحیت خود برای داوری میان ایران و (AIOC) تصمیم قطعی نگرفته، عملیات نفتی کمپانی به طور موقت زیرنظر آن دیوان ادامه یابد و دولت ایران این پیشنهاد را رد کرد. در وزارت خارجه انگلیس عده‌ای در آن زمان استدلال می‌کردند که بریتانیا باید از شورای امنیت بخواهد که ایران را مجبور به قبول رأی دیوان داوری کند و در عین حال به آبادان حمله‌ور شده، به شورای امنیت اطلاع دهد: «نظیر مورد اقدام (نظامی) آمریکا در کره، ما نیز بی‌درنگ به آن شورا مراجعه کرده ایم تا اجازهٔ لازم و تصویب شورای امنیت را دربارهٔ اقدام خویش به دست آوریم.» اما عده‌ای دیگر می‌ترسیدند اگر بریتانیا چنین اقدامی کند، نتواند در شورا رأی لازم را به دست آورد و متهم به اقدام خودسرانه گردد[1].

به هر حال قضیه معوق ماند تا اواخر سپتامبر که مصدق اعلام کرد تصمیم دارد کارکنان انگلیسی (AIOC) را تا روز ۴ اکتبر اخراج کند. اندکی پس از اطلاع از این تصمیم، وزارت خارجه انگلیس پیش‌نویس قطعنامه‌ای را برای تقدیم به

شورای امنیت آماده کرد که در آن ضمن ابراز نگرانی از اینکه این اقدام ممکن است تهدیدی نسبت به صلح و امنیت باشد، از دولت ایران می‌خواست به ابقای پرسنل انگلیس (AIOC) در خاك کشور خود رضایت داده و توصیه‌های دیوان داوری بین‌المللی لاهه را بپذیرد[۲].

موریسون، وزیر خارجه انگلیس برای جلب پشتیبانی آمریکا نسبت به این قطعنامه به فرانکز، سفیرش در واشنگتن دستور داد به وزارت خارجه ایالات متحده بگوید: «استقرار عدالت و حفظ احترام تعهدات ناشی از پیمانهای بین‌المللی، به موجب منشور ملل متحد، یکی از هدفهای اصلی آن سازمان است.» موریسون در حالی که می‌خواست وانمود کند قرارداد ایران با یك کمپانی انگلیسی، در ردیف پیمانهای بین‌المللی است، از این مقدمه چنین نتیجه گرفت که اگر ایران به تعهدات خود پشت پا بزند، گام مهمی به سوی تسلط هرج و مرج در روابط بین‌الملل برداشته خواهد شد[۳].

فرانکز پس از مذاکره با وزارت خارجه آمریکا به موریسون اطلاع داد، هر چند آمریکایی‌ها می‌گویند آرزومند حفظ منافع انگلیس هستند، اما میان منافع انگلیس و منافع ویژهٔ (AIOC) تفاوت فاحش قائل می‌باشند. در این مورد بخصوص آمریکا عقیده دارد که واقعیت از نظر آنها نشان‌دادن عکس‌العمل توسط ایرانیان ناسیونالیست در برابر کمپانی نفت است[۴].

دولت ایالات متحده اصولاً مخالف طرح مسئله در شورای امنیت بود و می‌گفت: «قطعنامه پیشنهادی انگلیس در این شورا توسط روسیه وتو خواهد شد و بهانه‌ای به دستشان خواهد افتاد از این موضوع استفاده کرده باز هم خود را حامی کشورهای کوچك و ضعیف نشان دهند.» به جای آن آمریکایی‌ها قطعنامه جدیدی، برای آنکه انگلیس‌ها تقدیم کنند، تهیه کردند که از هر دو طرف دعوت می‌کرد طبق اصول منشور ملل متحد، موضوع مورد اختلاف را از راه مذاکره حل نمایند.

موریسون، که از لحن ملایم پیش‌نویس قطعنامه آمریکایی‌ها خشمگین شده بود به فرانکز تلگرام زد: «این قطعنامه ما را در برابر ایرانی‌ها به تله

می‌اندازد، و در حالی که برای مصدق به عنوان یك پیروزی بزرگ تلقی خواهد شد، بریتانیا را مجبور می‌کند از ضعیف‌ترین موضع ممکن با ایران وارد مذاکره گردد.»[۵]

از این هم مهم‌تر او برای دین آچسن، وزیر خارجه آمریکا پیامی فرستاد که در آن گفته شده بود: «قطعاً دولت آمریکا از این امر سر باز نخواهد زد که از طریق سازمان ملل متحد در کنارمان بایستد و بر اجرای حکومت قانون، که راهنمای اصولی ما در این قضیه است، پافشاری نماید.»[۶]

آچسن، که عدم علاقه‌اش به موریسون، و قضاوتهای او در امور مربوط به سیاست خارجی، هر روز بیشتر می‌شد، نظرش را تغییر نداد. آنگاه موریسون به گلادوین جب رئیس هیئت نمایندگی بریتانیا در سازمان ملل متحد دستور داد همان قطعنامهٔ تهیه شده از طرف انگلیس‌ها را، با تغییرات بسیار مختصری، تقدیم شورای امنیت کند.

روز اول اکتبر ۱۹۵۱، هنگامی که شورای امنیت بحث خود را دربارهٔ قطعنامه پیشنهادی انگلیس آغاز کرد، سیمون زارابکین نماینده روسیه، حتی با طرح آن مخالفت کرد و گفت، «ملی کردن نفت ایران در داخل خاك این کشور مسئله ای است که کاملاً در صلاحیت دولت آن کشور است و اصولاً سازمان ملل متحد حقی ندارد در موضوع مداخله کند.» تینگ فوزیانگ، نماینده چین ملی نیز دنباله سخنان نماینده شوروی را گرفت و از نماینده بریتانیا سؤال کرد: «من نمی‌دانم چرا دولت شما این مسئله را به صلح و امنیت جهانی مرتبط می‌کند؟ در حالی که موضوع صرفاً یك امر مالی است.» با این حال شورای امنیت به اکثریت ۹ رأی موافق در برابر دو رأی ممتنع (شوروی و یوگسلاوی) موضوع را در دستور کار خویش قرار داد[۷].

جب با طرح قطعنامه، ضمن بیان نظریات دولت متبوع خویش گفت که ایران عملیات (AIOC) را تعطیل کرده، در حالی که ادامه فعالیت صحیح آن نه تنها به نفع دو دولت انگلیس و ایران، بلکه تمامی جهان آزاد است... و اگر از این مسئله به فوریت جلوگیری نشود، همهٔ کشورهای جهان از وضع کنونی خود بسیار

فقیرتر و ضعیف‌تر خواهند شد. جب اضافه کرد: «آنچه ایرانی‌ها می‌خواهند آن است که پول بیشتری از جیب خارجیان بیرون بکشند.» اما «نکته در اینجاست که با این وضع «مرغابی خارجی» اصولاً دیگر تخم نخواهد گذارد.»[۸]

در جواب وی، نماینده ایران در سازمان ملل متحد تصریح کرد: «دولت بریتانیا، پس از آنکه دیوان داوری بین‌المللی لاهه یك دوران ادارهٔ موقتی اعلام کرد، اصل ملی‌شدن نفت ایران را به رسمیت شناخته است. به نظر من نه دیوان داوری بین‌المللی و نه شورای امنیت، اصولاً صلاحیت رسیدگی به این مسئله را ندارند. با وجود این ایران حاضر است موضوع در اینجا مطرح شود، به شرط آنکه ده روز مهلت داده شود که نمایندگان صلاحیتدار ما تعیین و بتوانند وارد نیویورك گردند.» دادن چنین مهلتی موجب ناراحتی شدید انگلیس‌ها می‌شد و نقشه‌هاشان را برای آنکه قبل از تاریخ ۴ اکتبر ـ مهلت اخراج کارکنان انگلیسی ـ (AIOC) بتوانند از شورای امنیت مصوبه‌ای به دست آورند، بر هم می‌زد. با وجود اصراری که جب بر فوریت موضوع کرد و با دادن چنین مهلتی شدیداً مخالفت ورزید، شورای امنیت با اعطای مهلت موردنظر نماینده ایران موافقت کرد و با این ترتیب قطعنامهٔ پیشنهادی انگلیس از اساس به صورت چیز زائد و بیهوده‌ای درآمد.

در میان نارضایی انگلیس‌ها، شپرد از تهران به وزارت خارجه اطلاع داد قرار است رهبری هیئت نمایندگی ایران را در طرح مسئله نفت در شورای امنیت، خود مصدق شخصاً به عهده بگیرد و با این وضع تأثیر شکایت انگلیس از ایران، فقط آن خواهد بود که مجلس، سنا و مطبوعات ایران یکپارچه به پشتیبانی از وی برخیزند. حسین علاء، وزیر دربار به شپرد اطلاع داد، اگر از طرف انگلیس نشانه‌ای حاکی از حسن‌نیت دیده شود، مصدق حاضر است اخراج پرسنل انگلیسی کمپانی را به تعویق بیندازد[۹].

اما همانطور که قبلاً نیز گفته شد، نشانه‌ای از حسن‌نیت از جانب انگلیس مشاهده نگردید و برنامه اخراج کارکنان انگلیسی همان طور که مقرر بود، به مورد اجرا گذاشته شد.

چیزی که بیش از همه انگلیس‌ها را نگران می‌کرد این بود که ممکن است مصدق اسنادی به شورای امنیت ارائه کند که حاکی از کوششهای مداوم (AIOC) برای به فساد کشاندن مقامات و مطبوعات ایران باشد. برای آنکه مصدق را از توسل به چنین اقدامی منصرف کنند، ریچارد سدان، نماینده کمپانی در تهران، طی تلگرافی به فریزر، رئیس کل کمپانی پیشنهاد کرد که «ممکن است این کار ارزش داشته باشد که نوار سال گذشته از مذاکرات مصدق و کیتینگ پخش شود و یا تهدید نماییم که چنین نواری را پخش خواهیم کرد. به نظر سدان در این مکالمه، که در اوت ۱۹۵۰ انجام شده بود، مصدق از جفری کیتینگ دستیار مدیرعامل (AIOC) خواسته بود: «در مبارزه ای که وی با رزم‌آرا دارد، انگلیس‌ها از او پشتیبانی کنند.» این پیشنهاد به نظر فریزر و وزارت خارجه انگلیس بسیار جالب آمد، ولی وقتی نوار را برای آزمایش گذاشتند، نتایج آن ناامیدکننده بود، چه نه تنها هیچ نکته‌ای حاکی از تقاضای مصدق از انگلیس برای پشتیبانی نداشت، بلکه فقط حاکی از آن بود که مصدق اولاً از پایین بودن دستمزد کارگران و کارمندان ایرانی (AIOC) اظهار نارضایتی کرده و ثانیاً به تأکید گفته است که کمپانی پستهای کارکنان ایرانی خود را براساس لیاقت و شایستگی آنها تعیین نمی‌کند[۱۰].

نگرانی اصلی (AIOC) از آن بود که مصدق ممکن است اسنادی را به شورای امنیت ارائه کند که ضمناً حاکی از آن باشد از طرف آن کمپانی مطالبی کتبی در اختیار نخست‌وزیر سابق، رزم‌آرا و وزیر دارایی او غلامحسین فروهر گذارده شده که در نطقهای خود علیه ملی‌شدن نفت از آنها استفاده کنند. اما سدان به همکاران خویش اطمینان داد «این مطالب روی کاغذهای معمولی و بدون مارك تایپ شده و هیچگونه مدرکی که حاکی از تهیه آن توسط (AIOC) باشد، با این مدارك همراه نبوده است.» اگر این امر واقعیت داشت، مصدق نمی‌توانست ثابت کند که چنین مطالبی از طرف کمپانی به رزم‌آرا و فروهر رسیده است[۱۱].

شهرد پیشنهاد کرد یك راه احتمالی برای بی‌اعتبار کردن مصدق آن است که

بگوییم نخست‌وزیر سالخورده هرگز پایش را به آبادان نگذاشته است.

در مخالفت با طرح این مسئله استوکس لرد مهردار سلطنتی به وزارت خارجه نوشت: «من هشدار می‌دهم که طرح چنین مطلبی به هیچوجه صلاح نیست... چه فریزر رئیس کل کمپانی نفت هم تاکنون رنگ آبادان را ندیده است!!»[۱۲]

واقع مطلب این بود حتی ویلیام دارسی پایه‌گذار و به دست آورنده اصلی امتیاز نفت نیز، به عمر خود پایش به آبادان و هیچ نقطه دیگری از خاك ایران نرسید!

در اوایل اکتبر ۱۹۵۱، لازارو کاردناس رئیس جمهور پیشین مکزیك، که او نیز صنایع نفت کشور خود را در سال ۱۹۳۸ ملی کرده بود به کمك ایران آمد. او در مصاحبه‌ای با مجله پاز گفت ایران نیز، مانند مکزیك در ملی کردن نفت خود کاملاً محق است و از آمریکا خواست به پشتیبانی ایران برخیزد. کاردناس همچنین تهدیدهای انگلیس را بکلی غیردموکراتیك و نامربوط خواند. در همان شماره، مجله پاز نامه‌ای از کاردناس چاپ کرده بود که خطاب به مصدق از اینکه (AIOC) را ملی کرده و در برابر تهدیدات امپریالیسم به اعمال حاکمیت ایران دست زده، تبریك گفته بود[۱۳].

«هنری گریدی» سفیر سابق آمریکا در تهران عقیده داشت انگلیس با طرح مسئله اختلاف نفت در شورای امنیت سازمان ملل متحد، مرتکب اشتباه عظیمی شده است. به نظر او: «شورای امنیت تریبون بسیار مناسبی در اختیار مصدق می‌گذاشت که از آن طریق به تمام جهانیان بگوید چگونه کمپانی نفت آنها (انگلیس‌ها) مردم ایران را دچار خفقان کرده، و بتواند این مسئله را در معرض دید عام بگذارد که سرمایه‌داری غرب مایل است کشورهای توسعه نیافته را در هر کجای جهان باشند زیر سلطه خود درآورده و یا حتی آنها را کاملاً نابود کنند.»[۱۴]

علاوه بر شکایت به شورای امنیت، انگلیس تهدیدات نظامی خود را علیه ایران باز از سرگرفت، اما این کار در مطبوعات و رسانه‌های عمومی کشورهای در حال توسعه، بویژه هند و ترکیه عکس‌العمل بسیار نامطلوبی ایجاد کرد و تصادفاً

هر دو کشور در آن زمان عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد بودند.

مطبوعات هند تهدیدهای نظامی انگلیس را «یک تکنیک معمول پالمرستونی» برای حفظ منافع انگلیس در کشورهای خارجی خواندند و مطبوعات ایران نیز تأکید کردند، اگر انگلیس در ایران به اقدام نظامی متوسل شود، آبادان تبدیل به تلی از خاکستر خواهد شد[۱۵].

جب نگران عکس‌العمل شورای امنیت نسبت به تهدیدهای نظامی انگلیس بود. وی که می‌ترسید هیئت نمایندگی ایران، کاملاً بحق، حضور کشتی‌های جنگی انگلیس در خلیج فارس را فقط اقدامی به منظور برهم‌زدن صلح، آرامش و ثبات منطقه اعلام نماید، پیشنهاد کرد قبل از آنکه جلسه بعدی شورای امنیت برای طرح دعوای انگلیس تشکیل شود، دولت بریتانیا کشتی‌های جنگی خود را از خلیج فارس عقب بکشد و قدرت اسکادران نیروی هوایی سلطنتی در «شعیبه» نیز کاهش یابد. دولت بریتانیا توصیهٔ وی را پذیرفت و دستور داد نیروی دریایی آن کشور در خلیج فارس پراکنده شود، اما همچنان سه ناوچه جنگی و یك رزمناو را در منطقه نگاه داشت تا اگر هیئت دولت تصمیم گرفت تانکرهایی را که از ایران نفت تحویل می‌گیرند تحت تعقیب قرار دهد، نیرویی در محل داشته باشد[۱۶].

موریسون، طی اقدام نومیدانه‌ای برای تشویق آمریکا به پشتیبانی از دعوای این کشور با ایران، پیامی برای آچسن فرستاد که در آن گفته می‌شد، «ناسیونالیسم لجام گسیخته و بی‌مسئولیتی که در ایران و مصر شکوفا شده و نشانه‌هایی از جوانه‌زدن خود را در نقاط دیگر جهان نیز آشکار می‌سازد، حاکی از در پیش بودن حتی خطرات جدی‌تری برای قدرت‌های غربی است...

در نتیجه اگر این موج موفق شود منافع خارجی را از میان ببرد، خلأ قدرتی به وجود خواهد آمد که بر اثر آن، فرصتی بی‌سابقه برای نفوذ روسیه فراهم می‌گردد[۱۷]. وقتی آچسن پیش‌بینانه به موریسون جواب داد «قطعنامه پیشنهادی انگلیس برای اکثریت اعضای شورای امنیت قابل قبول نیست، و بهترین راه تجدید مذاکره با ایران است.» موریسون به والترگیفورد سفیر آمریکا در لندن

گفت: «از بس ما از آمریکا نصیحت شنیدیم، دیگر خسته شدیم.»[۱۸] فرانکز به وزارتخانه گزارش داد، اختلاف نظر میان آمریکا و انگلیس بر سر مسئله نفت ایران، ممکن است منجر به تیرگی روابط دو کشور شود. وی تأکید کرد تنها جانشین توسل به زور، ارجاع به عدالت است و شکایت کرد که متأسفانه آمریکا در این مسئله از بریتانیا پشتیبانی نمی‌کند. سرانجام و پس از مباحثات و استدلالات بسیار سخت، دو طرف قطعنامهٔ جدیدی تهیه کردند که در آن، پس از اشاره به خطرات بالقوه‌ای که در ادامه این اختلاف وجود داشت... و میتوانست تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی باشد، از بریتانیا و ایران می‌خواست، مذاکرات را از سر گیرند[۱۹].

روز ۸اکتبر ۱۹۵۱، مصدق به همراه هیئت ۱۵ نفری ایران، از جمله سه وزیر کابینه و چند سناتور و نماینده مجلس، برای شرکت در مذاکرات شورای امنیت سازمان ملل متحد وارد نیویورك شدند[۲۰].

دکتر مصدق، هنگام ورود به فرودگاه نیویورك، در حالی که جمع کثیری از نمایندگان رسانه‌های عمومی او را محاصره کرده بودند، خطاب به آنان دربارهٔ استثمار انگلیسی‌های استعمارگر در ایران صحبت کرد و به یاد آمریکائی‌ها آورد، روزهایی را که خود آنان برای کسب استقلال کشورشان، که یك مستعمرهٔ انگلیسی به شمار می‌رفت، جنگیده بودند.

مصدق از آمریکایی‌ها خواست به ایران کمك کنند تا خود را از یوغ «امپریالیسم انگلیس» برهاند. اظهارات مصدق، در رسانه‌های گروهی آمریکا انعکاس وسیعی یافت و عموماً برجنبه ضدانگلیسی این بیانات تاکید گذارده و آن را عمده کرده بودند.

چون وضع مزاجی مصدق خوب نبود، او را از فرودگاه به بیمارستان نیویورك بردند، و در آنجا «جرج مك گی» معاون وزارت خارجه و ارنست گراس نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد به عیادتش آمدند. مك گی به مصدق گفت پرزیدنت ترومن و دین آچسن وزیر خارجه انتظار دارند، پس از پایان مباحثات شورای امنیت، با او در واشنگتن دیدار کنند. مصدق که امیدوار بود قبل از تشکیل شورای

امنیت به «مصالحه»ای از راه مذاکرات دست یابد. پیشنهاد کرد مذاکرات شورا به تعویق بیفتد. او گفت: «انگلیس‌ها عمداً وقت‌گذرانی می‌کنند، تا فشار اقتصادی برایران، ما را ملایم‌تر کند.» او می‌خواست آمریکا کمك کند، تا انگلیس را سرمیز مذاکره بنشاند[۲۱]. آچسن که اشتیاق مصدق به دستیابی به راه حلی او را هم به شوق آورده بود، از انگلیس خواست اجازه دهد ایالات متحده به عنوان یك «میانجیگری جمیله» با نخست‌وزیر ایران داخل مذاکره گردد، با اطمینان دادن به این موضوع که منافع انگلیس را نیز در نظر خواهد گرفت، اما موریسون راه نمی‌داد و فکر می‌کرد انجام چنین مذاکراتی موضع مصدق را در ایران تقویت خواهد کرد. وزارت خارجه انگلیس، به فرانکز توضیح داد این مطلب را فقط برای اطلاع خودش نگاه دارد که: «سیاست ما این است، از دادن هر گونه فرصتی به مصدق، که براساس آن بتواند ادعا کند امتیازات جدیدی توانسته از دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بیرون بکشد، و یا آمریکایی‌ها را به این فکر بیندازد که دادن امتیاز جدیدی به ایران ضروری است، اجتناب کنیم.» به فرانکز توصیه شد، فقط به دنبال این مسئله باشد که «حمایت کامل آمریکا را در شورای امنیت به دست آورد.»[۲۲]

روز ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱ جلسه شورای امنیت تشکیل شد. جب نماینده بریتانیا گفت، از آنجا که ایران پرسنل انگلیسی (AIOC) را اخراج کرده، او قطعنامه جدیدی تقدیم می‌کند که در آن تقاضای از سرگیری مذاکرات شده، به شرط آنکه به مسئله «اداره موقت» امور کمپانی زیرنظر دیوان داوری بین‌المللی توجه شود.

وی سپس از مصدق خواست «متوسل به هیچگونه روش تجاوزکارانهٔ ناسیونالیستی نشود» بلکه او نیز نشان دهد «به نوبه خود از یك راه حل سازنده..... که در مجموع به نفع تمامی جهان خواهد بود، استقبال می‌کند.»

به این ترتیب، یك هفتهٔ هیجان‌انگیز در تاریخ شورای امنیت سازمان ملل متحد آغاز شد که در آن نمایندگان دو کشور، یکی نیرومند و دیگری ضعیف، هر دو از تریبون جهانی آن برای پیشبرد نظریات خود که در دو قطب کاملاً متضاد قرار داشت، استفاده می‌کردند. پس از جب سخنان مصدق آغاز شد. استراتژی

نخست‌وزیر ایران آن بود که از ضعف کشور خویش به مثابه شعاری برای گردآمدن «اهل فضیلت و ستم‌دیدگان و سرکوب‌شدگان» بر گرد آن استفاده کند. او گفت: «شورای امنیت آخرین پناهگاه ملت‌های ضعیف و تحت ستم است.» اگر قدرتهای بزرگ به این اصل احترام نگذارند که «این شورا اصولاً برای چنین منظوری به وجود آمده است، آنوقت شورای امنیت تبدیل به آلتی برای مداخله در مسائل داخلی ضعفا خواهد شد.» وی سپس اضافه کرد: «جنگ جهانی دوم نقشه جهان را تغییر داد. در همسایگی کشور من صدها میلیون تن از مردم آسیا، پس از آنکه قرن‌ها تحت بهره برداری استعمار بوده اند، اکنون استقلال و آزادی خود را به دست آورده‌اند. موجب نهایت سپاسگزاری است که می‌بینیم قدرتهای اروپایی به آرزوهای مشروع مردم هند، پاکستان، اندونزی و دیگر کشورهایی که بحق مبارزه کرده اند تا براساس اصول آزادی و تساوی مطلق، داخل خانواده جهانی گردند، احترام می‌گذارند و ایران هم فقط همین را می‌خواهد.»

مصدق تأکید کرد: «ملی کردن، حق بی‌چون و چرای هر کشور برخوردار از حاکمیت است، ولی بنظر می‌رسد که بریتانیا می‌خواهد این حق را لگدکوب کند. بریتانیا مایل است در داخل کشور ما نفاق ایجاد کند... با فرستادن کشتی‌های جنگی.... و اعزام نیروهای زمینی و هوایی خود به نزدیکی مرزهای ما، می‌خواهد ما را بترساند و کوشش کرده است از دادگاه جهانی، برای پیشبرد هدفهای غیرقانونی خود استفاده کند.» او از شورای امنیت خواست که: «از حقوق تمام کشورهای جهان، اعم از کوچك و بزرگ حمایت کند.» و افزود: «اگر چه تحقق این امر را باید درآینده دید، چه هنوز خدای قادر متعال است که براین جهان حکومت می‌کند.»

مصدق ادامه داد: «قرارداد نفت میان دولت ایران و یك کمپانی انگلیسی هیچ نوع حقوقی، بالقوه یا بالفعل برای دولت بریتانیا ایجاد نمی‌کند. از این هم بالاتر، در حقوق بین‌الملل هیچ اصلی وجود ندارد که در برابر ایجاد شرایط زندگی بهتر، برای افراد یك ملت، مانعی ایجادنماید. اگر حقوق حاکمیت دولتها در مسائل داخلی‌شان فقط محدود به اتباع کشور خودشان باشد، و شامل

خارجیانی که از پشتیبانی قدرتهای بزرگ بهره‌مند هستند نشود، این امر به معنای آن است که خارجیان در هر کشوری از نوعی حقوق «کاپیتولاسیون» برخوردارند. اما چنین قاعده‌ای مغایر با اصل «تساوی حقوق» است..... و هیچ کشور مستقلی.... خود را تسلیم چنین خفت و حقارت و بندگی و ذلتی نخواهد کرد.» مصدق آنگاه چنین استدلال کرد از آنجا که طرف قرارداد نفت، دولت بریتانیا نیست، نه آن دولت و نه هیچ سازمان بین‌المللی حق دخالت در این مسئله را ندارد.

دربارهٔ اشاره‌ای که در پیش‌نویس قطعنامهٔ پیشنهادی انگلیس به مسئله تهدید صلح جهانی شده بود، مصدق گفت: «اگر ملی کردن، صلح را به خطر می‌اندار..... دولت بریتانیا که آن همه از صنایع خود را ملی کرده است..... به خاطر آنکه تمام ستونهای صلح جهان را به مخاطره افکنده... بایستی برای جوابگویی به پیشگاه شورای امنیت احضار شود.» مصدق سپس گفت: «به شوخ‌طبعی و استعداد طنز فراوانی نیاز است تا کسی مدعی شود کشوری ضعیف چون ایران می‌تواند صلح جهان را به خطر بیندازد.... و در این صورت نام اقدام دولت انگلیس، که کشتی‌های جنگی و چتربازان خود را در نزدیکی آبادان آرایش نظامی داده چه خواهد بود؟ آیا هیچ قایق توپدار ایرانی در رودخانه «تیمس» لندن، لنگر انداخته است؟!»

مصدق آنگاه با اشاره به تاریخ ایران برای شورای امنیت توضیح داد که کودتای نظامی سال ۱۹۲۱ در ایران، که رضاشاه را به قدرت رساند با موافقت انگلیس و برای استقرار یك رژیم دیکتاتوری در ایران صورت گرفت. هدف این کودتا از میان بردن آزادی‌های دموکراتیك و انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ نفت بود که مدت امتیاز را تا سال ۱۹۹۳ برمردم ایران تحمیل می‌کرد. گرچه از لحاظ تجارتی این مقایسه مبالغه‌آمیز است ولی در واقع (AIOC) همان مدل جدیدتر «کمپانی هند شرقی» است که شبه قاره عظیم هند را برای قرنها زیر مهمیز خود کشید. (AIOC) در انتخابات مجلس ایران و ترکیب کابینه‌های ما دست داشت.... و برای تأمین حداکثر بهره برداری خود از منابع ایران، توسعه فساد را تشویق می‌کرد. در واقع

نقش حاکمیتی مستقل در داخل حاکمیت ایران را داشت، که با این ترتیب، استقلال کشور ما را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. و به این دلایل بود که ایران تصمیم گرفت با ملی کردن صنایع نفت خویش به دوران حکومت غاصبانه (AIOC) پایان دهد. اسناد کمپانی بخوبی نمایانگر بهره‌برداری و سوءاستفاده‌های پنهانی آن است. حتی بزحمت می‌توان گفت که (AIOC) از لحاظ مالی نیز کمکی به اقتصاد ایران بوده و این حقیقت را بخوبی می‌توان از مشاهدهٔ آلونك‌هایی که کارگران ایرانی را در آن جای داده، دریافت.

مصدق در پایان سخنان خود گفت: «اگر محیط حسن نیت و اعتماد صمیمانهٔ متقابل به وجود آید، ایران، بدون ریا مایل به داشتن روابط دوستانه با بریتانیاست. اما تحت شرایط فشار، ما.... خودمان را متعهد به مذاکراتی نخواهیم کرد که بر مسائل کشورمان اثر جدی می‌گذارد. اگر چنین کنیم، نه تنها اعتراف کرده‌ایم که یك ملت دارای حق حاکمیت و برخوردار از تساوی حقوق نیستیم، بلکه این امر سرانجام برای استقلالمان نیز خطرناك خواهد بود.»[۲۳]

روز بعد (۱۶ اکتبر) مصدق تأکید خود را بر قطعنامه پیشنهادی تجدیدنظر شده انگلیس گذارد. وی گفت: «از آنجا که انگلیس قادر نیست افکار عمومی مردم جهان را قانع کند که «بره گرگ را خورده است» قضیه را به شورای امنیت ارجاع کرده تا «ننه من غریبم» درآورد و بگوید من می‌خواهم مذاکره کنم، ولی چون ایران حاضر به مذاکره نیست، احتیاج به کمك دارم! چنین کمکی مطلقاً ضروری نیست. دولت ایران مدت پنج ماه تمام صبر کرد تا انگلیس پیشنهادهای خویش را، به شرط آنکه مبنای قانونی داشته باشد، ارائه کند. اما بجای آن، ما در این مدت شاهد جریان مداومی از بازی قدرت و نمایش توسل به زور بوده‌ایم. تنها مطلبی که حل نشده باقی مانده، مسئله پرداخت غرامت دربارهٔ صنایع ملی شده است که ایران در تمام طول مدت این اختلاف، همواره اعلام کرده که حاضر به پرداخت آن است.»[۲۴]

جب، نماینده بریتانیا در پاسخ مصدق گفت: «سخنان نخست‌وزیر ایران... توضیحاتی بیهوده... درباره «وقایع گذشته» بود که ضمن آن «اتهامات ناروایی»

نیز مطرح گردید. وی استدلال ایران را که نه دولت بریتانیا و نه شورای امنیت صلاحیت حقوقی در مورد مداخله در اقدام ایران را ندارند رد کرد و گفت که به نظر او هدف این اقدام «سلب مالکیت» از مؤسسه‌ای به ارزش یك میلیارد دلار است و سلب مالکیت مسئله‌ای است که «به موجب حقوق بین‌الملل، به طور واضح دربارهٔ آن مقرراتی وجود دارد و از موارد صلاحیت ملی نیست.» او مدعی شد که: «مصدق تسلیم این نظریه شده که اقدام بی‌ملاحظه و شتابزده خود را که بی‌شباهت به خودکشی نیست، از طریق توسل به تصمیمات یك‌جانبه به کرسی بنشاند و از این رو اوضاع نابسامان و آشفته‌ای در ایران به وجود آورده که علت آن به طور کامل اقدامات ابلهانهٔ شخص او... و عده‌ای از طرفدارانش است، که آنها را دچار توهم و فریب کرده است. از این گذشته، اتهامات و ایرادهایی که او وارد آورد، اگر نگوییم تحریف عامدانه واقعیات است، لااقل نمایش دادن مسائلی است که صحت ندارد، درحالی که واقعیت امر آن است که هم بریتانیا و هم (AIOC) کمك‌های بزرگی به اقتصاد ایران کرده‌اند. بویژه این اتهام مصدق که کارگران ایرانی در آلونکها و بیغوله‌ها زندگی می‌کنند، بکلی بی‌اساس است. برای اثبات این مسئله، جب آلبوم عکسهایی را که نشان‌دهندهٔ خانه‌سازی و ایجاد تسهیلات لازم زندگی از طرف (AIOC) برای کارکنان خود بود، به معرض تماشای اعضای شورای امنیت گذارد و گفت: «این آلبوم قانع‌کننده‌ترین دلیل اقدامات سازندهٔ کمپانی در ایران است.»[۲۵] هیئت ایرانی بلافاصله تذکر داد که این عکس‌ها مربوط به خانه‌ها و وسایل رفاهی کارکنان انگلیسی (AIOC) و چند مدیر اجرایی ایرانی است و ربطی به چگونگی زندگی کارگران و کارکنان عادی ندارد. اللهیار صالح نماینده مجلس و عضو هیئت ایرانی، در اظهاراتی که جب نماینده انگلیس تمامی آنرا طعنه‌آمیز و حاکی از گوشه‌زدن و استهزا تلقی کرد، خاطرنشان ساخت که «بیانات جب و تصویری که از (AIOC) ترسیم کرد، تمام خصوصیات یك آگهی مبالغه‌آمیز یك کمپانی ثروتمند را به همراه داشت... و اساس آن را یك سلسله پشت هم‌اندازی و دروغگوییهای محاسبه شده از لحاظ روانی، تشکیل می‌داد که شخص انتظار دارد از دهان یك دلال کارآزمودهٔ بورس

بشنود.»

صالح گفت: «گذشته از همه چیز، باید توجه داشت که جب به عنوان نماینده مهم‌ترین سهامدار کمپانی (یعنی دولت انگلیس) سخنرانی کرد. صالح، آنگاه گزارشی را که «سازمان بین‌المللی کار» تهیه کرده و در آن گفته شده بود اکثریت عظیم کارگران نفت ایران در قسمت کهنه و قدیمی و پرازدحام بخش شهری آبادان و یا در کلبه‌های گلی و یا چادرهایی که (AIOC) برای آنها فراهم آورده زندگی می‌کنند، قرائت کرد و اضافه نمود: «من نمی‌خواهم فعلاً... سؤال کنم چه قسمت از مخارجی که برای برخورداری مردم جزیره بریتانیا از تسهیلات رفاهی اجتماعی خرج می‌شود، از محل عواید نفت ما پرداخت می‌گردد... اما آنچه باید مطرح شود و واقعیت این است که بی‌تردید می‌توان گفت در سراسر جهان پیشرفته امروزی، هرگز نمی‌توان هیچ مؤسسه بازرگانی را سراغ کرد که بتواند این همه بهره‌برداری کند و در مقابل، تا این حد برای این بهره‌برداری مبلغ ناچیزی بپردازد.» جب که نمی‌توانست واقعیات منعکس شده در گزارش رسمی سازمان بین‌المللی کار را انکار کند، جواب داد: تجربه نشان داده است، شرایط قبلی را ـ چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر اجتماعی ـ باید با توجه به گذشت زمان و اینکه بتدریج اعتبار خود را از دست داده و کهنه می‌شود، در نظر گرفت. وی استدلال کرد، سیاستهایَ مالی (AIOC) براساس در نظر گرفتن و پیش‌بینی شرایط و اوضاع و احوال آینده تعیین می‌شود، چون به یك معنی کمپانی تا زمان پایان قرارداد در سال ۱۹۹۳، باید به عنوان مؤسسه‌ای که «قیمومت» مردم ایران را نیز در این زمینه به عهده دارد، عمل کند.

صالح که این آخرین اشارهٔ «جب» را چنین تلقی کرد که ایرانیان خود عرضهٔ اداره امور خویش را ندارند و از این رو باید «قیم» داشته باشند، این کلمه را نه تنها به عنوان یك توهین علنی، بلکه صفت مشخصهٔ آن را تفوق‌طلبی خودبینانه و کوته‌نظرانه‌ای که همواره روش کمپانی سابق و دولت بریتانیا را نسبت به ایران رسم کرده است، خواند. صالح گفت، اگر کمپانی در واقع به عنوان یك «قیم» رفتار می‌کرده، روش مالی آن را فقط نوعی «دزدی و کلاهبرداری»

نسبت به منافع مالی ایران می‌توان تشریح کرد. آنگاه برای آنکه اظهارات خود را دربارهٔ دخالت (AIOC) در امور داخلی ایران اثبات کند، به خواندن اسنادی پرداخت که نشان می‌داد کمپانی همواره بر وزرای کابینه ایران و مدیرکل انتشارات و رادیوی این کشور اعمال نفوذ می‌کرده تا به مقاصد و نیات خویش جامه عمل بپوشاند.

جب پاسخ این قسمت از اظهارات صالح را چنین داد که: «تمام روشهای کمپانی در برابر ایران کاملاً باز، علنی و عادی بوده است و از این گذشته اگر (AIOC) دست به بهره برداری از منابع نفت ایران نمی‌زد، مردم آن کشور، و همین طور بقیه جهان امروز، از آنچه که هستند فقیرتر بودند. درباره اصل مسئله اختلاف برسر نفت جب گفت دولت متبوع وی کراراً تمایل خود را به شناختن اصل ملی شدن نفت ایران اعلام داشته و همچنین خواهان آن شده که راه حلی از طریق مذاکره به دست بیاید، که در عین حال که مغایرتی با اصل ملی شدن نداشته باشد، منافع هر دو طرف در آن ملحوظ گردد. آنگاه جب برای آنکه نظر اعضای شورای امنیت را به روش دولت انگلیس در مورد رعایت منافع دیگران جلب کرده و از این راه آنان را تحت تأثیر قرار دهد گفت:

«من تقاضا دارم... نخست‌وزیر ایران، ورای کوته‌بینی‌های تنگ‌نظرانهٔ ناسیونالیسم، به منافع وسیع‌تر جامعه جهانی بنگرد. ما در یك هدف مشترك و متحد هستیم و آن بالا بردن سطح زندگی مردم در سراسر جهان است.» جب ادامه داد:

«.... اگر قرار است تمدن پابرجا بماند، باید راههای کار مشترك در کنار یکدیگر به سوی اهداف مشترك را بیاموزیم. در این صورت برای خودخواهیهای ملی جایی باقی نخواهد ماند. ذخایر و منابع مادی را نمی‌توان خودخواهانه مورد بهره برداری قرار داد.» اعضای شورای امنیت، که بسیاری از آنها کم و بیش صابون تاریخ مستعمراتی انگلیس به تنشان خورده بود، تحت تأثیر سخنان جب قرار نگرفتند.

دفاع جب از (AIOC) نیز، در سازمانی که بسیاری از اعضای آن را کشورهای در حال رشد تشکیل می‌دادند، و مشکلات مشابهی را در کشورهای

خود با سرمایه گذاریهای خارجی تجربه کرده بودند، اثر چندانی نگذارد.

صالح به اعضای شورای امنیت یادآوری کرد که جب اقدام ایران را «نامعقول»، «زودرس»، «یکجانبه»، «غیرقابل تحمل»، «سرسختانه» و «شتابزده» خوانده است. همچنین مدعی شده که شکایت ایران فقط اتهامات بی بند و بار و رفتار ایرانیان شگفت‌زده و افراطی است و ما فقط هدفهایی توهم‌آمیز داریم که با تاکتیك‌هایی که شبیه خودکشی است، می خواهیم آنها را پیش ببریم. برعکس، در مورد کشور خویش بریتانیا و (AIOC) تصویری درخشان ترسیم کرد که اولی را به خاطر حمایتهای اجتماعی خویش از ایران باید مورد تحسین قرار داد و دومی نمونه‌ای از یك کمپانی برجسته است که تمامی موسسات جهان باید از روش آن تقلید کنند. اما کسانی که با شرایط زندگی در ایران آشنا هستند، با همان چشمان دریده شده از تحسینی که سر گلادوین جب به مسئله می‌نگرد، نگاه نمی‌کنند. در واقع، بتدریج که «آن بهشت موعود»ی که آقای جب می‌خواهد با سحر و افسون در سرزمین ناکجا آبادی که منظور نظر اوست جلوه دهد، رنگ می‌بازد، وفانتزی و افسانه محو می‌شود، واقعیات سرسخت وانکارناپذیری که نمی‌توان به هیچ روی آنها را از سر راه کنار زد، خود را بر ما تحمیل می کنند.

صالح گفت: «حقیقت این است آنچه کمپانی ظرف پنجاه سال در کشور ما انجام داده، آن بوده که به هزینه ملت ایران چنان بهره کشی وسیعی به راه انداخته و چندان منافع اندوخته که توانسته با آن خیل عظیمی از کمپانی های سود ده دیگر را نیز به راه اندازد. تنها در سال ۱۹۵۰ منافع کمپانی به تنهایی، پس از کسر سهمی که به ایران پرداخته، بیش از کل مبلغ ۱۱۴ میلیون لیره ای بود که در تمام این مدت نیم قرن، نمایندگان دولت بریتانیا به عنوان حق السهم و حق الامتیاز به دولت ایران پرداخته‌اند. آنچه ایران از کمپانی به دست آورده، چیزی جز جمع‌آوری خرده نانها، از میز ضیافت کمپانی نبوده است. صالح آنگاه با طرح آمار و ارقام مربوط به منافع کمپانی، سود صاحبان سهام و مالیاتی که به خزانه‌داری بریتانیا پرداخته از جب خواست اگر کوچکترین مخالفتی با صحت این ارقام دارد هم اکنون آنرا مطرح کند. صالح در پایان سخنان خود چنین نتیجه

گرفت که «ایران تحت هیچ شرایطی دوباره طوق رقیت (AIOC) را بر گردن نخواهد نهاد. ما دیگر آماده نیستیم... هزینه تحقق رؤیاهای شیرین تجدید مجد و عظمت امپراتوری دیگران را... از محل ذخایر ملی خود تأمین کنیم.»

جب که می‌دید روش تعرض آمیز او، نتایج معکوس به بار می‌آورد، کوشید در آن تجدیدنظر کند. او گفت: «تنها اتهامی که مرا بشدت آزار داد «کوته نظری و خودنمایی» بود» و اضافه کرد: «در تبادل شمشیر با دشمنی نظیر نخست‌وزیر ایران، با این برجستگی قابل احترام و بلندنظری و شخصیت مبرز، «خودنمایی» آخرین چیزی است که ممکن است من بخواهم از خود نشان دهم، و اگر سخنانم چنین تصوری بوجود آورده، بشدت از آن متأسفم.»[۲۶] نماینده شوروی اعلام کرد کل مذاکرات از نظر او بیهوده است و باز این عقیده را تکرار نمود که موضوع کاملاً جنبه داخلی دارد و ابداً به شورای امنیت ارتباطی پیدا نمی‌کند. سر «بنگال رائو» نماینده هند نیز با اعلام موافقت با نظر نماینده شوروی، پشتیبانی خود را از موضع ایران اِعلام داشت و دکتر آنتونیو کیودو نماینده اکوادر هم با آنها هم‌عقیده بود و گفت: «من می‌ترسم شورای امنیت با رأی‌گیری دربارهٔ قطعنامهٔ انگلیس، راه تازه‌ای را برای مداخله در امور کشورهای ضعیف‌تر بگشاید و این امری است که از مدتها قبل تمام کشورهای آمریکای لاتین مخالفت جدی خود را با آن بیان کرده‌اند.» «ته‌زیانگ» نماینده چین (ملی) اظهار تردید کرد که: «آیا واقعاً اعلام موافقت انگلیس با اصل ملی شدن نفت ایران، اصیل و واقعی است؟» و به این موضوع اشاره نمود که: «روزهایی که امکان داشت سلطه بر صنایع نفت ایران را با کمپانیها و دولتهای خارجی به مشارکت گذارد، دیگر سپری شده است».

ارنست گراس نمایندهٔ آمریکا، که از پیش‌نویس قطعنامه انگلیس حمایت می‌کرد اظهار داشت: «روش آمریکا نسبت به این مسئله براساس دوستی غیرقابل تردید ایالات متحده نسبت به مردم هر دو کشور ایران و انگلستان قرار دارد و محرك آن تنها این آرزوست که ببینند... (یك) «راه حل سازنده» به دست آمده است». آمریکایی‌ها نسبت به پشتیبانی از موضع انگلیس محتاط بودند و از

بکار انداختن اهرم نیرومند خویش، به نفع آن کشور خودداری می کردند. آنها در تمام طول مدت دعوا، با طرح مسئله در شورای امنیت مخالف بودند و توصیه می‌کردند که مذاکره از سرگرفته شود. جب ضمن گزارش اوضاع به وزارت خارجه تصریح کرد: «برای من این موضوع تأسف‌آور است که می‌بینم نماینده آمریکا از ما پشتیبانی کامل نمی‌کند» و تأکید ورزید که «اساس روش آمریکا را این تشکیل میدهد که حداکثر دوستی خود را با هر دو طرف نشان دهد.» به نظر وی سیاست آمریکا در این قضیه این است که «به هر قیمتی که شده اوضاع را آرام کند.»[۲۷]

مصدق و همکارانش بروشنی برندهٔ مباحثات شورای امنیت شده بودند. همان طور که گریدی پیش‌بینی کرده بود شکایت بریتانیا برای نخست‌وزیر ایران، که تحصیلات و آموزش او نیز در رشته وکالت دعاوی بود، یك تریبون بین‌المللی ایجاد کرد که مشکل خود را با تمامی جهانیان در میان بگذارد. رسانه‌های آمریکا، جملگی از مصدق پشتیبانی می‌کردند چه بقول آچسن او وظیفه خود را با مهارت فوق‌العاده و حتی استعداد بازیگری... انجام می‌داد. مصدق یك شبه به صورت یك ستاره تلویزیونی درآمده بود که بآسانی نماینده انگلیس، گلادوین جب را تحت‌الشعاع قرار داده بود[۲۸]

جب که در شورای امنیت دوستان چندانی برایش باقی نمانده بود ناگهان خود را در موقعیت بسیار دشواری یافت. هلندی‌ها قول داده بودند از قطعنامه انگلیس پشتیبانی کنند، چه منافع شخصی شان این ترس را به وجود آورده بود که حادثهٔ مشابهی در مورد امتیاز نفتی آنها در اندونزی پیش آید و در چنین صورتی انتظار داشتند که انگلیس هم به یاری آنها بشتابد. فرانسوی‌ها هم نگرانیهای مشابهی داشتند[۲۹].

سرانجام، روز ۲۹ اکتبر، وقتی جب تمام امیدهایش را برای تصویب قطعنامه آبکی شده خویش از دست داد، فرانسیس لوکوست، نماینده فرانسه راه حل مناسبی برای خروج انگلیس از آن وضع دشوار پیشنهاد کرد به این ترتیب که: «چون دیوان داوری بین المللی لاهه، هنوز نسبت به اعلام صلاحیت خویش

برای رسیدگی به موضوع تصمیم قطعی نگرفته، از این رو مباحثات شورای امنیت تااتخاذ تصمیم نهایی آن دیوان، قطع شود. جب نیز به نوبه خود، نکتهٔ تازه‌ای به پیشنهاد فرانسه افزود، گرچه خشم خویش را بوضوح با این کلمات سرزنش بار نشان داد که: «شاید دولت متبوع من اصولاً در مورد ارجاع این مسئله به شورای امنیت دچار اشتباه شده است.» و اضافه کرد: «بریتانیا، برای رفع بی‌عدالتی که در حق آن کشور رفته بود، به جستجوی تلافی از راه قانونی آمده بود، ولی نتوانست آنرا به دست آورد، برای آنکه شورای امنیت از توسل به اقدام لازم خودداری می‌کند.» وی سپس تأکید کرد: «اگر فرمانروایی قانون مردود شناخته شود، (نتیجه) فقط در جهت تسلط هرج و مرج خواهد بود... اما به نظر می‌رسد که شورای امنیت ابداً به این خطر توجهی نمی‌خواهد نشان دهد.»

بسیاری از اعضای شورای امنیت با اظهارات جب به مخالفت پرداختند.

سر بنگال رائو نماینده هند گفت: شورای امنیت وظایف خود را براساس منشور ملل متحد انجام داده که ماده ۲ آن می‌گوید: «هیچ یك از مواد این منشور به سازمان ملل متحد اجازه نخواهد داد در مسائلی، که عمدتاً در حوزه صلاحیت مقامات داخلی هر کشوری است، مداخله نماید.»

رائو گفت به نظر من هیچ خطری که صلح را تهدید کند، و طبق یکی از مواد منشور ملل متحد بتوان به آن توسل جست، در این مورد به چشم نمی‌خورد. از این هم گذشته اگر بریتانیا واقعاً اصل ملی شدن صنعت نفت ایران را پذیرفته ـ که خود می‌گوید پذیرفته است ـ بنابراین دیگر موجبی برای اختلاف وجود ندارد.

جب در پاسخ گفت: «در پیشنهادهای مختلفی که ما تاکنون کرده‌ایم...» ... هیچ نکته‌ای وجود ندارد که نشان دهد انگلیس با اصل ملی شدن کامل و تام و تمام نفت موافق نیست.» اما پرداخت غرامت ضروری است و ایران نمی‌تواند غرامت بپردازد، چون توانایی اداره نفت خود را ندارد. رائو جواب داد: «هرگز چنین نیست. نخست وزیر ایران صریحاً به شورای امنیت اعلام کرد که دولت وی آماده است هر سال ۱۰ میلیون تن نفت به نصف قیمت آن به بریتانیا بفروشد و نیمهٔ دیگر بهای آن به حساب دعاوی مربوط به غرامت از طرف کمپانی

انگلیسی، گذارده شود.»

دربارهٔ توانایی ایران در مورد اداره صنایع نفت خویش نیز رائو اظهار داشت: «مصدق، نخست‌وزیر ایران این موضوع را هم روشن کرد که برای اداره امور نفت، از خدمات پرسنل متخصص و کارآمد نفتی استفاده خواهد شد.» جب نتوانست کوچك‌ترین حرفی در این مورد بزند.

سرانجام قطعنامه نماینده فرانسه به اکثریت ۸ رأی موافق، در برابر ۲ رأی ممتنع و یك رأی مخالف تصویب شد. آرای ممتنع متعلق به نمایندگان انگلیس و یوگسلاوی بود، ولی دولت شوروی (بدون استفاده از حق وتو ـ مترجم) به آن رأی مخالف داد، چه نماینده آن کشور بار دیگر استدلال کرد مسئله اساسی این است که شورای امنیت اصولاً صلاحیت بحث دربارهٔ این مسئله را ندارد[۳۰].

به این ترتیب مذاکرات شورای امنیت با شکست خفت‌آوری برای دولت بریتانیا پایان یافت، در حالی که مصدق از آن به صورت یك قهرمان ملی بیرون آمده بود. جب وحشت داشت که ایران از نتایج این مباحثات چنین بهره بگیرد که اختلافات خود با انگلیس را به صورت «یك مسئله کاملاً داخلی میان آن دولت و کمپانی» تلقی کرده و آنرا از این موضع دنبال نماید، اما شپرد سفیر انگلیس هنوز امیدوار بود. او به وزارت خارجه چنین توصیه کرد: «به نظر من باید بگذاریم مسئله نفت برای مدتی به حال خود بماند و در این میان تا سرحد قدرت خویش کوشش کنیم که در آینده نزدیك در تهران «تغییر حکومتی» به وجود آوریم.»

او آمریکاییان را در این مورد شیاطین واقعی می‌دانست و می‌گفت: «از میان رفتن «کمپانی» نه تنها ضربه‌ای قابل ملاحظه به حیثیت ما است، بلکه اگر در این مورد بخواهیم تملق و چاپلوسی از آمریکاییها بکنیم، ضربه‌ای کاری‌تر بر خود وارد کرده‌ایم، و چنین وانمود خواهد شد که بکلی آلت دست آنها هستیم.»[۳۱] به نظر می‌رسید شپرد تصور می‌کند، هنوز هم مانند دوران امپراتوری، می‌تواند نظریات خود را، بدون توجه به قدرتهای دیگر، کماکان و به تنهایی اعمال کند و پیش ببرد.

مطبوعات ایران که از نتایج مباحثات شورای امنیت به وجد و نشاط درآمده

بودند، مصدق را به خاطر روش شجاعانه و سازش ناپذیرش در مبارزه با استعمار می‌ستودند. برعکس مطبوعات بریتانیا دق دل خود را سر دولت کارگری انگلیس درمی‌آوردند که به نظر آنها نتوانسته بود با اوضاع به شایستگی مقابله کند. فاینانشنال تایمز نوشت: «هربرت موریسون، وزیر خارجه، بی کفایتی مطلق خود را در مقابله با نخست‌وزیر ایران، که توانسته است پیاپی به پیروزیهای دیپلماتیک مهمی دست یابد، نشان داده است.»[۳۲] در آمریکا، مجله تایم مصدق را به عنوان «مردسال» ۱۹۵۰ برگزید.

فصل دوازدهم

مذاکرات مصدق در ایالات متحده

در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۱، وقتی حکومت محافظه‌کار چرچیل در بریتانیا دوباره روی کار آمد، در ایران مصدق پرسنل انگلیسی (AIOC) را اخراج کرده و در شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز نقشه‌های انگلیس را، برای آنکه به دعاوی خود در زمینه اختلاف نفتی جنبه قانونی بدهند، عقیم گذاشته برد. چرچیل حکومت کارگری «اتلی» را مسبب این شکست‌ها دانسته و برای حل مسئله نفت، خود را فرد مناسب‌تری از او می‌دانست. روز ۶ نوامبر که پارلمان انگلیس گشایش یافت، در نطق افتتاحیهٔ پادشاه، که طبق معمول توسط دولت تهیه گردیده بود، قول داده می‌شد: «برای التیام زخمها و جراحاتی که به حقوق و منافع بریتانیای کبیر در ایران وارد شده بود، اقدامات لازم صورت خواهد گرفت.»[1]

البته چرچیل مطلقاً دچار این توهّم نبود که بریتانیا می‌تواند دست تنها مشکل نفت، و دیگر مسائل جهانی را که پس از جنگ دوم برای کشورش پیش آمده بود حل کند و می‌دانست کمك آمریکا برای چیره شدن بر این مشکلات ضرورت حیاتی دارد. روز ۹ نوامبر وی طی یك سخنرانی در اتاق اصناف لندن ـ گیلدهال ـ بر اهمیت روابط بریتانیا با ایالات متحده آمریکا که به‌قول او «اینك به مقام رهبری جهان آزاد ارتقا یافته بود» تأکید گذارد. گو آنکه خاطرنشان کرد که

«بریتانیا از هر جهت محق است انتظار داشته باشد نقطه نظرهایش در تمام مسائل به بهترین و کامل‌ترین وجه مورد قبول قرار گیرد.»[۲]

آمریکایی‌ها کاملاً آماده بودند درحل اختلاف نفت کمك کنند. بویژه آنکه مصدق به مك‌گی معاون وزارت خارجه گفته بود او نهایت اشتیاق را دارد که قضیهٔ نفت با میانجیگری ایالات متحده حل شود. در فاصله روزهای ۸ تا ۲۲ اکتبر، میان مصدق که برای مذاکرات شورای امنیت در نیویورك بود و مك‌گی، یك سلسله ملاقات و گفتگو انجام گرفت که طی آن مك‌گی به این نتیجه رسید «مصدق اساساً هوادار غرب است و به‌صورتی خارق‌العاده در مذاکرات انعطاف نشان می‌دهد و در عین حال که مهارتی قابل ملاحظه بر سر ایستادگی و سرسختی روی نظریات خود دارد، به‌طور خلاف انتظار شوخ طبع، حاضر جواب و لطیفه‌پرداز است.» آنها در این مذاکرات بر سر مسائل متعددی به توافق رسیدند که مك‌گی طی یادداشتی برای دین آچسن وزیر خارجه آمریکا به تمامی آنها اشاره کرد[۳].

مهم‌ترین موارد اختلاف آنها یکی بر سر قیمت نفت و دیگری استخدام متخصصان انگلیسی بود که مصدق به‌طور کلی با آن مخالفت کرده بود. وقتی دربارهٔ مسئله استخدام متخصصان انگلیسی گفتگو می‌کردند، مك‌گی، گفت «عملیات پالایشگاه پیچیده‌تر از آن است که توسط تکنسین‌های مزدور بیگانه اداره شود.» و مصدق پاسخ داد: «ولی پالایشگاه ملی نشده است!» پاسخ نخست‌وزیر ایران، مك‌گی را بکلی گیج و مبهوت کرد و پیش خود تصور نمود که این یك عقب‌نشینی واقعی است و «مصدق به‌خاطر او از بزرگترین پالایشگاه نفتی جهان صرف‌نظر کرده است.» توهّم مك‌گی دیری نپایید چه اندکی بعد مصدق به او گفت شوخی کرده و واقع امر این است که پالایشگاه نیز مشمول قوانین ملی شدن نفت واقع می‌شود. با وجود این مك‌گی هنوز تصور می‌کرد اگر تمام مسائل دیگر حل شود، او می‌تواند مصدق را تشویق کند که پالایشگاه را از شمول مقررات قانون ملی شدن صنایع نفت مستثنی کند[۴].

مصدق اصرار کرد آسانترین راه آن است که مسائل «با شخص رئیس‌جمهوری آمریکا حل شود» و اضافه نمود «انگلیس‌ها همیشه به نفع جیب

خود کار می کنند و لحظه ای از این فکر منفك نمی شوند. درحالی که آمریکا طرفی است که در این مورد نفع خاصی ندارد. وقتی آچسن که قرار بود با مصدق در واشنگتن ملاقات کند، این حرف را شنید به انگلیس‌ها گفت توقعات خود را محدود کنید و آخرین حرفهایتان را روی یك تکه کاغذ بیاورید. بگذارید آمریکایی‌ها مسائل را با خود مصدق تمام کنند.»[۵]

در این میان هنری مورگنتو وزیر خزانه‌داری دوران پرزیدنت روزولت، به تریگولی دبیرکل وقت سازمان ملل متحد پیشنهاد کرد که سازمان ملل مرجعی به‌وجود آورد تا ۵۱ درصد سهم (AIOC) را از طریق انتشار اوراق مخصوصی خریداری کند و منافع آنرا به‌مصرف مخارج فعالیت‌های خود برساند. او به تریگولی گفت اگر این کار با نفت ایران و کانال سوئز انجام شود، به دنیا نشان داده خواهد شد سازمان ملل قادر است با هر شرایط و اوضاع و احوالی که در اقتصاد جهان پیش آید، به مقابله برخیزد[۶]. پیشنهاد توهّم‌آمیز مورگنتو هیچ شانسی برای موفقیت نداشت و تحت هیچ شرایطی دولت انگلیس حاضر نبود منافع خود را در چنین مشغله پر سودی نظیر نفت ایران، واگذار کند. و از این بالاتر زمینه را برای این کار در کانال سوئز نیز فراهم آورد. روز ۲۲ اکتبر ۱۹۵۱، مصدق نیویورك را به قصد واشنگتن ترك کرد و فقط سر راه ضمن توقف کوتاهی در «فیلادلفیا»، در برابر یك جمعیت ۲۰۰ نفری طی نطقی در میدان «استقلال» این شهر گفت: «ملی شدن نفت ایران ملهم از همان روحیه‌ای است که در سال ۱۷۷۶، ملت آمریکا برای شکستن قیدوبند فرمانروایی استعمار بریتانیا، از آن الهام گرفت.» این نطق نیز مانند تمام اقدامات و اظهارات دیگر مصدق تیتر بزرگ تمام روزنامه‌های واشنگتن، لندن و تهران شد[۷].

در ایستگاه راه‌آهن «یونیون» آچسن از مصدق استقبال کرد و روز بعد او باتفاق مترجمش، سرهنگ ورنون والتر همراه مصدق برای صرف ناهار با ترومن رئیس‌جمهوری به «بلرهاوس» رفتند. ضمن ناهار ترومن به مصدق گفت: «آمریکا دوست هر دو کشور ایران و بریتانیاست و در مسئله هیچ نفع ملی یا خصوصی ندارد، جز آنکه راه‌حل منصفانه‌ای برای اختلاف نفت به‌دست آید.» ترومن

اضافه کرد: «روسیه مانند لاشخوری در کمین نشسته تا در زمان مقتضی به نفت حمله کند... و از این‌روست که ما تا این حد مایلیم مسئله حل شود... اگر آنها نفت ایران را به‌دست آورند آماده خواهند بود تا یك جنگ جهانی به راه اندازند.» مصدق ضمن توافق با این نظر به ترومن گفت اگر فشار اقتصادی انگلیس بر ایران کماکان ادامه یابد، کمونیسم استقلال کشور را بشدت به‌خطر خواهد انداخت[۸] از نظر آچسن، نگرانی اصلی مصدق این بود که عملیات نفتی بریتانیا در ایران، همراه با دخالت در امور داخلی این کشور اعمال می‌شد و این چیزی بود که نخست‌وزیر ایران مطلقاً آمادگی قبولش را نداشت. آچسن تأکید می‌کند: «با وجود این مسئله باید بطریقی حل شود که کل ماشین قراردادهای نفتی در سراسر جهان را نابود نکند.»[۹] روز ۲۴ اکتبر، آچسن در بیمارستان «والتر ریدِ» واشنگتن به دیدار مصدق رفت.

نخست‌وزیر ایران برای یك «چك‌آپ» پزشکی در آنجا بستری شده بود. در ملاقات مك‌گی، معاون وی و همچنین پل نیتز مدیر کل برنامه‌ریزی سیاسی در وزارت‌خارجه نیز همراهش بودند. نیتز بعداً نقش فعالی در اقدامات آمریکا به‌خاطر حل مسئله نفت ایران بازی کرد. آچسن در این دیدار به مصدق گفت خیال دارد فردا برای شرکت در جلسه عمومی سازمان ملل متحد، که در پاریس تشکیل می‌شود، به آن شهر سفر کند و چون ایدن، وزیرخارجه انگلیس نیز در آنجا خواهد بود از وی خواست موضع ایران را دقیقاً مشخص کند تا بتواند ضمن مذاکره با ایدن، روی پیشنهاد مشخصی کار کند و دربارهٔ آن مذاکره نماید. مصدق گفت خواهان قراردادی براساس «ملی شدن واقعی» است، و اضافه کرد اگر بریتانیا همکاری نکند و به تحریم نفت ایران ادامه دهد، اقتصاد کشور متلاشی خواهد شد. این امر فقط به نفع کمونیست‌ها تمام می‌شود و نتایج مصیبت‌باری از لحاظ صلح جهانی خواهد داشت. مصدق اضافه کرد «آن وقت آمریکا ناگزیر در ایران نیز درگیر جنگ دیگری، نظیر جنگ کره خواهد گردید، بدون آنکه نتیجه‌ای عایدش شود.» مصدق تأکید کرد (AIOC) و متخصصان انگلیسی نفت، حق بازگشت به ایران ندارند و شرکت ملی نفت ایران (NIOC) با هیئت مدیره‌ای

مرکب از کارشناسان ایرانی و خارجی، اداره کلیه امور را به عهده خواهند گرفت و نفت را به تمام مشتریان قبلی نفت خلیج فارس به بهای بشکه‌ای ۱/۷۵ دلار خواهند فروخت[۱۰].

آچسن گفت ایران باید نفت خود را به بهای بشکه‌ای ۱/۱۰ دلار بفروشد، یعنی همان قیمتی که دیگر نقاط خاورمیانه به کمپانیهای توزیع کنندهٔ نفتی می‌فروشند. مصدق موافق نبود و می‌گفت کمپانیهایی نظیر آرامکو و (AIOC) نفت را با بهای بسیار نازلی از کشورهای تولید کننده این منطقه می‌خرند و آنرا با قیمت گزافی به وارد کنندگان عمده می‌فروشند. آچسن چنین عقیده ای نداشت و می‌گفت. قیمت پیشنهادی مصدق، مانع از آن خواهد شد که ایران از ثمرات ملی شدن نفت خویش بهره‌مند شود. زیرا این قیمتی است که کمپانیها به کشورهای تولید کننده، که نفت خود را ملی نکرده اند، می‌پردازند[۱۱] با این قیمت ـ که کمپانیهای نفتی به آچسن داده بودند ـ و این کمپانیها براساس تقسیم ۵۰ـ۵۰ منافع با کشورهای صاحب نفت قرارداد داشتند ـ ایران پس از پرداخت ۴۵ سنت در هر بشکه، بابت هزینه‌های تولید و سرمایه گذاری که با ملی شدن نفت به عهده آن کشور است ـ فقط بشکه‌ای ۶۵ سنت در بشکه درآمد به دست خواهد آورد[۱۲].

روشن بود آچسن، با آنکه مایل بود به مصدق کمك کند، ضمناً نمی‌خواست اساس آنچه را «تمامی ماشین قراردادهای نفتی» می‌نامید در نقاط دیگر جهان به هم ریزد.

وقتی مصدق گفت او نمی‌تواند به مردم کشور خویش بگوید چرا نفت آنها باید به چنین قیمت نازلی بفروش رود آچسن جواب داد: «یکی از جنبه‌های نبوغ پرزیدنت روزولت متوفی، رئیس‌جمهوری سابق آمریکا برخورداری از این توانایی بود که مسائل را برای مردم چنان مطرح سازد که به‌نظرشان قابل قبول بیاید و احساس من این است که دکتر مصدق نیز از چنین نبوغی بهره دارد.» مصدق گفت: «نه من چنین نبوغی دارم، و نه مایلم چیزی را که خودم قبول ندارم به مردم کشورم بقبولانم.» مك‌گی اصرار ورزید اگر مصدق بر قیمتی بالاتر از هر

بشکه ۱/۱۰ دلار اصرار ورزد، ایران، هم بازارهای نفت خود را از دست خواهد داد و هم پشتیبانی افکار عمومی مردم آمریکا را که نسبت به او نظر مساعد دارند. مصدق درحالی که می خندید گفت: «برای خوش آمد افکار عمومی مردم آمریکا حاضر نیست مردم ایران را بازیچه قرار دهد.»[۱۳] از مسئله قیمت نفت گذشته، احساس مك گی چنین بود که حرفهای مصدق کاملاً منطقی است.

یادداشتی که از جانب وزارت خارجه آمریکا دربارهٔ این موضوع برای دولت انگلیس تهیه شد با این عبارات شروع می شد که: «دولت ایالات متحده با انگیزهٔ توجه به منافع متقابل بریتانیا و با تشخیص اثرات احتمالی تصمیماتی که اتخاذ می شود بر سرمایه گذاریهای (نفتی) در نقاط دیگر جهان، کوشید تا حداکثر امتیاز را از مصدق به‌دست آورد. سپس با توجه دادن به این موضوع که بازگشت (AIOC) با هر شکل و صورت قابل تصور، غیر ممکن است، موضوع چنین مطرح می گردد که به‌نظر وزارت خارجه آمریکا می‌توان به راه‌حلی براساس پیشنهادهای ما به این شرح دست یافت:

۱ـ (AIOC) پالایشگاه را به یك مؤسسه غیر انگلیسی بفروشد. با اتخاذ چنین روشی مسئله پرداخت غرامت از جانب ایران منتفی خواهد شد و (AIOC) می‌تواند ترتیباتی بدهد که محصولات پالایشگاه را بخرد.

۲ـ (AIOC) مستقیماً مسئول تولید نفت خام و پالایشگاه کرمانشاه خواهد بود. برای حصول اطمینان از یك مدیریت کارآمد، هیئت مدیرهٔ شرکت ملی نفت ایران از سه عضو ایرانی و ۴ نفر از کشورهای بیطرف که به استخدام (NIOC)، شرکت ملی نفت ایران، در خواهند آمد تشکیل خواهد شد. (NIOC) همچنین می‌تواند یك کمپانی بزرگ نفتی (احتمالاً هلندی) را نیز به عنوان مؤسسه مشاور و برای دسترسی به تکنولوژی مدرن، تحقیقات و مدیریت به خدمت گیرد.

۳ـ (AIOC) یك «تسهیلات خرید» به‌وجود خواهد آورد که از (NIOC) تا میزان ۳۰ میلیون بشکه نفت در سال، به بهای هر بشکه ۱/۱۰ دلار خریداری نماید و این امر به اصل ۵۰ـ۵۰ لطمه نخواهد زد، چه ایران مخارج تولید، از جمله هزینه‌های سرمایه گذاری را خواهد پرداخت. گرچه ایرانیان هنوز این قیمت را

نپذیرفته‌اند، ولی آمریکا رعایت این قیمت را برای تثبیت نرخها در سطح فعلی، امری حیاتی می‌داند.

در یادداشت از دولت بریتانیا به تأکید خواسته شده بود این پیشنهادها را خیلی فوری مورد ملاحظهٔ جدی قرار دهد و هیئتی را برای مذاکره دربارهٔ آن به واشنگتن بفرستد. یادداشت همچنین اصرار می‌ورزید: «به نفع بریتانیا و به نفع تمامی جهان آزاد است که این فرصت را از دست ندهد.» و سرانجام وزارت خارجه تصریح کرده بود که دولت ایالات متحده نمی‌خواهد هیچ مؤسسه و یا متخصص آمریکایی، هیچگونه شرکتی در این برنامه داشته باشد[۱۴].

در وزارت خارجه «گروه کار انگلیس در مورد ایران» پیشنهادهای آمریکا را از نظر بریتانیا درخاورمیانه فاجعه‌بار تلقی کرد، بویژه آنکه اتباع انگلیسی از عملیات نفتی در ایران کنار گذاشته شده بودند. نویل گس (عضو هیئت مدیره کمپانی) اصرار داشت که پالایشگاه به عنوان بخشی از (AIOC) منتهی تحت پوششی دیگر، باید حتماً در دست ما باشد و مؤسسه مشاور (NIOC) باید از میان کمپانیهایی انتخاب شود که زیر سلطهٔ ما قرار دارند. گس به‌طور خلاصه عقیده داشت، اعم از آنکه آمریکایی‌ها یا هر کس دیگر، هر پیشنهادی بکند (AIOC) نباید چیزی کمتر از سلطهٔ کامل را قبول کند. حالا این اعمال سلطه را می‌توان به هر طریق ممکن پرده‌پوشی کرد. گس حتی پیشنهاد قیمت ۱/۱۰ دلار برای هر بشکه نفت را توسط آمریکایی‌ها قبول نداشت و آن را خیلی بالا می‌دانست[۱۵].

سر ویلیام استرنگ، معاون دائمی وزارت خارجه پیشنهادهای آمریکایی‌ها را تصویب رسمی خلع ید، به حساب منافع انگلیس تلقی کرد. او می‌گفت، مسلماً شرایط هر قرارداد تازه‌ای برای همیشه پایدار نخواهد ماند. اما بریتانیا باید امیدوار باشد «تا آفتاب می‌تابد امید روئیدن و برداشت بیشتر یونجه وجود دارد.» (ضرب‌المثل انگلیسی معادل «تا ریشه در آب است، امید ثمری هست» در فارسی ـ مترجم) مسئله نفت ایران به‌حدی اهمیت یافت که چرچیل تصویب کرد کمیته‌ای به صورت غیر رسمی در سطح وزیران به ریاست آنتونی ایدن وزیرخارجه برای رسیدگی به آن تشکیل شود و کمیته دیگری نیز در

وزارت خارجه تحت نظر سر راجرز مکینز معاون وزیر مشاور در امور خارجی به وجود آید[۱۶].

در اولین جلسه کمیتهٔ وزیران ر. اباتلر وزیر خزانه‌داری با قبول پیشنهادهای آمریکا مخالفت کرد و علت آنرا چنین بیان داشت: «در شرایط کنونی ادامه حیات اقتصادی بریتانیا مطرح است که اهمیت آن خیلی بیشتر از ادامه حیات ایران است.» سر لسلی رووان نیز مذاکره با مصدق را رد کرد و به جای آن خواست برای آنکه شر او کنده شود، طرحی تنظیم گردد. با وجود این ایدن این مسئله را مطرح کرد که آیا جز توسل به زور، راهی برای بازگرداندن (AIOC) به ایران وجود دارد؟ در این مورد گزارشی برای اطلاع ایدن توسط وزارت خارجه تهیه شد که در آن توصیه گردیده بود، ایدن به آچسن بگوید برنامه آمریکا، یك برنامه تجارتی سودمند نیست، و بخصوص خرید هر بشکه نفت به قیمت ۱/۱۰ دلار، پرداخت پاداش سخاوتمندانه‌ای به حساب (AIOC) به ایران است. گذشته از این، موقعیت استرلینگ و حفظ ارزش آن تا حدودی... بستگی به عواید قابل رؤیت بریتانیا دارد. صنایع نفت (ایران) منبع بسیار بزرگی از این عواید قابل رؤیت را تشکیل می‌دهد. و در پایان گزارش تأکید شده بود: «به هرحال و در هر راه‌حلی که پیدا شود، ایران نه تنها باید مجبور به پرداخت غرامت باشد، بلکه عواید آن کشور نیز از حد تقسیم ۵۰ـ۵۰ عواید خالص فراتر نرود.»[۱۷]

گروهی از نمایندگان پارلمان، آمریکا را به باد انتقاد گرفتند که به حساب بریتانیا، می‌خواهد به ایرانی‌ها کمك کند. سر هربرت ویلیامز به وزارت خارجه گفت: «یانکی‌ها در مورد نفت ایران بسیار بد رفتار کردند و در واقع آنها ایرانی‌ها را تحریك کردند، بدون آنکه توجهی به عواقب منفی قضیه داشته باشند.» در وزارت خارجهٔ انگلیس تصور می‌شد مصدق توانسته آمریکایی‌ها را بشدت از خطر احتمال وقوع کودتایی توسط حزب توده بترساند. بعضی‌ها عقیده داشتند باید به هر اقدام ممکن توسل جست تا مانع از آن شد که آمریکایی‌ها هرگونه کمکی به مصدق بکنند. آنها می‌گفتند، اگر مصدق دست خالی از واشنگتن بازگردد، به فاصله کوتاهی سقوط خواهد کرد[۱۸].

اما در سوی دیگر آتلانتیك، وضع به گونه‌ای دیگر بود. روزنامه نیویورك تایمز از اینکه ایدن به‌صورت واضحی نسبت به فرمول آمریکا عدم علاقه خویش را نشان داده بود، بشدت وی را مورد نکوهش قرار داد. این روزنامه مصدق را با مردان شجاعی در آمریکا مقایسه کرده بود که برای به‌دست آوردن آزادی کشور خود با انگلیس جنگیده بودند. نیویورك تایمز در پایان مقاله خود چنین نتیجه می‌گرفت که اگر ایالات متحده به‌طور کامل و همه‌جانبه از مصدق پشتیبانی نکند، اثر آن وارد شدن ضربه شدیدی بر حیثیت آمریکا در ایران و سراسر خاورمیانه خواهد بود[۱۹].

روز چهارم نوامبر ۱۹۵۱، ایدن به پاریس رفت و در آنجا با آچسن وزیر خارجه آمریکا، که او نیز به همراه اورل هریمن و والتر گیفورد، سفیر ایالات متحده در لندن، به این شهر آمده بود، پنج جلسهٔ ملاقات طولانی درباره ایران تشکیل داد. آچسن که نسبت به موریسون نظر مساعد و اعتنای چندانی نداشت، جانشینی ایدن را به جای او یك بهبود قابل ملاحظه و امیدوار کننده در همهٔ مسائل تلقی می‌کرد، بجز مسئله ایران، که عقیده داشت در این مورد ایدن نیز از همان منابعی مورد مشاوره قرار می‌گیرد و حرف شنوی دارد که قضاوتهای حزب کارگر را در مورد ایران شکل می‌داد. این منابع شخصیت‌های (AIOC)، وزارت سوخت و برق و وزارت خزانه‌داری بودند که بخصوص در وزارت‌خانه اخیر سرلسلی رووان نقش سن میشل، فرشته انتقام را بازی می‌کرد و فرمان می‌داد مصدق که رهبری حمله به سرمایه‌گذاریهای خارجی را به عهده گرفته، نه تنها باید در مساعی خود شکست بخورد بلکه لازم است در هم شکسته شده و مجازات گردد.[۲۰] در واقع رووان باتفاق لرد لدرز وزیر مشاور در امور هماهنگی حمل ونقل سوخت و برق و سر دونالد فرگوسن نیز به تقاضای ایدن همراه او به پاریس سفر کرده بودند.

روز پنج نوامبر، وقتی دو وزیر خارجه ملاقات کردند ایدن مصدق و جنبش ناسیونالیستی او را تحقیر کرد. او این عقیده آمریکایی‌ها را قبول نداشت که تنها حکومت جانشین ممکن بعد از مصدق، یك رژیم کمونیستی است، بلکه به نظر او،

یك حکومت جانشین دیگر می‌توانست یك نخست‌وزیر قابل انعطافتر باشد. آچسن طور دیگری فکر می‌کرد و می‌گفت، چشم‌انداز سقوط حکومت مصدق بسیار دور است و پس از سقوط او تنها هرج‌ومرج جایگزین خواهد شد.

آچسن عقیده داشت، اتخاذ سیاستی که براساس آن کناری بنشینیم و ناظر قطعه قطعه شدن ایران باشیم، سیاستی بسیار بی‌ملاحظه و از روی بی‌احتیاطی است. درست همان طور که مصدق را بخواهیم تنها و بدون پشتیبان بگذاریم. او اضافه کرد: سران نظامی آمریکا نسبت به افزایش قدرت بالقوه جنگی روسها بسیار نگران هستند و اگر نفت ایران به دست آنها بیفتد، چنین امری اجتناب ناپذیر است. او همچنین به این نکته اشاره کرد که «پیشنهادهای آمریکا» منافع اساسی بریتانیا را حفظ می‌کند و با حالتی مزاح‌گونه گفت: «البته اگر مسئله پرستیژ را کنار بگذاریم!» آچسن همچنین عقیده داشت که تحریم نفت ایران سرانجام شکسته خواهد شد و تنها راه جلوگیری از خروج نفت از آن کشور توسط بریتانیا، این است که دست به محاصره دریایی آن کشور بزنند و چنین امری اصلاً نمی‌تواند مطرح باشد.

وی اصرار داشت که پیشنهاد آمریکا متضمن کنترل انگلیس بر توزیع نفت ایران است و بالاخره می‌گفت، تنها موردی که خارج از قدرت آمریکاست، آن است که به انگلیس کمك کند تا دوباره (AIOC) را به ایران بازگرداند[۲۱].

ایدن خاطرنشان ساخت، برای وی غیرممکن است که در مجلس عوام از اخراج انگلیس و متخصصان انگلیسی از عرصه نفت ایران دفاع کند. او وجود مصدق را به عنوان تهدیدی برای منافع غرب تلقی می‌کرد و به این نتیجه رسیده بود، بهترین راهی که در پیش رو وجود دارد، کوشش برای برکناری او می‌باشد. وقتی آچسن با این امر مخالفت ورزید، چرچیل که مذاکرات را از لندن تعقیب می‌کرد، به ایدن ضمن تلگراف خود متذکر شده بود: «ما باید سرسختی نشان دهیم ولو آنکه برای مدتی تب مخالفت بالا رود.»[۲۲]

دریك اقدام بعدی برای جلب پشتیبانی آمریکا، کابینه بریتانیا پیشنهاد کرد کمپانیهای نفتی آمریکایی با (AIOC) در نفت ایران سهیم شوند. با تصویب

چرچیل، به ایدن دستور داده شد به آچسن بگویند، سهیم شدن آمریکایی‌ها با استراتژی کلی سیاسی که هردو کشور در خاورمیانه تعقیب می‌کنند، هماهنگ است... و می‌تواند به عنوان یك سیاست کلی مبنای همکاری کمپانیهای آمریکایی و انگلیسی در سراسر خاورمیانه قرار گیرد البته انگلیس‌ها انتظار داشتند در برابر سهیم شدن آمریکایی‌ها درنفت ایران، آن دولت نیز سهمی برای (AIOC) در نفت عربستان سعودی در نظر بگیرد[۲۳]. آچسن با این استدلال، پیشنهاد ایدن را رد کرد که اگر ما چنین کنیم کل قضیهٔ دخالت آمریکا در مسئله، به این تعبیر خواهد شد که محرك ما توجه به منافع بازرگانی خودمان بوده است.

در یك جلسه سه ساعتهٔ بسیار سخت و پرتنش، وی از پیشنهادهای آمریکا دفاع کرد ولی ایدن به مخالفت با این پیشنهادها و بر جا ماندن حکومت مصدق ادامه داد و پرسید: اصولاً مصدق در واشنگتن چه می‌کند؟ و درحالی که درشرایط حاضر رسیدن به راه حلی امکان‌پذیر نیست، دلیلی ندارد که او در واشنگتن توقف کند[۲۴].

روز ۸ نوامبر مك‌گی، نیتز و چند تن از مقامات دیگر آمریکایی که از نزدیك در جریان مذاکرات نفت قرار داشتند، در اتاق ارتباط وزارت خارجهٔ ایالات متحده اجتماع کرده و با اشتیاق و نگرانی منتظر تلگرام آچسن بودند که به آنها اطلاع دهد. آیا بالاخره ایدن پیشنهادهای آمریکا را پذیرفته یا نه؟ سرانجام تلگرام آچسن رسید که در آن گفته شده بود «ایدن آنرا نپذیرفت». برای مك‌گی این تلگرام به منزلهٔ فرارسیدن پایان جهان بود. او برای انعقاد قراردادی در این زمینه اهمیت فوق‌العاده ای قائل بود و صادقانه اعتقاد داشت: «ایالات متحدهٔ آمریکا برای جلب موافقت انگلیس الگوی اساسی مناسبی را پیشنهاد کرده است.» مك‌گی جریان را به اطلاع مصدق رساند و نخست‌وزیر ایران آن را به آرامی و بدون آنکه خم به ابرو بیاورد شنید. با وجود این، به مك‌گی گفت که: استقلال ایران نیازمند به برخورداری از ثبات مالی و اقتصادی است و سؤال کرد: «آیا دولت ایالات متحده آمریکا حاضر است به کشور وی در اداره صنایع نفت خویش کمك کند و یا وامی به مبلغ ۱۲۰ میلیون دلار در اختیار این کشور

بگذارد. تا با استفاده از آن، فرصت کافی به دست آورد که به راه حلی، که متضمن قبول فشار انگلیس‌ها نباشد، برسد.» مك گی پاسخ داد: «کمپانیهای آمریکایی نسبت به مسئله جانشینی (AIOC) تردید دارند ولی پیشنهاد کرد در مورد مسئله وام، مصدق نامه‌ای به رئیس جمهوری آمریکا بنویسد.»[۲۵]

مصدق پذیرفت، اما ترومن به خاطر اجتناب از برانگیختن دشمنی انگلیس، از قبول پیشنهاد اعطای وام خودداری کرد. با وجود این، گفته شد که پول آمریکا، در آینده به صورت افزایش کمك‌های عمرانی، طبق برنامه «اصل چهار» دکترین سال ۱۹۴۷ ترومن، که برای کشورهای مورد تهدید تسلط کمونیسم طرح‌ریزی شده، به ایران خواهد رسید. روز ۸ نوامبر ۱۹۵۱ ویلیام وارن به عنوان رئیس برنامه کمك‌های فنی آمریکا به ایران سوگند یاد کرد و روز بعد از آن با مصدق ملاقات کرده و به او اطلاع داد برای سال مالی جاری، که در ژوئن ۱۹۵۲ پایان خواه یافت، معادل مبلغ ۲۳ میلیون دلار، برای کمك به اجرای برنامه‌های عمرانی ایران، اختصاص یافته است. مصدق اظهار امیدواری کرد، این پول به مصرف واقعی خود برسد و مانند مورد چین، به دست «شارلاتانها» نیفتد[۲۶].

روز ۱۰ نوامبر رابرت.ال. گارنر معاون بانك بین‌المللی تجدید ساختمان و عمران (بانك جهانی) با مصدق ملاقات کرد و به او اطلاع داد که بانك وی حاضر است، تا زمانی که راه حلی برای مسئله نفت پیدا نشود، صنایع نفت ایران را اداره کند. (به فصل سیزدهم رجوع کنید) درحالی که بریتانیا این نظریه راقبول کرده بود، مصدق اظهار تمایل کرد که نسبت به چگونگی نحوه و امکانات این کار مطالعه کند.

روز ۱۳ نوامبر آچسن و ایدن آخرین جلسه ملاقات خود را دربارهٔ ایران، در پاریس تشکیل دادند. آچسن گفت، انگلیس‌ها «خیلیْ سخت می‌گیرند» و بر مسائلی پافشاری دارند که «غیر واقع بینانه است و هیچ دولت ایرانی حاضر به قبول آن نخواهد شد.» وی اصرار ورزید که ایالات متحده ناگزیر است از رژیم متزلزل ایران حمایت کند چه سقوط مصدق، جانشینی محتوم کمونیستها را به دنبال خواهد داشت ـ درحالی که انگلیس‌ها عقیده داشتند این طرز تفکر ناشی از

آن است که آمریکایی‌ها در این مورد به صورتی باورنکردنی، از خودکمدلی نشان می‌دهند. ایدن معتقد بود، اگر مصدق سقوط کند، جانشین او «دولتی منطقی‌تر» خواهد بود که با آن می‌توان به توافقی رضایت‌بخش رسید. ایدن برای آنکه مطمئن شود پیشنهاد آمریکائی‌ها تجدید نخواهد شد، با پیشنهاد «بانك جهانی» مبنی بر اداره موقت صنایع نفت ایران موافقت کرد[۲۷].

روز ۱۴ نوامبر مصدق سخنرانی مفصلی در «باشگاه ملی مطبوعات آمریکا» ایراد کرد او به تشریح تاریخچه (AIOC) در ایران و عملیات سوء آن پرداخت و همچنین توضیح داد که چگونه بریتانیا در کشوری که مستعمرهٔ آن نیست، دست به اقدامات استعماری می‌زند[۲۸]. روز بعد مك‌گی پاسخ منفی رئیس جمهوری را در مورد تقاضای اعطای وام برای مصدق آورد. خبر برای نخست‌وزیر ایران غیرمنتظره نبود و او نیز مانند ترومن می‌دانست که اعطای وام از جانب آمریکا به ایران، انگلیس‌ها را بشدت خشمگین می‌کند. مصدق گفت از سیستم کمونیستی متنفر است و تصدیق کرد که ایران ناگزیر است به غرب بچسبد، اما ضمناً نارضایی خود را نیز از این امر ابراز داشت که غرب در رفتار با ایران تا آن حد صمیمی نیست که ارزشهایی را که آنقدر برای خودش عزیز می‌دارد، برای ایران نیز قائل شود[۲۹].

در این موقع، مك‌گی به تقاضای خودش به سمت سفیر آمریکا در ترکیه تعیین شد و قرار بود ظرف چند هفته واشنگتن را ترك کند. با وجود این، به علت آنکه واقعاً آرزومند بود اختلاف نفت را به عنوان یکی از اقدامات اساسی خود، در طول دوران خدمتش در پست معاونت وزارت خارجه، به‌جایی برساند، قبل از عزیمت به سوی محل مأموریت جدید، آخرین کوششهایش را در این راه به عمل آورد. وی باتفاق نیتز جلسه‌ای با مصدق تشکیل داد و گفت اگر ایران پرسنل انگلیسی را دوباره بپذیرد و نفت خویش را نیز با ۴۵ درصد تخفیف بفروشد، اختلاف برطرف خواهد شد.

مك‌گی به مصدق توصیه کرد واقع‌بین باشد، کلاهش را قاضی کند و از خود بپرسد «واقعاً بهترین معامله‌ای که ایران می‌تواند بکند کدام است؟» و اضافه کرد

«قضاوت تاریخ این خواهد بود که نخست‌وزیر ایران یك پیروزی بزرگ به دست آورده ولی تمایلی نشان نداده که از ثمرات این پیروزی کشور خویش را بهره‌مند سازد.» جواب مصدق این بود که وجدانش اجازه نمی‌دهد سرنوشت کشورش را دوباره به‌دست انگلیس‌ها بدهد. وی اصرار ورزید برای ایران، این اختلاف بیش از اهمیت اقتصادی، اهمیت سیاسی دارد و مهم‌ترین جنبه آن، تضمین استقلال کشور است. مصدق گفت، بریتانیایی‌ها به هیچوجه در مورد بازگشت به ایران حقی ندارند و تنها حقی که به آنان تعلق می‌گیرد، درخواست غرامت است. کاظم حسیبی معاون وزارت دارایی که در آخرین ملاقات به همراه چند تن دیگر از اعضای کمیته نفت ایران شرکت کرده بود تذکر داد غرامت کمپانی احتمالاً بیش از ۱۰۰ میلیون لیره نخواهد بود و این معادل بهای ۲۱ میلیون تن نفت است که می‌توان به یکباره آنرا به (AIOC) تحویل داد. وی همچنین متذکر شد، ایران ترجیح می‌دهد تولید نفت خود را به میزان یك‌پنجم گذشته تقلیل دهد، تا اینکه (AIOC) را برگرداند و با تخفیف به آن کمپانی نفت بفروشد.

مك‌گی جواب داد، اگر در کنگره از او سؤال شود چرا ایران با وجود ثروت نفتی خویش از ما کمك می‌خواهد؟ ناگزیراست بگوید: «اولاً ایرانی‌ها مایل‌اند در برابر انگلیس نسبت به آنها تبعیضی روا نشده باشد و بعلاوه می‌خواهند نفت خود را با بهایی بیش از کشورهای دیگر بفروشند.» مصدق در اینجا اشاره کرد آنچه انگلیس‌ها می‌خواستند، رسیدن به راه‌حلی با من نبود، بلکه نظرشان این بود که احمد قوام را به جای من بنشانند و سپس با او به توافقی دست یابند[۳۰]. از تصادفات عجیب روزگار همان روز قوام در تهران نامه‌ای به کاردار سفارت انگلیس نوشته و در آن گفته بود: اگر نخست‌وزیر شود مشکل نفت را به نفع دولت بریتانیا حل خواهد کرد. (به فصل شانزدهم رجوع کنید.)

گرچه حسن نیت مك‌گی روشن بود، اما خوشبینی‌اش در این باره بیش از حدی به نظر می‌رسید که تصور می‌کرد اگرمصدق نرخ نفت پیشنهادی و بازگشت پرسنل انگلیسی را بپذیرد، دولت بریتانیا با وی به توافق خواهد رسید. درحالی که به نظر انگلیس‌ها، مصدق یك رهبر نهضت ناسیونالیستی بود که پیشتاز ملی

کردن مؤسسات بزرگ اقتصادی خارجی در سراسر خاورمیانه شده بود. بریتانیا در این منطقه منافع وسیعی داشته و به هیچوجه نمی‌خواست و آمادگی نداشت با کسی که ایدئولوژی و وجود او این منافع وسیع را به معارضه می‌طلبید، اصولاً وارد هیچ نوع معامله‌ای شود. روز ۱۸ نوامبر مصدق واشنگتن را ترك گفت و بر سر راه خود سه روز در قاهره توقف کرد. ملت مصر استقبال بسیار باشکوهی از وی به عمل آورد. ورود مصدق به مصر همزمان با اوج جنبش ناسیونالیسم مصری شده بود که منجر به لغو پیمان ۱۹۳۶ مصر و انگلیس و همچنین قرارداد ۱۸۹۹ گردید که به موجب پیمان اخیر، به دو کشور اختیار تسلط دوگانه بر سودان می‌داد. مقابلهٔ مصدق با انگلیس‌ها، مصریان را تشویق و تشجیع کرد به طور یکجانبه این دو پیمان را لغو کنند.

مطبوعات مصر، وی را «یك قهرمان ناسیونالیست که بر تاریخ پیروز شده» لقب دادند و روی پلاکاردهایی که ازسوی مردم در مراسم استقبال مورد استفاده قرار گرفته بود، در سراسر خیابانهای قاهره و اسکندریه عبارت «زنده باد مصدق» دیده می‌شد. روزنامهٔ الاهرام نوشت: «مصدق برای کشورش پیروزی و تشخّص به ارمغان آورد» و «ایران و مصر وظیفهٔ مقدس آزادسازی خود از شر استعمار را به عهده گرفته‌اند.» مصدق با ملك فاروق ملاقات کرد، در ضیافت شامی که از طرف نحاس پاشا نخست‌وزیر مصر به افتخارش برپا گردید حاضر شد، وزیران و سیاستمداران برجسته مصری را پذیرفت و عنوان دکترای افتخاری را از دانشگاه فؤاد قبول کرد. مصدق در پیامی خطاب به مطبوعات مصر گفت: «کانال سوئز متعلق به مصر است، همان طور که آبادان به ایران تعلق دارد و هیچکس حق ندارد به استناد قراردادهایی که زیر شرایط فشار و اختناق بسته شده، نسبت به آنها ادعای مالکیت کند.»[۳۱]

سفارت انگلیس در قاهره به ایدن گزارش داد: «نطقهای مصدق و سیاستمداران مصری تصویری از دو کشور کوچك و دلیر مجسم کرده که می‌خواهند خود را از قید و بند امپریالیسم خون‌آشام انگلیس آزاد سازند.»[۳۲] استقبال پرشور قاهره از مصدق، موضع انگلیس را علیه او سخت‌تر کرد و در آنها

این احساس را به وجود آورد: «اگر وی موفق به ملی کردن نفت شود، کانال سوئز هدف بعدی خواهد بود.»

هنگام ورود مصدق به تهران، دهها هزار نفر در فرودگاه به استقبال او شتافتند. روزنامه شاهد نوشت: «این نبوغ سیاسی نه تنها هدف ایران برای نیل به استقلال واقعی را سرعت بخشید، بلکه موجب پیشبرد سیاست ضداستعماری در سراسر منطقه خاورمیانه شد.»[۳۳] با آنکه مصدق دست خالی از آمریکا برگشته بود، سیاست نفتی او با اکثریت قاطعی در هردو مجلس ایران تأیید شد. این امر تا حدی ناشی از مقبولیت عام مصدق در داخل و تا اندازه ای نیز مربوط به پیروزی او در شورای امنیت سازمان ملل متحد بود. با وجود این، مسائلی جدی هنوز حل نشده باقی مانده بود. مصدق نه، توانسته بود راه حلی برای مشکل نفت پیدا کند و نه موفق به کسب کمك مالی آمریکا شده بود و بدون انجام لااقل یکی از این دو امر، کار زیادی نمی‌شد انجام داد. و همان طور که خواهیم دید، «اپوزیسیون» داخلی به زودی روی این مسئله انگشت گذارد.

فصل سیزدهم

انگلیس «بانك جهانی» را زیر نفوذ می گیرد

پیشنهاد «بانك جهانی» که به آن اجازه داده شود، تا پیدا شدن راه حل نهایی مسئله نفت، صنایع نفتی ایران را موقتاً اداره کند، از جانب حبیب‌الله اصفهانی سفیر پاکستان در واشنگتن پی‌گیری شد که عقیده داشت، این بانك می‌تواند نقش فعالی در کمك به کشورهای عضو خویش بازی کند. با پشتیبانی دولت پاکستان و نماینده آن کشور در هیئت مدیرهٔ بانك، (یعقوب شاه)، اصفهانی از رابرت گارنر، معاون رئیس کل بانك خواست، و او را تشویق کرد، در مدتی که مصدق در واشنگتن بود، با او ملاقات کرده و طرحی به وی ارائه کند که براساس آن بانك بتواند درجهت حل مسئله نفت ایران پا پیش بگذارد.[1]

روز ۱۰ نوامبر ۱۹۵۱، گارنر باتفاق اصفهانی با مصدق ملاقات کردند، و این مسئله را مورد بحث قرار دادند که در همان‌حال که ایران و انگلیس درزمینه به‌دست آوردن راه حلی برای اختلافات خود فعالیت می‌کنند، یك برنامه موقتی برای ادامهٔ جریان نفت ایران تنظیم شود. مصدق اظهار تمایل کرد بمحض تنظیم این برنامه آنرا مورد توجه و مطالعه قرار دهد، به شرط آنکه با قانون ملی شدن نفت ایران هماهنگی داشته و ضمناً مستلزم استخدام پرسنل انگلیسی نباشد[2].

گرچه انگلیس‌ها سعی کردند گارنر را از سفر به لندن و دنبال کردن این

برنامه سرخورده کنند، ولی او ترتیب اثر نداد و برنامه‌اش را دنبال کرد. در لندن او به اعضای کابینه انگلیس گفت: برنامه‌ای که در نظر دارد، برای (AIOC) موقعیت بی‌نظیری به‌وجود خواهد آورد چه، طبق این برنامه (AIOC) خریدار عمده و توزیع کننده اصلی نفت ایران خواهد شد. وزرای انگلیس برنامه او را از لحاظ اصولی مورد تأیید قرار دادند ولی به گارنر توصیه کردند قبل از انجام انتخابات ایران از سفر به تهران خودداری کند.[۳]

دلیل این امر، آن‌طور که ایدن، وزیر خارجه انگلیس برای فرانکز سفیر این کشور در واشنگتن توضیح می‌دهد چنین بوده است: «ما مایل نیستیم یك برخورد زودرس (از طرف بانك جهانی) موقعیت مصدق را (در انتخابات پارلمان) مستحکم کند. از طرف دیگر می‌خواهیم، با طولانی شدن مسئله، دیگ نفت از جوش بیفتد و برای ایرانی‌ها یا آمریکایی‌ها فرصتی به‌وجود نیاید تا احیاناً در این مدت دست به کار احمقانه‌ای بزنند.»[۴] اما وقتی مدتی گذشت و مصدق از جانب گارنر خبری نشنید، با فرستادن پیامی به او دیگ نفت را از جوش انداخت چه در پیام گفته می‌شد تعدادی از مؤسسات مختلف با ایران تماس گرفته و خواهان خرید فوری مقادیری از نفت این کشور شده‌اند و اگر گارنر یا نمایندگان او تا روز ۱۶ دسامبر به ایران نیایند، دولت ایران مبادرت به انعقاد قراردادهای فروش با آنان خواهد کرد. علاوه بر این، یکی از روزنامه‌های تهران به نام «شاهد» امکان دیگری را مطرح کرد، به این ترتیب که نوشت: از آنجا که انگلیس و متحدان آن کشور نفت ایران را تحریم کرده‌اند، دولت راهی ندارد جز آنکه سعی کند نفت خود را به روسیه و کشورهای اروپای شرقی بفروشد.[۵]

گارنر فوراً از (AIOC) خواست که نماینده تام‌الاختیار خود را به واشنگتن بفرستد تا با کمك او هر چه زودتر برنامه‌ای را که برای نفت ایران دارد، به مرحله تنظیم نهایی برساند. وقتی کمپانی از چنین اقدامی خودداری کرد، اوجن‌بلك رئیس کل بانك جهانی به لندن رفت و با ایدن شخصاً ملاقات کرد. بر اثر این ملاقات، ایدن (AIOC) را ترغیب کرد دو تن از نمایندگان عالیمقام خود یعنی نویل‌گس و اچ.ای استو را روانه واشنگتن کند. اما جز اعزام این دو نماینده

مذاکرات مفصل «بلك» با مقامات انگلیسی، هیچ نتیجهٔ قابل ملاحظه دیگری نداشت.[۶] در نیمه دسامبر، دولت ایران به بانك فشار آورد که هرچه زودتر نمایندگان خود را به تهران بفرستد. ایدن تقاضای مصدق را از بانك یك «باج خواهی آشکار» تلقی کرد که هدف آن کمك به شخص خویش برای برطرف کردن مشکلات سیاسی اش، بویژه در جریان انتخابات است.» او به سر اولیور فرانکز دستور داد هرچه از دستش برمی آید انجام دهد، تا گارنر را از فرستادن نمایندگانی به تهران، برای مذاکره منصرف نماید.[۷]

گارنر و بلك به فرانکز توضیح دادند انجام سفری به تهران ضروری است، چه در غیر این صورت ایرانی ها منطقاً می توانند ما را سرزنش کنند از اینکه در همان حال که برای مذاکره با مقامات دولت انگلیس به لندن می رویم، تقاضاهای مکرر آنها را برای سفر به تهران ندیده می گیریم و به آن اعتنا نمی کنیم. بلك اصرار می ورزید که بانك، به عنوان یك سازمان جهانی ناگزیر است از جهت گیری بنفع هر کدام از طرفین درگیر، اجتناب ورزد. با وجود این، او قول داد بهترین مساعی خود را به کار بندد تا هدفهای انگلیس عملی شود و همچنین هرگونه نامه یا پیشنهادی را که برای مصدق به تهران می فرستد، قبلاً با دولت بریتانیا درمیان بگذارد. برای آنکه نشان دهد در این قول خود صمیمی است، بلك نامه ای را که می خواست به عنوان مصدق فرستاده و در آن اطلاع دهد در نظر دارد تور کیلدریبر یك مشاور نفتی را برای بازدید از تأسیسات نفتی و مشاوره با بانك، در مورد چگونگی عملیاتی که باید انجام شود، به ایران بفرستد، برای ایدن ارسال داشت. ایدن پاسخ داد ریبر باید صبر کند تا گس از لندن به واشنگتن بیاید و قبل از آنکه عازم تهران شود، با او مشورت کند. او همچنین به اطلاع بلك رساند که ـ «مصدق مواجه با مشکلات مهم سیاسی است» و اصرار ورزید «بگذارید چند هفته ای با این مشکلات دست و پنجه نرم کند، زیرا ادامه کار او در پست نخست وزیری از نظر بریتانیا نامطلوب است.»[۸]

جرج میدلتون، کاردار سفارت بریتانیا در تهران امیدوار بود بانك سرانجام به این نتیجه برسد که کسی را به تهران نفرستد. او طی گزارشی به وزارت خارجه

بریتانیا توصیه کرد، «نشان دادن سکوت و بی‌تفاوتی ظاهری، بهترین اسلحه‌ای است که ما در شرایط فعلی می‌توانیم در ایران به‌کار گیریم.» اما لوی هندرسن سفیر جانشین گریدی از طرف آمریکا در تهران به وزارت خارجهٔ دولت متبوع خویش اصرار می‌ورزید که بانك باید فوراً نماینده‌ای را با اختیارات کامل به تهران بفرستد، در غیر این‌صورت مصدق احساس خواهد کرد چاره‌ای ندارد جز اینکه نفت را به بلوك شوروی بفروشد. در پاسخ به این استدلال وزارت‌خارجه انگلیس از طریق خبرگزاری رویتر چنین پاسخگویی کرد: «از آنجا که هم‌اکنون رومانی آنقدر مازاد نفت دارد که پیشنهاد فروش آن را به غرب کرده، از لحاظ تجارتی دلیلی وجود ندارد که اروپای شرقی نفت ایران را بخرد.»[۹]

بالاخره بانك جهانی تورکیلدریبر را به اتفاق کارشناس دیگری به نام هکتورپرودوم از اداره وامهای خود به تهران فرستاد و نامه‌ای نیز برای مصدق ارسال داشت که در آن اصول کلی که بانك تعیین کرده بود، تا براساس آن اداره موقت امور نفت ایران را به‌عهده گیرد، اعلام گردیده بود. با آنکه این نامه با مشورت نزدیك گس و (AIOC) تهیه شده بود، عده‌ای در وزارت خارجه انگلیس عقیده داشتند اصلاً بانك جهانی نباید به هیچ‌وجه با مصدق مکاتبه برقرار کند؛ معذالك، سر راجر مکینز اظهار عقیده کرد «از آنجا که بانك با ما و کمپانی قبلاً در این باره به‌طور مشروح مشاوره کرده، غیر منطقی خواهد بود که سعی کنیم از مکاتبه گارنر و مقامات رسمی دیگر بانك با دولت ایران جلوگیری به عمل آوریم.»[۱۰]

ریبر و پرودوم سر راه خود به تهران در لندن توقف کردند تا آخرین مشاورات را با نمایندگان دولت انگلیس و (AIOC) به عمل آورند. بازیل جکسون معاون رئیس کل کمپانی آنچه در قوه داشت کوشید تا ریبر را به راه راست دلالت کند![۱۱] دو نماینده بانك آخرین روز سال ۱۹۵۱، سرانجام وارد تهران شدند و کمی پس از ورودشان نامهٔ گارنر را تقدیم مصدق کردند که در آن گفته شده بود، بانك جهانی حاضر است برای برقراری مجدد عملیات نفتی با شرایط زیر به ایران کمك کند.

۱ـ عملیات نفتی تحت مدیریت گروهی از مدیران اجرایی طراز اول، که از طرف بانك از میان اتباع کشورهای بیطرف انتخاب خواهند شد، اجرا خواهد گردید و بانك آزاد است که در این گروه از مدیران غیر ایرانی نیز استفاده کند. تمام مدیران، اعضای ستادی و دیگر کارکنان صنایع نفت در برابر بانك مسئولیت دارند (که) به آن تمام اختیارات لازم داده خواهد شد... تا بتواند ادامه عملیات مؤثر را ممکن سازد.

۲ـ خدمات بانك به عنوان یك اقدام موقتی تلقی می‌شود... بدون آنکه به حقوق قانونی طرفهای ذینفع کوچك‌ترین خللی وارد کند.

۳ـ بانك برای فروش نفت به صورت عمده، دست به انعقاد یك قرارداد کلی از طریق سازمانهای توزیع معتبر و شناخته شده خواهد زد. عواید حاصله از فروش پس از وضع هزینه‌ها، به این ترتیب تقسیم می‌شود: یك سهم به ایران داده خواهد شد و یك سهم برای «خریدار عمده» منظور می‌شود و الباقی نزد بانك به عنوان وجه‌الضمان می‌ماند. جزئیات مربوط به نرخ فروش نفت و درصدی که از منافع تقسیم خواهد شد در گزارش مشروح پیشنهادی بانك خواهد آمد.

۴ـ قبل از تقدیم این گزارش مشروح، بانك می‌خواهد بداند آیا شرایط پیشنهادی فوق مورد موافقت دولت ایران است؟ بانك چنین سؤالی را از دولت بریتانیا نیز کرده است.[۱۲]

روشن است این نهایت حیله‌گری و تزویر بانك جهانی را می‌رساند که می‌گفت از دولت بریتانیا نیز سؤال مشابهی کرده که قبلاً مطمئن شود با این شرایط موافق است یا نه، چه جزئیات این نامه و شرایط پیشنهادی قبلاً با اطلاع و مشورت کامل بریتانیا و (AIOC) تنظیم شده بود. در حقیقت وقتی مقامات رسمی سفارت آمریکا در تهران لحن نامه و مفاد آنرا «خیلی انگلیسی» تلقی کردند حداقل آقای برودوم بایستی تغییراتی در ترکیب آن می‌داد. مصدق نیز محتوای نامه را «خیلی انگلیسی» یافت و به هندرسن، سفیر آمریکا گفت من نمی‌فهمم چرا یك سهم از منافع نیز باید به «خریدار عمده» اختصاص داده شود؟ مگر اینکه قبول کنیم خیلی ساده معنای آن این است که بانك جهانی به عنوان عامل انگلیس

کار می کند و سعی دارد رژیم امتیازنامه‌ای را دوباره مستقر نماید.[۱۳]

بریتانیا تصور می کرد مصدق مفاد نامه و پیشنهادها را محرمانه نگاه خواهد داشت، تا زمانی که راه حل مناسبی به‌دست آید، اما کور خوانده بود چه مصدق متن نامه گارنر و جواب خود را برای اطلاع عموم انتشار داد تا نشان دهد قصد ندارد پشت درهای بسته وارد هیچ معامله‌ای شود.

مصدق در نامه جوابیهٔ خود به گارنر نوشته بود، پیشنهادهای او با مذاکراتی که با هم در واشنگتن کردند هماهنگ نیست و چند مسئله را در این رابطه مطرح ساخته بود. اولاً معنای مدیران اجرایی «بیطرف» چیست و این مدیران اجرایی غیر ایرانی که قرار است از طرف بانك استخدام شوند، اتباع کدام کشورها هستند. ثانیاً این «خریدار عمده» کیست و چرا باید به هر خریداری که هیچ مشارکتی با ایران ندارد، مانند ایران یك سهم از منافع حاصله داده شود؟ در مورد تقاضای بانك برای برخورداری از «اختیارات کامل» نیز مصدق به گارنر تذکر داده بود طبق قانون ملی شدن نفت ایران، اختیاردار کامل نفت فقط و منحصراً دولت ایران است، از این‌رو بانك می تواند تنها در چارچوب هیئت مختاری که از طرف ایران تعیین می شود کار کند و نمی تواند هم عامل ایران باشد و هم دولت بریتانیا. مصدق سپس متذکر شده بود بانك فقط می‌تواند بابت سرویس و خدماتی که در اختیار دولت ایران می گذارد، کمیسیونی دریافت دارد و در مورد این پیشنهاد بانك که سرویس و خدمات آن «بدون آنکه به حقوق قانونی طرف ذینفع کوچك‌ترین خللی وارد کند» نیز متذکر شده بود، دولت ایران «آزاد است هر پیشنهادی را که خللی به حقوق قانونی آن وارد کند، رد نماید» و این مسئله تازه ای نیست و ما همیشه این حق را داشته‌ایم.»[۱۴]

در وزارت خارجه، پیتر رمز بوتهام از اداره روابط اقتصادی اظهار عقیده کرد که مصدق سؤالات صحیح و شایسته‌ای را مطرح کرده و هرگونه کوشش از طرف بانك جهانی برای پاسخ دادن به آنها «بدون شك پرده از مقاصد پنهانی (انگلیس) یعنی استقرار مجدد (AIOC) در موقعیت سابق خود در ایران به‌عنوان خریدار انحصاری نفت این کشور و سهیم شدن در منافع، پرده برخواهد داشت.» وی

همچنین می گفت «به نظر من، از لحاظ بانك جهانی غیر عاقلانه است که فشار بیاورد تا وضع موجود سابق، دوباره بحال خود بازگردد»[۱۵] اما ایدن این توصیه را نادیده گرفت و به فرانکز دستور داد به بانك جهانی بگوید «به هیچوجه نباید به خاطر آنکه نظریات مصدق رعایت شود، از اصول اساسی که در پیشنهادهای خود مطرح کرده صرف نظر نماید.» ایدن نگران بود مبادا آمریکایی ها ـ از طریق تعدیل پیشنهادی بانك جهانی ـ که در حقیقت پیشنهادهای خود ایدن بود به مخالفت‌های مصدق روی خوش نشان دهند[۱۶].

در این میان، چرچیل تصمیم گرفت شخصاً به آمریکا برود تا موافقت آن کشور را در اختلاف نفت ایران، و پاره ای مسائل مهم دیگر جهانی به‌دست آورد. موعد پرداخت اقساط سنگین وامهایی که بریتانیا از آمریکا گرفته بود فرا رسیده و چشم‌انداز یك ورشکستگی اقتصادی در لندن اجتناب ناپذیر بود... همه چیز حاکی از یك ورشکستگی ملی و تلاشی حوزه استرلینگ بود.[۱۷] درآخرین روز سال ۱۹۵۱، چرچیل با کشتی روانه آمریکا شد، درحالی که هیئت مهمی از جمله آنتونی ایدن وزیر خارجه و ژنرال لرد ایسمی وزیر مشاور در امور کشورهای مشترك المنافع را به همراه خود داشت.

روز ۵ ژانویه ترومن در کشتی ریاست جمهوری یك ضیافت شام رسمی بافتخار چرچیل و هیئت همراه برپا کرد که در آن آچسن وزیرخارجه، وزیر دفاع، وزیر خزانه‌داری، رئیس ستاد مشترك، آورل هریمن و گروهی دیگر از رهبران برجسته آمریکا شرکت داشتند. پس از شام چرچیل از آچسن پرسید آیا احساس می کند «دور این میز کسانی که امور جهانی را اداره می کنند، و نه کسانی که می‌خواهند بر جهان تسلط یابند، جمع شده اند، به منظور آنکه دنیا را نجات دهند؟» وقتی مذاکرات خصوصی میان ترومن و چرچیل با شرکت وزرای خارجه دو طرف شروع شد، چرچیل با توضیح و تأکید بر همان نکته‌ای که با آچسن در میان گذارده بود، به نیاز براینکه دو کشور وحدت هدفهای خود را در مسائل جهانی نشان دهند اصرار ورزید و بخصوص گفت که در مورد مسائل خاورمیانه باید سرسختی و قاطعیت نشان داد. او بویژه بر این نکته انگشت گذارد که

«پشتیبانی آمریکا از بریتانیا در اختلاف نفت با ایران به نفع ایالات متحده و تمامی جهان غرب است.» و اضافه کرد: «اگر آمریکایی‌ها بتوانند محکم در کنار انگلیس بایستند، ظرف مدت کوتاهی ایرانی‌ها تسلیم خواهند شد.»[۱۸]

اما چرچیل که دید ترومن تمایلی به دادن چنین قولی ندارد شب بعد این نغمه را دوباره با آچسن و ژنرال عمر برادلی ساز کرد. او سخنانش را با انتقاد از سیاست اتلی نخست وزیر قبلی حکومت کارگری انگلیس آغاز نمود و گفت: «او موقعی از آبادان گریخت و دست به فرار زد که فقط چند رگبار از تفنگ‌های تفنگداران ما می‌توانست به کل ماجرا خاتمه دهد.» و اضافه کرد: «انگلیس‌ها را به خفّت بارترین وضع با اردنگی از آبادان بیرون ریختند، در حالی که اگر او زمامدار کشور بود، چنین وضعی هرگز اتفاق نمی‌افتاد.... گرچه ممکن است کمپانی نفت سابقاً اشتباهاتی کرده باشد، اما این مطلبی مربوط به گذشته است و نمی‌تواند دلیل آن شود که در برابر روش غیر قابل قبول مصدق ضعف نشان داد. جواب آچسن این بود که «اتلی و یارانش نمی‌توانستند به همان سادگی که آقای چرچیل گذشته را به دست فراموشی می‌سپارد، آنرا فراموش کنند.» آچسن گفت: «مشکل ایران از طبیعت ناسالم و غیرقابل پذیرش رفتار (AIOC) در آن کشور ناشی شده است و این امر یك مشکل ملی در ایران پدید آورده که اصل آن خیلی جدی‌تر، ریشه‌دار و بادوام‌تر از مسئله شخصیت خود آقای مصدق است.»[۱۹]

چرچیل و ایدن که دیدند آچسن را هم نمی‌توانند با خود همراه کنند، توجه خویش را به بانك جهانی معطوف داشتند، بلکه هدفهایشان را از این طریق انجام دهند. طی ضیافتهایی در بانك با حضور بلك‌وگارنر رئیس کل بانك جهانی و معاونش، ایدن توانست از بلك اطمینان بگیرد که وی به پیشنهادهایی که به ایران داده چسبیده است. بلك همچنین قول داد، مخالفت وزارت خارجه آمریکا را از این لحاظ که پیشنهادهای او «خیلی انگلیسی» است خنثی کند. از این مهم‌تر بلك حتی قول داد هر وقت بانك تصمیم گرفت جواب سؤالات مصدق را بدهد، قبلاً با نویل‌گس از (AIOC) مشورت کند[۲۰].

روز ۹ ژانویه، در یك جلسهٔ سطح عالی که در آن آچسن، ایدن و

دستیارانشان شرکت داشتند. آچسن اظهار داشت با در نظر گرفتن اوضاع وخیم اقتصاد ایران، بیش از این موجه نخواهد بود تقاضای وام ۲۵ میلیون دلاری این کشور از بانك آمریکایی صادرات ـ واردات را در بوته اجمال بگذاریم. ایدن با اعطای چنین وامی مخالف بود. او دستورات صریحی از چرچیل دریافت داشته بود که به موجب آن «به آمریکایی‌ها بایستی گفته شود می خواهیم ایران را آنقدر زیرفشار اقتصادی بگذاریم تا بنوعی راه حل در مورد مسئله نفت رضایت دهد.» ویلیام رانتری از وزارت خارجه آمریکا گفت «بدون کمك اقتصادی آمریکا، ایران اغوا خواهد شد که (نفت) خودرا به روسیه یا کشورهای اقمار آن بفروشد» واین امر آن کشور را به سوی بلوك شوروی خواهد راند. ایدن بازهم با کمك امریکا مخالفت کرد و گفت نباید این احساس را در ایرانی‌ها به وجود آورد که سیاست آمریکا وانگلیس در مورد کشورشان با یکدیگر در تضاد است.

آچسن، به مسئله پیشنهادهای بانك جهانی برگشت و گفت از نظرمن این پیشنهادها برای ایران غیرمنصفانه است. او می خواست بریتانیا با قبول غرامت تن به یك موافقت نهایی با ایران بدهد و بگذارد ایرانی‌ها خودشان صنایع نفت خویش را اداره کنند. جواب فرانکز سفیر انگلیس در واشنگتن خیلی صریح بود. او گفت: آنچه ما می خواهیم آن است که کماکان نفت ایران را در دست داشته باشیم.

ایدن نیز اصرار ورزید که خیلی بیشتر ترجیح می‌دهد پیشنهادهای کنونی بانك جهانی به عنوان راه حل جانشین اختلافات پذیرفته شود تا آنکه نفت را فقط به امید ایرانی‌ها رها کنیم.

او استدلال کرد: «ایران بدون کمك قادر به اداره صنایع نفت خود نیست و این امر ممکن است منجر به آن گردد که.... سرانجام کمونیستها دست خود را در ایران باز می کنند.»[۲۱] از آنجا که ایدن می‌دانست طرح مسئله تهدید کمونیسم درآمریکا خریدار دارد، چندین بار این مسئله را مطرح کرد که نتیجه سوء مدیریت نفت توسط ایرانی‌ها تسلط کمونیست‌ها بر آن کشور خواهد بود. آچسن با استفاده از بیانات خود ایدن گفت، اگر مسئله غرامت را بتوانیم تمام کنیم و

موضوع مدیریت نیز به طریقی حل گردد که حسن اداره صنایع نفت تضمین شود، آنگاه می‌توان به یك راه حل دراز مدت دست یافت. آچسن طرحی را پیشنهاد کرد که به موجب آن بانك جهانی مبلغی را بابت غرامت برآورد کند که در برابر آن ایران بخشی از درآمد نفت خود را برای مدت ۵ سال مجاناً در اختیار (AIOC) بگذارد و بقیه را نیز با تخفیف به آن کمپانی بفروشد. در این مدت بانك جهانی باید عملیات مربوط به اداره کمپانی را در دست بگیرد ولی سرانجام و پس از آنکه این اطمینان به وجود آمد که خود ایرانی‌ها می‌توانند بصورتی شایسته کارها را اداره کنند، بانك جهانی باید کنار بکشد.

آچسن گفت: «این طرح نظری را که مصدق کراراً مطرح کرده که اولین مسئله باید توافق برسرغرامت باشد تأمین می‌کند.»[۲۲]

ایدن مخالفت با طرح آچسن را بسیار مشکل یافت و جواب داد که او و دستیارانش آنرا مورد بررسی قرار خواهند داد، اما آنچه باطناً در نظر داشت این بود که به بررسی درباره چگونگی اجرای طرح سقوط حکومت مصدق بپردازد. مجلس ایران که قدرت اصلی مصدق درآن نهفته بود به پایان دوره خود نزدیك می‌شد و انتخابات مجلس آینده چند ماهی وقت می‌گرفت. انگلیس‌ها فکر می‌کردند در غیاب مجلس، از طریق به کار گرفتن اهرم شاه می‌توانند کلك نخست وزیر را بکنند[۲۳].

ایدن در بازگشت به لندن به فرانکز اطلاع داد که طرح آچسن «کاملاً غیرواقع‌بینانه» و بنابراین غیر قابل قبول است. از این رو فرانکز باید به وزارت خارجه آمریکا بگوید از نظر دولت انگلیس هرگونه پیشنهادی که برای حل اختلاف با ایران براساس ضبط اموال کمپانی باشد.... (و) تمام سرمایه‌گذاریهای خارجی بریتانیا را، که تا آن حد بدان متکی هستیم به خطر بیندازد، بسیار مشکوك و نگران کننده تلقی می‌شود. ایدن اضافه می‌کرد: به آمریکایی‌ها بگویید ایرانی‌ها نمی‌توانند صنایع نفت را بصورتی مؤثر اداره کنند و بنابراین هیچگونه قرارداد دراز مدتی در مورد خریدنفت نمی‌شود با آنها منعقد کرد[۲۴]. انتشار گزارش ریبر (کارشناس بانك جهانی) دربارهٔ بازدیدش از آبادان و

ستایش از وضع خوب تأسیسات نفتی و سطح بالای عملیات حفظ و نگهداری این تأسیسات زیر نظر مدیران ایرانی، آب پاکی را روی این استدلال ایدن ریخت.

برای ریبر محرز شده بود که پرسنل ایرانی بدون دریافت کوچك‌ترین کمکی از کارشناسان خارجی می‌توانند سالانه معادل ۱۵ تا ۲۰ میلیون تن نفت خام و بیش از ۶ میلیون تن مواد نفتی تصفیه شده تولید کنند. او به این نتیجه رسیده بود که با این حد از توانایی، برنامه بانك جهانی هیچ شانسی برای تصویب شدن توسط مقامات ایرانی ندارد گزارش ریبر طرح جانشین آچسن را برای مداخله بانك جهانی جانی تازه داد و بل نیتز به بلك گفت، این طرح تنها جانشین عملی پیشنهادهای بانك است بلك بی‌درنگ به مکینز گزارش داد و توصیه کرد: «اگر ما انگلیسی‌ها بخواهیم این طرح را زمین بزنیم... این کاررا باید خیلی پر سروصدا، واضح و روشن انجام دهیم... در غیر این صورت آنها (آمریکایی‌ها) هرگز از آن دست برنخواهند داشت.»[۲۵]

بانك که با طرح آچسن، از این نظر که برای بریتانیا منافع کمی در آن پیش‌بینی شده بود مخالفت داشت، به وزارت خارجه آمریکا اطلاع داد نسبت به شرکت در عملیاتی که ممکن است بیش از آنچه قبلاً برنامه‌ریزی شده بود به طول بینجامد، تردید دارد، اما این امر از فشار آمریکا برانگلیس چیزی کم نکرد. آچسن ضمن پیامی که برای ایدن فرستاد گفت: «من نگران آن هستم که بانك کماکان دنبال پیشنهادهای (اصلی) خود را بگیرد که از انعطاف لازم برخوردار نیست.»

از این گذشته: «پیشنهاد بانك جهانی برای کنترل کامل مدیریت عملیات، از نظر ایرانی‌ها غیرقابل قبول است.» نیتز که او هم روی همین زمینه کار می کرد اصرار ورزید که مسئولیت نهایی بایستی بعهدهٔ خود ایرانیان گذارده شود. او پیشنهاد کرد بانك طرح جانشین آچسن را، که منجر به رسیدن به راه‌حل نهایی و قطعی خواهد شد، بپذیرد. نیتز همچنین خواست برای حل مشکلات مالی عاجل ایران، به گارنر اجازه داده شود نفت و محصولات نفتی تولید شدهٔ موجود در

انبارهای آبادان را با ۵۰ درصد تخفیف بخرد و آن را به (AIOC) بفروشد. او استدلال می‌کرد «این پیشنهاد از سقوط اقتصاد ایران جلوگیری خواهد کرد و همچنین ذخایری را که ممکن است سرانجام از پشت پرده آهنین سردرآورد، به اردوی غرب خواهد کشاند.»

برای تشویق بیشتر انگلیس‌ها نیتز گفت: «می‌توان قسمتی از این ذخایر را به مصرف نیازهای سنگین سرویس‌های مورد نیاز آمریکا در اقیانوس آرام رساند.»[۲۶]

ایدن تمام این پیشنهادها را رد کرد و نوشت: «این پیشنهادِ بسیار عجیب و غریبی است که، در حالی که دولت بریتانیا و کمپانی به خریداران بالقوه نفت ایران علیه خرید نفت مسروقهٔ در ایران هشدار داده اند، از (AIOC) خواسته شود که نفت متعلق به خود را خریداری کند.» ایدن می‌خواست بانك کماکان به پیشنهادهای اصلی خود بچسبد و وقت خویش را بیهوده برسر طرح جانشین تلف نکند.

با وجود این ایدن در نامهٔ خود متذکر شده بود، من نمی‌خواهم دست نمایندگان بانك را ببندم! ایدن تأکید کرده بود آمریکایی‌ها در حالت عصبی خویش که ناشی از این باور است که ایران قطعاً به دامان کمونیسم سقوط خواهد کرد... طرح پشت سر طرح تهیه می‌کنند، و سرانجام از نامه خود چنین نتیجه می‌گرفت:

«من... تصور می‌کنم زمان آن فرا رسیده که موضوع صراحتاً با وزارت خارجه آمریکا درمیان گذارده شود و روی این مسئله تأکید گردد که اگر ما با ایرانی‌ها به توافقی برسیم که تمام سرمایه‌گذاریهای خارجی ما را در سراسر جهان تحت‌الشعاع قرار دهد، باید توجه داشت که کل موقعیت اقتصادی‌مان به چه صورتی درخواهد آمد..... هیچیك از پیشنهادهای وزارت خارجه آمریکا، از نظر دولت بریتانیا و کمپانی قابل قبول نیست.... اگر آنها به فشار بر ما ادامه دهند زیر بار ترتیباتی برویم که منافع حیاتی بریتانیا را دچار مهلکه سازد، آنها بر سر دو راهی این انتخاب قرار خواهند گرفت که یا متحد نیرومند و مؤثری مانند

انگلستان را در کنار خود داشته باشند و یا این ریسك را بپذیرند که ایران به دامان کمونیسم سقوط کند، ریسکی که به نظر ما، آمریکایی‌ها درباره آن مبالغه می کنند.»[۲۷]

البته در اینجا ایدن این حقیت را نادیده گرفته بود که خود بارها خطر سقوط ایران را به دامان کمونیسم، به رخ آمریکا کشیده بود.

برناردباروز از سفارت انگلیس در واشنگتن پیام ایدن را به نیتز ابلاغ داشت و ضمناً این شکایت بریتانیا را که دیگر عادی شده بود باز هم برای او تکرار کرد که دولت ایالات متحده توجه کافی به اهمیت محافظت از منافع انگلیس ندارد.

پاسخ نیتز این بود که ما کاملاً تشخیص می‌دهیم که منافع آمریکا با (بریتانیا) که از خودمان محسوب می شود، بیش از مصدق هماهنگ است و ایالات متحده برای تقویت بنیه اقتصادی انگلیس بدقت علاقه‌مند به حفظ منافع و سرمایه گذاریهای آن دولت در خارج از کشور می باشد. با وجود این نیتز با تقاضای باروز مبنی برآنکه به سفیر آمریکا در تهران دستور داده شود به مصدق اطلاع دهد که دولت ایالات متحده از طرح موقتی بانك جهانی بدون کم و کاست پشتیبانی می کند، موافقت نکرد[۲۸]

در این میان گارنر به همراه ریبر و پرودوم که به واشنگتن بازگشته بودند، عازم تهران شد تا مشروح برنامهٔ بانك جهانی را با مقامات ایرانی مورد گفتگو قرار دهد. گفتنی است که پیش‌نویس قرارداد میان بانك جهانی و دولت ایران که قرار بود توسط گارنر به عنوان اساسی برای مذاکره مطرح شود، توسط نویل گس عضو هیئت مدیره (AIOC) تهیه شده بود[۲۹]. در حقیقت ایدن موفق شده بود بانك جهانی را به صورت آلتی برای پیشبرد نظرات دولت بریتانیا و (AIOC) در ایران درآورد. گارنر با استفاده از موقعیت عالی خویش در این سازمان مالی بین المللی، یعنی تصدی پست معاون کل بانك، برای انگلیس‌ها کارهایی انجام می‌داد که خودشان نمی‌توانستند برای خودشان بکنند. یکی از این اقدامات به عنوان مثال آن بود که او از آچسن وزیرخارجه و اشنیدر وزیر خزانه‌داری آمریکا تضمین گرفت تا زمانی که مذاکرات بانك و دولت ایران جریان دارد، هیچ گونه

کمك مالی به ایران نشود. اقدام دیگر آنکه وقتی ایدن نتوانست پیشنهاد آچسن را در مورد طرح درازمدت فعالیت بانك جهانی در صنایع نفت ایران رد کند، گارنر بجای او قدم به میان گذاشت و مسئله را فیصله داد. بلك، رئیس کل بانك و گارنر به وزارت خارجه گفتند که بانك فقط علاقه‌مند به شرکت در برنامه‌های کوتاه‌مدت است و از طرف دیگر به انگلیس‌ها توصیه کردند علیه طرح آمریکا تا می‌توانند جار و جنجال به راه بیندازند[۳۰] ایجاد چنین وضعی برای انگلیس‌ها که خوشحال بودند ابتکارات بانك..... ظاهر کاملاً مستقلی دارد، ایده‌آل بود. فرانکز به وزارت خارجه انگلیس گزارش کرد که بلك از نقطه نظرهای ما کاملاً اطلاع دارد... و بی‌نهایت مشتاق است هرچه بتواند برایمان انجام دهد[۳۱].

به دلایلی چند بانك جهانی از انگلیس پشتیبانی کامل می‌کرد. اشنیدر وزیر خزانه‌داری آمریکا که در اداره امور مالی بانك صاحب نفوذ بود، می‌خواست مشکل نفت ایران بطریقی حل شود که کمپانیهای نفتی آمریکایی را که سرنوشتشان را با (AIOC) یکی کرده بودند ناراحت نکند. وقتی بلك، رئیس کل بانك از رئیس کمپانی استاندارد اویل آف نیوجرسی سؤال کرد آیا کمپانی او مایل است به همراه تکزاکو و گلف به بانك جهانی کمك کند تا عملیات مربوط به اداره صنایع نفت ایران را به راه اندازند، جواب دو پهلوی وی آن بود که به طور کلی کمپانیهای نفتی آمریکایی علاقهٔ چندانی ندارند چنین وانمود شود که به «قرق» دیگران ناخنك می‌زنند.

اعمال نفوذ به نفع بریتانیا، ضمناً از جانب گروهی از مقامات انگلیسی بانك نیز انجام می‌شد که بسیاری از آنان سابقاً در مستعمرات یا سرویسهای خارجی انگلیس خدمت می‌کردند و در جریان تصمیم‌گیریها می‌توانستند اثر بگذارند. یکی از اینها ویلیام ایلیف از مستشاران سابق سفارت انگلیس در تهران بود که ریاست اداره وام بانکی جهانی را به عهده داشت.

وی که از لحاظ سلسله مراتب اداری بلافاصله بعد از گارنر قرار داشت و به‌طور منظم در مورد مسائل مربوط به نفت مورد مشاوره قرار می‌گرفت، همواره می‌گفت گرچه بانك عمدتاً با پول آمریکایی‌ها می‌چرخد، اما اداره آن دردست

انگلیس‌ها است[۳۲] و بالاخره سر اولیور فرانکز سفیر بریتانیا در واشنگتن و استاد سابق فلسفهٔ اخلاقی، که دوستی نزدیکی با بلك برقرار کرده بود، نقش مهمی در هموار کردن راه، به نفع کشور خویش بازی می کرد[۳۳]. کشور کوچکی مانند ایران هرگز قدرت آنرا نداشت که با این جبهه و دسته‌بندی سنگین انگلیس در بانك جهانی مقابله کند.

در چنین شرایطی بود که بلك و گارنر، هر دو به این عقیده رسیدند، برایشان بسیار مناسب‌تر است به جای آنکه بیطرف باشند، طرف انگلیس را بگیرند ولی این جهت‌گیری آنها گاه خیلی جلو می‌رفت. مثلاً وقتی بانك جهانی خواست ریبر را به عنوان مشاور نفتی استخدام کند، بلك موضوع را با سر راجر مکینز در وزارت خارجه بریتانیا چك کرد و پرسید آیا این انتصاب از نقطه‌نظر طرف انگلیسی قابل قبول است؟ و تنها وقتی که انگلیس‌ها با آن موافقت کردند ریبر توانست به استخدام بانك درآید. از این هم بالاتر، اصولاً نقشهٔ بانك در مورد نفت ایران تفاوت جزئی تفاوتی با آنچه را که «گس»، از (AIOC) تنظیم کرده بود داشت. گرچه مصدق خبر نداشت در واشنگتن و لندن محرمانه چه می گذرد، با وجود این نسبت به کل جریان مظنون شد. او به یك نماینده مجلس ایران گفت انگلیس‌ها «به بانك جهانی فشار می‌آورند» تا امتیازی را با شکل و هیئتی تازه به نفع (AIOC) به دست آورند، اما من چنین امتیازی به آنها نخواهم داد[۳۴]. انگلیس‌ها نگران آن بودند ایالات متحده فشار آورد تا بانك جهانی پیشنهادهای خود را تغییر دهد. برای جلوگیری از این موضوع از بل نیتز دعوت شد به لندن برود و در این باره یك سلسله مذاکرات انجام دهد. به نیتز و هارولدلیندر معاون وزارت خارجه آمریکا گفته شد، بهتر است پیشنهادهای بانك جهانی به همین صورت، دست نخورده باقی بماند و نباید کاری کرد که مصدق فکر کند اگر آنها را رد کند، پیشنهادهای جالب توجه‌تری به او خواهد شد. انگلیس‌ها وانمود می کردند که به‌طور جدی و مثبت.... کوشش می کنند راه حل رضایت‌بخشی برای مسئله نفت به‌دست آورند، اما این کار با مصدق عملی نیست و از نخست‌وزیر ایران تصویر شخصیتی ضدغربی ترسیم می کردند که سیاستهای او

بالاخره به تسلط کمونیسم در ایران منجر خواهد شد. آنها همچنین طی کوشش دیگری برای آنکه در اجرای طرح بانك جهانی از طریق نیتز و لیتدر اثر بگذارند، آنها را تشویق کردند در لندن بمانند تا گارنر از ایران بازگردد[۳۵].

در این مدت گارنر در تهران گفتگوهایی با مصدق و دستیارانش داشت و به آنها گفت بانك می خواهد به نمایندگی از هر دو طرف دعوی، صنایع نفت را اداره کند. برای انجام این منظور لازم است دست بانك باز باشد تا اعضای کادر فنی و ستادی خود را از هر ملیتی که باشند انتخاب کند.

و همچنین بانك در نظر دارد که نفت ایران را با تخفیف قابل توجهی به (AIOC) بفروشد. وقتی ایرانی‌ها سؤالات قبلی خود را درباره این مسئله تکرار کردند و خواهان پاسخهای روشن کتبی شدند، گارنر کوشید فقط به دادن جوابهای شفاهی بسنده کند. بلك، به گارنر توصیه کرده بود که پاسخهای خود را هرگز روی کاغذ نیاورد، چه مصدق با استفاده از چنین اسنادی بهانه به دست خواهد آورد که بانك را متهم کند به عنوان عامل کمپانی فعالیت می کند[۳۶]. مصدق گفت از آنجا که نفت ایران ملی شده است بانك فقط می تواند به عنوان نماینده ایران عمل کند. از این مهم‌تر مصدق می‌خواست هیچ تبعهٔ انگلیسی استخدام نشود چه ایران اصولاً برای آنکه خود را از شر انگلیس‌ها نجات دهد نفت خویش را ملی کرده است. گارنر با هیچ کدام از نظریات مصدق موافقت نکرد[۳۷].

در مورد چگونگی فروش نفت خام، گارنر گفت در نظر دارد به «خریدار عمده» یك تخفیف $۳۳\frac{۱}{۳}$ درصد در هر بشکه نفت به نرخ ثابت ۱/۷۵ دلار نفت خلیج بدهد و همچنین $۲۱\frac{۱}{۸}$ در صد از محل فروش هر بشکه نفت را به عنوان وجه‌الضمان غرامت در بانك نگاه دارد، تا وقتی مسئله غرامت به طور کامل حل شود. با این حساب، ایران که می‌بایستی در هر بشکه ۳۰ سنت نیز بابت هزینه‌های تولید و سرمایه گذاری بپردازد، فقط از بابت فروش هر بشکه نفت ۳۰ سنت عایدش می‌شد که معادل ۲۸/۴ درصد نرخ ثابت نفت در هر بشکه بود. در مورد نفت تصفیه شده، بانك برای خریدار عمده ۴۵ درصد تخفیف براساس بهای

ثابت در خلیج مکزیك مطالبه می کرد. ایرانی ها متقابلاً پیشنهاد کردند نفت خام را با ۲۵ درصد و نفت تصفیه شده را با ۲۰ درصد تخفیف، براساس قیمت‌های پیشنهاد شده، به خریدار عمده بفروشند[۳۸]. گارنر برای رد فوری این پیشنهاد کوچك‌ترین تردیدی بخود راه نداد.

حقیقت این بود که انگلیس‌ها، با همکاری «کارتل نفتی» و «بانك جهانی» می خواستند ایران را به خاطر آنکه نفت خویش را ملی کرده بود مجازات کنند، تا دیگر هیچ کشوری این جرئت را نداشته باشد که دست به ملی کردن نفت بزند. گارنر چنان مشتاق اجرا شدن اهداف انگلیس در ایران بود که حتی جرج میدلتون کاردار سفارت انگلیس در تهران عقیده داشت او در رفتارش نسبت به ایرانیان «خیلی سختگیر» است و به همین دلیل مورد انتقاد هندرسن سفیر آمریکا در تهران نیز قرار گرفته است. هندرسن در گزارش خود به وزارت خارجه آمریکا اعلام داشت: «ایرانی‌ها قابل انعطاف نیستند و مایل‌اند به نتیجه برسند» اما از نظر گارنر در برابر پیشنهادهای او هیچکس خودش را از پنجره بیرون نینداخت.»[۳۹] وقتی مذاکرات به بن‌بست رسید، هیئتی از سنای ایران به ریاست احمد متین دفتری کوشید به مصالحه‌ای دست یابد، اما بانك از موضع اصلی خود کوچك‌ترین حرکتی نکرد. هیئت بانك جهانی روز ۲۱ فوریه ۱۹۵۲ تهران را به قصد لندن ترك گفت تا با ایدن ملاقات کند.

وقتی به گارنر گفتند ایدن برای شرکت در جلسه شورای «ناتو» به لیسبون رفته و تا روز ۲۸ فوریه نیز باز نخواهد گشت جواب داد: پس باید منتظر بمانم[۴۰].

در این میان وزارت خارجه انگلیس کوشید نیتز را چنین تحت تأثیر قرار دهد که حتی یك مؤسسه «بیطرف» نظیر بانك جهانی نیز نمی‌تواند با مصدق سرسخت به قرارداد معقولی برسد. گارنر دو جلسه با ایدن ملاقات کرد و گزارش کاملی از مأموریت خود و مشکلاتی که با آمریکایی‌ها برای به دست آوردن تأییدشان نسبت به رفتار سخت خویش داشت، به او داد. معذالك وی قول داد: «تمام مساعی خویش را به کار خواهد بست تا اطمینان یابد ایالات متحده محکم پشت سر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خواهد ایستاد و هیچ دلیلی به دست

ایرانی‌ها نخواهد داد که امیدوار باشند می‌توانند آمریکایی‌ها را برضد انگلیس‌ها به بازی بگیرند[۴۱].

وزارت خارجه انگلیس درسهای لازم را در این مورد که چه انتظاراتی دارند به گارنر و پرودوم داد. به پرودوم دستور داده شد که به تهران بازگردد و یادداشتی نیز به دستش دادند که در مذاکره با ایرانی‌ها از آن به عنوان راهنما استفاده کند. از آنجا که مصدق مخالف بود بانك به عنوان نماینده هر دو طرف عمل کند، به پرودوم گفته شد، در قراردادهای جداگانهٔ ایرانی‌ها و انگلیس‌ها از کلمات متفاوتی استفاده کند، به این معنی که در قرارداد با ایران فقط گفته شود بانك به حساب ایران عمل می‌کند و در قرارداد با انگلیس ذکر گردد که بانك به نمایندگی از منافعی که به انگلیس‌ها مربوط می‌شود اقدام می‌نماید. با وجود این، در عمل چنین شد که مشاور حقوقی بانك این کار را غیرقابل قبول تشخیص داد که دو متن متفاوت داشته باشد که در آنها به هر یك از دوطرف گفته شود که بانك فقط به نمایندگی از آن طرف اقدام می‌کند. در مورد مخالفت ایران با متخصصان و کارشناسان انگلیسی، از طرف وزارت‌خارجه به پرودوم توصیه شد که بگوید که بانك با اعمال هرگونه تبعیضی مخالف است. برای برطرف کردن سوءظن ایران از انگلیس‌ها نیز به او گفته شد اعلام کند که بریتانیا حاضر به امضای یك «قرارداد دوستی» است که در آن ماده‌ای نیز گنجانده شود که براساس آن «هر دوطرف امضاکننده عدم تمایل خویش را به هرگونه مداخله در امور داخلی طرف دیگر و یا توسل به هر اقدامی که مغایر استقلال سیاسی و اقتصادی طرف دیگر باشد، تصریح نمایند.»[۴۲]

بعبارت دیگر، بریتانیا می‌خواست بگوید از این پس دیگر چنین مداخلاتی در امور ایران نخواهد کرد. در بازگشت به تهران پرودوم جلسات متعددی با مصدق و اعضای کمیسیون مشترك نفت داشت که طی آنها وی پیشنهادهای قدیمی بانك را همراه با توضیحات جدید انگلیس مطرح کرد. با وجود این، ایرانی‌ها محکم ایستادند. در این دور از مذاکرات عامل تازه‌ای نیز اضافه شده بود، به این ترتیب که ایرانی‌ها می‌خواستند این حق را داشته باشند که ۳۰ درصد

از کل صادرات نفت خود را به مشتریان دیگری، جز «خریدار عمده» با همان قیمتی که به این خریدار قرار است عرضه شود، بفروشند. بانك چنین پیشنهادی را مطلوب نمی‌دانست چه از یك طرف حق انحصاری خرید نفت ایران توسط (AIOC) را سست می کرد و از طرف دیگر به ایران امکان می‌داد مستقلاً وارد بازارهای نفت جهانی شود. پرودوم به لندن تلگرام زد تا موضع جدید ایران را به اطلاع (AIOC) برساند. از طرف (AIOC) به پرودوم اطلاع داده شد، هیچگونه توافقی عملی نخواهد بود مگر آنکه ایران استخدام پرسنل انگلیسی را قبول کند و همچنین بانك جهانی را به عنوان عامل هر دو طرف بپذیرد[۴۳]. اما از نظر ایرانیها این دو مسأله اصلاً قابل مذاکره نبود.

شاه به مصدق فشار آورد که به نوعی مصالحه دست یابد. مصدق گفت هیچ مصالحه‌ای امکان‌پذیر نیست و تنها فرمولی که از طرف بانك جهانی قبول می‌شود، آن است که (AIOC) را با هیئت و قیافهٔ تازه ای به ایران بازگرداند و اگر شاه اصرار ورزد که پیشنهاد بانك را قبول کند، پیش‌نویس قرارداد با بانك را به مجلس تقدیم می کند ولی قبل از آنکه در جلسات آن مطرح شود، از مقام خود استعفا خواهد کرد[۴۴].

در این گیرودار تحولات جدیدی به انگلیس‌ها قوت قلب داد. میدلتون به وزارت خارجه گزارش کرده بود که ایران با یك بحران مالی روبروست و به نظر شاه، مصدق بخش بزرگی از اعتبار خود را از دست داده، چه در انتخابات جدید تعداد کمتری از وکلای جبهه ملی به مجلس راه یافته اند. از این هم بالاتر، شاه به میدلتون گفته بود در صورت لزوم «ممکن است» دست به «تغییر نخست‌وزیر» بزند و یك «دولت نیرومندتر» روی کار بیاورد (که) بتواند مجلس جدید را کنترل کند. از این رو میدلتون توصیه می کرد با توجه به مذاکرات بانك با مصدق، اینك می‌توان در این مذاکرات در برابر مصدق موضع محکمی اتخاذ کرد[۴۵].

انگلیس‌ها، از طرف علی سهیلی، سفیر ایران در لندن نیز، خبرهای تشویق‌آمیز دیگری شنیدند که اظهار امیدواری کرده بود با پشتیبانی دولت بریتانیا، مصدق از نخست‌وزیری برکنار خواهد شد. سهیلی به ایدن گفته بود

وضع مصدق خراب شده و «اغلب ایرانیان از اوضاع فعلی سرخورده و خسته شده‌اند.» او سپس اظهار کرده بود: «از هر راهی که بتواند به تغییر اوضاع کمك خواهد کرد.»[۴۶]

دولت بریتانیا، که از این ارزیابی‌های جدید از وضع مصدق شادمان شده بود، بیشتر علاقه‌مند شد وی از کار برکنار شود، تا بر سر اختلاف نفت با دولت او به مصالحه‌ای دست یابد. به این طریق مذاکرات «بانك جهانی» در تهران به شکست انجامید.

دولت ایران، بحق، عقیده داشت که موضع انگلیس، از زمان ملی شدن نفت تاکنون ذره ای تغییر نکرده و بریتانیا مصمم است (AIOC) و پرسنل انگلیسی را، زیر چتر «بانك جهانی» دوباره به ایران بازگرداند. در اجتماعی از نمایندگان تازه انتخاب شدهٔ مجلس جدید، مصدق گفت، ترتیباتی که توسط بانك جهانی داده شده، اگر اجرا شود، ایران را به جهنم خواهد فرستاد و این کشور را حتی از حق حاکمیت ملی خود محروم خواهد کرد[۴۷].

به نظر می‌رسید که در این مرحله، اعم از آنکه مصدق شرایط بانك را بپذیرد یا نه، بریتانیا در موقع محکم‌تری قرار گرفته است. اگر مصدق این شرایط را می‌پذیرفت، بانك اداره صنایع نفت ایران را به دست می گرفت و به وسیله اعضای فنی و ستادی انگلیسی به تولید نفت می‌پرداخت و آن را با تخفیف بسیار زیادی به (AIOC) می‌فروخت، که علاوه برسودی که از این راه به دستش می‌رسید، غرامت هم می گرفت. اگر شرایط را رد می کرد، انگلیس‌ها می توانستند با معرفی او به دنیا، به عنوان یك عنصر کله شق و سرسخت که حتی یك سازمان «بیطرف و بیغرض» نظیر بانك جهانی نیز نمی توانست با او اختلافی را حل کند، برای پیش بردن هدف خویش، زمینه جهانی فراهم سازند[۴۸].

فصل چهاردهم

داوری در دادگاه جهانی

با شکست مذاکرات «بانك جهانی» هم بریتانیا و هم ایران با دقت و نگرانی به انتظار داوری «دادگاه جهانی» نشستند. همان‌طور که قبلاً دیدیم، در ماه مه ۱۹۵۱، هنگامی که دولت بریتانیا سرگرم تدارکات نظامی برای اشغال آبادان بود، احساس کرد ابتدا باید دست به تمهید مقدمات حقوقی علیه ایران در «دادگاه جهانی» بزند، براین اساس که حق دارد کمپانی انگلیسی را زیر حمایت دیپلماتیك خویش قرار دهد.

برای مقابله با ادعای بریتانیا که می‌گفت قانون ملی شدن نفت ایران، مفاد امتیازنامه سال ۱۹۳۳ را نقض کرده، و از این رو غیرقانونی است، مصدق با کمك گروهی از حقوقدانان ایرانی لایحه‌ای تنظیم کرد، با این استدلال که دادگاه جهانی فقط صلاحیت رسیدگی به دعاوی مربوط به قراردادها و عهدنامه‌های منعقدهٔ بین دولتها را دارد. سپس دو نفر از کسانی را که در تهیه این لایحه شرکت داشتند، مأمور کرد که این لایحه را به مقر دادگاه در «لاهه» برده و موضع ایران را در آنجا تشریح کنند. اما انجام این مأموریت کار آسانی نبود. پرواز میان تهران و پایتخت‌های اروپایی بندرت صورت می‌گرفت و ضمناً وقت تنگ بود و هیچ فرصتی را نبایستی از دست می‌داد. دو وکیل ایرانی سرانجام توانستند یك

هواپیمای قدیمی دوموتوره را پیدا کنند که برای تعمیرات کامل و نوسازی به پاریس می‌رفت و ابتدا تصور نمی‌شد مسافر بپذیرد.

گرچه مسافرت با این هواپیما به پاریس، و سپس پرواز از پاریس به آمستردام و بعد از آن حرکت با اتومبیل از آن شهر به لاهه، که سه ساعت وقت می‌گرفت، جمعاً دو روز طول کشید، آنها بالاخره توانستند سرموقع به دادگاه برسند. با تحمل تمام این مشقات، سفر مذکور عکس‌العمل با ارزشی، که به زحماتش می‌ارزید، در رسانه‌های عمومی جهان پیدا کرد و گروه عظیمی از روزنامه نگاران کشورهای مختلف تصمیم گرفتند به استقبال نمایندگان کشور ضعیفی بشتابند که آماده شده بود در برابر یك کشور قدرتمند، به پاخیزد[1].

دادگاه نتوانست، در فرصت کوتاهی که داشت تصمیم بگیرد آیا صلاحیت رسیدگی به دعوای طرح شده را دارد یا نه؟ بالاخره در تاریخ ۵ ژوئیه، با توسل به قوانین و مقررات مختلف، همان‌طور که قبلاً هم دیدیم، دادگاه جهانی یك تصمیم موقتی اتخاذ کرد به این شرح که عجالتاً بریتانیا و ایران باید از توسل به اقداماتی که ممکن است به بهره‌برداری صنعتی و تجارتی از نفت ایران لطمه بزند، خودداری کنند[2]. این تصمیم در واقع به معنای آن بود که ایران موقتاً باید از ملی کردن نفت خود صرف‌نظر کند.

هربرت موریسون، وزیرخارجه وقت بریتانیا از اتخاذ این تصمیم خوشحال بود اما این خوشحالی مدت زیادی ادامه نیافت. روز ۹ ژوئیه دولت ایران، ضمن پیامی به تریگولی دبیرکل سازمان ملل متحد خاطرنشان ساخت که «دادگاه جهانی» صلاحیت رسیدگی به این موضوع را ندارد و دولت بریتانیا که «هندوانه زیربغل کمپانی می‌گذارد» مطلقاً محق نیست چنین مسئله‌ای را در آن دادگاه مطرح کند، چه در این مورد دولت ایران هیچ قراردادی با دولت بریتانیا امضاء نکرده است. در پیام گفته شده بود براساس کنوانسیون سال ۱۹۳۲، اگر ایران چنین قراردادی بسته بود، صلاحیت دادگاه جهانی را درباره رسیدگی به این دعوا باید می‌پذیرفت، اما آنچه در کنوانسیون مورد اشاره آمده، به‌هیچوجه ربطی به قراردادهایی که بین یك دولت و یك کمپانی بسته می‌شود، ندارد[3].

سر فرانك ساسكيس دادستان كل پيشين بريتانيا، استدلال ايران را صحيح تلقی كرده و گفته بود: به طور قطع قرارداد امتياز (نفت) را نمی‌توان يك «پيمان» ميان دو دولت تلقی كرد... (بنابراين) تقريباً غيرممكن است بتوان ثابت كرد «دادگاه جهانی» صلاحيت رسيدگی به آنرا دارد[۴].

با وجود اين، بريتانيا يادداشتی برای دادگاه جهانی فرستاد و استدلال كرد كه آن دادگاه صلاحيت رسيدگی به موضوع را دارد[۵]. و دادگاه تاريخ ۹ ژوئن ۱۹۵۲ را برای رسيدگی به مسئله تعيين كرد. برای اجتناب از نمايش دوگانگی ميان موضع انگليس در شورای امنيت و دادگاه جهانی، و تضعيف نهايی اين موضع، بريتانيا از يك سو تصميم گرفت از طريق بی.بی.سی به تبليغ در مورد محق بودن خود در طرح دعوا بپردازد، و از جانب ديگر دولت بريتانيا مطبوعات انگليس، آمريكا و كشورهای اروپايی را پر از مطالبی نمود كه به موجب آن، موضع انگليس را برحق نشان داده و در مقابل به تحريف حقايق نظريات مخالفان می‌پرداخت[۶]. يكی از تحريفات اين بود كه برای آنكه نشان دهند قرارداد سال ۱۹۳۳ ميان ايران و (AIOC) يك تعهد بين‌المللی است، در تبليغات خود از اين قرارداد به نام «كنوانسيون» ۱۹۳۳ ياد می‌كردند.

با وجود اين، انگليس كه از ضعف قانونی موضع خود بخوبی خبر داشت، چند تن از مشهورترين و برجسته‌ترين شخصيت‌های حقوقی خود را به عضويت هيئت نمايندگی اين كشور در «دادگاه جهانی» درآورد. اعضای اين هيئت عبارت بودند از سر ليونل هيلد دادستان جديد كل كشور، سر اريك پكت، مشاور عالی حقوقی در وزارت خارجه، سی.اچ.م والداك، استاد حقوق بين‌الملل در دانشگاه آكسفورد و مشاوران حقوقی ديگری از كانون وكلا، وزارت خارجه و (AIOC). در رأس هيئت ايرانی مصدق قرار داشت و اعضای آن را دكتر علی‌آبادی، استاد حقوق دانشگاه تهران و سه مشاور حقوقی ديگر يعنی سيدعلی شايگان، الهيار صالح و مظفر بقايی تشكيل می‌دادند. مصدق شخصاً در رشته حقوق تحصيل كرده بود، و شخصيت‌های ديگری كه به هيئت ايرانی وزن و اعتبار می‌دادند عبارت بودند از هنری رولن، استاد حقوق بين‌الملل در دانشگاه بروكسل و رئيس پيشين

مجلس سنای بلژیك و مارسل اسلوزنی از کانون وکلای بروکسل، که مصدق آنها را برای کمك به پیشبرد نظریات ایران در این مورد استخدام کرده بود.

سر نویل باتلر سفیر انگلیس در لاهه به ایدن گزارش داد «سفر مصدق به آن شهر علاقه‌مندی قابل ملاحظه‌ای در مردم ایجاد کرده است.» روز ۹ ژوئن، وقتی مصدق به «کاخ صلح» که محل انعقاد جلسات دادگاه بود رسید، سیلی از خبرنگاران عکاس که انتظارش را داشتند از او استقبال کردند[۷]. علاوه بر آنها، بسیاری از اتباع ایران در کشورهای اروپایی، مردم هلند و روزنامه‌نگاران خارجی تمام محوطهٔ کاخ را اشغال کرده بودند تا این مردی را که مظهر سالها مبارزه سیاسی و تحمل زندان بشمار می‌رفت و اینك به جنگ بریتانیای مقتدر و نیرومند آمده بود، از نزدیك ببینند، ریاست دیوان داوری بین‌المللی لاهه را سر آرنولد مك‌نیر از انگلستان به عهده داشت، ولی همان طور که مرسوم بود، چون او تبعه یکی از دو کشور طرف دعوا محسوب می‌شد، سمت خویش را موقتاً به معاونش خوزه گوستاووخوئررو از السالوادور که پیرمردی ۸۰ ساله بود سپرد. بقیه اعضای دادگاه را قضاتی از ۱۴ کشور مختلف تشکیل می‌دادند[۸].

وقتی رسیدگی آغاز شد، مصدق طی نطق کوتاهی به طور خلاصه زمینه‌ای از جنبه‌های سیاسی و اخلاقی قضیه به دست داد، ولی تأکید کرد این جنبه حقوقی مسئله است که باید مورد توجه قرار گیرد. مصدق در این نطق خاطرنشان ساخت سالهای طولانی اعمال اختناق سیاسی و اقتصادی توسط یك قدرت خارجی، بصورتی اجتناب‌ناپذیر، منجر به ملی شدن صنایع نفت ایران شد، چه راه دیگری برای پایان دادن به ستمگری و استثمار مردم ایران وجود نداشت. مصدق بریتانیا را متهم کرد به مداخله در امور داخلی ایران می‌پرداخته، (AIOC) با کارکنان ایرانی خود «نظیر حیوانات» رفتار می‌کرده و در همان حال دولتهای ایران را زیر سلطه و اقتدار خویش داشته، تا دستش برای غارت و چپاول در این کشور باز باشد[۹].

باتلر در گزارش خود به ایدن دربارهٔ نطق مصدق چنین اظهارنظر می‌کند: «دکتر مصدق در نطق خود نه تنها توانست تأثیرات دراماتیك ایجاد کند... (بلکه)

با لحنی کاملاً حساب شده و بسیار متشخص سخن گفت.» باتلر در گزارش خود اضافه کرده بود: «در مذاکراتی که با روزنامه نگاران و دوستان هلندی خود داشتم، متوجه شدم تاکتیک‌های مصدق اثرات بسیار قابل ملاحظه‌ای بنفع او در میان حضار و مردم ایجاد کرده است. مصدق پس از ایراد نطق مقدماتی خود به اتاق خویش در هتلی که اقامت داشت رفت و دیگر در دادگاه خود را ظاهر نکرد، و این وظیفه به عهده پروفسور رولن گذارده شد که جنبه‌های حقوقی مسئله را از نظر ایران مطرح سازد.»[۱۰].

اساس دعوای انگلیس که به دادگاه جهانی برده بود، بر استدلالات زیر قرار داشت:

اول آنکه دولت ایران اصل صلاحیت دادگاه جهانی را در مورد تمامی دعاوی که بنحوی مربوط به کنوانسیونها و پیمانهای بین المللی می شود، پذیرفته است. دوم ایران با ملی کردن نفت خود تعهداتی را که به موجب قراردادهای ۱۸۵۷ و ۱۹۰۳ با بریتانیا داشته، و طبق این تعهدات ناگزیر از رعایت اصل دول کاملة‌الوداد در قراردادهایی که با اتباع انگلیسی منعقد کرده بود، نقض کرده است. سوم اینکه کنوانسیون سال ۱۹۳۳، مربوط به امتیاز نفت، از طریق میانجیگری شورای «جامعه ملل» منعقد گردیده و ایران شرایط قراردادی را که ناشی از مداخله این سازمان جهانی بوده زیرپا گذارده است. و بالاخره، چون براساس حقوق بین‌المللی، رسیدگی به اختلاف حاصله منحصراً در صلاحیت محاکم ایرانی نیست، دادگاه جهانی مرجع صلاحیتدار برای رسیدگی به موضوع به شمار می‌رود.

پروفسور رولن با تقدیم لایحه‌ای که سراسر آن را اشاره‌های حقوقی به دادگاه جهانی، منشور سازمان ملل متحد و کنوانسیونهای مختلف بین‌المللی دیگر تشکیل می‌داد، ادعای انگلیس را مبنی بر صلاحیت دادگاه جهانی در این مورد بخصوص رد کرد.

رولن به دادگاه یادآوری نمود اعلامیهٔ ۲ اکتبر ۱۹۳۰ ایران که در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۳ به تصویب رسیده، صلاحیت آن دادگاه را در مورد هر اختلافی که

مربوط به پیماننامه‌ها و کنوانسیونهای پذیرفته شده توسط ایران باشد پذیرفته به‌استثنای مواردی که ـ بجز شرایط دیگر ـ براساس حقوق بین‌الملل، رسیدگی به آن منحصراً در صلاحیت دادگاههای ایران باشد و همچنین ایران این حق را برای خود محفوظ داشته که بتواند تقاضا کند رسیدگی به هر اختلافی که به شورای جامعه ملل ارجاع می‌شود، در دادگاه جهانی به‌حالت تعلیق درآید.

رولن گفت: تنها این مسئله که جامعه ملل اختلاف نفت را در دستور کار خویش قرار داده، قرارداد نفتی سال ۱۹۳۳ میان ایران و یك کمپانی خارجی را تبدیل به یك پیمان یا کنوانسیون نمی‌کند، چون به هرحال طرف امضاکننده این قرارداد دولت بریتانیا نبوده است که اینك بیهوده می‌کوشد آن را یك کنوانسیون یا عهدنامه بخواند.

وی اضافه کرد، براساس منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل، قوانین ملی کردن نفت ایران و هر اختلافی که از اجرای آن ناشی شود، در صلاحیت محاکم داخلی ایران است. رولن تأکید کرد، هیچ دولتی نمی‌تواند، به صرف امضای یك قرارداد تجارتی در داخل خاك خود با یك تبعه خارجی، خود را از حق ملی کردن، که از حقوق حاکمیت آن کشور محسوب می‌شود، محروم کند و آنچه (AIOC) می‌تواند ادعا کند، تقاضای دریافت غرامت کامل و عادلانه است و ایران نیز به عنوان یك کشور پشتیبان قانون و عدالت، تعهد کرده آن را بپردازد.

رولن همچنین به این نکته اشاره کرد، پس از آنکه دولت بریتانیا دعوای خود را به دادگاه جهانی آورد، ملی شدن نفت را قبول کرده، که معنای آن این است شکایت آن کشور به دادگاه جهانی دیگر معنا و موضوعیت خویش را از دست داده است؛ و سرانجام رولن چنین نتیجه گرفت که چون ایران هیچ پیمان یا کنوانسیونی را نقض نکرده، دعاوی بریتانیا بی‌مورد است و دادگاه جهانی باید رسماً اعلام کند که صلاحیت رسیدگی به موضوع را ندارد[۱۱].

مدافعات رولن سه روز تمام از ۹ تا ۱۱ ژوئن به‌طول انجامید. او مردی بود با تسلط و قدرت عظیم در مسائل حقوق بین‌الملل که در بسیاری از موارد مربوط به تخصصش، حتی مورد مشاوره همتایان انگلیسی خویش قرار می‌گرفت. بکت،

رئیس هیئت نمایندگی انگلیس، که ضمناً سمت دادستان کل کشور خویش را به‌عهده داشت، درباره او چنین اظهار عقیده می‌کرد که: «مردی است بسیار مسلط و توانا که از لحاظ رفتار شخصی نیز روشی بسیار دوستانه دارد.»[۱۲].

در چهار روز جلسات بعد، دادگاه وقت خود را به شنیدن اظهارات بکت و هیلد اختصاص داد که از جانب دولت متبوع خویش به استدلالات رولن پاسخ می‌گفتند. آنها عقیده داشتند پس از تصویب اعلامیه سال ۱۹۳۰، ایران قراردادهای مختلفی را با کشورهای دانمارك، سویس و ترکیه امضا کرده که در تمامی آنها شرط «کاملة‌الوداد» براساس قرارداد سال ۱۸۵۷ انگلیس ـ ایران و کنوانسیون بازرگانی سال ۱۹۰۳، رعایت گردیده و بنابراین در مورد بریتانیا نیز باید همان رفتاری که با آن سه کشور شده رعایت گردد. از این هم بالاتر، آنها می‌گفتند از آنجا که میانجیگری شورای جامعه ملل منجر به انعقاد قرارداد نفتی سال ۱۹۳۳ گردیده، این قرارداد خصوصیتی دوگانه پیدا کرده، یعنی نه تنها یك قرارداد اعطای امتیاز ساده میان ایران و (AIOC) محسوب می‌شود، بلکه در عین حال بصورت پیمانی میان دولتهای بریتانیا و ایران درآمده، و از این رو، بایستی به عنوان یك کنوانسیون یا پیمان تعبیر شود.

انگلیس‌ها همچنین استدلال می‌کردند از آنجا که ایران بصراحت تعهد کرده یکجانبه «کنوانسیون» نفتی ۱۹۳۳ را لغو نکند، از اینرو حق نداشته با توسل به قانون ملی شدن صنایع نفت، در حقیقت نسبت به «لغو» آن، بدون جلب رضایت طرف دیگر، اقدام کند. در مورد ادعای ایران مبنی بر اینکه بریتانیا اصل ملی شدن نفت ایران را قبول کرده، بکت گفت: در این مورد سوءتعبیری پیش آمده، چه دولت بریتانیا اصل ملی شدن را با این نیت قبول کرده تا از این طریق بتواند مذاکره کند، اما اینك که مذاکرات با شکست مواجه شده، این موافقت اصولی خودبخود کان‌لم‌یکن است. بکت اضافه کرد: «ادعای ایران در این مورد شبیه ادعای کسی است که با دیگری طرف باشد، و ضمناً سر راه او تله‌ای بگذارد، به خیال آنکه من کاری جز تله گذاشتن نکرده‌ام، اما در واقع طرف او در این تله بیفتد.» و بالاخره بکت استدلال کرد همین واقعیت که ایران پذیرفته مسائل خود

را در این دادگاه مطرح کند، براساس اصل «توسل به مرجع» مبیّن این واقعیت است که صلاحیت دادگاه را پذیرفته است[۱۳].

روز ۲۳ ژوئن، کفیل ریاست دادگاه پایان رسیدگی را اعلام کرد و به دو طرف اطلاع داد دادگاه پس از شور، نظر خویش را بیان خواهد داشت.

اما در این موقع هر دو طرف می‌دانستند این نظر چه خواهد بود. بکت به وزارت خارجه انگلیس گزارش داد: «دربارهٔ چشم‌انداز پیروزی ما... خوشبینی من از هر کس دیگری کمتر است... (گرچه) تاکتیك‌های ما بهتر از طرف مخالف بوده است.»

وی در ادامه گزارش چنین آورد: «اگر ما شکست بخوریم، به خاطر آن است که مدعابه، بسیار ضعیف بوده است... به عنوان یك وکیل با وجدان، من نمی‌توانم اگر دادگاه علیه ما رأی داد، اعضای آن را سرزنش کنم. فقط می توانم بگویم در شرایط فعلی نفرت داشتم از اینکه به عنوان یك قاضی انگلیسی در این مورد به قضاوت بنشینم.»[۱۴]

۱۳ ماه قبل، سر فرانك ساسکیس که در آن موقع مقام دادستانی کل انگلیس را به عهده داشت به موریسون هشدار داده بود: «اگر دولتی قرارداد خود را با یك تبعه خارجی لغو کند، نمی‌توان آنرا به عنوان ارتکاب یك اشتباه بین المللی مورد تعقیب قرار داد.»[۱۵] معذالك وزارت خارجه عقیده داشت اگر با دولتهایی که اتباع آنان با سمت قاضی در دادگاه شرکت داشتند، بموقع وارد معامله شده بودند، قضات آنان به نفع انگلیس رأی می‌دادند.

روز ۲۳ ژوئن مصدق قبل از ترك لاهه به مقصد تهران یك کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و در آن از این مسئله که انگلیس‌ها یك تانکر حمل نفت ایران را در «عدن» ربوده بودند، نهایت بهره برداری را کرد. از آنجا که حادثه هنگامی صورت گرفت که دادگاه جهانی سرگرم رسیدگی به مسئله مورد اختلاف ایران و انگلیس بود مصدق گفت: «روشن است انگلیس ترجیح می‌دهد به جای آنکه دادگاه جهانی را جدی بگیرد و در انتظار صدور رأی آن بنشیند، دست به چنین اقدامات خودسرانه ای به نفع خود بزند.» او خاطرنشان ساخت: «این اقدام

نمونه‌ای زنده از روشی است که انگلیس برای مختنق کردن ما در پیش گرفته است. انگلیس‌ها اول به «کارتل نفت» متوسل شدند تا نفت ایران را تحریم کند، و سپس به دادگاه روی آوردند و در هر دو مورد فقط وقت گذرانی می کردند و انتظار می کشیدند که «حکومت من» سرنگون شود، و از همراهی کردن برای به‌دست آمدن یك راه حل منصفانه و عادلانه، براساس واقعیات موجود، سرباز می‌زدند.» باتلر هنگام گزارش این کنفرانس مطبوعاتی به ایدن نوشت: «می‌ترسم دکتر مصدق پشت سر خود در لاهه احساسات بسیار مساعدی را به نفع خویش برجا گذاشته باشد.»[۱۶]

یك ماه بعد، روز ۲۲ ژوئیه، رأی دادگاه صادر شد. در این رأی پس از تجزیه و تحلیل مشروح نظریات دو طرف، دادگاه استدلال انگلیس را رد کرده بود. در رأی آمده بود: «تسلیم اجباری ایران به قبول صلاحیت دادگاه محدود به اختلافاتی است که بنحوی با پیمانها و کنوانسیونهای قبول شده توسط آن کشور، پس از تصویب اعلامیه سال ۱۹۳۲ مربوط است. برخلاف نظر دولت بریتانیا که دخالت شورای جامعه ملل در اختلاف سال ۱۹۳۲ بین ایران و کمپانی انگلیسی، امتیازنامه را به صورت عهدنامه‌ای میان دو کشور ایران و انگلیس درآورده، این امتیازنامه چیزی جز توافقی میان یك دولت و یك مؤسسه خارجی، برای همکاری نیست (و) دولت بریتانیا را نمی‌توان در این میان طرف قرارداد به شمار آورد.» دادگاه همچنین نظر انگلیس را مبنی بر اینکه قبول طرح مسئله از جانب ایران در دادگاه جهانی، با توجه به اصل «توسل به مرجع» دلیل آن است که ایران صلاحیت دادگاه را پذیرفته، رد کرده بود. به طور خلاصه رأی می گفت: دادگاه جهانی هیچ صلاحیتی در مورد رسیدگی به مسئله را ندارد و بنابراین «اقدامات موقتی» نیز که در دستور ۵ ژوئیه ۱۹۵۱، دادگاه قرار اجرایش را گذارده شده بود، از این پس دیگر قابل اجرا نخواهد بود[۱۷].

رأی دادگاه با موافقت اکثریت (۹ رأی) در برابر پنج رأی مخالف صادر شده بود.

آرای مخالف مربوط به قضات کشورهای آمریکا، کانادا، فرانسه، شیلی و

برزیل بود.

طبیعی است همه کس متوقع است قاضی انگلیسی نیز با صدور این رأی مخالفت کرده باشد، اما او مخالفت نکرده بود. به قول سر اریك بکت دادستان کل انگلیس و رئیس هیئت نمایندگی آن کشور در دادگاه، سر آرنولد مك نیر قاضی انگلیسی دادگاه، با رأی دادن علیه ما تاریخ ساخت. بکت که در دادگاه با قاطعیت از دعوی انگلیس جانبداری می کرد، در این باره سخنانش را چنین ادامه می دهد: «اگر من هم شخصاً» در آن دادگاه بر مسند قضا نشسته بودم، نظرم درست همان نظر سر آرنولد مك نیر بود[۱۸].

فصل پانزدهم

تلاش‌های انگلیس برای سرنگون‌کردن مصدق

با پایان گرفتن جنگ دوم جهانی، مصدق نیروهای ملی را علیه بهره برداری خارجیان از منابع ایران رهبری کرده بود، اما انگلیس‌ها تحت این توهّم که هنوز چون گذشته یك قدرت امپراتوری هستند، منافع خود را از هر تعرضی مصون می‌پنداشتند.

وقتی مصدق ثابت کرد وضع چنین نیست، آنها به‌او بچشم یك دشمن خطرناك نگاه می‌کردند. بنابراین دو هدف عمدهٔ آن‌ها در ایران را، اول سرنگون کردن مصدق و سپس منتفی کردن جریان ملی شدن نفت تشکیل می‌داد.

کوششهای انگلیس برای طرد مصدق از صحنه سیاسی ایران، سالها قبل از نخست‌وزیری وی آغاز شد، چه او به‌طور مداوم با امتیازنامه سال ۱۹۳۳ عناد می‌ورزید. در مارس ۱۹۵۱، همان‌طور که قبلاً گفته شد، سر فرانسیس شپرد طرحی ریخت که بموجب آن از شر مصدق و هواداران او در مجلس خلاص شود. به‌این ترتیب که به شاه فشار آورد مجلس را منحل کند و سید ضیاء یا احمد قوام را روی کار بیاورد ـ که با هر کدام از آنها در غیاب پارلمان ـ احساس می‌کرد می‌تواند وارد معامله شود و قضیه نفت را بنفع انگلیس به‌پایان برساند. اما در زمانی که احساسات ملی در اوج خود بود و علیه انگلیس طغیان داشت انحلال

مجلس، شاه را آشکارا به صورت همدست قدرتهای خارجی در اذهان عمومی جلوه گر می‌ساخت. از این رو، شاه زیر بار پیشنهاد شپرد نرفت[۱].

ناگزیر نقشهٔ بعدی شپرد این شد که سیدضیاء، سیاستمداری را که تماس بسیار نزدیك با انگلیس داشت، روی کار بیاورد و ترتیبی دهد که مجلس به او رأی تمایل دهد. در آوریل ۱۹۵۱ وقتی کابینه علاء استعفا کرد، شاه به تشویق شپرد به رئیس مجلس گفت از این موضوع اطمینان حاصل کند که سید ضیاء در صورت انتصاب به سمت نخست‌وزیری، رأی اعتماد کافی به‌دست خواهد آورد.

وقتی رئیس مجلس رأی‌گیری کرد، از یکصد نفر عدهٔ حاضر، ۷۹ نفر به مصدق رأی دادند، درحالیکه سید ضیاء فقط یك رأی آورده بود. در مجلس سنا نیز با وجود دستورات اکید شاه، و این واقعیت که نیمی از سناتورها از طرف شخص شاه منصوب شده بودند، اکثریت به نخست‌وزیری مصدق اظهار تمایل کرد[۲]. این خبر، وزارت خارجهٔ انگلیس را تکان داد. جفری فورلانگ رئیس اداره امور شرق به موریسون وزیرخارجه پیشنهاد کرد به عنوان اولین اقدام اساسی باید هشدار سختی به مصدق داد تا از قضیه ملی شدن نفت دست بردارد[۳].

شپرد که هنوز در این خواب و خیال بود که تعیین نخست‌وزیر ایران ابتدا نیاز به تصویب دولت انگلیس دارد، به شاه گفت که: «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به مصدق اعتماد نخواهد کرد.»

وقتی ثابت شد شاه نمی‌تواند نخست‌وزیری، از آن نوع که باب سلیقه شپرد باشد منصوب کند، به موریسون گزارش داد که لااقل در اوضاع و احوال حاضر، دیگر روی شاه به عنوان یك نیروی سیاسی نمی‌توان حساب کرد[۴].

وزارت خارجه انگلیس که از شاه مأیوس شده بود، سعی کرد از راه تقویت مخالفان، از قدرت و تسلط مصدق بر کشور بکاهد. برای انجام این منظور اریك برتهود معاون وزارت خارجه با خانم آن لمبتون (میس لمبتون معروف) که در آن زمان استاد کرسی زبان فارسی در مدرسه مطالعات شرقی لندن بود و قبلاً در سفارت انگلیس در تهران خدمت کرده بود، به مشاوره نشست. خانم لمبتون که با دانستن زبان فارسی، روحیات ایرانیان را بهتر از هر کسی در انگلیس

می‌شناخت در وجود مصدق برای انگلیس نفعی نمی‌دید. وی پیشنهاد کرد برای تحت‌الشعاع قرار دادن او باید دست به عملیات پنهانی زد و به «دوستان ایرانی که هنوز در آن کشور داریم روحیه داد، چه بعید به نظر می‌رسد آن‌ها از ترس آنکه مبادا جزو خائنین محسوب شوند در برابر مصدق خودی نشان دهند، مگر آنکه بدانند ما کمکشان می‌کنیم.»

میس لمبتون همچنین گفت، لازم است دکتر رابین زیهنر استاد کرسی فارسی «کلیسای مسیح» در دانشگاه آکسفورد را که در طول جنگ، در عملیات پنهانی خویش در ایران موفق بوده به تهران بفرستیم که مبارزه‌ای زیرزمینی را علیه مصدق شروع کند و زمینه را برای تعیین نخست‌وزیری که از لحاظ بریتانیا مناسب باشد، فراهم نماید.

خانم لمبتون بهترین نامزد را برای نخست‌وزیری ایران در درجه اول سید ضیاء و سپس احمد قوام یا علی سهیلی، سفیر ایران در لندن، می‌دانست.

بعداً خانم لمبتون نام عباس اسکندری را نیز به این لیست سه نفره اضافه کرد و گفت که اسکندری ابتدا از رهبران حزب توده بود ولی وقتی یك پست مناسب به او داده شد، خود را از کمونیست‌ها کنار کشید. به نظر خانم لمبتون، عباس اسکندری یك فرصت‌طلب تمام عیار و درعین حال توانا به شمار می‌رفت که در برابر پول حاضر بود هر کاری انجام دهد.»[۵]

فورلانگ پس از مطالعه روی لیست چهار نفری خانم لمبتون، متوجه شد که در مورد هر یك از آن‌ها ملاحظاتی دارد. مثلاً درباره سید ضیاء احساس می‌کرد، گرچه او به هواداری از انگلیس مشهور است، شانس او برای احراز این پست قدری مشکوك بنظر می‌رسد، بخصوص که به سختی می‌توان انتظار داشت که چرخش پاندول سیاسی بسرعت به نفع ما تغییر جهت دهد.

قوام هم پیر و بیمار بود. فورلانگ به لیست چهار نفری خانم لمبتون، سرلشگر فضل‌الله زاهدی وزیر کشور سابق مصدق را هم اضافه کرد، اما بعداً نامش را خط زد و گفت او در طول جنگ در تحریکات طرفداران آلمانها علیه ما در ایران ظاهراً دخالتهایی داشته، گرچه بخاطر آنکه نیروهای انگلیس او را

توقیف و زندانی کردند، کینه‌ای از بریتانیا به دل نگرفته است.[۶]

بسیاری از مقامات وزارت خارجه انگلیس عقیده داشتند اصولاً در ایران جنبش ملی وجود ندارد و فقط باند کوچکی از افراطی ها مجلس را تحت تأثیر خود گرفته‌اند تا لایحه ملی شدن نفت را تصویب کند. شپرد که مسئول اصلی این نظریه اشتباه بود می گفت جنبش ملی اصیل فقط وقتی در کشوری عقب مانده ظهور می کند که آن کشور برای سالهای متمادی به‌صورت یك مستعمرهٔ غربی اداره شده و این امر را تجربه کرده باشد که چگونه به‌وسیله یك کشور نیرومند و متمدن، رو به رشد گذارده است از آنجا که ایران هیچوقت مستعمره نبوده، اینك در یك «فساد آسیایی» غرق شده و درحال حاضر دارد بهای سنگینی، برای دورانی که زیر قیمومت نبوده می پردازد![۷]

گزارشهای شپرد دربارهٔ جبهه ملی پر از تناقض بود. در نیمه مارس ۱۹۵۱ وی برای موریسون نوشت: «به‌عقیده من دلیل موفقیت جبههٔ ملی آن است که به‌اعضایش این تهمت نمی چسبد که با سوء استفاده از موقعیت و نفوذ خویش دست به مال‌اندوزی و افزایش نفوذ شخصی زده‌اند... از این رو می توانند به اکثریت نمایندگان (در مجلس) که فقط چند نفری از آنان چنین موقعیت ممتازی دارند، حمله کنند، بدون آنکه ترسی از خطر حملات متقابل آنان داشته باشند.» آنگاه چنین نتیجه می گرفت: «جبهه ملی موقعیت خود را به عنوان تنها حزب قانونی و فعال در کشور تثبیت کرده... (و) با نشان دادن ایمان محکم به هدف خویش، توانسته از احساسات خصمانه‌ای که نسبت به کمپانی در میان قشرهای تحصیل کرده و نیمه تحصیل کرده وجود دارد، بهره برداری کند.»[۸]

اما وقتی مصدق و جبهه ملی به قدرت رسیدند، شپرد در ژوئیه ۱۹۵۱ به موریسون گزارش داد: «جبهه ملی اهمیت خود را بر اثر نتایج تلاشهای چند عوام‌فریب... که فقط استعداد دارند تشکیلاتی به‌منظور ارعاب و تهدید سازمان دهند، به‌دست آورده است.» او در گزارش خود اضافه می کند که «تمامی اعضای این گروه مورد نفرت استخوان بندی کلی سیاستمداران ایرانی هستند، و مصدق از پشتیبانی افکار عمومی معقول و منطقی در کشور برخوردار نیست.»[۹]

اگر کسی این دو گزارش را پهلوی هم گذارد و آنها را با هم مقایسه کند، نمی تواند چنین نتیجه گیری نکند که «استخوانبندی کلی سیاستمداران ایرانی» که نسبت به جبهه ملی نفرت دارند، همانها هستند که با سوء استفاده از موقعیت رسمی خویش به مال‌اندوزی و افزایش نفوذ خود می‌پردازند و از تنها حزب قانونی و فعال ایران یعنی جبهه ملی و فاسد نبودن اعضای آن واهمه دارند و با آن مخالفت می کنند. همچنین این نکته روشن می شود که شپرد متکی به نظریات این گروه مخالف است. به نظر دین آچسن وزیر خارجه آمریکا، شپرد یکی از آن شاگردان کله خشك مکتب دیپلماسی (توپهای آتشبازی) بود مردی که: «ارزیابیهای غلط او دربارهٔ اوضاع ایران موریسون، وزیر خارجه انگلیس و تمام مقامات وزارت خارجه این کشور را که بایستی با مصدق روبرو می شدند، گمراه کرد.»[۱۰] به نظر شپرد، ملی کردن نفت گناهی بود که به خاطر ارتکاب آن بایستی مصدق را خرد می کردند، از این‌رو پیشنهاد کرد بریتانیا ایران را با نیروهای نظامی تهدید کند و چنان زیر فشار اقتصادی بگذارد که این کشور ناگزیر به تسلیم شود.

او با طرز تفکر ایرانیان، که مستلزم برخوردی ملایم و همدلانه با حل مسائل آنها بود، به هیچوجه آشنایی نداشت. حسین علاء وزیر دربار وقت ایران نیز شپرد را چهره ای سرد و خشك تصویر می کرد که برای خدمت در ایران، که کشور شعر و احساس و تخیل است، ابداً تناسبی نداشت[۱۱]. غالب ایرانیان دیگری که شپرد را می‌شناختند نیز او را مردی از خودراضی، متکبر و خودخواه معرفی کرده اند.

نظریات شپرد گرچه مغلوط و متضاد بود، برای آنانکه هنوز غرور دوران امپراتوری را در مغزهای خود داشتند، انگیزه هایی تشویق کننده به‌وجود می آورد.

گزارشهایش یادآور گزارشهای عمال و کارگزاران دوران امپراتوری در مستعمرات، در سال‌های آخر قرن نوزدهم بود که عقیده داشتند برای مطیع کردن سکنه بومی بهترین قدرت، توپ است[۱۲]. نظریات آچسن درباره شپرد کاملاً با واقعیات انطباق داشت.

شپرد در حالی که خود اعتراف می کرد، مصدق از محبوبیّت عام برخوردار

است ولی دلیل آنرا عوام فریبی او می‌دانست. از این هم بالاتر، او حتی حملات غشی را که گاه و بیگاه به مصدق دست می‌داد و بنابر اظهارنظر پزشکان، ناشی از رفتار خشن و بیرحمانه‌ای بود که در زندان رضاشاه با وی شده بود، بکلی نادیده می‌گرفت و به دستیارانش می‌گفت، این حملات قلابی است و مصدق، به‌طور ساختگی گاه خود را به آنها می‌زند. او نخست‌وزیر را یك دیوانه می‌دانست و همکارانش را جمعی آدمکش و تروریست. مصدق نیز مانند چرچیل گاهی به امور کشور از داخل بستر خود رسیدگی می‌کرد ولی شپرد این روش او را مورد تمسخر و استهزا قرار می‌داد. یك بار وقتی شپرد به‌خیال خودش مصدق را نصیحت می‌کرد که «معقول و منطقی» باشد، مصدق پاسخ او را با شوخ طبعی و ظرافت فراوان داد. مصدق دچار بیماری کم‌خونی بود و قرار بود خون به او تزریق کنند. ترتیب کار داده شده بود تا مقداری خون از آمریکا بیاورند. وقتی شپرد مشغول نصیحت کردن او بود مصدق پرسید «آیا جناب سفیر کبیر فکر نمی‌کنند تزریق کمی خون آمریکایی به من، ممکن است مرا سر عقل بیاورد!؟»[۱۳]

شپرد از مصدق نفرت داشت، درست مثل کودکی که از کودك دیگری نفرت داشته باشد و بخواهد تمام کاسه و کوزه‌ها را سر او بشکند. او حتی خصوصیات جسمی و رفتار شخصی مصدق را چنین توصیف می‌کرد:

«نسبتاً بلندقد است اما پاهای کوتاه و چنبری دارد، به‌همین سبب مثل خرس راه می‌رود و یا در واقع تلوتلو می‌خورد.... از لحاظ صورت شبیه اسب درشکه است، بعلاوه قدری هم کر است، از این رو با اشکال حرف آدم را می‌فهمد، اما به‌طور معمول، حالت صورتش بدون احساس و بی‌تفاوت است. معمولاً از فاصله ۱۰ سانتیمتری با طرف خود حرف می‌زند، از این رو هنگام صحبت بوی تریاك ملایمی از دهانش به مشام می‌رسد.»[۱۴] اما جرج مك‌گی از مصدق تصویر کاملاً متفاوتی به دست می‌دهد: «خاطرات من، هنگامی از مصدق شروع می‌شود که به عنوان یك مرد او را دوست داشته‌ام و همیشه همراه با حس احترام نسبت به وطن پرستی و شهامت او بوده و اینکه همواره برای انجام آنچه فکر می‌کرده به‌نفع وطنش است، از خود استقامت رأی نشان داده است...

... مصدق مردی است بلند قامت، لاغر، طاس با صورتی باریك و بینی بسیار بزرگ عقابی. چهره ای کاملاً پرتحرك دارد و حالت‌های مختلفی که بر آن ظاهر می‌شود، حتی گاه تا حدودی آنرا کمیك جلوه می‌دهد. با وجود این، در پشت این صورت غم‌انگیز، نشانه‌های واضح یك قاطعیت عمیق ـ ثبات عقیده و روشنی هدف دیده می‌شود.»[۱۵]

واقع امر این بود که همه می‌دانستند آن‌طور که شهرد کوشش کرده وانمود کند، مصدق تریاك نمی‌کشید، اما روبن زیهنر، یعنی همان آقایی که به‌توصیهٔ خانم لمبتون معروف قرار بود برای سرنگونی مصدق از دانشگاه آکسفورد به تهران اعزامش کنند، تریاکی قهار و کهنه‌کاری بود. وقتی به‌عنوان پوشش این مأموریت برای او حکمی به عنوان عضو سفارت انگلیس در تهران صادر کردند و به‌این شهر آمد، مرتباً از دیگر اعضای سفارت با اصرار می‌خواست برای لذت بردن از نشئه تریاك به او ملحق شوند[۱۶].

چند هفته بعد از ورود زیهنر به تهران، کریستوفر وودهاوس از سرویس اطلاعات خارجی بریتانیا (ام‌ـ آی۶) به او ملحق شد و دو نفری فعالیت خود را با همکاری جفری ویلر و لانسلوت پیمن اعضای سفارت آغاز کردند.

وظیفه آنها راه انداختن یك جنگ روانی علیه مصدق و تشویق رهبران مخالف او در مجلس و سنا و مقابله با مصدق بود و برای این کار این عده را به پشتیبانی انگلیس مطمئن می‌کردند.[۱۷] شهرد در حالی که وظیفه هماهنگی عملیات این گروه را عهده داشت، ضمناً شاه را زیر فشار گذارده بود تا حکومت را تغییر دهد.

همان‌طور که قبلاً نیز دیده ایم، سفیر انگلیس دلایلی در دست داشت که او را مطمئن می‌کرد شاه به فشارهایش پاسخ مساعد خواهد داد. در سال ۱۹۴۱، انگلیس‌ها به کمك روسها پدرش را مجبور کرده بودند از مقام سلطنت استعفا کند و شخص شاه را نیز برای جلوس به‌این مقام، خودشان انتخاب کرده بودند. شهرد احساس می‌کرد اگر هم شاه سعی کند از خود استقلال رأی نشان دهد، همان سرنوشت پدرش در انتظارش خواهد بود.

شهرد کراراً از شاه خواسته بود مصدق را برکنار کند، اما شاه با آنکه از مصدق دلخور بود که مقام او را تا حد یك سلطان مشروطه تنزل داده، اما قدرت برکنار کردن او را نداشت، آن‌طور که سر ویلیام استرنگ، معاون وزارت خارجه انگلیس موضوع را مطرح کرده، شاید شاه در کمین فرصتی نشسته بود تا بهانه‌ای برای این کار به‌دستش بیفتد، بدون آنکه این‌طور جلوه‌گر شود که با برکناری مصدق دم انگلیسی‌ها را از تله بیرون آورده است.[۱۸] در ماه اوت سال ۱۹۵۱ که مأموریت استوکس برای حل مسئله نفت در تهران شکست خورد رجینالد باوکر دستیار وزیر مشاور در امور خارجی انگلیس به شهرد دستور داد به شاه با لحن محکمی بگو که باید مصدق را برکنار کند. شهرد این دستور را انجام داد و باصرار از شاه خواست سیدضیاء را به‌جای مصدق منصوب کند ولی شاه در جواب گفت: گرچه خود من، هم از سید ضیاء و هم از قوام خواسته‌ام که احزاب خویش را سازمان دهند و تقویت کنند، اما از آنجا که سید ضیاء خیلی به انگلیسی بودن شهرت دارد، برای تصدی این مقام فرد مناسبی به‌نظر نمی‌رسد[۱۹].

شهرد که دربارهٔ اهمیت شخصیت و مقام خویش توهمات بسیار مبالغه‌آمیزی داشت به وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کرد که به بهانه مشاوره او را به لندن احضار کنند و به‌طور ضمنی به شاه اطلاع دهند تا نخست وزیر جدیدی در ایران روی کار نیامده سفیر انگلیس به تهران باز نخواهد گشت. وزارت خارجه که در باره اهمیت شهرد دچار توهمات خود او نبود، جواب داد احضار شما ممکن است این امر را ثابت کند که بود و نبودتان از نظر مصدق هیچ اثری ندارد[۲۰].

زیهنر از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷ به عنوان وابستهٔ مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران خدمت کرده و با بسیاری از سیاستمداران ایرانی آشنایی داشت. او بزودی با اشخاص مختلفی که منافع وسیع آنها توسط مصدق مورد تهدید قرار گرفته بود، ارتباط برقرار کرد. بویژه؛ سیاستمداران «گارد قدیم» که عقیده داشتند ایران به هر قیمت ممکن باید با انگلیس کنار بیاید و فرصت طلب‌هایی که در انتظار آن بودند از راه مخالفت با مصدق، از دولت بریتانیا پاداش دریافت کنند. البته در این میان اشخاصی هم بودند که دو دوزه بازی می کردند، نظیر سناتور رضا

حکمت، معروف به سردار فاخر، که ظاهراً از مصدق پشتیبانی می‌کرد اما در پرده به انگلیس‌ها فشار می‌آورد و اصرار داشت که او را به قتل برسانند[۲۱]. پیمن که حکمت را بسیار آمادهٔ همکاری می‌دید، از او خواست به همکارانش در سنا بگوید که مصدق را استیضاح کنند[۲۲]. و از طرف دیگر، از مخالفان مصدق خواست تقی‌زاده، رئیس سنا را وادار کنند که یك گروه متشکل از سناتورهای مخالف تشکیل دهد. تقی‌زاده مخالفت کرد و به شپرد اظهار داشت یك سفیر خارجی حق ندارد از شاه کشور متوقف فیه بخواهد که حکومتش را تغییر دهد.

شاه هم به نوبه خود سردرگم بود. گرچه شپرد کراراً از او خواسته بود مصدق را برکنار کند، ولی شاه به‌طور خصوصی نزد درباریان اظهار اطمینان کرده بود که انگلیس‌ها به‌طور پنهانی با مصدق ساخته‌اند، و مایلند او را در پست خویش ابقا نمایند. او نمی‌توانست حتی تصور کند که چگونه ممکنست در ایران، نخست‌وزیری، بدون پشتیبانی انگلیس بر سر قدرت باقی بماند[۲۳].

در این میان فرصتهایی برای سرنگون کردن دولت مصدق پیش آمد، از جمله یك تاجر چوب و الوار ایرانی به نام علی شفیعا به وزارت خارجه انگلیس اطلاع داد اگر پول قابل توجهی در اختیارش گذاشته شود، می‌تواند با نفوذ در وکلای مجلس و سناتورها از یك طرف، و تحریك عشایر به قیام علیه دولت، زمینه سقوط مصدق را فراهم سازد. (به فصل شانزدهم مراجعه کنید) هوراس آمری یك تاجر انگلیسی که تجربیات فراوانی دربارهٔ ایران داشت نیز پیشنهاد مشابهی به وزارت خارجه انگلیس کرد که در آن گفته می‌شد: با پشتیبانی شاه و توزیع مبلغ قابل توجهی پول، می‌توان اپوزیسیون نیرومندی برای سرنگون کردن مصدق به راه انداخت.[۲۴] یك تاجر ارمنی به نام هایگ گالوستیان که در آن زمان مقیم ایران بود، به این پیشنهادها بُعد تازه ای افزود. او طی مسافرتی به لندن، به دونالد لوگن در وزارت خارجه انگلیس گفت برای کاهش نفوذ مصدق، باید طرفداران تندروی او را در جبهه ملی، از نخست‌وزیر جدا کرد. گالوستیان به عنوان مثال می‌گفت امکان دارد دو تن از رهبران پر سروصدای جبهه ملی، یعنی حسین مکی و مظفر بقایی را، هر کدام به بهای پرداخت یکصد هزار لیرهٔ استرلینگ خرید. لوگن کاملاً

تحت تأثیر این پیشنهاد قرار گرفت، چه می گفت این تاجر ارمنی در گذشته نیز در مورد خرید مقامات ایرانی به خاطر اعمال نفوذ برای عملیات پیمانکاری مؤسسات انگلیسی در آن کشور، بسیار موفق عمل کرده است.

گرچه پیشنهاد گالوستیان در آن‌موقع از طرف وزارت خارجه دنبال نشد، ولی آنرا بکلی کنار نگذاشتند و تصمیم گرفتند اگر تمام راههای دیگر با شکست مواجه شود، از آن استفاده کنند. برای تأمین مخارج هر یك از این طرحها هیچ مشکلی وجود نداشت چه (AIOC) در همان زمان میلیونها لیره از طلب‌های ایران بابت حق‌الامتیاز را پرداخت نکرده و در اختیار خویش نگه داشته بود[۲۵].

و سرانجام یك طرح دیگر به میان آمد. یك اقتصاددان اتریشی با برنارد باروز از اعضای سفارت انگلیس در واشنگتن تماس گرفته و گفته بود نمایندهٔ شاهزاده سالارالدوله قاجار است که می گوید ریاست ایل قاجار، یعنی سلسله سلطنتی سابق ایران را به عهده دارد. سالارالدوله پیغام داده بود اگر انگلیس کمك کند تا دوباره سلسلهٔ قاجار را به‌سلطنت برگردانند و او بر تخت و تاج ایران تکیه زند، تعهد می کند اختلاف نفت را بنفع دولت انگلیس حل نماید[۲۶].

اما اجرای این طرح با مشکلات بسیار مواجه بود و احتمال موفقیت زیادی برای آن نمی‌رفت.

به نظر می‌رسید این مسئله که شاه را زیر فشار بگذارند تا دولت را تغییر دهد، ساده‌تر از آن باشد که ناگزیر گردند خود شاه را تغییر دهند.

وقتی مصدق تصمیم خود را در مورد اخراج پرسنل انگلیسی (AIOC) اعلام کرد، وزارت خارجه به شپرد دستور داد به شاه بگوید ما بی نهایت مشتاقیم هر اقدام ممکن را انجام دهیم تا به‌او کمك کند که خود را از شر مصدق خلاص نماید.

شپرد با شاه ملاقات کرد و مدتی صرف وقت نمود تا این مسئله را که مصدق میان مردم محبوبیت و پشتیبان دارد و برکنار کردن حکومت، مستلزم ریسك خطرات بزرگی است از ذهن او خارج کند. اما شاه جواب داد رئیس مجلس می‌گوید برای برکنار کردن مصدق هنوز در میان نمایندگان آرا موافق به‌اندازه

کافی وجود ندارد[۲۷].

جرج میدلتون که در آن زمان پس از شهرد دومین مقام سفارت انگلیس محسوب می‌شد نیز مانند شهرد عقیده داشت که بریتانیا ناگزیر است سرانجام دست به شلیك بزند. به‌نظر میدلتون این مسئله از نظر سیاستمداران ایران باید کاملاً روشن می‌شد که «ما به هیچوجه آمادگی نداریم با دولت مصدق وارد کوچکترین معامله‌ای بشویم» و اضافه می‌کرد «تا زمانی که ما از این اصل ساده به‌طور محکم پشتیبانی کنیم اپوزیسیون بتدریج تشویق می‌شود که دست به تغییر دولت بزند.»[۲۸]

لرد استوکس که در طول مدت مأموریت شکست خوردهٔ خود در تهران به شاه توصیه کرده بود خود را از شر مصدق رها کند و تمام تبلیغاتچی‌های او را به زندان بیندازد اینك فکر تازه‌ای به سرش زده بود. او به‌این نتیجه رسیده بود که مصدق نفوذ عظیمی در کشور بهم‌زده و هر چقدر ما دنبالش کنیم، نیرومندتر می‌شود. از این رو بریتانیا ناگزیر باید به‌نوعی سازش و مصالحه با او تن دهد. او می‌گفت: «این ابلهانه است که سفیر ما در تهران برای تغییر حکومت فشار بیاورد و این امر که ما بگوییم نمی‌توانیم به هیچوجه با مصدق گفتگو کنیم، فقط یك شعار احمقانه است.»[۲۹] الول ساتن که قبلاً به عنوان وابسته مطبوعاتی سفارت سالها در تهران خدمت کرده بود ارزیابی‌اش را از اوضاع به شرح زیر در اختیار وزارت خارجه گذارد:

«در حال حاضر سیاست ما... هدف خود را بر سقوط حکومت مصدق از طرق ترکیبی از عوامل گوناگون نظیر مجازاتهای اقتصادی، اعمال فشارهای بین‌المللی، تهدید و تبلیغات گذارده است، اما اینکه آیا این سیاست عملاً مؤثر خواهد بود، جای سئوال باقی می‌گذارد.

تمام قرائن و شواهد حاکی از آن است که خط سازش ناپذیر مصدق در ایران مورد استقبال عام است و تنها مخالفت قابل ملاحظه‌ای که در برابر او دیده می‌شود از جانب آنهایی است که عقیده دارند او به حد کافی تند نمی‌رود. دولت مصدق و گروه جبهه ملی در مجلس، بیش از هر گروه سیاسی دیگری

منعکس کننده افکار عمومی در این کشور هستند... و در این نکته هم جای تردید نیست که ملی شدن نفت، کاملاً براساس روشهای منطبق با قانون اساسی انجام شده است.»[۳۰]

حتی در داخل (AIOC) عده ای بودند که استدلال می کردند مشکل مربوط به مصدق نیست، بلکه ناشی از شیوهٔ رفتار کمپانی با ایران است. سر فردریك لگت مشاور امور کار (AIOC) اصرار داشت که کشورش «برای غرور ملی ایرانیان اهمیت بیشتری قائل شود» او می گفت: «زمان آن فرارسیده که وزارت خارجه برای ایرانی ها حقوق و امتیازاتی بیش از آنچه در امتیازنامه آمده است در نظر بگیرد.» در وزارت خارجه، ال.ا.سی فرای و چند تن دیگر از اعضای اداره امور شرق نیز همین نظریه را داشتند[۳۱].

خود کلمنت اتلی، نخست وزیر هم طرفدار این خط فکری بود. وی روز ۱۲ ژوئیه در یك جلسهٔ کابینه اظهار داشت:

«دکتر مصدق این توانایی را داشته که دولتش را مورد حمایت ایرانیانی قرار دهد که از فرمانروایی یك دستهٔ فاسد بر کشور ناراضی بوده اند. ما نمی توانیم با خیال راحت چنین فرض کنیم که اگر موفق شویم حکومت فعلی ایران را براندازیم، جانشینان این دولت بتوانند کمتر موجب عدم رضایت بریتانیا شوند و باید این خطر را بپذیریم که در چنین صورتی متعهد به پشتیبانی از رژیمی گردیده ایم که به همین اندازه غیر دموکراتیك است... ما نباید احساسات اصیل ملی را در ایران، با چسبیدن به سیستم کهنهٔ به دست آوردن امتیازات، به کناری بیندازیم.»[۳۲]

همان طور که در گذشته دیدیم، این نظریات با عقاید هربرت موریسون، وزیرخارجه در تضاد بود و او مصدق را به عنوان خطری برای منافع بریتانیا در خاورمیانه و به طورکلی در هر جای دیگری در جهان تلقی می کرد. موریسون با پشتیبانی وزرای جنگ، خزانه داری و سوخت و برق، نظر خود را برای توسل به تلاش برای برکنار کردن مصدق پیش برد و در همان حال اصرار داشت که در این راه دولت آمریکا نیز به انگلیس ملحق شود. اما به دست آوردن موافقت آمریکا

نسبت به این نظریه، در عمل نشان داد که کار دشواری است. هنری گریدی سفیر آمریکا در تهران، مصدق را تحسین می کرد و عقیده داشت: «حزب جبهه ملی دکتر مصدق، نزدیك ترین چیز به یك عنصر معتدل و با ثبات در یك پارلمان ملی است.»[۳۳] گریدی جنبش ملی ایران را با جنبش ملی هند مقایسه می کرد که سرانجام منجر به استقلال آن کشور شد و هشدار می‌داد اگر ایالات متحده از این جنبش پشتیبانی نکند اعتبار خود را در جهان از دست خواهد داد و کمونیست‌ها تقویت خواهند شد. افکار عمومی در آمریکا نیز با عقاید گریدی همراه بود.

سفارت انگلیس در واشنگتن نسبت به خطر بالقوهٔ احساسات ضدامپریالیستی مردم آمریکا به وزارت خارجه انگلیس هشدار می‌داد و نگران انتقاد جهانی از سیاستهای گذشته (AIOC) بود. گرچه کمپانی‌های نفتی آمریکا، بطور مؤثر به (AIOC) کمك می کردند، ولی وزارت خارجه برای پشتیبانی از بریتانیا (در مورد برکناری مصدق) حاضر به کمك نبود[۳۴]. به شپرد دستور داده شد که روابط دوستانه خود را با اعضای سفارت آمریکا در تهران گسترش دهد، اما شپرد عقیده نداشت چنین کوششی ارزش داشته باشد. او در پاسخ این دستورات به وزارت خارجه انگلیس نوشت: «آمریکایی‌ها به‌طور قطع این جاه‌طلبی را دارند که نفوذ خود را در ایران افزایش دهند و ما را در این کشور رقیب اصلی خود می‌دانند.» او به عنوان مثال از «اورل هریمن» یاد می کرد که «مصدق را به عنوان یك قهرمان ملی ستوده بود.» و اضافه می کرد که «آمریکا نسبت به روشهای مستعمراتی و امپریالیستی سیاست بریتانیا در تمام نقاط شرق مشکوك است.» وی سپس به این نتیجه می‌رسید که «با این طرز تفکر آمریکا کاملاً آمادگی آنرا دارد که (AIOC) را قربانی کند[۳۵]. شپرد از گریدی بدش می‌آمد و به او مطلقاً اعتماد نداشت. به نظر او گریدی «مرد مهملی است..... که مأیوسانه مشتاق است به‌عنوان منجی ایران شناخته شود، به همان طریقی که اعتقاد دارد که منجی یونان... و هند بوده است.» در بارهٔ اعضای زیردست گریدی در تهران نیز عقیده داشت «تمام آنها آدمهای دست دومی هستند و شخصاً نیز احساسات ضد انگلیسی دارند.»[۳۶]

موریسون، بدون پروا به سفیر انگلیس، فرانکز، در واشنگتن دستور داد که پشتیبانی وزارت خارجه آمریکا را برای اعمال فشار مشترك به شاه در جهت انحلال مجلس، و برقراری نوعی حکومت نظامیان برای سقوط مصدق، به دست آورد. جرج مك‌گی، معاون وزارت خارجه آمریکا با هر دو پیشنهاد موریسون بشدت مخالف بود.

او می‌گفت: «شاه نه تنها به اندازه کافی برای انحلال مجلس قدرت ندارد، بلکه برای شاه، ساقط کردن مصدق به‌معنای آن است که خودش را در برابر دولت خویش، پارلمان ایران و افکار عمومی مردم این کشور و برضد همه آنها قرار دهد.»

مك‌گی شکایت داشت که «دولت بریتانیا هیچوقت به نصایح آمریکا گوش نکرده و اگر هم کرده بسیار کم و بسیار دیر این کار را انجام داده است» و حالا آنها خود را متعهد به انجام یك هدف غیرممکن کرده اند.»[۳۷] فریمن ماتیوز معاون دیگر وزارت خارجه نیز از نظریات مك‌گی پشتیبانی می کرد و چنین عقیده داشت که احساسات ملی در ایران بسیار گسترده‌تر از آن است که با برکناری مصدق سرکوب گردد[۳۸].

در سپتامبر ۱۹۵۱، وزارت خارجه آمریکا نامه‌ای تسلیم فرانکز سفیر انگلیس کرد که در آن گفته شده بود تا زمانی که جوسیاسی در ایران تغییر نکند، انتصاب دولت جدیدی به جای مصدق از نظر شاه غیرممکن است. در نامه همچنین آمده بود «اگر دولت مصدق به صورتی زودرس و نابهنگام برکنار شود» این خطر بزرگ وجود دارد که خود شاه نیز سرنگون گردد و در چنین صورتی آخرین عنصری که غرب می‌تواند در ایران روی آن تکیه کند نیز از دست خواهد رفت[۳۹]. تلاشهای فرانکز برای آنکه آچسن و هریمن را با نظر دولت متبوع خویش همراه کند به جایی نرسید[۴۰].

شپرد مخالف بود بریتانیا در هر گامی که می‌خواهد بردارد با آمریکا وارد مذاکره و بحث و استدلال شود. او به وزارت خارجه نوشت: «در حقیقت این ضربه‌ای بر حیثیت ما تلقی می‌شود که اطاعت خود را از آمریکایی‌ها در مورد

مسئله نفت تأیید کنیم و چنین تصوری را به دست دهیم که به طور کامل آلت دست آمریکا شده ایم.» وزارت خارجه که با این نظر موافق نبود جواب داد: «این مسئله اهمیت اساسی دارد در هر اقدامی که در جهت برکناری مصدق انجام می‌دهیم، آمریکا نیز مانند ما عمل کند.»[۴۱]

وقتی این امر دیگر به ثبوت رسید که دستگاه دولتی ترومن را نمی‌شود به‌هیچوجه تشویق کرد به خاطر بریتانیا دست به تلاش برای برکناری یك دولت مورد حمایت مردم و غیر کمونیست بزند، وزارت خارجه به این نتیجه رسید لازم است طرحی را تنظیم کند که براساس آن محبوبیت مصدق را در ایران از بین ببرد. اریك برتهود پیشنهاد کرد یك تلاش همه جانبه از طریق بخش فارسی بی.بی.سی به‌عمل آید تا مردم ایران را متقاعد کند بدبختی آنها ناشی از «دولت نالایق و فاسدی است که برکشورشان حکومت می کند. (وبنابراین) نخستین گام برای حل رضایت‌بخش (قضیه نفت) روی کار آمدن یك حکومت درست و حسابی در ایران است.»[۴۲]

برتهود از این موضوع نگران نبود که «براثر سرنگون کردن یك حکومت مورد علاقه و پشتیبانی مردم، در ایران قیامی روی دهد.» او می گفت: اگر براثر این امر دستگاه دولتی و اداری ایران بکلی سقوط کند و روسها در شمال (ایران) دست به مداخله بزنند، در صورت لزوم ما می توانیم براساس سوابق تاریخی، یك منطقه نفوذ انگلیس برای خودمان در آن کشور درست کنیم.»[۴۳]

از نظر بریتانیا، این مسئله مطلقاً اهمیتی نداشت چنانچه چاههای نفتی و مناطق اطراف خلیج فارس تحت تسلط آن دولت باقی بماند، ایران حاکمیت خود را از دست بدهد و تجزیه شود.

شپرد هم به نوبه خود استفاده از بی.بی.سی را توصیه می کرد. و به وزارت خارجه نوشت: اپوزیسیون ایران نیز احساس می کند شانس سقوط مصدق در آینده نزدیك، در صورت پخش برنامه‌هایی از بی.بی.سی که در آن استدلال شود هیچ امیدی برای رسیدن به یك راه حل منطقی با دولت فعلی باقی نمانده، تقویت خواهد شد.»[۴۴]

شپرد نه تنها به وزارت خارجه انگلیس، در مورد حملاتی که باید انجام شود خط می‌داد، بلکه دستورات خود را در این مورد مستقیماً برای بی.بی.سی می‌فرستاد. در این دستورات شپرد توصیه می‌کرد، به خاطر محبوبیتی که مصدق فعلاً از آن برخوردار است، در حال حاضر صلاح نیست حملات متوجه شخص او باشد. به جای آن به ایرانی‌ها باید گفته شود با پیروی از سیاست ملی کردن نفت، ایران از حمایت انگلیس محروم خواهد شد، درحالی که بدون این حمایت ایران به دامان هرج و مرج و کمونیسم سقوط خواهد کرد و ضمناً روی این نکته نیز باید انگشت گذارد که پیشنهادهای کمپانی نفت به ایران بسیار سخاوتمندانه است[۴۵].

فورلانگ به شپرد اطلاع داد: «ما با تنظیم‌کنندگان برنامه‌های فارسی بی.بی.سی هر دو هفته یك بار به طور مرتب جلسه داریم و هرگاه بخواهیم خط تازه‌ای را در این مورد دنبال کنند، حدود آنرا برایشان مشخص می‌کنیم. بی.بی.سی بسیار خوشحال خواهد شد که از طرف شما راهنمایی شود که طرح چه مسائلی اثرات بیشتری خواهد داشت، تا برنامه‌های خود را برهمان اساس تنظیم نماید.»

فورلانگ حتی نوشته بود «برنامه فارسی بی.بی.سی دولت کنونی ایران را به صورت دولتی «احمق و کله شق» معرفی خواهد کرد و درحالی که روی ترس ایران از روسیه انگشت خواهد گذاشت... احتمالاً این حدس و گمان را تقویت خواهد کرد که پس از اعلام آتش بس در جنگ کره، نقطه‌ای که در آینده روسها به آن ضربه خواهند زد، ایران خواهد بود.»

فورلانگ همچنین خاطرنشان کرده بود: «در برنامه‌های بی.بی.سی... از حمله به هیئت حاکمهٔ ایران و طبقات ذی‌نفوذ کشور خودداری خواهد شد، چه احتمال دارد پس از سقوط مصدق، ما ناگزیر باشیم با دولتی که از همین طبقات برخاسته است وارد معامله شویم[۴۶].

شپرد که از نظریات وزارت خارجه به وجد آمده بود شروع به تنظیم خطوط راهنمای بی.بی.سی و تهیه خوراك برای این برنامه‌ها نمود.

میدلتون، دو برنامهٔ جانشین دیگر که ضمناً با یکدیگر تضاد داشتند نیز برای

روش بی.بی.سی در نظر گرفته بود. به این ترتیب که از یك سو چون مصدق از حمایت اصیل مردم برخوردار بود و بعلاوه، نسبت به بعضی از اطرافیان خود معتدل‌تر به حساب می‌آمد، به این اطرافیان حمله شود که مانع می‌شوند مصدق راه حلی برای مسئله نفت پیدا کند، و برنامه دوم آنکه با طرح این مسئله که مصدق به‌طور خصوصی با ما بندوبست و معامله کرده، اعتبار شخصی نخست وزیر را خدشه‌دار نمایند[۴۷].

جفری ویلر از اعضای سفارت در تهران که چندین سال به طور فعال با (AIOC) در زمینه روابط عمومی کار کرده بود، نظریه دیگری داشت. وی هنگامی که در لندن بود از طریق باوکر دستیار معاون وزارت خارجه پیشنهاد کرد به اتفاق خانم لمبتون نامه‌هایی از قول اتباع بریتانیا مقیم ایران به عنوان بی.بی.سی جعل کنند که در آنها از زبان این باصطلاح انگلیسی‌های مقیم تهران، آنچه را که وزارت خارجه مایل است مطرح شود، منعکس سازند. اما گردانندگان بخش فارسی بی.بی.سی این پیشنهاد را رد کردند وگفتند ممکن است شنوندگان ایرانی مشکوك شوند و بالاخره حقیقت آشکار گردد که اصولاً چنین اشخاصی یا در ایران وجود ندارند یا اصلاً چنین مطالبی ننوشته اند[۴۸].

وقتی روز ۶ سپتامبر ۱۹۵۱، مصدق تصمیم دولت خود را مبنی بر اخراج کارکنان انگلیسی (AIOC) در سنای ایران اعلام کرد، شپرد نه تنها گزارشهایی را که باید بی.بی.سی در تفسیر و توضیح این تصمیم پخش کند اماده داشت، بلکه زمان پخش آنرا نیز تعیین کرده بود. همان روز که مصدق اعلامیهٔ مربوط به این موضوع را در سنا مطرح کرد، شپرد فوراً به وزارت خارجه تلگرامی فرستاد که در آن خواسته شده بود با اعلامیه مصدق باید فوراً و به صورت یك اطلاعیه کوتاه و بسیار صریح رسمی مقابله شود... ومتن این اطلاعیه از بی.بی.سی به طور کامل، هم در برنامه شبانه و هم در برنامه صبحگاهی فردای آن پخش گردد.

بی.بی.سی نیز مجبور شد عیناً این دستور سفیر را اجرا کند که در آن ضمناً تصریح شده بود با این ترتیب دیگر هیچ گونه مذاکره ای با ایران به نتیجه مثبتی نخواهد رسید[۴۹].

با افزایش فشار مصدق به (AIOC)، انگلیس‌ها توجه خویش را برانجام حملات مستقیم علیه او متمرکز ساختند و مطبوعات مخالف را تشویق کردند مبارزه شدیدی را علیه نخست‌وزیر آغاز کنند. یك روزنامهٔ چاپ تهران از این گروه به نام «طلوع تهران» در اجرای این سیاست نوشت: «مصدق برای حل مسئله نفت هیچ برنامه‌ای ندارد. دولت وی محکوم به شکست است و او بایستی استعفا کند. این واقعاً یك بدبختی است که سرنوشت کشور را به دست پیرمرد بیماری سپرده‌ایم که دستخوش طغیانهای روحی و احساسی است و به او اجازه داده‌ایم با سرنوشت ملتی اینچنین بازی کند.»[۵۰]

اما دیگر روزنامه‌ها از دولت پشتیبانی می‌کردند. شاهد اظهار عقیده کرد برخی از مطبوعات معلوم‌الحال و همچنین دسته‌های معینی در مجلس و سنا به عنوان عمال انگلیس وظایف خود را انجام می‌دهند. این روزنامه از مصدق خواست دست به تصفیه «عمال امپریالیسم» در ایران بزند تا «مرگ امپریالیسم انگلیس» را در ایران تسریع کند. روزنامه مستقل کیهان بریتانیا را متهم کرد به بهانهٔ اینکه تحت رهبری مصدق، سرنوشت محتوم ایران سقوط در دامان کمونیسم است، سرگرم ایجاد جبههٔ مخالفی علیه او شده است و اضافه کرد: «اگر واقعاً انگلیس مایل به جلوگیری از تهدید کمونیسم است، باید با فقر مردم مبارزه کند نه با خود مردم.»[۵۱]

در این میان فرانکز، سفیر انگلیس در واشنگتن با کمك جمعی از همکارانش در تغییر جهت دادن روش طرفدار مصدق مطبوعات آمریکا به موفقیت‌هایی دست یافته بودند. مثلاً روزنامه‌های «واشنگتن پست» و کریسچن ساینس مانیتور نوشتند: در واقع می‌توان گفت بهایی که مصدق برای نفت ایران مطالبه می‌کند، خارج از حد و قاعده است و ایران را در سیستم اجاره و بازاریابی نفت به انزوا می‌کشاند. دربارهٔ تقاضای کمك مصدق از آمریکا، نیویورك تایمز چنین سؤال کرد: «آیا این مسئله واقعاً قابل درك است که به ایران، به خاطر آنکه قرارداد نفتی خود را زیرپا گذاشته است پاداش بدهیم؟. ...در دفاع از غرب بزرگترین متحد آمریکا کیست، ایران یا بریتانیا؟»

مجله لایف نوشت: «برای استقرار نظم در خاورمیانه بهترین متحدان ما سلاطین و مردان نیرومند هستند... ما باید همچنین روابط خود را با قدرتهای استعماری، نظیر انگلیس و فرانسه، گرچه مورد نفرت و در حال رنگ باختن هستند، هماهنگ سازیم، بویژه وقتی پای مسائلی چون اساس نظم جهان در میان است.»

«در روزنامه نیویورك هرالدتریبون از قلم مفسر معروفی نظیر جوزف آلسوپ مطالبی چون «سبك مغزی و حماقت» اشخاصی نظیر جرج مك‌گی مطرح شد که در حوزه‌های تخصصی خویش، تابعیت افتخاری خود را نادیده می‌گیرند و داخل در مسائلی نظیر شرکت در مسابقه برای به‌دست آوردن محبوبیت در خاورمیانه می‌گردند.»[۵۲] (AIOC) در کوشش دیگری برای تیره کردن روابط مصدق با آمریکا به مطبوعات مخالف دستور داد حملات شدیدی برضد ایالات متحده به‌عمل آورند.

مصدق، که نسبت به افکار عمومی آمریکایی‌ها حساسیت شدید نشان می‌داد، در مصاحبه‌ای با مجله آمریکایی یو ـ اس نیوزاندورلدریپورت گفت: «بخش بزرگی از این حملات توسط عناصر خارجی انجام می‌شود و صریحاً می‌گویم که کمپانی سابق نفت (AIOC) نقش مهمی در این تحریکات و خرابکاریها به‌عهده دارد.»[۵۳]

تبلیغات بی.بی.سی و مطبوعات همراه با فعالیت‌های زیهنر و وودهاوس اثر خود را گذارد. در مجلس یك گروه ۱۴ نفری، به رهبری جمال امامی شروع به تعرض به مصدق و سرزنش کردن وی بابت شکست در مسئله نفت کرد.

روز ۶ سپتامبر که قرار بود جلسهٔ مجلس برای شنیدن سخنرانی نخست‌وزیر تشکیل شود، تعداد نمایندگان حاضر کمتر از آن بود که اکثریت حاصل گردد و بتوان جلسه را تشکیل داد.

در روز نهم سپتامبر، که زیر فشار افکار عمومی، مجلس بالاخره تشکیل شد، مصدق گفت: دولت بریتانیا، به‌منظور حفظ منافع (AIOC) دست به استخدام عمال و مزدورانی در همه جا ـ در مجلس و سنا، در دولت، در دربارسلطنت، و بطور

کلی در سراسر جامعه و اجتماع زده است. او همچنین به ایرانیانی که از جانب چپ (مقصودش روسیه بود) رهبری می‌شوند حمله کرد و گفت: سرنوشت ایران را نه بلهوسی قدرتهای خارجی، که اراده و خواست ملت ایران باید تعیین کند. او سپس به قرائت قسمتی از گزارشهای بخش فارسی بی.بی.سی پرداخت و گفت این دستگاه یك ماشین تبلیغاتی است که برای اعمال نفوذ دولت انگلیس در خارج از کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد. روشن بود مصدق کاملاً متوجه است که انگلیس کمر همت بسته تا به‌جای او دولتی را در ایران روی کار آورد تا به وسیله آن، قراردادی را که در مورد نفت مورد پسندش باشد، ببندد، ولی وی مصمم است با این نیت دولت بریتانیا بجنگد.

در گزارش نطق نخست‌وزیر به وزارت خارجه بریتانیا شپرد معلوم‌الحال شکایت کرده بود که چرا مصدق «به شرافتمندانه بودن مقاصد دولت بریتانیای کبیر اعتقاد ندارد!» او در گزارش اضافه کرده بود: «قطعی است که برای توافق میان دو دولت، باید بین طرفین اعتقاد متقابل وجود داشته باشد، و اینك دیگر مصدق ثابت کرده است که چنین اعتمادی وجود ندارد.»[۵۴]

واقعاً شگفت‌انگیز بود که از نظر شپرد، تلاش بریتانیا برای سرنگون کردن دولت منتخب و قانونی ایران و جانشین ساختن آن به وسیله یك دولت دست‌نشانده، در معیارهای بین‌المللی یك روش پذیرفته شده و معمول به حساب می‌آمد. او نمی‌توانست بفهمد چرا مردم ایران به «شرافتمندانه بودن مقاصد» دولت بریتانیای کبیر اعتقاد ندارند.

نطق مصدق، که در واقع عکس‌العملی به فعالیت‌های پنهانی انگلیس بود، وضع دولت او را، به‌حساب اپوزیسیون که نتوانسته بود یك کلمه در دفاع از دولت بریتانیا به زبان آورد، تقویت کرد. روزنامه نیویورك تایمز درباره این نطق چنین نوشت:

«سیاستمدار زیرك و کهنسال سرانجام موفق شد خود را به جماعت بی‌شمار آدمهای کوچك و عادی ـ به مغازه‌داران، به صنعتگران، به مردم باسواد و زیرفشار و حتی به بخشهای بسیاری از مردم کاملاً معمولی، به عنوان قهرمانان

آنان در مبارزه علیه امپریالیسم خارجی و همچنین نبرد علیه سرمایه‌داران و ملاکان بزرگی که اجیرشان کرده اند، و یا دستگاههای فاسد اداری، بشناساند. دکتر مصدق برای آنان مخزن و مأمن امیدها و آرزوهای سرکوب شده و انجام نیافته شان شده است. مردم اورا به عنوان سپر محافظ خود در برابر هرگونه تجاوز و تعدی و غارتگری، از هر ناحیه‌ای صورت گیرد، می شناسد... پس بگذار «گارد قدیم» ایران، این نکته را خوب درك کند.»[۵۵]

آخرین جلسهٔ مهم دولت کارگری انگلیس برای سرنگون کردن مصدق روز ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱ تشکیل شد. در این جلسه سر ادوارد بریجز معاون دائمی وزارت خزانه‌داری، همچنین روی برکناری یکی دیگر از پاهای اصلی مناقشه نفت، یعنی سر ویلیام فریزر رئیس کل (AIOC) نیز پافشاری کرد که به نظر او کوته‌نظری و عدم برخورداری وی از واقع بینی سیاسی، منجر به وقوع بحران نفت ایران شده بود.

در جلسه سر لسلی رووان از وزارت خزانه‌داری، مسئله اصلی را به این ترتیب مطرح کرد: «در صورتی که بریتانیا به این نتیجه قطعی رسیده باشد که به‌هیچ‌وجه با مصدق وارد گفتگو نشود، آیا ما آماده ایم دست به اقداماتی بزنیم که به سقوط وی منجر گردد؟»[۵۶] و روز پس از تشکیل این جلسه، حزب کارگر انتخابات انگلیس را با جزیی اختلاف به حزب محافظه‌کار باخت و چرچیل با سمت رهبری محافظه کاران، مسئولیت تشکیل دولت جدید را به عهده گرفت، که ضمناً یکی از وظایف آن انجام اقدامات لازم برای سرنگون کردن مصدق بود.

ماهها قبل از این رویداد، آنتونی ایدن وزیر خارجه حکومت چرچیل پیشنهاد کرده بود که بریتانیا و ایالات متحده مشترکاً با شاه تماس بگیرند و کوشش کنند کودتایی در ایران انجام دهند[۵۷]. وقتی ایدن به وزارت رسید نامه‌ای از سر فردریك لگت مشاور امور کارگری (AIOC) دریافت داشت که در آن به وی توصیه کرده بود: «راه تحت‌الشعاع قراردادن مصدق آن است که با طرفداران اصلاحات در ایران همدلی نشان داده شود، همانها که از پشتیبانی بریتانیا از نشاندن حکومتهای فاسد بر مسند قدرت به تنگ آمده اند و مرتباً سؤال می کنند

پس تمایل بریتانیا به دفاع از اصول اخلاقی کجا رفته است؟» نظریات لگت به عنوان «حرفهای بی‌معنی» بی‌درنگ از طرف ایدن رد شد[۵۸].

وزیر خارجه جدید انگلیس ۵ روز پس از انتصاب به این سمت جلسه‌ای با مقامات عالیرتبه که در قضیه نفت ایران دخالت داشتند تشکیل داد. در این جلسه رووان گفت:

«مصدق آمریکایی‌ها را به جان انگلیس‌ها انداخته» و اظهار عقیده کرد: «آمریکایی‌ها در آخرین مرحله هرگز اجازه نخواهند داد اقتصاد ایران متلاشی گردد.»

شپرد که برای مشاوره با دولت جدید دربارهٔ اوضاع ایران به لندن آمده بود، همچنان معتقد بود نهضتی که توسط مصدق رهبری می شود مطلقاً بر احساسات اصیل ملی تکیه ندارد.

وی می گفت: «نیروهای سیاسی با ثبات در ایران دست‌اندرکار آن هستند که مصدق را سرنگون کنند و این امر موجب بازگشت (AIOC) به آن کشور خواهد شد.» ایدن این نظریه را قبول نداشت و می گفت (AIOC) جز با توسل به زور، دیگر هرگز قادر به بازگشت به‌ایران نیست[۵۹].

خانم آن لمبتون به صبر و شکیبایی توصیه می کرد و می گفت: اگر ما فقط بتوانیم بر اعصاب خود مسلط باشیم دکتر مصدق سقوط می کند و (AIOC) به ایران باز خواهد گشت. به نظر خانم لمبتون مصدق و هوادارانش فاقد چنان سازمان و موقعیت اجتماعی بودند که بدون کمك خارجی بتوانند به صورت نیرومندی روی پای خود بایستند.

خانم لمبتون سوءظن داشت که کاشانی مبالغ هنگفتی پول از جایی دریافت داشته و احتمالاً این پول را نه روسها، بلکه یك منبع آمریکایی در اختیار او قرار داده است و اضافه می کرد البته پول از طرف وزارت خارجه آمریکا پرداخت نشده ولی شاید منبع پرداخت آن شاخه‌ای از S.O.E (سازمان عملیات اجرایی ویژه) بوده که برای مدتی از دکتر مصدق و کاشانی به‌عنوان پاسخی در برابر کمونیسم استفاده می کرده است.

البته برای اثبات صحت این اظهارنظر خانم لمبتون تاکنون هیچگونه شواهد و یا دلیل و مدرکی یافت نشده است. لمبتون ارزیابی آمریکا را درباره قدرت مصدق رد می‌کرد و عقیده داشت آمریکایی‌ها در مورد مسائل مربوط به ایران تجربه و واقع‌بینی سیاسی انگلیس‌ها را ندارند[۶۰].

منابع اطلاعاتی انگلیس در مورد ایران را ـ آن‌طور که اسناد وزارت خارجه این کشور نشان می‌دهد ـ در درجهٔ اول سیاستمداران ایرانی در داخل و خارج از آن کشور تشکیل می‌داده اند که بیشتر علاقه‌مند به پیشبرد منافع مادی خود بودند تا اینکه یك اظهارنظر و توصیهٔ بیطرفانه بکنند. سیدضیاء که در سال ۱۹۲۱ با پشتیبانی انگلیس نخست‌وزیر شده بود بازهم همان پشتیبانی را توقع داشت تا دوباره پست قبلی خود را به دست آورد.

اسدالله علم، که یك اشراف‌زاده و زمین‌دار بزرگ و محرم شاه بود، برآورده شدن کامل جاه‌طلبی‌های خود را در همکاری با انگلیس می‌دید. او مشتاقانه موافقت کرد از طرف شهرد با گروهی از نمایندگان مجلس ارتباط برقرار سازد و آنها را تشویق کند که با مصدق به مخالفت برخیزند. از این مهم‌تر او به عنوان رابطی میان شهرد و شاه عمل می‌کرد تا کوشش‌های آنان را برای سقوط مصدق هماهنگ کند. مهره‌های عمدهٔ انگلیس در مجلس، براساس اسناد وزارت خارجه این کشور، اعزاز نیك‌پی، هادی طاهری و منوچهر تیمورتاش بودند که عقیده داشتند ایران علیه مقاصد انگلیس موفق به انجام هیچ کاری نخواهد شد[۶۱]. در بازار نیز در رأس مهره‌های بریتانیا برادران رشیدیان قرار داشتند که فکر می‌کردند از طریق کمك به انگلیس‌ها منافع تجارتی‌شان بهتر تأمین خواهد شد.

در خارج از ایران انگلیس‌ها به توصیه‌های «گارد قدیم» سیاستمداران ایرانی تکیه داشتند. علی منصور که در سال ۱۹۵۰ پست نخست‌وزیری را از دست داد و به‌عنوان سفیرکبیر ایران در رُم منصوب شد دوباره به هوس نخست‌وزیری افتاده بود و برای انجام این منظور می‌خواست روابط خود را با انگلیس‌ها تقویت کند. منصور برای آنکه همکار انگلیسی خود را در رُم خشنود کند به او گفته بود: «مصدق یك دیوانه و در عین حال برای ایران یك فاجعه

است.»[۶۲]

در لندن، علی سهیلی سفیر ایران نیز همین جاه‌طلبی را داشت و همین استراتژی را نیز دنبال می‌کرد. وقتی وابستهٔ مطبوعاتی وی ـ حمزاوی ـ مجبور شد یادداشتی را در انتقاد از (AIOC) از طرف دولت ایران تسلیم وزارت خارجه انگلیس کند، به جفری فورلانگ گفت او و همچنین سفیر ایران از تسلیم این یادداشت و شرکت در ابلاغ چنین مکاتباتی بشدت ناراحت هستند. حمزاوی از این هم فراتر رفت و به فورلانگ پیشنهاد کرد برای پیشبرد سیاست انگلیس درایران حاضر است همه‌گونه مشورت و راهنمایی بکند... وی گفت: انگلیس باید برای دولت ایران این موضوع را کاملاً روشن کند که در مسئلهٔ نفت حمایت آمریکا را پشت‌سر خود دارد[۶۳].

خود سهیلی سفیرکبیر ایران در لندن نیز، همان‌طور که قبلاً دیدیم به ایدن وزیر خارجه انگلیس گفته بود: همواره کمک‌های شخصی‌اش در اختیار اوست.

ابوالحسن ابتهاج، سفیر وقت ایران در پاریس، از اعضای «گارد قدیم» نبود ولی او نیز بر سر تصادماتی که هنگام ریاست خود بر بانك ملی با مصدق پیدا کرده بود، از سیاستهای وی انتقاد می‌کرد[۶۴].

آن طور که سر اولیورهاردی سفیر وقت انگلیس در پاریس گزارش داده است، ابتهاج به او گفته بود: «بحران نفت ایران حل نخواهد شد مگر آنکه مصدق استعفا کند و بریتانیا بر آبادان مسلط شود.»[۶۵]

انگلیس‌ها برای پیش بردن مقاصد خویش به تحکیم روابط با ایرانیانی که از حکومت خود انتقاد می‌کردند می‌پرداختند، اما از برقراری رابطه با بخش واقعی اجتماع ایران غفلت می‌ورزیدند.

الول ساتن در کتاب خود در این باره می‌نویسد:

«بزرگترین نقطه ضعف بریتانیا در رفتار با خارجیان، عدم توانایی دیپلماتهای این کشور... در نفوذ کردن به داخل قشرهای مردمی بوده که می‌بایستی واقعاً با آنان سر و کار پیدا می‌کرده اند. دیپلماتهای ما فقط به‌این قانع بوده اند که خود را پشت دیوارهای بلند محوطهٔ سفارت... دور از مردم کشوری که

در آن زندگی می‌کنند و آرزوها و امیدها، ترسها و نگرانیها و روش زندگی آن مردم، که درباره شان هیچ نمی‌دانند، و علاقه‌ای هم به دانستن آن ندارند، محفوظ نگاه دارند.»[۶۶]

در این میان دولت بریتانیا بر تلاشهای خویش افزود تا به آمریکایی‌ها تفهیم کند ادامهٔ حکومت مصدق به منافع غرب لطمه خواهد زد و دولت ایالات متحده باید از دادن هرگونه کمك سیاسی یا اقتصادی به این حکومت جداً اجتناب ورزد.

رودریك سارل از وزارت خارجه پیشنهاد کرد، از لحاظ منحرف کردن توجه آمریکا و نگرانی آن کشور به مسئله خطر تسلط کمونیست‌ها بر ایران، در صورت سقوط اقتصاد این کشور، ممکن است این استدلال مفید باشد که «یك جامعه کشاورزی عقب‌مانده که ۸۰ درصد مردم آن زیر خط فقر، فقط به‌صورت بخور و نمیر زنده هستند، از لحاظ اقتصادی سقوط نمی‌کند، فقط «افت» می‌کند و بدون تردید تعداد کسانی که بر اثر گرسنگی می‌میرند بیش از حد معمول می‌شود. بنابراین به حتمی‌الوقوع بودن پدیدهٔ فاجعه‌آمیزی که وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا از آن نگران است، اعتقاد نداریم[۶۷]. به‌عبارت روشن‌تر، از نظر سارل، هیچ اشکالی نداشت برای انجام اهداف و مقاصد بریتانیا، مردم ایران بیش از حد معمول از گرسنگی تلف شوند و او این مسئله را کاملاً معقول می‌دانست که نظریاتش برای آمریکایی‌ها در این باره کاملاً تشریح گردد.

اما وزارت خارجه آمریکا نه تنها این موضوع را قبول نداشت که به‌خاطر سقوط حکومت مصدق باید ایرانیان را گرسنگی می‌دادند بلکه حتی معتقد بود که دولت مصدق را باید زنده و فعال نگاه داشت. وقتی چنین اختلاف نظر فاحشی پیش آمد، در ماه فوریه سال ۱۹۶۲ وزارت خارجه انگلیس از پل نیتز مدیر کل برنامه‌ریزی وزارت خارجه آمریکا به لندن دعوت کرد تا نظریات خود را به وی تفهیم کند. همان‌طور که قبلاً دیدیم، ابتدا انگلیس در این مورد موفق نگردید.

در مذاکراتی که انجام شد، نیتز تأکید کرد که مصدق اصولاً ضد کمونیست است و می‌خواهد با فساد مبارزه کند و اصلاحاتی منطبق با روشهای غربی در

ایران به مرحله اجرا بگذارد. وی اضافه کرد، نتایج حاصله از حوادث ۲ سالهٔ اخیر در ایران، آن بوده که صحنه سیاسی این کشور بکلی تغییر یابد و هشیاری سیاسی جدیدی نشو و نما یافته که هماهنگ با برنامه‌های مصدق است[۶۸].

از آنجا که نظریات دو طرف با یکدیگر تفاوت فاحش داشت، تصمیم گرفته شد با سفارتخانه‌های آمریکا و انگلیس در تهران مشاوره به عمل آید و پاسخ سؤالات کاملاً مشخص و صریحی از آنها خواسته شود. مثلاً اگر مصدق سقوط کند، چه نوع شخصیتی ممکن است جانشین او شود؟ و یا میزان وفاداری ارتش به شاه تا چه حد است؟ و یا اگر شاه بخواهد ارتش دست به یك کودتا بزند، شانس موفقیت چنین کودتایی تا چند درصد برآورد می شود؟ و یا اینکه در صورت وقوع چنین کودتایی... رهبری سیاسی از کجا اعمال خواهد شد؟ چگونه مخالفتی با این کودتا ابراز خواهد گردید و این مخالفت تا چه حد می تواند مؤثر باشد؟[۶۹] با وجود اختلاف نظرهای جدی بین دو طرف، خود این حقیقت که آمریکایی‌ها بالاخره حاضر شدند چنین سؤالات صریح و روشنی را با هندرسن سفیر خود در تهران در میان بگذارند، ثابت می کند که انگلیس‌ها موفق گردیده بودند بالاخره آمریکا را تا حدودی به طرز تفکر خود نزدیك کنند. این تحول راه را برای کودتا علیه مصدق، در ماه اوت سال ۱۹۵۳، هموار کرد. دو روز پس از رسیدن این سؤالات به تهران، جرج میدلتون از سفارت انگلیس جوابهای خود را فرستاد. در این جوابها وی نوشته بود: با توجه به روش غیر مساعدی که از طرف کشورهای پشت پردهٔ آهنین در برابر کمك‌مالی به‌دولت ایران در پیش گرفته شده، اگر مصدق نتواند برای مشکلات اقتصادی کشور راه حلی پیدا کند، و اگر شاه و ارتش را کاملاً در خط مخالف خود ببیند، استعفا خواهد کرد. میدلتون تأکید کرده بود: در صورت مداخله مستقیم دربار و ارتش، مصدق قادر به ادامه کار نخواهد بود و سرنگون خواهد شد، ولی به عنوان قهرمان ناسیونالیسم ایران، نقش و موقعیت خویش را حفظ خواهد کرد. جانشین او شخصی خواهد بود که کاملاً مورد اعتماد شاه باشد، اما حکومت چنین شخصیتی زیاد دوام نخواهد یافت. حزب توده قادر به مسلط شدن بر اوضاع نیست، مگر آنکه کشور دچار هرج و مرج مالی شود و

دولت نتواند حقوق ارتشیان را بپردازد.

ارتش به شاه وفادار است و دوست ندارد تحت انقیاد هدفهای سیاسی جبهه ملی قرار گیرد. با وجود این، ما عقیده نداریم که شاه علاقه‌مند باشد از ارتش بخواهد دست به کودتا بزند... و همچنین باور نداریم که در شرایط حاضر، در میان رهبران سیاسی ایران شخص مناسبی وجود داشته باشد که رهبری کودتا را به عهده بگیرد[۷۰]. هندرسن سفیر آمریکا نیز جواب‌های تقریباً مشابهی برای پل نیتز فرستاده بود.

همان طور که ملاحظه می‌شود، میدلتون در پاسخهای خود نظیر گذشته، مصدق را آدم بیهوده ای که به آسانی بتوان از شرش راحت شد معرفی نکرده بود، برای آنکه وزارت خارجه انگلیس به او توصیه کرده بود که جوابهایش را با همکار خویش در تهران (سفیر آمریکا) هماهنگ کند.

استراتژی جدید انگلیس چنین بود که نظریات آمریکا را محتاطانه و گام‌بگام تغییر دهد. دونالد لوگن از وزارت خارجه انگلیس که به واشنگتن فرستاده شده بود تا آمریکایی‌ها را در باره نظریات دولت بریتانیا توجیه کند، به وزارت خارجه انگلیس توصیه کرده بود «آب سرد را ناگهان و خیلی زود نباید به سر و روی پل نیتز و نظریاتش ریخت.»[۷۱]

وزرای انگلیس آنچه که در قدرتشان بود انجام دادند تا نیتز را متقاعد سازند بریتانیا مایل است به جهان سوم کمك کند، هر دو کشور (آمریکا و انگلیس) برای تشویق ناسیونالیسم در کشورهای جهان سوم سوار بر یك قایق هستند و همچنین بریتانیا مطالعات دامنه‌داری انجام می‌دهد تا یا قضیه با سرانجام خوشی فیصله یابد و یا اثرات منفی آن را بر منافع دو کشور تا سرحد امکان تخفیف دهد و بنابراین توانستند نیتز را از این نظر تحت تأثیر قرار دهند که دو کشور ناگزیر باید جبهه مشترکی در برابر ایرانی‌ها به وجود آورند. خصوصیت مذاکرات نیتز را در لندن می‌توان چنین توصیف کرد که انگلیس‌ها از یك طرف نمایشی از انعطاف‌پذیری خود به راه انداختند، و از طرف دیگر، به حفظ منافع شخصی خویش پرداختند و توانستند اثرات لازم را بر نماینده آمریکا بگذارند. وزارت

خارجه به سفیر خود فرانکز در واشنگتن اطلاع داد: «نیتز اینك با ما همدلی بیشتری نشان می‌دهد.»[۷۲] اما تعبیر صحیح این عبارت چنین بود که آمریکا حاضر شده است برای برکناری نخست وزیر ایران با ما همکاری کند.

مدت یك سال تمام، انگلیس‌ها از به کارگرفتن هرگونه تلاش و زدن هر ترفندی برای سقوط دولت مصدق فرو نگذاردند، بدون آنکه توفیقی نصیبشان شود. از همه مهم‌تر، حتی موفق به پیدا کردن شخصیتی نشدند که بتوانند توفان رو به افزایش احساسات ضد انگلیسی را در ایران، قدری فرو نشانند. اگر آنها در پی این هدف بودند که آمریکا، شاه و اپوزیسیون داخلی را تشویق به برکناری مصدق کنند، اول باید دنبال آدم مناسبی برای جانشینی او می‌رفتند.

فصل شانزدهم

نخست‌وزیری قوام و تهدید کمونیسم

در ماه ژوئن سال ۱۹۵۱، درست دو ماه پس از آنکه مصدق به نخست‌وزیری رسید، یك تاجر ایرانی چوب و الوار به نام علی شفیعا به جرج راجرز رئیس گروه پارلمانی لندن حزب کارگر گفت که احمد قوام‌السلطنه برای جانشینی مصدق، کاندیدای بسیار بهتری از سیدضیاء است، که انگلیس‌ها به او بال و پر می‌دهند.

شفیعا مدعی شد برای هموارکردن راه زمامداری قوام هشتادساله، او در وضعی است که می‌تواند به وسیلهٔ اعمال نفوذ بر ۲۰ نماینده مجلس و ۱۵ سناتور، که مخالف مصدق هستند، و همچنین از طریق تحریك قبایل عربِ جنوب برای تقاضای تجزیه، اوضاع ایران را بی‌ثبات کند. شفیعا می‌گفت: با دراختیار داشتن بودجه‌ای به مبلغ یك میلیون لیرهٔ استرلینگ می‌تواند به تمام اهداف فوق دست یابد[1].

وقتی خبر پیشنهاد شفیعا به گوش چرچیل، که در آن موقع رهبر حزب مخالف (محافظه‌کار) بود رسید، ترتیبی داد که سه تن از نمایندگان پارلمان انگلیس، که ضمناً سابقه کارهای اطلاعاتی و جاسوسی نیز داشتند، با رجینالد باوکر، معاون وزیرخارجه در امور مربوط به خاورمیانه ملاقات کنند و مسئله را

مورد مطالعه قرار دهند تا ببینند اصولاً موضوع ارزش پی گیری دارد یا نه؟ در این جلسه مسئله جانشینی مصدق به وسیله قوام بکلی رد شد، زیرا آلن روتنی از وزارت خارجه صریحاً گفت: «ما پول خود را روی اسب دیگری ـ سیدضیاء ـ شرط بندی کرده ایم.»[۲]

در اکتبر سال ۱۹۵۱ که چرچیل خود به نخست وزیری رسید، شفیعا فرصت را برای ستایش از مراتب (زیرکی و کاردانی) چرچیل از دست نداد و دوباره کوشید قوام را به صورت تنها شخصی که قادر به سرنگون کردن مصدق است جلو اندازد، اما این بار مبلغ ۲ میلیون لیره مطالبه می کرد و می گفت: «این پول را برای تقسیم بین ایرانیان در داخل و خارج مجلس و همچنین رؤسای قبایلی می‌خواهد... که وظیفه‌شان ایجاد تظاهرات و نمایشهای سیاسی به نفع قوام‌السلطنه خواهد بود. شفیعا استدلال می کرد چنین رقمی در مقایسه با آنچه که انگلیس، پس از آنکه دوباره موقعیت خود را در مورد نفت ایران تجدید کرد به‌دست خواهد آورد، بسیار ناچیز به شمار می آید.

وزارت خارجه انگلیس مردد بود و عقیده نداشت قوام در ایران طرفداران قابل ملاحظه‌ای داشته باشد. مقامات وزارت خارجه فکر می کردند شفیعا فرصت‌طلبی است که می خواهد در این میان با استفاده از روابط نزدیك خویش با قوام پول حسابی به جیب بزند[۳].

مع‌ذالك، دکتر زیهنر که وظیفه‌اش سرنگون کردن مصدق بود، و به همین دلیل او را به سفارت انگلیس در تهران فرستاده بودند، معتقد بود برای انجام این امر، قوام درست همان کسی است که دنبالش می گردند.

او تحت تأثیر دوست قوام، عباس اسکندری قرار گرفت که به وی گفته بود، قوام می‌خواهد منافع مشروع بریتانیا را در ایران، بدون به خطر انداختن استقلال سیاسی و اقتصادی این کشور حفظ کند، و اضافه کرده بود: «قوام می‌خواهد بریتانیا در ایران اعمال نفوذ کند و این امر را خیلی بر نفوذ آمریکایی‌ها (که احمق و بی‌تجربه) هستند و یا روسها که دشمنان سوگندخورده ایران می باشند، ترجیح می‌دهد».[۴]

ولی باز هم این استدلال نتوانست باوکر معاون وزارت خارجه انگلیس را متقاعد کند که لازم است از قوام حمایت کرد.

در ماه نوامبر ۱۹۵۱، قوام از واسطه‌تراشی نزد انگلیس‌ها دست برداشت و خودش مستقیماً به میدلتون (کاردار وقت سفارت انگلیس در تهران) نوشت: «در این شرایط بحرانی، من به این دلیل آمادهٔ قبول مسئولیت شده‌ام که اعتقاد دارم می‌توانم صمیمانه کمك کنم تا دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بتواند سنگ بنای... روابط دوستانهٔ واقعی را میان مردم بریتانیا و مردم ایران، که مرا به زمامداری فرا می‌خوانند بگذارد[۵]. در این میان، یك روزنامهٔ چاپ تهران به نام (خبر) که خرج آن را قوام تأمین می‌کرد شروع به حمله به مصدق کرد و او را برای نخست‌وزیری نامناسب خواند. روزنامه خبر نوشته بود: «اگر ملت از قوام بخواهد، او از خدمتگزاری دریغ نخواهد کرد.»[۶]

گرچه لوگن در وزارت خارجه انگلیس نمی‌دانست چگونه قوام تصور می‌کند که ملت ایران او را به زمامداری طلبیده است، اما احساسش این بود که زمامداری قوام به نفع بریتانیا خواهد بود[۷]. پس از گفتگوها و مطالعات زیاد، سرانجام وزارت خارجه انگلیس به میدلتون کاردار سفارت خود در تهران دستور داد به قوام‌السلطنه اطلاع دهد: «اگر او بخواهد نخست‌وزیر شود از پشتیبانی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در مورد پیداکردن راه حل رضایت‌بخشی (در زمینه مسئله نفت) برخوردار خواهد بود.» در اواخر دسامبر ۱۹۵۱ سفارت این پیام را به قوام رساند ولی او بصورتی اسرارآمیز پاسخ داد اکنون مطلبی که مایل باشد با انگلیس مطرح کند ندارد و اندکی بعد تهران را به قصد اروپا ترك کرد. حرفهای قوام وزارت خارجه انگلیس را سردرگم کرد و بالاخره به این نتیجه رسیدند شاید او مطالب بسیار مهمی را می‌خواهد مطرح کند و صلاح نمی‌داند این مطالب در سطح سفارت و در تهران مورد بحث قرار گیرد.

با وجود این، میدلتون گزارش داد اگر قوام که استاد دودوزه بازی کردن است، به وسیله بریتانیا حمایت شود و روی کار بیاید بهترین مساعی خود را به کار خواهد بست تا با ما به توافقی دست یابد[۸].

به هر حال دیگر از قوام خبری نشد تا ۷ فوریه ۱۹۵۲ که از مونت کارلو پیامی برای جولین آمری نماینده محافظه کار مجلس عوام انگلیس فرستاد که در آن گفته بود مایل است در آنجا (مونت کارلو) با وی ملاقات کند. آمری مفاد پیام را به اطلاع ایدن وزیر امور خارجه رساند و کسب تکلیف کرد که چه باید بکند؟ پس از دو هفته تردید و مشاوره با خانم لمبتون، بالاخره به آمری گفته شد به مونت کارلو برود و ببیند قوام چه در چنته دارد، اما هرگز در او این احساس را ایجاد نکند که از طرف دولت انگلستان مأموریتی به وی محول شده است[۹].

دلیل آنکه چنین موافقتی با اعزام آمری شد این بود که یك هفته قبل کنت کورسی در جنوب فرانسه با قوام‌السلطنه ملاقات کرده و تحت تأثیر وی قرار گرفته بود. کورسی یك عضو محافظه کار مجلس عوام با داشتن سوابق کارهای اطلاعاتی و جاسوسی بود. وی که همچنین ناشر اینتلیجنت دایجست و چند نشریه دیگر از این قبیل بود به آنتونی ناتینگ معاون پارلمانی وزارت خارجه انگلیس گزارش کرده بود «قوام کاملاً مطمئن است می‌تواند بآسانی زمام امور را در دست گیرد، ولی برای ادامهٔ زمامداری و در دست نگاهداشتن قدرت، خود را نیازمند کمك انگلیس می‌بیند.» از آنجا که قوام می‌خواهد شخص وزیر خارجه انگلیس در این مورد به وی تضمین دهد، برای ایدن اهمیت اساسی دارد شخصاً با قوام ملاقات کند. در غیر این صورت «ما بهترین شانس خود را برای به دست آوردن یك راه حل مطلوب از دست خواهیم داد.» کورسی همچنین متذکر شده بود قوام این مسئله را برای وی روشن ساخته که برای به دست گرفتن قدرت ناچار است ابتدا خود را «ضدانگلیسی» نشان دهد، ولی بریتانیا باید اوضاع را درك کند و در حالی که یك قرار مخفی با قوام می‌گذارد، باید از آن پیروی کند، آن وقت در انتظار نتیجه بنشیند[۱۰].

قوام می‌خواست مطمئن شود در حالی که او قدرت را به دست می‌گیرد، انگلیس‌ها با انجام نوعی معامله با روسها او را سنگ روی یخ نکنند، مثلاً معامله‌ای از این قبیل که با دولت شوروی کنار آیند و بگویند نفت جنوب مال انگلیس و نفت شمال مال روسیه. کورسی تأکید می‌کرد باید از نخست‌وزیری

قوام حمایت کرد. در عین حال هشدار می‌داد اگر ما او را به قدرت رساندیم اما وسط کار پشتش را خالی کردیم، من او را آدمی می‌بینم که آن وقت ممکن است خودش قبل از ما با روسها وارد معامله شود. با وجود این کورسی اضافه می‌کرد: «چه از لحاظ منافع خصوصی و چه از نظر تمایل شخصی به نظر من قوام ضد روس هوادار انگلیس است.»[۱۱]

پس از ملاقات کورسی با قوام، آمری به دیدار او، که اینك در پاریس بود، رفت. ملاقات آنها طی صرف شامی در یك اتاق خصوصی، در هتلی که قوام سکونت داشت صورت گرفت و ضمن آن شاهزاده حمید قاجار (پسر محمدحسن میرزا آخرین ولیعهد قاجاریه ـ مترجم) حضور داشت صورت گرفت.

شاهزاده حمید که در آن موقع به نام دیوید درومونـد و درجه ناوسروانی، یك تبعه انگلیس و عضو نیروی دریایی این کشور محسوب می‌شد، هنوز داعیه پادشاهی ایران را در سر داشت. وقتی آمری به قوام اطمینان داد که «انگلیس بازگشت او را به قدرت، تحولی در جهت بهترشدن اوضاع تلقی می‌کند»، قوام گفت: «او می‌تواند اختلاف نفت را تحت شرایط و قانون ملی‌شدن نفت ایران برطرف کند، اما چنان ترتیبی بدهد که به قراردادهای نفتی انگلیس در هیچ نقطهٔ دیگر جهان لطمه‌ای وارد نیاورد.»[۱۲]

آنگاه قوام به آمری گفت که به شاه اعتماد ندارد و در گذشته «از تحریکات وی مصیبت‌ها کشیده است.» او با توجه به این موضوع، برکناری شاه و نصب میهمان خود شاهزاده حمید را به جای وی بر تخت سلطنت، ضروری می‌دانست.

این مسئله که مطرح شد شاهزاده حمید فوق‌العاده تعجب کرد، چه قوام‌السلطنه قبلاً دربارهٔ این موضوع با وی صحبتی نکرده بود. وقتی قوام از آمری پرسید که عکس‌العمل انگلیس دربارهٔ پیشنهاد او چه خواهد بود، آمری جواب داد، ما هم چندان رضایتی از شاه نداریم، و این مسئله که وی بر تخت سلطنت بماند یا برود، از نظر دولت انگلیس کاملاً بی‌تفاوت است.

هنگامی که حمید از اتاق بیرون رفت و آنها را تنها گذارد، آن وقت قوام به آمری گفت این شاهزاده به مراتب از شاه فعلی بهتر است، هم از لحاظ آنکه

تحصیل کرده انگلیس است و هم اینکه ارتباطات بسیار محکمی در لندن دارد. احساس آمری این بود که قوام شاهی می‌خواهد که کاملاً دست نشانده خودش باشد... و از طرف دیگر به عنوان وسیله ارتباط مطمئنی، میان او و لندن عمل کند[۱۳].

از بازیهای جالب روزگار آنکه درست ده سال پیش از این تاریخ پدر جولین آمری، یعنی لئوپولد آمری باتفاق ایدن روی طرح مشابهی کار کرده بودند. به این ترتیب که پس از آنکه رضاشاه را مجبور به استعفا کردند، می‌خواستند همین شاهزاده حمید یا پدرش محمدحسن میرزای قاجار، ولیعهد احمدشاه را به جایش به تاج و تخت ایران برسانند (به فصل دوم مراجعه کنید).

ایدن مطمئن نبود اگر قوام روی کار آید بشود بآسانی بر او دهنه زد. در این باره نظر آرچیبالد راس، رئیس اداره امور شرق در وزارت خارجه انگلیس را جویا شد و او در پاسخ گفت: «سالهاست که قوام‌السلطنه بهترین و باهوشترین سیاستمدار ایران تلقی می‌شود. شیوه‌های کار او، هر چه هست شیوه‌های سرراستی نیست، یعنی یك موی راست در تمام بدنش پیدا نمی‌شود... اما شاید با همین تیزهوشی بتواند از یك طرف راه حلی پیدا کند که از نظر ما مطلوب به شمار آید و از طرف دیگر امیال و آرزوهای ملی ایرانیان را برآورده سازد.»

اما راس، در روابط تیرهٔ قوام با شاه و نقشهٔ او در مورد جانشینی‌اش با شاهزاده‌ای از خاندان سلطنتی قدیم، هیچ حسنی نمی‌دید. راس شك داشت که شاه کنونی نتوانسته در مواردی که مربوط به منافع انگلیس می‌شود، به عنوان عامل کمك کننده‌ای عمل کرده باشد و به هر حال مطمئن بود هر کوششی در راه تغییر او، اوضاع دشوار و آشفته کنونی را صد درجه بدتر خواهد کرد.

راس می‌گفت: «این دیگر اوج حماقت است که قوام را مطمئن کنیم برای اجرای نقشه‌اش در مورد گماردن یك شاه دست نشاندهٔ او به تخت سلطنت، از پشتیبانی بریتانیا بهره‌مند است.» و در عوض بهتر است به قوام توصیه شود درصدد بهبود روابط خود با همین شاه فعلی برآید[۱۴].

این استدلال راس، ایدن را متقاعد کرد که آمری، در عدم مخالفت با قوام،

نسبت به بازگرداندن خاندان قاجار به سلطنت ایران دچار اشتباه شده است. او نوشت: «آمری‌های این دنیا ممکن است اشخاص با حسن نیت و فعالی به شمار آیند، اما ضمناً می‌توانند خطرناك هم باشند.»[۱۵]

قوام در نیمه آوریل به تهران برگشت و شروع به بهره برداری از پشتیبانی مخالفان مصدق کرد. از جمله این مخالفان تاج الملوك (ملکه مادر) بود که حتی به تأمین پول برای پیشبرد مبارزهٔ قوام پرداخت، غافل از اینکه سیاستمدار پیر خیال دارد پسرش را از تخت سلطنت بزیر بکشد. در این میان، باوکر، از وزارت خارجه انگلیس، میدلتون را در سفارت آن کشور در تهران، در جریان مذاکرات قوام با آمری گذارد و به او گفت به قوام جداً متذکر شود باید بهترین مساعی خود را به کار گیرد تا روابطش را با شاه التیام دهد[۱۶]. وقتی قوام در این مورد از خود بی‌میلی نشان داد، انگلیس‌ها هم نسبت به پشتیبانی از او تردید بیشتری نشان دادند. تنها کاندیدای دیگر نخست‌وزیری در این زمان جواد بوشهری، وزیر راه کابینه دکتر مصدق بود که محرمانه به لوی هندرسن سفیر آمریکا گفته بود آمادهٔ احراز پست نخست‌وزیری است و قول داده بود که در مورد حل بحران نفت انعطاف بیشتری از خود نشان دهد. اما هیچکس بوشهری را به عنوان نامزدی که بتواند پست نخست‌وزیری را عهده‌دار شود، جدی نمی‌گرفت[۱۷].

سام فال که تحت پوشش عنوان پست سیاسی خودش یعنی مستشار امور شرقی سفارت، وظیفه‌دار کمك به زیهنر برای برکناری مصدق بود، باز به این فکر افتاد که مناسبترین نامزد برای جانشینی مصدق، باز همان قوام‌السلطنه است. فال عقیده داشت اگر قوام به قدرت برسد، به عنوان یك دیکتاتور عمل می‌کند. او مجلس را منحل می‌نماید و دست به توقیف عناصر مخالف و مزاحم و احتمالاً شخص مصدق و کاشانی می‌زند. اما نگران این مسئله بود که شاه، طرفدار یك نخست‌وزیر قوی نظیر قوام نیست و «مصمم شده است این بار مرد ضعیفی را به عنوان رئیس دولت منصوب کند.»[۱۸]

در اوایل ماه مه ۱۹۵۲، شپرد سفیر انگلیس در تهران مأمور ورشو گردید، از این رو دیگر وظیفه میدلتون بود که به عنوان کاردار، تصدی امور سفارت را به

عهده گرفته و مسائل را با شاه حل کند. میدلتون در اینکه قوام را به عنوان نخست‌وزیر آینده به شاه توصیه کند، تردید داشت تا آنکه قوام بر دودلی خویش در این مورد که خود را چنان نشان دهد که برای شاه قابل قبول باشد، فائق آید.

از طرف دیگر انگلیس‌ها برای آنکه پشتیبانی آمریکا را نیز نسبت به قوام جلب کنند، ترتیب ملاقاتی بین او با هندرسن را دادند و در این ملاقات سیاستمدار پیر، توانست سفیر آمریکا را تحت تاثیر قرار دهد[۱۹] این ملاقات شاه را بکلی ناراحت کرد و به سیدضیاء گفت: «من فکر می کنم او (قوام) تصمیم گرفته آمریکایی‌های احمق را هم خر خودش بکند.»[۲۰] شاه، گرچه عقیده داشت ملی کردن نفت توسط مصدق «در به دست آوردن احترام جهانی ایران مفید واقع شده است» معذالك به میدلتون گفت باید جای مصدق را با نخست‌وزیری که بتواند مشکل نفت را حل کند و با بریتانیا روابط دوستانه برقرار نماید، عوض کرد.

میدلتون با خوشحالی به وزارت خارجه اطلاع داد که «این نشانهٔ اولین بارقهٔ امید از جانب شاه است که این بار می‌خواهد بصورتی مثبت در مسائل دخالت کند.»[۲۱] اما وقتی هنری بایرود معاون وزارت خارجه آمریکا، از تفکرات شاه، چشم‌انداز کاملاً متفاوتی برای میدلتون ترسیم کرد، نشانی از این خوشحالی و امیدواری به جا نماند. در ماه مه بایرود که جانشین مك گی شده بود برای مدت کوتاهی در تهران توقف داشت و ملاقاتی با شاه انجام داد. بایرود پس از این ملاقات به میدلتون گفت شاه به هیچوجه برای تغییر نخست‌وزیر خود تصمیمی ندارد و به نظر می‌رسد «بسیار مایل است که حوادث مسیر عادی و طبیعی خود را طی کند.»[۲۲]

بایرود ضمن توقف خود در تهران با مصدق نیز ملاقاتی داشت و ضمن این ملاقات از او پرسید آیا نمی‌تواند با پیشنهاد قبول تعداد بسیار کم و محدودی از اتباع انگلیس به عنوان کارشناسان نفتی (AIOC) زمینه را برای پیداشدن راه‌حلی در مورد اختلاف نفت قدری آسان کند؟ مصدق با همان طنز تلخ گزندهٔ مخصوص خویش جواب داد: «در مذهب ما (اسلام) شُرب خمر حرام است. میزان مصرفش هم فرق نمی‌کند. اگر کسی یك قطره شراب خورد، مرتکب فعل

حرام شده و یك قرابه هم اگر خورد بازهم جرمش همان ارتکاب فعل حرام است. حالا ما ایرانی‌ها استفاده از انگلیسی جماعت را به عنوان کارشناس نفتی بر خود حرام کرده ایم و نمی‌خواهیم از این طایفه کسی را در این صنعت خود راه بدهیم. بنابراین دیگر این مسئله که عده آنها خیلی کم و محدود و یا مثل گذشته چندین هزار نفر باشد، در اصل مسئله تغییری نمی‌دهد و در هر صورت اگر فقط یك انگلیسی را هم بیاوریم، مرتکب گناه غیرقابل بخشش شده ایم.» بایرود همانجا تشخیص داد: «تا زمانی که این مرد بر سر کار است، انگلیس‌ها هیچ شانسی برای به دست آوردن نوعی مصالحه با ایران ندارند.»[۲۳]

میدلتون به وزارت خارجه توصیه کرد اگر آمریکا و انگلیس مشترکاً از شاه بخواهند و فشار قابل ملاحظه‌ای را هم بر او اعمال کنند، ممکن است شاه بر تردید خود در برکناری مصدق فائق آید[۲۴]. راس این توصیه را تأیید کرد و از ایدن خواست در ماه ژوئن سال ۱۹۵۲ که آچسن به لندن می‌آید موضوع را با وی در میان گذارد. او استدلال می‌کرد که: «مصدق سقوط نخواهد کرد، مگر شاه فشار بیاورد و شاه هم در این راه فشار لازم را اعمال نخواهد کرد مگر اینکه از خارج خود زیر فشار قرار گیرد... و این فشار باید مشترکاً از طرف ما و آمریکا بر شاه وارد آید... و ضمناً همراه با تهدید باشد.»[۲۵] ایدن بالاخره مسئله را با آچسن مطرح کرد، ولی هیچ نتیجه‌ای به دست نیاورد. حالا دیگر بریتانیا امید اصلی خود را برای خالی کردن زیر پای مصدق به انتخابات مجلس بسته بود که قرار بود در ماه ژوئن انجام شود و سفارت انگلیس در تهران فعالانه سرگرم تهیه مقدمات برای پیروزی نامزدهای هوادار انگلیس و مخالف مصدق شده بود. از طرف دیگر برای آنکه از بدگمانی شاه در این مورد که مصدق اصولاً مخالف سلطنت است، استفاده کند، سفارت موفق شد او را متقاعد سازد که نفوذ خویش را برای پیروزی نامزدهای هوادار انگلیس، که ضمناً به سلطنت هم وفادار هستند، به کار گیرد.

از این رو در جریان مبارزه انتخاباتی، جبهه ملی خود را از هر سو در محاصره و زیرفشار ائتلافی از مالکان و زمین‌داران بزرگ و محافظه‌کار، سیاستمداران مختلف و ارتش دید و در عین حال بایستی مبارزهٔ مخاطره انگیزی

را نیز بر ضد نامزدهای کمونیست انجام می‌داد[۲۶]. برای نفوذ در نیروهای کار صنعتی ایران، که هوادار مصدق بودند. دبلیو.ای.توماس وابستهٔ مسائل کارگری سفارت موفق شد بعضی از اتحادیه کارگری را در مبارزه انتخاباتی به صف مخالفان جبهه ملی بکشاند.

مقامات سفارت ابتدا موافقت کردند یك دستگاه چاپ را، که در آن زمان در محوطه سفارت بود به این کار اختصاص دهند و ماهی ۲۰ هزار ریال برای انجام کارهای تبلیغاتی در اختیارشان بگذارند. اما سرانجام با دادن ماشین چاپ به اتحادیه‌های مذکور موافقت نشد و تصمیم گرفتند کمك را طوری انجام دهند که ظاهر آن تا این حد زننده نباشد. به این ترتیب که مخارج انتشار روزنامه‌ای را در خارج از محوطه سفارت به نام کارگر آزاد بپردازند. در وزارت خارجه انگلیس اف.سی. مالون از اداره امور شرق، گرچه می‌گفت توسل به چنین اقداماتی در واقع خطرناك و ضمناً تا حدودی هم خلاف اصول و اخلاق است، ولی امیدوار بود کل ماجرای این فعالیت‌ها و ارتباطات محرمانه بماند[۲۷].

وقتی نتایج انتخابات اعلام گردید معلوم شد جبهه ملی تمام کرسی‌های تهران را برده و در بعضی از شهرهای مهم دیگر نیز پیروز شده است. ولی در بیشتر حوزه‌های شهرستانی و بخصوص مناطق روستایی اکثریت برندگان انتخابات را طرفداران انگلیس و دربار تشکیل می‌دادند. ماهها قبل مصدق چنین وضعی را پیش‌بینی کرده و به مك‌گی گفته بود، انگلیس امید خود را به انتخابات بسته و می‌خواهد از طریق مالکان عمده که می‌توانند روستاییان و کارگران بیسواد را به پای صندوقهای رأی بکشانند، در مجلس آینده نفوذ کند[۲۸]. با وجود این در بسیاری نقاط، کار بسادگی پایان نیافت. میان رأی‌دهندگان برخوردهای خونینی روی داد که دولت را ناگزیر از مداخله کرد و به این ترتیب در این نقاط انتخابات متوقف و حکومت نظامی اعلام شد.

با این ترتیب، انتخابات پایان گرفت درحالی که تنها تکلیف ۷۹ کرسی از جمع نمایندگان مجلس روشن شده بود و از این عده نیز فقط ۲۹ نفر عضو جبهه ملی بوده و یا وابسته به آن به شمار می‌رفتند. با وجود این، وقتی روز ۵ ژوئن طبق سنن

پارلمانی مصدق استعفا کرد، تا مجلس جدید بتواند نسبت به دولت مورد تمایل خود اظهار تمایل کند، نمایندگان که جرئت نمی‌کردند با افکار عمومی در بیفتند، با اکثریت قاطع مصدق را دوباره به نخست‌وزیری برگزیدند، درحالی که رقیبش قوام فقط دو رأی آورده بود.

در سنا نیز تمام سناتورها جز یك نفر (سرلشگر فضل‌الله زاهدی) به مصدق رأی دادند، با وجود این شاه به هندرسن سفیر آمریکا گفت: «مصدق نمی‌تواند مجلس جدید را زیر یوغ خودش بکشد.»[۲۹]

پس از انتخابات، انگلیس انتظار داشت اپوزیسیون مخالفت خود را علیه مصدق تشدید کند اما نسبت به پول خرج کردن زیاد در این راه تردید داشت.

سام فال نوشت:

«امام جمعه از ما پول می‌خواهد تا دسته براه اندازد و علیه دولت دست به تبلیغات بزند.» فال این تقاضا را رد کرده و گفته بود: «اگر ثروتمندان و متنفذین با مصدق مخالف‌اند، باید پول خودشان را علیه او خرج کنند.»[۳۰]

روز ۱۴ ژوئیه مصدق کابینه را، که غالب اعضای آن از تکنوکراتهای هوادار نظریات و اهداف او بودند، به شاه معرفی کرد. در این کابینه مصدق پست وزارت جنگ را برای خود در نظر گرفته بود تا شاه نتواند با پشتیبانی ارتش، در امور کشور علیه او اقدام کند. طبق قانون اساسی، نخست‌وزیر می‌توانست تمام اعضای کابینه را شخصاً برگزیند. اما شاه که عنوان تشریفاتی فرمانده کل قوا را نیز یدك می‌کشید، در تمام کابینه‌های قبلی وزیر جنگ و همچنین رؤسای ستاد و فرماندهان ارتشی را شخصاً انتخاب می‌کرد.

پیشنهاد مصدق درباره تصدی وزارت جنگ توسط خودش، شاه را «شوکه» کرد و بلافاصله با آن مخالفت نمود. مصدق که می‌دانست اگر شاه در جبههٔ داخلی از مجلس سنا و ارتش علیه او استفاده کرده و موقعیتش را تضعیف نماید، وی در جبههٔ خارجی نخواهد توانست پیروز شود، بلافاصله استعفایش را تقدیم داشت. انگلیس‌ها جشن گرفتند. ۱۴ ماه تمام بود شاه را زیرفشار مداوم گذارده بودند تا مصدق را برکنار کند و حالا خودش شخصاً تصمیم به استعفا گرفته بود. برای

جانشینی مصدق، مناسب‌ترین فرد قوام به نظر می‌رسید. ابتدا دشمنی شخصی شاه با قوام مانع مهمی در این راه تلقی می‌شد[۳۱]. اما تشویقهای مداوم انگلیس‌ها و عدم ابراز مخالفتی از جانب آمریکا، سرانجام به سود قوام تمام شد. شاه بالاخره به این نتیجه رسید قوام کسی است که می‌تواند با هر بحرانی که بر اثر کناره‌گیری مصدق در کشور روی دهد مقابله نماید.

روز ۱۷ ژوئیه که جلسه مجلس برای دادن رأی به قوام تشکیل شد، حائز اکثریت نبود، ولی ۴۰ نماینده حاضر به قوام ابراز تمایل کردند.

نمایندگانی که جزو این ۴۰ نفر نبودند، استدلال کردند طبق اصول پارلمانی، رأی‌گیری درباره مسئله‌ای به این مهمی باید در جلسهٔ رسمی مجلس که حائز اکثریت قانونی باشد، انجام شود ولی شاه این استدلال را ندیده گرفت و فرمان نخست‌وزیری قوام را صادر کرد. قوام که از یك طرف به شاه سوءظن داشت و از طرف دیگر نگران فعالیت‌های طرفداران مصدق در مجلس بود، پیشنهاد کرد که شاه مجلس را منحل کند، ولی شاه که حس می‌کرد این کار هم موجب تحریك بیشتر مردم می‌شود و هم قدرت قوام‌السلطنه را به حساب شخصی او افزایش خواهد داد، زیربار نرفت آنگاه قوام به فکر افتاد کوششی کند بلکه حمایت آیت‌الله کاشانی را به دست آورد، از این رو، به او پیشنهاد کرد که انتخاب ۶ پست وزارت را در کابینه خود، به نظر او موکول خواهد کرد.

کاشانی از قبول این پیشنهاد خودداری کرد و قوام تصمیم گرفت با آنکه کاشانی از مصونیت پارلمانی برخوردار بود، محرمانه او را توقیف کند. وقتی کاشانی از این نقشه، که هیچوقت عملی نشد، آگاه گردید، نیروهای خود را با نمایندگان جبههٔ ملی در مجلس متحد کرد و با نخست‌وزیری قوام به مخالفت برخاست[۳۲].

وایت هال از انتخاب قوام با مسرت استقبال کرد و انگلیس‌ها فکر می‌کردند این امر دستیابی به راه‌حل آسانی برای مسئله نفت را امکان‌پذیر کرده است.

سر ویلیام فریزر رئیس کل (AIOC) تصور می‌کرد از آنجا که دولت جدید به

پول احتیاج دارد، بهترین شانس برای مذاکره دربارهٔ چیزی که از لحاظ سهامداران کمپانی ارزش دارد، این است که خود کمپانی داخل در مذاکرات فوری و نوعی معامله با قوام گردد، بدون آنکه آمریکایی‌ها را در جریان بگذارد. او می‌خواست مذاکرات با ایران، بدون دادن هیچگونه پیش‌پرداختی انجام شود، تا زمانی که راه‌حلی برای قضیهٔ نفت به دست آید.

این امر باعث شد که ایدن بگوید: «فریزر هنوز در دنیای رؤیاها و تخیلات زندگی می‌کند.»[۳۳] سر راجر مکینز عقیده داشت برای انجام مذاکرات، یك شخصیت ایرانی که دوست بریتانیا باشد، نظیر علی سهیلی، سفیر ایران در لندن، مناسب است ولی ایدن بدون تردید سلوین لوید، وزیر مشاور در امور خارجی را برای انجام این امر برگزید[۳۴].

دربارهٔ این مسئله که برای انجام یك معامله سریع آیا لازم است پیش‌پرداختی به قوام داده شود، سر دونالد فرگوسن، معاون دائمی وزارت سوخت و برق، اظهارنظر کرد: «اگر آمریکایی‌ها حاضر باشند فوراً مبلغ محدودی پول در اختیار قوام بگذارد، تا او را ناگزیر کنند ظرف مدت معینی مذاکرات را بجایی برساند، دلیلی ندارد ما با این امر مخالفت کنیم، اما من امیدوارم این مبلغ بقدری محدود باشد که قوام مجبور شود قبول کند چاره‌ای جز رسیدن به یك راه‌حل ندارد.»[۳۵]

عجیب این است که برای انگلیس‌ها مهم نبود (AIOC) که میلیونها لیره طلب عقب‌افتادهٔ ایران را، بابت حق‌الامتیاز، مدتها در اختیار خود نگاه داشته، در این شرایط به حکومتی که خود را متعهد به خدمت به منافع نفتی انگلیس کرده کمکی نکند و در این زمینه از کمپانی توقعی نداشتند، بلکه آنچه برایشان اهمیت داشت این بود که فقط به آمریکایی‌ها علامت بدهند کمك به قوام اشکالی ندارد. بالاخره آمریکایی‌ها مجبور شدند ۲۶ میلیون دلار به قوام بپردازند.

بین روزهای ۱۸ تا ۲۱ ژوئیه که انگلیس‌ها خود را آماده اعزام هیئتی به ایران می‌کردند، مردم ایران علیه نخست‌وزیری قوام‌السلطنه بپا خاسته بودند. روز ۱۸ ژوئیه که قوام نخست‌وزیر شد، اعلامیه‌ای گستاخانه صادر کرد که در آن

گفته شده بود مسئله نفت، ایران را به آتش کشیده و دلیل آن برخورد و رهبری غلط مصدق در این قضیه بوده است. او که پیش بینی می کرد روزهای سختی را در پیش دارد، در اعلامیه هشدار داده بود هرکس آرامش را برهم زند و از دستورات دولت سرپیچی کند، بشدت مجازات خواهد شد.[۳۶]

اما کسی به تهدیدهای او وقعی نگذارد. ۲۹ نماینده مجلس اعلامیه‌ای صادر کردند که در آن از مردم سراسر کشور خواسته شده بود روز ۲۱ ژوئیه سر کارهای خود حاضر نشوند، تا به جهانیان نشان دهند نهضت ملی ما را کسی نمی‌تواند متلاشی کند. آیت‌الله کاشانی نیز به نوبه خود اعلامیه‌ای انتشار داد که در آن گفته شده بود قدرتهای امپریالیستی که قرنها به ایران قیمومت کرده بودند، اینك دولت مصدق را که بزرگترین سد راه خلافکاریهایشان است، سرنگون کرده و به جای آن مزدوران خود را منصوب نموده اند. او از تمام مسلمین کشور خواسته بود دست به جهاد علیه امپریالیست‌ها بزنند[۳۷].

قوام با فرستادن واحدهای ارتش، همراه با تانکها و وسایط زرهی به خیابانها در برابر اعلامیه‌ها عکس‌العمل نشان داد. اما این کار مردم را نترساند. روز ۲۱ ژوئیه اعتصاب ملّی در سراسر شهرهای مهم کشور اجرا شد و اثر خود را گذارد. در تهران تظاهرات عظیمی از طرف مردم ترتیب یافت که در آنها از تمام قشرهای مختلف اجتماع، از جمله کارکنان دولت، شرکت کرده بودند.

حزب توده که در تمام مدت مبارزهٔ نفت به مصدق حمله می کرد نیز به این تظاهرات پیوست، چه از قوام که در زمان نخست‌وزیری خود در سال ۱۹۴۷ سر مسکو کلاه گذارده بود، نفرت داشت. (به فصل سوم نگاه کنید)

برای برهم زدن تظاهرات، اکثراً از گلوله‌های جنگی استفاده شد و تعداد کثیری به قتل رسیدند، اما خیلی زود علائم نافرمانی و سرکشی در میان سربازان ظاهر شد. شاه که بشدت جاخورده و ترسیده بود به ارتش و پلیس دستور داد از خیابانها عقب بنشینند.

و پس از آن نوبت استعفای فوری قوام فرا رسید و مردمی که از شادی پیروزی به هیجان آمده بودند، بسوی خانه مصدق سرازیر شدند. مصدق جلوی

در خانه‌اش آمد و طی اظهارات کوتاهی به مردم گفت: «حاکمیت ایران از دست رفته بود ولی شما با غیرت و شهامتی که از خود نشان دادید، آن را دوباره به دست آوردید.»[۳۸]

علیرغم ماهها مذاکرات محرمانه میان بریتانیا و شاه برای سرنگون کردن مصدق، وی حادثهٔ استعفای خود را تبدیل به یك پیروزی بزرگ کرده بود. همان مجلسی که ۴۰ نماینده آن، پنج روز قبل از نخست‌وزیری قوام پشتیبانی کرده بود، در تاریخ ۲۲ ژوئیه با اکثریت قاطعی دوباره مصدق را به نخست‌وزیری برگزید. این تغییر جهت تند از روی یك واقعیت انکارناپذیر پرده برداشت به این معنا که در ایران، منبع واقعی قدرت «افکار عمومی» است. شاه و بریتانیا در ایجاد مجلسی که اکثریت اعضای آنرا مزدوران خودشان تشکیل دهند موفق شده بودند، اما به این توفیق دست نیافتند که در چشم مردم ایران از اعتبار و حیثیت مصدق بکاهند.

مصدق، با تصدی پست وزارت جنگ که قبلاً شاه از او دریغ داشته بود، پیروزی خویش را تکمیل کرد. همچنین، رئیس مجلس که از نورچشمی‌های شاه بود استعفا کرد و کاشانی به عنوان جانشین وی انتخاب شد. و بالاخره در همان روزی که مصدق دوباره به قدرت بازگشت، دادگاه جهانی رأی نهائی خود را درباره اینکه نسبت به رسیدگی به مسئله اختلاف نفت ایران به هیچوجه صلاحیت ندارد، اعلام کرد. (به فصل چهاردهم نگاه کنید) پس از سقوط قوام سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا در تهران شروع به بررسی و تهیهٔ مقدمات برای انجام اقدامات بعدی خود کردند. میدلتون به وزارت خارجه انگلیس گزارش داد: «شاه که بشدت از نخست‌وزیر قدرتمندی نظیر قوام می‌ترسید، «تقریباً» بلافاصله پس از آنکه فرمان نخست‌وزیری‌اش را صادر کرد، شروع به توطئه و تحریك علیه او نمود.» میدلتون در گزارش خود شاه را بشدت سرزنش کرده و نوشته بود که او چون بی‌غیرتها رفتار کرده و با احضار ارتش و نیروهای پلیس، که برای سرکوب تظاهرات به خیابانها فرستاده بود، در واقع به قوام خیانت نموده است. میدلتون همچنین در گزارش خود متذکر شده بود در اوضاع و احوال کنونی

«مصدق موقتاً سوار بر موج احساسات عمومی و در اوج پیروزی است. در میدان هیچ رقیبی در برابرش پیدا نمی‌شود. شاه به انتهای پرتگاه ضعف و ناتوانی سقوط کرده و ارتش و روحیه افسران عالیرتبه بشدت متزلزل شده است.»

میدلتون گزارش خود را چنین ادامه می‌داد که: «حوادث ۲۱ ژوئیه ممکن است کاملاً به صورت نقطهٔ عطفی در تاریخ ایران درآید (چون) برای اولین بار طبقهٔ حاکمهٔ کوچك کشور، خود را در برابر توده‌های عظیم مردم، که بخوبی سازمان یافته‌اند، ناتوان می‌یابد. در آینده جلب پشتیبانی این توده‌ها ممکن است در برابر هر حکومتی که بخواهد در ایران حکمرانی کند، به صورت عامل تعیین کننده درآید.»[۳۹]

در ماه اوت ۱۹۵۳، وقتی انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها برای سرنگون کردن حکومت مصدق دست به خرید «توده‌های خیابانی» زدند معلوم شد که از این گزارش میدلتون حسابی درس گرفته بودند.

میدلتون در گزارش دیگری به تاریخ ۲۷ ژوئیه به این نکته اشاره کرد که ارتش، که از اوضاع خیلی ناراضی است، آمادگی انجام یك کودتا را دارد، به شرط آنکه رهبر مناسبی برای کودتا در نظر گرفته شود. روز بعد وی باز گزارش داد «به نظر می‌رسد ژنرال زاهدی برای رهبری این کودتا آمادگی داشته باشد.» ولی میدلتون به کفایت و توانایی زاهدی در انجام موفقیت‌آمیز چنین کودتایی مطمئن نبود. آرچیبالد راس پیشنهاد کرد به میدلتون اختیار داده شود با شخصیت‌هایی که فکر می‌کند بتوانند رهبری کودتا را به عهده بگیرند، شخصاً تماس برقرار کند و به آنها بگوید بریتانیا مایل به انعقاد چگونه قراردادی در مورد نفت است. میدلتون، برای آنکه موضع انگلیس را در مذاکراتی که لازم می‌دید باید با آمریکا، برای سرنگون کردن مصدق انجام داد تقویت کند، تلگرامی برای وزارت خارجه انگلیس فرستاد ولی کلمات این تلگرام طوری انتخاب شده بود که گویی باید عیناً به وزارت خارجه آمریکا ابلاغ شود. در این تلگرام میدلتون تأکید کرده بود: «با توجه به چگونگی روند رویدادها، ممکن است تنها امید برای نجات ایران از سقوط به دامان کمونیسم، توسل به یك کودتا باشد.»[۴۰]

ارزیابی هندرسن سفیر آمریکا از اوضاع ایران بسیار شباهت به نظریات میدلتون داشت، اما خطی که برای اقدام پیشنهاد می‌کرد بکلی با خط میدلتون متفاوت بود. او در گزارش خود به وزارت خارجه آمریکا تصریح کرد که حیثیت و اعتبار مصدق و کاشانی، از هر زمان دیگری در گذشته بیشتر شده است و این دو نفر توانسته‌اند افکار عمومی مردم ایران را متقاعد کنند که «قوام یك عامل امپریالیسم غرب بوده است.» احساس هندرسن چنین بود که «مخالفان جبهه ملی، نظیر دربار سلطنت و بزرگ مالکان» کار زیادی نمی‌توانند انجام دهند، با وجود این، او بدرستی به این نکته اشاره می‌کرد که «نظریات سیاسی مختلف و جاه‌طلبی‌های شخصی رهبران جبهه ملی، نطفهٔ مشکلات آینده را برای این جبهه، در بطن خود می‌پروراند.» «بخصوص کاشانی بلندپرواز» کوشش دارد مصدق و تمام رهبران دیگر را تحت‌الشعاع قرار دهد و خود را به صورت «صاحب اختیار کامل ایران» درآورد. دربارهٔ روابط جبهه ملی و آمریکا هندرسن گزارش می‌داد به خاطر پشتیبانی آمریکا از درخواستهای بریتانیا و نشان دادن تمایل در مورد معامله با قوام، این روابط خراب شده است.

برای آنکه اوضاع در جهت معکوسی به حرکت درآید، هندرسن پیشنهاد می‌کرد آمریکا کمك مالی قابل ملاحظه‌ای به مصدق بکند، و این کار را قبل از آن انجام دهد که دیگر خیلی دیر شده باشد و او نتواند انرژی خود را برای «نجات ایران از شر کمونیسم بین‌المللی متمرکز سازد.» هندرسن با توجه به اینکه بیماری و یا حتی ترور مصدق ممکن است او را در عرصهٔ سیاسی ایران خنثی کند، بر فوریت اجرای پیشنهاد خویش اصرار می‌ورزید و می‌گفت، هیچ تضمینی در مورد بقای مصدق وجود ندارد و در صورت حذف او، حزب توده این فرصت را به دست می‌آورد که خود را نیرومند سازد. اما در مورد انجام کودتا، هندرسن موفقیت آن را بعید می‌دانست بخصوص عقیده داشت: «شاه حتی از فکر انجام هر کودتایی بشدت احساس وحشت و هراس می‌کند.»[۴۱]

ادوین بولند از سفارت انگلیس در تهران می‌گفت حزب تودهٔ تصمیم قاطع دارد با پشتیبانی شوروی حکومت را در ایران به دست بگیرد. او گزارش داد.

«رهبران جبهه ملی که از هدف حزب توده با خبر هستند، خود را بشدت از این حزب کنار می‌کشند و اعضای آنرا «مزدوران کمونیسم» می‌خوانند.» او انتظار داشت حزب توده با شعار: «مصدق و همدستان او خائنینی هستند که می‌خواهند کشور را دو دستی تقدیم آمریکا کنند» کوشش کند که مصدق را تحت‌الشعاع خویش قرار دهد.[۴۲] در حقیقت مصدق، در اولین دور زمامداری خویش، هدف دائمی حملات مطبوعات بلوك شوروی و حزب توده از یك سو، و رسانه‌های گروهی بریتانیا، از سوی دیگر شده بود. از آنجا که هدف رسانه‌های هر دو طرف بی‌ثبات کردن وضع مصدق بود، حدس و گمانهایی زده می‌شد که حزب توده در واقع با انگلیس‌ها همکاری دارد. روزنامه «شاهد» نوشت: «بریتانیا از حزب توده برای خنثی کردن پیروزیهای مصدق استفاده می‌کند.» این روزنامه عقیده داشت که «بریتانیا نه تنها از طبقه حاکمهٔ فاسد ایران ـ که اقمار کمپانی نفت هستند ـ بلکه حتی از حزب توده نیز بهره می‌گیرد تا عوامل خویش را به مجلس بفرستد.»[۴۳] مطبوعات ایران این اتهامات خود را مستند به مدارکی می‌کردند که از خانهٔ ریچارد سدان نماینده (AIOC) در تهران به دست آمده و پاره‌ای از آنها ثابت می‌کردند که کمپانی نفت به مطبوعات حزب توده کمك کرده است. (به فصل هفتم نگاه کنید).

خود مصدق دربارهٔ ارتباطات حزب توده با (AIOC) تفکر دوگانه‌ای داشت. پاره‌ای اوقات مشکوك می‌شد که کمپانی نفت دسته‌هایی را برای حمله به تأسیسات آمریکا، به نام حزب توده اجیر می‌کند تا آمریکایی‌ها فکر کنند او نمی‌تواند کمونیسم را کنترل کند. در مواقع دیگر فکر می‌کرد بعضی از رهبران حزب توده حقوق‌بگیر (AIOC) هستند.

با وجود این، تردیدی نیست که روسها از نهضت ملی مصدق و اقدام او در زمینه ملی کردن نفت خشنود نبودند، یعنی درست از همان چیزی که انگلیس‌ها نیز خشنود نبودند، احسان طبری، که در آن موقع از رهبران برجستهٔ حزب توده بود، حدود سی و پنج سال پس از آن زمان اظهار عقیده می‌کند: «در طول آخرین دوره زمامداری مصدق، اتحادی میان شوروی و دولت بریتانیا علیه مصدق به

وجود آمده بود.»[۴۴]

همان طور که قبلاً دیدیم، قوام نیز عقیده داشت بریتانیا، در تلاشهای خود برای تسلط مجدد بر نفت ایران ممکن است این راه را برگزیند که «روسیه را راضی نماید» و به خاطر این منظور با تقسیم ایران میان دو کشور موافقت کند. در مذاکراتی که کنت دوکورسی با وی انجام داد، قوام گفته بود که چرچیل و استالین درست نظیر چنین معامله‌ای انجام داده اند.[۴۵] و این سوءظنها کاملاً بی‌اساس نبود.

در ژوئن ۱۹۵۱، اریك برتهود، از وزارت خارجه انگلیس پیشنهاد کرد ایران میان اتحاد شوروی و انگلیس بصورتی تقسیم شود که «یك منطقه نفوذ انگلیس در جنوب این کشور براساس خطوط تقسیم تاریخی گذشته به وجود آید.»[۴۶] این درست همان کاری بود که روسها و انگلیس‌ها طبق کنوانسیون سال ۱۹۰۷ خود دربارهٔ ایران انجام دادند. با وجود این، هیچ مدرك قاطعی که ثابت کند در اوائل دههٔ پنجاه نیز چنین مذاکراتی در این مورد بین روسیه و انگلیس وجود داشته، در دست نیست. بعضی از اسناد دولتی بریتانیا، که مربوط به دههٔ ۵۰ است، قبل از سال ۲۰۵۰ قابل انتشار و دسترسی افکار عمومی نخواهد بود. از این رو، جزئیات کامل مربوط به این دوران ممکن است برای ده‌ها سال آینده، همچنان در تاریکی باقی بماند.

به هرحال، واقعیات در مورد این حدس و گمانها هرچه باشد، مسلم است که نگرانی آمریکایی‌ها از امکان تسلط کمونیسم بر ایران، همچنان باقی بود. آچسن وزیر خارجه آمریکا به فرانکز، سفیر انگلیس در واشنگتن، گفت که مصدق تنها شانس باقیمانده برای جلوگیری از توسعه کمونیسم و جداشدن ایران از غرب است، و روی این مسئله تأکید کرد که «اگر مصدق سقوط کند و اوضاع ایران دچار هرج و مرج شود، افکار عمومی آمریکا خواهد خواست که بداند ما برای جلوگیری از وقوع این امر چه کرده ایم.»

آچسن اعتقاد داشت «هیچ راه دیگری وجود ندارد جز آنکه ما با برطرف کردن مشکلات مالی مصدق و رسیدن توافقی بر سر مسئله نفت با او، جلوی سقوطش را

بگیریم.»[۴۷] مصدق دومین دوران زمامداری خود را در جو سیاسی بسیار دشواری آغاز کرد. گرچه او هنوز از پشتیبانی عظیم توده های مردم برخوردار بود، مراکز قدرت در برابرش قد علم کرده بودند. در مجلس اکثریت با او مخالف بود و شاه نیز علیه او برخاسته بود. برای آنکه موقعیت خویش را تحکیم بخشد، مصدق توانست برای مدت شش ماه از مجلس اختیارات قانونگذاری بگیرد. از این گذشته، چون تصدی وزارت جنگ را هم به عهده گرفته بود، دو کمیته تشکیل داد که وظیفه یکی از آنها تصفیه ارتش از افسران فاسدی بود که در معاملات تسلیحاتی، از بودجه دولت سوءاستفاده کرده بودند و دیگری، مأمور تصفیه افسرانی بود که تمایلات کمونیستی داشتند. این تصفیه‌ها به برکناری داوطلبانه و اجباری ۱۳۶ افسر ارتش، که ۱۵ نفر آنها درجه ژنرالی داشتند منجر شد، اما اغلب آنها مدعی بودند تنها دلیل تصفیه آنها، طرفداری‌شان از شاه بوده است[۴۸].

برای کاهش تشنج میان دولت و دربار سلطنت نیز مصدق یك کمیته پارلمانی تشکیل داد که وظیفه آن تعیین دقیق حدود اختیارات دولت و شاه، برابر قانون اساسی بود[۴۹]. اما در ۲۳ ژوئیه مصدق برای آنکه تضمین دهد قصد نقض قانون اساسی سلطنتی (مشروطه) را ندارد، یك جلد کلام‌الله مجید برای شاه فرستاد که در صفحه سفید ابتدای آن این جملات را نوشته بود:

«دشمن قرآن باشم، اگر دست به اقدامی مغایر با قانون بزنم، و یا اگر دیگران قانون اساسی را نقض کرده و رژیم کشور را تغییر دهند، مقام ریاست جمهوری را بپذیرم.»[۵۰]

فصل هفدهم

بازیهای چرچیل با ترومن

مصدق، در آغاز دومین دورهٔ زمامداری خود احساس کرد از لحاظ معارضه علیه انگلیس، که در موضع نیرومندی قرار داشت، او بریتانیا را در دادگاه جهانی شکست داده و سوار بر موجی از پشتیبانی افکار عمومی، به قدرت بازگشته است. از این رو بمحض آنکه پست نخست‌وزیری را از قوام تحویل گرفت، خواستار آن شد که دولت انگلیس حساب استرلینگ ایران در لندن را که مسدود کرده بود، آزاد کند و همچنین (AIOC) ۴۹ میلیون لیره ای را که مصدق مدعی بود به ایران بدهکار است بپردازد[1]. مصدق صریحاً به میدلتون، کاردار سفارت انگلیس گفته بود وضع مالی دولت چنان دشوار است که حتی قادر به پرداخت حقوق نیروهای مسلح و کارمندان خود نیست و ابراز نگرانی کرده بود اگر اوضاع به همین ترتیب ادامه یابد «انقلاب در گوشه‌ای نشسته» و برندگان اصلی بازی کمونیست‌ها خواهند بود. درباره اختلاف نفت نیز اظهار داشته بود: دیگر زمان آن فرا رسیده که بریتانیا دست از سیاست خصمانهٔ خود بردارد و در چارچوب قانون ملی‌شدن صنعت نفت، با او به توافقی برسد. مصدق اضافه کرده بود تنها چیزی که (AIOC) می‌تواند ادعا کند، دریافت غرامت است ـ که مبلغ آن باید از طریق حکمیت

بین‌المللی تعیین شود[۲].

آچسن، وزیرخارجه آمریکا که از موافقت مصدق در مورد ارجاع قضیه غرامت به حکمیت بین‌المللی راضی بود، پیشنهاد کرد که آمریکا یك وام ۱۰ میلیون دلاری به ایران بپردازد و از مصدق نیز خواست مسئله غرامت را به حکمیت ارجاع کند و در عین حال مذاکره برای یافتن ترتیباتی دائمی برای فروش نفت را آغاز نماید[۳].

از آنجا که ایدن، وزیر خارجه انگلیس طرفدار کنترل نفت ایران از جانب (AIOC) بود، نسبت به مسئله حکمیت بین‌المللی چپ چپ نگاه می‌کرد. ایدن می‌گفت اگر واقعاً بایستی مسئله غرامت را به حکمیت برد «شرایط ارجاع آن بایستی به اندازه کافی شمول داشته باشد، تا بتواند شامل رسیدگی به مسئله اعتبار «قانون ملی شدن نفت ایران» و تطابق آن با امتیازنامه (AIOC) نیز بگردد.»

از این مهم‌تر، به حکمها باید این اختیار داده شود تا نه تنها در مورد میزان خساراتی که کمپانی از اجرای این قانون متحمل شده تصمیم بگیرند، بلکه دربارهٔ چگونگی اداره نفت ایران در آینده نیز بتوانند به داوری بنشینند[۴].

ایدن در تلاشهای مداوم خود برای بی‌اعتبارکردن مصدق، چنان دست خود را با عجله باز کرده بود که حتی گفته بود لوی هندرسن، سفیر ایالات متحده در تهران نیز با عقیده کاردار ما، میدلتون، موافق است که در مورد ارزش مصدق به عنوان سدی علیه کمونیسم، تردید جدی وجود دارد. در حالی که عملاً هندرسن به آچسن توصیه کرده بود، بهترین راه برای مقابله با کمونیسم در ایران، پشتیبانی از مصدق است. رفتار ایدن، آچسن را ناراحت کرده بود و بخصوص می‌دانست شرایط پیشنهادی او در مورد ارجاع مسئله غرامت به داوری از اساس بی‌اعتبار و غیرقابل اجراست. از این رو، وزارت خارجه آمریکا پیامی برای ایدن تهیه کرد که در آن گفته می‌شد، ایالات متحده نمی‌تواند موضع بریتانیا را بپذیرد و از این رو احساس می‌کند در این باره آزاد است مستقلاً تصمیم بگیرد. اما فرانکز، سفیر بریتانیا مداخله کرد و از آچسن خواست از فرستادن چنین پیامی عجالتاً خودداری شود. از طرف دیگر فرانکز به نوبه خود به ایدن نیز توصیه کرد که «این

مسئله از نهایت اهمیت برخوردار است که بین ما و آمریکا نباید هیچگونه شکاف عمیقی وجود داشته باشد. او به این موضوع اشاره می کرد که در پیام کذایی مطرح شده، و عباراتی که قرار بود در آن بکار رود چنین آمده بود: «دولت آمریکا به این نتیجه رسیده است که نمی تواند مشترکاً با ما در مورد ایران، و هر مسئله دیگر مربوط به خاورمیانه عمل کند، و از این رو ناگزیر است راه خود را به تنهایی برود.» سرانجام، آچسن لحن یادداشت خود را متعادل کرد و به ایدن چنین نوشت که فکر نکنید شرایط بریتانیا از نظر مصدق یا هر کس دیگری که جانشین او شود، قابل قبول خواهد بود[۵].

در اینجا لازم است اشاره شود که آچسن و ایدن اغلب نظریات متفاوتی داشتند و بین آنها تصادمات بسیاری روی داده بود. فرانکز، سفیر انگلیس بین آن دو نقش میانجی بازی کرد و کوشش داشت روابط طرفین را تا حد امکان هموار سازد[۶].

اقدام بعدی ایدن آن بود که به میدلتون دستور دهد از مصدق سؤال کند پیسنهادهای او چیست؟ و مصدق در پاسخ، یك پیشنهاد چهار ماده ای به شرح زیر مطرح کرد: اول آنکه دو کشور از دادگاه جهانی بخواهند مسئله غرامت را حل کند. دوم دولت انگلیس بلافاصله بابت مبالغی که (AIOC) به ایران بدهکار است، بخشی را علی الحساب پرداخت کند. سوم ایران حاضر است که نفت خود را به (AIOC) بفروشد، به شرط آنکه بر سر قیمت آن به توافقی برسند که از نظر هر دو طرف رضایت بخش باشد. و بالاخره هر میزان غرامتی که توسط دادگاه جهانی تعیین شد، ایران یا از طریق صدور جهانی نفت و یا درنظر گرفتن تخفیف در قیمت فروش، مستهلك خواهد کرد[۷].

وقتی پیشنهادها، که به نظر دولت آمریکا نیز معقول و منصفانه رسیده بود، از طرف انگلیس رد شد، آمریکا ناگزیر گردید بار دیگر درصدد یافتن راه حلی به ابتکار خود برآید. این فرصت در نیمهٔ ماه اوت سال ۱۹۵۲ پیش آمد، به این ترتیب که آلتون جونز رئیس سیتیز سرویس که یك کمپانی مستقل نفتی آمریکایی بود، به ترومن اطلاع داد دعوتی را که مصدق از او به تهران کرده، تا به

ادارهٔ عملیات مربوط به نفت ایران کمك کند، بپذیرد. رئیس جمهوری با نظر جونز موافقت کرد و این امر وزارت خارجه انگلیس را بشدت مضطرب ساخت. در آن زمان، ایدن بیمار بود و از این رو چرچیل شخصاً مداخله کرد و پیامی به شرح زیر برای ترومن فرستاد:

«من از ملاقات آلتون جونز با مصدق نگران هستم... اگر این مسئله مطرح شود که آمریکا تلاش می کند در میدانهای نفت خلیج فارس جانشین انگلیس شود... این امر معارضات جدی را در کشور من به وجود خواهد آورد. ما آنچه از دستمان برآید، برای کشیدن این بار سنگین بر دوش خود انجام می‌دهیم... همان طور که در جنگ کره نیز آنچه را از دستمان برآید انجام می‌دهیم. با توجه به این مسئله که روسیه شوروی ممکن است این جنگ را تبدیل به راه اندازی یك جنگ اتمی کند، هیچ کشور دیگری داوطلبانه دست به چنین ریسکی نمی‌زند که ما زده ایم. من امیدوارم شما بهترین مساعی خود را به کار بندید تا جلوی کمك آمریکا به مصدق گرفته شود... و حرفهایی ـ که مستند به استدلالات قوی باشد ـ بر دهانهایی جاری نشود که به مسئله مهم گامهایی که برای تحکیم هر چه بیشتر اتحاد انگلیس و آمریکا برداشته می شود، با بی اعتنایی می نگرند و توجه چندانی به آن ندارند.»[۸]

به طور خلاصه، چرچیل می گفت، در برابر کمکی که انگلیس به آمریکا در جنگ کره می کند، ترومن هم باید کمك کند تا بریتانیا دوباره منافع از دست رفته نفت خود را در ایران به دست آورد.

ترومن که احساس می کرد در مسئله مابه‌الاختلاف طرف ظالم انگلیس است، از چرچیل خواست که به راه حل منصفانه‌ای تسلیم شود و اظهارنظر کرد که این راه حل فقط شامل دو موضوع است. اول آنکه مبلغ غرامت معین شود، و دوم آنکه ترتیب وصول آن طوری باشد که ایران بتواند از محل عواید فروش نفت خود آنرا بپردازد. ترومن می گفت جونز می تواند به ایران برای تجدید تولید و تصفیه نفت کمك کند و به این ترتیب هم (AIOC) به نفت دلخواهش می‌رسد و هم ایران پول بدست می آورد تا بدهی خود را بپردازد.

در پایان ترومن اضافه کرده بود که «آمریکایی‌ها کوچك‌ترین تمایلی ندارند که از مشکلات کنونی شما بنفع خویش بهره برداری کنند.»

بعلاوه ترومن از چرچیل خواسته بود قانون ملی شدن نفت ایران را بپذیرد و می‌گفت «به نظر می‌رسد که این قانون در نظر ایرانی‌ها مقدس شده است.» ترومن به این نکته هم اشاره می کرد که: «اگر ایران توسط کمونیسم خشکانده شود، سرانجام غرب تمام خاورمیانه، از جمله منابع نفتی آنرا به شوروی خواهد باخت و چنین فاجعه‌ای برای جهان آزاد، بدون شك بر روابط کلی آمریکا و انگلیس نیز اثرات نامطلوب خود را خواهد گذارد.»[۹] ترومن به این ترتیب این مسئله را کاملاً روشن کرده بود که روابط دو کشور تنها براساس اصل سادهٔ «بده و بستان» نیست.

چرچیل در پاسخ به بازی سیاسی جدیدی متوسل شد، به این ترتیب که ترومن را شخصاً به قضیهٔ اختلاف با ایران آلوده کند و آن وقت دونفری بتوانند جبهه متحدی علیه مصدق بگشایند. او برای ترومن یادداشت محرمانه و ظاهرالصلاحی فرستاد که در آن گفته شده بود: «اصلاً چرا نمی‌آئید یك تلگرام مشترك و محرمانه برای مصدق بفرستیم؟... ممکن است این کار به هدف مشترك ما کمك کند... آیا برای تنظیم پیش‌نویس این تلگرام من قلم بر کاغذ ببرم، یا شما اینکار را خواهید کرد؟»

چرچیل سپس چنین ادامه می‌داد: مصدق به هر حال، بطریقی آدم قابل ستایشی است. «ما با مردمی سروکار داریم که بر لبه پرتگاه ورشکستگی، انقلاب و مرگ است، اما در هر صورت من فکر می کنم او یك مرد است.» و بالاخره چنین نتیجه می گرفت: «نزدیك شدن مشترك ما ممکن است او را متقاعد کند» و در غیر این صورت «آمریکا بصورتی نامحدود، به حساب بزرگترین دوستش (یعنی انگلیس) هدف باج‌خواهی ایران قرار خواهد گرفت.»[۱۰]

به دنبال این پیام چرچیل پیش‌نویس تلگرام پیشنهادی خود را تهیه کرد و برای ترومن فرستاد. در پیش‌نویس گفته می شد «ایران و بریتانیا مسئله غرامتی را که بایستی بابت ملی کردن سرمایه گذاری (AIOC) در ایران و لغو امتیازنامه نفتی

سال ۱۹۳۳ پرداخت شود، به دادگاه جهانی ارجاع کنند. وقتی این امر انجام شد، (AIOC) مسئله اتخاذ ترتیبات لازم برای جریان یافتن نفت به بازارهای جهانی را با ایران مورد مذاکره قرار می‌دهد. در همان حال دولت انگلستان محدودیت‌های بازرگانی و پولی را که درباره آن کشور برقرار کرده کاهش خواهد داد و دولت ایالات متحده نیز ۱۰ میلیون دلار به ایران خواهد پرداخت.» چرچیل به این مسئله نیز اشاره کرده بود که: «شرایط ارجاع به داوری نباید مانع از آن شود که بریتانیا از حق ادعا بر امتیازنامه نفتی سال ۱۹۳۳ و جبران ضررهایی که از بابت لغو یکطرفه آن توسط ایران متحمل شده، محروم گردد.»[۱۱] خلاصه چرچیل می‌خواست (AIOC) هم بابت لغو امتیازنامه و عوایدی که تا سال ۱۹۹۳ (بیش از پنجاه سال دیگر، یعنی زمان پایان یافتن موعد آن) به دست می‌آورد، غرامت کامل بگیرد و هم دوباره به ایران بازگردد و کنترل صنایع نفتی را در دست خود داشته باشد.

پیش‌نویس چرچیل در یك جلسهٔ بسیار سطح بالا با حضور رئیس جمهوری ترومن، آچسن وزیر خارجه، رابرت لاوت وزیردفاع، اورل هریمن و دیگران مورد بحث قرار گرفت و نظر عمومی بر آن بود عاقلانه‌ترین راه آن است که پیامهایی در حد یکدیگر ولی به طور جداگانه از طرف ترومن و چرچیل فرستاده شود، چه ارسال تلگرام مشترك این احساس را در مصدق ایجاد خواهد کرد که «حالا دیگر علیه من علناً دسته‌بندی و قدرت نمایی می‌کنند.»[۱۲]

ترومن نسبت به انجام یك اقدام مشترك «بی‌نهایت محتاط» بود و این مسئله را به چرچیل اطلاع داد و همچنین گفت در دادن کمك مالی به ایران، انگلیس هم باید شرکت جوید. همچنین برای آنکه مطمئن شود هدف نهایی بریتانیا، اداره و تسلط بر صنایع نفت ایران نیست تأکید کرد: «این مسئله دیگر اصولاً قابل طرح و مذاکره نیست که (AIOC) باز هم بخواهد به تولید نفت در ایران بپردازد یا اداره تصفیه‌خانهٔ آبادان را به عهده بگیرد.» در مورد پرداخت غرامت از طریق حکمیت نیز، ترومن مایل نبود اشاره خاصی به «غرامت زیان‌هایی که ناشی از لغو امتیازنامه سال ۱۹۳۳» گردیده، بشود[۱۳].

چرچیل به امید آنکه سرانجام مقاومت ترومن را برای یك اقدام مشترك درهم شکند چاپلوسانه به ترومن جواب داد. «به نظر من این امر مفید است که گاهی در کنار هم چهارنعل بتازیم، همان طور که اغلب این کار را با اف.دی.آر (روزولت، رئیس جمهوری قبل از ترومن ـ مترجم) می کردیم... در دوران جنگ جدایی جسمی ما، معمولاً مانعی برای این چهارنعل تاختن‌های مشترك نبود... من شخصاً نمی‌توانم بفهمم چرا دو مرد خوب فقط باید از هم سؤال کنند چه کاری اگر بکنیم درست است و نباید به جای آن علیه شخص سومی که عملیات نامطلوب می کند با هم دست بیکی شوند.»

چرچیل همچنین نظریه ترومن را در مورد شرکت انگلیس در کمك مالی به ایران رد کرده و گفته بود: «همان کمك ۱۰ میلیون دلاری آمریکا کافی است، بعلاوه نباید در ایران این احساس به وجود آید که دارد از ما باج‌سبیل می گیرد.»[۱۴]

ترومن سرانجام به اقدام مشترك رضایت داد.

روز ۲۷ اوت ۱۹۵۲، نمایندگان آمریکا و انگلیس در تهران به ملاقات مصدق رفتند تا پیام مشترك ترومن ـ چرچیل را تسلیم وی کنند. در این پیام پیشنهاد شده بود که دادگاه جهانی به مسئلهٔ غرامتی که بایستی در ازای ملی کردن سرمایه‌های (AIOC) در ایران پرداخت شود، رسیدگی کند. با توجه به این موضوع که موضع حقوقی دو طرف «که بلافاصله قبل از ملی‌شدن وجود داشته، مورد توجه قرار گیرد.» در پیام دو رهبر همچنین تقاضا می‌شد مذاکراتی، پس از حصول توافق بین طرفین درباره قیمت نفت، میان ایران و (AIOC) برای برقراری جریان نفت به بازارهای جهانی انجام شود. در پایان، پیام اشاره می کرد که بریتانیا محدودیت‌های بازرگانی و مالی را که علیه ایران تصویب کرده لغو می کند، و آمریکا نیز یك کمك ۱۰ میلیون دلاری بلاعوض به ایران می‌دهد[۱۵].

مصدق بی‌درنگ نارضایتی عمیق خود را از این پیشنهادها اعلام داشت. در پیام جوابیه مصدق گفته شده بود: «اگر قرار شود که دادگاه جهانی، رأی خود را براساس وضع حقوقی طرفین... قبل از ملی‌شدن نفت صادر کند، این امر معنایی

جز طرح مجدد مسئلهٔ قانونی بودن یا نبودن ملی کردن نفت نخواهد داشت.»

و اما دربارهٔ ۱۰ میلیون دلار کمك بلاعوض آمریکا به ایران مصدق آن را مبلغی ناچیز خوانده بود که از آن بیشتر «بوی صدقه بلند می‌شود» و ایران به صدقهٔ کسی محتاج نیست، بلکه آنچه دنبالش هستیم، آن است که ۴۹ میلیون لیره طلب مسلم خود را از کمپانی بگیریم. مصدق خواستار آن شده بود که در این پیشنهادها بصورتی منصفانه و عادلانه تجدیدنظر گردد[۱۶].

ترومن با این استدلال مصدق موافق بود که «اعتبار قانون ملی‌شدن» (نباید) مورد سؤال قرار گیرد و گفت علاقه‌مند است که در پیام مشترك، این موضوع منعکس گردد[۱۷] ولی چرچیل بشدت با هرگونه تغییری در متن پیام مشترك مخالفت کرد. به این ترتیب، پیام کذایی رسماً تسلیم دولت ایران شد و در واشنگتن و لندن انتشار یافت و این احساس را ـ همان طور که چرچیل می‌خواست ـ بوجود آورد که بریتانیا و آمریکا در مورد اختلاف نفت ایران با یکدیگر توافق دارند. مصدق رسماً این پیام را رد کرد و مطبوعات ایران، آمریکا را به خاطر آنکه در اختلاف نفت از روش بیطرفی عدول کرده، مورد نکوهش قرار دادند.

انگلیس‌ها تبلیغات خود را علیه دولت مصدق شدت بخشیدند و گفتند که مصدق به هیچوجه احترامی برای حقوق بین‌الملل قائل نیست و خیال پرداخت غرامت را هم ندارد. این امر بر لرد استوکس که عضو کابینهٔ قبلی انگلیس (اتلی) بود، بسیار گران آمد و طی نامه‌ای به روزنامهٔ تایمز چاپ لندن نوشت که «ماجرای ایران هرگز به صورت صحیح آن در انگلیس منعکس نشده است.» او در نامهٔ خود سؤال کرده بود «آیا افکار عمومی مردم در انگلیس می‌داند، براساس ترازنامه منتشر شده (AIOC) درحالی که در سال ۱۹۵۰، فقط درآمد خزانه‌داری انگلیس از کمپانی، بابت مالیات نفت ایران ۵۰ میلیون لیره بوده، کل سهم حاصلهٔ ایران در آن سال از ۱۶ میلیون لیره تجاوز نکرده است؟»...

ایرانی‌ها در مورد ملی کردن نفت خود دقیقاً طبق حقوق دموکراتیك خویش رفتار کرده‌اند، و از این هم بالاتر آنها اصل پرداخت غرامت کافی و عادلانه را

پذیرفته اند. استوکس ادامه می داد: «حتی پیشنهادهای جدید از آنچه من در سال گذشته به ایران پیشنهاد کردم و پذیرفته نشد، نفعش برای ایرانی‌ها کمتر است. این مسئله صحیح نیست که ایرانی‌ها از انگلیس‌ها نفرت دارند، بلکه هنوز در ایران احساسات قابل ملاحظه ای براساس حسن نیت نسبت به انگلیس، به طور مطلق، وجود دارد.»

استوکس در پایان تأکید کرده بود براساس تجارب شخصی من ایرانی‌ها مردم جذاب و دلنشینی هستند که نسبت به دوستانشان بلندهمت و در روابط و دادوستدهای شخصی، معتدل و منطقی می باشند[۱۸].

مصدق، هنگام گزارش پیشنهاد مشترك به مجلس گفت: من انتظار داشتم دولت بریتانیا پس از شکست‌هایی که در شورای امنیت سازمان ملل و دادگاه جهانی نصیبش شده، نسبت به اجرای قانون احترام بیشتری قائل شود. حالا می بینم برعکس، اعلامیه انگلیس درباره آنکه فقط بشرطی حاضر به رفع تحریم اقتصادی است که ایران شرایط اختناق آور آن کشور را بپذیرد، نشانه آن است که هنوز خود را پایبند به اعمال زور می داند. هیچ دلیلی وجود ندارد مردم فقرزده ایران منابع و ثمرهٔ دسترنج خویش را بازهم در اختیار بریتانیا بگذارند، که قرنهاست به زورگویی به ملل ضعیف و تحت ستم عادت کرده است. در حالی که اکنون برای انگلیس زمان حساسی است که طی آن چشم‌انداز جهانی خویش را تغییر دهد. چه اطاعت از قانون و احترام گذاشتن به حقوق ضعفا، نه تنها موضع و اعتبار طرف نیرومند را تضعیف نمی کند، بلکه بشدت بر این موضع و اعتبار قوت می بخشد[۱۹].

مصدق گفت دولت ایران آماده است داوری دادگاه جهانی را در مورد «مبلغ غرامت» براساس هر قانونی که هر کشور دیگری در شرایط مشابه، صنایع خود را ملی کرده است، بپذیرد، و البته باید درباره مبلغ غرامتی که بابت خسارات ناشی از محاصرهٔ نفتی انگلیس و تحریم اقتصادی این کشور به ایران وارد شده نیز تصمیم گرفته شود. مجلس و سنا نظریات و پیشنهادهای مصدق را با اکثریت قاطع تصویب کردند و روز ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۲، مصدق آنها را برای ترومن و چرچیل

فرستاد[۲۰].

چرچیل برای آنکه مطمئن شود رئیس جمهوری آمریکا تحت تأثیر پیشنهاد متقابل مصدق قرار نگیرد، پیامی به این شرح برای او ارسال داشت:

براثر اقدامات غارتگرانه ایران، بریتانیا متحمل زیانی گردیده، که آن طور که به من گفته شده، در سال به ۶۰ میلیون لیره استرلینگ سر می زند... من مطمئنم در شرایط وخیم حاضر، ما نمی توانیم برای مبارزه با عسرتی که پیش آمده، از حدودی که شرایط آن را شما منصفانه و عادلانه تشخیص دادید، فراتر رویم. (از این هم بالاتر) این امر در برابر مالیات دهندگان آمریکایی چشم انداز دشواری می گشاید که به ایرانی ها (و خدا می داند چه کشورهای دیگری؟) رشوه بپردازیم که مبادا کمونیست شوند. مصدق تنها زمانی تسلیم شرایط منطقی خواهد شد که با هماهنگی مداوم ترومن و چرچیل مواجه شود[۲۱].

قابل درك است که نگرانی اصلی چرچیل مشکلات مالی کشور خودش بود؛ معذالك، عملاً پیشنهاد می کرد بریتانیا، به هزینه ایران بر مشکلات و عسرت مالی خویش فائق آید. هم هندرسن سفیر آمریکا در ایران و هم وزارت خارجه این کشور، مخالف پیشنهاد چرچیل در مورد فرستادن پاسخ مشترکی برای مصدق بودند. آنها استدلال می کردند «ایالات متحده باید از این امر اجتناب ورزد که خود را با انگلیس در تله ای گرفتار کند و براثر آن، اوضاعی به وجود آید که روابط آینده آمریکا و بریتانیا در آینده به صورتی برگشت ناپذیر در گرو این «پیشنهاد مشترك» قرار گیرد.»

سرانجام تصمیم گرفته شد وزرای خارجه دو کشور، آچسن و ایدن، هر یك پیام جداگانه ای، با مضمونی مشابه برای مصدق ارسال دارند. روز ۵ اکتبر آنها این پیام را فرستادند که در آن گفته می شد، «پیشنهاد مشترك» ترومن و چرچیل نباید به عنوان عدم شناسایی ملی شدن نفت تلقی گردد. مصدق با رسیدن این پیام، به آچسن و ایدن اطلاع داد فوراً، و حداکثر ظرف یك هفته نمایندگان (AIOC) برای مذاکره درباره پیشنهاد متقابل ایران به تهران بیاید. اما مصدق در پیام خود شرط کرده بود کمپانی برای اثبات حسن نیت خود، قبل از شروع مذاکره ۲۰

میلیون لیره از کل ۴۹ میلیون لیره بدهی خود به ایران را پرداخت کند[۲۲].

ایدن محکم روی پیشنهاد آمریکا ـ انگلیس ایستاد. او مصدق را دچار جنون «خویشتن بزرگ‌پنداری» معرفی کرد و گفت که پیشنهاد او چیزی جز «باج سبیل» خواستن نیست. روز ۱۴ اکتبر ایدن پیامی با لحن سازش ناپذیرانه برای مصدق فرستاد که در آن گفته شده بود، پیشنهاد متقابل مصدق غیرقابل قبول است و (AIOC) نمی‌تواند از مطالبهٔ غرامت، بابت لغو یکجانبه قرار داد ۱۹۳۳ صرف نظر کند. درباره ادعای غرامت ایران، ناشی از جلوگیری از صدور نفت آن کشور، در پیام ایدن گفته شده بود: «بریتانیا نمی‌تواند تأیید کند که ایران در این باره کوچك‌ترین حقی دارد... و (AIOC) فقط حق خود را بر نفتی که متعلق به خویش می‌داند، اعمال کرده و برای دفاع از این حق در سراسر جهان، از پشتیبانی کامل دولت بریتانیا بهره‌مند است.»

و سرانجام ایدن مطالبه ۲۰ میلیون لیره توسط ایران را رد کرده و گفته بود، ادعای طلب ۴۹ میلیون لیره‌ای آن کشور از (AIOC) صحت ندارد[۲۳].

در ارسال این پیام، تلگرامی که از جانب میدلتون رسیده بود نیز اثرداشت و او را تشویق کرده بود، به کاردار انگلیس در تهران اطلاع داده بود که اپوزیسیون ایران نیرومندتر گردیده و ژنرال زاهدی موفق به جلب حمایت تمام اعضای آن، به عنوان تنها جانشین ممکن برای مصدق، گردیده است[۲۴].

مصدق، در عکس‌العمل به پیام تحریك‌آمیز ایدن، و توطئهٔ انگلیس برای سقوط او دست به اقدام جسورانه‌ای زد، به این معنی که روز ۱۶ اکتبر طی یك نطق رادیوئی اعلام داشت، دولت ایران تصمیم گرفته است روابط دیپلماتیك خود را با انگلیس قطع کند. مصدق در این نطق انگلیس را متهم به پی گیری دربارهٔ ادامه استثمار ایران، تهدید این کشور به مداخلهٔ نظامی، اعمال فشارهای اقتصادی و مالی، تحریك به راه انداختن آشوب و اغتشاش برای سقوط دولت و توسل به تبلیغات دامنه‌دار برای نادرست جلوه دادن اقدام قانونی خویش در ملی کردن صنایع نفت کرد و اضافه نمود وجود روابط سیاسی بین دو کشور برای تحکیم روابط دوستانه و همکاری متقابل است نه توسل یکی از دو طرف به

اقدامات غیرمشروع برای حفظ یك طرفهٔ منافع خویش. شاه کوشید مصدق را از اجرای این نقشه باز دارد ولی به نتیجه‌ای نرسید.

هندرسن نیز دست به تلاشهایی در آخرین ساعات زد و گفت که ایالات متحده به صورتی فعال متعهد می‌شود راه‌هایی برای شکستن بن بست پیدا کند و بالاخره مصدق موافقت کرد برای به نتیجه رسیدن این اقدامات، مدت یك هفته ـ تا ۲۲ اکتبر ـ تصمیم خود را به تعویق بیندازد. وقتی تا این تاریخ کاری صورت نگرفت، به هندرسن اطلاع داد، تصمیم خود را در مورد قطع رابطه عملی خواهد کرد. او افزود: روشن است که روزهای سختی در پیش است و تردیدی وجود ندارد که انگلیس‌ها دردسرها و ناآرامی‌هایی درداخل کشور به وجود خواهند آورد ولی اگر آنها در ایران باقی بمانند، با تحریکات خود بر شدت این ناراحتی‌ها خواهند افزود[۲۵].

روز ۲۵ اکتبر حسین فاطمی، وزیر خارجه ایران طی یادداشتی که برای میدلتون، کاردار سفارت انگلیس فرستاد، مسئله قطع رابطه را رسماً اطلاع داد ولی در یادداشت اظهار امیدواری کرده بود که دولت انگلیس «سرانجام ماهیت و واقعیت نهضت ملی ایران و آرمانهای مردم این کشور را درك کند.»[۲۶] تا پایان ماه اکتبر، اعضای سفارت انگلیس، تهران راترك کردند و اعضای سفارت ایران نیز از لندن بازگشتند. میدلتون قبل از ترك تهران به ایدن گزارش داد:

«اگر این فکر از مغز ایرانیان خارج شود که آمریکایی‌ها علیه ما هستند و از دکتر مصدق و جبهه ملی پشتیبانی می‌کنند، بزرگترین ضربه‌ای است که ما توانسته‌ایم بر مصدق وارد کنیم.»[۲۷]

بستن سفارت انگلیس در تهران، نتیجه نهایی یك سلسله اقداماتی بود که از مدتی قبل از طرف دولت ایران آغاز شده بود تا با عملیات پنهان و آشکار انگلیس‌ها علیه خود مقابله کند. در ماه سپتامبر ۱۹۵۱، ایران «بانك انگلیس در ایران و خاور میانه» را از انجام هرگونه معاملات و نقل و انتقالات ارزی ممنوع کرده بود. در ژانویه ۱۹۵۲ ایران دستور داده بود ۹ کنسولگری انگلیس در شهرستانهای کشور، به خاطر آنکه کاری جز فعالیت‌های جاسوسی و ایجاد

شورش و آشوب در مناطق مختلف ندارند، تعطیل شوند. در همان حال دولت ایران به انگلیس اطلاع داده بود اعضای کادر دیپلماتیك آن کشور را که قبلاً سوابق کار در ایران یا مستعمرات بریتانیا داشته‌اند، نخواهد پذیرفت و استدلال می‌کرد که این مقامات نمی‌توانند خود را با روش کشور ایران، که دیگر تحمل نخواهد کرد با آن چون مستعمره‌ای رفتار شود، تطبیق داده و هماهنگ سازند. براساس همین سیاست، ایران از پذیرش آر.ام.ا هنکی، که به جای شپرد به سفارت انگلیس در تهران منصوب شده بود، خودداری کرد، اما در واقع «هنکی» که قبلاً در ایران سابقه خدمت داشت و زبان فارسی هم می‌دانست، به دولت انگلیس توصیه کرده بود با ملیون همکاری کند.

نمایندگان جبهه ملی در مجلس، که متوجه شده بودند زاهدی و تعدادی دیگر از سناتورها سرگرم توطئه برضد دولت هستند، راهی برای سلب مصونیت پارلمانی آنها پیدا کردند. از آنجا که طبق قانون اساسی هردو مجلس (شورا و سنا) بایستی از لحاظ طول مدت دوره یکسان بوده و فعالیت آنها نیز همزمان باشد، و چون هر دورهٔ قانونگذاری مجلس بیش از دو سال نبود، تصمیم سناتورها مبنی بر تمدید مدت دوره سنا به ۶ سال خلاف قانون اساسی محسوب می‌شد و چون این استدلال قوت قانونی کافی داشت، روز ۲۳ اکتبر مجلس رأی داد دوره کنونی سنا که نبایستی بیش از دو سال باشد به پایان رسیده است. شاه با تردید، ناگزیر از صحه گذاردن براین قانون بود، و با این ترتیب، مجلس سنا منحل شد و زاهدی نیز که مصونیت پارلمانی خویش را از دست داده بود، از ترس آنکه توقیف شود، خود را پنهان کرد.

در کل جریان، هیچ چشم‌اندازی برای پیداکردن راه حل در مورد مسئله نفت به چشم نمی‌خورد. ایدن کماکان عقیده داشت، مصدق سرانجام زیرفشار اقتصادی بریتانیا و کارتل نفت سرتسلیم فرو خواهد آورد، اما در این مورد عده زیادی با وی هم عقیده نبودند. روزنامه معروف فرانکفورترنئوپرس نوشت: «مصدق ترجیح می‌دهد در آتش نفت بسوزد، تا آنکه کوچکترین امتیازی به انگلیس بدهد.»[۲۸]

انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحدهٔ آمریکا بسرعت نزدیك می شد و ترومن می خواست قبل از آنکه دوره ریاستش در ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ تمام شود، راه حلی برای اختلاف نفت به دست آید. نظر آچسن این بود، بهترین شانس برای دو طرف آن است که بر سر مسئله غرامت به یك توافق کلی برسند تا ایران برای اداره صنایع نفت خود دستش باز باشد. از آنجا که طرفین نمی توانستند روی جزئیات توافق کنند، این فکر به نظرش رسید که نظریهٔ یك «پراخت سرجمع»، بدون ورود به جزئیات را بابت غرامت مطرح سازد. او استدلال می کرد، نظریه مذکور این حسن را دارد که «به هریك از دو طرف امکان می دهد در داخل کشور خویش بگوید که عجالتاً به راه حل مطلوبی رسیده ام.»[۲۹]

به عقیده آچسن، اجرای این نظریه هم ایران را از درگیری با یك فاجعه نجات می داد و هم برای دولت ترومن کسب حیثیت و اعتبار می کرد. اما رسیدن به توافق معقولی با انگلیس ها در این زمینه کار آسانی نبود. آن طور که خود آچسن قضیه را مطرح می کند: «در داخل حکومت... (بسیاری) به این نتیجه رسیده بودند که بریتانیا زیاد سرسختی نشان می دهد و مصمم به اجرای سیاست «یا بگیر یا ویرانش کن» در ایران است. از این رو یا ما باید یك سیاست مستقل را بمورد اجرا بگذاریم یا پیه این امر را به تن خود بمالیم که ایران به پشت پردهٔ آهنین فرو رود... احساس خشم و یأس آنها بآسانی کاملاً قابل درك بود. بایستی بر مخالفت انگلیس با یك راه حل منصفانه، به هر ترتیب غلبه می کردیم، ولو آنکه خطر ایجاد این فکر را که نسبت به انگلیس «سوءنیت» داریم و ممکن است بر اثر این سوءنیت به آنها آسیب برسانیم، می پذیرفتیم.»[۳۰]

سرانجام در جلسه ای که روز ۸ اکتبر سال ۱۹۵۲ با حضور رابرت لاوت وزیر دفاع، جان اشنایدر وزیر خزانه داری، وزیر دادگستری جیمز مك گرانری، و ژنرال عمر برادلی رئیس ستاد مشترك تشکیل شد، آچسن نظریه خود را که ممکن بود به یك راه حل ممکن منجر شود، مطرح ساخت؛ به این ترتیب که اول ایران با پرداخت یك «مبلغ سرجمع» به عنوان غرامت، علی الحساب موافقت کند و دوم به مصدق باید کمك مالی فوری کرد و این کمك به صورت وام بوده و وثیقه

بازپرداخت آن هم صدور نفت ایران در آینده قرار داده شود و بالاخره یك کمپانی بین المللی توزیع نفت، مرکب از شرکت های مهم نفتی آمریکا ـ انگلیس و هلند به وجود آید و نفت ایران راخریده، به (AIOC) و دیگران بفروشد. «برادلی» و اشنایدر با این پیشنهاد موافقت کردند ولی مك گرانری عقیده داشت که پیشنهاد مذکور قوانین «ضدتراست» آمریکا را نقض می کند و با رئیس جمهور است که برای رفع این مشکل اقدام کند[۳۱]. مشکل در اینجا بود که خود پرزیدنت ترومن از طریق وزارت دادگستری ابتکار تدوین قانون «ضدتراست» را بخرج داده و جلوی کنترل اعضای کمپانی‌های نفتی را بر تولید، قیمت‌ها و بازارهای نفت گرفته بود[۳۲].

شورای امنیت ملی (NSC) یك خط راهنما برای رئیس جمهوری رسم کرد؛ به این شرح که «به لحاظ اهمیت وضع استراتژیك ایران و منابع نفتی آن کشور... و همچنین آسیب‌پذیری آن... از نظر مداخلهٔ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. ایالات متحده باید از هر راه ممکن به ایران کمك کند و آن را یاری دهد تا به فعال کردن صنایع نفت خود بپردازد. ایالات متحده نباید اجازه دهد انگلستان هیچیك از اقدامات آمریکا را وتو کند، بشرط آنکه این کار به قیمت قربانی کردن منافع مشروع انگلیس نباشد. گرچه رئیس جمهوری باید قانون «ضدتراست» را در نظر داشته باشد، ولی «هدف اصلی سیاست ایالات متحده آمریکا در ایران را باید جلوگیری از سقوط این کشور به دامان کمونیسم تشکیل دهد... (و ما باید) از سیاست‌هائی پیروی کنیم که در راه اجرای هدف اصلی‌مان مؤثرترین نتایج را به دست دهد.»[۳۳]

برای آغاز مجدد فعالیت‌های صنعت نفت، شورای امنیت ملی به رئیس‌جمهوری توصیه کرد، دست به تصویب موافقتنامه‌ها و برنامه‌های داوطلبانه‌ای، موافق «قانون تولیدات دفاعی» بزند[۳۴]. روز ۲۰ نوامبر ۱۹۵۲ رئیس‌جمهوری، با استفاده از اختیارات خود به آچسن دستور داد او می تواند یك توافق داوطلبانه جلب کند که براساس آن یك یا چند کمپانی آمریکایی به همراه (AIOC) به خرید نفت ایران و ارسال آن به بازارهای جهانی بپردازند. به آچسن

صریحاً مأموریت داده شد، در این مورد مذاکراتی فوری با کمپانیهای نفتی، و البته با مشورت وزیر دادگستری آمریکا، انجام دهد[۳۵].

انگلیس‌ها نسبت به چنین ترتیباتی به‌هیچوجه علاقه‌ای نداشتند. به جای آن، آنها می‌خواستند یك کمپانی صادراتی ـ که صددرصد از شاخه‌های فرعی (AIOC) باشد، تشکیل شود و این کمپانی برای خرید ۷/۵ تا ۱۰ میلیون تن نفت، به قیمتی که عکس‌العمل‌های نامطلوب در دیگر نقاط خاورمیانه ایجاد نکند، با ایران قراردادی به امضا برساند. در مورد غرامت هم انگلیسها «مبلغ سرجمع و علی‌الحساب» را رد کردند و گفتند موضوع تعیین غرامت باید در دادگاه جهانی به‌حکمیت گذارده شود[۳۶]. آن طور که چارلز بوهلن سفیر وقت آمریکا در مسکو می‌گوید احساس وزارت خارجه ایالات متحده این بود که بریتانیا ترجیح می‌دهد «ایران کمونیست شود تا آنکه قراردادی با آن کشور ببندد که از نظر انگلیس به طور کامل رضایت‌بخش نباشد.»

در جلسه ملاقاتی میان ایدن و آچسن در نیویورك، آچسن به وزیر خارجه انگلیس گفت: «ایران در آستانهٔ انفجار قرار گرفته است و اگر آمریکا نتواند به پیدا شدن راه‌حلی کمك کند، با ما نیز روابط خود را قطع خواهد کرد و به این ترتیب، ما به نقطه‌ای می‌رسیم که دیگر راه بازگشتی باقی نمی‌ماند.»

آچسن گفت «در ۱۸ ماه گذشته آمریکا بیشترین مساعی خودرا به کار بسته تا راههایی را مطرح سازد که بتواند به فرمول قابل قبولی برای طرفین برسد، اما از مساعی خود طرفی نبسته است.»

آنگاه آچسن به ایدن هشدار داد: «اگر راه‌حل قابل قبولی از نظر انگلیس پیدا نشود، آمریکا چاره‌ای ندارد جز آنکه روشی در پیش گیرد که به‌نظر خودش برای نجات ایران مناسب‌ترین راه باشد.»

ایدن که نیت اصلی‌اش این بود صبر کند تا عمر دولت ترومن، که از نظریات مصدق پشتیبانی می‌کرد، به پایان برسد، به آچسن گفت: «که این مسائل نیاز به مطالعات وسیع دارد و پیشنهاد کرد، برای انجام این منظور آمریکا پل نیتز را به لندن بفرستد. آچسن قبول کرد، بشرط آنکه مذاکرات برای مدت نامعلومی به

درازا نکشد.»[۳۷]

در وزارت خارجه انگلیس کمیته رسمی ایران، یعنی گروهی از مقامات عالیرتبه که جانشین «گروه کار درباره ایران» شده بود، عقیده داشت بریتانیا باید پیشنهاد آچسن را رد کند. اما نسبت به توصیه لوی‌هندرسن، سفیر آمریکا در تهران، که به وزارت خارجه گفته بود «برای نفوذ آمریکا در ایران بسیار خطرناك است که دولت ایالات متحده در مسئله نفت، محکم کنار انگلیس بایستد»، اظهار نگرانی شد.

کمیته اظهارنظر کرد: «اگر بریتانیا نتواند جلوی آمریکا را برای توسل به اقدامی یك جانبه بگیرد، اتخاذ تصمیم در این باره ضروری است که آیا ما باید به این کار برای حفظ جبهه متحد خود با آمریکا تن در دهیم، یا با ایستادن جدی و پافشاری بر نظریات خویش، اجازه دهیم شکست این جبههٔ متحد علنی شود.» کمیته سرانجام چنین اظهارنظر کرد: «ما تا جایی که امکان دارد باید آمریکا را بازی دهیم... لااقل تا زمانی که روش دولت آینده آن کشور را درباره مسئله ایران درك کنیم.»[۳۸]

در انتخابات نوامبر ۱۹۵۲ که ژنرال آیزنهاور انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را برد، انگلیس‌ها مطمئن نبودند او چگونه فکر می کند. روش آیزنهاور دربارهٔ اختلاف نفت نیز غیرمشخص بود، اما هم چرچیل، و هم ایدن، از جان فاستردالس، که قرار بود وزیرخارجه اش شود، بدشان می آمد. حتی قبل از اینکه آیزنهاور در انتخابات برنده شود، ایدن به او اظهار داشته بود امیدوار است شخص دیگری را به سمت وزیر خارجه، به جای دالس انتخاب کند، «چه من نمی‌توانم با دالس کار کنم.»[۳۹]

روز ۱۸ نوامبر طی جلسه‌ای که در کاخ سفید، ترومن و آچسن، آیزنهاور را در جریان مسائل اصلی که آمریکا با آن دست به گریبان بود گذاردند، آچسن به آیزنهاور گفت «در میان مسائل بین‌المللی، مسئلهٔ نفت ایران حادترین است و آنها سخت کوشیده اند تا راه حلی برای آن به دست آورند، ولی سودی نبخشیده است. وی توضیح داد انگلیس‌ها مصمم هستند تسلط خود را بر نفت ایران از

دست ندهند، و ایرانیان بیشتر از آنکه به منافع اقتصادی خود فکر کنند، بفکر رهاکردن نفت خویش از سلطه انگلیس هستند.» آچسن سپس نسبت به خطرات درگیری هرج و مرج و ناآرامی در ایران، که ناشی از فشار اقتصادی انگلیس است هشدار داد و گفت تا حدودی می‌توان حس همکاری انگلیس‌ها را تحریك کرد ولی امکان دارد این امر توأم با پیش آمدن تلخی‌ها و رنجش‌هایی توأم باشد[۴۰].

با جلب نظر آیزنهاور، آچسن به پیشبرد برنامه‌های خویش ادامه داد. در درجهٔ اول به اطلاع انگلیس رساند که تحریم نفتی آنها علیه ایران، دیگر مورد پشتیبانی آمریکا نیست. به دنبال آن در تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۵۲ بیانیه‌ای صادر شد که در آن گفته شده بود: «این دولت (آمریکا) عقیده دارد تصمیم درباره مسئله... خرید یا عدم خرید نفت از ایران باید به عهده مؤسسات خصوصی واگذار شود و این مؤسسات هستند که باید روی موضوع مطالعه کنند و داوری آنها است که می‌تواند در این مورد تعیین کننده باشد.»[۴۱]

دولت بریتانیا در مقابل، عکس‌العمل خویش را چنین بیان داشت که فرآورده‌های صنایع نفتی ایران را به عنوان بخشی از اموال (AIOC) تلقی می‌کند. دولت ایران با اغتنام فرصت و به عنوان پاسخ به انگلیس بی‌درنگ اعلام کرد، هیچ مانع قانونی و قبول‌خطری در خرید نفت ایران وجود ندارد و برای اثبات نظر خویش نه تنها به رأی دادگاه جهانی استناد کرد، بلکه این مسئله را نیز مطرح ساخت که کمپانیهای خارجی فعال در مکزیك، که پس از ملی شدن نفت این کشور متوسل به دعاوی قانونی شدند، هیچ کدام نتوانستند در طرح دعوای خود پیروز شوند.

روزهای ۴ و ۹ دسامبر، آچسن و دستیارانش با نمایندگان ۵ کمپانی مهم نفتی آمریکایی مذاکراتی انجام داده و از آنها خواستند برای به جریان انداختن نفت ایران مشارکت کنند. آچسن می‌نویسد، «ملاقات با این مردان نفتی نظیر روبروشدن با دسته‌ای از جانوران درنده بود که در عین حال بسیار خجالتی به نظر می‌رسیدند!»

«آنها وقتی فهمیدند که ما تضمین می‌کنیم که مشمول مقررات قانون «ضدتراست» نخواهند شد، نفسی به آسودگی کشیدند، اما به هیچوجه حالتی شبیه به هجوم گروهی از لاشخوران به لاشهٔ بی‌صاحب (AIOC) در ایران، از خود نشان ندادند. از این هم عجیب‌تر گفتند از آنجا که ذخایر نفت، به اندازه کافی در اختیارشان هست، نیازی به نفت اضافی احساس نمی‌کنند.»[۴۲] آچسن، با تأکید بر نظر رؤسای ستاد مشترك نیروهای آمریکا، که ایران را از نظر حفظ امنیت آمریکا بسیار مهم تلقی کرده بودند، سعی کرد همکاری آنها را در خرید ۱۰ میلیون نفت ایران جلب کند و امید داشت که (AIOC) نیز به همین میزان از نفت ایران بخرد.

نمایندگان کمپانیها با این همکاری موافقت کردند، اما به شرط آنکه اولاً انگلیس و (AIOC) بر سر مسئله غرامت با ایران به توافق برسند، و ثانیاً قیمت خرید نفت از ایران در حدی نباشد که اصل تقسیم منافع براساس ۵۰ـ۵۰ را برهم زند[۴۳].

پل نیتز در جلسه‌ای با مقامات وزارت خارجه انگلیس و (AIOC) در لندن نیز کوشید برنامه آمریکا را پیاده کند، ولی موفقیتی نصیبش نشد. در دسامبر ۱۹۵۲ جلسه‌ای مربوط به ناتو در پاریس تشکیل می‌شد که ایدن و آچسن نیز بایستی در آن حضور می‌یافتند. آچسن کوشید موضوع را در پاریس با ایدن پی‌گیری کند. وی به ایدن گفت نظرش این است که مصدق را وادار کند یك «غرامت سرجمع» به مبلغ پانصد میلیون دلار قبول کند که به نظر من خیلی بیشتر از هر مبلغی خواهد بود که هر مرجع حکمیتی تعیین خواهد کرد، ولی ایدن حتی این پیشنهاد را نیز رد کرد[۴۴].

برای آنکه آمریکا، انگلیس را تحریك کند کمی انعطاف نشان دهد، این موضوع را فاش کردند که بانك آمریکایی «اکزیمبنك» مسئلهٔ اعطای وامی به مبلغ ۲۵ میلیون دلار به ایران را مورد مطالعه قرار داده است. ایدن فوراً به سفارت انگلیس در واشنگتن دستور داد: «با شدیدترین لحن ممکن به وزارت خارجه آمریکا بگویید چنین اقدامی بر روابط آمریکا و انگلیس اثر نامطلوب بسیار

جدی خواهد گذارد.»

آچسن پس از آنکه یك بار دیگر از انگلیس‌ها مصراً خواست که به هرحال راه سازنده‌ای برای حل اختلاف نفت پیشنهاد کنند، سرانجام موافقت کرد جلوی وام «اکزیمبنك» به ایران را بگیرد تا «به منافع کلی و عمومی روابط آمریکا با متحد خویش لطمه‌ای وارد نیاید.» قبلاً اوجن بلك رئیس کل بانك جهانی نیز، یك بار از طریق مخالفت با دادن وامی از طرف این بانك به ایران، بموقع به انگلیس کمك کرده بود و فرانکز، سفیر انگلیس که از این ژست بلك بسیار خشنود شده بود، به وزارت خارجه خویش توصیه کرد تأیید بلك و توسعهٔ اتحادی که با ما بهم زده، ارزش پشتیبانی ما را از وی دارد و ممکن است در آینده ثابت کند در اینجا خیلی به درد ما می‌خورد[۴۵].

آچسن و همکارانش با درك این موضوع که بریتانیا در مورد قضیه نفت وقت کشی می‌کند تا دستگاه آیزنهاور (جمهوریخواه) زمام امور را به دست گیرد، راهی پیدا کردند که انگلیس‌ها تشخیص دهند، دولت جدید آمریکا نیز نسبت به این مسئله برخورد متفاوتی با آنها ندارد. از این رو با ترفندی که ظاهراً به نظر می‌رسید خبری محرمانه، تصادفاً از وزارت خارجه ایالات متحده درز کرده است، هر دو خبرگزاری مهم این کشور (آسوشیتدپرس و یونایتدپرس) گزارش‌هایی انتشار دادند حاکی از اینکه نقشه پیشنهادی آچسن به ایدن برای حل اختلافات انگلیس و ایران در مورد نفت، از پشتیبانی کامل آیزنهاور و دالس برخوردار است و هم رئیس جمهوری و هم وزیر خارجه آیندهٔ آمریکا اعتقاد دارند «اگر کوششی عاجل برای رفع اختلاف نفتی ایران و انگلیس اعمال نشود، ایران بزودی زیر سلطهٔ کمونیسم قرار خواهد گرفت.»

بنابر گزارشهای مطبوعاتی، آچسن به ایدن پیشنهاد کرده که مسئله غرامت از طریق دریافت مبلغی به صورت «سرجمع» از ایران حل شود، و اعتبار لازم را نیز بانك جهانی بصورت وام در اختیار دولت ایران قرار دهد[۴۶].

انگلیس‌ها بلافاصله انتقام گرفتند یك سلسله مقالات از لندن سرازیر و در روزنامه‌های آمریکایی از جمله نیویورك تایمز و هرالدتریبیون منتشر شد که در آن

تأکید گردیده بود لوی هندرسن سفیر آمریکا در تهران حق ندارد هیچگونه پیشنهادی را در مورد مسئله غرامت با مقامات ایرانی مطرح سازد که خارج از حوزه صلاحیت حکمیت دادگاه جهانی در این باره باشد و به مصدق نیز باید التیماتوم داده شود که یا پیشنهادهای انگلیس را قبول کند و یا پیه از دست دادن بازارهای جهانی را به تن خود بمالد. هنری بایرود معاون وزارت خارجه آمریکا به سفارت انگلیس در لندن شکایت کرد انتشار چنین مطالبی زیان‌آور است و یکسان بودن مفهوم مقالات نشان می‌دهد که از جانب مقامات رسمی نشأت گرفته است. سفارت انگلیس به وزارت خارجه متبوع خویش در لندن گزارش داد، وزارت خارجه آمریکا از انتشار این مقالات به ویژه در زمانی که با درخواست انگلیس مبنی بر خودداری از اعطای اعتبار به ایران موافقت کرده، بصورتی جدی ناراحت شده است[۴۷].

اما سرانجام، باز آمریکا به نظرات انگلیس گردن نهاد و موافقت کرد به هندرسن دستور دهد درباره پرداخت غرامت بصورت «سرجمع» مطلبی را با مصدق در میان نگذارد. اما از او به اصرار بخواهد که مسئله غرامت را هرچه زودتر از طریق حکمیت بین‌المللی حل کند. هندرسن برای آنکه در پیش گرفتن این خط‌مشی را از جانب مصدق تشویق کند، به او قول داد بمحض آنکه در قضیه حکمیت توافقی بدست آمد دولت ایالات متحده از طریق «سازمان تولید وسائل دفاعی» (DMPA) صد میلیون دلار به ایران، از محل صدور آینده محصولات نفتی، پیش‌پرداخت خواهد داد و همچنین امکاناتی برای فروش نفت ایران به منابع دیگر فراهم خواهد آورد.

مصدق درپاسخ به این پیشنهاد ژست موافق نشان داد و قبول کرد حکمیت دادگاه جهانی را درمورد مسئله غرامت بپذیرد، به شرط آنکه تعیین مبلغ آن «براساس هر قانونی باشد که هر کشوری در مورد ملی کردن هریك از صنایع خود به آن استناد کرده و ازطرف شرکت (سابق) نفت انگلیس و ایران (AIOC) نیز مورد موافقت قرار گیرد.»[۴۸]

وقتی هندرسن به این نکته اشاره کرد که به موجب «قانون ملی کردن صنایع

زغال‌سنگ انگلیس» برای صاحبان خصوصی سهام، غرامت «عدم‌النفع» در آینده نیز پیش‌بینی شده، مصدق جواب داد اگر این طور باشد او تسلیم نظر دادگاه خواهد بود.

در مورد فروش تجارتی نفت نیز مصدق تأکید کرد ایران باید مختار باشد نفت خود را به هر خریداری که طالب آن است بفروشد و اصرار ورزید که نمی‌خواهد پیش‌پرداخت آمریکا منوط به انعقاد قراردادهای درازمدت فروش به (AIOC) گردد، اما حاضر است دربارهٔ انعقاد چنین قراردادهایی با یك کمپانی بین‌المللی که در آن (AIOC) نیز سهامدار باشد، داخل در مذاکره گردد[۴۹]. وزارت خارجه آمریکا عکس‌العمل مصدق را تشویق‌آمیز و «یك اساس واقع‌بینانه برای مذاکره» تلقی کرد. از این‌رو دولت آمریکا به تهیه دو پیش‌نویس، یکی درباره «غرامت» و دیگری درباره «فروش نفت» دست زد و هردو را همراه با یادداشتی برای وزارت خارجه انگلیس ارسال داشت که در آن تذکر داده شده بود بمحض آنکه درمورد مسئله غرامت توافق حاصل شد، ایران باید بتواند نفت خود را به هرکس که مایل بود و «بدون در نظر گرفتن هر نوع دعاوی احتمالی (AIOC) بفروشد.

دربارهٔ پیش‌پرداخت دلاری آمریکا به ایران، نظر وزارت خارجه آمریکا آن بود که مبلغ مذکور هنگامی باید پرداخت شود که (AIOC) و شرکت ملی نفت ایران (NIOC) دربارهٔ صادرات آینده نفت به توافق برسند. نرخ پیشنهادی نیز همان نرخ استاندارد نفت خلیج‌فارس، با در نظر گرفتن ۳۵ سنت تخفیف در هر بشکه بود. در مخالفت با این پیشنهادها آرچیبالد راس از وزارت خارجه انگلیس چنین استدلال می‌کرد که گرچه پس از حصول توافق درباره غرامت از طریق حکمیت، ایران آزاد است نفت خود را به تمام مشتریان طالب آن بفروشد، اما این بدان معنی نیست که ما نسبت به این مسئله بی‌تفاوت هستیم که آیا (AIOC) یکی از مشتریان محسوب خواهد شد یا نه؟ ایدن حتی نگران آن بود که وقتی ایران یکصد میلیون دلار را از محل اعتبارات (DMPA) گرفت، اصولاً ممکنست حتی از فروش نفت به (AIOC) خودداری کند[۵۰].

ایدن عقیده داشت، «ما نمی‌توانیم با ارجاع مسئله غرامت به حکمیت موافقت کنیم، مگر آنکه تضمین داده شود ترتیبات قابل اعتمادی برای بازاریابی نفت ایران توسط (AIOC) یا یکی از شرکتهای تابعه آن، و یا دست کم یك کمپانی بین‌المللی که (AIOC) نیز از شرکای آن باشد، داده شود.»[۵۱] بنابراین اگر ایرانی‌ها تصور می‌کنند با حل مسئله پرداخت غرامت، خود را بکلی از دست (AIOC) خلاص کرده‌اند، در اشتباه هستند.

هندرسن نظریات و شرایط انگلیس را «مخرب و نابودکننده» یافت و معتقد بود ایران قطعاً چنین ترتیباتی را نوعی تمهید مقدمه برای بازگرداندن (AIOC) تلقی خواهد کرد[۵۲]. وی به بایرود توصیه کرد از انگلیس‌ها به طور جدی بخواهد قدری انعطاف نشان دهند و در زمانی که «عناصر اساسی راه‌حلی، که برای آنها بیش از هر راهی که در آینده ممکن است به دست بیاید، منصفانه‌تر است در چنگ ما افتاده» آنقدر یکدندگی نشان ندهند. بایرود تلاش خودرا کرد، اما به جایی نرسید.

بازهم وزارت خارجه آمریکا تسلیم نظرات انگلیس‌ها شد و علیرغم درخواستهای مکرر هندرسن موافقت کرد «پیش‌پرداخت موعود ایالات متحده به ایران مشروط به پیشرفت در مذاکرات مربوط به فروش تجارتی به یك کمپانی بین‌المللی گردد که در آن (AIOC) یك سهامدار عمده باشد.» دربارهٔ شرایط ارجاع مسئله پرداخت غرامت به دادگاه جهانی، انگلیس‌ها اصولاً مقررات قانون ملی شدن صنایع زغال‌سنگ خود را مد نظر داشتند که نه تنها شامل پرداخت غرامت بابت اموالی که عملاً موجود بوده و مصادره شده، بلکه همچنین ناظر بر پرداخت «عدم‌النفع» به سهامداران در آینده نیز می‌گردیده، اما آیا امتیازنامه (AIOC) را می‌شد بخشی از اموال و داراییهای کمپانی نفت بحساب آورد؟ از نظر جی.جی. فیتز موریس مشاور حقوقی وزارت خارجه انگلیس، ایرانی‌ها می‌توانند بحق استدلال کنند که «بر اثر تصویب قانون ملی شدن نفت، اصولاً امتیازنامه‌ای دیگر وجود ندارد و بنابراین نفعی نیز در آینده برای چیزی که دیگر وجود ندارد، متصور نیست و در این صورت به چنین منبع درآمد موهومی در آینده

نفعی تعلق نمی‌گیرد که بابت «عدم‌النفع» آن غرامت پرداخت شود.»

فیتز موریس عقیده داشت «هیچ راهی وجود ندارد که به وسیله آن مانع شویم ایرانی‌ها استدلال کنند امتیازنامه دیگر چیزی بی‌اعتبار و در واقع «کان لم‌یکن» است.»

مشکل دیگر انگلیس آن بود، از آنجا که امتیازنامه ماهواً غیرقابل انتقال به شمار می‌رفت (AIOC) قادر نبود ارزش سرمایه‌گذاری و دارایی خود را، براساس مبلغی که «خریدار داوطلب» پیشنهاد می‌کند، تعیین نماید و اصولاً «خریدار داوطلبی» در کار نبود که پیشنهاد او را بتوان اساس مبلغ مدعابه قرار داد. باتوجه به این مشکلات پیشنهاد شد شرایطی که برای مطالبهٔ غرامت به دادگاه جهانی ارائه شود باید «مبلغی متناسب با پرداخت غرامت عادلانه به (AIOC) باتوجه به ارزش کل داراییهای کمپانی در ایران، بلافاصله قبل از تصویب قانون ملی شدن نفت باشد.» اگر قانون ملی شدن نفت به تصویب نرسیده بود، این مبلغ می‌توانست براساس درآمد خالص سالانه‌ای که انتظار می‌رفت کمپانی در آینده به دست آورد، محاسبه گردد، گرچه راس می‌گفت: ما احتمالاً می‌توانیم اصولاً این فرمول را نپذیریم ولی دیگران تردید داشتند که مصدق زیر بار چنین امری برود[۵۳].

آمریکایی‌ها با شرایطی که انگلیس پیشنهاد می‌کرد، موافق نبودند. هندرسن با تأکید می‌گفت: «مصدق، بارها و بارها گفته است که موافقت خواهد کرد که اجازه دهد (AIOC) (به عنوان اساسی برای تعیین غرامت) به یك قانون انگلیسی استناد کند، ولو آنکه این قانون احتمالاً «عدم‌النفع» در آینده را نیز پیش‌بینی کرده باشد (اما) ملاحظهٔ افکار عمومی به مصدق اجازه نخواهد داد... که به تفصیل و با صراحت به مردم بگوید ایران قبول دارد مسأله عدم‌النفع (AIOC) در آینده بایستی از طرف دادگاه مورد توجه قرار گیرد[۵۴].

انگلیس‌ها در برابر این استدلالات ابتدا مانند سنگ خارا ایستاده بودند، اما سرانجام موافقت کردند به این توضیح رضایت دهند که «از دست رفتن سرمایه کمپانی در ایران» به حکمیت گذارده شود[۵۵].

هندرسن که می‌خواست قبل از روز ۲۰ ژانویه، که دورهٔ ریاست جمهوری ترومن پایان می‌یافت کار فیصله یابد، روز ۱۲ ژانویه با مصدق ملاقات کرد. در این ملاقات هندرسن گفت پیش‌نویس موافقتنامه روز ۱۵ ژانویه به تهران می‌رسد و آیا او می‌تواند بسرعت موافقت مجلس را با آن به دست آورد؟ مصدق پاسخ داد، بدون کوچك‌ترین مشکلی این کار را انجام خواهد داد و هر دو تا آنجا پیش رفتند که حتی زمان اعلام حصول توافق را در واشنگتن و لندن اعلام کنند[۵۶].

در لندن فرض بر این بود که ایران توافقنامه را امضا خواهد کرد و تنها کاری که بریتانیا باید بکند، آن است که نماینده ای را به تهران بفرستد تا او هم ازطرف دولت متبوع خود امضایش را پای آن بگذارد. برای انجام این مأموریت هم «هارولد بیلی» کنسول انگلیس در بغداد انتخاب شد و ایدن نامه‌ای نوشت که توسط وی تسلیم مصدق گردد. در نامه ایدن آمده بود: «من به آینده با اعتماد می‌نگرم و امیدوارم امضای این توافقنامه دوران تازه‌ای را در روابط میان دو کشور بگشاید.»[۵۷]

به عنوان یك اقدام احتیاطی در برابر این امکان که دیگر کشورهای تولیدکننده نفت نیز، با امضای این توافقنامه، به تقلید از ایران تشویق به ملی کردن صنایع نفت خویش شوند، وزارت خارجه تلگرامهای متعددی به نمایندگان خود در بسیاری از کشورهای جهان مخابره کرد که در آنها توصیه شده بود به رهبران کشورهای متوقف فیه بگویند، امضای توافقنامه با ایران، در صورت اجرا، نباید به عنوان یك پیروزی برای مصدق تلقی شود، به دلیل آنکه این موافقتنامه ضمن آنکه ایران را ملزم به پرداخت غرامت می‌کند، متضمن قائل شدن تخفیف قابل توجهی در قیمت نفت آن کشور است و بنابراین، نتایج آن برای ایران مطلوبتر، از شرایط کشورهایی نیست که براساس اصل تقسیم منافع بصورت ۵۰ ـ ۵۰ عمل می‌کنند[۵۸].

ایدن برای چرچیل نیز تلگرامی فرستاد که در آن گفته شده بود: «توافقنامه مورد نظر، اگر توسط مصدق قبول شود، هم از نظر مالی و هم از لحاظ سیاسی

برای ما، در پایان این ماجرای طولانی و پر دردسر، کاملاً رضایت‌بخش خواهد بود.» ایدن سپس اضافه کرده بود «از این ماجرای پر دردسر که بگذریم، امیدوارم شما در جامائیکا، مثل ما در لندن، در پرده‌ای از مه قرار نداشته باشید.»[۵۹] ایدن نمی‌دانست علاوه بر لندن مه‌آلود، چیز دیگری ـ یعنی مذاکرات هندرسن با مصدق درباره پیش‌نویس توافقنامه نیز هنوز در پرده‌ای از مه قرار دارد، چه نتایج حاصله از این مذاکرات با آنچه هندرسن و نخست‌وزیر ایران قبلاً، به طور کلی، درباره آن مذاکره کرده بودند، بکلی تفاوت داشت.

روز ۱۵ ژانویه هندرسن دو پیش‌نویس در اختیار مصدق قرار داد که در اولی شرایط ارجاع تعیین میزان غرامت به دادگاه جهانی تشریح شده و دومی مربوط به مسئله فروش نفت بود. پیش‌نویس اولی تصریح داشت که غرامت به (AIOC) براساس «از دست دادن سرمایه‌گذاری کمپانی بر اثر ملی شدن نفت ایران» بایستی تعیین گردد و برای تضمین پرداخت آن، ۲۵ درصد از عواید حاصله از کل فروش نفت ایران کنار گذاشته شده و بهره این مبلغ در کسری ترازنامه (پرداخت نشده) منظور گردد[۶۰].

همان طور که هندرسن پیش‌بینی می‌کرد شرایط پیشنهادی پیش‌نویس دربارهٔ دلیل ارجاع مسئله غرامت به دادگاه، با آنچه وی و مصدق قبلاً دربارهٔ آن صحبت کرده بودند، بکلی تفاوت داشت. مصدق با پیش‌نویس مخالفت کرد و نظرش آن بود که کلمهٔ سرمایه‌گذاری باید از آن حذف گردد و به جای آن نوشته شود «غرامت براساس زیانی که کمپانی نفت بر اثر تصویب قانون ملی شدن متحمل شده باید تعیین شود... و اساس آن یکی از قوانین مربوط به ملی کردن صنایع انگلیس باشد، که مورد قبول کمپانی بوده و قبل از تصویب قانون ملی‌شدن نفت ایران، در آن کشور به موقع اجرا گذاشته شده است.» تغییر مهم دیگری که مصدق پیشنهاد می‌کرد این بود که ۲۵ درصدی که بایستی برای تضمین پرداخت مبلغ غرامت کنار گذارده شود، از سود خالص عایدات نفت باشد، نه کل مبلغ حاصله از فروش آن، چه در غیر این صورت مغایر روح قانون ملی‌شدن نفت ایران خواهد بود.

پیش‌نویس دوم، مربوط به فروش نفت بود که پس از حل مسئلهٔ غرامت، (DMPA) قراردادی با ایران خواهد بست و براساس آن معادل ۱۳۳ میلیون دلار از نفت ایران را خریداری خواهد کرد. از این مبلغ ۳۳ میلیون دلار بابت تضمین محل پرداخت غرامت کسر خواهد شد و از ۱۰۰ میلیون دلار بقیه، ۵۰ میلیون دلار نقداً و ۵۰ میلیون دلار دیگر به اقساط ماهانه به دولت ایران پرداخت خواهد شد. پیش‌نویس همچنین متضمن این نکته بود که ایران قراردادهای درازمدت تجارتی با یك کمپانی بین‌المللی منعقد خواهد کرد که در این قراردادها، نفت خود را با ۳۵ درصد تخفیف، نسبت به قیمت تثبیت شده در خلیج فارس به آن کمپانی خواهد فروخت. این ترتیبات نیز با آنچه مصدق انتظار داشت مغایر بود. به مصدق قول داده شده بود مبلغ یکصد میلیون دلار به صورت «سرجمع» به ایران پرداخت خواهد شد، اما به پیشنهاد انگلیس اینك نیمی از این مبلغ باید بصورت اقساط ماهانه پرداخت گردد تا ایران مجبور شود که ناگزیر از امضای قراردادهای تجارتی فروش نفت شود. مصدق شرایط پیشنهادی را تعدیل کرد و گفت بهتر است بجای ۱۳۳ میلیون دلار، ۵۶ میلیون دلار نفت فروخته شود و از این مبلغ ۵۰ میلیون دلار آن به صورت پیش‌پرداخت فوراً در اختیار ایران قرار گیرد.

ولی مصدق با قیمت پیشنهادی و جزئیات دیگر، ازجمله تعهد به قبول مذاکرات برای انعقاد قراردادهای درازمدت با «یك کمپانی بین‌المللی که خارج از خاك ایران و انگلیس به ثبت رسیده و در (AIOC) نیز سرمایه داشته باشد» موافقت کرد[۶۱].

وزارت خارجه آمریکا که دید مسئله اساسی شرایط ارجاع موضوع غرامت به حکمیت است، از وزارت خارجه انگلیس خواست با حذف کلمه «سرمایه گذاری» از پیش‌نویس موافقت کند و استدلال کرد حذف این کلمه در موضع انگلیس نسبت به مسئله غرامت، آن طور که مورد علاقه آن کشور است، تغییری ایجاد نخواهد کرد. ولی انگلیس‌ها با هرگونه تغییری در پیش‌نویس‌های مربوط مخالف بودند و برای آنکه مطمئن شوند قبل از آغاز زمامداری آیزنهاور هیچ قراردادی به امضا نخواهد رسید، از آمریکا خواستند که به هندرسن دستور

دهد دیگر هیچ ملاقاتی با مصدق نکند[۶۲].

به این ترتیب، به رغم تلاشهای مداوم ۱۸ ماهه پرزیدنت ترومن و وزیر خارجه او آچسن برای حل اختلاف نفت، قبل از آنکه دوره تصدی آنها به پایان برسد، هیچ توافقی به دست نیامد. دلیل اصلی هم آن بود که انگلیس‌ها انتظار داشتند آمریکا به حساب ایران، به پشتیبانی بی‌چون و چرای خود از منافع آنان ادامه دهد و این کاری بود که این دو نفر نمی‌توانستند انجام دهند. آنها به عنوان سیاستمدارانی که دست کم می‌خواستند پاره ای ارزشهای اخلاقی و آرمانهایی را که رعایت آن لازم بود، تا اعتبار ایالات متحده به صورت کشوری که رهبری جهان آزاد را به عهده دارد حفظ شود، قادر نبودند قربانی شدن یك کشور ضعیف را به خاطر یك کشور قوی بپذیرند.

فصل هیجدهم

اقتصاد بدون نفت ایران

جرج استوکینگ می‌نویسد: «برای جلوگیری از ملی شدن (نفت) انگلیس‌ها تمام استراتژیهای خود را درزمینه‌های دیپلماتیك، بازرگانی و اقتصاد به کار گرفتند[1]. اما آنچه بیش از همه به ایران لطمه زد، تحریم نفت بود که ثبات سیاسی و اقتصادی کشور را به‌خطر انداخت. از آغاز تحریم نفت، در نیمه سال ۱۹۵۱، ایران به کوششهای مداومی دست زد تا نفت خود را مستقیماً به جهان خارج، با قیمتی نازل ـ که از لحاظ هر خریدار اغوا کننده بود ـ بفروشد، اما فقط به دلیل قدرت خارق‌العاده بریتانیا و «کارتل نفت» تمام این کوششها عقیم ماند. ایران فقط یك بار موفق شد در این تحریم رخنه‌ای ایجاد کند و «کارتل» را مشوش نماید. جریان از این قرار بود که در فوریه سال ۱۹۵۲ «شرکت ملی نفت ایران» موفق به انعقاد قراردادی برای فروش ۴۰۰ هزار تن نفت به یك شرکت ایتالیایی به نام EPIM گردید. این شرکت که قبلاً نیز تحریم نفت مکزیك را توانسته بود در هم شکند، با فرستادن یك کشتی نفتکش کوچك به نام «رزماری» به بندر معشور، درصدد برآمد ابتدا چگونگی وضع حرکت دریایی را مورد آزمایش قرار دهد. آنگاه «رزماری» در بندر معشور یك هزار تن نفت زد و عازم آبهای ایتالیا شد[2].

روز ۱۸ ژوئن ۱۹۵۲ هواپیماهای نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا در ارتفاع کوتاهی برفراز کشتی دور زده و آن‌را ناگزیر ساختند از سواحل جنوبی عربستان، راه خود را به سوی «عدن» که در آن زمان یك سرزمین تحت الحمایه انگلیس بود، منحرف کند.

(AIOC) شکایت کوتاهی تسلیم دادگاه عالی عدن کرد که طی آن، مدعی شده بود محموله کشتی اموال مسروقه و متعلق به کمپانی است. طرح کننده شکایت از طرف بریتانیا نیز شخصیتی چون سر هارتلی شاوکراس بود که قبلاً سمت دادستانی کل آن کشور را به‌عهده داشت. شاوکراس در دادگاه گفت به موجب امتیازنامه، میدانهای نفتی ایران بحق متعلق به (AIOC) است و چون محموله کشتی از میدانهای نفتی مذکور حمل شده، دادگاههایی که در منطقه وقوع سرقت قرار گرفته اند صلاحیت رسیدگی به موضوع را دارند. بنابراین دادگاه عالی عدن، الزاماً در مورد رسیدگی به شکایت، مرجع صلاحیتدار به‌شمار می‌رود.

صاحبان کشتی، صلاحیت دادگاه عدن را برای رسیدگی به موضوع رد کردند و چنین استدلال نمودند که اولاً کشتی بزور به عدن هدایت شده، ثانیاً ملی شدن نفت ایران به‌موجب اقدام قانونی یك کشور مستقل و برخوردار از حق حاکمیت صورت گرفته و دادگاه داوری بین المللی نیز بر این اقدام صحه گذارده و بالاخره با توجه به توضیحات یاد شده، هیچ دادگاه خارجی صلاحیت رسیدگی و قضاوت دربارهٔ مسئله قانونی بودن اقدام ایرانیان را ندارد.

روز ۹ ژانویه ۱۹۵۳ دادگاه عالی عدن رأی داد که نفت محمولهٔ کشتی، متعلق به (AIOC) است و از این رو باید به کمپانی پس داده شود. ایران انتظار نداشت یك تحت‌الحمایه کوچك انگلیس، رأیی خلاف آنچه داد، صادر کند. تقریباً مقارن با همان ایام، یك شرکت نفتی ایتالیایی دیگر به نام «سوپور» قرارداد دیگری با (AIOC) بست و تانکر «ماریلا» را به بندر آبادان فرستاد و این کشتی نیز در آنجا ۴۶۰۰ تن از نفت ایران را بار کرد و توانست با حفظ فاصله از بنادری که تحت نفوذ انگلیس بودند، در نیمه فوریه ۱۹۵۳ خود را به بندر ونیز برساند.

وقتی (AIOC) علیه «سوپور» و صاحبان تانکر نفتکش دست به تنظیم

دادخواست زد، دادگاه ونیز رأی داد ملی شدن نفت ایران قانونی است و هیچ دادگاه ایتالیایی حق ندارد از احترام گذاردن به قوانین ایران سرپیچی کند. از این‌رو «سوپور» به حمل نفت از ایران ادامه داد[۳].

در این میان، رئیس شرکت بیمه «لویدز» لندن به وزارت خزانه‌داری بریتانیا اطلاع داد که قسمتی از کشتی «مارییلا» نزد آن کمپانی بیمه شده است و اینك نیز قرارداد بیمه تجدید گردیده و ترتیباتی با متعهدان خرید سهام کشتی داده شده تا شرطی به قرارداد قبلی اضافه شود که به‌موجب آن، اگر بریتانیا بابت سفر قبلی «مارییلا» و یا موارد مشابه آن درآینده مبادرت به توقیف یا مصادره کشتی کند، صاحبان سهام حق مطالبه غرامت از این بابت نخواهند داشت[۴].

انگلیس‌ها بشدت خشمگین شدند، چه در واقع محاصره دریایی آنان شکسته شده بود. سرپیرسن دیکسن دستیار وزیر مشاور در امور خارجی انگلیس گزارش داد: «ما دولت ایتالیا را زیر فشار شدید گذارده ایم تا در این باره اعلامیه صریحی صادر کنند... که در آن هرگونه تجارتی با نفت مسروقه از ایران محکوم گردد، اما به نتیجه‌ای نرسیده ایم.» برداشت وی از معاملات نفتی ایتالیایی‌ها با ایران چنین بود که «این جدی‌ترین خطری است که تحریم نفتی ما اینك با آن روبرو شده است.»[۵]

در ماه ژوئن ۱۹۵۳، وزارت‌خارجه ایتالیا پیشنهادی به وزارت‌خارجه انگلیس کرد، به این ترتیب که مؤسسات نفتی ایتالیایی که نفت ایران را می خرند، برای راضی کردن بریتانیا و اجتناب از هرگونه درگیری حقوقی و قضایی، از هر بشکه نفت ایران مبلغ معینی را که به توافق طرفین برسد، به حساب (AIOC) واریز نمایند. وزارت خارجه انگلیس این پیشنهاد را رد کرد و اعلام داشت هرگونه معامله نفتی مشابهی درآینده با ایران، بر روابط اقتصادی بریتانیا و ایتالیا اثرات بسیار نامطلوبی خواهد گذارد[۶].

چرچیل که به‌خاطر بی‌تفاوتی ایتالیا نسبت به دعاوی انگلیس عزا گرفته بود، گفت: «این ایتالیایی‌ها با روش خود نشان دادند چه رفقای نامرد و متحدان پست و حقیری هستند» و از آنجا که نگران بود میان ایران و ایتالیا یك معاملهٔ

بزرگ نفتی صورت گیرد که صدمه کلی به منافع (AIOC) وارد کند، دستور داد قراردادهای نفتی ایتالیا با ایران را، حتی به قیمت بسیار گزاف هم که شده، بخرند و سپس آنها را لغو کنند[۷]. (AIOC) هم به نوبه خود پیشنهاد کرد بریتانیا علیه هر کشوری که دادگاههای آن مقررات تحریم نفتی علیه ایران را رعایت نکند، در دادگاه اقامه دعوی نماید.

اما فیتز موریس مشاور حقوقی وزارت خارجه این نظریه را رد کرد و گفت مشکل است بریتانیا در دادگاه جهانی ثابت کند که ملی کردن نفت ایران اقدامی غیرقانونی است[۸].

پس از آن که روشن شد تحریم نفتی بریتانیا علیه ایران شکسته است، کمپانی ژاپنی ایدمیتسو کوزان درباره انعقاد یك قرارداد آزاد و فی‌البداهه برای خرید هر مقدار از نفت ایران، با تخفیف ۵۰ درصد نسبت به نرخ تثبیت شده هر بشکه نفت خلیج فارس، وارد مذاکره شده و در نیمه ماه آوریل ۱۹۵۳ نفتکش ژاپنی «منیسومارو» در بندر آبادان بارگیری کرد. سفارت انگلیس در توکیو به این اقدام بشدت به وزارت خارجه ژاپن اعتراض کرد و خاطرنشان ساخت: «تصور نمی‌رود دیگر تأمین کنندگان نفت ژاپن، اعم از آمریکایی و انگلیسی، به مسئله معاملهٔ ژاپنی‌ها در مورد خرید نفت (ایران) با نظر مساعدی نگاه کنند.»

مقامات ژاپنی هیچ عکس‌العملی نشان ندادند و فقط گفتند تمام وزرای دولت برای مبارزات انتخاباتی به حوزه‌های انتخابیهٔ خویش رفته‌اند و در غیاب آنها هیچکس نمی‌تواند در مورد تقاضای انگلیس اتخاذ تصمیم کند. (AIOC) در دادگاههای ژاپن اقامه دعوی کرد ولی توفیقی به دست نیاورد[۹].

کسب این موفقیت‌ها در شکستن تحریم نفتی، آرژانتین را نیز که از خود تانکرهای نفتکش هم داشت تشویق کرد که هیئتی را برای خرید مقادیر عظیمی نفت به تهران بفرستد. مذاکره کنندگان آرژانتینی تقاضای ۴۰ درصد تخفیف داشتند ولی ایرانیها که تصور می‌کردند دیگر کار تحریم تمام شده است، زیر بار بیش از ۳۰ درصد تخفیف نرفتند و مذاکرات بر هم خورد[۱۰].

اندکی قبل از این مذاکرات، چین کمونیست به (NIOC) پیشنهادی برای

خرید مقادیر معتنابهی نفت داده بود، ولی هندرسن سفیر آمریکا در تهران به مصدق هشدار داد انجام چنین معامله‌ای، لطمه‌ای غیر قابل پیش‌بینی به موضع ایران در جهان آزاد خواهد زد. گرچه مصدق به هندرسن پاسخ داد این بسیار غیرعادلانه است که غرب از یك طرف نفت ایران را تحریم کند و از طرف دیگر به ما بگوید که نفت خود را به کشورهای بلوك کمونیست نفروشید، معذالك تأکید کرد که ایران قصد فروش نفت به چین را ندارد[۱۱].

فروش نفت ایران با تخفیف‌های بسیار قابل ملاحظه، مصادف شد با سقوط ۴۰ درصد از کرایهٔ تانکرهای نفتکش، که دلیل آن تشدید رقابت کمپانیهای حمل و نقل دریایی نفت، افزایش تعداد تانکرها و دیگر عوامل بین‌المللی بود.

از این رو کمپانیهایی که به مقررات تحریم انگلیس‌ها توجه نمی‌کردند، توانستند نفت خود را با قیمت‌هایی بسیار پایین‌تر از قیمت‌های «کارتل» به بازارهای جهان عرضه کنند. کمپانیهای نفتی مستقل آمریکایی ناگزیر به وزارت خارجه آن کشور فشار آوردند که اجازه دهد از ایران نفت خریداری کنند.

وزارت خارجه آمریکا به انگلیس هشدار داد که «حتی بدون توجه به تخفیف‌های عظیم ایران، با قیمت‌های جدید کرایهٔ نفتکش‌ها، باز هم فروش نفت ایران در هر بازاری در آمریکا، حتی در سواحل غربی سودآور خواهد بود.» وزارت خارجه آنگاه به دولت بریتانیا توصیه کرد قبل از آنکه موقعیت انگلیس، از نظر چانه زدن با ایران، از وضع کنونی هم خرابتر شود، در مورد پرداخت غرامتی که باید از طریق نفت ایران تأمین شود به توافقی با آن کشور برسد، بخصوص که پس از این توافق هم نفت ایران را می‌توان به بهای ارزانی خرید.

وزارت خارجه انگلیس باز هم زیر بار نرفت و گفت راهزنان دریایی نمی‌توانند کار زیادی انجام دهند، چه کمپانیهای عمدهٔ نفت در موقعیتی هستند که می‌توانند آنها را از تسهیلات توزیع و تصفیه محروم سازند[۱۲].

اما پشت این ظاهر سرد و بی‌تفاوت، عملاً انگلیس‌ها در وضع وحشت‌زده‌ای به‌سر می‌بردند، چه آمریکایی‌ها که نگران آن بودند سقوط اقتصادی ایران به دستیابی کمونیستها به امتیازات سیاسی منجر خواهد شد،

دیگر به‌طور کلی مقررات تحریم نفتی ایران را رعایت نمی‌کردند.

دیکسن که می‌گفت «بگذار مصدق در آتش نفت خودش بسوزد.» اینك به وزارت‌خارجهٔ آمریکا اعلام می‌کرد «هیچ نشانه‌ای از پیشرفت کمونیستها دیده نمی‌شود.» او به سر راجرمکینز، که به عنوان جانشین سراولیور فرانکز به سفارت انگلیس در واشنگتن منصوب شده بود دستور داد: «فعلاً با آمریکایی‌ها بازی کنید اما نه تا آن حدی که کاسه صبرشان لبریز شود.»[۱۳]

پیتر رمزبوتهام از اداره روابط اقتصادی وزارت‌خارجه انگلیس پیشنهاد می‌کرد «آمریکایی‌ها را در اتخاذ یك سیاست نفتی درازمدت آلوده کنید که بسادگی نتوان خصوصیت آن‌را نمونه‌ای از سیاست سرسختانه و منفی انگلیس تلقی کرد.»[۱۴]

آنچه «کارتل نفتی» را بیش از همه چیز ناراحت می‌کرد این بود که ادامهٔ فروش نفت ارزان‌قیمت ایران، منجر به‌سقوط چشم‌گیری در بهای نفت تمامی مناطق خاورمیانه شده بود. کمپانی شل پیشنهاد می‌کرد که کمپانیهای نفتی انگلیسی و آمریکایی برای تثبیت قیمت‌های نفت، از طریق پایین آوردن سطح تولید نفت با یکدیگر همکاری کنند[۱۵]. با وجود این برای برقراری چنین همکاریهایی بایستی در انتظار پیدا شدن راه‌حلی برای قوانین ضدتراست آمریکا می‌ماندند.

البته دولت ایران نیز به نوبه خود هنوز نگران آن بود که ممکن است نتواند برقدرت کارتل فائق آید. (NIOC) ظرف ۱۸ ماه از ابتدای سال ۱۹۵۲، فقط موفق به‌فروش ۱۱۸ هزار تن از نفت خود شده بود که در مقایسه با فروش ۳۱ میلیون تنی نفت ایران در سال ۱۹۵۰ توسط (AIOC)، رقم بسیار ناچیزی را تشکیل می‌داد، اما کاظم حسیبی که مشاور نفتی مصدق بود اطمینان داشت تخفیف‌های عظیم ایران سرانجام تحریم را کاملاً درهم خواهد شکست و امکان فروش مقادیر هنگفتی نفت به‌وجود خواهد آمد. او استدلال می‌کرد اگر ما فقط بتوانیم سالانه پنج میلیون تن نفت خام و سه میلیون تن محصولات نفتی تصفیه شده بفروشیم، در مقابل ۷۰ میلیون دلار عایدی خواهیم داشت که دو برابر میزانی است که

(AIOC) بابت فروش سالانه ۳۱ میلیون تن نفت ایران به ما پرداخت می‌کرد.

بنابر گزارشهای اطلاعاتی آمریکایی‌ها، از آنجا که بعضی از کشورهای تولیدکنندهٔ نفت برای جایگزین کردن خلأ نفت ایران سطح تولید خود را بالا برده بودند، کل مقدار نفتی که ایران قادر بود بفروشد، در سال از ۳/۵ میلیون تن نمی‌توانست تجاوز کند[۱۶].

به عنوان بخشی از اقدامات انگلیس، به‌منظور فلج ساختن ایران از لحاظ اقتصادی دولت آن کشور به بانك آف انگلند (بانك مرکزی بریتانیا) دستور داد قابلیت تسعیر موجودی استرلینگ ایران را عملاً غیر ممکن سازد. وقتی ایران اعتراض کرد که اقدام انگلیس مغایر اصول حاکم بر مقررات بین‌المللی بانکداری و بازرگانی است، پاسخ این بود که: اقدام دولت ایران «که بریتانیا را از منافع خود در نفت آن کشور محروم ساخته» برای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان «راهی باقی نگذارده... جز آنکه تسهیلاتی را که قبلاً برای دولت ایران در نظر گرفته بود، به علت اهمیتی که نفت آن کشور برای اقتصاد بریتانیا دارد، لغو نماید.» در چنین شرایطی مصدق نگران شد که ممکن است انگلیس از این حد هم فراتر رفته و ۷۰ تن طلائی را که در حسابهای دولت ایران وجود داشت، و بخش اعظم آن در «اتاوا» (کانادا) و «پرتوریا» (آفریقای جنوبی) نگاهداری می‌شد، ضبط نماید. مصدق ابتدا تصمیم گرفت این طلاها را به بانك ذخایر فدرال نیویورك منتقل کرده و در آنجا سپرده نماید، اما سرانجام از این تصمیم خود منصرف شد[۱۷]. بریتانیا برای آنکه مطمئن شود ایران کماکان از لحاظ تهیه ارز در مضیقه خواهد ماند، به‌طور مداوم جلوی اعطای هرگونه کمك مالی از طرف آمریکا را می‌گرفت. مصدق در عکس‌العمل به فشار اقتصادی انگلیس برای در هم شکستن دولت وی، روز ۲۹ ژوئن ۱۹۵۲ اعلام کرد که حاکمیت ایران را وجه‌المصالحهٔ عایدات نفت نخواهد کرد. وی گفت: «اگر ملت ایران... آرزومند است موقعیت و شخصیتی را که شایسته آن است حفظ کند، نباید در برابر محرومیت‌ها، در دادن قربانی و اصرار به حفظ وفاداری نسبت به سرزمین خویش تزلزلی به خود راه دهد... ما نبایستی این امر را تحمل کنیم که در شرایطی

زندگی نماییم که در آن اثری از آزادی و استقلال بچشم نخورد.»[۱۸]

مصدق این سخنان را در ماه دسامبر همان سال در مجلس تکرار کرد و تأکید ورزید: آنانکه مبارزهٔ مقدس ما را با مقیاس آنچه از لحاظ شرایط اقتصادی عایدمان شده بسنجند و این مبارزه را دست کم می گیرند، و یا استقلال کشور را در مقایسه با چند میلیون پوند ارزیابی می کنند، مرتکب اشتباهی بس عظیم می شوند[۱۹]. آزادی و حاکمیت ایران چیزی نیست که در معرض حراج گذارده شده باشد.» برای مقابله با قدرت نمایی بریتانیا، توصیهٔ مصدق، نشان دادن استقامت و ثبات قدم، و نسخه ای که برای بیماری کشور تجویز می کرد یك برنامهٔ «صرفه جویی مطلق» یا «ریاضت اقتصادی» براساس سیاست «اقتصاد بدون نفت» بود. برای مطالعهٔ شیوه های این برنامه، مصدق دست به تشکیل یك «شورای اقتصادی» زد. گرچه این احساسات از هر لحاظ قابل ستایش بود، در این نکته نیز تردیدی وجود نداشت که ایران برای مصارف بودجه و انجام معاملات بازرگانی خویش، بشدت متکی بر عایدات نفت است.

عایدات مستقیم نفت از ۱۶ میلیون لیره در سال ۱۹۵۰، به ۸/۳ میلیون لیره در سال ۱۹۵۱ سقوط کرده و در سال ۱۹۵۲ به چیزی تقریباً معادل با هیچ رسیده بود. پر کردن جای خالی عایدات نفتی کار آسانی به نظر نمی‌رسید. در نوامبر ۱۹۵۲، مصدق یك گروه مشورتی مالی سازمان ملل متحد را، به ریاست کمیل گات از وزرای سابق دارایی بلژیك به ایران دعوت کرد تا نظریات خود را از لحاظ اوضاع مالی ایران، و راههای مقابله با این بحران، ارائه کند. حاصل مطالعات هیئت گات افزایش مالیاتها، صرفه جویی تا سر حد امکان در مصرف ذخایر ارزی کشور و تأمین یك وام خارجی به مبلغ ۳۶ میلیون دلار بود؛[۲۰] معذالك، در این زمان دولت آمریکا و تأسیسات مالی وابسته به آن، که منبع اصلی برای کسب درآمدهای خارجی محسوب می شدند، زیر فشار شدید انگلیس، حاضر به کمك به ایران نبودند. بنابراین، مصدق خود را آماده اجرای برنامه «ریاضت اقتصادی» بدون نیاز به وام خارجی کرد. در زمینهٔ بازرگانی خارجی، دولت دست به انعقاد یك سلسله قراردادهای پایاپای با دولتهای آلمان

غربی، ایتالیا، فرانسه، لهستان، مجارستان و چکسلواکی زد. برای جلوگیری از خشك شدن سریع مجاری ارز خارجی، از طرف دولت مقرراتی در مورد سهمیه بندی واردات و افزایش عوارض کالاهای وارداتی وضع شد و همچنین یك سلسله قوانین تشویقی برای صادرات وضع گردید و به صادرکنندگان اجازه داده شد ارزی را که در برابر صادرات کالاهای خویش به دست می‌آورند، از طریق بانك ملی به نرخی بسیار بالاتر از نرخ رسمی دلار، که در آن زمان ۳۲ ریال و ۲۵ دینار بود، به تجار واردکنندهٔ کالا بفروشند. در نتیجهٔ اتخاذ این سیاستها افزایش میزان صادرات و تا حدی جانشینی کالاهای داخلی، به جای اجناس وارداتی بود. در واقع، دوران مصدق به «دوران شکفتگی صنعتی» تعبیر شد. تمام موازنهٔ پرداختها برای سالهای ۵۳ـ۱۹۴۹ نشان‌دهندهٔ نتایج سیاستهای اقتصادی دولت است[۲۱].

سهم کمك عواید بخش نفت به بودجه، که در سال مالی ۵۰ـ۱۹۴۹ معادل ۴۰۲۴ میلیون ریال بوده، در سال مالی ۵۳ـ۱۹۵۲ به صفر تنزل یافته است. با وجود این رقم صادرات غیرنفتی در همان دوران از ۱۲۴۴ میلیون ریال به ۲۸۰۷ میلیون ریال افزایش یافته است بنابراین، با محاسبهٔ بهای انجام سرویسها و خدمات، کسری حسابهای جاری از ۱۹۸۲ میلیون ریال در دوران مذکور، به ۱۱۲۲ میلیون ریال کاهش یافته است. از آنجا که طیف وسیعی از نرخ ارزهای خارجی برای واردات و صادرات کالاهای مختلف وجود داشت، در محاسبه ارقام مربوط در نمودار شمارهٔ ۴، تمامی این نرخها، به جای انتخاب یك نرخ واحد مورد استفاده قرار گرفته است. در این دوره کسری کل موازنه پرداخت‌ها از ۱۰۶۹ میلیون ریال به ۶۵۷ میلیون ریال کاهش یافته است. برای جبران بخشی از این کسری موازنهٔ پرداختها، دولت مصدق دو بار و جمعاً مبلغ ۸/۸ میلیون دلار از صندوق بین‌المللی پول برداشت کرد. بودجهٔ هزینه‌های عمومی، علاوه بر ازدست دادن عایدات نفت، متحمل پرداخت مبلغی معادل دو میلیارد ریال به عنوان هزینه‌های سالانه صنعت نفت، که بخش عمده آن مربوط به پرداخت دستمزد و حقوق کارمندان می‌شد، نیز گردیده بود. دولت توانست بر این مشکلات، از راه

بالا بردن عایدات و تثبیت هزینه‌های سالانه در مبلغی معادل حداکثر ۱۰ میلیارد ریال، فایق آید و مهم‌ترین منبع بالا بردن درآمد دولت را نیز افزایش عوارض گمرکی و مالیاتهای غیرمستقیم تشکیل می‌داد. برای کاهش هزینه‌ها نیز طرحهای مختلفی به مرحله اجرا درآمد که در میان آنها می‌توان به حذف سوبسیدهای دولتی، کاهش چشمگیر مخارج وزارت دربار و بودجهٔ ارتش و تخصیص قسمتی از این مخارج به بخشهای بهداشت و آموزش و پرورش اشاره کرد. دولت مصدق در طول دوران ۲۷ ماههٔ زمامداری خود، کسر بودجه‌ای معادل ۴ میلیارد ریال داشت که آنرا از طریق فروش ۵۰۰ میلیون ریال اوراق قرضهٔ ملی و همچنین کسب وامی به مبلغ ۳/۶ میلیارد ریال از بانك ملی ایران تأمین کرد.

به موجب آمار رسمی منتشره از سوی صندوق بین‌المللی پول، میزان افزایش هزینه زندگی (تورم) در ایران، طی سه سال ۴ـ۱۹۵۱ فقط ۶/۳ درصد بوده است[۲۲]. معذالك، در آخرین سال حکومت مصدق، کمبود کالاهای خارجی محسوس بود و قیمت آنها بشدت بالا رفت. با وجود تمام مشکلات مالی، دولت اجرای برنامهٔ عمرانی پنج ساله را متوقف نکرد، گو آنکه آهنگ پیشرفت آن کند گردید. ارقام رسمی رشد ناخالص ملی ایران تا سال ۱۹۵۹ تهیه نشده و منبعی برای مراجعه وجود ندارد ولی معیارهای سنجش اقتصادی دیگر نشان می‌دهد که طی سالهای حکومت مصدق، عملکرد اقتصاد کشور چندان بد نبوده است[۲۳]. گرچه روشن به نظر می‌رسید که ایران قادر نیست بدون وجود درآمد نفت، از توسعه عمرانی چشمگیری برخوردار باشد.

بدیهی است برنامهٔ «ریاضت اقتصادی» مصدق نمی‌توانست بدون حمایت کامل تودهٔ مردم از وی، بموقع اجرا درآید، بویژه آنکه ثروتمندان و قشرهای ممتازهٔ اجتماع، مخالف رفرمهای وی بودند، چه هم درآمد و هم نفوذ اجتماعی آنانرا کاهش می‌داد. معهذا، مصدق اعتقاد داشت برای استقرار عدالت اجتماعی و پایه‌گذاری نهادهای دموکراتیك، اجرای این رفرمها ضروری است، چه بدون این اصلاحات، اکثریت مردم مورد استثمار و ایذاء گروهی قلیل قرار خواهند گرفت، اما کمونیستها برای اجرای تلاشهای خود در راه به دست گرفتن

قدرت، زمینه مناسبی پیدا خواهند کرد.

در آن زمان، ایران جمعیتی حدود بالای ۱۸ میلیون نفر داشت که ۱۳ میلیون نفر آنان در مناطق روستایی می‌زیستند اکثریت روستانشینان، کشاورزانی بدون زمین بودند که با وضعی فلاکت‌بار به سر می‌بردند. برای بهبود نسبی زندگی آنان، مصدق قوانینی گذراند که به موجب آنها، «بهرهٔ مالکانه» لغو شد و در عین حال ۲۰ درصد از درآمدهای فئودال‌ها از محصولات کشاورزی کسر گردید.

از این ۲۰ درصد، نیمی از آن میان دهقانان تقسیم می‌شد و نیم دیگر تسلیم صندوق‌های عمران محلی می‌گردید تا به مصرف دفع آفات کشاورزی، آموزشهای دهقانی، سوادآموزی، بهداشت و خانه‌سازی برسد. از این هم مهمتر، مصدق «لایحه تأمین اجتماعی» را تصویب کرد که براساس آن، کارگران کارگاهها و کارخانه‌ها می‌توانستند از مزایای بیمه و درمان، به حساب کارفرمایان خود بهره‌مند گردند.

برای ایجاد نهادهای دموکراتیك اجتماعی، مصدق قوانینی بتصویب رساند که براساس آن شوراهای انتخابی محلی در تمام شهرها و روستاها تشکیل می‌گردید که هر کدام وظیفهٔ اداره و رسیدگی به امور محلی حوزهٔ خویش را به عهده داشتند. مصدق که سالها خود شاهد و ناظر آن بود که چگونه فئودالها، صاحبان اراضی وسیع و فرماندهان نظامی، دهقانان و کارگران بیسواد را به سود خود و نامزدهایشان پای صندوقهای اخذ رأی می‌کشانند، لایحه‌ای به مجلس برد که بموجب آن فقط کسانی می‌توانستند در انتخابات مجلس شرکت کنند که توانایی نوشتن نام کاندیدای موردنظر خود را داشته باشند و برای اولین بار در لایحه، برای زنان نیز حق رأی در نظر گرفته شده بود، ولی مجلس زیر بار تصویب این لایحه نرفت.

برای آنکه دولت، خود را بیشتر مطیع مردم بداند تا آنکه در خدمت دربار و طبقات ممتازه باشد، مصدق قوانینی به تصویب رساند که مستلزم ایجاد تأسیسات مستقل برای ریشه‌کن کردن فساد در دادگستری، تضمین انتخابات دموکراتیك اتاقهای بازرگانی، اعطای استقلال مالی به دانشگاهها، تشویق اعطای

بورسهای تحصیلی و تأمین استقلال و آزادی مطبوعات بود. اعتقاد مصدق به آزادی مطبوعات چندان عمیق بود که طی نامه‌ای رسماً به دادگستری نوشت: «هیچ نشریه‌ای را به جرم آنکه شخص مرا هدف حمله، تهمت و افترا قرار داده نمی‌توان تحت تعقیب قانونی قرار داد.»[۲۴]

تلاشهای مصدق برای ایجاد نهادهای دموکراتیك با مشارکت مردم، در حکم تکفیر قشرهای ممتازهٔ اجتماعی بود. با وجود این، مسئله‌ای که بشدت مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد، این بود که می‌دیدند قوانینی ابتکار می‌کند و بموقع اجرا می‌گذارد که به زیان منافع شخصی خودش، که یك اریستوکرات و ملاك بزرگ است و طبقه اجتماعی که وابسته به آن می‌باشد، تمام می‌شود. عامل دیگری که از این هم بیشتر افکار عمومی را تحت تأثیر قرار می‌داد آن بود که می‌دیدند او حتی حقوق و مزایای ماهانهٔ خود را، ابتدا به عنوان یك نماینده مجلس، و پس از آن در پست نخست‌وزیری، کلاً به سازمانهای خیریه واگذار می‌کند.

حتی شهرد سفیر انگلیس که از مصدق نفرت داشت، هرگز فسادناپذیری او یا وزیران کابینه‌اش را مورد تردید قرار نداد.

برغم شخصیت ممتاز و حمایت گستردهٔ مردم از مصدق، اپوزیسیون، با حمایت انگلیس، توانست جنگ روانی گسترده‌ای علیه او راه بیندازد و این عقیده را در داخل کشور تبلیغ کند که او نمی‌تواند در مبارزهٔ اقتصادی خویش در برابر قدرت انگلیس و «کارتل نفت» پیروز شود و از این رو ناگزیر بایستی برکنار گردد. اما این جنگ تبلیغاتی نیز، نظیر ترفندهای سیاسی و اقتصادی انگلیس با موفقیت کمی روبرو شد معذالك دولت بریتانیا همچنان بر این اعتقاد مصمم و پابرجا بود که اگر دستگاه دولتی جدید آمریکا (جمهوریخواه) را بتواند ترغیب به همکاری کند، موفق به سرنگون کردن مصدق خواهد گردید.

فصل نوزدهم

بازیهای ایدن با آیزنهاور

دولت بریتانیا اطمینان داشت که دستگاه دولتی جدید جمهوریخواهان در آمریکا، در مورد مسئلهٔ اختلاف نفت روش مساعدتری نسبت به دستگاه دموکراتها، در برابر انگلیس خواهد داشت. در کابینه جدیدی که آیزنهاور تشکیل داده بود بسیاری از پستهای کلیدی در اختیار سرمایه‌داران کلان و کسانی که خود در مؤسسات بزرگ مالی تجاری، نفتی و کشاورزی آمریکا، یا سهیم بوده و یا با آنها همکاری داشتند قرار داشت، ازجمله جرج همفری، یك بانکدار مهم در «کلیولند» و رئیس یك مؤسسهٔ بزرگ مصالح ساختمانی وزیر خزانه‌داری ـ چارلز ویلسون رئیس هیئت مدیره جنرال موتورز وزیر دفاع ـ جوزف داج رئیس‌کل بانك «دیترویت» رئیس دفتر مرکزی بودجه و جان فاستر دالس، شریك مهم مؤسسه «سولیوان و کرامول»، که به عنوان یك سازمان حقوقی بسیار مهم وکالت بسیاری از تأسیسات عمده اقتصادی و ازجمله چندین کمپانی نفتی را به عهده داشت وزیر امورخارجه. دولتی که چنین اشخاصی در آن پستهای درجه اول را به عهده داشتند تصور نمی‌رفت دست به اقدامی بزند که قرارهای ترتیب داده شده میان کمپانیهای نفتی آمریکایی و کشورهای تولیدکننده نفت را تهدید کند. آنها به احتمال قوی می‌دانستند اگر در مورد ملی شدن نفت جانب ایران را بگیرند، خطر

آن وجود دارد که دیگر کشورهای تولیدکننده نیز ممکن است به اقداماتی متوسل شوند که معارض با منافع نفتی آمریکا باشد. با وجود این نگرانی آمریکا درمورد توسعه کمونیسم در ایران خودبخود مانعی برای حرکت آمریکا به سوی نزدیکی بیشتر با بریتانیا به شمار می‌رفت.

وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلیس مطمئن نبود نحوهٔ برخورد دولت آیزنهاور با مشکلات بریتانیا در ایران، مصر و دیگر نقاط چگونه خواهد بود، بخصوص آنکه جان فاستر دالس در رأس سیاست خارجی این دولت قرار گرفته بود، مردی که چرچیل او را ابلهی بیش نمی‌دانست و حتی تحمل دیدنش را نداشت. از این‌رو برای آنکه بر تردیدهایش فایق آید تصمیم گرفت قبل از آنکه آیزنهاور رسماً زمام امور را در دست گیرد، با او ملاقاتی انجام دهد. چرچیل در اوایل ژانویه ۱۹۵۳ به بهانهٔ دیدار از دوست قدیمش «برنارد باروخ» عازم نیویورك شد، که آیزنهاور در آن زمان در آن شهر اقامت داشت.

در ملاقاتی که روز ۶ ژانویه ۱۹۵۳ با آیزنهاور انجام داد، چرچیل خاطرات روزهای جنگ دوم جهانی را تجدید کرد «زمانی که من و روزولت، جایی که بیشتر شبیه یك سکوی المپیك بود می‌نشستیم و باتوجه به بقیه نقاط جهان به رهبری مسائل جهانی از موضع مساعدتری می‌پرداختیم.» او انتظار داشت با رئیس جمهوری جدید نیز چنین مشارکتی داشته باشد و این بار او و آیزنهاور هریك بر قله‌های خود بنشینند و بر جهان حکمروایی کنند. ولی آیزنهاور علاقه‌ای به این موضوع نداشت که خود را به بریتانیا بچسباند و به اتفاق به دیگر کشورهای جهان بگویند چه باید بکنند. وی تلقی چرچیل را بیشتر یك توقع «پدرشاهانه» می‌دانست و با در نظر گرفتن پیچیدگیها و بغرنجی‌های اوضاع جهان آن روز، هرگونه امید بستن به برقراری چنین روابطی به نظرش کاملاً خودپسندانه و احمقانه می‌آمد. وقتی چرچیل مسئلهٔ نفت ایران را مطرح کرد، آیزنهاور بریتانیا را از این لحاظ که پیشنهادهای شخصی خود را به عنوان «پیشنهادهای مشترك آمریکا و انگلیس» مطرح کرده مورد انتقاد قرار داد و گفت: «تنها اثر این اقدام آن بود که به مصدق امکان دهد ما را متهم کند به عنوان

شریکی برای تحریك و تشر زدن به یك ملت ضعیف مورد استفادهٔ انگلیس‌ها قرار گرفته ایم.»

چرچیل درمورد مسئلهٔ نفت ایران از آیزنهاور نتوانست چیز زیادی به دست آورد[1] اما آنتونی ایدن وزیر خارجه‌اش مطمئن بود که دولت جمهوریخواه سرانجام نسبت به اهداف بریتانیا همدلی و همگامی نشان خواهد داد. از این رو تصمیم گرفت حتی سیاست قابل انعطافی را که نسبت به مسئله نفت در برابر ترومن و آچسن به آن تظاهر می کرد دیگر با دستگاه آیزنهاور ادامه ندهد.

روز ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳ که آیزنهاور وارد کاخ سفید شد، ایدن به سر راجرز مکینز سفیر جدید انگلیس در واشنگتن دستور داد: «بهترین مساعی خود را بکار گیرید تا اطمینان پیدا کنید دالس تضمین می‌دهد دولت جدید آمریکا درمورد پیشنهادهای قبلی آچسن هیچگونه اقدامی نکرده و آنرا مورد پیگیری قرار نخواهد داد. ایدن در تلگرام خود اضافه می کرد: «دالس باید بداند برخورد بریتانیا بر ۴ اصل زیر قرار دارد: ایران نباید درمورد نفت خویش شرایط بهتری از دیگر کشورهای خاورمیانه به دست آورد... نباید اجازه داد حس کند از اقدام خطای خود منتفع شده است ـ (AIOC) باید غرامتی عادلانه دریافت کند و بالاخره صنایع نفت ایران باید بصورتی مؤثر فعالیت داشته باشد تا بتواند از عهدهٔ پرداخت چنین غرامتی برآید و از این‌رو هیچ گونه تبعیضی در صنایع نفت ایران، نسبت به انگلیس‌ها نباید اعمال گردد[2] خلاصه کلام، حاصل این ۴ اصل چنین بود که به خاطر تضمین پرداخت یك غرامت کلان به (AIOC) انگلیس‌ها باید به ایران بازمی‌گشتند و اداره صنایع نفت را به صورت مؤثری در دست خویش می‌گرفتند و از عواید حاصله نیز بیشتر از ۵۰ درصد به ایرانی‌ها نمی‌دادند.

وزارت خارجه آمریکا، که هنوز در آن بسیاری از مقامات دوران آچسن پستهای خود را حفظ کرده بودند از این اشارات جدید که حاکی از آن بود انگلیس‌ها مصمم هستند شرایط خود را دیکته کنند ناراحت شد و یادداشتی برای وزارت خارجه فرستاد که در آن گفته می‌شد: «وزارت خارجه آمریکا عقیده ندارد... آنچه در لندن تهیه می شود فی نفسه حایز تقدس است» و اضافه می کرد:

«امیدوار است دولت بریتانیا در شرایط پیشنهادی مورخه ۱۵ ژانویه خود چنان تغییراتی ایجاد کند که نظریات مصدق را تأمین نماید.» و همچنین به این نکته اشاره داشت که: «غالب تعدیلهایی که مصدق خواستار آن شده به منافع بریتانیا لطمه وارد نمی کند.»

وزارت خارجه انگلیس بر موضع خود محکم باقی مانده یادداشت آمریکا را مخالف ۴ اصل مورد نظر ایدن دانست که مغایر با هرگونه تغییری در پیشنهادهای بریتانیا بود «مگر تغییراتی که از نظر ظاهری» این پیشنهادها را برای بهره برداری مصدق از نظر روابط عمومی، قدری معصومانه‌تر جلوه دهد.[۳]

آرچیبالد راس از وزارت خارجه انگلیس به جوزف پالمر مستشار سفارت آمریکا در لندن گفت پیشنهادهای مذکور به طور قطع و بی‌تردید یك اقدام مشترك ازجانب بریتانیا و ایالات متحده بود که توسط آقای هندرسن به عنوان سفیر آمریکا در تهران، که ضمناً ازجانب انگلیس نیز نمایندگی داشته، تسلیم مصدق شده است. پالمر پاسخ داد که آن پیشنهادها جنبه قطعی و نهایی نداشته است.[۴]

مهم‌ترین مسئله در اختلاف نفت در این مرحله، شرایط ارجاع موضوع غرامت به دادگاه جهانی برای تعیین مبلغ آن بود. فیتز موریس مشاور حقوقی وزارت خارجه انگلیس عقیده داشت که دولت متبوع وی کاملاً محق است و می‌تواند از لحاظ قانونی استدلال کند اعم از آنکه امتیازنامه بر اثر تصویب قانون ملی شدن نفت ایران ملغی شده، و یا مالکیت آن به مردم ایران منتقل گردیده، درهردو صورت (AIOC) مستحق دریافت غرامت، بابت از دست دادن سرمایه خویش است.[۵]

مصدق این نظر را قبول نداشت و با اشاره به قانون ملی شدن صنایع ذغال‌سنگ انگلیس چنین استدلال می‌کرد که صاحبان معادن ذغال انگلیس نسبت به مالکیت اراضی و منابع معدنی آن حق داشته‌اند درحالی که (AIOC) از لحاظ مالکیت اراضی و منابع نفت زیرزمینی ایران، حقی ندارد و زمین و منابع نفتی متعلق به ایرانی‌ها بوده است. به همین دلیل او پیشنهاد می کرد آنچه باید از دادگاه جهانی خواسته شود «تعیین ارزش اموال و تأسیسات منصوبه (AIOC) در

اراضی ایران است» و این تعیین ارزش می‌تواند براساس هر قانونی که مورد قبول کمپانی باشد انجام شود.

و بالاخره مصدق پیشنهاد کرد (AIOC) مبلغ مورد نظر خویش را از بابت غرامت و اینکه مایل است ظرف چند سال این مبلغ را دریافت دارد مشخص کند. مصدق این مسئله را برای هندرسن روشن کرده بود اگر مبلغ پیشنهادی (AIOC)، اعم از آنکه شامل عدم‌النفع برای سالهای آینده باشد یا نباشد، رقم خیلی گزافی را تشکیل ندهد، آنرا به طور کامل مورد بررسی قرار خواهد داد. او اشاره کرده بود از آنجا که ایران فرمولی را که شامل پرداخت غرامت بابت عدم‌النفع در سالهای آینده باشد قبول نخواهد کرد، شخصاً ترجیح می‌دهد توافقی برای تعیین این رقم به صورت «سرجمع» بدست آید[۶]. کاظم حسیبی یکی از مشاوران نفتی مصدق می‌گفت: «برای من حتی قابل تصور نیست (AIOC) که ۴۰ سال تمام ایران را چاپیده است، بدون خجالت بابت ۴۰ سال آینده هم که نمی‌تواند به چاپیدن خود ادامه دهد، تقاضای غرامت «عدم‌النفع» کند.» حسیبی عقیده داشت کمپانی معادل صد برابر سرمایه‌ای که در ایران گذارده به دست آورده و از طریق منافع حاصله و غیرمشروع از نفت ایران توانسته چندین کمپانی بزرگ دیگر در سراسر جهان تأسیس کند و بالاخره چنین نتیجه می‌گرفت حتی اگر (AIOC) امتیازنامه سال ۱۹۳۳ را از طریق شرافتمندانه به دست آورده و برای دهه‌های متوالی ایران را فریب نداده بود، چون امتیازنامه براساس قانون ملی شدن لغو گردیده حق نداشت بابت «عدم‌النفع» سالهای آینده تقاضای غرامت کند[۷].

اشاره به این نکته جالب توجه است که هفت ماه قبل از این تاریخ، ریچارد استوکس وزیر منابع بریتانیا که در آن زمان مأمور مذاکرات دربارهٔ نفت ایران بود (به فصل هشتم نگاه کنید) به اتلی نخست‌وزیر وقت انگلیس گفته بود به نظر من (AIOC) حتی بابت سرمایه‌گذاریهایی که در ایران کرده نیز نمی‌تواند مطالبهٔ غرامت کند، او عقیده داشت ترازنامه سال ۱۹۴۹ نشان‌دهنده آن است کمپانی ۵۳ میلیون لیره از جمع ۸۱ میلیون لیره‌ای را که کلاً در ایران بابت تصفیه‌خانه، تأسیسات، مخازن، ایجاد خط لوله، زمین و ساختمان هزینه کرده بازگردانده

است. بعبارت دیگر ظرف چندین سال کمپانی حساب برگشت سرمایه‌ای معادل ۵۳ میلیون لیره را کنار گذارده و اینك ارزش سرمایه‌گذاری اسمی آن بابت تصفیه‌خانه و تأسیسات دیگر جمعاً ۲۸ میلیون لیره بیشتر نیست. با انجام این کار کمپانی ۵۳ میلیون لیره منافع خود را کمتر نشان داده و از اینطریق به همان نسبت نیز حق‌الامتیاز و دیگر پرداختهایی را که باید به ایران انجام می‌داده کاسته است. با تکیه بر این مسئله و انگشت گذاردن بر دیگر حساب‌سازیهای کمپانی، استوکس در نامهٔ خود تأکید می‌کرد درخواست غرامت از ایرانی‌ها درست مانند این است که مجبورشان کنیم دو برابر آنچه را که استحقاق داریم از آنان دریافت داریم[۸].

در فوریه ۱۹۵۳ «کامیل گات» که در رأس یك هیئت مشورتی مالی از سازمان ملل در اواخر سال ۱۹۵۲ به ایران آمده بود به وزارت خارجه انگلیس اطلاع داد مصدق هرگز مطالبهٔ غرامت بابت عدم‌النفع سالهای آینده را نخواهد پذیرفت و هرگونه فشاری که از این بابت بر وی وارد شود او را غیرقابل مصالحه‌تر خواهد کرد[۹].

ایالات متحده به بریتانیا توصیه کرد با پیشنهاد مصدق برای تعیین مبلغ معقولی برای پرداخت غرامت «سرجمع» موافقت کند و یك مدت ۲۰ ساله را برای دریافت این غرامت بپذیرد. در غیر این صورت مصدق می‌تواند مدعی شود که بریتانیا زیر بار قبول هیچ راه‌حلی نمی‌رود، جز این که ایران را ناگزیر کنند تعهد نماید مبالغ غیرمشخصی را، که خارج از حدود ظرفیت و توانایی آن کشور است، بپردازد.

در این میان مصدق به هندرسن اطلاع داد اگر تا روز ۲۱ فوریه ۱۹۵۳ هیچگونه راه‌حلی پیدا نشود، از مجلس خواهد خواست اجازه دهد دولت نفت خود را با هر مبلغی، به هر کشوری که مایل باشد، ازجمله شوروی، بفروشد تا بتواند به وضع مالی نابسامان خود تا حدودی سر و سامان دهد[۱۰]. ایدن نظریهٔ پرداخت غرامت «سرجمع» را رد کرد اما پذیرفت به خاطر حفظ جبهه مشترك انگلیس و آمریکا، دوره ۲۰ ساله را به عنوان مهلت برای پرداخت غرامت قبول

کند. از این رو از طریق «مکینز»، درسی از دیپلماسی به آمریکایی‌ها ارائه کرد. او در پیام خود تأکید کرد: «به مصدق دربارهٔ مدت و شرایط پرداخت غرامت هیچ مطلبی نباید گفت، مگر آنکه ما روی شرایط پیشنهادی قبلی خود محکم بایستیم.»

در پیام ایدن گفته می‌شد: «این یك روش عادی در اعمال دیپلماسی است که قبل از آنکه دست آخر را رو کنیم مطمئن باشیم طرف از مذاکره کنار نخواهد رفت. از این‌رو شما باید از وزارت خارجه آمریکا مصرّاً بخواهید به هندرسن در تهران به همین ترتیب تعلیم داده شود.»[۱۱]

وزارت خارجه انگلیس پیش‌نویس توافقنامه ۱۵ ژانویه را، بدون توجه به تعدیلهایی که مصدق پیشنهاد کرده و مورد پشتیبانی آمریکا قرار گرفته بود، تنها از نقطه نظر جمله‌بندی و نحوهٔ عرضهٔ آن مورد تجدیدنظر قرار داد. شرایط چگونگی ارجاع به دادگاه جهانی، از لحاظ اصول به همان ترتیب سابق باقی ماند و خرید نفت ازطرف ایالات متحده و پرداختهای مربوط به آن نیز همچنان مشروط به آن بود که ایران قبلاً به انعقاد قراردادهای درازمدت درمورد فروش نفت اقدام کند[۱۲].

ازطرف وزارت خارجه انگلیس به مکینز سفیر آن کشور دستور داده شد به اطلاع مقامات وزارت خارجه آمریکا برساند پیشنهادهای مطروحه، عادلانه و منصفانه است و بریتانیا از لحاظ اشتیاقی که برای به دست آمدن راه‌حلی دارد، تمام امتیازات لازم راداده است. مکینز به همین ترتیب رفتار کرد و مردان جدید وزارت خارجه آمریکا که در رأس آن قرار داشتند و از حقایق و واقعیات اوضاع بی‌اطلاع بودند، با استدلالهای انگلیس موافقت کردند. مکینز بسیار خشنود بود به وزارت خارجه انگلیس گزارش دهد، هم دالس، وزیر خارجه و هم معاون او ژنرال بیدل اسمیت هردو از شرایط انگلیس پشتیبانی می‌کنند و این پیش‌نویس را به منزله «دور نهایی» تلقی می‌نمایند. مکینز تأکید کرده بود اگر مصدق پیشنهادهای جدید را قبول نکند «هندرسن سفیر آمریکا در تهران خود را کنار خواهد کشید.»[۱۳]

هندرسن هنگام تقدیم «شرایط جدید» به مصدق اعلام کرد این پیشنهادها ازطرف انگلیس به عمل آمده که «آنچه می‌توانسته‌اند» برای انجام نظریات وی

انجام داده اند و «قادر نیستند دیگر از این حد فراتر بروند.»[۱۴] در وزارت خارجه انگلیس، این امر که هندرسن به مصدق گفته پیش‌نویس توافقنامه جدید توسط انگلیس‌ها تهیه شده موجبات ناراحتی شدید سر پیرسن دیکسن را فراهم آورد و اظهار داشت سفیر آمریکا بصورتی دیوانه کننده «بیطرف» است درحالی که «حق ندارد در این مورد موضع بیطرف داشته باشد.» گویی سفیر آمریکا کارمند دولت انگلیس است و از این نظر باید توبیخ شود. دیکسن اظهارنظر کرد «یك مسئلهٔ ناراحت کننده دیگر غفلت هندرسن از تأکید بر جنبه‌های عادلانهٔ پیش‌نویس جدید و تأکید بر این نکته بوده که این پیشنهادها تا چه حد به نفع ایران است... و ضرری ندارد که بگذاریم سفارت آمریکا آگاه شود احساس ما در این باره چگونه است.» وزارت خارجه انگلیس انتقاد خود را از نحوهٔ عمل هندرسن برای سفارت آمریکا در لندن تشریح کرد و خاطرنشان ساخت «او باید به طور قاطعی در کنار ما قرار گیرد، نه آنکه موضعی میان ما و مصدق اتخاذ کند.»[۱۵]

مصدق در مذاکراتش با هندرسن شرایط خویش را در مورد نحوهٔ ارجاع مسئله به دادگاه جهانی تکرار کرد و تأکید ورزید باید به دادگاه گفته شود: «مبلغی را که برای جبران غرامت کمپانی، در نتیجه تصویب قانون ملی شدن نفت ایران لازم است بپردازیم، تعیین نماید.» علاوه بر این مصدق گفت شرایط قراردادهای فروش مغایر با روح ملی شدن نفت ایران است چه این شرایط ایران را از فروش نفت خود به هر خریداری که شرایط بهتری پیشنهاد می کند محروم می سازد. هندرسن پاسخ داد به موجب دستوراتی که به وی داده شده وی نمی‌تواند هیچگونه تغییر اساسی در متن پیشنهادی را بپذیرد و اضافه کرد ایالات متحده، در عین حال که آرزومند است از امنیت و آزادی ایران محافظت کند، مقید است که به قداست قراردادهای بین‌المللی احترام بگذارد. در اینجا مصدق پرسید آیا ایالات متحده در نظر دارد «قداست» قراردادی را میان یك شرکت نفتی انگلیس و «یك حکومت خائن که مطلقاً نماینده مردم ایران نبوده است» مورد احترام قرار دهد؟ اگر این طور است، پس دولت ایالات متحده آمریکا منشور ملل متحد و اصول آنرا «فریبکارانه و مضحك تلقی می کند.»[۱۶]

روز ۱۴ مارس ۱۹۵۳، ایدن، به منظور انجام کوشش تازه ای برای جلب پشتیبانی بیشتر آمریکا نسبت به مشکلات سیاسی و اقتصادی بریتانیا، بویژه در ایران و مصر عازم واشنگتن شد، درحالی که ریچارد باتلر وزیر خزانه‌داری را نیز به همراه خود داشت. در مورد نفت ایران، وظیفه ایدن نه تنها حصول اطمینان از پشتیبانی آمریکا نسبت به پیش‌نویس قطعنامهٔ پیشنهادی به مصدق بود، بلکه همچنین جلوگیری از این امر به شمار می‌رفت که آلتون جونز رئیس کل کمپانی سیتیز سرویس و دوست شخصی آیزنهاور را از اعزام کارشناسان نفتی آمریکایی به آبادان بازدارد، چه اگر این کار انجام می گرفت، از نظر مصدق نشانهٔ آشکار پایان یافتن دوران وحدت و یکپارچگی آمریکا و انگلیس درمورد مسئله اختلاف بر سر نفت ایران به شمار می‌رفت. جونز با پشتیبانی ترومن در اوت ۱۹۵۲ به آبادان رفته و آمادگی کمپانی خود رابرای کمك به ایران در اجرای عملیات نفتی این کشور اعلام کرده بود. چرچیل نه تنها نتوانست ترومن را متقاعد کند که از تصویب سفر جونز به ایران خودداری نماید، بلکه برای جلوگیری از اعزام کارشناسان نفتی مورد تقاضای ایران توسط وی، به وسیله آیزنهاور نیز، کاری از دستش برنیامد.

آیزنهاور به چرچیل در این مورد چنین پاسخ داده بود: «از آنجا که نمی‌خواهد در چشم مردم کشورهای خاورمیانه آدم حقیری به شمار آید، نمی‌تواند پیشنهاد معتدل و معقول ایران را درمورد اعزام کارشناسان نفتی به آن کشور رد نماید.»[۱۷]

نقطهٔ اوج سفر ایدن به واشنگتن ملاقاتهایی بود که در کاخ سفید با آیزنهاور انجام داد. در نخستین ملاقات که روز ۶ مارس صورت گرفت و در آن گروهی ازجمله دالس وزیر خارجه آمریکا و مکینز سفیر انگلیس نیز شرکت داشتند، رئیس جمهوری از آلتون جونز ستایش کرد و گفت در نظر دارد اگر مصدق پیشنهادهای جدید را رد کرد جونز را با «اختیارات کامل» به ایران بفرستد تا بهترین ترتیبات ممکن را برای برقراری مجدد جریان نفت ایران بدهد. «از این هم بالاتر می خواهد از جونز خواهش کند کارشناسان لازم برای تأسیس کارخانهٔ

تولید روغن اتومبیل به ایران بفرستد». ایدن تصمیم گرفت به هر ترتیبی هست رئیس جمهوری آمریکا را از این خیالات منصرف کند و اظهار داشت. «اگر این موضوع فاش شود که در بحبوحهٔ این ماجرا، آمریکایی‌ها می‌خواهند کارشناس به ایران بفرستند، ممکن است بآسانی توفانی شدید در مطبوعات بریتانیا علیه این قضیه برپا شود که به طور قطع به روابط دو کشور لطمات جدی وارد خواهد ساخت.» و اضافه کرد: «حتی نمی‌تواند تصور کند اهمیت تمایل به اجرای چنین نقشه‌ای بیشتر از تمایل به جنبهٔ غیرسازنده آن، یعنی جلوگیری از اعزام کارشناسان باشد.» دالس که همان روز قبلاً دربارهٔ موضوع با ایدن صحبت کرده بود در این مورد حق را به ایدن داد و گفت «تصور نمی‌کند موضوع اصولاً اهمیت آنرا داشته باشد که به خاطرش روابط آمریکا و انگلیس را به خطر بیندازیم.»[۱۸]

نگرانی اصلی رئیس جمهوری آن بود که اختلاف نفت زمین باروری را برای اجرای طرحهای شوروی در ایران به وجود آورد. او گفت: «اگر روسها کنترل ایران را به دست گیرند این امر به معنای اعلام بسیج در ایالات متحده خواهد بود.» آیزنهاور آنگاه از دالس و ایدن خواست برای جلوگیری از وقوع رویارویی نظامی با روسیه، به قضیه با یك «برخورد تصوری» روبرو شوند، تا اختلاف نفتی این کشور برطرف شود. به این معنی که ایران را یکی از کشورهایی محسوب دارند که در مدار غرب قرار دارد. عقیده ایدن این بود که بعید به نظر می‌رسد مصدق خودرا به غرب یا روسیه بچسباند. او گفت: «ایران مایل است در میانه بایستد؛ این سیاست ایران در دو هزار سال گذشته بوده و من فکر نمی‌کنم اکنون این کشور مصمم باشد سیاست خود را تغییر دهد.»

با وجود این آیزنهاور «گسترش تسلط روسیه بر ایران... را یك امکان قابل رؤیت و مشخص» تلقی می‌کرد و می‌گفت: «این امر یا منجر به از دست رفتن تمامی منابع نفت خاورمیانه خواهد شد و یا تهدید درگیری جنگ جهانی دیگری را به همراه خواهد داشت.» ایدن، که گویی برایش سقوط ایران به پشت پرده آهنین ـ درصورتی که به توقعات انگلیس گردن نگذارد ـ اهمیتی ندارد، پاسخ داد:

«اگر واقعاً ایران تحت تسلط روسها درآید، این امر الزاماً به معنای از دست رفتن دیگر منابع نفتی خاورمیانه، و افتادن این منابع به چنگ روسها نیست» بعلاوه «اگر هم روسها بر ایران مسلط شوند» از منابع نفتی ایران چیزی عایدشان نخواهد شد، چه راهها و وسایل حمل نفت این کشور را به روسیه در اختیار ندارند. تنها کاری که می‌توانند بکنند آن است که «غرب را از این منابع محروم سازند.» آیزنهاور استدلال ایدن را قبول نداشت و گفت به نظر کارشناسان آمریکا روسها ظرف ۲ سال قادرند به وسیله احداث لوله‌ای از آبادان به قفقاز، نفت ایران را به کشور خود بفرستند. از این مهم‌تر رئیس جمهوری آمریکا مصدق را «تنها امید غرب در ایران» می‌دانست و نسبت به این موضوع که در صورت قرار گرفتن مصدق در برابر یك هرج و مرج اقتصادی، کمونیستها ایران را زیر سلطه درآورند بشدت ابراز نگرانی می‌کرد. آیزنهاور گفت: «من حاضرم ۱۰ میلیون دلار در اختیار این مرد بگذارم.» گرچه آگاه بود به حرکت درآوردن چرخ اقتصاد ایران، به خیلی بیش از این مبلغ هزینه نیاز دارد[۱۹].

ایدن در ملاقات دوم با آیزنهاور کوشید مصدق را در چشم آیزنهاور بی‌اعتبار کند و به او ثابت نماید ماندن او در قدرت، برای منافع استراتژیك سیاسی و اقتصادی غرب عواقب زیانباری خواهد داشت. او تأکید می‌ورزید «بهتر است ما وقت خود را صرف پیدا کردن حکومت جانشینی برای او کنیم، تا اینکه کوشش نماییم خود او را بخریم.» در همان زمانی که ایدن، آیزنهاور را به در پیش گرفتن چنین راهی تشویق می‌کرد، اعضای MI6 «سازمان اطلاعات خارجی انگلیس» که همراهش به واشنگتن آمده بودند، کوشش داشتند آلن دالس برادر وزیر خارجه و رئیس سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا CIA، را متقاعد سازند اگر بایستی کمونیسم در ایران ریشه‌کن شود، ابتدا باید از شرّ مصدق خلاص شد[۲۰]. (به فصل بیستم کتاب مراجعه کنید.)

سرانجام بر اثر مذاکرات ایدن در واشنگتن، دولت ایالات متحده موافقت کرد روی پیش‌نویس توافقنامهٔ پیشنهادی ۲۰ فوریه ۱۹۵۳ محکم بایستد، تا زمانی که دربارهٔ سرنوشت آیندهٔ خود مصدق تصمیم نهایی اتخاذ شود. روز ۶

مارس وزارت خارجه آمریکا اعلامیه‌ای صادر کرد که در آن گفته می‌شد «به نظر آن دولت پیشنهادهای جدیدی که به مصدق شده برای هردو طرف معتدل و منصفانه است.» به دنبال صدور این اعلامیه، روز ۷ مارس اعلامیهٔ مشترك دیگری به امضای وزرای خارجه دو کشور، دربارهٔ مذاکرات سیاسی ایدن و دالس صادر گردید. براساس این سند، ایدن به دالس گفته بود دولت بریتانیا تصمیم قاطع دارد از پیشنهادهای جدید خود صرف نظر نکند و به نظر ما براساس پیشنهادهای مذکور «ایران خواهد توانست تسلط خویش را بر صنایع نفت و سیاست نفتی خود اعمال کند» و در همان حال نفت را به «قیمت‌های قابل رقابت در بازارهای نفتی جهان بفروش برساند»[۲۱] این اعلامیه‌ها فقط مانوری از نظر روابط عمومی بود و به هیچوجه محتوای واقعی پیشنهادها را منعکس نمی‌کرد.

دولت ایران متوجه شد درحالی که دستگاه دولتی ترومن کم و بیش در قضیه اختلاف نفت با انگلیس روش بیطرفانه‌ای داشت، دولت آیزنهاور آشکارا جانب انگلیس‌ها را گرفته است. مطبوعات ایران، در برابر این تغییر روش آمریکا عکس‌العمل‌های متفاوتی از خود نشان دادند. روزنامه داد نوشت دولت آمریکا با پشتیبانی از انگلیس در مناقشه نفت نقاب از چهره سیاست طرفداری از استعمار خویش برداشت. روزنامه «جبههٔ آزادی» ایالات متحده را متهم کرد که در قضیه نفت نسبت به بریتانیا پشتیبانی بیش از حد سخاوتمندانه‌ای از خود نشان داده است و از دولت مصدق خواست تأسیسات نظامی و اقتصادی آمریکا را در ایران، به خاطر میدان دادن و تشویق هدفهای امپریالیستی انگلیس، تعطیل کند. مطبوعات مخالف نیز، البته به تشویق انگلیس، اظهارنظر کردند از آنجا که مصدق پشتیبانی آمریکا را از دست داده باید استعفا کند[۲۲] علیرغم اعلام پشتیبانی آمریکا از انگلیس، به نظر مصدق آمریکایی‌ها هنوز برای هموار کردن راهی در جهت پیدا شدن یك راه حل مناسب در بهترین موضع قرار داشتند. روز ۹ مارس مصدق از هندرسن خواست که آمریکا از انگلیس بپرسد «فوراً مبلغی را که در نظر دارند به عنوان غرامت از دادگاه جهانی مطالبه کنند تعیین نمایند» تا او بتواند «میزان و حدود فشاری را که باید ایران تحمل نماید برآورد نماید.» از این

مهم‌تر او می‌خواهد بداند که آمریکا حاضر است از طریق خرید نفت، یا تشویق کمپانیهای آمریکایی به این کار و یا حتی دادن وامی به ایران، که بازپرداخت آن، از طریق دادن نفت امکان‌پذیر باشد، به کمك ایران بیاید؟ پاسخ هندرسن چنین بود که نخست‌وزیر ابتدا باید شرایط پیشنهادی ۲۰ فوریه را بپذیرد. مصدق گفت جای تأسف است که دولت ایالات متحده تمایلی ندارد به ایران کمك کند تا خود را از بردگی انگلیس نجات دهد و دولت جدید این کشور اجازه داده است سیاستهای آمریکا دربارهٔ ایران رادولت انگلیس دیکته نماید. مصدق سپس اظهار عقیده کرد که: «به نظر من هدف انگلیس‌ها آن است که آمریکا را از صحنه ایران و تمام خاورمیانه خارج کنند و دولت بریتانیا هرگز مایل نیست درمورد مسئلهٔ نفت ایران به راه‌حلی برسد که با کمك آمریکایی‌ها پیدا شده باشد.»[۲۳]

سپس، مصدق که مذاکرات طولانی خود را بیهوده یافت، تصمیم به بازی با «کارت شوروی» گرفت. او به هندرسن گفت حاضر است نفت ایران را با ۴۰ درصد تخفیف به آمریکایی‌ها بفروشد و اگر در این کار موفق نشود، ناگزیر از انجام چنین معامله‌ای با بلوك شوروی خواهد شد. هندرسن جواب داد تا زمانی که مسئله غرامت حل نشده است، هیچ کمپانی نفتی مهم آمریکایی تمایلی به خرید نفت ایران نشان نخواهد داد و «معامله با کشورهای پشت پرده آهنین نیز بدترین صدمه ممکن را به اعتبار بین‌المللی ایران خواهد زد.» هندرسن با آگاهی از این مسئله که مصدق روسها را بدترین دشمن ایران می‌داند، می‌دانست نخست‌وزیر تحت هیچ شرایطی نفت ایران را در برابر بلوك شرق متعهد نخواهد کرد. مصدق اشاره کرد: «این مسئله احساس بسیار وخیم و ناگواری در مردم جهان به وجود خواهد آورد که متوجه شوند ایالات متحده آمریکا، با انگلیس‌ها گاوبندی کرده تا از طریق اعمال فشار اقتصادی، ایران ناگزیر از قبول راه‌حلی شود.»[۲۴]

برای مصدق روشن شده بود که آمریکا تمام درها را به رویش بسته است. وی برای آنکه سیاست آمریکا و انگلیس را برای افکار عمومی مردم ایران روشن کند، پیش‌نویس یك نطق رادیویی را آماده کرد و قبل از پخش، آنرا برای

تفسیر و اظهارنظر در اختیار هندرسن گذارد. هندرسن که متن نطق را شدیداً ضدآمریکایی و انگلیسی دید، عدم توافق خود را با موضعی که مصدق اتخاذ کرده بود به اطلاع او رساند. ازطرف دیگر متن پیش‌نویس نطق توسط هندرسن به وزارت خارجه ایالات متحده مخابره شد و آمریکایی‌ها نیز آنرا به اطلاع وزارت خارجه انگلیس رساندند. بلافاصله مقامات انگلیسی درصدد برآمدند که از طریق بی.بی.سی به پاسخگویی در مقابل آن بپردازند. شاید حتی خود انگلیس‌ها نیز می‌دانستند که توجیه پیشنهادهای ۲۰ فوریه آنان دشوار است، ولی به هر دلیل تا آن زمان از انتشار متن این پیشنهادها خودداری کرده بودند، وزارت خارجه انگلیس به قسمت اخبار خود دستور داده بود فقط متذکر شوند پیشنهادهای اساسی برای «راه حلی منصفانه و عادلانه» است گوآنکه مصدق از آنها «تعبیری کاملاً نادرست و سفسطه آمیز» دارد[۲۵].

مصدق شب ۲۰ مارس، مصادف با نوروز ایرانیان، طی نطق مفصلی از رادیو خطاب به مردم گفت پیشنهادهایی که ظرف ۲ سال گذشته به او ارائه شده، گو آنکه هر بار کلمات مختلفی در آن به کار رفته، جملگی یك هدف داشته و آن بازگرداندن (AIOC) به ایران تحت پوشش تازه بوده و در عین حال که ایران را مجبور به پرداخت غرامت می‌کرده مستلزم پذیرش تقسیم بالمناصفه عواید نفت می‌شده است. بریتانیا برای آنکه به هدف خود دست یابد به تمام راههای ممکن متوسل گردیده که حکومت دست‌نشانده ای در ایران بر سر کار آورد و به وسیلهٔ آن دولت شرایط امپریالیستی خود را به ملت ما تحمیل کند. مصدق سپس اظهار امیدواری کرد سرانجام دولت بریتانیا این حقیقت را درك کند چنین رفتاری منطبق با احساسات بیداری ملت‌ها در سراسر جهان نیست.

مصدق ادامه داد: در اوت ۱۹۵۱، دولت بریتانیا پذیرش اصل ملی شدن نفت ایران را رسماً اعلام کرد. از آن‌جا که این پذیرش خودبخود امتیازنامه تحمیلی سال ۱۹۳۳ را لغو می‌کند و هرگونه ادعایی را نسبت به درخواست عدم‌النفع بابت سال‌های باقیمانده از مدت امتیاز از اعتبار ساقط می‌نماید پرداخت غرامت بایستی فقط منحصر به ارزش اموال و تأسیسات (AIOC) در ایران باشد. مسئله

در این است که کمپانی نفت، که با پشتیبانی دولت بریتانیا برای مدت دهها سال مهم‌ترین منبع عایدات ملت ایران را غارت کرده و در مقابل آن فقط حق‌السکوتی به حکومت‌های دست‌نشانده ایران پرداخته، اینك انتظار دارد بابت از دست دادن غارتگریهای آیندهٔ خود نیز از ایران غرامت بگیرد. مصدق سپس تأکید کرد ایران حاضرا ست، چه از طریق دادگاه جهانی و چه از راه مذاکرات دوجانبه مسئله غرامت را حل کند[۲۶]. گرچه مصدق نمی‌توانست پیشنهادهای ۲۰ فوریه را قبول کند معذالك به هندرسن گفته بود آماده است مسئله غرامت در دادگاه جهانی مطرح شود، به شرط آنکه دولت بریتانیا مبلغ مورد انتظار خود را معلوم کند، و این مبلغ غیرمعقول نباشد. مصدق اضافه کرده بود به عنوان یك راه حل جانشین، اختلاف توسط یك حَکَم که مورد قبول بریتانیا نیز باشد برطرف شود و من شخصاً پرزیدنت آیزنهاور را به عنوان حَکَم قبول دارم[۲۷]. ایدن، که جزئیات تمام ارتباطات میان سفارت آمریکا در تهران و وزارت خارجه آن کشوررا از طریق سفارت آمریکا در لندن دریافت می‌کرد بی‌درنگ به وزارت خارجه آمریکا توصیه کرد انتظار دارد دولت ایالات متحده روی پیشنهادهای ۲۰ فوریه در کنار بریتانیا محکم بایستد و هیچگونه پیشنهاد یا نظریهٔ جدید ارائه ننماید[۲۸].

گرچه چنین تقاضاهایی را دولت بریتانیا کراراً برای جلب پشتیبانی آمریکا کرده بود، اما نمی‌خواست صریحاً اعتراف کند که به این پشتیبانی نیازمنداست. وقتی (AIOC) پیش‌نویس اعلامیهٔ سالانه خود را برای وزارت خارجه انگلیس فرستاد، اصلاحات و تجدیدنظرهای ضروری را که مستلزم جلب نظر آمریکاییها نیز بود، در آن به عمل آورد. وزارت خارجه انگلیس به کمپانی توصیه کرد از نقل نظریات دولت آمریکا در اعلامیهٔ سالانه خودداری کند تا آمریکایی‌ها تصور نکنند که این نظریات برای ما ارزش و اهمیت زیادی دارد[۲۹].

با آنکه دولت آیزنهاور سیاست پشتیبانی از بریتانیا را درمورد اختلاف نفت پیش گرفته بود، اما هنوز از نظریه‌های تازه برای شکستن بن‌بست استقبال می‌کرد. یکی از این نظریات ـ که متضمن تشکیل کنسرسیومی برای خرید منافع

(AIOC) در ایران بود ـ از طرف اشخاص مختلفی ازجمله جین هنری کلاس از آمریکن چارتر کمپانی عنوان شد. کلاس به ژنرال بیدل اسمیت معاون وزارت خارجه نوشت کنسرسیومی مرکب از کمپانیهای مهم نفتی آمریکایی، فرانسوی و هلندی تشکیل شود و این کنسرسیوم منافع کمپانی را در یك دوره ۲۰ ساله از طریق دادن اوراق قرضه به مبلغ ۵ درصد از کل ارزش هزینه‌های تأسیسات و اموال آن، که برابر آخرین ترازنامه کمپانی در سال ۱۹۵۱ معادل ۹۴ میلیون دلار بود، بخرد و علاوه بر آن برای مدت ۴۰ سال باقیمانده از مدت امتیازنامه نیز، حق‌الامتیازی به مبلغ سه سنت در هر بشکه به (AIOC) بپردازد. سپس کنسرسیوم مذکور ادامهٔ عملیات کمپانی در ایران را به عهده بگیرد و نفت را نیز از ایران خریداری نماید. کلاس محاسبه کرده بود اگر چنین توافقی به دست آید براساس قیمت‌های ثابت نفت خلیج فارس بازهم ۱/۷۵ دلار در هر بشکه برای کنسرسیوم عایدی باقی خواهد ماند و باتوجه به اینکه سطح تولید ایران هم مانند گذشته در ۷۰۰ هزار بشکه در روز حفظ می شود، عواید سالانه ایران به جای ۴۵ میلیون دلاری که از (AIOC) دریافت می کرد به ۴۴۰ میلیون دلار در سال افزایش خواهد یافت[۳۰]. کنتیننتال اویل پیشنهادی عرضه کرد که به موجب آن گروهی از کمپانیهای نفتی آمریکایی که فعالیتی در نفت خاورمیانه نداشتند منافع (AIOC) در ایران را خریداری کنند[۳۱].

دالس وزیر خارجه و همفری وزیر خزانه‌داری که بشدت طرفدار این پیشنهاد بودند موضوع را به تفصیل با نمایندگان چند کمپانی نفتی آمریکایی در میان گذاشتند ولی ریچارد باتلر وزیر خزانه‌داری انگلیس بی‌درنگ به همفری اطلاع داد که دولت متبوع من چنین پیشنهادی رادلیل واضح تلاش آمریکا برای کاهش از نفوذ بریتانیا در خاورمیانه تلقی خواهد کرد[۳۲].

همکاران باتلر در کابینه انگلیس نیز به همان شدت با این نظریه مخالف بودند و آنرا به طعنه «ایده‌های درخشان آمریکایی» می نامیدند. باتلر به همفری نوشت اگر در لندن بفهمند که ما داریم منافع مهم بریتانیا در خاورمیانه را دو دستی تقدیم کمپانیهای آمریکایی می کنیم از لحاظ سیاسی بشدت تحت حمله و انتقاد

قرار خواهیم گرفت[۳۳].

از آنجا که همفری از مهره‌های اصلی دولت آمریکا محسوب می‌شد، دیکسن معاون وزارت خارجه انگلیس گفت نباید چنین به نظر برسد که ما داریم توی ذوق همفری می‌زنیم و یا این احساس در او به وجود آوریم که دولت علیاحضرت ملکه انگلستان سیاستی کاملاً منفی و غیرقابل انعطاف در مسائل خاورمیانه در پیش گرفته است. بلکه باید راهی حیله‌گرانه‌تر برای خنثی کردن طرح او پیدا کنیم.

پیتر رمز بوتهام، از وزارت خارجه پیشنهاد کرد ما باید آمریکایی‌ها را تشویق کنیم که در سیاست خود نسبت به مسئله نفت خاورمیانه به طورکلی تجدیدنظر کنند و به این وسیله خواهیم توانست تمرکز حواس آنها را از نفت ایران که به علت ترس از تسلط کمونیسم نسبت بدان حساسیت پیدا کرده‌اند، منحرف نماییم[۳۴].

دولت فرانسه بی‌خبر از اینکه انگلیس تصمیم قاطع دارد از حل اختلاف نفت با مصدق خودداری کند، تمایل خود را به پیدا کردن راه‌حلی برای قضیه با آن دولت در میان گذارد ولی به فرانسوی‌ها گفته شد به کمك آنان نیازی نیست. انگلیس‌های همیشه مظنون عقیده داشتند هدف فرانسه آن است که با این پیشنهاد موضع خود را به عنوان یك قدرت مهم در خاورمیانه تثبیت کند[۳۵].

در این میان «اداره نفت برای امور دفاعی آمریکا» (PAD) به وزارت خارجهٔ آن کشور نوشت: «ایالات متحده بازگشت مجدد نفت خام و محصولات نفتی دیگر ایران به بازارهای تجاری جهانی را نباید بطریقی که این بازارها و دیگر منابع تأمین نفت را متزلزل کند مورد توجه قرار دهد. در غیر اینصورت نتیجه آن محدود شدن توسعه ذخایر نفت در آمریکا و دیگر نقاط نیمکره غربی خواهد بود که از نظر دفاع ملی برای ما دارای اهمیت فوق‌العاده است.»[۳۶]

نظریه (PAD) هماهنگ با نظریات کسانی در وزارت خارجه آمریکا نبود که می‌ترسیدند اگر اقتصاد ایران به دلیل نبود عایدات نفتی سقوط کند به دنبال آن سروکله کمونیسم پیدا خواهد شد. گرچه مصدق، بی‌خبر از اظهارنظر (PAD) به

این فکر افتاد که نکند اصولاً «کارتل نفت»، که سخت مشتاق کنترل قیمت محصولات نفتی در جهان است، نسبت به ورود مجدد نفت ایران به بازارهای جهانی محتاطانه رفتار می‌کند. وی نظریهٔ هندرسن سفیر آمریکا در تهران را در این باره جویا شد. از این گذشته می‌خواست بداند آیا واقعاً «این عقیده دولت آمریکاست... که هر شرایطی توسط انگلیس تجویز شود دولت ایران باید آنرا بپذیرد. اگر چنین است ترجیح می‌دهد استعفا کند تا آنکه بماند و به چشم خود ببیند که بر اثر استیلای انگلیس، روس و یا هردو، کشورش به خاك سیاه نشسته است.» در پاسخ مصدق هندرسن فقط جواب داد: «دولت متبوع من چنین نیاتی ندارد.»[۳۷]

هندرسن می‌دانست که انگلیس‌ها نه تنها به دنبال گرفتن غرامت هنگفتی هستند بلکه علاوه بر آن می‌خواهند کنترل نفت ایران را نیز کماکان در اختیار داشته باشند. گرچه او به وزارت خارجه آمریکا نوشت مقاصد انگلیس غیرمنصفانه است، معذالك از ذکر این هشدار نیز غافل نماند که: «روابط گستردهٔ جهانی ما با بریتانیا به حدی حایز اهمیت است که ناگزیریم قبل از آنکه این روابط را به مخاطره اندازیم درباره اش خوب تفکر و تأمل کنیم. هرگونه کوششی برای حل مسئله نفت براساس شرایطی که از نظر انگلیس‌ها رضایت‌بخش نباشد، هرگز به موفقیت نخواهد انجامید. معذالك این هم برای ما ابلهانه خواهد بود که مسئله غرامت را به ترتیبی حل نماییم که از نظر افکار عمومی مردم ایران قابل قبول نباشد.»[۳۸] این وضع بخودی خود نشان‌دهندهٔ بن بستی بود که در برابر آمریکا قرار داشت ولی با وجود طرز تفکر دوجانبه‌ای که هندرسن داشت سرانجام به خود اجازه داد در مسیر جریان آب حرکت کند.

مصدق که از میانجیگری آمریکا سرخورده بود به وزیرمختار سویس در تهران گفت ترجیح می‌دهد مذاکرات با انگلیس از طریق آن دولت که یك کشور کاملاً غیرذینفع است ادامه یابد[۳۹] ولی وقتی دید سویس علاقه‌ای به ایفای نقش میانجی نشان نمی‌دهد از طریق یك رابط بین‌المللی با بانك آلمانی برلینر هندلز گسلشافت تماس گرفت و پیشنهاد کرد که کنسرسیومی مرکب از بانك‌های

آلمان، یك سازمان خرید و توزیع برای اداره نفت ایران تشکیل دهند. مصدق در مذاکرات خود خاطرنشان ساخت که فقط یك دشمن دارد و آن هم روسیه است و اگر نتواند مشکل را از طریق غرب حل کند، ایران به دست روسها خواهد افتاد. بانك مذکور به موضوع اظهار علاقه کرد ولی کنراد آدنائر صدراعظم وقت آلمان غربی توصیه کرد ابتدا نظر دولت آمریکا را جویا شوند. در زمانی که مسئله امکان تشکیل یك کنسرسیوم آمریکایی مورد بحث بود، وزارت خارجه آمریکا دولت بن را نسبت به نزدیك شدن به این مسئله دلسرد کرد[۴۰].

استراتژی انگلیس آن بود که محکم سر جایش بنشیند و به انتظار سقوط مصدق بماند و پیش‌بینی می کرد بمحض آنکه احساسات طرفداری از مصدق در آمریکا فروکش کند وقوع این امر حتمی خواهد بود. اما با وجود تلاشهای انگلیس هنوز صداهای نیرومندی در آمریکا شنیده می‌شد که از موضع ایران جانبداری می کردند. به عنوان مثال رابرت لوئیس تیلور از دوستان آیزنهاور به او نوشت: «ما باید از پشتیبانی اخلاقی امپریالیسم بریتانیا دست برداریم... و با قاطعیت بخواهیم رأی دادگاههای ایران، هم در مورد ملی شدن نفت و هم دربارهٔ مسئله غرامت، به خاطر اموالی که قانوناً ایران ملی کرده، و نفتی که انگلیس‌ها خلاف قانون از آن کشور دزدیده اند، اجرا شود.»

در واقع مصدق که نتوانسته بود به هیچ ترتیبی درمورد مسئله غرامت با انگلیس‌ها راه حلی پیدا کند به فکر آن افتاده بود ادعانامه‌ای علیه (AIOC) برای حل مسئله، براساس قوانین ایران، به دادگاههای کشور خود تسلیم کند[۴۱].

لیندون.بی.جانسون (رییس جمهوری اسبق آمریکا) که در آن زمان رهبر حزب دموکرات در سنا بود نامه‌ای را از اچ.بی نیکولز از مجتمع نفتی شرق تکزاس برای وزارت خارجه فرستاد و خواست که مفاد آنرا مورد ملاحظهٔ جدی قرار دهند. نیکولز در نامه خود نوشته بود وقتی مکزیك از سهامداران خارجی نفت خود سلب مالکیت کرد، هیچ کوششی از جانب کمپانیهای نفتی انگلیس یا اتباع آمریکایی صاحب سهم برای تهدید و تحریف یا به ستوه آوردن و عاجز کردن مکزیك به عمل نیامد. تنها اتفاقی که افتاد این بود که به سهامداران خارجی

مبلغی معقول و متناسب با اموال و تأسیساتی که در آن کشور داشتند پرداختند. ولی وقتی ایران مناسب دانست که کنترات یك جانبه را با انگلیس‌ها لغو کند آنها شروع به زوزه کشیدن کردند و از آن زمان تاکنون به هر کاری که توانسته‌اند دست زده‌اند تا این کشور را از تملك نفت خویش مانع شده، این امر را غیرممکن سازند. انگلیس‌ها برای آنکه جلوی مالکیت مکزیك بر نفت خود را بگیرند جهازات جنگی نفرستادند، اما درمورد ایران از توسل به هرگونه تهدید دریغ نکردند. نیکولز در پایان نامه خود از وزارت خارجه آمریکا خواسته بود درباره این دو نوع برخورد متضاد و علت تفاوت آن نظر خود را توضیح دهد ولی پاسخ وی فقط چنین بود: «گناه این جریان به گردن وزارت خارجه آمریکا نیست.»[۴۲]

والتر لوی، کارشناس برجسته نفتی آمریکا که در سال ۱۹۵۱، طی سفر آوریل هریمن به تهران، به همراه او آمده بود نیز عقیده داشت دربرابر ملی شدن نفت ایران نیز باید همان روشی در پیش گرفته شود که در مورد نفت مکزیك در پیش گرفته شده و به وزارت خارجه آمریکا توصیه کرد پیروی از نمونه مکزیك در مورد مسئله غرامت هم به نفع انگلیس و هم به نفع ایران خواهد بود.

طبق قراردادی که در سال ۱۹۴۷ میان انگلیس و مکزیك بسته شد قرار شد دولت مکزیك ۸۵ میلیون دلار غرامت بدهد. لوی با مقایسه ذخایر و میزان سالانه نفت خام و تصفیه شده مؤسسات انگلیسی در مکزیك با (AIOC) در ایران پیشنهاد می‌کرد ایران باید کلاً مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار غرامت بپردازد و عقیده داشت می‌توان مصدق را ترغیب کرد از نمونهٔ مکزیك پیروی کند و کل مبلغ غرامت را طی یك دوران ۱۵ تا ۲۰ ساله پرداخت نماید.

به نظر لوی از لحاظ متقاعد شدن افکار عمومی در انگلیس باید گفته شود «۸۰۰ میلیون دلار، معادل ۱۴ تا ۱۵ برابر عواید خالص (AIOC) بابت فعالیت‌های نفتی آن در ایران، پس از کسر مالیات در سال ۱۹۵۰ بوده است، و برای مقایسه می‌توان اعلام کرد کمپانیهای ذغال سنگ انگلیس پس از ملی شدن مبلغی معادل ۱۱ تا ۱۲ برابر آخرین رقم عایدات سالانه خود به عنوان غرامت دریافت داشتند.» او به این نکته اشاره می‌کرد که «مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار،

براساس تقسیم میان هر سهم، رقم بمراتب بالاتری را برای هر یك سهم تشکیل می‌دهد که تاکنون به آن نرخ، سهام کمپانی در بورس اوراق بهادار... به معرض فروش گذارده شده است.» و بعلاوه «این مبلغ جوابگوی هزینه‌هایی نیز خواهد بود که کمپانی بابت انتقال محل تولید، تصفیه و تسهیلات دیگر، بایستی پرداخت کند.» پیشنهاد لوی از هر جهت منصفانه به نظر می‌رسید. او می گفت: «حتی اگر این پیشنهاد رد شود معذالك ارائه آن دارای ارزش سیاسی و روانی» است، چه بخوبی نشان خواهد داد کدام طرف خواهان اجرای اصل «عدالت و انصاف» است[۴۳]. اندکی بعد لوی با الهیار صالح سفیرکبیر ایران در واشنگتن ملاقات کرد و پیشنهاد خود را با وی در میان گذارد. صالح مراتب را به تهران گزارش کرد و مصدق از لوی دعوت به عمل آورد که برای مشاوره به تهران بیاید. اما قضیه همین جا پایان یافت، چه وزارت خارجه ایالات متحده به لوی گفت: «اوضاع سیاسی کنونی در ایران بسیار مخاطره آمیزتر از آن است که ما بتوانیم به شما توصیه کنیم دعوت دکتر مصدق را بپذیرید».[۴۴] آنچه لوی نمی‌دانست آن بود که ماشین توطئه آمریکایی ـ انگلیسی برای سرنگون کردن مصدق در آن زمان به حرکت درآمده و سرانجام آمریکا و انگلیس یك جبهه متحد تشکیل داده، مصدق را بدون پشتیبان گذارده بودند. به عنوان آخرین تلاش برای ترغیب آیزنهاور به مساعدت با خود، مصدق در تاریخ ۸ مه ۱۹۵۳ نامه‌ای به او نوشت که در آن اعلام داشته بود حاضر است براساس شرایطی که به هندرسن پیشنهاد کرده، غرامت بپردازد. در نامه تأکید شده بود: «در نتیجه طرحهای انگلیس، مردم ایران با مشکلات اقتصادی حادی روبرو شده‌اند که ممکن است منجر به عکس‌العمل‌های جدی در سطح جهانی شود. اگر بی‌درنگ کمك‌های مؤثری به ایران نشود هرگونه اقداماتی که فردا برای جبران غفلتی که امروز می‌شود به عمل آید، ممکن است بسیار دیر شده باشد.» در پایان مصدق «توجه و امعان نظر همدلانه و متناسب رئیس جمهوری آمریکا به اوضاع خطرناکی را که اینك در ایران وجود دارد» خواستار شده بود.[۴۵] انگلیس‌ها از نامه مصدق علیه خودش استفاده کردند و اظهار داشتند «اوضاع خطرناك ایران» و تهدید کمونیسم ناشی

از سیاستهای نامناسبی است که شخص مصدق اتخاذ کرده است. اندکی پس از فرستادن نامه مصدق به آیزنهاور، هندرسن عازم واشنگتن شد تا دربارهٔ طرحی که بعداً معلوم شد مربوط به اجرای یك کودتا در ایران است، مورد مشورت قرار گیرد. هندرسن قبل از عزیمت، پیش نویس پیشنهادی خود درباره چگونگی پاسخی را که باید آیزنهاور برای مصدق می فرستاد به وزارت خارجه متبوع خویش ارسال داشت و پس از آنکه به واشنگتن رسید، این پیش نویس در جلسه ای مورد بحث قرار گرفت. نظر ژنرال آیزنهاور این بود که نگاهداری مصدق در قدرت تنها به وخیم تر شدن اوضاعی، که درحال حاضر هم بسیار ناراحت کننده است، کمك خواهد کرد. نظر کلی این بود که آیزنهاور باید مؤدبانه تقاضای کمك مصدق را رد کند و از گذاردن «هر نوع سلاحی در اختیار وی، که قدرت سیاسی اش را استحکام بخشد، خودداری نماید.»[۴۶]

روز سوم ژوئیه ۱۹۵۳، پس از آنکه مدت ۵ هفته عمداً، پاسخ آیزنهاور به مصدق را عقب انداختند، بالاخره هندرسن، درحالی که این پاسخ را همراه داشت به تهران بازگشت. در این نامه آمده بود: «...از آنجا که ایران به عواید مورد نیاز خود، از طریق فروش نفت دسترسی دارد، برای مالیات دهنده آمریکایی تحمل پرداخت کمك به ایران منصفانه نیست... درحالی که اگر درمورد مسئله پرداخت غرامت، یك توافق منطقی به دست آید، وضع چنین نخواهد بود... دولت ایالات متحده درحال حاضر در شرایطی نیست که بتواند کمك بیشتری به ایران بکند و یا نفت آن کشور را بخرد.»

آیزنهاور در نامهٔ خود توضیح داده بود پرداخت غرامت به (AIOC) براساس اموال موجود و ملموس آن کمپانی، به تنهایی راه حل معقولی تلقی نمی شود و عملی ترین راه برای حل مسئله ارجاع آن به یك سازمان بین المللی است.[۴۷] همان طور که قبلاً دیدیم مصدق حاضر بود مسئله غرامت به حکمیت بین المللی ارجاع شود، اما نه براساس شرایطی که انگلیس ها تعیین کرده بودند. وقتی متن نامه های متبادله بین دوطرف رسماً انتشار یافت، آشکار شد که مصدق پشتیبانی ایالات متحده را از دست داده و در مقابل بریتانیا سرانجام توانسته پشتیبانی

کامل دولت آمریکا را به دست آورد.

بعضی‌ها اصرار دارند ثابت کنند این افراطی‌ها بودند که مانع شدند مصدق در قضیه اختلاف نفت به حصول توافقی برسد. اما آنها که مصدق را از نزدیك می‌شناختند و یا طی دوران زمامداریش با او از نزدیك کار کرده بودند، هیچکدام عقیده ندارند مصدق زیرنفوذ افراطی‌ها قرار داشت، گرچه گاه تا حدودی زیر فشار آنها قرار می‌گرفت. در واقع آنچه سرانجام منجر به جدایی کاشانی، بقایی و مکی از مصدق شد این بود که آنها نمی‌توانستند تصمیمات وی را تحت نفوذ خویش قرار دهند. گو آنکه کاشانی و حسیبی، با اصرار در این مورد که (AIOC) اصولاً به هیچوجه حقی بر وصول غرامت ندارد، کار وی را مشکل می‌کردند، اما مصدق همیشه در مقابل این اصرار آنان مقاومت می‌کرد و می‌گفت: «عدم پرداخت غرامت مغایر با اصول موازین حقوقی است.» مصدق هرگز تصمیمی را فقط به خاطر راضی کردن دوستان یا ساکت کردن مخالفان اتخاذ نمی‌کرد. زیربنای فکری تصمیم‌گیریهای او را آن چیزی تشکیل می‌داد که به نظرش از لحاظ قانونی و اخلاقی درست بود[۲۸].

کسانی نیز هستند که استدلال می‌کنند مشکل اصلی مصدق در قضیه اختلاف نفت آن بود که او تصوری واقعی از پیچیدگیهای مالی، فنی و بازرگانی که در عرصه بین‌المللی صنعت نفت عوامل تعیین‌کننده هستند نداشت و اگر برداشت روشنی از این مسائل می‌داشت، با (AIOC) بنحوی کنار می‌آمد. اما مصدق تا چه حد بدرستی این مسئله را درك کرده و کراراً عنوان می‌کرد که مسئله نفت بیش از آنچه جنبه اقتصادی داشته باشد، یك مسئله سیاسی است. بنابراین در این اختلاف اولویت نخست از نظر او، نه به دست آورد.. عواید بیشتر، بلکه ریشه‌کن کردن (AIOC) یعنی کمپانی تحت‌الحمایه انگلیس از ایران بود که اعتقاد داشت بزرگترین مانع واحد، در راه کسب استقلال واقعی برای کشورش به شمار می‌رود.

فصل بیستم

کودتا

بیش از دو سال بود که برای بریتانیا، سرنگون کردن مصدق هدف شمارهٔ یك را تشکیل می‌داد، اما برغم تمام فشارهای اقتصادی و سیاسی که برای رسیدن به این هدف بر ایران اعمال کردند، نتوانسته بودند به آن دست یابند. عملیات پنهانی کریستوفر وودهاوس از سرویس اطلاعاتی بریتانیا (ام-آی- ۶) و رابین زیهنر از دانشگاه آکسفورد نیز، که برای ایجاد عدم ثبات رژیم به تهران فرستاده بودند به جایی نرسید. گرچه قبل از بستن سفارت انگلیس این دو نفر توانسته بودند روابط خود را مجدداً با سه برادران رشیدیان[1] برقرار کرده و همچنین چند عامل جدید اجیر کنند که در میان آنها از ارنست پرون مصاحب سویسی شاه و شاپور ریپورتر، یك تن از پارسیان هند که معلم انگلیسی ملکه ثریا بود، می توان نام برد. همچنین جستجوی آنان برای یافتن شخصی که بتواند اپوزیسیون را علیه مصدق رهبری کند سرانجام به انتخاب ژنرال فضل‌الله زاهدی، یك افسر بازنشسته که سعی می کرد ائتلافی از نیروهای ضدمصدق به وجود آورد، منجر شده بود.

با وجود این تکیه‌گاه اصلی عملیات خرابکارانهٔ انگلیس‌ها را برادران رشیدیان تشکیل می‌دادند که ارتباطات وسیعی، هم در میان همکاران حرفه‌ای

خود، و هم در بین سیاستمداران گارد قدیم، که به کار کردن با انگلیس‌ها عادت کرده بودند، داشتند. وودهاوس قبل از ترك تهران به تحکیم شبکه (ام ـ آی ـ ۶) پرداخت و ترتیبی داد که تعدادی از اتباع بریتانیا، مقیم تهران، به عملیات پنهانی باتفاق برادران رشیدیان ادامه دهند و یك فرستنده رادیویی مجهز نیز به رشیدیانها داد تا ارتباط خویش را با (ام ـ آی ـ ۶) از طریق قبرس حفظ کنند. همچنین وودهاوس با نماینده «سیا» در تهران هم روابط دوستانهٔ وسیعی برقرار کرده و قرار شد به عنوان وسیله کانال ارتباطی دیگری، از او نیز استفاده شود[۲]. وودهاوس زیهنر پس از بازگشت به لندن گزارش عملیات خود را در اختیار ایدن وزیر خارجه قرار دادند. زیهنر عقیده داشت انگلستان برای برکناری مصدق کار زیادی از دستش ساخته نیست. ایدن که معتقد بود در این مورد همکاری آمریکا ضروری است هیئتی از اعضای وزارت خارجه و (ام ـ آی ـ ۶) را در نیمهٔ ماه نوامبر سال ۱۹۵۲ به واشنگتن فرستاد که در میان آنان وودهاوس و سام خال نیز دیده می‌شدند و وظیفه‌شان ترتیب توطئه مشترکی با سیا در راه سرنگون کردن مصدق بود برای متقاعد ساختن آمریکایی‌ها به ضرورت این کار، وودهاوس و همکارانش باز همان بهانهٔ قدیمی خطر کمونیسم را مطرح کردند ولی همکاران آمریکایی آنها پاسخ دادند برای مقابله با کمونیسم بهترین راه آن است که از شخصیت ضدکمونیستی نظیر مصدق پشتیبانی کرد. وقتی انگلیس‌ها اصرار ورزیدند که مشکل اساسی خود مصدق است، ژنرال بیدل اسمیت که در آن زمان ریاست سیا را به عهده داشت پاسخ داد ممکن است شما در برکناری مصدق موفق شوید اما هرگز برای جانشینی او فرد مناسب مورد نظرتان را پیدا نخواهید کرد[۳].

معذالك وودهاوس از رو نرفت و طرحی برای ایجاد یك قیام علیه مصدق پیشنهاد کرد و برای جانشینی او نیز یك لیست ۱۵ نفری ارائه نمود که توسط وزارت خارجه انگلیس تهیه شده بود. وزارت خارجه آمریکا که نسبت به موفقیت اجرای این طرح تردید داشت تصمیم گرفت یك محقق تعیین کند تا او مطالعهٔ کاملی دربارهٔ اوضاع به عمل آورده نتایج آنرا به سیا گزارش نماید.

در واقع در این مورد دو محقق برای مشورت با سیا برگزیده شده بودند. یکی از آنها دونالد ویلبر عامل سابق دفتر خدمات استراتژیك (OSS) بود که طی جنگ جهانی دوم در ایران به عملیات پنهانی اشتغال داشت و درسال ۱۹۴۷ بعنوان مشاور به «سیا» پیوسته بود[۴]. دیگری ریچارد کاتم که در سالهای ۵۲ ـ ۱۹۵۱ در دانشگاه تهران کار کرده و بعداً در امور ایران کارشناس برجسته‌ای شده بود. طبق نظر کاتم، «انگلیس‌ها که به عمق جنون ضدکمونیستی در ایالات متحده آگاهی داشتند در استفاده از آن برای رسیدن به اهداف خویش با مهارت بسیار رفتار می کردند. در زمانی که سناتور جوزف مك کارتی نطق‌های پرسر و صدایی، که اثر بسیاری نیز داشت، درباره تهدید کمونیسم ایراد کرده بود، انگلیس‌ها آگاهانه از جوی که بر اثر این نطقها به وجود آمده بود، استفاده کرده ترس ما را از کمونیسم به عنوان وسیله‌ای برای تشویقمان به شرکت در توطئه کودتا مورد بهره برداری قرار دادند.»[۵] با وجود این تیم انگلیسی، واشنگتن را بدون به دست آوردن نتیجهٔ قابل ملاحظه‌ای ترك گفت.

اما این خود (AIOC) بود که بالاخره ماشین کودتا را به حرکت درآورد. در ماه نوامبر ۱۹۵۲، وقتی کرمیت روزولت، فرمانده عملیات سیا در خاورمیانه، پس از بازدیدی از تهران، سر راه بازگشت به آمریکا در لندن توقف داشت، مقامات (AIOC) با اجازهٔ رسمی دولت انگلیس با وی تماس گرفتند و طرحی را برای انجام یك کودتا در ایران به وی ارائه کردند. روزولت به آنان پاسخ داد اجازه ندارد دربارهٔ حمایت آمریکا از این کودتا با آنان وارد مذاکره شود. از این گذشته وی با طرح آنان، که عقیده داشت «خیلی شباهت به یك نقشه نظامی دارد» موافقت نداشت. در بازگشت به واشنگتن وی آلن دالس را که در آن زمان معاون سیا بود در جریان کودتای پیشنهادی انگلیس‌ها گذارد. این درست در ماه نوامبر و پس از پیروزی آیزنهاور در انتخابات بود. دالس به روزولت دستور داد طرح کودتا را محرمانه تلقی کند و بویژه نگذارد ترومن و آچسن، که نسبت به مصدق سمپاتی داشتند، از آن باخبر گردند تا آیزنهاور رسماً مقام ریاست جمهوری را احراز کند و او به سمت رئیس سیا و برادرش جان فاستر دالس به وزارت خارجه

آمریکا منصوب گردند[۶].

اما انگلیس‌ها نمی‌توانستند صبر کنند. طی همان ماه سفارت بریتانیا در واشنگتن مذاکراتی دربارهٔ طرح کودتا که نام رمزی آنرا «عملیات چکمه» گذارده بودند به عمل آورد، اما وزارت خارجه آمریکا که از فرجام سقوط مصدق بیمناك بود آنرا رد کرد و عقیده داشت که بهتر است مذاکرات با مصدق دنبال شود. از این‌رو انگلیس‌ها تقریباً به این نتیجه رسیدند که باید از اجرای نقشه خویش صرف‌نظر کنند و مقرری ماهانهٔ برادران رشیدیان را به مبلغ ماهی ۱۰ هزار لیره، که تا آن زمان جمعاً یك میلیون و نیم لیره گرفته بودند، قطع نمایند. معذالك سرانجام تصمیم گرفتند که فعلاً صبر کنند تا مردان آیزنهاور زمام امور را در دست گیرند[۷].

انگلیس‌ها در این میان بر شدت تهدیدات خود علیه مصدق افزودند و اپوزیسیون ضد او به تحریك زاهدی و رشیدیان در مجلس شکل گرفت. مصدق برای آنکه موقعیت خود را تحکیم بخشد درخواست کرد لایحهٔ اختیارات نخست‌وزیر به مدت یکسال دیگر تمدید شود. تعدادی از نمایندگان ازجمله آیت‌الله کاشانی که ریاست مجلس را به عهده داشت با تمدید مدت اختیارات وی مخالفت کردند، ولی پس از برگزاری یك سلسله تظاهرات وسیع خیابانی به پشتیبانی از مصدق، بالاخره مجلس به نفع او رأی داد.

در واقع کاشانی و چند تن از رهبران پر سر و صدای جبهه ملی ازجمله مکی و بقایی از مدتی قبل نسبت به مصدق از خود سردی نشان می‌دادند. آنها، به عنوان پاداشی در برابر حمایتهایی که از مصدق کرده بودند، انتظار داشتند که در مسئله عزل و نصب وزیران کابینه و تعیین سیاستهای دولت صاحب نظر باشند و همچنین امتیازاتی شخصی نیز برای خودشان می‌خواستند. اما در تمام این زمینه‌ها ناراضی شدند: کاشانی (نظیر آیت‌الله خمینی در ۲۵ سال بعد) اصرار داشت که تغییرات بنیادین اجتماعی، براساس موازین شرعی، در کشور انجام

شود. از این هم بالاتر کاشانی متوقع بود برای آنکه خود را به عنوان یك چهرهٔ برتر و رهبری‌کننده اسلامی نشان دهد، می‌خواست یك کنفرانس بین‌المللی اسلامی در تهران تشکیل دهد و انتظار مخارج تشکیل این کنفرانس را دولت بپردازد. وقتی به مصدق گفته شد از لحاظ سیاسی مصلحت در آن است که درخواست کاشانی را، برای تأمین مخارج کنفرانس اسلامی، دولت تأمین کند مصدق جواب داد: «من اینك ۷۴ سال دارم و تا این سن به کسی حق‌السکوت نپرداخته‌ام».[۸] با مکی و بقایی نیز رفتار بهتری نشد. مصدق تأکید می‌کرد او به خاطر هدفی قدرت را در دست گرفته است و آنها که تصمیم گرفته‌اند از وی پیروی کنند نیز باید به این هدف اعتقاد داشته باشند، بدون آنکه در مقابل امتیازی مطالبه نمایند.

زاهدی و عمال ایرانی ام ـ آی ـ ۶ این اختلاف بین مصدق و بعضی طرفدارانش را مغتنم شمردند و بعضی از نمایندگان و عناصر ناراضی را تشویق کردند به آنان بپیوندند. در تاریخ فوریه ۱۹۵۳ نیز سران بختیاری را تحریك به شورش علیه دولت کردند. عشایر بختیاری که به وسیله عمال ام ـ آی ـ ۶ و افسران طرفدار شاه مسلح شده بودند پاسگاههای ژاندارمری در مناطق خود را اشغال و اعلامیه‌هایی بر ضد مصدق و به نفع شاه انتشار دادند. دولت شورش بختیاری را درهم شکست و رهبر آنها و همچنین زاهدی و چند تن را توقیف کرده به زندان انداخت[۹].

مصدق که دست شاه را در این توطئه می‌دید به او اخطار کرد از شرکت در چنین اقدامات خرابکارانه‌ای علیه دولت خودداری نماید. این اخطار شاه را خجالت‌زده کرد و تصمیم گرفت برای مدت ۲ ماه کشور را ترك گفته، سفری به اروپا انجام دهد، ولی این سفر اگر انجام می‌شد در حکم تأیید پیروزی مصدق بود.

درحالی که نخست‌وزیر در بستر خویش سرگرم رسیدگی به کارهای روزانه بود، جمعیت سعی کرد وارد خانه شود و فریاد می‌کشیدند «برای کشتن مصدق آمده‌ایم.» مصدق همان طور که پیژاما به تن داشت از راه دیوار عقب منزل به خیابان آمد و از آنجا یکراست خود را به مجلس رساند و به نمایندگان اظهار داشت جمعی از اعضای دربار سلطنت به خانه‌اش ریخته قصد داشتند او را به قتل برسانند[۱۰]. ضمناً برای مقابله با این خطر سرتیپ تقی ریاحی را که مورد اعتمادش بود به ریاست ستاد نیروهای مسلح (رئیس ستاد ارتش) منصوب کرد.

به ایدن اطلاع داده شده سر و صدای مردمی برخاسته، مسلماً توسط کاشانی سازمان داده شده و حاکی از ابراز احساسات طبیعی و حس وفاداری ریشه‌دار واقعی مردم به شاه نیست و از این‌رو نباید به آن اهمیت چندانی داد و به این جهت برای شاه حساب تازه‌ای باز کرد و به او چسبید[۱۱]. اصولاً انگلیس‌ها شاه را آنقدر صاحب قدرت نمی‌دانستند که بتواند در برابر مصدق بایستد. از این گذشته، خود شاه هم احساس می‌کرد این نخست‌وزیر است که از پشتیبانی افکار عمومی برخوردار است، و از این‌رو خود را مطرود و منزوی به شمار می‌آورد. شاه طی ملاقاتهایی که در طول سال ۱۹۵۲ با میدلتون کاردار سفارت انگلیس داشت همیشه ترجیع‌بند دائمی سخنانش این بود که «هیچکس مرا دوست ندارد.» در واقع نیز این احساس گاه او را تحریك به استعفا می‌کرد و شاید اگر مصدق منصرفش نکرده بود او دست به این اقدام زده بود[۱۲].

معذالك این واقعیت وجود داشت که این دو نفر نمی‌توانند باهم کنار بیایند و به طور مداوم میان آنها تصادم و درگیری وجود داشت. ریشه این تصادمات هم در این بود که هر طرف تصور می‌کرد طرف مقابل خارج از حدود اختیاراتی که به موجب قانون اساسی کشور برایش تعیین شده عمل می‌کند. برای رفع این اختلاف مجلس کمیته‌ای را تعیین کرد که دقیقاً حدود اختیارات هریك را مشخص کند و کمیته سرانجام چنین نتیجه گرفت که به موجب قانون اساسی ایران، این هیئت دولت است، نه شاه، که مسئولیت ادارهٔ امور را چه از لحاظ کشوری و چه از لحاظ لشگری، به طور کامل به عهده دارد. ولی وقتی مصدق از

مجلس خواست که نتیجه‌گیری کمیته در محلی علنی به رأی گذارده شود، اپوزیسیون به رهبری جمال امامی جلوی این کار را گرفت. در تاریخ اول مارس ۱۹۵۳، روز بعد از آنکه به خانه مصدق حمله شد، سیا به آیزنهاور گزارش داد: «حذف مصدق از طریق قتل او، یا هر راه دیگر، ممکن است منجر به وقوع هرگونه رویداد مهم، ولی از نظر ما بیهوده‌ای گردد، مگر این احتمال ضعیف که شاید شاه جرئت و قاطعیت از دست رفته خود را دوباره بازیابد. گرچه کاشانی یك معارض جدی برای مصدق محسوب می‌شود که احتمالاً می‌تواند جانشین او گردد، ولی مصدق از او نیرومندتر است و از تمام مخالفان خویش ازجمله زاهدی نیز زمینه وسیع‌تری از لحاظ برخورداری از پشتیبانی افکار عمومی دارد و به نظر سیا پیروزی زاهدی مشکوك و غیرمحتمل می‌رسد.»[۱۳]

اما انگلیس‌ها که مصمم به اجرای نقشه کودتا بودند به محض آنکه دوران زمامداری آیزنهاور رسماً آغاز شد هیئتی را به واشنگتن فرستادند و برای آنکه آمریکایی‌ها را به شرکت در این نقشه تشویق کرده سیا را به طور کامل در آن آلوده سازند، پیشنهاد کردند هرگونه عملیاتی برای سرنگون کردن مصدق باید زیرنظر کرمیت روزولت انجام شود.

نام کرمیت روزولت به عنوان نواده پرزیدنت تئودور روزولت از شهرت و اعتبار خانوادگی بسیار برخوردار بود، و از آن گذشته انگلیس‌ها می‌گفتند نکته مهم این است که شاه شخصاً او را می‌شناسد[۱۴]. برای آنکه فشار انگلیس تداوم داشته باشد در ماه مارس ۱۹۵۳، شخص ایدن در رأس هیئتی از مقامات برجستهٔ وزارتخانه و ام-آی-۶ به واشنگتن رفت. در همان حال که ایدن می‌کوشید آیزنهاور را متقاعد کند مصدق یك تهدید جدی برای منافع آمریکا و انگلیس در سراسر خاورمیانه است، اعضای ام-آی-۶ با مقامات سیا تماس داشته و روی زمینهٔ ترس آمریکا از کمونیسم در ایران کار می‌کردند.

آلن دالس که اینك رئیس سیا شده بود، فرانك ویلتر مدیرکل عملیات پنهانی «سیا» و روزولت موافق انجام کودتایی علیه مصدق بودند، اما بسیاری دیگر ازجمله رئیس پایگاه سیا در تهران با اجرای این طرح که می‌گفتند «بوی

استعمار از آن به مشام می‌رسد» مخالفت می‌کردند[۱۵].

قبل از آنکه دربارهٔ خود کودتا توافقی میان آمریکا و انگلیس به‌دست آید، ایدن اصرار داشت بر سر جانشین مصدق میان دو کشور تفاهمی حاصل شود. به نظر ایدن کاشانی جاذبه بیشتری داشت، ایدن به هنری بایرود و ژنرال بیدل اسمیت معاون جدید وزارت خارجهٔ آمریکا گفت کاشانی در تاریخچه متاقشه نفت کوله‌بار سبک‌تری بر دوش دارد از این‌رو شاید انجام معامله‌ای با وی در این مورد آسانتر باشد[۱۶]. جرج میدلتون کاردار سفارت انگلیس در تهران قبلاً گزارش کرده بود: «کاشانی یك عنصر ارتجاعی است از این‌رو مذاکره با وی دشوار خواهد بود. او مکی و فاطمی را به عنوان رفرمیست‌ها طبقه‌بندی کرده و احساس می‌کرد مکی بهترین شانس را برای اینکه سرانجام به صورت رهبر ملی ظاهر شود، دارد و انگلیس‌ها در آینده خواهند دید کار کردن با وی آسان است[۱۷]. ولی آلن روتنی در وزارت خارجه انگلیس در ظهور مکی به عنوان رهبر ملی نفعی نمی‌دید و می‌گفت: «کراراً به ما گزارش می‌رسد اگر پول خوبی به او بدهیم حاضر است از جبههٔ ملی کنار بکشد[۱۸]. به این ترتیب گزینش انگلیس‌ها به عنوان جانشین مصدق در دایرهٔ محدود کاشانی و زاهدی دور می‌زد و بالاخره هم به این نتیجه رسیدند ممکن است انتخاب کاشانی تبدیل وضع از بد به بدتر باشد. از این‌رو انگلیس و آمریکا با زاهدی بهتر می‌توانند کنار بیایند[۱۹]. اندکی پس از بازگشت به لندن، ایدن به علت ناراحتی کیسه صفرا بشدت بیمار شد و در جریان انجام عمل جراحی براثر لغزش چاقوی جراح مجرای کیسه صفرایش تصادفاً بریده ناگزیر می‌بایستی دو عمل دیگر انجام می‌دادند از این‌رو نتوانست زودتر از ۷ ماه بعد به صحنه فعالیت‌های سیاسی باز گردد[۲۰].

گرچه ایدن عملیات کودتا را در واشنگتن به جریان انداخته بود ولی چرچیل بسیار راضی بود از اینکه دنبالهٔ اقدامات او را شخصاً به عهده بگیرد.

بلافاصله پس از مذاکرات مارس ۱۹۵۳ در واشنگتن سیا روزولت را به تهران فرستاد که در محل به بررسی امکانات پیاده کردن طرح کودتا، با همکاری عوامل ام-آی-۶ در ایران بپردازد. تا آن زمان کار سیا در تهران عمدتاً متوجه دنبال کردن فعالیت‌های حزب توده و شوروی و دادن کمک‌های مالی به روزنامه‌ها و سازمانهای سیاسی دست‌راستی و بعضی از عناصر مذهبی، برای حمله کردن به حزب توده و کوشش در اعمال نفوذ بر عناصری نظیر مکی و بقایی بود تا ارتباط آنان را با مصدق قطع کند و از این راه فشار افراطی‌ها را بر مصدق کم کرده او را آماده کند که به راه‌حل مصالحه‌آمیزی در مورد مسئله نفت تن دردهد[۲۱].

به دنبال سفر روزولت به تهران، سیا به بررسی طرح «عملیات چکمه» پرداخت که اصولاً ازطرف (AIOC) و ام-آی-۶ تنظیم شده و بنظر آمریکایی‌ها بسیار پیچیده، سخت و چندجانبه می‌رسید. از این‌رو به دونالد ویلبر مأموریت داده شد طرح قابل انعطاف‌تری تهیه کند، که او هم این کار را انجام داد و طرح جدید «عملیات آژاکس» نام گرفت ویلبر با روزولت در بیروت ملاقات کرد و آنها باتفاق عمال دیگر سیا «طرح آژاکس» را مورد بررسی قرار دادند و پس از این بررسیها طرح به لندن فرستاده شد و به وسیلهٔ مأموران ام-آی-۶ تکمیل نهایی آن در ژوئن سال ۱۹۵۳ انجام گرفت و بالاخره چرچیل که سرش برای ماجراهای هیجان‌انگیز و دراماتیك درد می‌کرد و از این قبیل کارها لذت می‌برد آنرا مورد تصویب قرار داد[۲۲].

در این میان مصدق شاه را زیر فشار گذارده بود که به هیچوجه در کارهای دولتی مداخله نکند. شاه که فکر می‌کرد پشت هر حادثه‌ای که در ایران اتفاق می‌افتد دست انگلیس‌ها وجود دارد، به این اعتقاد قطعی رسیده بود که دولت بریتانیا از هر اقدام مصدق پشتیبانی کرده و پشت سر آن قرار دارد و حتی خیال می‌کرد تعطیل سفارت انگلیس در تهران نقشه خود آنها بوده که به وسیله مصدق بموقع اجرا درآورده‌اند[۲۳].

بنابراین وقتی مصدق به او فشار می‌آورد که در امور دولت دخالت نکند،

شاه، بی‌خبر از توطئه کودتای آمریکا و انگلیس، این فشار را ناشی از تمایل بریتانیا به محروم کردن وی از اختیارات و پرستیژ و اعتبار خویش تلقی می‌کرد. او به هندرسن سفیر آمریکا شکایت کرده بود: «انگلیس‌ها سلسله قاجار را برانداختند. پدرم را روی کار آوردند و بعد او را بیرون کردند، حالا هم آنها می‌توانند هر طور برایشان مناسب‌تر باشد رفتار کنند. یعنی اگر مرا بخواهند نگاه دارند و اگر نخواهند بیرونم کنند... از این‌رو اگر آنها بخواهند من بمانم خواهم ماند... ولی ازطرف دیگر اگر نمی‌خواهند باید فوراً به من بگویند تا بتوانم به آرامی کنار بروم.»[۲۴]

نگرانیهای شاه به اطلاع چرچیل رسید و وی یك پیام شخصی ازطریق هندرسن برایش فرستاد که در آن گفته می‌شد: «ابداً چنین نقشه‌هایی در کار نیست و ما بسیار متأسف خواهیم شد اگر ببینیم که شاه قدرت خود را از دست داده، از مقامش کناره‌گیری کرده و یا بیرونش انداخته‌اند».

شاه از دریافت این پیام، مثل آنکه جان دوباره یافته باشد در پاسخ مراتب قدردانی و حق‌شناسی خود را ابراز داشت و از هندرسن خواست که این سؤال و جواب بین وی و چرچیل باید کاملاً محرمانه بماند[۲۵].

گرچه او با خواهش از انگلیس، به وسیله هندرسن، که آن کشور درباره سرنوشتش تصمیم بگیرد مشت خود را جلوی آمریکا و انگلیس کاملاً باز کرد که در داخل کشور خود کوچکترین پایگاهی ندارد.

هندرسن که قصد داشت تهران را به قصد واشنگتن ترك گوید تا دربارهٔ طرح کودتا با او مشورت شود از شاه پرسید آیا او از زاهدی برای جانشینی مصدق پشتیبانی می‌کند، گرچه کوچك‌ترین اشاره‌ای به طرح کودتایی که قرار بود انجام شود به وی نکرد. جواب شاه این بود که ژنرال زاهدی نه یك غول روشنفکر است نه مردی که به نظر برسد بتواند پیروزمندانه یك کودتای نظامی را به سرانجام برساند. شاه اظهارنظر کرد برادران امینی، چه در میان نظامیان و چه سیاستمداران بسیار نیرومندتر از زاهدی هستند و اگر بخواهند می‌توانند جلوی اقدامات زاهدی را بگیرند[۲۶].

آمریکایی‌ها روی برادران امینی کار کردند، اما نتوانستند موافقت آنها را جلب کنند. ابوالقاسم امینی، که در آن زمان کفیل وزارت دربار بود می‌گفت: «نماینده‌ای از یك سفارت خارجی به او گفته است سفارت او حاضر است برای سرنگون کردن مصدق، علاوه بر مخارج لازم، ۵ میلیون دلار هم نقداً به برادران امینی بدهد، ولی او این پیشنهاد را رد کرده است.»[۲۷]

انگلیس‌ها به تهدید و تخویف مصدق از تمام راههای ممکن ادامه می‌دادند. در اواخر آوریل ۱۹۵۳ عوامل ایرانی ام-آی-۶، سرلشگر افشارطوس رئیس کل شهربانی را ربوده و به قتل رساندند. هدف آنها از این اقدام آن بود که اولاً ثابت کنند دولت مصدق وضع متزلزلی دارد و ثانیاً افسر قابلی را که احساس می‌کردند ممکن است بصورتی مؤثر جلوی اقدامات آنها را در اجرای کودتا بگیرد از سر راه خود بردارند. سرلشگر زاهدی، همراه با بقایی و چند تن از افسران بازنشسته در اجرای نقشه این قتل دخالت داشتند. زاهدی، که اندکی قبل از این حادثه از زندان آزاد شده بود، برای فرار از دستگیری مجدد در مجلس بست نشست و در آنجا می‌توانست از حمایت کاشانی و دیگر نمایندگان مخالف مصدق بهره‌مند شود[۲۸].

قتل افشارطوس معنای دیگری نیز داشت به این ترتیب که به آمریکایی‌ها هشدار می‌داد مصدق بر اوضاع مسلط نیست و این مسئله به نگرانیهای موجود آنها درمورد بهره‌برداری کمونیستها از اوضاع کشور دامن می‌زد.

روز ۲۵ ژوئن در جلسه‌ای با حضور جمعی از رهبران آمریکا در وزارت-خارجه، ازجمله برادران دالس، چارلز ویلسون وزیر دفاع، والتر بیدل اسمیت و کرمیت روزولت تصمیم گرفته شد «عملیات آژاکس» بموقع اجرا گذاشته شود. هندرسن و بایرود که در جلسه حضور داشتند نه له و نه علیه این تصمیم موضعی اتخاذ نکردند. محرك اصلی در درجه اول در مورد اتخاذ این تصمیم، جان فاستر دالس وزیر خارجه بود که عقیده داشت بیطرفی مصدق نشانه‌ای از ضعف او در برابر کمونیستها محسوب می‌شود. با این ترتیب آیزنهاور نیز که عمدتاً بر قضاوت دالس و اسمیت تکیه می‌کرد با اجرای نقشه موافقت کرد[۲۹]. در مورد

عکس‌العمل احتمالی شوروی در برابر کودتا، احساس عمومی در جلسه چنین بود که چون استالین در ماه مارس فوت کرده و رهبری جدید آن کشور هنوز مواضع خود را استحکام کافی نبخشیده و یکپارچگی لازم را به دست نیاورده، اتحاد شوروی در آن شرایط از درگیری ایران اجتناب خواهد کرد. با وجود این، به عنوان یك اقدام احتیاطی اضطراری قرار شد ستاد مشترك آمریکا، درباره «تمرکز عمومی نیروهای آمریکایی که امکان دارد آنها را در جنوب ترکیه و در حوالی بصره در عراق تجهیز کرد، برای مقابله با یك کودتای احتمالی ازجانب حزب توده در ایران تدابیر لازم را اتخاذ کند.»[۳۰]

نقشهٔ کودتای آمریکایی ـ انگلیسی که قرار بود اجرا شود حایز ۴ نکته اساسی به این شرح بود: یك مبارزه سیاسی و تبلیغاتی دامنه‌دار به راه بیفتد که ضمن آن مصدق به عنوان یك چهرهٔ مرموز «کمونیست نقابدار» معرفی شود ـ اپوزیسیون نیز تشویق به ایجاد هرج و مرج و آشوب گردد ـ شاه زیر فشار قرار گیرد که مصدق را برکنار کند و زاهدی را به جای وی منصوب نماید و بالاخره پشتیبانی افسران ارتش برای جانشینی زاهدی به جای مصدق جلب گردد. ویلبر و روزولت خوراك تبلیغاتی لازم را علیه مصدق تهیه کردند، که به فارسی ترجمه شد و در اختیار سیا قرار گرفت. اوراق تبلیغاتی با بهره‌مندی از اولویت درجه اول، از دسترسی آژانسهای مطبوعاتی دور نگاه داشته شد و بسرعت با هواپیما به تهران ارسال گردید[۳۱].

در این میان زاهدی و همدستانش، که از جانب شاه نیز پشتیبانی می‌شدند، اپوزیسیون مجلس را تحریك کردند تا بر شدت حملات خود علیه مصدق بیفزاید. طرفداران دولت که به این نتیجه رسیده بودند کاشانی با اهداف مخالفان همسویی نشان می‌دهد، وی را از ریاست برکنار کردند و عبدالله معظمی از هواداران جبهه ملی را به ریاست جدید مجلس برگزیدند. این امر بشدت به کاشانی برخورد و باتفاق دیگر نمایندگان مخالف تصمیم گرفت جلوی تصویب هر لایحه‌ای را که مصدق، خارج از حوزه اختیارات فوق‌العاده خویش، به مجلس تقدیم کند، بگیرد. جبهه ملی دید با این ترتیب مجلس عملاً فلج شده است، از

این‌رو ۲۷ تن نمایندگانی که رسماً عضو آن جبهه بودند، روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۳، استعفای خود را از سمت نمایندگی مجلس اعلام داشتند. به دنبال آنها، ۲۵ نماینده دیگر نیز، بدلایل مشابه یا مختلف دیگری دست به استعفا زدند. بر اثر این وضع کل تعداد نمایندگان مجلس به بیست و چند نفر رسید و با این ترتیب عملاً مجلس از انجام وظایف خویش بازماند.

روز ۲۲ ژوئیه تظاهرات دامنه‌داری در تهران برگزار شد که شرکت کنندگان در آن تقاضا داشتند مجلس رسماً منحل اعلام شود. آنچه در این تظاهرات اهمیت بسیار داشت قدرت‌نمایی عظیم شرکت‌کنندگان توده‌ای، در برابر تعداد ناچیز طرفداران جبهه ملی بود. انگلیس‌ها فرصت را مغتنم شمرده و به آمریکایی‌ها چنین وانمود کردند که هواداران مصدق را عمدتاً کمونیستها تشکیل می‌دهند اما واقعیت آن بود که کاشانی و بقایی، که استادان تجهیز جمعیت و براه انداختن نمایشهای خیابانی بودند با انحلال مجلس موافقت نداشتند. درحالی که حزب توده طرفدار جدی منحل شدن مجلس بود.

روز ۲۷ ژوئیه، مصدق طی یك پیام رادیویی خطاب به ملت گفت: بعضی قدرتهای خارجی تصمیم به سرنگون کردن او گرفته‌اند تا طرفداران خودشان را روی کار بیاورند و در اجرای این نقشه گروهی از نمایندگان مجلس با آنها همکاری می‌کنند. وی اضافه کرد در نظر دارد از طریق اجرای یك رفراندم از مردم سؤال کند آیا مایل به ادامه کار چنین مجلسی هستند یا نه؟ و اگر مردم ادامه چنین مجلسی را بخواهند، استعفا خواهد کرد. در رفراندمی که به دنبال این نطق انجام گرفت مردم به انحلال مجلس رأی دادند، و آمریکا و انگلیس بر دامنه اتهامات خود مبنی بر اینکه مصدق با پشتیبانی کمونیستها دوره مجلس را لغو کرده است افزودند. در این اوضاع و احوال مصدق با سفیر شوروی مذاکراتی درباره توسعه روابط اقتصادی با آن کشور انجام داد و باز آمریکا و انگلیس اتهامات تازه ای وارد آوردند مبنی بر اینکه مصدق ایران را به روسها فروخته است، ولی حقیقت آن بود که بتازگی مصدق تقاضای شوروی مبنی بر تجدید امتیازنامه شیلات شمال را رد کرده بود.

در شرایط هرج و مرج و نابسامانی که به دنبال قتل افشارطوس، انحلال مجلس و تفرقه در صفوف رهبران جبهه ملی پیش آمده بود سیا زمینه را برای پیاده کردن نقشه کودتا کاملاً مساعد یافت. اما هنوز به شاه درمورد این توطئه و نیازی که به پشتیبانی وی از آن از طرف وی احساس می‌شد، چیزی نگفته بودند. هندرسن در ایران نبود و باید پیام از طریق شخصی به شاه رسانده می‌شد که کاملاً مورد اعتمادش بود. روزولت تصمیم گرفت از پرنسس اشرف، خواهر دوقلوی شاه، که به خاطر انجام اقدامات خرابکارانه علیه دولت مصدق به حالت تبعید در فرانسه به سر می‌برد، برای اجرای این منظور استفاده کند.

برای رساندن پیام به اشرف، روزولت فکر کرد نیاز به شخصی دارد که برای پرنسس جاذبه شخصی داشته باشد، از این‌رو یك افسر جوان آمریکایی را که تصور می‌کرد «از معدود مردان قرن بیستم است که تمام زنهای دنیا کشته و مرده اش هستند.» انتخاب کرد[۳۲]. این افسر باتفاق یك مأمور ام-آی-۶ به پاریس رفت و در آنجا از پرنسس خواستند به تهران رفته و به برادرش بگوید برای اجرای توطئه کودتای آمریکایی ـ انگلیسی همکاری کند. بعداز آنکه به اشرف قول داده شد اگر کودتا شکست خورد، آمریکا آنقدر پول در اختیارش خواهد گذارد که به خارج از کشور گریخته و در هر نقطهٔ جهان بتواند با آن پول به نوعی از زندگی که به آن عادت دارد، با خیال راحت ادامه دهد، او انجام این مأموریت را پذیرفت[۳۳].

روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۳ اشرف به تهران آمد و نقشه کودتا را با برادرش در میان گذارد. در این میان مأموران دولتی که به سفر پرنسس مظنون شده بودند به او اخطار کردند هرچه زودتر ایران را ترك کند.

مدیرکل سیا برای تشویق بیشتر شاه به همکاری با کودتا، ژنرال اچ.نورمن شوارتسکف، مستشار آمریکایی سابق ژاندارمری در تهران را در نظر گرفت. شوارتسکف که فارغ‌التحصیل آکادمی نظامی آمریکا بود، و قبلاً ریاست پلیس ایالت نیوجرسی را به عهده داشت، در سال ۱۹۴۲ با درجه سرهنگی مأمور خدمت در ایران شده بود. شوارتسکف طی ۶ سال خدمت در ایران با موفقیت

برنامهٔ آموزش ژاندارمری را پیاده کرده و نقش مهمی در تعلیم نیروهای امنیتی داخلی ایران بازی کرده بود. بعلاوه بصورتی فعال در عملیات ضدکمونیستی در ایران و جلوگیری از نفوذ آنان، بویژه در مناطق شمالی کشور شرکت داشت. دلیل این انتخاب آن بود که او شاه را بخوبی می‌شناخت و همچنین در میان افسران ارتش ایران و مستشاران نظامی آمریکایی مقیم این کشور، دوستان فراوان داشت[۳۴].

شوارتسکف روز اول ماه اوت در حالی که مجهز به یك گذرنامهٔ دیپلماتیك و همچنین چندین کیسه بزرگ، حاوی میلیونها دلار اسکناس بود وارد تهران شد. او با شاه ملاقات کرد و به وی قول داد اگر با کودتا همکاری کند از پشتیبانی کامل آمریکا بهره‌مند خواهد بود. شوارتسکف با زاهدی که در مخفی‌گاه به سر می‌برد و دوستان قدیم نظامی خویش از ایرانی و آمریکایی نیز ملاقات و مذاکرات مفصلی انجام داد. این ملاقاتها راه را برای اجرای کودتا، که هدفهای آن سرنگون کردن مصدق و برقرار کردن مجدد قدرت شاه بود، هموار کرد، تا شاه نیز به نوبه خود کنترل غرب را بر نفت ایران تأمین کند[۳۵]. باز هم از تصادفات غریب روزگار آنکه، ۳۸ سال بعد از آن تاریخ، در سال ۱۹۹۱، فرزند همین ژنرال، یعنی ژنرال اچ. نورمن شوارتسکف (پسر) باز به همین منطقه آمد تا نیروی عظیمی را که درگیر جنگ نفتی دیگری بودند رهبری نماید ـ و این بار مأموریت شوارتسکف (پسر) اخراج نیروهای عراقی از کویت بود تا مانع از آن شود که صدام‌حسین اختیاردار تعیین میزان صادرات و نرخ نفت اعراب گردد. به هر حال شوارتسکف پیر با روزولت ملاقات کرد که قبلاً با نام و گذرنامه جیمز لاکربیج به ایران آمده بود، و در این ملاقات او را در جریان مذاکراتی که با شاه و دیگران انجام داده بود گذارد. شوارتسکف به روزولت توصیه کرد شخصاً با شاه ملاقات کند و جزئیات اجرایی «عملیات آژاکس» را با همکاری وی انجام دهد.

در نیمه شب ۲ـ۱ ماه اوت با ترتیباتی که توسط برادران رشیدیان داده شده بود، روزولت محرمانه با شاه ملاقات کرد و نقشه‌هایش را با وی در میان گذارد. روزولت تأکید کرد از طرف آیزنهاور و چرچیل، هر دو، نمایندگی دارد. شاه

روزولت را خیلی جدی نگرفت، بویژه آنکه مظنون بود آمریکایی‌ها جانب مصدق را دارند. اما این تردید شاه روز ۴ اوت برطرف شد، چه در آن روز آیزنهاور طی کنفرانسی در «سیاتل» رسماً اعلام داشت «مصدق در تلاش اخیر خود برای نجات از دست پارلمان کشورش، از پشتیبانی حزب کمونیست برخوردار بوده و این امر نشانه بسیار شومی برای دولت ایالات متحده آمریکا و جهان آزاد است.»[۳۶]

نقشه کودتا، که روزولت جزئیات آنرا برای شاه تشریح کرد، شامل ایجاد اتحادی با برخی رهبران مذهبی بود که در مقابل مبالغ هنگفتی پول خواسته بودند. این نقشه همچنین مستلزم جلب پشتیبانی افسران ارتش ایران و برنامه‌ای برای به راه انداختن یك جنگ روانی دامنه‌دار علیه مصدق می گردید. روزولت به شاه گفت باید فرمانی مبنی بر عزل مصدق از نخست‌وزیری و انتصاب زاهدی به جای وی صادر کند. روزولت به شاه اطمینان داد که پول کافی برای اجرای این نقشه در اختیار دارد و جامه‌دانهایش محتوی بسته‌های متعددی اسکناس ایرانی است... که جمعاً ارزش آن معادل یك میلیون دلار است.» روزولت سپس با زاهدی ملاقات کرد، که در خانه‌ای واقع در حوزهٔ محوطه سفارت آمریکا مخفی شده بود و مذاکراتی را که با شاه کرده بود به اطلاع وی رساند. سپس روزولت نتیجه فعالیت‌های خویش را به گیرنده انگلیس‌ها در قبرس مخابره کرد که از آنجا به اطلاع واشنگتن رسانده شود[۳۷].

شاه قول داد دو فرمان به تاریخ ۹ اوت صادر کند که یکی از آنها مبنی بر عزل مصدق و دیگری انتصاب زاهدی باشد و سپس تهران را به قصد استراحتگاه خویش در سواحل شمال ترك گوید تا در جریان عملیات در پایتخت نباشد. اما به جای انجام قولی که داده بود، باتفاق همسرش ملکه ثریا، دستپاچه به سواحل خزر گریخت، بدون آنکه فرمانها را امضا کرده باشد.

روزولت یك عامل ایرانی را به سواحل خزر فرستاد تا فرمان‌های مورد لزوم را از شاه بگیرد. روز ۱۲ اوت عامل مذکور به تهران بازگشت اما به جای دو فرمان، دو کاغذ سفید مهر با آرم دربار سلطنت و امضای شاه با خود آورده بود که

روی آن هیچ چیزی نوشته نشده بود. متن این فرمان‌ها در تهران، آن طور که روزولت دستور داد، روی کاغذهای سفیدمهر نوشته شد.

حوالی نیمه شب ۱۵ اوت سرهنگ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی، در حالی که سه کامیون پر از سرباز اورا همراهی می کردند و ۴ زره پوش نیز جناحین کامیونها را تحت حفاظت داشتند به منزل مصدق رفت تا فرمان عزل اورا از جانب شاه ابلاغ کند. نقشه این بود حین ابلاغ، ابتدا مصدق توقیف شود، سپس نسبت به دستگیری دیگر وزرا و رئیس ستاد ارتش اقدام گردد، اما قضایا آن طور که پیش‌بینی کرده بودند پیش نرفت. مصدق که از این مراجعه در نیمه شب مظنون شده و ماجرا به نظرش عجیب آمده بود، از سرهنگ خواست وارد شود و افسران مسئول حفاظت از خانه مصدق، بدون آنکه حتی یك تیر شلیك شود نیروهای همراه نصیری را محاصره و دستگیر کردند. افسران دیگری نیز که مأمور دستگیری سایر وزیران و سران جبهه ملی بودند فقط موفق به توقیف ۲ وزیر و یکی از رهبران گردیدند که صبح فردای آن شب هر سه نفر آزاد شدند. بلافاصله گارد شاهنشاهی خلع سلاح شد، ۱۴ افسر مظنون به همکاری با زاهدی دستگیر شدند و دولت نیز جایزه قابل توجهی برای کسی که بتواند محل اختفای سرلشگر زاهدی را نشان دهد تعیین کرد[۳۸].

خبر کودتای نافرجام که به شاه رسید، وحشت‌زده، همراه با همسرش به وسیله یك هواپیمای مخصوص از سواحل شمال به بغداد گریخت. سیا نیز بی‌درنگ نقشه‌های اضطراری طرح کرد تا زاهدی، روزولت و دستیاران اصلی ایرانی آنها را با هواپیمای وابسته نظامی سفارت آمریکا در تهران به خارج از کشور فراری دهد[۳۹].

مطبوعات تهران شاه را بشدت مورد حمله و سرزنش قرار دادند و نوشتند فراروی بمنزله کناره گیری اش از مقام سلطنت است. حزب توده بیانیه ای انتشار داد و تقاضای اعلام رژیم جمهوری کرد. دولت مصدق اعلام کرد در نظر ندارد دست به تغییر رژیم بزند، اما این امر دلیل آن نیست که محمدرضاشاه را مصون از تعقیب می‌داند. روز ۱۶ اوت تظاهرات ضددرباری شدیدی به راه افتاد که طی آن

فاطمی، وزیر خارجه، که صبح همان روز از توقیف کودتاچیان آزاد شده بود، نطقی برای تظاهرکنندگان ایراد کرد. در این نطق فاطمی گفت: «شاه به بغداد گریخته تا خود را به نزدیك‌ترین سفارت انگلیس در منطقه برساند.»[۴۰]

در واقع هم شاه، به محض رسیدن به بغداد خواستار ملاقات با سفیر انگلیس شد تا اوضاع را با وی در میان گذارد. ولی بعداً شاه برای این منظور پیامی به عنوان سفیر انگلیس در بغداد فرستاد که در آن گفته شده بود: «چون نمی‌خواهم با انجام ملاقات خصوصی با شما وضع را بغرنج‌تر از آنچه هست نمایم، فقط می‌خواهم بدین وسیله کسب تکلیف کنم که اینك چه باید انجام دهم.» سفیر انگلیس پاسخ داد موضوع را باید با وزارت خارجه در میان بگذارد. اقدام بعدی شاه «خسته، گیج و مبهوت» آن بود که «ملاقاتی پنهانی» با سفیر آمریکا در بغداد ترتیب دهد و در این ملاقات به او گفت: «فوراً باید مرا راهنمایی کنید!» سفیر آمریکا نیز همان جواب طبق روال معمول را داد که موضوع را باید به واشنگتن ارجاع نماید[۴۱].

عدم توانایی شاه در مورد تصمیم‌گیری نسبت به سرنوشت خود و کشورش در سال ۱۹۵۳، و تقاضاهای مکررش از سفرای آمریکا و انگلیس، که به جای او تصمیم بگیرند، درست نمونه و به خاطر آورنده روش او در ۲۵ سال بعد، یعنی ۱۹۷۸، و زمانی است که آیت‌الله خمینی انقلابی را علیه او رهبری کرد. در آن سال نیز، در مقابل امواج انقلاب اسلامی، شاه از سفرای آمریکا و انگلیس می‌خواست به او بگویند که چه باید بکند. شاه که امید خود را به باز یافتن دوبارهٔ تاج و تختش از دست داده بود، از سفارت آمریکا خواست ترتیبی بدهد که هواپیمایش را بفروشد، اما چون دولت ایران از مقامات عراقی خواسته بود که هواپیما را تسلیم نمایندگان آن کشور نمایند، آمریکایی‌ها و همین طور انگلیس‌ها از دخالت در این مسئله خودداری کردند[۴۲].

در این گیرودار دربارهٔ اینکه با شاه چه باید کرد در لندن و واشنگتن تردید و سردرگمی وجود داشت. در وزارت خارجه انگلیس رجینالد باوکر معاون آن وزارتخانه مأمور بررسی مسئله و یافتن راه‌حلهای احتمالی شد.

سؤالی که در برابر وی قرار داشت این بود که آیا شاه را تشویق به استعفا کند یا نه؟ او پس از تجزیه و تحلیل جنبه‌های مختلف قضیه چنین اظهارنظر کرد: «ممکن است استدلال شود وقتی شاه با چنین حقارتی دست به فرار زده است... دیگر آن کسی نیست که در آینده بتوان برای اعمال یك رهبری مؤثر روی او حساب کرد و (بنابراین استدلال) برای ما سودی نخواهد داشت که او را به عنوان یك عامل جلب وفاداری مردم در مقام خود نگاه داریم.» با وجود این باوکر احساس می کرد انگلیس باید در این مورد از توصیه‌های آمریکایی‌ها پیروی کند که عقیده داشتند باید به شاه کمك کرد تا موقع خود را به عنوان شاه قانونی ایران حفظ کند. اما از آنجا که باوکر تردید داشت بتوان در آینده نزدیك مصدق را سرنگون کرد از این رو پیشنهاد نمود که بهتر است به شاه توصیه شود در حال حاضر در نقطه ای از خاورمیانه توقف کند[۴۳].

شاه و همسرش که بالاخره پاسخ صریح و رضایت بخشی از جانب آمریکا و انگلیس دریافت نداشتند روز ۱۸ اوت با یك هواپیمای مسافری انگلیس از بغداد عازم رم شدند و در آنجا روزنامه‌های ایتالیا مطالب مفصلی دربارهٔ «زوج سلطنتی» بدون همراه، بدون جامه‌دان و وسایل سفر و بدون پول انتشار دادند. هنگام ورود به رم شاه اظهار داشت خیال ندارد از ایتالیا تقاضای پناهندگی سیاسی کند، اما خبرنگار روزنامه دیلی تلگراف در رم پیش بینی کرد: «او نیز به احتمال قوی به خیل کوچکی از سلاطین تبعیدی که اینك رم را به پایتخت خود تبدیل کرده اند خواهد پیوست»، ولی شاه به ملکه اش گفته بود به جای توقف در رم ممکن است به آمریکا برود، چون مادر و یکی از خواهرانش نیز در همان زمان در آن کشور زندگی می کردند[۴۴].

در این میان والتر بیدل اسمیت، معاون وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن به سفارت انگلیس اطلاع داد که آمریکایی‌ها مایلند دست به اقداماتی بزنند تا روابط خود را با مصدق بهبود بخشند[۴۵]. از این مهم‌تر او یك پیام رادیویی برای کرمیت روزولت فرستاد که در آن گفته شده بود «از اجرای طرح دست بردارد و از ایران خارج شود» اما از هنگام فرار شاه، روزولت اقدامات مهمی برای زنده

کردن کودتا انجام داده و آینده به نظرش درخشان می‌رسید.

روز بعد از پرواز شاه به بغداد، عوامل محلی سیا و ام-آی-۶ با همکاری مردان زاهدی دست به توزیع وسیع و گستردهٔ فرمانهای قلابی شاه، که توسط روزولت پر شده و حاکی از انتصاب زاهدی به جای مصدق به عنوان نخست‌وزیر بود، زدند. آنها همچنین توانستند مخالفان مصدق را که جمعی از افسران بازنشسته، تعدادی افسران شاغل وفادار به شاه، سیاستمداران «گارد قدیم» که نفوذ خود را در دوران مصدق از دست داده بودند، و گروهی از تجار و بازرگانان، که بر اثر تحریم نفتی کشور متحمل زیانهای مالی بسیار گردیده بودند، در یك جبهه جمع‌آوری کنند. بعلاوه با دو تن از رهبران ایل قشقایی تماس گرفتند و گفتند اگر دست به شورشی علیه مصدق بزنند ۴ میلیون دلار به آنها خواهند پرداخت. اما این دو رهبر قشقایی پیشنهاد کودتاچیان را رد کرده پاسخ دادند حاضر نیستیم از پشت به مصدق خنجر بزنیم[۴۶] روزولت می‌دانست مهم‌ترین مشکلی که در برابرش قرار دارد محبوبیت فراوان مصدق در میان مردم است. برای بی‌اعتبار کردن مصدق، مردان وی تهران را پر از اوراقی که مخفیانه چاپ شده بود کردند که در آن مصدق یك «مرتجع» و در عین حال یك همدست کمونیستها معرفی شده بود! بعلاوه روزولت با کمك برادران رشیدیان با پرداخت مبلغ ۵۰ هزار دلار توانست جمعیت انبوهی را اجیر کند و به آنان دستور داد دست به تظاهرات بزنند و وانمود کنند اعضای حزب توده هستند.

روز ۱۷ اوت جمعیت مزدور در حالی که شعارهای کمونیستی می‌دادند، در خیابانها دست به پرتاب سنگ به مساجد و به طرف روحانیون زدند. اندکی بعد صفوف عظیم اعضا و هواداران حزب توده نیز به آنها ملحق شدند در حالی که مجسمه‌ها و عکسهای شاه و پدرش را پایین می‌کشیدند و به آنها ناسزا می‌گفتند[۴۷].

نویسنده این کتاب که خود ناظر این صحنه‌ها بود مبهوت مانده بود، اما روزولت که میدانست دارد چه می‌کند از اثرات بالقوهٔ اقدامات جمعیت مزدور خود لذت می‌برد دراین باره او می‌نویسد: «این بهترین چیزی بود که ما

می‌توانستیم امید به آن داشته باشیم. هرچه آنها بیشتر علیه شاه شعار می‌دادند ارتش و مردم به آنان بیشتر به چشم دشمن نگاه میکردند.»[۴۸]

آن طور که ریچارد کاتم می‌گوید: «جمعیتی که ما در کنترل خود داشتیم... بیش از یك گروه خرابکار مؤثر بودند. آنها را بایستی در واقع گروههای ضربتی حساب می‌کردیم. جوی که بر اثر اقدامات آنها ایجاد شده بود مملو از نگرانی عمومی از تسلط کمونیستها و به وجود آوردن شرایطی بود که بیننده را ناگزیر می‌کرد بین مصدق ـ که در اعلامیه‌های فراوان در همه جا به عنوان چهره مشوق و پشتیبان کمونیستها ترسیم شده بود ـ و سلطنت که به هر حال صورتی از یك تأسیس مستقر و مظهر ثبات کشور داشت یکی را انتخاب کند.»[۴۹] نتیجهٔ ایجاد چنین جوی آن بود که حمایت افکار عمومی از مصدق بتدریج رنگ می‌باخت و در برابر تنفر از شاه، دست کم به صورت «بی‌تفاوتی» درمی‌آمد. مصدق، که از به زیرکشیدن مجسمه‌های شاه ناخشنود بود، به پلیس دستور داد تظاهرات توده‌ای‌ها را پراکنده سازد، به این خیال که محرك اصلی این اقدامات آنها هستند. از این گذشته به درخواست لوی هندرسن سفیر آمریکا، که پس از فرار شاه به تهران برگشته بود، مصدق دستور داد آمریکایی‌ها زیر مراقبت و محافظت کامل قرار گیرند. معذالك مصدق از توطئه کودتا خبر داشت و تصور میکرد عوامل آن عمدتاً ایرانیان دست نشانده انگلیس‌ها هستند که میخواهند او را سرنگون کنند.

نورالدین کیانوری، رهبر حزب توده که توسط شبکه اطلاعاتی حزب خویش از جزئیات کودتا خبر داشت از مصدق خواست از طریق توسل به مردم و گذاردن سلاح در اختیار اعضای حزب توده، دست به اقدام متقابل در برابر کودتاچیان بزند، ولی مصدق درخواست او را رد کرد چه از یك طرف نمی‌خواست مردم به خاطر حفظ او جان خود را از دست بدهند و بعلاوه به هیچوجه مایل نبود برای ادامه زمامداریش به کمونیستها تکیه کند[۵۰].

این وضع راه را برای تاخت و تاز روزولت باز گذارد و بزودی ژنرال رابرت مك کلار رئیس هیئت مستشاری نظامی آمریکا در ایران نیز به وی پیوست.

مك كلار وظیفهٔ سروسامان دادن به قدرت ارتش، در جهت پیروزی کودتا را به عهده گرفت و در تلاشی برای آنکه حین اجرای عملیات کودتای دوم، سرتیپ تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش را از تهران دور نگاه دارد از او دعوت کرد باتفاق چند روزی به استراحت و ماهیگیری بروند. ریاحی این دعوت را رد کرد ولی مك کلار به او گفت از آنجا که هیئت مستشاری آمریکا مأمور خدمت در دربار است او در برابر مصدق به هیچوجه احساس مسئولیتی نمی کند و اضافه کرد هر دوی ما باید از شاه حمایت کنیم. ریاحی با این نظریه نیز مخالفت کرد و گفت هر دوی ما موظف به خدمت به ایران هستیم.

ژنرال مك کلار تصمیم گرفت شخصاً با فرماندهان نظامی تماس برقرار کند. روز ۱۶ اوت او به اصفهان رفت و از ژنرال م. دولو فرمانده پادگان آن شهر خواست دستور دهد نسخه‌هایی از فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی را به عنوان نخست‌وزیر جدید میان افسران خود پخش کند. از این هم بالاتر از ژنرال دولو گستاخانه خواست ستونهایی از لشکر اصفهان را به تهران اعزام دارد تا از نیروهای کودتا در برابر نیروهای دولت مصدق که به نظر وی دیگر غیرقانونی بود، حمایت نمایند. مك کلار گفت وی با سرهنگ تیمور بختیار، فرمانده پادگان کرمانشاه تماس گرفته و بختیار با اعزام نیرو به تهران موافقت کرده است. دولو در جواب قاطعانه گفت خود را در برابر نخست‌وزیر مصدق و ستاد ارتش مسئول می‌داند نه در برابر یك افسر آمریکایی. مك کلار ناچار جلسه ملاقات را با ادای این جمله پایان داد: «من مصدق را با اردنگی از دفترش بیرون می‌اندازم.»[۵۱]

در تهران شانس با مك کلار و همدستان بیشتر مساعد بود آنها توانستند از طریق همکاری با عده‌ای از افسران بازنشسته جمعی از افسران شاغل را با پرداخت پول و یا وعده ترفیع درجه، به صف طرفداران شاه بکشانند، که در میان این افسران یك فرمانده گردان تانك و ۲ فرمانده هنگ پیاده نیز وجود داشتند. بعلاوه برای آنکه مانع شوند نیروهای پلیس با تظاهرات «جمعیت مزدور» مخالفت نماید، سرتیپ محمد دفتری، از افسران نزدیك به زاهدی را تشویق کردند با مصدق مذاکره کند و ازاو بخواهد ریاست شهربانی را به عهده اش بگذارد و دفتری

مدعی شد در این پست در نهایت وفاداری به مصدق خدمت خواهد کرد[۵۲].

با توجه به تمام تدارکات و تهیه مقدماتی که از جانب سیا و ام-آی-۶ به عمل آمده بود، کرمیت روزولت تاریخ نهایی انجام کودتای دوم را روز ۱۹ اوت سال ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) تعیین کرد. از آنجا که نتایج کودتای دوم غیرقابل پیش‌بینی بود، و آمریکایی‌ها نمی‌دانستند آیا در برابر این کودتا حزب توده دست به اجرای نقش مؤثری خواهد زد یا نه در واشنگتن یك سلسله اقدامات احتیاطی انجام گرفت. از جمله شورای امنیت ملی از ستاد مشترك خواست چگونگی روند اوضاع را از نظر نظامی در ایران روشن نماید، به این ترتیب که اگر شاه درخواست کند برای «پشتیبانی نظامی در سطح محدودی از یك دولت غیرکمونیست» وارد عمل شویم، چه اقدامی عملی خواهد بود. در نتیجه ستاد مشترك نیز «حدود یك اقدام نظامی اضطراری احتمالی در ایران» را مورد مطالعه قرارداد که قرار بود به پشتیبانی از تقاضای شاه به عمل آمده و شامل نقشه‌های اضطراری برای صف‌آرایی نیروهای زمینی، هوایی، دریایی در ایران گردد[۵۳].

صبح روز ۱۹ اوت، گروههایی از «جمعیت مزدور» در نقاط مختلف تهران به راه افتادند. آنها جلوی تمام اتومبیل‌ها را می‌گرفتند، به راننده‌ها عکسهایی از شاه می‌دادند و می‌خواستند آنرا پشت شیشه جلوی وسیله نقلیه خود نصب کند و چراغهایش را نیز روشن نماید. اگر راننده‌ای مقاومت می‌کرد کتك می‌خورد و شیشه‌های اتومبیلش خرد می‌شد. ظرف مدتی کوتاه مرکز شهر تهران پر از اتومبیل‌هایی شد که با چراغهای روشن، عکسهای شاه را بر شیشه‌های جلوی خویش داشتند. همزمان از مرکز شهر نیز جماعتی بزرگ از برخی وزنه برداران، کشتی‌گیران و دیگران که با چماق، زنجیر، چوب و چاقو مسلح بودند، به رهبری شعبان جعفری، که معروف به «شعبان بی‌مخ» بود، به حرکت درآمدند و روانه خانه مصدق شدند، در حالی که فریاد «زنده باد شاه» سر داده بودند. در پیشاپیش این جماعت دسته‌هایی از شیادان، معرکه‌گیران، حقه‌بازان، هوچیان بازاری و نظایر آنان به چشم می‌آمدند. رهبران «جمعیت مزدور» پولهای سیا را بیدریغ خرج کرده بودند که «هر نمایشی را که با پول می‌شد به راه انداخت و بمعرض تماشا گذارند»

تا تعداد هرچه بیشتری از عابران بی‌خبر را به خود جلب کرده با این جماعت همراه سازند[۵۴].

همان جمعیتی که دو روز قبل وانمود می‌کرد کمونیست است و خواهان سرنگون کردن شاه شده بود، حالا شعارها و درخواست‌های خود را معکوس کرده، به جای «سقوط شاه» خواهان سرنگون کردن مصدق بود.

کاتم اعتراف می‌کند که این یك «جمعیت مزدور» بود که هیچ نوع عقیده و ایدئولوژی خاصی نداشت، و مزدش را با دلارهای آمریکایی پرداخته بودند و کامیونهایی مملو از سربازان و افراد پلیس، که به فرماندهانشان قول پرداخت پول و ترفیع درجه داده شده بود تا به طرفداران شاه بپیوندند، آنها را زیر چتر حمایت خویش گرفته بودند. وقتی سرتیپ ریاحی ستونی را برای سرکوب این جماعت فرستاد، سرتیپ دفتری، رئیس شهربانی، که همان طور که قبلاً ذکر شد پشت پرده از حامیان زاهدی بود، به جلوی ستون اعزامی رفت و به افسران آن ستون گفت «تمام ما همقطار، همکار و برادر یکدیگر هستیم که جملگی به شاه وفاداریم و نباید به روی هم تیراندازی کنیم.» دسته‌های هوادار مصدق نیز بتدریج، به نوبه خود به حرکت درآمدند، اما بزودی متوجه گردیدند حریف همچنین جماعتی، که زیر چتر محافظت نیروهای نظامی و پلیس نیز قرار داشتند، نخواهند شد. از حزب توده، که روز قبل به دستور مصدق عده‌ای از اعضای آن در خیابانها به ضرب باتون پاسبانها مضروب شده بودند، ابداً اثری دیده نمی‌شد[۵۵].

«جمعیت مزدور» که اینك واحدهایی از نظامیان و افراد پلیس نیز آشکارا با آنها مخلوط شده بودند، به ساختمانهای محل جمعیت‌های طرفدار مصدق و حزب توده، دفاتر روزنامه‌ها و نشریات آنها و دیگر سازمانهای سیاسی، که از مصدق حمایت می‌کردند حمله‌ور شده آنها را به آتش کشیدند. یك گروه از این «جمعیت مزدور» نیز فرستنده رادیو تهران را به اشغال درآورد. آنگاه زاهدی از مخفیگاه خود بیرون آمد و در حالی که داخل یك تانك نشسته بود خود را به محل فرستنده رادیو رساند و اعلام کرد زمام امور را در دست گرفته است. وقتی یك واحد از «گارد شاهنشاهی» همراه با تانك‌های شرمن، توپخانه و بازوکا، به خانه

مصدق حمله‌ور شد. سرهنگ ممتاز که فرماندهی واحد محافظ از خانه مصدق را به عهده داشت، نخست‌وزیر و گروهی از همراهانش را از دیوار عقب خانه به خارج فراری داد. سپس نیروهای تحت فرماندهی سرهنگ ممتاز دست به حمله متقابل زدند. نبردی سنگین، تلخ و طولانی جلوی خانه مصدق درگرفت که طی آن ۳۰۰ نفر کشته شدند. در میان کشته‌شدگان اجساد تعدادی از «جمعیت مزدور» نیز به دست آمد که در جیبهایشان اسکناسهای نوی ۵۰۰ ریالی که توسط عمال سیا صبح همان روز بابت شرکت در این غائله به آنها پرداخت شده بود، کشف شد. سرانجام مقاومت خانه مصدق در برابر هجوم از پا درآمد و مهاجمان دست به غارت و چپاول آن زدند[۵۶].

همان روز زاهدی موقعیت خود را به عنوان نخست‌وزیر تثبیت کرد و روز بعد مصدق و همراهانش تسلیم شدند. بسیاری از وزیران کابینه مصدق، رهبران جبهه ملی، افسران وفادار به مصدق و گروهی انبوه از رهبران حزب توده توسط عمال زاهدی دستگیر شدند و آنهایی که توسط مصدق در جریان کودتای نافرجام بازداشت شده بودند، آزاد گردیدند. اردشیر، پسر ژنرال زاهدی از هندرسن سفیر آمریکا سؤال کرد آیا خواهش خاصی از پدرش ندارد تا آنرا انجام دهد. پاسخ هندرسن این بود که فقط می‌خواهد هیچگونه صدمه و آزار جسمی به دکتر مصدق وارد نشود. زاهدی در مقابل به مطبوعات اطلاع داد که «به یك موی سر دکتر مصدق نیز آسیبی وارد نخواهد شد.»[۵۷]

آنگاه زاهدی و روزولت تلگرامی برای شاه فرستاده از او خواستند بازگردد و او روز ۲۳ اوت با یك هواپیمای دربست هلندی درحالی که ۲۰ خبرنگار خارجی همراهیش می‌کردند، برگشت. به عنوان یك اقدام احتیاطی ورود او را از قبل اعلام نکردند، و جاده میان فرودگاه تا کاخ شاه، به وسیله تانك‌ها، وسایط زرهی و ستونهای سرباز اشغال شده بود.

با هزینه‌ای بالغ بر ۷ میلیون دلار[۵۸] سیا به نهضت مردمی و ملی‌گرایانه مصدق و تمام آرزوها و امیدهای ایرانیان، که میخواستند اداره امور خویش را، خود و بدون مداخله قدرتهای خارجی در دست گیرند، پایان داد. و با این ترتیب

آمریکایی‌ها با خرج پولهایشان کاری را انجام دادند که انگلیس‌ها بیش از دو سال بود برای پیدا کردن راههایی جهت انجام آن تلاش می کردند، و کاری از پیش نمی بردند. اخبار مربوط به سقوط مصدق، وقتی به گوش ایدن رسید که بر عرشه یك کشتی در دریای مدیترانه، دوران نقاهت بیماری طولانی خود را می‌گذراند و او «آن شب را شادمانه به بستر رفت و خواب راحتی کرد».[۵۹] مطبوعات بریتانیا، که کوچك‌ترین اشاره‌ای نکرده بودند توطئه کودتایی ازجانب انگلیس و آمریکا در شرف وقوع است، تمام اعتبار این «پیروزی» را به شاه‌پرستان بخشیدند. در این مطبوعات خانه مصدق تشبیه به ساختمانی انبارمانند شد که تمام «مصالح بکار رفته در آن از فولاد و بتون آرمه بود».[۶۰] «آشیانه‌ای نظیر آنچه هیتلر در آخرین روزهای عمر خود در آن به سر برده بود»[۶۱] درحالی که مصدق در خانه‌ای معمولی و بدون کوچك‌ترین حفاظ زندگی می کرد، که بارها من (نویسنده کتاب) آنرا از نزدیك دیده بودم، چه در آن زمان در همان خیابان زندگی می کردم که منزل او قرار داشت[۶۲].

با وجود این روزنامه تایمز چاپ لندن، به خاطر خوانندگانش آورد که ژنرال زاهدی، نخست‌وزیر جدید، در سال ۱۹۴۲ توسط افسران انگلیسی ربوده شد و این حادثه مقارن با ایامی بود که: «او مورد سوءظن قرار گرفته بود با کمك فرماندهی عالی نیروهای آلمان نازی، طرح انجام قیامی را علیه اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در دست اجرا دارد.» فیتز روی مك‌لین که در زمان جنگ مسئول عملیات ربودن زاهدی و تحقیر او بود[۶۳] به نظر می‌رسید حالا ناگهان به فکر آن افتاده است که جبران مافات کند. او طی برنامه‌ای که از سرویس اخبار جهانی بی.بی.سی، روز ۲۰ اوت پخش شد گفت در جریان آدم‌ربایی سال ۱۹۴۲ «لوله سلاح کلت اتوماتیك خود را روی دنده زیرین نخست‌وزیر تازه ایران گذاشت». خوشبختانه ژنرال مقاومتی نکرد چه در غیر این صورت ناگزیر از شلیك می‌شد و آن وقت ایران از نعمت داشتن «یك افسر جذاب... وفادار و میهن‌پرست محروم می گردید. که دیگر وجود خارجی نداشت تا این کودتای جالب توجه را علیه مصدق رهبری کند!» مك‌لین افزود: «گرچه مصدق خود را به

آغوش روسها انداخته بود، اما هیچ دلیل ملموس و قابل قبولی وجود ندارد که در پیروزی ژنرال زاهدی آمریکایی‌ها سهمی داشته‌اند!»

در جلسه کابینه انگلیس، به تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۵۳، چرچیل که شخصاً سهم بسیار مهمی در آلوده کردن آمریکایی‌ها در این کودتا داشت، نگرانی خود را از دخالت آمریکا در این ماجرا پنهان نکرد و گفت حالا: «برای آمریکایی‌ها بسیار آسان خواهد بود با جزئی مبلغی که خرج کرده‌اند، تمام منافع سالها زحمت انگلیس در ایران را به جیب خود بزنند».[۶۴] چرچیل حق داشت نگران باشد. در واقع پس از کودتا، آمریکایی‌ها جای انگلیس‌ها را در ایران تصاحب کردند. و این بهای گزافی بود که بریتانیا، بایستی بابت سالها رفتار آمرانه، تکبرآمیز و غیرقابل تحمل خود در ایران، پرداخت می‌کرد.

فصل بیست و یکم

یك کنسرسیوم نفت مسلط می‌شود

پیروزی کودتای انگلیسی ـ آمریکایی، انگلیس‌ها را که مدتی بیش از دو سال در انتظار چنین پیش‌آمدی بودند به وجد درآورد. حالا آنها مشتاق رسیدن به راه‌حل دلخواهی با حکومت زاهدی بودند، اما تمایلی برای کمك مالی به حکومت او نشان نمی‌دادند. با وجود این دولت آمریکا تصمیم گرفت از طریق پرداخت ۴۵ میلیون دلار کمك اضطراری از دولت زاهدی پشتیبانی کند و سفیرشان، هندرسون پیشنهاد کرد کمك‌های بیشتری هم داده شود[۱].

انگلیس‌ها از این تحولات دلخوشی نداشتند. دیکسن اظهارنظر کرد: «اگر او (زاهدی) بتواند از آمریکایی‌ها پول بیرون بکشد... کمتر به پیدا شدن راه حل معقولی برای مسئله نفت علاقه نشان خواهد داد». از این هم بالاتر دیکسن نگران آن بود، به عنوان بخشی از روند پرداخت کمك به ایران، آمریکایی‌ها ممکن است ابتکار حل اختلاف نفت را به دست گیرند و شرایط خویش را به انگلیس تحمیل کنند. لرد سالیسبوری که در غیاب ایدن کفالت امور وزارت خارجه را به عهده داشت می گفت: «اگر ما این احساس را در واشنگتن به وجود آوریم که تنها نگران نفت خویش هستیم، بدون آنکه به لزوم حفظ ایران در اردوگاه ضدکمونیست توجهی داشته باشیم ممکن است کنترل تمام اوضاع رادر برابر

اقدامات آمریکا از دست بدهیم». علیرغم تمام این ملاحظات سر راجر مکینز سفیر انگلیس در واشنگتن از دالس وزیر امور خارجه آمریکا خواست از دادن کمك‌های بیشتری به زاهدی خودداری کنند، چه بر اثر احساس آسودگی خیال از لحاظ مالی، از مساعی خود برای حل مسئله نفت خواهد کاست[۲].

با رفتن مصدق، سر ویلیام فریزر رئیس کل (AIOC) اصرار داشت به کمپانی اجازه داده شود بلادرنگ به ایران بازگردد. ولی سام‌فال که شخصاً در جریان توطئه کودتا شرکت داشت تذکر داد: (AIOC) قادر است دست به هر کار احمقانه‌ای بزند. من مطمئنم که این امر به طور کامل و در سراسر جهان پذیرفته شده است که (AIOC) در ایران کارش تمام است و هر کوششی برای بازگشت آن، به هر صورتی که درآید، محکوم به شکست خواهد بود[۳].

وزارت خارجه نیز، به نوبه خود عقیده داشت (AIOC) دیگر هرگز نخواهد توانست انحصار خود را بر نفت ایران تجدید کند و به جای آن باید ترتیباتی با کمپانیهای نفتی آمریکایی برای بهره برداری از نفت ایران بدهد، چه به هرحال این آمریکایی‌ها بودند که توانستند مصدق را از اریکه قدرت به زیر بکشند. اما فریزر از این مسئله بشدت دلخور بود که اگر پای آمریکایی‌ها به میان کشیده شود به «پرستیژ» (AIOC) لطمه وارد خواهد آمد[۴].

در این میان وزارت خارجه آمریکا در جستجوی کسی بود که بتواند راه‌حلی برای مسئله نفت پیدا کند. هنری‌بایرود برای این کار والتر لوی را پیشنهاد کرد، ولی دالس شخصاً هربرت هوور (کوچك) پسر رئیس جمهوری اسبق را که رئیس «کانسو لیدیتد اینجینیرینگ کورپوریشن» بود و سوابق و تجربیات طولانی در مسئله نفت داشت برگزید. در نیمه سپتامبر ۱۹۵۳، هوور به عنوان دستیار دالس در امور نفت ایران منصوب شد[۵].

هوور استدلال می‌کرد از آنجا که خلأ صادرات نفت ایران از منافع دیگر پر شده، تنها راه صدور مقادیر عظیم نفت از این کشور، به دست آوردن همکاری صنعت نفت جهان، در مجموع است. از این گذشته وی عقیده داشت که هیچ کمپانی نفتی معتبری در چنین عملیاتی شرکت نخواهد کرد، مگر از اعمال یك

مدیریت کارآمد مطمئن شود، و بعلاوه ایران نباید انتظار داشته باشد شرایطی بهتر از دیگر کشورهای صادرکننده نفت به دست آورد. دالس تحت تأثیر این نظریات قرار گرفت. از این‌رو تلگرامی برای هندرسن فرستاد که در آن گفته شده بود پیشنهادهای فوریه ما به مصدق دیگر معتبر نیست و از او خواست جویا شود آیا ایران موافق است یك مؤسسه عامل جدید متعلق به (AIOC)، شل و کمپانیهای آمریکایی، برای مدت ۴۰ سال اختیاردار یا اجاره‌دار تمام تسهیلات تولید و تصفیه آن کشور گردد و در مقابل این مؤسسه ۵۰ درصد از سود حاصله را به ایران بدهد[۶].

هندرسن پاسخ داد: اگر چنین راه‌حلی تحمیل شود «دوستان غرب در ایران... خواهند گفت که دوستان انگلیسی و آمریکایی‌شان آنها رافریب داده و خیانت کرده‌اند. افکار عمومی نیز خواهد اندیشید: بزرگترین خطر برای استقلال ایران ازجانب امپریالیست‌ها بوده، که حالا، در لحظه پیروزی‌شان، اصرار دارند برای (یك) دوره چهل ساله دیگر کشورشان را زیر یوغ امتیازداران خارجی نگاه دارند». هندرسن می‌گفت: «من فکر نمی‌کنم در چنین صورتی دولت زاهدی ناگهان استعفا کند ولی ناگزیر «شاه از لاعلاجی باید کناره گیری کند».[۷]

آنتونی ایدن، که پس از ماهها بیماری سرکار بازگشته بود. پیامی برای دالس فرستاد که در آن هندرسن را مورد ستایش قرار داده و گفته بود «راهی که او برای سر و سامان دادن به اوضاع پیدا کرد واقعاً قابل ستایش بود» و با اعلام رضایت بریتانیا از اوضاع از دالس می‌خواست به اطلاع هندرسن برساند که «تا چه حد من به نوبه خود از او متشکر هستم» ایدن در تلگرام خود اضافه می‌کرد: «هدف فوری برای بریتانیا باید این باشد که دوباره روابط خود را با ایران تجدید کند. به این ترتیب دو کشور می‌توانند مسائل را مستقیماً میان خودشان حل کنند و هرچقدر هم میانجی‌ها مورد اعتماد و در جریان وقایع باشند، تماس مستقیم راه بهتری خواهد بود». بعبارت دیگر ایدن نمی‌خواست در غیاب انگلیس، آمریکایی‌ها رهبری مذاکرات را به دست گیرند. او سپس از دالس خواست به هوور بگوید سر راه خود به تهران در لندن توقف کند[۸].

دالس مایل نبود هوور در وزارت خارجه انگلیس دیده شود، مبادا ایرانی‌ها سوءظن ببرند آمریکا و انگلیس باهم ساخت و پاخت کرده اند. به جای آن آلن دالس (رئیس سیا) ترتیب ملاقات محرمانه ای را در آمستردام، میان هوور، با نویل گس و بازیل جکسون از (AIOC) داد. هوور به گس و جکسن اطمینان داد که وی منافع (AIOC) را نادیده نخواهد گرفت، و تأکید کرد ایران شرایطی بهتر از دیگر کشورهای تولیدکننده به دست نخواهد آورد[۹].

در اواخر اکتبر ۱۹۵۴ هوور به تهران رفت و در آنجا با مقامات مختلفی ملاقات کرد و به دست هرکدام از آنها نسخه ای از یك نامهٔ قبلاً تهیه شده را، که با مشورت کمپانیهای مهم نفتی آمریکایی تهیه شده بود، داد که در آن بر این نکته تأکید می شد از آنجا که جهان با اضافه تولید نفت مواجه است برای جاری کردن مجدد نفت ایران به بازارهای بین المللی، نیاز به مشارکت کمپانیهای بزرگ نفت وجود دارد. شاه این استدلال را پذیرفت اما به هوور متذکر شد «آمریکا و انگلیس نباید دولت را تا آن حد تحت فشار قرار دهند تا این احساس را در میان ایرانیان تقویت کند (که) پذیرفتن این نظر در حکم تسلیم و سرسپردگی به قدرتهای بزرگ غربی است».

زاهدی هم با شاه هم‌عقیده بود و به هندرسن متذکر شد «مایل نیست چنین به نظر آید که دولت او عروسك دست نشاندهٔ آمریکا و انگلیس است».[۱۰] او به هندرسن یادآور گردید هر راه‌حلی که متضمن کنترل خارجیان بر نفت و تقسیم مساوی منافع بین طرفین باشد برای دولت او مشکلاتی ایجاد خواهد کرد. زاهدی می‌گفت: «وضع ایران با دیگر کشورهای تولیدکننده نفت خاورمیانه متفاوت است چه چندین برابر سرمایه‌ای که (AIOC) در صنایع نفت این کشور سرمایه‌گذاری کرده، از طریق منافع هنگفت و خارج از قاعده ای که توسط آن کمپانی به دست آورده شده، برگشته است. بعلاوه زاهدی تأکید می کرد «اگر قرار باشد منافع بر اصل ۵۰ ـ ۵۰ تقسیم شود، دیگر پرداخت غرامت چه معنایی خواهد داشت.»[۱۱]

دولت ایران، هم با دادن سهم عمده ای به (AIOC) در کنسرسیوم شرکتهای

نفتی و هم با تسلط کمپانیهای خارجی بر اداره امور نفت مخالف بود. در یادداشتی که ازطرف نصرالله انتظام وزیر خارجه ایران تسلیم هندرسن شد، به او اطلاع داده می شد که (AIOC) در ایران مورد نفرت است ولی دولت ایران آماده خواهد بود برای «فروش نفت» به گروهی از کمپانیهای عمده بین المللی داخل مذاکره شود، به شرط آنکه در این گروه کمپانیهای نفتی انگلیسی سهامدار عمده نباشند[۱۲].

دالس، وزیر خارجه آمریکا از اینکه می‌دید ایرانی‌ها با دادن اکثریت سهام به (AIOC) مخالف هستند، احساس خوشحالی می کرد. او به هندرسن تلگرام زد که: این بهترین چیزی است که تاکنون اتفاق افتاده است... این واقعیت که ایران نسبت به (AIOC) ابتکار پرخاشجویانه‌ای نشان داده، از نظر روانی حایز اهمیت فوق‌العاده است. هنگامی که دالس به ایدن اطلاع داد که نمی‌تواند از نظریه اکثریت داشتن (AIOC)[۱۳] جانبداری کند، ایدن جواب داد: «سهم (AIOC) حداقل باید ۵۱ درصد باشد» یعنی به میزانی که برای کنترل کامل مدیریت گروه نفتی کافی بود[۱۴]. هندرسن وقتی از پیشنهاد ایدن مطلع شد تلگرام فرستاد که هیچ کمپانی عمدهٔ آمریکایی خطر سرمایه گذاری در گروهی را که ۵۱ درصد سهام آن متعلق به انگلیس‌ها باشد قبول نخواهد کرد[۱۵].

آمریکا که مسئله سهامداری (AIOC) به میزان اکثریت را رد کرد، انگلیس‌ها مظنون شدند که کمپانیهای نفتی آمریکایی خیال دارند منافع نفتی شان را در ایران از چنگ شان به در آورند و همچنین سوءظن بردند که هوور و بایرود نیز همدست کمپانیهای نفتی آمریکا هستند. د.گرین هیل از وزارت خارجه انگلیس تذکر داد: خیلی کم می توان تردید داشت که آقای هوور شخصیت محبوب کمپانیهای نفتی آمریکایی است[۱۶].

طبق نوشته ساندی ایزرور (چاپ لندن) به تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۵۳، هندرسن هم به نوبه خود زیرنفوذ بند و بست‌های نفتی قرار داشت و دیپلماسی آمریکا شبانه روز تلاش می نماید، قبل از برقراری رابطه دیپلماتیك میان ایران و انگلیس، نفوذ محکم و انحصاری خود را بر نفت ایران تثبیت کند.

آمریکایی‌ها نیز، به نوبه خود نسبت به انگلیس مظنون بودند. طبق گفته بایرود: «بسیاری از ایرانیان... نگران آن بودند اگر دولت علیاحضرت ملکه نتواند یك قرارداد نفتی رضایت‌بخش با دولت فعلی ایران ببندد، دست به کار سرنگون کردن آن شود.» ایدن که از این اظهارنظر بسیار خشمگین شده بود تذکر داد که «بایرود یا بسیار احمق است و یا بسیار موذی»[۱۷] اما زاهدی که شخصاً در زمان جنگ به وسیله انگلیس‌ها ربوده و زندانی شده بود، نمی‌توانست نسبت به آنها مظنون نباشد.

در تلاشی به منظور ایجاد جوّی مساعد برای برقراری مجدد روابط با انگلیس و انعقاد قراردادی با یك گروه نفتی، که به وسیله آمریکایی‌ها بنیانگذاری شده باشد، دولت ایران مطبوعات را پر از مقالاتی کرد که در آنها سیاستها و تاکتیك‌های گذشته مصدق سخت موردانعقاد قرار می‌گرفت[۱۸]. یکی از این مطبوعات تا حدی در این زمینه پیش رفت که نوشت مصدق به وسیله ساخت و پاخت با انگلیس‌ها نفت را ملی کرد و «بدون تردید خود انگلیس‌ها که دیدند به نفت ایران و تصفیه‌خانه آبادان دیگر احتیاج ندارند. ایران را مجبور کردند نفت خود را ملی کند.»[۱۹] اما چنین استدلالهایی بدون جواب نمی‌ماند. مکی طی نامه سرگشاده‌ای به عنوان نخست‌وزیر خواست حقایق تحریف نشود و دولت اقدامات خود را با قانون ملی شدن صنعت نفت منطبق کند. وی با تجدید رابطه با دولت انگلیس مخالفت کرد و هشدار داد تجدید رابطه به انگلیس‌ها امکان خواهد داد عوامل و جاسوسان خود را به ایران بازگردانند و راه را برای انعقاد قراردادی بمراتب بدتر از امتیازنامه سال ۱۹۳۳ هموار کنند. کاشانی در پیامی که از رادیو تهران نیز بخش شد تذکر داد: «من اجازه نخواهم داد کمپانی انگلیسی سابق و امپریالیسم در ایران تجدید حیات کنند.»[۲۰] زاهدی از چنین اظهاراتی استقبال می‌کرد، چه به او امکان می‌داد استدلال کند افکار عمومی ایران زیربار بازگشت (AIOC) نمی‌رود.

در دسامبر ۱۹۵۳، زاهدی، که قدرت دولت خویش را بر سراسر کشور

مسلط کرده بود به هندرسن اطلاع داد ایران آماده است روابط سیاسی خود را با انگلیس تجدید کند، به شرط آنکه انگلیس ابتدا با انجام اقداماتی، از جمله برداشتن تحریم نفتی، حسن نیت خویش را به اثبات برساند، در غیر این صورت افکار عمومی اقدام وی را نوعی «کاپیتولاسیون» تلقی خواهد کرد، اما به اصرار هندرسن، زاهدی بدون آنکه به انتظار اثبات حسن نیت انگلیس بماند، رابطه دولت خود با انگلیس را از نو برقرار کرد. معذالك هندرسن به نیکسون معاون رئیس‌جمهوری آمریکا که در دومین هفتهٔ ماه دسامبر به تهران آمده بود گفت: «می‌ترسم گام خطرناکی برداشته باشم. اگر انگلیس‌ها در روش کنونی خود پابرجا بایستند، دولت زاهدی نمی‌تواند سرپا بماند و جان سالم بدر برد.»[۲۱]

در طول مدتی که ایدن مشغول مطالعه برای انتخاب سفیر کبیری در ایران بود موقتاً دنیس رایت را به‌عنوان کاردار به تهران فرستاد. آن‌طور که ایدن می‌نویسد: «رایت دارای اطلاعاتی عمیق و تسلط قابل ملاحظه‌ای بر مسائل اقتصادی از جمله موضوعات مربوط به صنعت نفت بود.»[۲۲] وی با سمت مدیرکل روابط اقتصادی نیز مدتی در وزارت خارجه انگلیس خدمت کرده بود. فریزر، رئیس کل (AIOC) از اینکه این انتصاب بدون مشورت با او صورت گرفته رنجید. در اواخر ماه دسامبر رایت وارد تهران شد، درحالی که ۱۴ ماه تمام از بستن سفارت انگلیس می‌گذشت و او نیز ۱۴ همکار همراه خود آورده بود. چند هفته بعد هم سر راجر استیونس سفیر انگلیس در سوئد، که ایدن او را، به‌سبب آشنایی کامل با مسائل اقتصادی، برای تصدی مقام سفارت ایران در نظر گرفته بود، به رایت پیوست. روز بعد از ورود رایت دو نماینده از طرف شاه با او ملاقات کردند و یك نامهٔ «ابراز تفقد از جانب شاهنشاه» به وی تسلیم داشتند که در آن گفته شده بود تمام مسائل مربوط به نفت در سطح بالا، ابتدا باید با وی در میان گذارده شود. رایت بی‌درنگ به وزیرخارجه ایران گزارش این ملاقات پنهانی را داد و به این وسیله اعتماد دولت زاهدی را جلب کرد. اما شاه از اینکه دید درباره این مسئله که به نخست‌وزیر خود اعتماد ندارد، دستش رو شده، بشدت برآشفت.[۲۳]

رایت بزودی متوجه شد هنوز «پشتیبانی پنهانی فراوانی نسبت به مصدق در

سراسر کشور وجود دارد.» و به ایدن اطلاع داد: «گرچه به نظر می‌رسد دولت زاهدی بخوبی بر اوضاع مسلط است... اما این دولت از پشتیبانی عمومی برخوردار نیست.» رایت در تلگرام خود اضافه کرده بود: اگر (AIOC) به ایران برگردد با خود فاجعه به همراه خواهد آورد. توصیه‌ای که به رایت شد این بود که «بریتانیا به‌طور کلی باید حسن‌نیت خود را به ایران نشان دهد و یك راه‌حل منطقی، از هر گفتگویی مؤثرتر خواهد افتاد.»[۲۴]

در این گیرودار هربرت هوور (کوچك) نظریه تشکیل کنسرسیوم خود را دنبال می‌کرد، گرچه مغایر قانون «ضدتراست» آمریکا بود. در واقع وزارت دادگستری آمریکا در تاریخ ۲۳ آوریل ۱۹۵۳، ادعانامه‌ای علیه همان کمپانیهای نفتی آمریکایی تنظیم کرده بود که هوور قصد داشت به‌وسیله آنها کنسرسیوم تشکیل دهد. در ادعانامه گفته شده بود کمپانیهای مذکور «بصورتی غیر قانونی،... مبادله و تجارت و تولید نفت را به انحصار خود درآورده و درحالی که قیمت‌های نفت را ثابت نگاه‌داشته‌اند، بازارهای جهان را میان خویش تقسیم کرده‌اند.»[۲۵]

با وجود این راههایی وجود داشت که به‌وسیله آن می‌شد از شمول مفاد قانون «ضدتراست» مصون ماند. مانند توسل به عبارات دهن پرکنی نظیر «تهدید کمونیسم» و «منافع امنیتی جهان آزاد» و غیره.

هوور با پشتیبانی آیزنهاور و «شورای امنیت ملی» توانست موافقت هربرت براون‌ول دادستان کل ایالات متحده را برای تشکیل کنسرسیومی به‌منظور اداره صنایع نفت ایران، به‌دست آورد.[۲۶] او با کسب این اجازه مسئله را از طریق شروع مذاکره با بعضی از کمپانیهای نفتی آمریکا دنبال کرد و به آنها گفت از نظر شورای امنیت ملی همکاری آنها یك امر اساسی تلقی می‌شود[۲۷].

فریزر که دیگر متوجه شده بود (AIOC) نمی‌تواند به تنهایی کاری در ایران صورت دهد نیز رؤسای ۷ کمپانی نفتی عمده بین‌المللی را برای مذاکره درباره تشکیل یك کنسرسیوم به لندن دعوت کرد و گویی انجام چنین دعوتی در شأن مرتبه و مقام او نیست دعوتنامه را به امضای معاون خود اریك‌دریك برای آنها

فرستاد[۲۸].

در نیمه ماه دسامبر هوور و نمایندگان ۸ کمپانی عمده نفتی: استاندارد اویل‌آف کالیفرنیا ـ استانداردداویل آف‌نیوجرسی ـ تکزاکو ـ گلف ـ سوکونی‌واکیوم ـ کمپانی فرانسردپترول (CFP) «شل» و (AIOC) به مدت سه روز جلسه‌ای در لندن، در دفتر (AIOC) تشکیل دادند. فریزر که افتتاح جلسه با او بود تأکید کرد در هر قراری که در آینده گذارده می‌شود می‌خواهد (AIOC) ۵۰ درصدکل سهام را داشته باشد و کمپانیهای دیگری که مایل به داشتن سهمی از صنایع نفت ایران هستند، به‌عنوان حق مشارکت باید به (AIOC) غرامت مکفی بپردازند. هوور با اختصاص چنین سهم عظیمی برای (AIOC) مخالفت کرد و از لحاظ سیاسی آنرا غیر واقع‌بینانه خواند. دالس نیز با اشاره به این مسئله که «حکومت کنونی ایران توسط آمریکا بر مسند قدرت نشسته است»[۲۹] به کمک هوور آمد. هوور صریحاً گفت ابتکار باید در دست آمریکا بماند و بهتر است بریتانیا و (AIOC) کمتر به رخ کشیده شوند.

پس از گفتگوهای بسیار سرانجام (AIOC) موافقت کرد ۴۰ درصد از سهام را داشته باشد و ۴۰ درصد نصیب کمپانیهای آمریکا گردد و ۱۲ درصد نیز برای شل (هلندی) در نظر گرفته شود. فریزر پیشنهاد کرد ۸ درصد باقیمانده به CPF (فرانسوی) واگذار گردد ولی هوور با این پیشنهاد مخالفت داشت، چه کمپانی فرانسوی تحت نوعی تسلط انگلیس بود و پیشنهاد فریزر اختیار کنسرسیوم را عملاً زیرنظر انگلیس‌ها قرار می‌داد. توافق نهایی سرانجام در پایان ماه مارس به‌دست آمد که (CFP) موافقت کرد سهم خود را به ۶ درصد تنزل دهد. به این ترتیب سهم شل از ۱۲ درصد به ۱۴ درصد افزایش می‌یافت.[۳۰]

گام بعدی رسیدن به توافقی با فریزر، رئیس کل کمپانی نفت بود که به‌نظر می‌رسید انجام آن وظیفه بسیار دشوار و وحشتناکی باشد. روز ۱۲ مارس ۱۹۵۴، هوور و نمایندگان دیگر کمپانیهای داوطلب عضویت در کنسرسیوم بار دیگر در لندن اجتماع کردند و در آنجا فریزر خیالات خود را در این باره که برای مشارکت در کنسرسیوم انتظار دارد آنها چقدر به (AIOC) بپردازند، تشریح کرد. فریزر

گفت یك راه برای نزدیك شدن به قضیه آن است که حساب کنیم (AIOC) بابت محرومیت از ذخایر نفت ایران چه مقدار متضرر شده و رقمی که خودش تعیین می کرد ۵/۵ میلیارد دلار بود. او می گفت با قبول این مسئله که ذخایر مذکور جزو اموال (AIOC) محسوب می شود، از قرار محاسبهٔ هر بشکه از ذخایری که هنوز بهره برداری نشده و زیر زمین است، به مبلغ ۲۰ سنت، یك رقم بالای ۸ میلیارد دلار تشکیل می شود. اما من آنرا به جای آنکه چنین مبلغ کلانی مطالبه کنم ۱۰ سنت در هر بشکه به حساب شما می آورم، به اضافه یك رقم یك میلیارد و ۲۶۷ میلیون دلار از بابت محصولاتی که از زیرزمین بیرون آورده شده و اکنون موجود است، و براساس محاسبه به میزان شرکت صددرصد در کنسرسیوم. علاوه بر این ایران هم باید به خاطر «شکستن امتیاز» ۱۱۰ میلیون تن نفت مجانی به مدت ۲۰ سال در اختیار (AIOC) بگذارد و با احتساب قیمت آن زمان نفت خلیج فارس که بشکه ای ۱/۹۰ دلار بود، فریزر از ایران نیز توقع داشت یك میلیارد و ۴۳۰ میلیون دلار (براساس صددرصد) بگیرد، بدون در نظر گرفتن اینکه پرداخت چنین غرامتی کمر اقتصاد ایران را در هم خواهد شکست. با این حساب خیال فریزر این بود که علاوه بر وصول ۱۰ سنت در هر بشکه از محصولات جدیدی که به وسیله شرکای تازه درآینده تولید می شد، ۲ میلیارد و ۷۳ میلیون دلار (براساس ۱۰۰ در ۱۰۰) به عنوان غرامت زیان (AIOC) در ایران دریافت نماید[۳۱] بگذریم از اینکه گزارش رسمی سالانه (AIOC) برای سال ۱۹۵۱، یعنی آخرین سال فعالیت کمپانی در ایران، کل ارزش داراییهای (AIOC) در ایران را جمعاً به میزان فقط ۹۴ میلیون دلار (چیزی حدود ۲۵٪ بخشی از ادعای فریزر) تعیین کرده بود.

کمپانیهای آمریکایی و شل پیشنهاد متقابلی به این شرح عرضه کردند که هر پرداختی به (AIOC) بابت حقوق و منافعش در ایران، باید براساس ارزش تجارتی این حقوق و منافع محاسبه شود، نه ارزش کل ذخایر زیرزمینی ایران. از طرف دیگر اگر (AIOC) حقوق خود را در ایران می فروشد، دیگر نمی تواند در عین حال بابت غرامت هم از ایران مبلغ یك میلیارد و ۴۶۳ میلیون دلار مطالبه نماید. آنها پیشنهاد می کردند با این حساب کل مبلغی که (AIOC) می تواند

مطالبه کند (براساس ۱۰۰ در ۱۰۰) نمی‌تواند از رقمی معادل ۸۰۰ میلیون دلار تجاوز کند[۳۲].

این درست همان رقمی بود که والترلوی قبلاً درباره جمع ارزش داراییها و سرمایه‌گذاری (AIOC) در ایران برآورد کرده بود.

وقتی دیدند فریزر محکم به پیشنهادهای خود چسبیده و ول‌کن معامله نیست، هوور به دالس تلگرامی فرستاد به این مضمون که اگر قرار است کنسرسیوم با ایران برای دادن ترتیباتی براساس تقسیم ۵۰ـ۵۰ منافع وارد مذاکره شود، دیگر مطالبه غرامت از آن کشور چه معنایی دارد؟ بعلاوه (AIOC) با مشارکت در کنسرسیوم، از به دست آوردن هرگونه منافعی درآینده محروم نخواهد شد، چه می‌تواند برای هر مقدار نفت که بازار دارد، از نفت ایران استفاده کند، بنابراین (AIOC) نه چیزی می‌دهد، نه چیزی می‌فروشد که بتواند مدعی شود به کسب و کار فعلی آن لطمه وارد خواهد شد.

هوور پیشنهادهای فریزر را به‌طور کامل غیر قابل قبول خواند.[۳۳] هندرسن نیز با این عقیده موافق بود و مطالبه غرامت توسط (AIOC) از ایران به نظرش مضحك و عجیب و غریب می‌رسید و بخصوص اشاره می‌کرد ایران هم دعاوی متقابلی که جمع مبلغ آنها به صدها میلیون دلار بالغ می‌شود نسبت به (AIOC) دارد که غالب این دعاوی هم به نظر حقوقدانان فرانسوی و بلژیکی معتبر است. در چنین شرایطی بهترین راه برای (AIOC) آن است که بکلی از دعاوی خود دست بکشد تا در مقابل ایران هم دعاوی خود را مطرح نکند[۳۴].

دالس که از ادعاهای خارج از حد و قاعده فریزر به‌خشم آمده بود برای وینتروپ آلدریچ سفیر ایالات متحده در لندن تلگرامی فرستاد و در آن از او خواست به ایدن اطلاع دهد اگر فریزر در پیشنهادهای خود تعدیل‌های اساسی و چشمگیر نکند، کمپانیهای آمریکایی مذاکرات را قطع خواهند کرد. دالس در تلگرام خود اضافه کرده بود: «چنین تحولی بدون شك... ما را ناگزیر خواهد ساخت که روش خود را نسبت به مسئله نفت ایران به‌طور کلی تغییر دهیم. چه به‌نظر می‌رسد در برابر چنین اشکالتراشیهایی به‌دست آوردن یك راه حل معقول

برای رفع اختلاف نفتی ایران و انگلیس بکلی غیر ممکن است. و این امر ممکن است ناگزیرمان سازد که در نهایت احتیاط تمامی حدود روابط آمریکا و انگلیس را در سراسر خاورمیانه از اساس مورد تجدیدنظر قرار دهیم.»[۳۵]

این التیماتومی بود که دیگر ایدن نمی‌توانست آنرا نادیده بگیرد. برای آنکه آرامش اعصابی در واشنگتن به وجود آید، وی به وزارت خارجه آمریکا اطلاع داد اگر ایران اصل ۵۰ـ۵۰ را بپذیرد، آنچه می‌تواند مورد مطالبه (AIOC) به عنوان غرامت قرار گیرد مبلغی سرجمع، معادل یکصد میلیون پوند (۲۸۰ میلیون دلار) خواهد بود، نه یك میلیارد و چهارصد و شصت و سه میلیون دلار که فریزر می‌خواهد وصول کند. در مورد پرداخت حق‌المشارکت نیز ایدن به آلدریج گفت به فریزر اظهار داشته که میان مبالغ پیشنهادی او و آنچه مورد نظر کمپانیهای آمریکایی است، حد وسط قابل قبولی پیدا کند سرانجام در تاریخ ۱۹ مارس که (AIOC) دعاوی خود را به یك میلیارد دلار (براساس ۱۰۰ در ۱۰۰) کاهش داد، توافقی حاصل شد، به این ترتیب که ۵ کمپانی آمریکایی باضافه شل و کمپانی نفت فرانسه بابت حق‌المشارکه خود در کنسرسیوم باید ۶۰۰ میلیون دلار به (AIOC) می‌دادند و ۶۰ درصد از سهام آنرا تحصیل می‌کردند. از این مبلغ قرار شد ۱۵۰ میلیون دلار نقداً و بقیه به‌صورت نفت از قرار ۱۰ سنت در هر بشکه به مدت ۲۰ سال به (AIOC) پرداخت شود[۳۶].

آنچه حل نشده باقی ماند مبلغ یکصد میلیون لیره ای بود که بریتانیا انتظار داشت به عنوان غرامت از ایران دریافت دارد. هندرسن، هم برای دالس و هم هوور تلگرامی فرستاد و گفت اگر ایران غرامت بپردازد به این معنا خواهد بود که درآمدش از هر بشکه نفت کمتر از دیگر کشورهای تولید کننده نفت خواهد شد. از این مهم‌تر قراردادی که ایران به‌موجب آن از کنترل بر صنایع نفت خویش محروم شود، و مجبور به پرداخت غرامت گردد و درآمد نفت را هم بین خود و کنسرسیوم تقسیم کند، هر چقدر هم که ظاهر آنرا خوب آرایش کنیم، به‌طور کلی از نظر مردم نوعی کاپیتولاسیون ملی محسوب خواهد گردید. بایرود نیز عقیده داشت این حرف بوچی است که بخواهیم (AIOC) از ایران چیزی هم مطالبه کند. اما

انگلیس‌ها همچنان اصرار می کردند. دولت بریتانیا برای آنکه ایران را در انزوا بگذارد پیشنهاد کرد تعیین مبلغ غرامت را به عهده خود دولتین انگلیس و ایران بگذارند تا آنها از طریق مذاکرات مستقیم حل کنند. وقتی هوور و آلدریچ دیدند اگر این پیشنهاد انگلیس را قبول نکنند، کل قرارداد مربوط به کنسرسیوم به‌هم خواهد خورد و تمام تلاشهایشان عبث خواهد ماند، ناگزیر تسلیم نظر بریتانیا شدند[۳۷].

در اوایل آوریل ۱۹۵۴ مذاکرات لندن با صدور یادداشت تفاهمی که نام آنرا «اساس راه حل برای رفع اختلافات انگلیس و ایران» گذارده بودند پایان یافت. امضاکنندگان یادداشت تفاهم با تشکیل کنسرسیومی موافقت کردند که در آن سهام کمپانیهای مختلف به این شرح بود: کمپانیهای آمریکایی ۴۰ درصد، (AIOC) ۴۰ درصد، شل (هلندی) ۱۴ درصد، CFP (فرانسوی) ۶ درصد. ۵ کمپانی آمریکایی که هر یك به‌طور مساوی ۸ درصد سهم داشتند عبارت بودند از استاندارد اویل آف کالیفرنیا، استاندارد اویل اف نیوجرسی، سوکونی واکیوم، تکزاکو و گلف.

قبل از آنها که نمایندگان کنسرسیوم عازم تهران شوند، سر راجر استیونس سفیر بریتانیا در تهران گزارشی از اوضاع سیاسی ایران برای ایدن فرستاد که در آن گفته می‌شد: «اصول ملی‌گرایی کماکان مقدس باقی‌مانده و نمی‌شود قراردادی را تحمیل کرد که قابل عرضه و معقول به‌نظر نرسد. میراث مصدق را نمی‌شود بسادگی نادیده انگاشت و در حقیقت این اصول بر مذاکراتی که در پیش است سایه خواهد افکند.» استیونس در گزارش خود اضافه کرده بود: «این یك برخورد سادهٔ هوشهای متفاوت نخواهد بود و من باید آنرا بیشتر با جلسهٔ برخوردی از قیم‌های مختلف که پیرمردی لئیم و دردسرآفرین پس از مرگش که مزاحمت‌های آن کمتر از زمان حیاتش نیست ـ به‌صورت وصیتنامه‌ای غیرعادی و عجیب و غریب برجای گذارده است. مفاد این وصیت نامه ظاهراً باید راه حلی برای اجرای آن به‌دست داده باشد اما در واقع قیم‌های منصوب ناگزیرند برای پیاده کردن روح واقعی وصیت‌نامه خود را درگیر طرحهای پیچیده و بغرنجی

نمایند تا آزادی عمل لازم را برای به دست آوردن راههایی جهت سرمایه‌گذاری ترکه او بیابند که براساس آن کلیه وراث از حداکثر منافع برخوردار گردند.»[۳۸]

در نیمه آوریل سال ۱۹۵۴ مذاکرات نمایندگان طرفین در تهران آغاز شد. دولت بریتانیا دیوید سرپل از وزارت خزانه‌داری و انگوس‌بکن از وزارت سوخت و برق را به تهران فرستاد تا مذاکرات را زیر نظر داشته باشند. بکت یك وظیفه اضافی هم داشت و آن دنبال کردن تمام سخنانی بود که کلمه به کلمه از دهان هوور خارج می‌شد و تمام کلمات و حتی حرکات هوور را بایستی به لندن گزارش می‌داد. برای انجام این منظور وی اتاقی در همان هتلی که هوور اقامت داشت گرفت و بارها کوشید که او را به تلهٔ مذاکرات دونفری بیندازد اما برای گزارش کردن درباره هوور به مافوقهایش در لندن کمتر چیز به‌درد بخوری به‌دستش آمد جز آنکه گاهی متلکی به انگلیس‌ها می‌پراند و بعضی اوقات نیز یواشکی از رختخوابش بیرون می‌خزید![۳۹]

برای آنکه پس از ۲۸ ماه دشمنی آشکار از طرف انگلیس نسبت به ایران، راه مذاکرات تا حدودی هموار شود ایدن در تاریخ ۲ آوریل به مردم اظهار داشت بریتانیا از تأسیس کنسرسیوم استقبال کرده است و سیاست دولت متبوع وی آن است که برای پیروزی و رفاه ایران آنچه در قدرت دارد انجام دهد. همان‌طور که دیدیم این گفته با واقعیت فرسنگها فاصله داشت. از این بالاتر در انگلستان نیز همه از اینکه یك کنسرسیوم مختلط اداره امور عملیات نفتی در ایران را به‌عهده گرفته خوشحال نبودند. به‌عنوان مثال ساندی اکسپرس در شماره ۱۸ آوریل خود نوشت: «با بیرون انداختن مصدق... ممکن است کسی تصور کند تمام حقوق قانونی ما به‌طور کامل دوباره تأمین شده است اما اگر چنین تصوری داشته باشد قدرت منافع نفتی آمریکا را خیلی دست کم گرفته است. پس از ماهها مذاکره سرانجام اینك آثاری از یك بریدگی پیدا شده... که اگر آنرا خوب موشکافی کنیم معنایش این است که از این پس در هیچ نقطه‌ای از جهان جز «برونی» در «برنئو» دیگر بریتانیا تسلط انحصاری بر هیچ منبع نفتی ندارد... نه تنها دم شیر را بریده‌اند بلکه به کندن پوست خود نیز رضایت داده است.» مذاکرات تهران

به‌وسیله اورویل هاردن رئیس کل کمپانی جرسی استاندارد، به نمایندگی از جانب دیگر کمپانیهای نفتی آمریکایی رهبری می‌شد. اج.ای اسنو، از مدیران کل (AIOC) و جان لودون رئیس کمپانی شل نیز در اجرای این وظیفه با او همکاری داشتند. اف.اربربیژیه از (CFP) به‌عنوان ناظر شرکت داشت. از طرف ایران یك کمیته سه نفری به ریاست دکتر علی امینی وزیر دارایی، که از منصوبان سببی مصدق بود و مدت کوتاهی نیز در دولت او به‌عنوان وزیر شرکت داشت، مأمور اداره مذاکرات شده بود. یك کمیته ۴ نفری دیگر مرکب از کارشناسان فنی و حقوقی ایران نیز در مذاکرات شرکت داشتند و اهمیت آن کمتر از کمیته سه نفری نبود و مرتباً با همتایان خویش در هیئت کنسرسیوم بر سر مسائل مربوط به حرفه‌شان جلسه و مذاکره داشتند[۴۰].

برای کمك به مذاکرات، ایران ابتدا دو مستشار استخدام کرده بود ولی استیونس سفیر انگلیس رأی ایران را زد و توصیه کرد به‌جای آنها از تورکیلد ریبر رئیس کل سابق تکزاکو استفاده کند. تورکیلد از طرف هوور توصیه شده بود. اطلاع از این نکته جالب توجه است که قبل از توصیه تورکیلد، هوور ابتدا نظر ایدن را برای تأیید وی جویا شد و ایدن ضمن تصویب آن گفته بود مبادا ایران مطلع شود که من انتصاب تورکیلد را تأیید کرده‌ام و موضوع باید محرمانه بماند[۴۱].

همان‌طور که ایدن انتظار داشت تورکیلد ریبر و معاون وی تام راونپورت که یك وکیل دعاوی آمریکایی بود، به پیشبرد نظریات کنسرسیوم بیش از اجرای نظریات ایران کمك کردند. برای مثال وقتی ایرانی‌ها در جریان مذاکرات از این دو نفر سؤال کردند بدون آوردن کمپانیهای نفتی خارجی شما چقدر می‌توانید از نفت ایران را صادر کنید آنها جواب دادند «به اندازه‌ای که شما ممکن است توی کلاه خود بریزید!»[۴۲]

استیونس، رایت، بکت و سرپل از طرف دولت انگلستان به‌عنوان ناظر در جریان مذاکرات حضور داشتند. نظار دیگر عبارت بودند از هندرسن و ویلیام رانتری از سفارت آمریکا و وزیرمختار هلند در تهران[۴۳].

نمایندگان کنسرسیوم مذاکرات خود را با کوشش براساس فریب آغاز کردند. آنها ابتدا پیشنهادی مطرح کردند که در حقیقت به کمپانیهای تشکیل‌دهنده کنسرسیوم حق اداره کامل در مورد مدیریت و عملیات اجرایی صنعت نفت ایران را می‌داد، ولی ظاهراً چنین وانمود می‌شد که دولت ایران برخلاف روح قانون ملی شدن و آرزوهای مردم این‌کشور ـ مسئولیت کنترل صنایع نفت را از خود سلب کرده است. نمایندگان ایران این پیشنهاد را رد کردند و گفتند که کنسرسیوم باید به‌عنوان عامل NIOC (شرکت ملی نفت ایران) فعالیت داشته باشد.

نمایندگان کنسرسیوم متقابلاً استدلال کردند اتخاذ چنین رویه‌ای دیگر کشورهای تولید کننده را نیز، که در آنها فعالیت دارند، تشویق خواهد کرد نفت خود را ملی کرده و شرایط مشابهی درخواست نمایند[۴۴].

اختلاف دیگر میان خود اعضای کنسرسیوم بروز کرد. انگلیس‌ها، هم به‌عنوان یك مسئله حیثیتی و هم به‌خاطر اعمال حداکثر کنترل بر کنسرسیوم، می‌خواستند که ملیت کمپانی جدید و مدیریت آن انگلیسی باشد. همچنین کنسرسیوم در لندن به ثبت برسد و محل آن نیز همان ستاد مرکزی (AIOC) در پایتخت انگلیس تعیین شود. ایرانی‌ها تا سرحد جنون نسبت به موضوع ثبت کنسرسیوم در لندن و مدیریت انگلیسی مخالفت نشان می‌دادند. کمپانیهای آمریکایی و شل هلندی نیز با مدیریت انگلیس مخالف بودند و بعلاوه در نظر داشتند دفتر مرکزی کنسرسیوم در ایران باشد و مدیریت آن نیز به هلندیها واگذار شود. فریزر با ثبت کنسرسیوم در هلند و مدیریت هلندی مخالف بود، مگر آنکه شرکتهای تشکیل دهنده کنسرسیوم به‌صورت کمپانیهای عامل فعالیت کنند و تضمیناتی داده شود که امور اساسی از لندن کنترل می‌شود[۴۵].

از طرف دیگر کنسرسیوم در نظر داشت ۵۰ درصد از سود خالص را به ایران بپردازد اما دولت ایران می‌ترسید سهیم شدن غیر مشخص ۵۰ـ۵۰ در سود خالص ممکن است مردم را تحریك کند که آنرا به «کاپیتولاسیون» متهم نمایند از این گذشته یك مسئله مهم دیگر آن بود که پرداختهایی که به ایران می‌شود با کدام

ارز خارجی صورت خواهد گرفت. انگلیس‌ها اصرار داشتند پرداختها به لیره استرلینگ انجام شود تا بتوانند هزینه‌های خارجی ایران را تحت کنترل سیستم مبادله ارزی بریتانیا درآورند. گرچه هر ۵ کمپانی آمریکایی که به منابع نفتی خاورمیانه و دیگر نقاط جهان دسترسی داشتند، به‌خاطر منافع سیاسی دولت ایالات متحده به کنسرسیوم پیوسته بودند معذالك آمادگی نداشتند زیر بار ترتیباتی بروند که از لحاظ مالی به نفع‌شان نباشد. از این‌رو هرگاه (AIOC) فشار می‌آورد تا نظریات خود را اعمال کند و یا ایران شرایط آنها را نمی‌پذیرفت، کمپانیهای مذکور بسادگی تهدید می‌کردند که از کنسرسیوم خارج خواهند شد[۴۶].

بروز تمام این اختلافات منجر به آن شد که مذاکرات به توقف برسد و نمایندگان کنسرسیوم تصمیم به ترك تهران گرفتند تا با شرکای خویش مشورت کنند. گذشته از این، کمپانیهای آمریکایی این امر را حایز اهمیت اساسی می‌دانستند که با دولت متبوع خویش تبادل نظر به عمل آورند. روز ۲۱ مه ۱۹۵۴ در جلسه‌ای سطح بالا که در واشنگتن با شرکت عده‌ای از مقامات عالیرتبه آمریکایی، از جمله همفری وزیرخزانه‌داری، چارلز آندرسن معاون وزارت دفاع و نمایندگان ۵ کمپانی آمریکایی تشکیل شد، نمایندگان کمپانیها مواضع خویش را به این شرح کاملاً روشن کردند که به‌نظر آنها اولاً هر ترتیباتی با ایران باید براساس ۵۰ـ۵۰ داده شود، بعلاوه پرداخت‌هایی که به آن کشور انجام می‌گردد، باید عمدتاً به‌صورت درآمد مالیاتی ایران باشد تا این مبالغ شامل مالیاتهای آمریکایی نگردد. مدت قرارداد باید در همان حد امتیازنامه (AIOC) باشد و گذشته از همه اینها کنسرسیوم باید رأساً بر کلیه عملیات، کنترل کامل و مؤثر اعمال نماید.

این مواضع مورد تأیید مقامات رسمی دولت آمریکا قرار گرفت. «آنها استدلال کردند شکست در پیدا کردن راه‌حلی بر این اساس نه تنها منافع بازرگانی ایالات متحده را درخاورمیانه... بلکه امنیت ملی آمریکا را تهدید خواهد کرد، که لزوماً ایجاب می‌کند ایران از خطر تسلط کمونیستها رهانیده شود.»[۴۷] در این میان در تهران مشکلات زاهدی محدود به مسئله نفت نبود شاه که امیدوار بود

با کمك آمریکا زاهدی را از سر راه خود بردارد از هندرسن پرسید به نظر او اگر زاهدی نتواند درچارچوب قانون ملی شدن نفت به توافقی دست یابد چه کسی برای تصدی مقام نخست‌وزیری مناسب است؟

هندرسن جواب داد حل مسئله درگروی برداشت لیبرالی از قانون ملی شدن نفت است و عاقلانه نیست در این گیرودار مذاکرات نفتی کابینه تغییر داده شود. هندرسن از انگلیس‌ها نیز خواست به شاه نصیحت کنند در چنین مقطعی تغییر دولت مصلحت نیست و وزارت‌خارجه انگلیس نیز به‌همین ترتیب عمل کرد اما آن‌طور که آلدریچ سفیر آمریکا در لندن می‌نویسد معذالك انگلیس‌ها از تأیید مستقیم زاهدی نزد شاه، «که ظاهراً درباره‌اش ملاحظاتی داشتند» خودداری ورزیدند[۴۸].

درتمام این مدت انگلیس برای وصول غرامت ایران را زیر فشار گذارده بود. استیونس نظر آن کشور را طی یادداشتی به اطلاع دولت ایران رساند که تا مسئله غرامت حل نشود، مذاکرات کنسرسیوم به‌صورت موفقیت‌آمیزی پایان نخواهد یافت. با تظاهر به اقدامی تصنعی به‌خاطر آنکه تصویر بزرگوارانه و سخاوتمندانه از (AIOC) برای دولت ایران مجسم سازد، یادداشت استیونس تأکید می‌کرد کمپانی در نظر ندارد بابت عدم‌النفع در سالهای باقیمانده از امتیازنامه و یا داراییهایی که توسط کنسرسیوم مورد استفاده قرار خواهد گرفت ادعای غرامت کند بلکه نظرش این است که غرامت محروم شدن از یکصد میلیون تن نفت ایران بین سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ را بخواهد که ظرف این مدت ناگزیر شده است برای تأمین نیازمندیهای مشتریهای خویش نفت مورد لزوم را با مخارجی غیر عادی و غیر قابل جبران از دیگر منابع به دست آورد. همچنین از بابت تصفیه خانه آبادان، میدانهای نفتی «نفت شاه» و تسهیلات توزیع مواد نفتی داخلی، که برای دولت ایران به جا گذارده غرامت می‌خواهد. در طول این مذاکرات انگلیس‌ها روشن کردند که کل دعاوی مورد مطالبه آنها به ۲۶۳ میلیون لیره استرلینگ سرمی‌زند.[۴۹] ایرانی‌ها تظاهر (AIOC) را به بزرگواری و سخاوتمندی در مورد صرف نظر از دریافت «عدم‌النفع» و هزینه‌های تأسیسات رد

کردند و گفتند روشن است که (AIOC) نمی‌تواند از یك طرف بابت این موارد از ایران غرامت بگیرد و از طرف دیگر آنها را به کنسرسیوم بفروشد. ایران همچنین ادعای مربوط به مطالبه غرامت، بابت محرومیت سه ساله خود از نفت ایران رد کرد و پاسخ داد که در این مدت ما به کرار پیشنهاد کردیم نفت خود را بفروشیم ولی از خرید آن خودداری نمودند. سپس به برشمردن دعاوی متقابل ایران علیه (AIOC) پرداختند که جمع رقم آن‌ها از ۳۰۰ میلیون لیره هم بالاتر می‌رفت. این دعاوی شامل عدم پرداختهای مربوط به حق‌الامتیاز و مالیات سهم ایران در ذخایر (AIOC) و سود سهام و بالاخره یك رقم ۵۰ میلیون لیره ای بابت خسارانی بود که به لحاظ تحریم نفتی به ایران وارد شده بود. طی ۱۸ جلسه جك‌وجانه زدنهای طولانی و سخت بالاخره بین طرفین توافق شد که ایران مبلغ ۲۵ میلیون لیره به اقساط ۱۰ ساله از قرار سالی ۲/۵ میلیون لیره، از ابتدای سال ۱۹۵۷ بپردازد[۵۰].

دربارهٔ ارزی که بایستی کنسرسیوم پرداختی‌های خود را به ایران به آن انجام دهد، نظر دکتر علی امینی وزیر دارایی این بود بهترین راه آن است که هر کشوری پرداختهایش را با ارز کشور خودش بپردازد. همان‌طور که قبلاً دیدیم انگلیس‌ها اصرار داشتند تمام پرداختها به لیره استرلینگ انجام شود و به این ترتیب ایران مجبور می‌شد در تمام موارد کالاهای مورد نیاز خود را از کشورهای حوزه استرلینگ وارد کند ولو آنکه قیمت این کالاها در کشورهای حوزه استرلینگ، از لحاظ تجارتی مقرون به‌صرفه نباشد. قبلاً فرانسوی‌ها تهدید کرده بودند اگر مجبور شوند فقط به‌خاطر رضایت انگلیس‌ها، که در موضعی هستند که می‌توانند مؤسسات خود را بر مؤسسات فرانسوی ارجحیت گذارند، ناگزیر به پرداخت با لیرهٔ قابل تسعیر کردند، کنسرسیوم را ترك خواهند گفت. هندرسن نیز مخالف این امر بود که به‌دست انگلیس‌ها شلاقی داده شود که بتوانند آنرا بالای سر بازرگانی ایران حرکت دهند و همفری وزیر خزانه‌داری آمریکا هم می‌گفت چنین امری اعمال تبعیض علیه صادرات ایالات متحده خواهد بود. بالاخره توافق شد پرداختهای کنسرسیوم به ایران به لیره استرلینگ باشد ولی بریتانیا ۴۰ درصد از

رسیدهای دریافت ایران از کنسرسیوم را به ارزهای دیگری که مورد نیاز بازرگانی ایران باشد تبدیل کند[۵۱].

روز ۲۲ ژوئن ۱۹۵۴ دومین دور مذاکرات کنسرسیوم آغاز شد در این دور نمایندگی اصلی کمپانیهای نفتی آمریکایی را هاوارد پیج نایب رییس و مدیرعامل شرکت جرسی استاندارد به عهده داشت که جانشین هاردن که بیمار گردیده بود، محسوب می‌شد. پیج که ۲۵ سال قبل به کمپانی جرسی استاندارد پیوسته بود قابلیت فوق‌العاده خود را در موارد متعدد ثابت کرده بود. از این گذشته نزد انگلیس‌ها اعتبار خاصی داشت چه از صمیم قلب کلیه مقررات تحریم نفتی آنها علیه ایران را رعایت می کرد.

در طول مذاکرات ایرانی‌ها به مقاومت در برابر آنکه مدیریت صنایع نفت را به طور کامل به کنسرسیوم واگذار کنند و به دریافت ۵۰ درصد از سود خالص رضایت دهند، ادامه دادند ولی در موضع قدرت نبودند. دولتی که منصوب کودتای آمریکایی ـ انگلیسی بود چگونه می توانست در برابر کمپانیهایی که مورد حمایت خود کودتاسازان بودند مقاومت کند؟ تنها امید امینی به دست آوردن شرایطی بود که از نظر افکار عمومی ایرانیان خفت‌بار و موهن نباشد.

به عقیده جان لودون رئیس کمپانی شل که در جر[illegible] شرکت داشت، امینی مذاکره کننده قابلی بود و در طرح و استدلال برای پیشبرد شرایط ایران شرافتمندانه می کوشید ولی خودش هم می‌دانست که ایران در موضع ضعیفی است و از این رو برای به دست آوردن سودی بیش از ۵۰ درصد چندان اصرار نمی‌ورزید. طرف دیگر که از ضعف ایران به طور کامل استفاده می کرد دعاوی خود را از چنین موضعی مطرح می کرد که «یا قبول کن یا برو.»

آنطور که امینی می گفت: «هر بار من برای کسب شرایط بهتری فشار می‌آوردم، پیج جواب می‌داد: «دولت ایالات متحده از ما خواسته است برای نفت شما بازار پیدا کنیم. اگر شما شرایط ما را دوست ندارید بگذارید به خانه‌هایمان برگردیم.»[۵۲]

در نیمه ماه ژوئن بالاخره بر سر رسیدن به یك «توافق در نحو[illegible] علام»، این

جوش و خروشها در داخل کنفرانس صورت تازه ای پیدا کرد. مسئله این بود که از یك سو رضایت کنسرسیوم در مورد رعایت مسائل مربوط به مدیریت و کنترل صنعت نفت ایران جلب شود و از طرف دیگر ضروری به نظر می‌رسید که افکار عمومی ایرانیان قانع شود که قانون ملی شدن نفت زیر پا گذارده نشده است. بنابراین فعالیت‌ها بر سر چگونگی اعلام توافق به دست آمده دنبال می‌شد. مشاوران حقوقی ۸ کمپانی تشکیل‌دهنده کنسرسیوم با مشورت با اعضای هیئت نمایندگی ایران، کار روی مسئله «زبان بیان توافق» را آغاز کردند و سرانجام در تاریخ ۴ اوت با «نکات اصلی قرارداد» را براساس اصولی که مورد قبول طرفین قرار گرفته بود مشخص نمودند.

روز بعد پرزیدنت آیزنهاور پیام چاپلوسانه‌ای برای شاه فرستاد و از وی خواست حمایت خود را از قرارداد اعلام دارد. گرچه آیزنهاور می‌دانست که شاه اصولاً نقش قابل ملاحظه‌ای در مذاکرات به عهده نداشته، معذالك وی را به خاطر کمك ارزشمندی که به پیروزی مذاکرات کرده بود، مورد ستایش قرار داد. در این پیام، آیزنهاور به پادشاهی که ۱۲ ماه قبل از آن تاریخ با خفت از کشورش فرار کرده بود می‌گفت: «من از نزدیك تلاشهای شجاعانه شما را تعقیب می کردم و می‌دیدیم که در این سالهای سخت گذشته چه استقامت و ثبات قدمی از خود نشان می‌دهید و اینك حل مسئله نفت گام بسیار مهمی در جهت تحقق آرمانهای دیرین مردم کشورتان به شمار خواهد آمد.»[۵۳] پیام آیزنهاور همان روز به صورت وسیعی در ایران پخش شد و شاه که ارسال چنین پیامی او را سخت به وجد آورده بود از مجلس خواست قرارداد کنسرسیوم نفت را تصویب نماید. متن مشروح قرارداد و جزئیات مربوط به آن روز ۲۹ اوت تکمیل شد و به امضای امینی ـ پیج رسید. برای بررسی جنبه‌های حقوقی نسخه‌ای از قرارداد را نیز برای براون ول دادستان کل آمریکا فرستادند. و او نیز پس از مطالعه به آیزنهاور اطلاع داد که قرارداد نه تنها مغایر قانون «ضد تراست» نیست بلکه منافع امنیت ملی آمریکا را نیز کاملاً تأمین می کند. همان طور که پیش از این دیدیم جیمز مك گرانی دادستان کل سابق در ژانویه ۱۹۵۳ گزارش داده بود که «تسلط کارتل نفتی به عنوان

تهدیدی جدی برای امنیت ملی آمریکا محسوب می‌شود.»[۵۴]

چهار روز بعد قرارداد کنسرسیوم ایران و اسناد ضمیمه آن به امضای امینی و مرتضی قلی بیات مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران رسید.

قرارداد به شرکت ملی نفت ایران (NIOC) مالکیت اسمی داراییهای متعلق به صنعت نفت کشور را می‌داد، اما متضمن تشکیل دو شرکت عامل جدید، یکی برای اکتشافات و تولید و دیگری برای تصفیه بود که مالکیت هر دو شرکت به طور کامل در اختیار کنسرسیوم قرارداشت و هر دو شرکت قدرت نامحدود داشتند تمام اقدامات مربوط به مدیریت و کنترل صنایع نفت ایران را، به نمایندگی از جانب (NIOC) به عمل آورند. از این مهم‌تر در قرارداد پیش‌بینی شده بود قدرت نامحدود این دو شرکت «به وسیله هرگونه اقدامات اداری یا قانونگذاری یا توسل به هر راه حل دیگری توسط ایران قابل لغو و یا تعدیل نیست.»

مدت قرارداد ۲۵ سال بود و در پایان مدت نیز اگر کنسرسیوم موافق بود می‌توانست آنرا برای سه دوره ۵ ساله دیگر تمدید کند. این مدت که جمعاً سر به چهل سال می‌زد کمابیش در حد همان مدت باقیمانده از امتیازنامه ۱۹۳۳ بود که مهلت آن درسال ۱۹۹۴ پایان می‌یافت. ایران براساس یك سلسله ترتیبات بغرنج قرار بود ۵۰ درصد از سود خالص کنسرسیوم را دریافت دارد، ولی فرمول مربوط را از طریق همین پیچیدگی چنان قرارداده بودند که ظاهراً به نظر بیاید بیش از قراردادهای ۵۰ـ۵۰ به نفع ایران تمام می‌شود. نحوه پرداخت سهم ایران به صورت پرداخت مالیات به دولت ایران انجام می‌شد تا کمپانیهای تشکیل‌دهنده کنسرسیوم بتوانند در برابر باصطلاح مالیاتی که به دولت ایران می‌پردازند، از دولتهای متبوع خویش امتیازات مالیاتی هم به دست آورند[۵۵].

با تمام این شرایط، نمایندگان کنسرسیوم حاضر به امضای قرارداد در تهران نبودند چه، در این صورت ناگزیر می‌شدند هر اختلافی را میان طرفین پیش آید در دادگاههای ایرانی و براساس قوانین ایران حل و فصل نمایند. از این رو نسخه‌هایی از قرارداد تهیه و به وسیله هواپیمای چارتر (دربست اجاره شده) به لندن فرستاده شد و در تاریخ ۲۰ سپتامبر به وسیله (AIOC) شل (هلندی) و

کمپانی نفت فرانسه به امضا رسید. همان روز نیز نسخه‌ای را به نیویورك فرستادند و در آن شهر رئیس ۵ کمپانی نفتی آمریکایی آنرا امضا کرد. شرایط قرارداد از نظر ایران مناسب‌تر از شرایط امتیازنامه‌هایی نبود که در کشورهای دیگر برای عملیات نفتی داده شده بود و در آن هیچ صحبتی از حق ایران برای اظهاروجود در مدیریت صنعت نفت به میان نیامده بود. اما برای آنکه ظاهراً (NIOC) را از صورت یك موجودیت بی‌خاصیت درآورند اجازه داده شده بود بعضی از اقدامات غیراساسی نظیر خانه‌سازی، بهداشت کارکنان و آموزش آنها زیر نظر آن قرار داده شود.

خلاصه برای فایق آمدن بر اختلافاتی که ممکن بود بر سر تفاوت میان کنسرسیوم و مدیریت و محل قانونی آن به وجود آید یك اختاپوس چندملیتی خلق کردند که ارگانهای مختلف آن، هریك در کشورهای مختلفی چنگ دراز کرده بود. دو کمپانی تشکیل شده عامل، براساس قوانین هلند عمل می‌کرد، اما در ایران به ثبت رسیده بود. سهام این کمپانیها تعلق به کمپانی دیگری به نام «شرکای نفت ایران» داشت که خود، کنسرسیومی به ثبت رسیده در لندن بود، اما مدیریت کلی را هلندی‌ها برعهده داشتند[۵۶]. و مسئله‌ای که اهمیتی کمتر از اینها نداشت قرارداد محرمانه‌ای بود که میان کمپانیهای تشکیل‌دهنده اصلی کنسرسیوم بسته شده بود و براساس آن سطح تولید هریك از آنها را در ایران معین می‌کرد و آنرا مرتبط به سطح تولید در کشورهای دیگری می‌ساخت، که در آنها نیز کمپانیهای مذکور فعالیت داشتند. از این رو عایدات نفت ایران در سایه لطف و عنایت کنسرسیوم قرار گرفته بود که هر لحظه می‌توانست میزان تولید را در هر سطحی که تصمیم می‌گرفت تثبیت کند.

از طریق اعمال این شیوه‌های انحصاری کارتل تعیین میزان تولید نفت و در نتیجه قیمت آنرا در سراسر بازارهای جهان در اختیار خویش گرفته بود.

روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۵، امینی لایحهٔ مربوط را برای تصویب تقدیم مجلس کرد. زاهدی نخست وزیر که در بیم و هراس هندرسن سفیر آمریکا و دنیس رایت سفیر انگلیس مبنی بر اینکه هر لایحه‌ای با مقررات قانون ملی شدن نفت مغایرت

داشته باشد ممکن است تصویب نشود، شریك بود، قبلاً دست به اقدامات احتیاطی زده بود. ماهها قبل مصدق و گروهی از رهبران جبههٔ ملی در دادگاههای نظامی محاکمه و به اعدام یا زندان محکوم شده بودند. (به فصل ۲۲ نگاه کنید) از این گذشته حکومت نظامی نیز برقرار شده و هرکسی را که تصور می‌رفت ممکن است به لایحه کنسرسیوم دیدانتقادی داشته باشد، حاکم نظامی به زندان می‌انداخت. در میان این توقیف‌شدگان مصطفی فاتح نیز وجود داشت که از مدیران اجرایی سابق (AIOC) و مطلع‌ترین ایرانی در امور مربوط به نفت به شمار می‌آمد.

برای هرگونه رفع نگرانی در مورد مجلس، زاهدی دست به انتخابات جدیدی زده بود که از صندوقهای مختلف آن غالب کاندیداهای مورد حمایت دولت بیرون ریخته بودند. طبق اظهارات یك مقام رسمی سیا که در آن زمان در ایران به سر می‌برد، «زاهدی نامزدهای شخصی خودش را برای انتخابات دست‌چین کرده و به سیستم انتخاباتی کشور بولدوزر انداخته بود.»[۵۷] علاوه براین یك برنامه تبلیغاتی و روابط عمومی وسیع به راه انداخته شده بود که هدف آن بی‌اعتبار کردن برنامهٔ ملی کردن نفت توسط مصدق بود و می‌خواست به افکار عمومی بقبولاند که دولت زاهدی همان کار را از راه تشکیل «کنسرسیوم» انجام داده است.

با تمام اینها هواداران جبهه ملی در آبادان و تهران تظاهراتی در مخالفت با لایحه پیشنهادی به راه انداختند. خود مصدق که در آن موقع در زندان بود ساکت ننشست. مصدق به بهانهٔ تقاضای تجدیدنظر از حکمی که دادگاه نظامی درباره‌اش صادر کرده بود، یك لایحه ۲۹ صفحه‌ای نوشت که ۲۷ صفحه آن به اختلاف نفت و قرارداد کنسرسیوم ارتباط پیدا می‌کرد. در این لایحه، که تسلیم وکیل مدافع مصدق شد و به صورت پنهانی تکثیر و توزیع گردید گفته شده بود دولت در اقدامی که آشکارا با قانون ملی شدن نفت و منافع ملی مغایرت دارد، موافقت کرده است برای مدت ۴۰ سال دیگر اختیار اداره صنعت نفت کشور را به دست خارجیان بدهد و در عوض شرکت ملی نفت ایران (NIOC) را فقط مأمور

رسیدگی به امور بی‌اهمیتی نظیر تأمین مسکن و حمل و نقل کارکنان در مناطق نفت‌خیز نماید. از این گذشته دولت شرایطی را بر کشور مسلط ساخته و محیطی به وجود آورده که بر اثر آن هیچکسی نمی‌تواند از این اقدام فاجعه‌آمیز کوچك‌ترین انتقادی بکند. اگر غرب واقعاً مایل به مبارزه با کمونیسم است، باید از بهره کشی بی‌حساب از ضعفا دست بردارد. مصدق در پایان لایحه خود نتیجه می‌گرفت: «حالا دیگر برای تمام مردم روشن شده است من به چه دلیل در زندان به سر می‌برم»[۵۸] و البته روشن بود، چه همه می‌دانستند او از این جهت در زندان است که حاضر نشد حقوق حاکمیت ملت ایران را وجه‌المصالحه کند[۵۹].

روز ۱۰ اکتبر ۱۹۵۴ مجلس بحث دربارهٔ لایحهٔ کنسرسیوم را آغاز کرد. در حالی که جمع مخالفان آن محدود به ۵ نفر می‌شد. یکی از این ۵ نفر محمد درخشش، رئیس اتحادیه معلمین ایران بود که وقتی دولت صدها نفر از اعضای آن اتحادیه را باتهام مخالفت با لایحه کنسرسیوم زندانی کرد، بشدت خشمگین شد. درخشش هنگام طرح لایحه گفت انعقاد این قرارداد دلیل روشنی است بر اینکه طبقه حاکمه ایران رسیدن به هدفهای خودخواهانه خود را از طریق همکاری با بیگانگان جستجو می‌کند. او لایحه را مشروحاً از لحاظ جنبه‌های حقوقی و مالی مورد انتقاد قرار داد و آنرا مغایر با قانون ملی شدن نفت و آرمانهای درازمدت مردم ایران دانست.

درخشش ضمناً اعتراف کرد اطلاعات خود را درباره آنچه در مخالفت با لایحه بیان داشته از طریق بسته‌هایی که از بالای دیوار خانه‌اش به درون آن انداخته بودند به دست اورده و این اطلاعات را کارشناسانی تهیه کرده‌اند که ترس آنرا داشته‌اند اگر خودشان آنها را مطرح کنند، دستگیر و زندانی شوند. حملات درخشش و ۴ مخالف دیگر لایحه، کوچك‌ترین اثری نداشت. شاه، که خود را با رسیدن پیام آیزنهاور مستظهر به پشتیبانی از طرف رئیس جمهوری آمریکا می‌دید و از این مسئله سخت به وجد آمده بود، تمام قدرت خود را پشت سر تصویب لایحه گذارد و به نمایندگان گفت هر رأیی که علیه این لایحه داده شود آنرا رأیی علیه شخص خود محسوب می‌کند. روز ۲۱ اکتبر مجلس «قرارداد

کنسرسیوم» را با ۱۱۳ رأی موافق در مقابل ۵ رأی مخالف و ۱۰ رأی ممتنع تصویب کرد. هفته بعد در سنا نیز لایحه تصویب شد، درحالی که فقط ۴ مخالف و ۴ ممتنع داشت. و بالاخره در ۲۹ اکتبر لایحه به امضای شاه رسید[۶۰].

اعضای کنسرسیوم که از پیش می‌دانستند لایحه تصویب خواهد شد، قبلاً تانکرهای نفتکش را به آبادان فرستاده بودند و بارگیری نفت از فردای آنروز آغاز گردید. اولین کشتی نفتکشی که نفت ایران را دوباره بار زد به (AIOC) تعلق داشت. یك ژست «نمادین» (سمبولیك) که بوضوح می‌گفت کمپانی هنوز زنده است و در ایران فعالیت دارد. و به عنوان ژست «نمادین» دیگری از ادامهٔ قدرت (AIOC) در ایران، اج.ای اسنو، یکی از اعضای هیئت مدیره آن کمپانی به عنوان مدیرعامل شرکت تازه تأسیس «شرکای نفت ایران» منصوب شد. این کمپانی در واقع اختیاردار اتخاذ تصمیم‌های کلی و نهایی درباره نفت ایران بود. با وجود این تمام مسائل حل نشده بود. کمپانیهای مستقل نفت آمریکایی، از اینکه در کنسرسیوم نفت ایران مداخله‌شان نداده بودند بشدت خشمگین به نظر می‌رسیدند. ماهها قبل از آنکه قرارداد کنسرسیوم بسته شود، یك مؤسسه روابط عمومی از جانب این کمپانیها به جان فاستردالس نوشته بود: «وزارت خارجه به عنوان یك طرف... در مورد ایجاد انحصاری برای فروش و توزیع «نفت ایران» اقدام کرده است.» سپس مؤسسه مذکور از طرف کمپانیهای مستقل، وزارت خارجه آمریکا را متهم می‌کرد که از طریق جلوگیری از فروش نفت ایران به کمپانیهای مستقل نفتی ایالات متحده علناً جانب (AIOC) را گرفته و با آن کمپانی همدست شده تا از ملی شدن نفت ایران ممانعت به عمل آورد و همچنین به تشکیل یك «کارتل نفتی» کمك کرده تا از این طریق به پشتیبانی سرمایه‌های انگلیسی آمده «بلوط آنها را از آتش بیرون بیاورد.»

آنها همچنین اشاره کرده بودند (AIOC) به عنوان یك شریك کنسرسیوم «در واقع مانند وزارت خارجهٔ عملی دولت انگلیس محسوب می‌شود که پای منافع مستقیم آن در کار است. از همه بالاتر آنها می‌خواهند نفت ایران را بخرند، بدون آنکه وقعی به منافع دولت دیگر، یا یکی از عمال آن دولت بگذارند.»[۶۱]

وزارت خارجه که احساس کرد اگر کمپانیهای مستقل را به حال خودشان بگذارند، آنها می‌توانند یك جنجال بزرگ ایجاد کنند و دردسر واقعی به وجود آورند بدون هیچ درگیری و فقط به عنوان پرداخت حق‌السکوتی، به عنوان اینکه رعایت حق رقابت آنها را کرده است ۵ کمپانی شرکت‌کننده در کنسرسیوم را تشویق کرد که هر کدام یك هشتم از سهم خود را در کنسرسیوم، به قیمت تمام شده برای آنها، در اختیار کمپانیهای مستقل «واجدشرایط» بگذارند[۶۲].

عکس‌العمل فوری تصویب قرارداد کنسرسیوم نفت در مجلس ایران آن بود که بهای سهام (AIOC) در بورسهای جهان ناگهان به چهار برابر بهای آن درسال ۱۹۵۱، که بحران نفت آغاز شد، ترقی کرد. در ماه نوامبر همان سال (AIOC) نام خود را به نام یکی از کمپانیهای تابعه خود یعنی بریتیش پترولیوم تغییر داد. در همان حال کمپانی به سهامداران خود معادل ۴۰۰ درصد میزان سهامشان، به عنوان جایزه پرداخت کرد، به این صورت که به هر سهم عادی ۴ سهم تشویقی مجانی اعطا کرد و بهانه‌اش هم این بود که این کار را براساس توسعه کمپانی و ثروت آن و اینکه دیگر از شر عدم اعتمادی که، مداخله ایران سبب آن بوده رها شده، انجام می‌دهد. ۴ ماه بعد، در ۱۵ فوریه ۱۹۵۵ آر.ا.باتلر وزیر خزانه‌داری انگلیس در مجلس عوام این کشور اعلام کرد: «ارزش سهام دولت در (AIOC سابق) هنگام بسته شدن بازار بورس در روز گذشته از مرز ۲۳۳ میلیون لیره استرلینگ گذشته است. در حالی که دولت انگلیس برای تصاحب چنین ثروتی فقط ۵ میلیون لیره سرمایه‌گذاری کرده بوده است.»

به گفته جان استراچی وزیر جنگ دولت کارگری اتلی این آخرین امپراتوری انگلیس یعنی امپراتوری نفت نفعش برای جزیرهٔ بریتانیا بیش از هر امپراتوری دیگری بوده است[۶۳].

معذالك، همزمان با رسیدن به این ثروت کلان «طمع و آز خارج از حد و اندازه (AIOC) (به قول سرویلیام فریزر رئیس کل کمپانی) اجازه نمی‌داد کوچك‌ترین ملاحظه‌ای رعایت شود، تا بتواند از انحطاط این امپراتوری پول‌ساز جلوگیری نماید. دولت بریتانیا که ناظر نحوهٔ اداره فاجعه‌بار فریزر در

مورد قضیه نفت ایران بود بالاخره به این فکر افتاد که راه ظاهراً آبرومندی برای کنار گذاردن او از سمت ریاست کل کمپانی پیدا کند. در اواخر سال ۱۹۵۴، به‌عنوان معمار اصلی ساختمان کنسرسیوم نفت و انجام معامله آن، زیر بغل او هندوانه گذارده بودند. اما در سال ۱۹۵۶، در حالی که یك عنوان اشرافی قلابی یعنی بارون استرات آلموند اف پوپرستون به ریش او بستند، از مقـ[illegible] داشت معلقش نمودند. گالوست گلبانگیان شخصیت بزرگ و معروف [illegible] این خبر را شنید گفت باید به او عنوان «لردخام‌آبادان» می‌دادند[۶۴]. فریزر در آوریل ۱۹۷۰ درگذشت. اما ایران به خاطر آنکه براساس قرارداد کنسرسیوم به دنبال سایه‌ای از قانون ملی شدن نفت براه افتاد، بهای گزافی پرداخت. در واقع آنچه از ملی شدن براساس قرارداد کنسرسیوم عاید ایران شد تسهیلات داخلی سیستم توزیع، نفت میدانهای نفتی «نفت شاه» و تصفیه‌خانه کرمانشاهان بود که محصولات آنها صادر نمی‌شد. ارزش مجموع این تأسیسات بیش از ۱۰ میلیون لیره نبود، اما در مقابل مجبور شده بودند ۲۵ میلیون بابت غرامت ملی کردن آنها بپردازند و همچنین از حدود یکصد میلیون لیره دعاوی مسلم خود که جای چون و چرا نداشت صرف نظر کنند[۶۵].

با احتساب مبلغی که ایران پرداخت و آنچه که از دعاوی مسلم خود گذشت در واقع سهم ایران از سود خالص حاصله از فعالیت کنسرسیوم، خیلی کمتر از ۵۰ درصدی بود که در قرارداد کنسرسیوم به عنوان سهم ایران پیش‌بینی شده بود. بهتر بود زاهدی به جای آنکه سعی کند ظواهر قانون ملی شدن نفت را رعایت نماید، حقیقت را، همان طور که بود به اطلاع مردم ایران می‌رساند، به این ترتیب که با تشریح حقایق اوضاع و احوال و شرایطی که وجود داشت می‌گفت بهترین راهی که ایران می‌تواند انتخاب کند این است که در این شرایط اصل تقسیم ۵۰ـ۵۰ منافع را قبول کند و به انتظار فرصت مناسب بین‌المللی دیگری، برای ملی کردن صنایع نفت خویش بنشیند. اگر دولت این راه را برگزیده بود. سهم ایران از ۵۰ـ۵۰ هم بالاتر می‌رفت، چه طبق امتیازنامه ۱۹۳۳ می‌توانست مدعی ۲۰ درصد از منافع جهانی (AIOC) نیز بشود. در واقع، درسال ۱۹۵۱، وقتی

لرداستوکس، دست به آزمایشی برای حل اختلاف نفت زد از دولت انگلیس دستور داشت که در نهایت با ایران براساس اصل ۵۰ـ۵۰ کنار بیاید. در مورد ۲۰ درصد سهم آن کشور از منافع جهانی (AIOC)، مبلغی به عنوان پیش‌پرداخت بدهد و راه را برای خرید حقوق ایران از این بابت هموار نماید[۶۶]. استوکس هرگز فرصتی به دست نیاورد تا پیشنهاد خود را مطرح کند. چون در آن زمان ایران به چیزی جز ملی شدن نمی‌اندیشید. اما تعجب در این است که ایرانی‌ها، حین مذاکرات انعقاد قرارداد کنسرسیوم نیز هرگز به عنوان بهانه‌ای برای چانه زدن متعرض این مسئله، یعنی ۲۰ درصد حق خود از منافع جهانی (AIOC) نشدند، در حالی که ایده ملی شدن نفت را دیگر بکلی کنار گذارده بودند. ظاهراً اشتغال ذهنی به اجرای دست‌کم بخش ناچیزی از مفهوم ملی شدن نفت بحدی از نظر ایرانیان نیرومند بوده که قدرت تشخیص نمایندگان مذاکره کننده برای انعقاد قرارداد کنسرسیوم را تا آنجا هم شکسته بود که نمی‌توانستند تفاوت میان توهم و واقعیت را درك کنند. در ایالات متحده و بریتانیا به خاطر حل اختلاف نفت وجدوسرور عظیمی به وجود آمده بود. دالس، وزیر خارجه از هوور به خاطر نقش فوق‌العاده‌اش در کمك به حل این مسئله و موفقیت مذاکرات کنسرسیوم ستایش کرد. استیونس، سفیر انگلیس در تهران هواردپیج را به عنوان مظهری درخشان از تلفیق صنعت و تفکر ستود، اما نسبت به هوور ابراز احساسات چندانی نکرد. از او فقط با کلماتی نظیر «مهربان» و «آگاه» و «پرحرارت» یاد کرد که ضمناً فاقد مرام و اعتقادات معین و به طور کلی «شرافتمندانه» است. استیونس بویژه اهمیت انعقاد قرارداد کنسرسیوم را در این می‌دید که به موجب آن ۴۰ درصد از اعضای کنسرسیوم را کارکنان انگلیسی (AIOC) تشکیل می‌دادند و همچنین این قرارداد موجب تجدید حیثیت و اعتبار و توسعهٔ نفوذ انگلیس در سراسر منطقه در خاورمیانه می‌شد[۶۷].

سراریك دریك، مدیرعامل (AIOC)، که بعداً رئیس کل بریتیش پترولیوم شد، برعکس عقیده داشت که از این پس (AIOC)مانند گذشته نخواهد توانست به تنهایی در ایران فعال باشد. او می‌گفت: «البته اگر اختلافات زودتر

حل می‌شد ممکن بود جریان حوادث باتأخیر بیشتری روی دهد، اما به طور کلی جلوی وقوع این تغییرات را نمی‌شد گرفت.» به نظر او حسن قرارداد کنسرسیوم فقط در این بود که «از سنگینی باری که بر دوش کمپانی قرار داشت می‌کاست.» و «بار» مورد نظر دریك اقدامات فریزر بود که به نظر دریك در کوته‌بینی و تنگ‌نظری فریزر ریشه داشت[۶۸].

نظر مصدق که درخاطرات او انعکاس یافته چنین بود که قبول قرارداد کنسرسیوم توسط دولت ایران «خیانتی آشکار و فاجعه‌بار به ملت ایران» به شمار می‌رود... و تا زمانی که ایرانیان بر صنعت نفت خود تسلط ندارند، نخواهند توانست از استقلال و آزادی واقعی برخوردار شوند.»[۶۹] بعضی نظریات خارجی با یکدیگر کاملاً متفاوت است. ادیت پن روز که نوشته‌هایش در مورد «نقش مؤسسات بین‌المللی» معروفیت جهانی دارد بدرستی اظهارنظر می‌کند که: «براساس قرارداد کنسرسیوم» ایرانیان برای مداخله مستقیم در تعیین قیمت، ترتیبات مربوط‌به برداشت، فروش و سرمایه‌گذاری در صنعت نفت، وضعی بهتر از دیگر کشورهای تولیدکننده نفت به دست نیاوردند.» جرالد والدن معتقد است: «تشکیل کنسرسیوم نفت نمایشگر پیروزی پر سر و صدایی برای انگلیس‌ها و کارتل نفتی و شکست فاجعه‌باری برای آرزوهای ملی ایرانیان به حساب می‌آید.» آنتونی سمپسون نوشته است: «تشکیل کنسرسیوم اوج نفوذ «هفت خواهران» (۷ کمپانی مهم نفتی جهان) هم در دولتهای خاورمیانه و هم در دولتهای متبوع خودشان بود.» دیوید پینتر عقیده دارد: «تشکیل کنسرسیوم به کمپانیهای عمده نفتی جهان کمك کرد تسلط خویش را بر اقتصاد نفت جهان اعمال نمایند.» ا.اچ فرنکل به این مسئله اشاره می‌کند: «تصاحب هر قطعه‌ای در آن ملك (کنسرسیوم) به منزلهٔ به دست آوردن اجازه ای برای نشر اسکناس بود.» و بعکس اقتصاددان ایرانی برای تخفیف آلام هم‌میهنان خود در این مورد مسکنی پیدا کرده است. به نظر او، «شاید مهم‌ترین نتیجه ملی کردن نفت، به وجود آمدن (NIOC) (شرکت ملی نفت ایران) بود... که به عنوان اولین شرکت ملی در یك کشور تولیدکننده نفت تولد یافت. این شرکت، با ملاحظهٔ نحوه فعالیت

کنسرسیوم از نزدیك، سرانجام تجربهٔ فراوانی از چم و خمهای کار مشکل و پیچیدهٔ اداره صنایع نفت به دست خواهد آورد، که آنرا قادر خواهد ساخت بعدها مستقلاً و روی پای خود به انجام فعالیت‌هایی در سطح جهان دست بزند.»[۷۰] اما در میان این تحلیل‌گران متعدد، اندکی هستند که به مهم‌ترین جنبه مسئله توجه کرده‌اند، به این ترتیب که: انتقال از دوران انحصار مطلق یك تأسیس انگلیسی به عصری که در آن کمپانیهای عمده آمریکایی سهم عمده‌ای داشتند، واقعیت قدرت آمریکا را عریان می‌کند ـ قدرتی که مقدّر بود در ۲۵ سال آینده نقش اساسی را در سرنوشت ایران بازی کند.

فصل بیست و دوم

پیامدهای کودتا

با سرنگون ساختن حکومت مصدق و زندانی کردن رهبران ملی، برای انگلیس، با پشتیبانی آمریکا فقط یك مسئله، یعنی اطمینان یافتن از این امر باقی مانده بود که از جانب مردم علیه حکومت زاهدی و مسئله معامله کنسرسیوم تعارضی ظهور نخواهد کرد. شاه که به وسیله مصدق و دیگران که او را متهم به همکاری با انگلیس‌ها کرده و از این جهت سخت موجبات خفت و خواری اش را به وجود آورده بودند برای تحقق این امر اشتیاقی حتی بیش از خود انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها نشان می‌داد. تصمیم گرفت معارضان خویش را تسلیم دادگاههای نظامی کند.

دولت زاهدی تمام اقدامات احتیاطی را به عمل آورد تا مطمئن شود در برابر مسئله محاکمه مصدق در دادگاه نظامی با عکس العمل شدید مردم مواجه نخواهد شد. محاکمه زمانی انجام گردید که حکومت نظامی برقرار گردیده، هرگونه تظاهرات ممنوع شده، روزنامه‌های طرفدار جبهه ملی به محاق توقیف افتاده و رهبران ملی و توده ای گرفتار زندان گردیده بودند. در واقع بسیاری از اشخاصی که مظنون به مخالفت با رژیم بودند قبلاً قلع و قمع شده بودند.

محاکمه مصدق در دومین هفته نوامبر ۱۹۵۳ آغاز شد. شاه شخصاً سپهبد

نصرالله مقبلی را به ریاست دادگاه و سرلشگر حسین آزموده را به عنوان دادستان نظامی برگزیده بود. دادگاه سرهنگ جلیل بزرگمهر را نیز به عنوان وکیل فرمایشی مصدق تعیین کرد اما سرهنگ بزرگمهر در جریان دادگاه نشان داد آن طور که خیال می کردند رام و مهار دستگاه نیست و سرکش تر از آن است که فکر می کردند.

آزموده در ادعانامه خود مصدق را به داشتن مقاصد شوم برای نقض قانون اساسی متهم کرد و گفت وی در نظر داشته سلطنت را لغو و رژیم کشور را به جمهوری تبدیل کند. برای اجرای این منظور مصدق از اجرای فرمان شاه برای برکناری خویش اطاعت نکرده و مردم را علیه مقام سلطنت شورانده است. آزموده در ادعانامهٔ خود با تأکید بر این مسئله که اقدامات مصدق در حکم خیانت به قانون اساسی ـ سلطنت و کشور بوده، از دادگاه برای او تقاضای صدور حکم اعدام کرد.[1] مصدق ضمن رد این اتهامات گفت آنچه مردم ایران شاهد آن هستند به راه انداختن محاکمه‌ای از جانب بیگانگان است تا به وسیله آن به هدفهای خود جامه عمل بپوشانند. مصدق اضافه کرد نه تنها او مخالف سلطنت نبوده بلکه در این میان اگرکسی برخلاف قانون اساسی رفتار کرده شخص شاه بوده که به موجب همان قانون اساسی حق صدور فرمان عزل او را نداشته است. مصدق تأکید کرد هنوز خود را نخست وزیر قانونی ایران می‌داند و اگر اتهاماتی علیه او وارد باشد باید به آن در یك دادگاه غیرنظامی که ویژه محاکمه وزرا است رسیدگی شود. آزموده در پاسخ بشدت به مصدق حمله کرد و او را دروغگویی پست و بی‌شرم خواند که در رشته خیانت و جنایت دکتری گرفته است. آزموده تا آن حد پیش رفت که مصدق را متهم ساخت تحت پوشش ساختگی مبارزه با استعمار تمام کوشش خود را به کار گرفت تا نهضت ضداستعماری ایران را، که پیشتاز آن کسی جز شخص شاه نبوده منحرف کند. از این هم بدتر مصدق دشمن اسلام است و اصولاً به روز خلقت جهان توسط خداوند و روز قیامت ابداً اعتقاد ندارد. مصدق جواب آزموده را با حملات تهدیدآمیزی نسبت به وی آغاز کرد و گفت: ایراد تهمت و افترا به نخست‌وزیری که موافق با موازین قانون اساسی انتخاب

شده ایراد تهمت و افترا نسبت به مردمی است که او را به این سمت برگزیده اند. دربارهٔ متهم کردن وی به ضدیّت با اسلام، مصدق گفت: «هدف دادستان از این اظهارات آن است که کسی را تحریك به قتل من کرده و بعد بگوید قاتل یك متعصب مذهبی بوده است.» در مورد اظهارات آزموده مبنی بر اینکه وی نهضت ضداستعماری شاه را منحرف کرده مصدق به دادگاه یادآوری کرد که پدر این شاه را انگلیس‌ها روی کار آوردند و تمام مردم از مبارزه ای که من برای جلوگیری از سلطنت رضاشاه کردم اطلاع کافی دارند.

یك صحنه قابل تذکر و به یادماندنی از دادگاه که نویسندهٔ کتاب، خود شاهد آن بودم لحظه‌ای بود که مصدق گفت عدم توافق او با شاه منحصر به مواردی بود که شاه ملاحظه و رعایت قانون اساسی را نمی کرد اما به طور قطع بدانید که عدم توافق میان پادشاهان و نخست‌وزیران چیز تازه ای نیست و برای مثال اشاره به اختلافاتی کرد که میان ادوارد هشتم پادشاه انگلیس و استانلی بالدوین نخست‌ـ وزیر آن کشور پیش آمد. اما قبل از اینکه سخنان مصدق به پایان برسد دادستان فریاد کشید: «خفه شو و سرجایت بنشین. چطور ممکن است نخست‌وزیری به خود اجازه دهد با نظریات پادشاه مخالفت کند. چنین چیزی به هیچوجه نمی‌تواند اتفاق بیفتد.» مصدق نشست، و در حالی که گویی در وضعی است که می‌خواهد چرتی بزند سر خود را روی شانه وکیل مدافعش گذارد. رئیس دادگاه چندین بار به او اخطار کرد که بلند شو و به مدافعات خود ادامه بده، اما مصدق با لحنی پر از کنایه جواب داد: «چون من از فرمایشات آقای دادستان نظامی لذت می‌برم ترجیح می‌دهم تمام مذاکرات دادگاه توسط ایشان انجام شود.»

همان طور که الول ساتن در کتاب خود نوشته است: «پیرمرد با نکته‌سنجی کامل جلسه رسمی دادگاه نظامی را تبدیل به یك صحنه کمدی مسخره کرده بود.»[۲] محاکمه مصدق در طول برگزاری مذاکرات کنسرسیوم نفت انجام می شد و او طی آن کراراً مسئله نفت را مطرح می کرد و می گفت این یك خیانت آشکار است که قانون ملی شدن نفت را نادیده بگیرند و قراردادی براساس ۵۰ـ۵۰ ببندند، و از این راه نیمی از ثروت مردم ایران را دودستی تقدیم ثروتمندترین

کمپانیهای جهان نمایند، مصدق به این نکته اشاره کرد که وقتی بعضی از قدرتهای خارجی بالاخره به این نتیجه رسیدند که من حاضر نیستم حاکمیت و ثروت ایران را در اختیار آنها بگذارم، دست به هر اقدامی که می‌توانستند زدند، تا موجبات سقوط مرا فراهم نمایند. او دادگاه را به خاطر اینکه حاضر به محاکمه شخصی شده که با پیروزی کامل وظیفهٔ دفاع از ایران را در شورای امنیت سازمان ملل متحد و دادگاه جهانی انجام داده بشدت تحقیر کرد. مصدق به تضاد شدیدی که میان انصاف یك دادگاه بین‌المللی و یك دادگاه خارجی که در داخل کشور تشکیل شده اشاره کرد. جاندارترین و گویاترین بخش از بیانات مصدق در دادگاه آن قسمتی بود که درك سیاسی‌اش را روشن می‌کرد و به تشریح دلایل سقوط خویش پرداخته بود. این قسمت در آخرین دفاع مصدق به شرح زیر آمده است: «در طول تاریخ مشروطیت ایران، این اولین بار است یك نخست‌وزیر که طبق موازین قانونی انتخاب شده به زندان می‌افتد و هدف چنین اتهاماتی قرار می‌گیرد... به من اتهامات بسیار وارد شد اما خود می‌دانم که از میان تمام آنها مرتکب بیش از یك مورد نشده‌ام و آن یك مورد این است که تسلیم تمایلات بیگانگان نگردیده‌ام. در سراسر دوران نخست‌وزیری خویش، چه در زمینهٔ مسائل مربوط به سیاستهای داخلی و چه خارجی فقط یك هدف را دنبال کرده‌ام و آن حاکمیت ملت بر سرنوشت خود بوده است... من به این نتیجه رسیده‌ام بدون حفظ آزادی و استقلال برای ایرانیان ممکن نخواهد بود بر موانع بی‌شماری که بر سر راه نیل به رفاه و عظمت آنان وجود دارد چیره شوند و در این جهت بهترین مساعی خویش را به کار بسته‌ام...

این واقعیتی است که با نحوه رفتاری که با من در پیش گرفته‌اند می‌خواهند درسی به دیگران بدهند. با وجود این تنها آرزویم این است که ملت ایران بدرستی عظمت و اهمیت جنبش «استقلال‌طلبانه» خود را کاملاً درك کند و تحت هیچ شرایطی از این هدف شرافتمندانه منحرف نشود.

... برای مدت زمانی بیش از یك قرن سیاستهای مهلك و منحرف بیگانگان بر سرنوشت سرزمین‌مان اثر گذارده است... من خصوصاً توجه می‌دهم به

مداخلات سیاسی و اقتصادی قدرت امپریالیستی بریتانیا و تسلط آشکار و پنهان کمپانی سابق نفت آن کشور که مدت نیم قرن ما را از فرصتها و امکانات شرافتمندانه‌ای که برای تجدیدحیات خود داشته‌ایم محروم کرده است. شیوه‌ای که در رفتار با من و همکارانم در پیش گرفته‌اند... به دنیا نشان می‌دهد اهمیت و حدود اقدامات قدرتهای خارجی که هنوز در این کشور اعمال می‌شود بسیار بیش از آن است که قبلاً تصور می‌شد.

... محاکمه من بی‌شباهت به محاکمهٔ مارشال پتن نیست. من را نیز مانند او در سنین کهولت بر جایگاه متهمان قرار داده‌اند و من نیز ممکن است نظیر او محکوم شوم... اما در این میان یك تفاوت بسیار بزرگ وجود دارد، چه پتن به وسیله فرانسویان و به اتهام همکاری با بیگانگان محاکمه می‌شد، در حالی که من به وسیله عمال بیگانه، به خاطر آنکه با دشمنان ایران جنگیده‌ام محاکمه می‌شوم!»[۳]

در سراسر مدت محاکمه، مصدق با تشخص از خود دفاع کرد و هرگز از اصولی که به آن اعتقاد داشت، به خاطر تبریّ جستن منحرف نگردید. شاه می‌خواست مصدق به جرم آنکه او را ترسانیده و مجبور کرده بود به آن طرز خفت‌بار ابتدا به بغداد و سپس به رم بگریزد محکوم به اعدام شده به دار آویخته شود، اما این کار از حدود قدرت او خارج بود. مصدق هم در داخل کشور از محبوبیت فراوان برخوردار بود و هم در خارج از کشور به عنوان شخصیتی که مصممانه در برابر تسلط خارجی ایستاده، مورد احترام بسیار قرار داشت. در جریان دستگیری او در اوت ۱۹۵۳ بسیاری از شخصیت‌های بین‌المللی از جمله اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد و اعضای دادگاه جهانی پیامهایی در ستایش از مصدق به ایران فرستادند و هندرسن سفیر آمریکا به عنوان زبان وزارت خارجه ایالات متحده در تهران برای زاهدی این نکته را کاملاً روشن کرد که به هیچوجه متعرض جان مصدق نشوند. با این ترتیب مدتها قبل از آنکه محاکمه پایان یابد شاه تصمیم گرفت مدت سه سال برای مصدق زندان تعیین شود و این نظر خود را به اطلاع کرمیت روزولت نیز رساند[۴]. و درست همین مجازات

را هم رأی دادگاه نظامی برای مصدق تعیین کرد! وقتی رئیس دادگاه رأی، اعلام کرد مصدق فریاد زد: «این رأی در واقع شرافت مرا در تاریخ بالا برد.»

دادگاه علاوه بر مصدق، بسیاری از دستیاران او از جمله حسین فاطمی وزیر خارجه را محاکمه و محکوم کرد. فاطمی که طبق رأی دادگاه محکوم به اعدام شده بود قبل از اجرای حکم در برابر جوخه آتش به آزموده دادستان نظامی گفت: «مرگ من مرگ شرافتمندانه‌ای است. مرگی است که به نسل جوان خواهد آموخت با خون خود از سرزمین خویش دفاع کنند و اجازه ندهند خارجیان بر کشورشان مسلط شوند... وقتی من درهای سفارت انگلیس در تهران را می بستم از این حقیقت بی اطلاع بودم تا زمانی که در این کشور دربار سلطنتی حکومت می کند، انگلیس اصولاً نیاز به سفارت در این شهر ندارد.»[۵]

به این نحو جنبش ایرانیان به سوی آزادی از تسلط خارجی، شکست خورد. برای دورانی کوتاه و خوش نما ایرانیان به این سراب، دل خوش کردند که می توانند استقلال واقعی خود را به دست آورند، اما بزودی درك کردند این رؤیایی بیش نبود و انگلیس‌ها دوباره، و این بار از طریق بستن خود به آمریکایی‌ها، توانایی خویش را در بازگشت، حتی باوجود نیرومندترین نحوهٔ مقابله مردم، به معرض نمایش گذاردند[۶]. بیش از همه لیبرالهای ایران سرخورده و مأیوس شده بودند. قبل از کودتا آنها فکر می کردند آمریکا بر دنیای تازه ای که دوران جنگ را پشت سر گذارده نظم جدیدی در جهت نیل ملت‌ها به آزادی اعمال خواهد کرد. امروزه هم مثل همیشه روابط کشورها عمدتاً تابعی از متغیر منافع و قدرت است. کوششهای انجام شده که انفجار قدرت، از راه تأسیس و استقرار یك سلسله اصول و موازین بین المللی معینی، تاحدودی تعدیل شود، اما هرگاه تعارضی میان یك قوی و یك ضعیف به وجود بیاید، هنوز این قدرت است که بیش از اصول حقوقی و اخلاقی نتیجه تعارض را تعیین می کند. ابراهیم خواجه نوری یك نویسنده سیاسی ایرانی از مدتها پیش به هم‌میهنان خود هشدار می‌داد فریب توهّمات ناشی از حق طلبی و عدالتخواهی را، که بعضی قدرت‌های بزرگ از خود نمایش می‌دهند نخورند. بلکه به دقت مراقب نیرنگ بازیهایی

باشند که آنها تحت عنوان «سیاست» بدان متوسل می‌شوند[۷].

سؤالی که باقی می‌ماند این است که آیا مداخله آمریکا در ایران ـ در درازمدت ـ به نفع آن کشور بوده است؟ آن طور که جرج مك گی می‌نویسد: «نتایج کودتا در ایران از دست رفتن چشمگیر اعتمادی بود که قبلاً ملل جهان به آمریکا بسته بودند. بویژه ملت‌هایی که در راه کسب آزادی و استقلال خود مبارزه می‌کردند.»[۸] «وقتی آمریکا در ایران روشی متضاد با گذشته در پیش گرفت، مللی که به آن کشور به عنوان مدافع آزادی و دمکراسی می‌نگریستند، بکلی سرخورده شدند و از توهّم بیرون آمدند.» آن طور که ویلیام دوگلاس قاضی سرشناس آمریکایی اظهار نظر می‌کند: «مصدق که افتخار دارم او را دوست خود بخوانم، براساس تعریفی که لافولت ـ نوریس از دموکراسی به دست می‌دهد، یك دمکرات واقعی بود. ما با انگلیس‌ها همدست شدیم تا او را خرد کنیم. گرچه در این کار موفق گردیدیم اما از آن پس دیگر در خاورمیانه «آمریکایی» اطلاق شرافتمندانه ای محسوب نشد.»[۹]

ایالات متحدهٔ آمریکا موفق شد مصدق را، که توانسته بود برای نخستین بار پس از دهها سال به مردم کشورش احساسی از غرور ملی بدهد، و اساسی برای یك دموکراسی مشروطه واقعی بریزد، درهم بشکند. بدتر از این آمریکا ایفای نقش حامی و محافظ یك شاه خودکامه را به عهده گرفت، ولی تا سال ۱۹۷۸، یعنی وقوع انقلاب در ایران متوجه نشد که سیاستش از اساس نادرست بوده است. امروز پل نیتز یکی از سیاستمداران فراوانی در آمریکاست که عقیده دارند ایالات متحده آمریکا با مقید کردن خود به حفظ چیان ـ کای ـ شك، در چین و شاه در ایران مرتکب خطای فاحشی شد[۱۰].

جیمز بیل، در اثر تحقیقی جامع خود تحت عنوان: «تراژدی روابط ایران و آمریکا» به حق اظهارنظر می‌کند عملیات پنهانی آمریکا در ایران درسال ۱۹۵۳ اعتبار آمریکا را متلاشی کرد. این عملیات نسلهای مهمی از ایرانیان را از آمریکا جدا کرد و زخم‌بازی به وجود آورد که ۲۵ سال است خون از آن جاری است[۱۱]. «انقلاب ضدآمریکایی و ضدشاه سالهای ۷۹ـ۱۹۷۸ نشان داد که بحرانهای

کنونی غالباً فورانی از وابستگی‌های طولانی اجتماعی و سیاسی گذشته است.»[۱۲] ایالات متحده با اقدام بی‌مطالعه خود، ملیون را نیز، در میان گروههای دیگر به سوی افراطی گری و انتقامجویی کشاند.

وقتی آیت‌الله [امام] خمینی پیشتازی نبرد علیه شاه را به عهده گرفت و او را یك آلت دست آمریکا خواند میلیونها نفر، به سوی او جذب شدند. در واقع کودتای ۱۹۵۳ در سینه خود بذر انقلاب بعدی را پرورش داد[۱۳]. در این مسئله تردیدی نیست که آمریکایی‌ها و همچنین انگلیس‌ها مسئولیت سنگینی نسبت به مصائبی که به ایرانیان تحمیل شد، بر دوش خویش دارند.

حالا ببینیم که از این کودتا چه نصیب آمریکا شد. ممکن است این طور استدلال شود که کمپانیهای نفتی آمریکایی ۴۰ درصد در صنعت نفت ایران شریك شدند و از این طریق میلیونها دلار سود به جیب زدند. اما این امر نیازی به کودتا نداشت. چه مصدق بارها از مك‌گی و هندرسن به اصرار خواسته بود کمپانیهای نفتی آمریکایی به ایران بیایند و نفت را در چارچوب «قانون ملی شدن» اداره کنند و جانشین (AIOC) شوند.

برای بریتانیا نیز، راه حلهایی که دارای جاذبه‌ای بیشتر از کودتا بود، وجود داشت. اگر بریتانیا از ابتدا روش خود را ـ که چون مستعمره‌ای با ایران رفتار شود ـ متوقف می ساخت و از روی نمونه کمپانی آرامکو حاضر به انعقاد قراردادی برای تقسیم منافع به صورت ۵۰ـ۵۰ می گردید، ایرانی‌ها نیز چنان اصراری به ملی کردن صنعت نفت خود نشان نمی‌دادند. اما بریتانیا به عنوان یك قدرت استعماری، که بیش از یك قرن به آن خو گرفته بود، به هیچوجه در حال و هوایی نبود که «ملی شدن» را بپذیرد و ایرانی‌ها ناگزیر به این نتیجه رسیدند برای رهایی از یوغ بریتانیا چاره‌ای ندارند جز اینکه خود را بکلی آزاد کنند. نتایج بن بست محتوم ناشی از ایجاد این وضع آن شد که انگلیس‌ها امتیازنامه (AIOC) را از دست بدهند و ۶۰ درصد از علایق و منافع کمپانی خود را به دیگران واگذار نمایند. براثر این امر آنها ازسال ۱۹۵۳ تاسال ۱۹۷۸، یعنی سال سلب مالکیت

نهایی خارجیان از نفت ایران، بیش از نیمی از درآمدی را که بایستی از نفت ایران به دست می‌آوردند از دست دادند. از اواخر سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ قیمت نفت خلیج فارس در هر بشکه از ۱۰ تا ۳۰ دلار متغیر بود و تولید نفت ایران از مناطق مورد امتیاز سابق (AIOC) به ۵/۵ میلیون بشکه در روز رسید. بنا بر این ۶۰۰ میلیون دلاری را که (AIOC) درمقابل حق واگذاری ۶۰ درصد ازعلایق و منافع خویش به دیگران دریافت کرد، با چند هفته درآمد نفت از روزی ۵/۵ میلیون بشکه، به قیمت‌هایی که ذکر شد، می‌توانست جبران کند، به شرطی که آقای فریزر رئیس کل کمپانی در همان سال ۱۹۵۱، یعنی آغاز اختلاف نفت، با اصل تقسیم ۵۰ـ۵۰ منافع موافقت کرده بود. حتی پس از ملی شدن نیز فرصتهایی در چندین نوبت برای انگلیس‌ها پیش آمد، به این ترتیب که ایران پیشنهاد کرد کمپانی، به عنوان نمایندهٔ عامل انحصاری ایران، تمام نفت این کشور را با ۳۵ درصد تخفیف به تنهایی خریداری کند، اما چون (AIOC) و دولت بریتانیا به چیزی کمتر از کنترل کامل رضایت نمی‌دادند، این فرصتها از دست رفت. آنچه از «کودتا» نصیب انگلیس شد فقط توسعه تجارت خود با ایران و انعقاد قراردادهای شرکت در چند پروژه عمرانی بود که توسط شاه، شخصاً کنترل می‌شد. سر آنتونی پرسونز سفیر بریتانیا در تهران، قبل از انقلاب ۷۹ـ۱۹۷۸ می‌نویسد: «ما روی شاه شرط بندی کردیم و برای سالها این قمار ثمراتش را می‌داد.»[۱۲] اما آنچه در این قمارها به دست آمد، در برابر از دست رفتن عواید عظیم (AIOC)، یعنی ۶۰ درصد از سود کمپانی در مدتی طولانی، که سر به میلیاردها دلار می‌زد، بسی ناچیز می‌نمود. مسئله دیگری نیز که باید در این محاسبات مورد توجه قرار گیرد، نکث اقتصاد ایران پس از انقلاب ۷۹ـ۱۹۷۸ است که ناگزیر منجر به کاهش شدید واردات ایران از انگلیس و دیگر کشورهای غربی گردید. پرداخت غرامتهای گزاف اقتصادی و همچنین سیاسی کودتای ۱۹۵۳، چیزی است که برای مدتهای مدید باید تحمل شود.

سی.ام.وودهاوس ازاعضای ام ـ آی ـ ۶ که از طراحان اصلی این کودتا بود و بعداً به عضویت پارلمان بریتانیا درآمد اعتراف دارد عواقب اقدام بریتانیا

نسبت به مشارکت در این کودتا پیش‌بینی نشده بود. وی می‌نویسد: «ما فقط بسادگی دلمان را به این خوش کرده بودیم که خطری که نسبت به منافع بریتانیا پیدا شده بود برطرف گردیده است.»[۱۵] هزینهٔ چنین برداشت کوته‌نظرانه‌ای برای بریتانیا واقعاً گزاف تمام شد.

از جانب ایرانی قضیه نیز البته اشتباهاتی صورت گرفت. مصدق ایده‌آلیستی بود که با واقعیت‌های جهان معاصر به هیچوجه سر سازش نداشت. با عقاید جفرسن مانندش دربارهٔ اخلاق و سیاست، فکر می‌کرد از آنجا که در سیاست ملی کردن نفت هیچ نکته خلاف حقوق و قوانین جهانی وجود ندارد، با توسل به ارزشهای اخلاقی آمریکا و مواضع ضداستعماری آن کشور، می‌تواند در جنگی که با بریتانیا درپیش گرفته پیروز شود. تشویق و ترغیب آمریکا، در سیاستِ پس از جنگ، برای خروج انگلیس از شبه قاره هند، برمه، مالایا و فلسطین تأثیر بسیار گذاشته بود. احساس مصدق این بود که ایالات متحده، با همین روحیه کمك خواهد کرد تا ایران نیز از شر بهره‌برداری و استثمار بریتانیا خود را برهاند. بویژه در این مورد آمریکا باملاحظهٔ آنکه قطع بهره‌کشی بی‌حساب انگلیس از این کشور، موجب خواهد شد توده‌های مردم وضع مرفهی پیدا کنند، و به کمونیسم پشت نمایند، علاقه بیشتری نشان خواهد داد. اما او قدرت اساسی و زیربنایی ماهیت روابط آمریکا و انگلیس، پیوستگی محکم کارتل نفتی و خصوصیت سازش‌پذیری و انعطاف ارزشهای اخلاقی آمریکا را، که حداقل بارها در آمریکای لاتین آزمایش شده بود، خیلی دست کم گرفته بود.

مصدق، قدرت شاه را، با توجه به پشتیبانی و تشویق و تأییدی که انگلیس‌ها از او می‌کردند نیز دست کم گرفت و نمی‌دانست با این پشتیبانی، شاه می‌تواند چه نقش مهمی علیه او بازی کند. همچنین مصدق حتی نمی‌توانست در ذهن خود هم به تصور آورد که پادشاهی حاضر شود برای حفظ منافع انگلیس، از جیب تهی مردم کشور خودش مایه بگذارد. در همان حال مصدق روی اتحاد و همبستگی، طاقت تحمل سختی و قدرت جهش و خیزش مردم کشور خود، برای نیل به آرزوهای ملی، بیش از آنچه واقعیت داشت حساب کرد و آنرا دست بالا گرفت.

برای تمرکز این آرزوها، به خاطر پیشبرد ایده‌های خودش، مصدق به یك حزب سیاسی که درست سازمان یافته باشد نیاز داشت، اما به جای آن او در درجه اول روی حمایت افکار عمومی و در مرتبه دوم بر جبهه ملی تکیه کرد. جبهه ملی چه بود؟ ائتلاف سستی از احزاب و گروههای وابسته به طبقات متضاد اجتماعی، روشنفکران و قشرهای آگاهتر جامعه، روحانیت و تجار بازار. گرچه این اقشار هدفهای مشترکِ معینی داشتند، اما اختلافاتشان بر سر هدفها و منافع دیگر، بعداً منجر به شکاف و نفاقی شد که بی‌درنگ مورد بهره‌برداری بریتانیا و اعوان و انصارش قرار گرفت، بصورتی که در پایان کار مصدق برای تکیه کردن، هیچ چیز جز افکار عمومی در اختیار نداشت.

درسال ۱۹۴۵، وابسته نظامی انگلیس در تهران چنین اظهارنظر کرده بود: «ایرانی‌ها گرچه از شجاعتی که گاه و بیگاه، به صورت متناوب ظهور می‌کند بی‌بهره نیستند، ولی به داشتن آن صبغهٔ سرسختانه و پی‌گیر شهامت، که خمیرمایهٔ مقاومتهای طولانی، در شرایط و اوضاع و احوال متفاوت است، اشتهاری ندارند.»[۱۶] گرچه مصدق خود از این دستهٔ اخیر از ایرانی‌ها نبود. با وجود دشمنی‌های سهمگین، او نسبت به اهداف خویش تا به آخر وفادار ماند و همچنان مصرّانه می‌خواست ایران را از تسلط بیگانه برهاند. مصدق می‌دانست انگلیس‌ها به او رحم نخواهند کرد، از این رو به قول دین آچسن (وزیر خارجهٔ آمریکا قبل از وقوع کودتای ۲۸ مرداد): «دست به اعلام جنگی زد که با تشخص آنرا تا پایان ادامه داد.»[۱۷] سیاست مصدق را آنچه به «سیاست واقعی»[۱۸] (یا واقع‌بینانه) معروف است تشکیل نمی‌داد، به نظر می‌آید او به جای آن از نظریه سیاسی ماکس وبر پیروی داشت که معتقد است: «تمام تجارب تاریخی این واقعیت را به اثبات می‌رساند که ـ مرد نمی‌تواند «ممکن» را به دست آورد، مگر آنکه گاه و بیگاه به «غیرممکن» دست یافته باشد.» وبر، در زمان خود خطر اصلی را برای ملت از ناحیه قدرت فرمانروایی شخصی امپراتور می‌دید، که در عین حال فاقد مسئولیت سیاسی است. مصدق نیز درست این اشکال را در شخص شاه می‌دید که با مداخلهٔ در مسائل داخلی و خارجی کشور، جلوی پیشرفت ملت خود

به سوی دمکراسی پارلمانی و رهایی از تسلط بیگانه را می گرفت.

آرزوی بزرگ مصدق آن بود «سیستمی مستقر کند که مانع از سرایت و توسعه فساد گردد و از این طریق به حکومت اعتبار و وزن لازم را بدهد و این امر به نوبه خود به تابعیت فرد در کشور و مشارکت وی در سیاست، معنا، جوهر و مفهوم واقعی ببخشد.»[۱۹]

مصدق عقیده داشت بدون وقوع چنین تحولی، غوطه‌ور شدن ایران در دامان خودکامگی داخلی و بهره برداری خارجی ادامه خواهد یافت. مصدق یك «معتقد فداکار ارزشهای روشنفکرانهٔ «واقعی» بود که امید داشت در ایران سیستمی برقرار کند که در «مرکز ویژگیهای قابل ارزش هر جامعه» قرار داشته باشد، درست نظیر همان چیزی که ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی مدعی دارا بودن آن هستند، از این رو به قول ریچارد کاتم: «این از خارق‌العاده ترین تصادفات روزگار است که رژیم او دقیقاً به دست بزرگترین رهبران خود خوانده همان حکومتهایی سرنگون شد که کشورهای خویش را «جهان آزاد» می‌خوانند.»[۲۰]

مصدق را با یك کودتای داخلی نمی‌شد سرنگون کرد، چه مخالفانش نه قدرت کافی داشتند و نه پایگاه اجتماعی. خود سیا هم اظهار نظر کرده احتمال تسلط حزب توده وجود نداشت. وقتی آمریکا و انگلیس تصمیم به اجرای نقشه کودتا گرفتند، صلاح در این دیدند از یك کودتای قریب‌الوقوع حزب توده خبر دهند و خود مصدق را نیز یك عامل پنهانی کمونیسم معرفی کنند، اما حتی خود مقامات رسمی این کشورها نیز چنین اتهاماتی را مسخره می‌دانستند. کرمیت روزولت که عامل اصلی اجرای نقشه کودتا بود با این گزارش اطلاعاتی وزارت خارجه آمریکا موافقت کامل داشت که: «مصدق یك ضدکمونیست سرسخت» است. روزولت در کتاب خود اضافه می کند: «انگلیس‌ها در مذاکره با مصدق از خود حماقت فراوان به خرج دادند... آنها حتی هیچ «ژستی» نشان ندادند که ازنظر مصدق قابل قبول باشد تا از وقوع تمامی این ماجرای انفجارآمیز جلوگیری شود.»[۲۱]

جرج مك گی معاون وزارت خارجه آمریکا در زمان دموکراتها که بهتر ازهرکس دکتر مصدق را می‌شناخت، می گوید: «به عنوان یك اریستوکرات تحصیل کردهٔ غرب، با سوابق محافظه کارانه، مصدق هیچ دلیلی نداشت که به سوی سوسیالیسم یا کمونیسم گرایش پیدا کند. به طور کلی... او یك ایرانی وطن‌پرستِ ملی گرا بود که هدف تمام عمرش را نیل به ریشه کن کردن چیزی که آنرا تسلط خارجی ـ اعم از روسی یا انگلیسی ـ می نامید، تشکیل می‌داد[۲۲].

در دستگاه دولتی ترومن بسیاری با این نظریات مك گی موافق بودند و از صمیم قلب از جنبش ملی مصدق پشتیبانی می کردند. اما وقتی آیزنهاور روی کار آمد، همکاران او با مسئله برخورد متفاوتی داشتند و همین تفاوت برخورد سرانجام به کودتا منجر شد.

مهم‌ترین نگرانی دستگاه دولتی آیزنهاور این بود که ایده ملی شدن نفت مصدق ممکن است به نقاط دیگر خاورمیانه نیز سرایت کند و در نهایت منافع کمپانیهای نفتی آمریکایی را به خطر اندازد. از آنجا که از نظر سیاسی امکان نداشت به مردم گفته شود به خاطر حفظ منافع نفتی آمریکا و انگلیس باید دولت مصدق را سرنگون کرد، دولت آمریکا صلاح دید خود نیز به این بهانهٔ انگلیس‌ها بچسبد که این اقدام برای جلوگیری از تسلط اجتناب‌ناپذیر کمونیسم بر ایران ضرورت دارد.

همان طور که قبلاً هم دیده ایم، خود انگلیس‌ها هم میان خویش به طور جدی عقیده نداشتند که مصدق دارای تمایلات کمونیستی است. سام فال که در توطئه کودتا مشارکت مستقیم داشت، فقط از این جهت مصدق را سرزنش می کرد که می‌خواهد به سلطه انگلیس بر ایران پایان دهد.

از نظر رونالدلوگن، یك شخصیت دست‌اندرکار مهم در وزارت‌خارجه انگلیس، چنین گناهی حتی امروز هم غیرقابل بخشش می‌آید. او می گوید: «مابایستی به زور متوسل می‌شدیم تا ایران را سر عقل بیاوریم.»[۲۳]

گرچه مصدق سرنگون شد ولی نهضت او اثر عمده ای بر ایران و جهان سوم گذارد. او موفق شد سلطه (AIOC) را بر نفت ایران درهم شکند. از این مهم‌تر

اشاعه برداشتهای او از حاکمیت ملل و حق آنها بر کنترل منابع خودشان کشورهای تولیدکننده جهان سوم را تشویق کرد خود را از سلطه «کارتل نفتی غرب» رها سازند. این امر نهایتاً درسال ۱۹۶۱ منجر به تشکیل سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپك) گردید که نخستین دبیرکل آن فؤاد روحانی، معاون رئیس کل شرکت ملی نفت ایران بود. بتدریج که تعداد اعضای اوپك از ۵ به ۱۳ کشور رسید، این سازمان توانست کنترل ۹۰ درصد از صادرات نفت خام جهان را به دست آورد و در همان حال قیمت‌ها و سطح تولید نفت را، که در سابق توسط «کارتل نفتی» دیکته می‌شد، رأساً به عهده گیرد. بی‌تردید، پس از گاندی، مصدق پرحرارت‌ترین و مؤثرترین مبلّغ ایدهٔ حذف تسلط بیگانه بود. چرچیل و ایدن با طرحهای مزوّرانه خود توانستند مصدق را سرنگون کنند، اما موفق نگردیدند جلوی گسترش مفاهیم او را بگیرند. در میان کسانی که تحت تأثیر مصدق قرار گرفت، یکی هم جمال عبدالناصر رئیس جمهوری فقید مصر بود که محرکش در ملی کردن کانال سوئز درسال ۱۹۵۶، همان عقاید و مفاهیم مصدق بود. شکست آنتونی ایدن نخست‌وزیر انگلیس در آن سال، با وجود ترتیب دادن یك حمله نظامی مشترك انگلیسی ـ فرانسوی ـ اسرائیلی به مصر، برای سرنگونی ناصر، فشار برای کسب استقلال در کشورهای مستعمره را در هر قاره ای از جهان افزایش داد و در دهه بعد انگلیس «از غالب مستعمراتی که داشت بیرون رانده شد و فراری گردید.»[۲۴]

اندکی بعد، غرب کنترل خود را بر منابع نفتی جهان سوم از دست داد، چه آنها از خود کارتل تولیدکننده‌ای تحت عنوان: اوپك تشکیل دادند و عذر کمپانیهایی را که بر نفت‌شان حکمروایی داشتند، خواستند، آخرین «مزدان نفتی» باقیمانده از کنسرسیوم نفت ایران، اوایل سال ۱۹۷۹، اندکی پس از آنکه آیت‌الله [امام] خمینی قدرت را درایران به دست گرفت، ازاین کشور خارج شدند.

اما مصدق، پس از آنکه دوران سه ساله زندان مجرد خود را در سلول انفرادی به پایان رساند، در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت و به وسیله پلیس سرّی شاه (ساواك) زیر مراقبت دائم بود، تا جایی که جز اعضای نزدیك خانواده،

هیچکس حق ملاقات با او نداشت. جبهه ملی در ایران به صورت یك سازمان زیرزمینی درآمد، اما بر شدت فعالیت خویش در غرب افزود. آنها آنقدر در کریدورهای سیاسی آمریکا تلاش کردند، تا در زمان زمامداری کندی به سال ۱۹۶۲، وی از شاه خواست آزادی بیشتری به «اپوزیسیون» بدهد و شاه نیز تا حدودی با این خواسته کندی موافقت کرد. وقتی شاه کمی کوتاه آمد، جبههٔ ملی موفق شد یك تظاهرات یکصدهزار نفری با شعار «بازگشت مصدق» ترتیب دهد. اما چیزی نگذشت که رهبران آن به بهانه به خطر انداختن امنیت کشور دوباره توقیف شدند.

مصدق، که از لحاظ جسمانی بشدت بیمار شده بود از اعضای خانواده اش خواست پس از مرگ او را در «گورستان شهدای ۳۰تیر» در کنار کسانی که در قیام پشتیبانی از او در ژوئن ۱۹۵۲، و مخالفت با نخست‌وزیری قوام شهید شده بودند، دفن کنند. (به فصل ۱۶ مراجعه کنید) روز ۵ مارس ۱۹۶۷ (چهاردهم اسفند ۱۳۴۵) وقتی مصدق در سن ۸۵ سالگی درگذشت، دولت نه تنها اجازه برگزاری مراسم تشییع جنازه برایش نداد، حتی موافقت نکرد آرزویش در مورد دفن در گورستان شهدا برآورده شود. به جای آن، جسد مصدق را در اتاق ناهارخوری خانه‌اش در احمدآباد، خارج از تهران، دفن کردند و فقط اعضای خانواده اش می‌توانستند بر مزارش حاضر شوند و فاتحه‌ای بخوانند. سالها قبل وقتی رضاشاه مردم را از زیارت مقبرهٔ معینی ممنوع کرده بود، همین مصدق گفته بود: «دیکتاتوری چنان شخص را در حلقهٔ محدودی محصور می کند، که دیکتاتور حتی از برخورد با گور مرده هم واهمه و هراس دارد.»[۲۵] در مرگ مصدق رسانه‌های ایران، که زیر کنترل سخت دولت بودند مهر سکوت بر لب زدند، معذالك مطبوعات خارجی ستایش باشکوهی از وی به عمل آوردند و او را به خاطر استقلال فکر، ثبات عقیده و اینکه زندگیش را وقف دموکراسی و آزادی از تسلط خارجی کرده بود، مورد تحسین قرار دادند[۲۶].

۱۲ سال بعد درماه مارس ۱۹۷۹، برای بزرگداشت سالمرگش، یك میلیون نفر از سراسر کشور در احمدآباد گرد آمدند. این امر برای نخستین بار امکان‌پذیر

گردید، چه انقلاب، شاه را به خارج از کشور پرتاب کرده بود.

«دفاع مصدق از استقلال ایران، مبارزه‌اش با (AIOC)، قدرت روحی خارق‌العاده‌اش و بالاخره این امر که در پایان هم با زور دو قدرت بزرگ جهان ـ آمریکا و انگلیس ـ توانسته بودند سرنگونش کنند، از او «قهرمانی جاودانه» ساخته[۲۷] و تصویری به وجود آورده که فقط می‌توانست متعلق به مردی خارج از حدود متعارف «این جهانی» باشد.»[۲۸]

آلبرت هورانی می‌نویسد: «با نگاهی به گذشته می‌بینیم سالهای کوتاه حکومت مصدق از اهمیتی عمیق و پایدار برخوردار بوده است. حکومت او مصممانه‌ترین تلاش را برای خلق یك قدرت اجرایی در ایران انجام داد، که ضمن برخورداری از پشتیبانی عمومی، از این قدرت نه فقط بسادگی برای بهبود وضع زندگی مردم در میان حوزه نفوذ سیستم امپریالیستی انگلیس، بلکه به خاطر نیل به استقلال کامل... استفاده شود... در ایران خاطره مصدق به عنوان مظهر استقلال باقی مانده است.»[۲۹]

کودتای ۱۹۵۳ به عنوان فصلی دردناك در تاریخ ایران و سراسر خاورمیانه تلقی شد، چه جلوی پیشرفت به سوی آزادی و دموکراسی را در منطقه گرفت. از این هم بالاتر، این تصور که استقرار مجدد شاه خودکامه، و مسلح کردن او، در جهت حفظ منافع استراتژیك و ذخایر انرژی ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج‌فارس بود، از اساس نادرست از آب درآمد. آنچه کودتای ۱۹۵۳ برای آمریکا به بار آورد انقلاب ایران و بالا گرفتن امواج اصول‌گرایی اسلامی، که آکنده از نفرت به غرب است، و تشویق آمریکا و اعراب به پشتیبانی از صدام حسین بود که منجر به ایجاد توهّمات عظمت‌طلبی در وی گردید و او را مصمم کرد ابتدا به ایران و بعد به کویت حمله کند. گرچه مداخلهٔ آمریکا در جنگ خلیج فارس موجب شد که این کشور دوستی اعراب تولیدکنندهٔ نفت را بدست آورد و حتی در اُپك نیز به صورت غیررسمی، ولی عملاً، حقی برای اظهارنظر در تعیین قیمت نفت و سطح تولید به دست آورد، اما این امر، در غیاب دموکراسی و در نتیجه عدم ثبات منطقه، امتیازی توخالی محسوب می‌شود. آن طور که یك مفسر

مسائل سیاسی اظهارنظر کرده: «پس از جنگ خلیج‌فارس این وضع در منطقه ادامه یافت که عدمتاً به صورت وحشتناکی از نمایش خودکامگی و استبداد باقی بماند و تنها با اعمال خشونت بتوان آرامش آنرا حفظ کرد.»[۳۰]

دو دموکراسی، از بزرگترین کشورهای دموکراتیك جهان، تولد دموکراسی را در سرزمینی دوردست «کورتاژ» کردند، به این خیال باطل که نتایج این عمل به نفع آنها خواهد بود. با توسل به این اقدام، آنان در ایران و دیگر نقاط خاورمیانه زنجیره ای از حوادث خونین را بنیان گذاردند، که بیش از هرچیز، در درجه اول به منافع خود آنان ضربه می‌زند. درباره این تراژدی آنچه می‌توان گفت، فقط همان است که دین آچسن در پایان فصل مربوط به ایران در کتاب خویش به این شرح آورده است: «یك بار دیگر انسان به یاد این سؤال معروف اوکسن شارنا[۳۱] از فرزندش می‌افتد، که می‌پرسد: «آیا تاکنون نمی‌دانستی، ای پسر من، که در حاکمیت بر این جهان پهناور، چه میزان ناچیز و اندکی از عقل و خرد را سهیم کرده اند؟!»[۳۲]

پی نویسها

اسامی کامل نویسندگان و عناوین کامل کتابها و همچنین اطلاعات لازم در بارهٔ مؤسسات نشر، محل چاپ کتاب و تاریخ آن که در این بخش باختصار ذکر گردیده، در پایان کتاب، تحت عنوان «فهرست منابع» به طور مشروح آمده است.

فصل اول ـ عصر استبداد و امتیازات

۱ـ ا. تیموری. عصر بی‌خبری. صفحه ۱۰۶.
۲ـ ف. کاظم‌زاده. روسیه و بریتانیا در ایران. صفحه ۱۰۳.
۳ـ س. گوپال. سیاست بریتانیا در هند. صفحه ۲۴۳.
۴ـ ر.ل.کریوز. ایران و دفاع هند. صفحه ۲۵.
۵ـ ر.و. فریر. تاریخ شرکت نفت انگلیس. جلد اول. صفحه ۲۸.
۶ـ کاظم‌زاده. روسیه و بریتانیا. صفحه ۱۰۸.
۷ـ جی. ان. کرزن. ایران و مسئله ایران. جلد اول. صفحه ۴۸۰.
۸ـ کاظم‌زاده. روسیه و بریتانیا. صفحه ۱۳.
۹ـ ا. تیموری. عصر بی‌خبری. صفحه ۱۰۷.
۱۰ـ جونز. بانکداری. صفحات ۲۳ـ۲۲.
۱۱ـ روزنامه. خاطرات اعتمادالسلطنه. صفحه ۶۱۶.
۱۲ـ ای. جی. براون. انقلاب ایران ۱۹۰۹ـ۱۹۰۵. صفحه ۳۳.
۱۳ـ ن.ر. کدی. شخصیت سیدجمال‌الدین افغانی. صفحه ۴۵.
۱۴ـ براون. انقلاب ایران. صفحات ۱۹ـ۱۸.
۱۵ـ همان منبع. صفحه ۵۷.
۱۶ـ جونز. بانکداری. صفحه ۵۳.
۱۷ـ براون. انقلاب ایران. صفحه ۶۶.
۱۸ـ مصطفی فاتح. ۵۰ سال نفت ایران. صفحه ۲۴۹. تیموری. عصر بی‌خبری. صفحه ۲۱۱.

۱۹ـ ل.پ. الول ساتن. نفت ایران. صفحات ۲۵۱ـ۲۵۰.
۲۰ـ فریر. بریتیش پترولیوم کمپانی. صفحه ۲۵۲.
۲۱ـ نامه هاردینگ وزیرمختار انگلیس در ایران به وزارت خارجه. سند شماره ۶۰/۶۴۰ بتاریخ ۱۲ مه ۱۹۰۱.
۲۲ـ ۵۰ سال نفت ایران. مصطفی فاتح. صفحه ۲۴۵.
۲۳ـ همان منبع. به نقل از فریر. اسناد بریتیش پترولیوم. شماره ۱۷/۴۷.
۲۴ـ همان منبع. صفحه ۶۴۰ و سند شماره ۴۳.
۲۵ـ سند شماره ۴۸ وزارت خارجه انگلیس. نامه هاردینگ وزیرمختار انگلیس در تهران به لنسداون وزیرخارجه. ۲۷ ژوئن ۱۹۰۱.
۲۶ـ سخنرانی ن. سیف‌پور فاطمی درباره «دیپلماسی نفت». نیویورک. ۱۹۵۴.
۲۷ـ دبلیو ـ مینو. شیطانهای رفتنی. صفحه ۲۱.
۲۸ـ فاتح. ۵۰ سال نفت ایران. صفحه ۲۵۴.
۲۹ـ مینو. شیطانهای رفتنی. صفحه ۳۲.
۳۰ـ اطلاعات مشروح دربارهٔ این سندیکا در کتاب بریتیش پترولیوم صفحات ۷۰ و ۷۱ داده شده است.
۳۱ـ سند شماره ۳۷۱/۷۱۵ وزارت خارجه انگلیس. نامه سرجی. بارکلی به سرادوارد گری. ۲۵ اکتبر ۱۹۰۹.
۳۲ـ براون. انقلاب ایران. صفحه ۱۳۳.
۳۳ـ همان منبع. صفحه ۱۵۰ و کاظم‌زاده. روسیه و بریتانیا. صفحه ۴۹۹.
۳۴ـ مینو. شیطانهای رفتنی. صفحات ۴۷ـ۳۹.
۳۵ـ فریر. بریتیش پترولیوم. صفحات ۱۰۴ـ۱۰۳.
۳۶ـ همان منبع. صفحه ۱۰۷.
۳۷ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحات ۲۰ـ۱۹.
۳۸ـ براون. انقلاب ایران. صفحه ۱۳۳. ا. آبراهامیان. ایران بین دو انقلاب. صفحات ۳۲۶ـ۳۲۱.
۳۹ـ ج. بزرگمهر. تقریرات مصدق در زندان. صفحات ۱۲ـ۱۱.
۴۰ـ براون. انقلاب ایران. صفحات ۳۲۶ـ۳۲۱.
۴۱ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحات ۳۲۶ـ۳۲۱.
۴۲ـ فاتح: پنجاه سال نفت ایران. صفحات ۶۲ـ۲۵۹. مینو. شیطانهای رفتنی. صفحات ۲۱ـ۲۰.
۴۳ـ روزنامه تایمز. چاپ لندن. ۲۲ نوامبر ۱۹۱۸.

۴۴ـ B.P. فریر. صفحه ۲۰۲.
۴۵ـ سند شماره اف.او. ۳۷۱/۹۱۶۲ از وزارت دریاداری به کنت یانگر. ۱۶ ژوئن ۱۹۵۱.
۴۶ـ وینستون چرچیل. بحران جهانی ۱۸ـ۱۹۱۱. جلد اول. چاپ لندن. صفحات ۱۰۵ـ۱۰۲.
۴۷ـ فریر. B.P. صفحات ۱۹ـ۲۱۷ و ۹۴ـ۲۹۱.
۴۸ـ همان منبع. صفحه ۲۰۲.
۴۹ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحات ۲۳۰ و ۶۳۷.
۵۰ـ فاتح. ۵۰ سال نفت ایران. صفحات ۲۷ـ۲۶.
۵۱ـ مکداشی. تحلیل مالی از امتیازات نفت خاورمیانه. صفحات ۱۸، ۱۹، ۳۷ و ۳۸. الول ساتن. نفت ایران. صفحات ۳۳ـ۲۸.
۵۲ـ همان منبع.
۵۳ـ همان منبع.
۵۴ـ همان منبع.

فصل دوم ـ رضاشاه و امتیاز سال ۱۹۳۳

۱ـ اسناد مربوط به سیاست خارجی بریتانیا (۱۹۳۹ـ۱۹۱۹) جلد چهارم سری اول. صفحات ۲۱ـ۱۱۱۹.
۲ـ قرارداد سال ۱۹۱۹ ایران و انگلیس در کتاب نجات ایران فصل پنجم تحت عنوان «تاریخ کنفرانس صلح پاریس».
۳ـ دو وزیر دیگر عبارت بودند از صارم‌الدوله (مسعود) وزیر مالیه و نصرت‌الدوله فیروز وزیر خارجه برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به کتاب سر دنیس رایت سفیر اسبق انگلیس در تهران تحت عنوان: انگلیسی‌ها در میان ایرانیان در دوره قاجار (۱۹۲۱ـ۱۷۸۱). صفحات ۸۰ـ۱۷۸. همچنین کتاب انگلیسی‌ها در میان ایرانیان تألیف همین نویسنده. دوره‌هایی از تاریخ انگلیس ـ ایران. صفحات ۹۳، ۹۴ و ۲۰۵.
۴ـ همان منبع.
۵ـ ن. سیف‌پور فاطمی. تاریخ دیپلماسی ایران (۱۹۲۳ـ۱۹۱۷). سیاستهای قدرت‌طلبی انگلیس و روسیه در ایران (چاپ نیویورک ۱۹۵۲). صفحات ۵۸ـ۲۵۷.
۶ـ لرد آیرونساید. راه بلند رسیدن به فرماندهی. یادداشتهای ژنرال سر ادموند آیرونساید (۱۹۲۲ـ۱۹۲۰). همچنین کتاب انگلیسی‌ها... اثر رایت صفحات ۸۲ـ۱۸۱.
۷ـ محمدتقی بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی. جلد اول. صفحات ۱۶، ۶۸، ۶۱ و ۱۰۶. آن طور که بهار نوشته است، سیدضیاءالدین به او گفته بود ۲۰ هزار تومان میان قزاقها، از

جمله فرمانده آنها تقسیم کرده، و علاوه بر این، ۲ هزار تومان دیگر هم به خود رضاخان به عنوان انعام اضافه پرداخته بود. همچنین رجوع شود به کتاب حیات یحیی اثر دولت‌آبادی. جلد سوم. صفحات ۲۸ـ۲۲۷. دولت‌آبادی در آن زمان نماینده مجلس بود.

۸ـ یادداشتهای آیرونساید. صفحه ۴۸.

۹ـ دونالد. ن. ویلبر. رضاشاه پهلوی، تجدید حیات و تجدید بنای ایران. صفحه ۴۸.

۱۰ـ سند شماره ۳۷۱/۶۴۰۳ وزارت خارجه انگلیس. از نورمن به کرزن. اول مارس ۱۹۲۱. همچنین به تز دکترای نانس کیتز تحت عنوان مسئله روابط دیپلماتیك ایران و انگلیس (۱۹۲۱ـ۱۹۳۳) مراجعه کنید. این رساله که توسط دانشگاه لندن چاپ شده، سند معتبری در روابط رضاخان و انگلیس‌ها به شمار می‌آید. صفحه ۳۵.

۱۱ـ سیف‌پور فاطمی. تاریخ دیپلماسی. متن قرارداد انگلیس و شوروی. صفحات ۶۶ـ۲۶۳.

۱۲ـ سند شماره ۴۱۶/۷۳ وزارت خارجه انگلیس. از لرن به کرزن. ۲۸ ماه مه ۱۹۲۳.

۱۳ـ سند شماره ۳۷۱/۸۰۵۱ وزارت خارجه انگلیس. از لرن به کرزن. ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۱. جی. واترفیلد. دیپلمات حرفه‌ای، سرپرسی لرن از کیرك هاول (۱۹۶۱ـ۱۸۸۰). صفحه ۸۲.

۱۴ـ سند شماره ۴۱۶/۷۰۲ وزارت خارجه انگلیس. لرن به کرزن. ۵ مه ۱۹۲۳. سند شماره ۴۱۶/۷۳ وزارت خارجه انگلیس. ۲۸ مه ۱۹۲۳. سند شماره ۴۱۶/۹۰۴۳ وزارت خارجهٔ انگلیس. وزارت امور هند به وزارت خارجه انگلیس. ۱۶ مه ۱۹۲۳.

۱۵ـ رایت. ایرانیان... صفحه ۱۹۲.

۱۶ـ واترفیلد. دیپلمات حرفه‌ای. صفحه ۱۲۲.

۱۷ـ مذاکرات مجلس ایران. جلسه ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵.

۱۸ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۶۷.

۱۹ـ فریر. بریتیش پترولیوم. صفحات ۵۹۶ و ۶۰۳ ـ ۶۰۱.

۲۰ـ جان رولند و بازیل کدمن سفیر نفت. صفحه ۱۱۵. سند شماره ۳۷۱/۱۱۴۹۸ وزارت خارجه انگلیس. نامه لرن به اولیفان. اول ژوئن ۱۹۲۶.

۲۱ـ فاتح. ۵۰ سال نفت ایران. صفحه ۱۸۶.

۲۲ـ روزنامه ستاره ایران. شماره ۲۵. نوامبر سال ۱۹۲۸.

۲۳ـ فریر. B.P. صفحات ۸ـ۶۰۴. فاتح. ۵۰ سال. صفحه ۲۸۷.

۲۴ـ سند شماره ۳۷۱/۱۶۹۳۳ وزارت خارجه انگلیس. تجدیدنظر در امتیازنامه و پرداخت حق‌الامتیاز (AIOC). آوریل ۱۹۲۹. مه ۱۹۳۰.

۲۵ـ فریر. B.P. صفحات ۲۲ تا ۶۱۶.

۲۶ـ مهدیقلی هدایت. مخبرالسلطنه. خاطرات و خطرات. صفحات ۶ و ۳۹۵. هدایت در آن

موقع نخست‌وزیر ایران بود.

۲۷ـ فاتح. ۵۰ سال. صفحه ۲۹۲.

۲۸ـ سند شماره ۲۷۹/۱۶۷۸ وزارت خارجه انگلیس. نامه وزارت خارجه انگلیس به هور. اول دسامبر ۱۹۳۲.

۲۹ـ سند ۲۳/۷۳ کابینه بریتانیا. تصمیمات هیئت دولت ۳(۳۲)۶۵. ۷ دسامبر ۱۹۳۲.

۳۰ـ سند شماره ۳۷۱/۱۶۰۷۹ وزارت خارجه انگلیس. نظریهٔ دفتر حقوقی سلطنتی. ۷ دسامبر ۱۹۳۲. نامه هور به وزارت خارجه انگلیس. ۱۳ دسامبر ۱۹۳۲.

۳۱ـ سند ۱۳/۷۳ کابینه بریتانیا. تصمیمات هیئت دولت. ۳(۳۲)۶۷. ۱۴ دسامبر ۱۹۳۲. سند شماره ۳۷۱/۱۶۰۷۹ وزارت خارجه. پیش‌نویس از رندل. ۱۴ دسامبر ۱۹۳۲. اف. پی‌والترز. تاریخچه‌ای از جامعه ملل. صفحه ۵۲۷.

۳۲ـ روزنامه رسمی جامعه ملل. دوره ۱۴. یادداشت تسلیم شده از طرف دولت ایران به دبیرکل جامعه. ۱۸ ژانویه ۱۹۳۳. پیش‌نویسهای مربوط به جلسهٔ هفدهم. دوره سوم. ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳. صفحات ۳۰۳ـ۲۸۹.

۳۳ـ روزنامه رسمی جامعه ملل. شماره ۱۳ (۱۹۳۲). یادداشت تقدیم شده از طرف دولت بریتانیا به دبیرکل جامعه ملل. ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲. صورت مذاکرات جلسه هفدهم. دوره سوم صفحات ۳۰۳ـ۲۸۹ و ۲۳۰۵ـ۲۲۹۸. همان منبع فصل سیزدهم (۱۹۳۳) صفحات ۲۰۴ـ۱۹۸. همچنین به سند شماره ۳۷۱/۱۶۹۳۵ وزارت خارجه انگلیس و صورت مذاکرات شورای جامعه ملل، جلسه هفدهم از دوره سوم. ۲۶ ژانویه ۱۹۳۲ مراجعه شود.

۳۴ـ فاتح. ۵۰ سال. صفحه ۲۹۵.

۳۵ـ رولند و کدمن سفیر نفت. صفحه ۱۲۳.

۳۶ـ همان منبع صفحات ۲۶ـ۱۲۳. فؤاد روحانی. تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران. صفحه ۶۵.

۳۷ـ رولند و کدمن. سفیر نفت. صفحات ۱۲۸ـ۱۲۶ و سند شماره ۳۷۱/۱۶۹۳۷ وزارت خارجه انگلیس. «کدمن به سیمون». ۲۱ آوریل ۱۹۳۳.

۳۸ـ رولند و کدمن. سفیر نفت. صفحه ۱۲۹.

۳۹ـ همان منبع. صفحه ۱۳۰.

۴۰ـ همان منبع. صفحه ۱۳۱.

۴۱ـ مذاکرات مجلس شورای ملی ایران. نطق تقی‌زاده. ۲۷ ژانویه ۱۹۴۸.

۴۲ـ رولند و کدمن. سفیر نفت. صفحه ۱۳۲. متن کامل امتیازنامه سال ۱۹۳۳ در روزنامه رسمی جامعه ملل شماره ۱۲، جلسهٔ هفتادوهفتم. دسامبر ۱۹۳۳، صفحات ۶۰ـ۱۶۵۳

آمده است.

۴۳ـ گزارش سالانه (AIOC) و ترازنامه در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰.

۴۴ـ فاطمی (سیف‌پور). دیپلماسی نفت. صفحات ۸۰ـ۱۵۹. علی وثوق. چهار فصل در تفنن و تاریخ. صفحه ۶۹. رولند و کدمن سفیر نفت. صفحه ۱۲۱.

۴۵ـ مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه مورخه ۲۷ ژانویه ۱۹۴۸.

۴۶ـ مصطفی علم. برنامه‌ریزی اقتصادی دولتی در ایران. صفحه ۱۰.

۴۷ـ همان منبع. صفحه ۸۲ـ۲۳۶. خداداد فرمانفرمائیان. «تغییرات اجتماعی و روش اقتصادی در ایران». مجله بررسیهای تاریخی دوره نهم، شماره ۳، فوریه ۱۹۵۷. صفحه ۱۸۰.

۴۸ـ رونالد. ان. ویلبر. ایران گذشته و حال. صفحه ۱۳۱.

۴۹ـ اشرف پهلوی. صورتها در آینه. خاطراتی از تبعید. صفحه ۳۹.

۵۰ـ ویلبر. ایران. صفحه ۱۳۱.

۵۱ـ اچ. لانگ هرست. ماجرا در نفت. داستان بریتیش پترولیوم. صفحه ۹۶. و الول ساتن. نفت ایران صفحه ۱۰۵.

۵۲ـ سر ریدر بولارد. نامه‌هایی از تهران. یك سفیر انگلیسی در جنگ دوم جهانی در تهران. صفحه ۶۹.

۵۳ـ لانگ هرست. ماجرا در نفت. صفحه ۱۰۰ـ۹۹.

۵۴ـ رایت. ایرانیان. نقل از یادداشتهای اولیورهاروی منشی خصوصی انتونی ایدن. صفحه ۲۱۳.

۵۵ـ همان منبع. نقل قول از یادداشتهای آمری و نیکلسن صفحات ۱۴ـ۲۱۳. مصاحبه نویسندهٔ کتاب با شاهزاده حمید قاجار. لندن. مارس ۱۹۸۵.

۵۶ـ رایت. ایرانیان، صفحه ۲۱۴.

۵۷ـ حسین فردوست. خاطرات ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. جلد اول. صفحات ۶۰ـ۳۹.

۵۸ـ برای شناسایی بیشتر با چگونگی شخصیت شاه به کتاب ماروین زوینر تحت عنوان «سقوط شاه» چاپ شیکاگو، ۱۹۹۱ مراجعه کنید.

۵۹ـ فیتز روی مك‌لین. برخوردهای شرقی. صفحات ۲۶۷ـ۲۶۵. در این کتاب نویسنده تشریح می کند چگونه وی به کمك جان گالت کنسول انگلیس در اصفهان، پروفسور لورن لاکهارت، یك ایران شناس و گروهی از کماندوها، ژنرال زاهدی را گرفته به فلسطین تبعید کردند. درمورد نارضایی مردم از نیروهای اشغالگر مراجعه کنید به کتاب، با حسن نیت مفروش شده. تجربه آمریکایی در ایران. تألیف باری رابین. صفحات ۲۱ـ۲۰.

فصل سوم ـ ایران علیه روس و انگلیس به پا می‌خیزد

۱ـ برای اطلاعات بیشتر درباره ترکیب مجلس چهاردهم به کتاب ایران نوشتهٔ آبراهامیان رجوع کنید.

۲ـ مذاکرات مجلس ایران. ۲۹ اکتبر و ۲ دسامبر ۱۹۴۴.

۳ـ ادوارد استیونسن (پسر). روزولت و روسها. کنفرانس یالتا. صفحه ۱۷۵.

۴ـ سند شماره ۳۷۱/۴۰۲۴۱ وزارت خارجه بریتانیا. پیش‌نویس از سی.اف. وارنر. ۸ اکتبر ۱۹۴۴.

۵ـ جیمز.اف. برنز. سخنان صادقانه. صفحه ۱۱۹.

۶ـ ج. لنچوفسکی. روسیه و غرب در ایران. بررسی رقابتهای قدرتهای بزرگ.

۷ـ سند شماره ۳۷۱/۵۲۶۷۳ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت «هاو». ۱۶ آوریل ۱۹۴۶.

۸ـ همان منبع، یادداشت درباره ایران. ۱۳ آوریل ۱۹۴۶. سند شماره ۳۷۱/۵۲۷۱ وزارت خارجه انگلیس. گزارش وابستهٔ نظامی انگلیس در تهران به وزارت‌خارجه. ۲۲ مه ۱۹۴۶. سند شماره ۳۷۱/۵۲۷۰۶ وزارت خارجه انگلیس. مصوبات هیئت دولت بریتانیا. ۴ ژوئیه ۱۹۴۶.

۹ـ گفتگوی نویسنده کتاب با جهانشاه صمصام، یکی از رؤسای ایل بختیاری در بازداشتگاه مرکزی پلیس تهران. ۲۸ اکتبر ۱۹۴۶. صمصام به من (نویسنده) گفت که او طرح مشترك قشقایی ـ بختیاری برای اشغال جنوب ایران را قبل از اجرا با «جان گولت» کنسول بریتانیا در اصفهان در میان گذارده بود.

۱۰ـ ویدکن کیسلینگ سیاستمدار نروژی (۱۹۴۵ـ۱۸۸۷) که به کشور خود خیانت کرد و در دوران اشغال نروژ توسط نازی‌ها به نخست‌وزیری رسید. در عرف سیاسی به شخصی اطلاق می‌شود که به یك قدرت خارجی برای حمله به کشور خودش و تصرف آن کمك کند (خائن) مترجم.

۱۱ـ رابین. حسن نیتها. صفحه ۳۳.

۱۲ـ مصاحبهٔ نویسنده کتاب با آقاخان بختیاری، وی در آن موقع نماینده مجلس و فرد محرم و مورداعتماد قوام‌السلطنه بود. مصاحبه در تاریخ ۱۵ اکتبر سال ۱۹۸۴ در لندن انجام شده است.

۱۳ـ فاتح. ۵۰ سال نفت ایران. صفحات ۸۶ـ۳۸۵ در فصل مذاکره با سفیر انگلیس.

۱۴ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۱۰۲.

۱۵ـ طی این شورش من (نویسنده) در آبادان بودم و به چشم خونریزیهایی را که انجام شد، دیدم.

۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۳۹۹۸۸ وزارت خارجه انگلیس. تهیه کننده پیش‌نویس «هانکی». ۲۹

نوامبر ۱۹۴۳. سند ۳۷۱/۵۲۷۳۳ وزارت خارجه انگلیس. تهیه‌کننده پیش‌نویس «بوین». ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۶.

۱۷ـ فاتح. ۵۰ سال. در سراسر این کتاب فاتح تنگ‌نظری نمایندگان کمپانی و انگلیس‌ها در ایران و فساد و فرمانبرداری مقامات ایرانی را که به تمام خواستهای انگلیس تن می‌دادند مورد سرزنش قرار داده است.

۱۸ـ اشرف پهلوی. صورتها در آینه. صفحات ۹۰ـ۸۸.

۱۹ـ برای ملاحظه چگونگی تلاشهای شاه در راه برقراری حکومت خودکامه در کشور، نگاه کنید به: ریشهٔ پشتیبانی آمریکا از ایجاد یك حکومت خودکامه در ایران. مجله بین‌المللی بررسیهای خاورمیانه شماره ۱۵ سال ۱۹۸۳. صفحات ۳۹ـ۲۳۵.

۲۰ـ برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به علم. برنامه‌ریزی اقتصادی دولتی در ایران.

۲۱ـ متن این گزارش در صورت جلسه مذاکرات مجلس شورای ملی ایران جلسه ۲۵ ژوئیه درج شده است.

۲۲ـ ایران مدعی بود، برابر شرایط امتیازنامه، پرداختهای کمپانی به پوند استرلینگ، باید براساس نرخ واقعی طلا در بازار ـ که در آن زمان هر اونس ۱۱/۲۵ لیره بود ـ تعیین شود و نه نرخ مصنوعی ۸/۴۰ لیره که بانك انگلستان آنرا اعلام کرده بود.

۲۳ـ صورت مذاکرات مجلس شورای ملی ایران. ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۹.

۲۴ـ گزارش گلشائیان به ساعد. ۸ ژوئن ۱۹۴۹. در کتاب فاتح. ۵۰ سال. صفحات ۳۹۱ـ۳۹۰.

۲۵ـ همان منبع.

۲۶ـ نامه خصوصی فاتح به تقی‌زاده. ۱۴ ژوئن ۱۹۴۹. یك فتوکپی از نامه را فاتح در اختیار من (نویسنده) گذارده است.

۲۷ـ نکات اصلی قرارداد الحاقی، به طور خلاصه به قرار زیر است:

۱ـ (AIOC) حق‌الامتیاز و مالیات را هر تن ۷ شیلینگ نسبت به سال ۱۹۴۸ افزایش می‌دهد.

۲ـ ۲۰ درصد سهم ایران در سود سهام و ذخایر سالانه براساس مأخذ سال ۱۹۴۷ توسط (AIOC) پرداخت می‌شود، بدون آنکه این پرداختها شامل محدودیت‌های سود سهام و مالیات دریافتی دولت انگلستان شود.

۳ـ پرداخت سالانه به ایران از بابت این حسابها کمتر از ۴ میلیون لیره نخواهد بود.

۴ـ (AIOC) برای بهای نفت مصرفی داخلی ایران ۲۰ درصد تخفیف قائل می‌شود.

۲۸ـ یادداشتهای دکتر قاسم غنی. به نقل از اظهارات گلشائیان. جلد نهم. صفحات ۲۳ـ۶۲۱. تنظیم سیروس غنی.

۲۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۴ وزارت خارجه انگلیس: گس به باتلر ۸ مه ۱۹۵۱.

۳۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۹۱۵۲۴. پیش نویسهای مربوط به جلسه وزارت خارجه انگلیس. ۱۶ ژانویه ۱۹۵۱.
۳۱ـ صورت مذاکرات مجلس شورای ملی ایران. ۲۳ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۴۹.
۳۲ـ سند شماره ۳۷۱/۷۵۵۰۰ وزارت خارجه انگلیس. بوین به روزتل. ۲۶ اکتبر ۱۹۴۹. ساعد. لندن. به دربار سلطنتی. اکتبر ۱۹۴۹. در کتاب «فاتح» ۵۰ سال، صفحه ۴۰۲.
۳۳ـ حسین مکی. کتاب سیاه جلد سوم بخش اول. صفحات ۴۵ ـ ۳۹.
۳۴ـ همان منبع.
۳۵ـ برای آگاهی از مشروح زندگی مصدق مراجعه کنید به کتابهای دکتر محمد مصدق. خاطرات و تألمات. ف.دیبا. محمد مصدق، یك بیوگرافی سیاسی. ب. افراسیابی. مصدق و تاریخ. بزرگمهر. تقریرات مصدق.
۳۶ـ م. مصدق. کاپیتولاسیون و ایران. ایرج افشار. مصدق و حقوق و سیاست. صفحه ۶۷.
۳۷ـ جرج مك گی. نماینده‌ای در دنیای میانه. ماجرا در دیپلماسی. صفحات ۳۹ـ۶۱. مك گی که در بسیاری از ملاقاتهای شاه در واشنگتن حضور داشته، دربارهٔ مذاکرات شاه شرح مبسوطی در این کتاب آورده است.
۳۸ـ وزارت امور خارجه آمریکا. روابط خارجی دولت ایالات متحده. ۱۹۵۰ جلد پنجم. یادداشتهای مربوط به مذاکره با حسین علاء. ۲۶ ژانویه ۱۹۵۱.
۳۹ـ برای مطالعهٔ قرارداد ۶ اکتبر ۱۹۴۷ ایران و آمریکا دربارهٔ میسیون نظامی در ایران و تجدیدنظرها و گسترش دامنهٔ حدود آن در سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ رجوع کنید به قراردادها و دیگر توافق نامه‌های ایالات متحده. نشریه وزارت خارجه آمریکا. ۱۹۵۰ جلد اول.
۴۰ـ مك گی، نماینده. صفحات ۲۴ـ۲۲.
۴۱ـ نشریه وزارت خارجه آمریکا. سال ۱۹۵۰. جلد پنجم مذاکره با مقامات رسمی (AIOC). صفحات ۱۵ـ۱۳.
۴۲ـ صورت جلسه مذاکرات مجلس. جلسه ۲۰ ژانویه ۱۹۵۰.
۴۳ـ کاردینال آرمان ریشلیو. روحانی فرانسوی (۱۶۴۲ـ۱۵۸۵) که به مقام کاردینالی رسید و در ابتدای قرن هفدهم، متنفذترین شخصیت دربار فرانسه و وزیر اعظم لویی سیزدهم گردید. در تاریخ به داشتن شخصیت نیرومند، زیرکی و هوشیاری، سرسختی و قساوت قلب معروف است. کشتار فجیع «سن بارتلمی» را برای ریشه کن کردن پروتستان‌های فرانسه به راه انداخت و منشأ انجام بسیاری از اقدامات مهم سیاسی و نظامی فرانسه در دوران خویش بود. مترجم.
۴۴ـ نشریه وزارت خارجه آمریکا. سال ۱۹۵۰. جلد پنجم. ویلی به وزیر خارجه. ۳۰ ژانویه ۱۹۵۰. صفحات ۶۳ـ۴۵۹ و مه ۱۹۵۰. صفحات ۵۹ـ۵۵۸.

۴۵ـ سند شماره ۳۷۱/۷۵۴۶۴ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از رایت. ۹ فوریه ۱۹۴۹. روزتل به استرنگ. ۱۲ نوامبر ۱۹۴۹.
۴۶ـ سند شماره ۳۷۱/۸۲۳۱۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به بوین. ۱۷ دسامبر ۱۹۵۰.
۴۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به بوین. گزارش دربارهٔ حوادث ایران. ۱۹ فوریه ۱۹۵۱.
۴۸ـ متن پیامی که از دفتر نخست‌وزیری ایران برای آقای نورث کرافت از طریق آقای دکتر جلالی فرستاده شد. بتاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۵۰ در کتاب اسناد خانه سدان تنظیم اسماعیل رائین.

فصل چهارم ـ مأموریت ژنرال

۱ ـ مذاکرات مجلس ایران. ۲۷ ژوئن ۱۹۵۰.
۲ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. سال ۱۹۵۰. جلد پنجم. یادداشت ریچارد فانك هاوس به مك‌گی. ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۰. صفحات ۹۹ـ۹۷.
۳ ـ مك‌گی. نماینده. صفحه ۳۲۵.
۴ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. سال ۱۹۵۰. جلد پنجم. گریدی به وزیرخارجه ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۰. صفحات ۵۷ـ۵۵۶. وزیرخارجه به سفارت آمریکا در لندن. ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۰. صفحه ۵۶۹.
۵ ـ سند شماره ۳۷۱/۸۲۳۷۵ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از. ل. بارنت. ۳ اوت ۱۹۵۰. یادداشتهای جلسه وزارت خارجه انگلیس. ۲ اوت ۱۹۵۰.
۶ ـ مك‌گی. نماینده. صفحه ۳۳۳.
۷ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. سال ۱۹۵۰. جلد پنجم. یادداشت از رانتری به مك‌گی. ۲۰ دسامبر ۱۹۵۰. صفحات ۳۵ـ۶۳۴.
۸ ـ همان منبع. گریدی به وزارت خارجه. ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۰. صفحات ۷۵ـ۱۷۴.
۹ ـ همان منبع. گریدی به هیئت نمایندگی آمریکا. ملاقات وزرای خارجه. ۱۶ مه ۱۹۵۰. صفحه ۵۴۶. سفیر آمریکا در لندن به سفارت آمریکا در تهران.
۱۰ ـ همان منبع. گریدی به سفارت آمریکا در لندن. ۱۵ اوت ۱۹۵۰. صفحات ۸۲ـ۵۸۱. گریدی به وزیرخارجه. ۲۱ اکتبر ۱۹۵۰ صفحه ۶۰۷.
۱۱ ـ همان منبع. سفیر آمریکا در مسکو به قائم مقام وزارت خارجه. ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۰. صفحات ۸۹ـ۵۸۸.
۱۲ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. یادداشت از فانك هاوزر به مك‌گی دربارهٔ مذاکرات نفت با بریتانیا دربارهٔ. (AIOC) ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۰. صفحات ۹۹ـ۹۷.

۱۳ ـ همان منبع. نفت خاورمیانه. گزارش از فانك هاوزر. سپتامبر ۱۹۵۰. صفحات ۹۶ـ۷۶.
۱۴ ـ همان منبع. مذاکرات غیررسمی آمریکا و انگلیس. لندن. ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۰. صفحات ۶۰۰ـ۵۹۳.
۱۵ ـ همان منبع. آچسن به بوین. ۲۰ نوامبر ۱۹۵۰. صفحات ۱۷ـ۶۱۶. مصاحبه نویسنده کتاب با جرج مك‌گی. لندن، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۰.
۱۶ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. جلد پنجم. ۱۹۵۰. گریدی به آچسن. ۳۱ اکتبر ۱۹۵۰. صفحات ۱۳ـ۶۱۲. آچسن به گریدی. ۱۸ نوامبر ۱۹۵۰. صفحات ۱۴ـ۶۱۳.
۱۷ ـ از (AIOC) دفتر تهران به (AIOC)دفتر لندن. ۲ ژوئیه ۱۹۵۰. در کتاب اسماعیل رائین. اسناد خانه سدان. صفحات ۵۵ـ۲۵۱.
۱۸ ـ همان منبع. از دفتر اطلاعات (AIOC) تهران به دفتر (AIOC)لندن. گزارش (AIOC) درباره فعالیت‌های بخش روابط عمومی کمپانی در ایران. ۱۴ مارس ۱۹۵۱. صفحات ۵۴ـ۴۸.
۱۹ ـ مك‌گی. نماینده. صفحه ۷۴.
۲۰ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. از کاردار سفارت آمریکا در لندن به وزیرخارجه. ۱۴ دسامبر ۱۹۵۰. صفحه ۶۳۲.
۲۱ ـ مذاکرات مجلس ایران. جلسات ۱۹، ۲۲، ۲۴ و ۲۶ اکتبر ۱۹۵۰. و همچنین تاریخ ملی‌شدن. روحانی. صفحه ۸۴.
۲۲ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. جلد پنجم ۱۹۵۰. از رانتری به مك‌گی. ۲۰ دسامبر ۱۹۵۰. صفحات ۶۳۵ـ۶۳۴.
۲۳ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۱ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. پیام آچسن به بوین. ۲۹ نوامبر ۱۹۵۰.
۲۴ ـ همان منبع. شهرد به وزارت خارجه، ۷ دسامبر ۱۹۵۰.
۲۵ ـ همان منبع. تهیه‌کننده پیش‌نویس فورلانگ. ۲۱ دسامبر ۱۹۵۰.
۲۶ ـ مذاکرات مجلس ایران. جلسه ۲۶ دسامبر ۱۹۵۰.
۲۷ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به بوین. ۱۹ فوریه ۱۹۵۱.
۲۸ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۱ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به بوین ۲۹ دسامبر ۱۹۵۰. سند ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. از سر. آ. هی به وزارت خارجه: گزارش درباره سفرش از بحرین به تهران. ۱۶ فوریه ۱۹۵۱.
۲۹ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۱ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به بوین. ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰.
۳۰ ـ همان منبع. «باروز» به فورلانگ. ۳ ژانویه ۱۹۵۱.
۳۱ ـ مجله تایم. شماره ۸ ژانویه ۱۹۵۱. «مشکل نفت ایران.»

۳۲ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۷۵۹ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت فرای دربارهٔ روابط انگلیس و آمریکا در مورد عربستان سعودی. ۷ فوریه ۱۹۵۱.
۳۳ ـ پیشنهاد ملی کردن قبلاً در تاریخ ۲۹ نوامبر توسط مصدق، حائری‌زاده، شایگان، صالح و مکی امضا و تقدیم شده و بار دیگر در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۵۱ تقدیم شد.
۳۴ ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۲۰۴.
۳۵ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به جلسه ۱۶ ژانویه ۱۹۵۱ وزارت خارجه انگلیس.
۳۶ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. از شاخه نظامی وزارت دریاداری به روتنی در وزارت خارجه ۱۲ فوریه ۱۹۵۱.
۳۷ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به جلسه‌ای که در دفتر سرویلیام استرنگ با مقامات وزارت خزانه‌داری و (AIOC) تشکیل شد. ۲۳ ژانویه ۱۹۵۱.
۳۸ ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۲۷۱.
۳۹ ـ مک‌گی که در رشته زمین‌شناسی از دانشگاه اوکلاهاما فوق لیسانس و از دانشگاه آکسفورد دکترا داشت، در سالهای دهه ۳۰ با چندین کمپانی آمریکا به عنوان زمین‌شناس همکاری کرده و در سال ۱۹۴۰ کمپانی نفتی خودش را تشکیل داد. «ماکس ترنبرگ» نیز سابقاً با استاندارد اویل آف کالیفرنیا همکاری داشت و بعداً به سمت مشاور وزارت خارجه در امور نفتی انتخاب شد.
۴۰ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه بریتانیا. اول فوریه ۱۹۵۱.
۴۱ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۳ وزارت خارجه انگلیس. از فاتح به الینگتون. ۲۷ ژانویه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۷ وزارت خارجه‌انگلیس. پیش‌نویس از لوگن. ۷ ژوئیه ۱۹۵۱.
۴۲ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. جلد پنجم. سال ۱۹۵۱. کنفرانس رؤسای هیئت‌های نمایندگی آمریکا در خاورمیانه در استانبول. ۱۴ تا ۲۱ فوریه ۱۹۵۱. صفحات ۶۱ـ۶۰.
۴۳ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۱ و ۱۱ فوریه ۱۹۵۱.
۴۴ ـ همان منبع. شهرد به وزارت خارجه. ۲۱ فوریه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۶ فوریه ۱۹۵۱.
۴۵ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. گزارش محرمانه شهرد به بوین. ۱۰ فوریه و به وزارت خارجه. ۱۵ فوریه ۱۹۵۱.

۴۶ ـ همان منبع. متن تهیه شده برای پرسش و پاسخ پارلمان. ۲۱ فوریه ۱۹۵۱.
۴۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۶ فوریه ۱۹۵۱.
۴۸ ـ همان منبع. ل. ا. ك فرای، از وزارت خارجه به د. ر. سریل در وزارت خزانه‌داری و ویکتور باتلر در وزارت سوخت و انرژی. اول مارس ۱۹۵۱. سِریل به فرای، اول مارس ۱۹۵۱. شهرد به وزارت خارجه. ۳ مارس ۱۹۵۱.
۴۹ ـ همان منبع. متن انگلیسی گزارش فارسی بی.بی.سی که تحت عنوان: «ملی شدن نفت در خلیج فارس و نظر انگلیس» بتاریخ ۴ مارس ۱۹۵۱ پخش شد و ادعا شده بود توسط «دیوید میچل» نوشته شده است!
۵۰ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. از نورث کرافت به گس. ۸ مارس ۱۹۵۱.
۵۱ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت انگلیس در تهران. ۲۳ فوریه ۱۹۵۳.
۵۲ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به رزم‌آرا. ۲۲ فوریه ۱۹۵۱.
۵۳ ـ مصاحبهٔ نویسنده کتاب با ابوالحسن ابتهاج. لندن. ۵ ژوئیه ۱۹۸۵.
۵۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به رزم‌آرا. ۲۳ فوریه ۱۹۵۱.
۵۵ ـ همان منبع. شهرد به بوین. ۲۶ فوریه ۱۹۵۱.
۵۶ ـ همان منبع شهرد به وزارت خارجه. اول مارس ۱۹۵۱. یادداشتهای مربوط به جلسه وزارت خارجه درباره نفت ایران. ۲ مارس ۱۹۵۱.
۵۷ ـ همان منبع. وزارت خارجه به شهرد. ۲ مارس ۱۹۵۱.
۵۸ ـ همان منبع. سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه. ۲ و ۴ مارس ۱۹۵۱.
۵۹ ـ من (نویسنده) شخصاً در سالهای ۵۱ ـ ۱۹۴۹ در دفتر اطلاعات (AIOC) در تهران کار می‌کردم و بارها این سخنان را از زبان کارمندان انگلیسی کمپانی شنیده بودم.
۶۰ ـ یکی از اشخاصی که چنین ادعایی کرده سرهنگ ح. دیهیمی است که در آن موقع ریاست دفتر نظامی شاه را به عهده داشته است. آن طور که دیهیمی می‌گوید وزارت دربار از توطئه قتل رزم‌آرا اطلاع داشت ولی مطمئن نبود با موفقیت اجرا شود. از این رو اسدالله علم، محرم شاه، ترتیب کار را داد و گروهبانی مأمور اجرای آن شد. به کتاب سرهنگ. ج. مصور رحمانی تحت عنوان: **کهنه سرباز ـ خاطرات سیاسی و نظامی** چاپ تهران ـ ۱۳۶۶. صفحات ۳۵۸ ـ ۳۵۳ مراجعه کنید. همچنین رجوع کنید به مصاحبه با دکتر مظفر بقایی **مجموعه تاریخ شفاهی ایران**. چاپ مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد. ۱۹۸۷. ۱۹۸۷.

فصل پنجم ـ لایحهٔ ملی‌شدن نفت

۱ ـ ویلیام راجر لوئیس. امپراتوری بریتانیا و خاورمیانه. ۵۱ـ۱۹۴۵. صفحه ۶۴۹.
۲ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. از بولتون به مکینز. نقل قول از ایلیف ۳ مارس ۱۹۵۱.
۳ ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۱۹۹.
۴ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۱۹ مارس ۱۹۵۱.
۵ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۲ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به موریسون. ۱۹ مارس ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۶ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه، ۲۷ مارس ۱۹۵۱.
۶ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه (۲ پیام). ۱۸ مارس ۱۹۵۱.
۷ ـ همان منبع. وزارت خارجه به تهران. ۲۳ مارس ۱۹۵۱. شهرد به وزارت خارجه، ۲۴ مارس ۱۹۵۱.
۸ ـ سند شمارهٔ ۳۷۱/۹۱۵۲۵ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۸ مارس ۱۹۵۱.
۹ ـ همان منبع. یادداشتهای مربوط به جلسه وزارت خارجه. «بکلی محرمانه». ۲ مارس ۱۹۵۱.
۱۰ ـ همان منبع.
۱۱ ـ همان منبع.
۱۲ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۷۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت بریتانیا درواشنگتن. ۲۶ مارس ۱۹۵۱.
۱۳ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۵ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از فرای. اعلام نظریات توئل بیکر. ۳۱ مارس ۱۹۵۱.
۱۴ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۲۷ مارس ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۵. از شهرد به وزارت خارجه، ۲ آوریل ۱۹۵۱.
۱۵ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۲ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از روتنی. ۲۹ مارس ۱۹۵۱.
۱۶ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۷۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت انگلیس در تهران. ۴ آوریل ۱۹۵۱.
۱۷ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۷ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از استرنگ درباره ملاقاتش با فریزر. ۱۹ آوریل ۱۹۵۱.

۱۸ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۱۸ مارس ۱۹۵۱.
۱۹ ـ مك‌گی. نماینده. صفحات ۲۷ـ۳۲۶.
۲۰ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا، سال ۱۹۵۱. جلد پنجم از وزیر امورخارجه به سفارت آمریکا در لندن. ۳۱ مارس ۱۹۵۱. صفحات ۹۷ـ۲۹۶.
۲۱ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۷۰ وزارت خارجه انگلیس. جلسه وزارت خارجه ۲۰ آوریل ۱۹۵۱.
۲۲ ـ مك‌گی نماینده. صفحه ۳۳۳.
۲۳ ـ همان منبع. صفحات ۳۰ـ۳۲۹.
۲۴ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۷۰ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به فرانکز. ۶ آوریل ۱۹۵۱. از فرانکز به موریسون. ۲۸ آوریل ۱۹۵۱.
۲۵ ـ همان منبع. از باوکر به استرنگ. برنامه و دستور کار برای هیئت نمایندگی انگلیس در واشنگتن. ۶ آوریل ۱۹۵۱.
۲۷ ـ همان منبع.
۲۸ ـ نیویورك تایمز، واشنگتن پست، وال استریت جورنال. شماره‌های ۷ آوریل ۱۹۵۱.
۲۹ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۷۱ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت بریتانیا، واشنگتن، به اداره امور شرق. ۷ آوریل ۱۹۵۱. مك‌گی. نماینده. صفحه ۳۳۷. مباحثات پارلمان. مجلس عوام. ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱.
۳۰ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۰ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۵ ژوئیه ۱۹۵۱.
۳۱ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۶ وزارت خارجه انگلیس. از سی.ای.استیل. سفارت بریتانیا، واشنگتن به راجر مکینز در وزارت خارجه. ۵ ژوئیه ۱۹۵۱.
۳۲ ـ همان منبع، پیش‌نویس مکینز. ۵ ژوئیه ۱۹۵۱.
۳۳ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۵ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. اول آوریل ۱۹۵۱.
۳۴ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از فرای درباره مذاکرات او با لگت. فوریه ۱۹۵۱.
۳۵ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۷ وزارت خارجه انگلیس. از لگت به استرنگ. ۱۴ آوریل ۱۹۵۱.
۳۶ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۲۱ وزارت خارجه انگلیس. از مونت باتن به وزیر دریاداری. ۵ آوریل ۱۹۵۱ و کتاب فیلیپ زیگلر تحت عنوان. مونت باتن، بیوگرافی رسمی. صفحات

۴۹۹ـ۵۰۱.

۳۷ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۶ وزارت خارجه انگلیس. از استرنگ به شهرد ۵ آوریل ۱۹۵۱. از فرگوسن به راجرز، ۱۲ آوریل ۱۹۵۱.

۳۸ ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۸ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۷ آوریل ۱۹۵۱.

۳۹ ـ برای ملاحظهٔ متن کامل قطعنامه کمیسیون نفت که پس از تصویب به صورت قانون درآمد به صورت مذاکرات مجلس ایران، ۲۸ آوریل ۱۹۵۱ مراجعه کنید. ترجمه متن انگلیسی این قانون نیز در کتاب الول ساتن به نام نفت ایران. صفحات ۲۱۷ـ۲۱۶ آمده است.

فصل ششم ـ نیروهای دست‌اندرکار در ایران، بریتانیا و ایالات متحده

۱ـ مکی. کتاب سیاه. جلد سوم. بخش اول. صفحات ۴۴ ـ ۳۵ و آبراهامیان. ایران. صفحات ۵۵ ـ ۲۵۴.

۲ـ آبراهامیان. ایران. صفحات ۶۱ ـ ۲۵۳.

۳ـ تصور می‌رود در مورد حزب ایران و بنیانگذاران آن، مؤلف دچار اشتباه شده باشد. چه آقای مهندس مهدی بازرگان، بنیانگذار «نهضت آزادی ایران» بودند (که آن هم وابسته به جبههٔ ملی بود)، نه «حزب ایران» و پایه گذاران (هیئت مؤسس) «حزب ایران» را ۱۱ نفر اشخاص زیر تشکیل میدادند: مهندس غلامعلی فریور ـ دکتر رضازاده شفق ـ دکتر عبدالحمید زنگنه ـ حسین معاون ـ دکتر عبدالله معظمی ـ دکتر کریم سنجابی ـ مهندس احمد زیرك‌زاده ـ مهندس کاظم حسیبی ـ جهانگیر حق شناس ـ اصغر پارسا و ذکاء غفاری. فهرست اسامی بنیانگذاران حزب ایران توسط محقق و مورخ محترم جناب سرهنگ نجاتی در اختیار اینجانب گذاشته شد ـ مترجم.

۴ـ مکی. کتاب سیاه. جلد سوم. بخش اول. صفحات ۵۳ ـ ۴۷.

۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۲۰ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به ایدن و ضمائم آن. ۱۴ ژانویه ۱۹۵۲.

۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۷ وزارت خارجه انگلیس از میدلتون به وزارت خارجه. ارسال گزارش (بولند) ۴ اوت ۱۹۵۲.

۷ـ مصاحبهٔ نویسنده کتاب با هنری بایرود. واشنگتن ۳۰ دسامبر ۱۹۸۵. سند وزارت خارجه آمریکا جلد پنجم. نتایج و توصیه‌های کنفرانس رؤسای هیئت‌های نمایندگی آمریکا در خاورمیانه در استانبول. ۲۱ـ۱۴ فوریه ۱۹۵۱ صفحات ۷۲ـ۷۰.

۸ـ کورلی بارنت. غرور و سقوط رؤیاها و تصورات بریتانیای کبیر درباره اینکه یك قدرت بزرگ است. صفحه ۳۰۴.

۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۵ وزارت خارجه انگلیس یادداشتهای مربوط به نفت ایران. ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۰ـ همان منبع و همچنین سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. گزارش رسمی «گروه کار» دربارهٔ نفت ایران، ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۱ـ بولتن وزارت خارجه آمریکا. ۲۴ آوریل ۱۹۴۳.

۱۲ـ تایمز «لندن» ۲۲ مارس ۱۹۵۱. این مقاله بدون امضا چاپ شده، اما پرفسور «راجر لوئیس» به من (نویسنده) گفت نویسنده آن خانم (آن لمبتون) از مدرسه مطالعات شرقی دانشگاه لندن بوده است. («میس لمبتون» مدتی نیز به عنوان مشاور و وابسته در بخش فرهنگی سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرد و فعالیت‌ها و ارتباطات او با مقامات ایرانی مشهور است ـ مترجم.)

۱۳ـ مجله اکونومیست. چاپ لندن. ۲۱ آوریل ۱۹۵۱.

۱۴ـ فاتح. پنجاه سال. صفحات ۲۰، ۱۰۲ و ۵۰۰.

۱۵ـ روزنامه یالتیمورسان. ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱. گزارش مذاکرات جلسه سنای آمریکا در تاریخ ۲۰ ژوئن. یو. اس. نیوزاندورلدریپورت، شماره ۲۸ دسامبر ۱۹۵۱.

۱۶ـ روزنامه واشنگتن‌پست. شماره‌های ۷ آوریل و ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱.

۱۷ـ روزنامه نیویورك تایمز. ۸ نوامبر ۱۹۵۱.

۱۸ـ سند شماره ۹۵۳/۱۱۶۳ وزارت خارجه انگلیس. ب. باروز، از سفارت انگلیس در واشنگتن، به اداره کل امور آمریکا در وزارت خارجه. ۱۶ ژوئن ۱۹۵۱. پی. اچ گوربوث، به وزارت خارجه. ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱.

۱۹ـ سند شماره ۹۵۳/۱۱۶۳ وزارت خارجه انگلیس گزارش سفیر انگلیس به وزارت خارجه. توسعه نقطه‌نظرهای انگلیس در آمریکا. ۱۵ مه ۱۹۵۱.

۲۰ـ همان منبع. از وزیر مشاور در امور خارجی انگلیس به سلسر ۲۳ مه ۱۹۵۱. از گوربوث به وزارت خارجه، ۲۰ ژوئن ۱۹۵۱ و مصاحبه نویسنده کتاب با سر اولیور فرانکز که در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۸۸ در آکسفورد انجام گرفت.

۲۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۹ وزارت خارجه انگلیس از فرانکز به استرنگ ۲۱ آوریل ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۴ وزارت خارجه انگلیس از جی، وی کلی، از مسکو به فورلانگ، ۳۱ اوت ۱۹۵۱.

۲۲ـ مصاحبه نویسنده کتاب با سر، اریك دریك در لندن، ۳۰ اکتبر ۱۹۸۶. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از ال. ا. سی‌فرای دربارهٔ مذاکراتش با لگت. ۶ اوت ۱۹۵۱.

۲۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۲۸ وزارت خارجه انگلیس از نوئل بیکر به بوین. ۱۵ نوامبر ۱۹۵۰.

۲۴ـ همان منبع. از نمایندگی انگلیس در تل آویو به وزارت خارجه همراه با مقاله «سوله بنه». ۱۶ آوریل ۱۹۵۱.
۲۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۲۸ وزارت خارجه انگلیس. از نوئل بیکر به بوین. ۱۵ نوامبر ۱۹۵۰.
۲۶ـ آنتونی سمپسون. هفت خواهران. کمپانیهای بزرگ نفتی و دنیایی که ساخته‌اند. صفحات ۱۳۴ـ۱۳۵.
۲۷ـ گزارش (AIOC) سال ۱۹۵۰.
۲۸ـ مك گی. نماینده. صفحات ۲۶ـ۳۲۲.
۲۹ـ جان استراچی. پایان امپراتوری. صفحه ۱۷۳.
۳۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۷ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به جلسه منعقده در اتاق سر ادوارد بریجز. ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱.
۳۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۷ وزارت خارجه انگلیس. از آر. سی. کی وی از رانگون به وزارت خارجه. ۶ ژوئن ۱۹۵۱.
۳۲ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. جلد پنجم، برآوردهای مربوط به اطلاعات ملی. ژانویه ۱۹۵۱. صفحات ۷۶ـ۲۶۸.
۳۳ـ همان منبع ریچارد فنك هاوزر: درباره نفت خاورمیانه سپتامبر ۱۹۵۰، در صفحات ۹۶ـ۷۶.

فصل هفتم ـ ایران از کمپانی نفت خلع‌ید می کند

۱ـ گزارش سالانه و حسابهای (AIOC) در ۳۱ دسامبر ۱۹۵۰. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۱ وزارت خارجه انگلیس، پیش نویس از استرنگ «پاره ای ملاحظات درباره اختلافات نفت ایران و عواقب آن» ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۴ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به مأموریت لرد مهردار سلطنتی، همراه با پیش نویس برت هود. ۳ اوت ۱۹۵۱.
۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۳ وزارت خارجه انگلیس. از سی. ای لومب از بانک انگلیس به اداره شرقی وزارت خارجه ۲۸ فوریه ۱۹۵۱.
۳ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. جلد پنجم سال ۱۹۵۰، یادداشت وزارت خارجه تحت عنوان «نفت خاورمیانه» سپتامبر ۱۹۵۰ صفحات ۹۶ـ۷۶. اسناد وزارت خارجه آمریکا. جلد پنجم، سال ۱۹۵۱، «برآوردهای اطلاعاتی ملی». تهیه کننده گزارش (CIA). ۸ ژانویه ۱۹۵۱. صفحات ۷۶ـ۲۶۸. با آنکه در اسناد انگلیسی تولید نفت ایران در سال ۱۹۵۰ بالغ بر ۳۲ میلیون تن و ظرفیت پالایشگاه آبادان سالانه ۲۰ میلیون تن آمده،

گزارشهای ذکر شدهٔ بالا از منابع آمریکایی تولید نفت ایران را روزانه ۷۰۰ هزار بشکه (۳۵ میلیون تن در سال ۱۹۵۰) و ظرفیت بالا پشگاه آبادان را در همان سال ۲۷ میلیون تن ذکر می کند.

۴ـ همان منبع با هر دو نقل قول.

۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از مکینز. ۹ نوامبر ۱۹۵۱.

۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۵۸ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت دفاع به ستاد کل ارتش. نیروهای زمینی خاورمیانه. فوق‌سری ۲ مه ۱۹۵۱.

۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۹ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه ۲ مه ۱۹۵۱.

۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه ۷ مه ۱۹۵۱.

۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۳ وزارت خارجه انگلیس. پاسخ یادداشتی که توسط سفیر ایران در لندن به موریسون تسلیم شد. ۸ مه ۱۹۵۱.

۱۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۵ وزارت خارجه انگلیس، از شهرد به فورلانگ. ۲ مه ۱۹۵۱.

۱۱ـ در کمیته مشترك اعضای «سناء» عبارت بودند از دکتر احمد متین‌دفتری نخست‌وزیر پیشین، مرتضی‌قلی بیات، نخست‌وزیر و وزیر دارایی پیشین، ابوالقاسم نجم وزیر دارایی و خارجه پیشین، محمد سروری وزیر کشور و دادگستری پیشین و دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه که غالباً مأموریت‌هایی در سازمان ملل متحد به او ارجاع می شد. از مجلس شورا نمایندگانی که تعیین شدند عبارت بودند از اللهیار صالح وزیر پیشین دارایی و دادگستری، دکتر عبدالله معظمی استاد دانشکده حقوق تهران و عضو سابق شورایعالی اقتصاد، دکتر علی شایگان حقوقدان و وزیر فرهنگ پیشین، ناصر قلی اردلان کارشناس اقتصاد، و حسین مکی کارمند سابق دولت.

۱۲ـ سند شماره ۱۲ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به موریسون. ۱۲ مه ۱۹۵۱. الول ساتن. نفت ایران. صفحات ۲۳ـ۲۲۲.

۱۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۵ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شهرد. ۱۴ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۳ از پاریس، سفارت انگلیس به وزارت خارجه. ۱۵ مه ۱۹۵۱.

۱۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۵ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت انگلیس در تهران. سدان به وارسته. ۲۵ مه ۱۹۵۱.

۱۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۸ وزارت خارجه انگلیس. از ا. فرانکز به وزارت خارجه. ۲۹ آوریل ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۳ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه ۱۲ مه ۱۹۵۱.

۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۴ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از ام. ار. استارکی.

یادداشتهای وزارت خارجه از مذاکرات استارکی با اتلی. ۱۴ مه ۱۹۵۱.

۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۵ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به فرانکز. ۱۸ مه ۱۹۵۱.

۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۸ وزارت خارجه. از شپرد به وزارت خارجه. ۳۰ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۲ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در تهران به د. ا. لوگن. اداره امور شرق. ۲ ژوئن ۱۹۵۱.

۱۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۸ وزارت خارجه انگلیس. اشارات دین آچسن در کنفرانس مطبوعاتی به تاریخ ۲۲ مه ۱۹۵۱. تهیه شده به اختصار برای جلسه هیئت دولت توسط فورلانگ. ۲۸ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۱ وزارت خارجه انگلیس. از باوکر به شپرد. انعکاس نظریات موریسون. ۵ مه ۱۹۵۱.

۲۰ـ مباحثات مجلس عوام. جلسه ۲۹ مه ۱۹۵۱.

۲۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۲ وزارت خارجه انگلیس. پیام ترومن به مصدق. ۳۱ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۳. پیام ترومن به اتلی. ۳۱ مه ۱۹۵۱.

۲۲ـ مک‌گی. نماینده. صفحات ۹۰ـ۳۸۹.

۲۳ـ وال استریت جورنال. ۵ ژوئن ۱۹۵۱ و «داده» ۴ ژوئن ۱۹۵۱.

۲۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۵۰ وزارت خارجه انگلیس. از شپرد به وزارت خارجه. اول ژوئن ۱۹۵۱.

۲۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۱ وزارت خارجه انگلیس. از اتلی به گیفورد برای ابلاغ پیام به ترومن. ۵ ژوئن ۱۹۵۱.

۲۶ـ اسناد نفت. انتشارات وزارت خارجه ایران. ۱۳۳۰. پیام مصدق به ترومن. صفحات ۱۱۹ـ۱۱۶.

۲۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شپرد. ۶ ژوئن ۱۹۵۱.

۲۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۹ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس توسط برتهود از مذاکراتی که با لوی انجام داده است. ۲۲ مه ۱۹۵۱، و یادداشتهای فورلانگ در هامش همان پیش‌نویس.

۲۹ـ وال استریت جورنال. ۹ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۰ـ روحانی. تاریخ ملی شدن. صفحات ۱۴۷ـ۱۴۶.

۳۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۷ وزارت خارجه انگلیس. از شپرد به وزارت خارجه. ۱۹ ژوئن ۱۹۵۱ و فاتح پنجاه سال. صفحات ۳۰ـ۵۲۹.

۳۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۰ وزارت خارجه انگلیس بیانیه موریسون در مجلس عوام. ۲۰

ژوئن ۱۹۵۱.

۳۳ـ تایمز. چاپ لندن. ۲۳ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۴ـ مصاحبه نویسنده کتاب با مهدی سمیعی که دو هیئت ایرانی را در سفر آبادان همراهی کرده بود. مصاحبه روز اول ژوئن ۱۹۸۵ در لندن انجام شده است.

۳۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۳. وزارت خارجه انگلیس از شهرد به وزارت خارجه. ۱۱ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۴ وزارت خارجه انگلیس. از کابر به وزارت خارجه ۱۴ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به کابر. پیام فریزر به دریك. ۲۰ ژوئن ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۰. فرانکز به وزارت خارجه. ۲۵ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۸ـ روحانی. تاریخ ملی شدن. صفحات ۵۹ ـ ۱۵۷. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۱ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۶ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۱ وزارت خارجه انگلیس. از ورن به وزارت خارجه. پیام دریك به فریزر ۲۶ ژوئن ۱۹۵۱.

۴۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۹ ژوئن ۱۹۵۱.

۴۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۷ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مذاکره با فریزر در جلسه کمیته رؤسای ستاد فوق‌سری ۲۳ مه ۱۹۵۱.

۴۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۷ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت بریتانیا در تهران به وزارت خارجه و از سدان به گس ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۵ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت بریتانیا در تهران و سدان ۷ ژوئیه ۱۹۵۱.

۴۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۴ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه ۲ و ۳ ژوئیه ۱۹۵۱. از وزارت خارجه به شهرد ۵ ژوئیه ۱۹۵۱.

۴۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۷ وزارت خارجه انگلیس. از کابر به وزارت خارجه ۶ ژوئیه ۱۹۵۱.

۴۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۵ وزارت خارجه انگلیس از شهرد به وزارت خارجه ۴ ژوئیه ۱۹۵۱.

۴۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۲ وزارت خارجه انگلیس از ناوچه فلامینگو به وزارت دریاداری ۷ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱.

۴۷ـ من (نویسنده) به همراه چند تن دیگر از مترجمان دفتر اطلاعات منحله کمپانی، به خانه سدان مأمور شدیم تا اسناد محرمانه کمپانی را به فارسی ترجمه کنیم.
۴۸ـ اسماعیل رائین. اسناد خانه سدان. صفحات ۳۲۱ـ۳۱۵.
۴۹ـ همان منبع: متن پیام لرسالی از طرف علی منصور نخست‌وزیر به وسیلهٔ دکتر جلالی، برای آقای نورث کرافت. صفحه ۱۷۰ از رابس به نورث کرافت. ۲ مه و ۲۲ و ۲۸ ژوئن ۱۹۵۰ صفحات ۶۹ـ۲۶۰ و صفحه ۳۱۸ درباره اصناف.
۵۰ـ همان منبع نورث کرافت به (AIOC) لندن ۱۴ مارس ۱۹۵۱. صفحات ۵۴ـ۴۸.
۵۱ـ شیپور مرد امروز. شماره ۲۲ تجدید طبع شده در کتاب اسناد خانه سدان. رائین. صفحات ۱۲ـ۳۰۹.
۵۲ـ مذاکرات مجلس ایران. اول و سوم ژوئیه ۱۹۵۱.
۵۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه ۱۲ ژوئن ۱۹۵۱.
۵۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۴ وزارت خارجه انگلیس. مذاکرات مجلس عوام انگلیس ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱.
۵۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۷ وزارت خارجه انگلیس. از کمیسیون عالی هند به دفتر روابط کامنولث. ۱۲ ژوئن ۱۹۵۱ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۶ وزارت خارجه انگلیس. از کمیسیون عالی هند به سفارتخانه‌های انگلیس در تهران و واشنگتن ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۱.
۵۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۸ برنامه C.B.C ۲۰ مه ۱۹۵۱.
۵۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۵ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از روتنی ۱۸ مه ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۸ وزارت خارجه انگلیس. از نمایندگی انگلیس در امان به موریسون ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۱.
۵۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۱ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه ارسال متن سخنرانی «بقایی» اول اوت ۱۹۵۱.
۵۹ـ نیویورک هرالد تریبون ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱.

فصل هشتم ـ مأموریت‌های هریمن و استوکس

۱ـ دین آچسن. حضور در خلقت، سالهای من در وزارت خارجه. صفحات ۷ـ۵۰۵.
۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۳ وزارت خارجه انگلیس. پیام مصدق به ترومن ۲۸ ژوئن ۱۹۵۱. از وزارت خارجه به سفارت انگلیس در تهران ۲۸ ژوئن ۱۹۵۱.
۳ـ آچسن. خلقت. صفحه ۵۰۷.
۴ـ همان منبع صفحات ۸ـ۵۰۷.

۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۵ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه، ۴ ژوئیه ۱۹۵۰.

۶ـ همان منبع. پیام موریسون به آچسن، ۷ ژوئیه ۱۹۵۱.

۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۰ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. متن پیام مورخ ۸ ژوئیه ترومن به مصدق. ۹ ژوئیه ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۲ وزارت خارجه انگلیس. پاسخ مصدق به ترومن همراه با یادداشتی از فورلانگ. ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۱.

۸ـ روزنامه نیویورك هرالد تریبون. گزارش «هومر بیگارت» از تهران دربارهٔ مصاحبه مطبوعاتی شهرد. ۱۳ ژوئن ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۲ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شهرد. ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۱.

۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۱ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به فرانکز، پیام به آچسن. ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۰ـ آچسن. خلقت. صفحه ۵۰۵. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۲ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ارسال متن اعلامیهٔ مطبوعاتی ترومن مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۱ وزارت خارجه انگلیس. از جب در نیویورك به وزارت خارجه، گزارش از مذاکرات میدلتون و ویلکینز از «شرکت نفتی آسیایی» دربارهٔ گفتگوهای هریمن با نمایندگان کمپانیهای نفتی آمریکا. ۱۳ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت انگلیس در تهران و واشنگتن. گزارش مذاکرات گیت اسکل با هریمن ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۳ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۲۴۴.

۱۴ـ سند شماره ۱۲۸/۲ کابینه انگلستان. تصمیمات هیئت دولت به شماره‌های (۵۱)۵۲، (۵۱)۵۳. ۱۶ و ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۵ وزارت خارجه انگلیس. مذاکرات مجلس عوام. ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۴ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۷ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۷ـ ورنن والترز. مأموریت‌های خاموش. صفحات ۶۳ـ۲۴۱.

۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۶ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۱۸ ژوئن ۱۹۵۱.

۱۹ـ اعضای هیئت ۵ نفره عبارت بودند از وارسته وزیر دارایی و ۴ نفر از مجلسین سنا و شورا: متین دفتری ـ رضازاده شفق ـ شایگان و الهیار صالح.

۲۰ـ روحانی. تاریخ ملی شدن. صفحات ۱۹۱ـ۱۹۰.

۲۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۴۵۶۷ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۲ـ همان منبع. شهرد به وزارت خارجه، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۸ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۴ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از سارنر، دربارهٔ ملاقات گیفورد و استرنگ، ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۰ وزارت خارجه. از سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه. ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۴ـ روحانی. تاریخ ملی شدن. صفحات ۹۲ـ۱۹۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۸ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۴ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۸ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارتخانه‌های انگلیس در تهران و واشنگتن. ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۱ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شهرد. ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۸ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۴ و ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۹ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۱ و از سفارت انگلیس در واشنگتن به وزارت خارجه. ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۷ـ روزنامه پالتیمورسان. شمارهٔ ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۹ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شهرد. ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۹ـ نیویورک تایمز شمارهٔ ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۰ـ CAB ـ ۱۲۸/۲۰ تصمیمات هیئت دولت (۵۱)۵۶ و (۵۱)۵۷. ۳۰ ژوئیه و اول اوت ۱۹۵۱.

۳۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۵ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به جلسهٔ ملاقات با لوی ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از استرنگ برای موریسون. ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۲ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت تهیه شده توسط (AIOC) تحت عنوان «دستور کار براساس ایجاد زمینه همکاری میان دولت ایران و کمپانی نفت انگلیس و ایران» که از طرف گس برای باوکر ارسال شده است. ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۳ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از استرنگ برای موریسون. ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۴ـ سایر اعضای هیئت استوکس عبارت بودند از دکتر دبلیو. نوتال مشاور فنی وزارت

سوخت و برق. م.ت فلیت از وزارت خزانه‌داری. ب. رامزبوتهام از وزارت خارجه و ۵ تن از جانب (AIOC) بریاست ای.اچ.او. الکینگتون.

۳۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۴ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای تهیه شده برای مأموریت لرد مهردار سلطنتی، همراه با پیش‌نویس برتهود، سوم اوت ۱۹۵۱.

۳۶ـ همان منبع و همچنین سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۵ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شبرد ۵ آوریل ۱۹۵۱.

۳۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۷ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به جلسه منعقده از وزیر خزانه‌داری، لرد مهردار سلطنتی و مقامات رسمی وزارت سوخت و برق، خزانه‌داری و وزارت خارجه. ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۶ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای تهیه شده از مذاکرات لرد مهردار سلطنتی و دکتر مصدق. تهیه کننده رمز بوتهام. ۵ اوت ۱۹۵۱.

۳۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۷ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای تهیه شده درباره ملاقاتهای بوتهام. ۵ اوت ۱۹۵۱.

۴۰ـ همان منبع شبرد به وزارت خارجه ۵ اوت ۱۹۵۱.

۴۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۷ وزارت خارجه انگلیس. از استوکس به وزارت خارجه. پیش‌نویس از نوتال ۸ اوت ۱۹۵۱ و الول ساتن نفت ایران. صفحه ۲۵۰.

۴۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۵ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت انگلیس در ایران گزارش اعلامیه کاپر به مطبوعات ۱۶ اوت ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۷ وزارت خارجه انگلیس. از شبرد به وزارت خارجه. ۱۷ اوت ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۶ وزارت خارجه انگلیس. از کاپر به وزارت خارجه.

۴۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸ وزارت خارجه انگلیس. از کاپر به وزارت خارجه رونوشت برای اطلاع نیروی هوایی انگلیس در خاورمیانه و وزارت جنگ. ۲۳ اوت ۱۹۵۱.

۴۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۴ وزارت خارجه انگلیس. از شبرد به وزارت خارجه دربارهٔ ملاقات هیئت استوکس با نمایندگان ایران ۹ اوت ۱۹۵۱.

۴۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از رمزبوتهام درباره سومین جلسه ملاقات لرد مهردار سلطنتی با مصدق ۹ اوت ۱۹۵۱.

۴۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۶ وزارت خارجه انگلیس. از لرد مهردار سلطنتی به وزیر خارجه آمریکا. ۳۰ اوت ۱۹۵۱.

۴۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۵ وزارت خارجه انگلیس. از لرد مهردار سلطنتی به وزیر خارجه آمریکا ۱۲ اوت ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۸ وزارت خارجه انگلیس. از شبرد به وزارت خارجه درباره نظریات لوی. ۷ اوت ۱۹۵۱.

۴۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۸ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت هیئت نمایندگی انگلیس. ۱۱ اوت ۱۹۵۱.
۴۹ـ همان منبع. از استوکس به وزارت خارجه. ۱۴ اوت ۱۹۵۱.
۵۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۷ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۱۵ اوت ۱۹۵۱.
۵۱ـ اسناد آچسن. سمینارهای پرینستون. ۱۵ و ۱۶ مه ۱۹۵۴. صفحه ۱۶۲۴.
۵۲ـ مصاحبه نویسنده کتاب با والترلوی که در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۵ در نیویورك انجام شد.
۵۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۰ وزارت خارجه انگلیس. ملاقات استوکس و پیمن با سیدضیاء در اقامتگاه سفیر انگلیس در قلهك. ۱۵ اوت ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۷. یادداشت استوکس به وزیرخارجه انگلیس. فوق سری. ۶ سپتامبر ۱۹۵۱.
۵۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۹ وزارت خارجه انگلیس. پیش نویس از فورلانگ. ۱۵ اوت ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۷ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه درباره ملاقات لرد مهردار سلطنتی انگلیس با کاشانی ۱۱ اوت ۱۹۵۱.
۵۵ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۲۵۲.
۵۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۸ وزارت خارجه انگلیس. از لرد مهردار سلطنتی به وزارت خارجه. ارسال متن جواب هیئت نمایندگی ایران. ۱۹ اوت ۱۹۵۱.
۵۷ـ همان منبع. و همچنین سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۷ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. از لرد مهردار سلطنتی. ۱۴ اوت ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۰ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به جلسه هشتم مذاکرات هیئتهای انگلیس و ایران. ۱۹ اوت ۱۹۵۱.
۵۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۰ وزارت خارجه انگلیس. از رمزپوتهام به لوگن. ۲۰ اوت ۱۹۵۱.
۵۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۹ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. از لرد مهردار سلطنتی. ۲۰ و ۲۱ اوت ۱۹۵۱.
۶۰ـ مذاکرات مجلس ایران. ۲۲ اوت ۱۹۵۱.
۶۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۰ وزارت خارجه انگلیس. از رمزپوتهام به لوگن. ۲۰ اوت ۱۹۵۱.
۶۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۹ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. از لرد مهردار سلطنتی. تلگرام ۲۱ اوت ۱۹۵۱.
۶۳ـ سند شماره ۳۷۱/۵۸۰۹۱ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ارسال متن یادداشت مصدق برای لرد مهردار سلطنتی. ۲۲ اوت ۱۹۵۱.

۶۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت بریتانیا در تهران. ارسال مشروح مذاکرات وزیران درباره ایران. ۲۳ اوت ۱۹۵۱.
۶۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۱ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به فرانکز. پیام اتلی به ترومن. ۲۳ اوت ۱۹۵۱.
۶۶ـ همان منبع. فرانکز به وزارت خارجه. ۲۳ اوت ۱۹۵۱.
۶۷ـ واشنگتن پست. شماره‌های ۲۷ و ۲۸ اوت و ۱۱ سپتامبر ۱۹۵۱.
۶۸ـ نیویورك تایمز. شماره‌های ۲۸ اوت و ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱.
۶۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از مالکلم. ۲۳ اوت ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۴. پیش‌نویس از برتهود. ۳۰ اوت ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۶. پیش‌نویس از استرنگ. ۶ سپتامبر ۱۹۵۱.
۷۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۴ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از برتهود. درباره مذاکره با لوی. ۲۸ اوت ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۵ وزارت خارجه انگلیس یادداشتهای جلسه ملاقات میان باتلر و والترلوی ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۱.
۷۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۶ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از برتهود. اول سپتامبر ۱۹۵۱.
۷۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۷ وزارت خارجه انگلیس. از فرگوسن به استرنگ. ۵ سپتامبر ۱۹۵۱.

فصل نهم ـ فشار اختناق‌آور «کارتل» نفت

۱ـ سند ۹۸۳/۲۱ هیئت وزیران انگلیس. گزارش وزارت سوخت و برق. ۲۰ ژوئن ۱۹۵۱.
۲ـ «سیاه گوش» یا «سیه گوش» حیوانی از تیره گربه وحشی است ولی برعکس گربه وحشی مهاجم نیست و عرضه شکار ندارد، از این رو معمولاً در کمین حیوانات مهاجم (بویژه شیر) می‌نشیند و هر وقت عازم شکار شدند، با حفظ فاصله معینی آنها را دنبال می‌کند. و پس از آنکه شکار خود را از پا درآوردند و رفتند، از ته‌مانده ـ ِهٔ حیوان مهاجم، شکم خود را سیر می‌کند ـ مترجم.
۳ـ سند کنگره آمریکا. کارتل بین‌المللی نفت. کنسرسیوم ایران و مسئله امنیت ملی آمریکا. گزارش تهیه شده برای کمیته فرعی همکاریهای چندملیتی (واشنگتن ۱۹۷۴) صفحات ۱۵ـ۱۴ (از این پس از آن با نام «کارتل» یاد خواهد شد).
۴ـ همان منبع ـ صفحه ۱۵.
۵ـ جان.م.بلر ـ کنترل نفت. صفحه ۲۶.
۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۶ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت منضم به پیش‌نویس لوگن. ۶

ژوئیه ۱۹۵۱.

۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۱ وزارت خارجه انگلیس. از ای.گود در وزارت حمل و نقل به و.باتلر در وزارت سوخت و برق. ۹ اکتبر ۱۹۵۱.

۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۸ وزارت خارجه انگلیس. از لوگن به گس (AIOC) ۲۸ مه ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۳ وزارت خارجه انگلیس. از لوگن به وزیر خارجه آمریکا. ۱۵ نوامبر ۱۹۵۱. یادداشت توسط کمیته (رسمی) ایران. ۱۵ نوامبر ۱۹۵۱.

۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۳ وزارت خارجه انگلیس. متن آگهی (AIOC) ۵ سپتامبر ۱۹۵۱.

۱۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۵ وزارت خارجه انگلیس. از کاپر به وزارت خارجه. از میسن به فریزر و سدان. ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۸ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به فرانکز. ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۳ وزارت خارجه انگلیس. از (AIOC) به روتنی. ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۷ از (AIOC) به روتنی. ۱۲ دسامبر ۱۹۵۱.

۱۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۸ وزارت خارجه انگلیس. از سر و.مالت. سفارت انگلیس در رم به وزارت خارجه. ۲۷ دسامبر ۱۹۵۱. پیش‌نویس تهیه شده از سارل درباره مذاکراتش با کاردار سفارت ایتالیا در لندن. ۳ ژانویه ۱۹۵۲. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۳ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در پرتغال، لیسبون به وزارت خارجه. ۸ دسامبر ۱۹۵۱.

۱۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۸ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به کمیسر عالی انگلیس در هند. ۱۱ آوریل ۱۹۵۳.

۱۴ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۷ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در آنکارا به وزارت خارجه ۱۳ ژانویه ۱۹۵۳. (R.G) ۵۹، قفسه ۵۵۱. یادداشت از مذاکرات هنری آرنولد با دریاسالار توماس کلی و ویلیام هاکستر از اداره امور یونان، ترکیه و ایران. ۵ اوت ۱۹۵۳.

۱۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۷ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به کمیسر عالی در وانرهاید، آلمان غربی. ۲ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از کمیسر عالی انگلیس در وانرهاید به وزارت خارجه. ۱۹ دسامبر ۱۹۵۱.

۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۵ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت انگلیس در پاریس. ۲۱ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۳ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در رم به وزارت خارجه. ۲۸ ژوئن ۱۹۵۱. پیش‌نویس از باوکر، درباره مذاکراتش با آقای کافرا از کمپانی اجیپ. ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۳ وزارت خارجه انگلیس. از کلدریك به ایدن. ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱

و از آنتونی ناتینگ به کلدریك. ۲۹ نوامبر ۱۹۵۱.

۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۳ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در واشنگتن به وزارت خارجه ۱۲ و ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۴ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در واشنگتن به وزارت خارجه. ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۴ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۴ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۱ وزارت خارجه انگلیس. از پاکنهام به موریسون. فوق سری. ۴ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۲ـ مذاکرات مجلس سنای ایران. ۶ سپتامبر ۱۹۵۱.

۲۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۶ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۷ سپتامبر ۱۹۵۱.

۲۴ـ همان منبع. از شهرد به وزارت خارجه. ۷ سپتامبر ۱۹۵۱ و یادداشتهای استرنگ درباره مذاکرات «گروه کار درباره نفت ایران». ۸ سپتامبر ۱۹۵۱.

۲۵ـ فاتح. پنجاه سال. صفحات ۶۶ـ۵۶۵.

۲۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۹ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۲۱ و ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱.

۲۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۱ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۱.

۲۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۶ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از باوکر. ۲ سپتامبر ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۲ از شهرد به وزارت خارجه. ۲۵ اوت ۱۹۵۱.

۲۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۹ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شهرد. ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱. از میدلتون به سارنر. ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۲. از شهرد به علاء. ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱.

۳۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۰ وزارت خارجه انگلیس. سند «گروه کار» موضوع برخورد به مسئله روی کار آوردن یك دولت جدید در ایران. ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۱.

۳۱ـ همان منبع. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱.

۳۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۰ وزارت خارجه انگلیس. از اتلی به میسن. ۲۳ اوت ۱۹۵۱.

۳۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شهرد. ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۱، از شهرد به وزارت خارجه. ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱.

۳۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به فرانکز. پیام خصوصی اتلی به ترومن. ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱.
۳۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۱ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۱.
۳۶ـ همان منبع.
۳۷ـ همان منبع. جواب ترومن به اتلی. ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۱.
۳۸ـ روزنامه‌های کیهان و باختر امروز. شماره‌های ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۱.
۳۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۱، از وزارت خارجه به کاپر. ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۱.

فصل دهم ـ طرحهای انگلیس برای اشغال نظامی آبادان

۱ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. سال ۱۹۵۰ جلد پنجم. مذاکرات سیاسی نظامی آمریکا و انگلیس، واشنگتن ۲۶ اکتبر ۱۹۵۰. صفحات ۳۷ـ۲۳۳.
۲ـ همان منبع. صفحه ۲۳۶.
۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۵ وزارت خارجه انگلیس. از بولتون به مکینز. ارسال گزارش مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۱ سی.ای لومب دربارهٔ «تهدید ایران به ملی کردن نفت». ۳۰ مارس ۱۹۵۱.
۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. از فورلانگ به وزارت دفاع. ۲۰ مارس ۱۹۵۱.
۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۵۸ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت دفاع به ستاد کل نیروهای زمینی خاورمیانه. ۲۰ مه ۱۹۵۱ و از ستاد کل نیروهای زمینی خاورمیانه به وزارت دفاع. ۳ مه ۱۹۵۱، جلسه رؤسای ستاد مشترك. ۴ مه ۱۹۵۱، از ستاد کل نیروهای زمینی خاورمیانه به وزارت دفاع. ۸ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۴/۴۵ وزارت دفاع، جلسهٔ کمیته رؤسای مشترك ستاد. ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱.
۶ـ سند شماره ۱۲۸/۱۹ هیئت دولت بریتانیا. مصوبات هیئت وزیران (۵۱)۳۵. ۱۰ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۲۱/۱۹۸۲ هیئت دولت انگلیس، جلسه کمیته رؤسای مشترك ستاد، ۲۳ مه ۱۹۵۱.
۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۴ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به موریسون. ۱۷ مه ۱۹۵۱.
۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۵ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به فرانکز. ۱۸ مه ۱۹۵۱.
۹ـ وال استریت جرنال. ۷ آوریل ۱۹۵۱. فیلادلفیا اینکوایرر. ۲۸ اوت ۱۹۵۱.
۱۰ـ واشنگتن پست. ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱.
۱۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۸ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در واشنگتن به

وزارت خارجه. گزارش برنامه پخش شده توسط هاوارد.ك.اسمیت. ۲۰ مه ۱۹۵۱.

۱۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از برتهود درباره مذاکراتش با لوی. ۲۲ مه ۱۹۵۱.

۱۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۷ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت از اظهارات فریزر در جلسه کمیته رؤسای ستاد، ۲۳ مه ۱۹۵۳. سند شماره ۲۱/۱۹۸۲ هیئت وزیران انگلیس، مربوط به جلسهٔ کمیته رؤسای ستاد. ۲۹ مه ۱۹۵۱.

۱۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از ستاد فرماندهی نیروهای زمینی انگلیس در خاورمیانه به وزارت دفاع. ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ مه ۱۹۵۱ و از وزارت دفاع به ستاد فرماندهی نیروهای زمینی انگلیس در خاورمیانه، ۲۵ و ۲۸ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۲۱/۱۹۸۲ هیئت وزیران انگلیس مربوط به جلسه کمیته رؤسای ستاد. ۲۹ مه ۱۹۵۱. سند ستاد مشترك برنامه‌ریزی، ۲۹ مه ۱۹۵۱ و جلسه کمیته رؤسای ستاد. ۴ ژوئن ۱۹۵۴.

۱۵ـ همان منبع. همچنین سند ۴/۴۵ وزارت دفاع. جلسه کمیته رؤسای ستاد. ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از فرگوسن به ژنرال سر کنت مك‌لین. ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۱.

۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۹ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به مذاکره درباره ایران، ۷ ژوئن ۱۹۵۱.

۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از چرچیل به ترومن. ۲۹ ژوئن ۱۹۵۱.

۱۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۱۶ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه. گزارش مربوط به مصاحبه استوارت آلسوپ با آیت‌الله کاشانی. ۲۶ نوامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از فورلانگ، ۲۶ ژوئن ۱۹۵۱. از لوگن به باوکر، ۱۳ ژوئن ۱۹۵۱ و از میلار به دیکسن. ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱.

۲۰ـ هربرت موریسون، یك اتوبیوگرافی، صفحهٔ ۲۸۱. سند شماره ۲۱/۱۹۸۲ هیئت وزیران انگلیس، جلسه کمیته رؤسای ستاد. ۲۱ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۴/۴۵ وزارت دفاع، ضمیمه گزارش. مورگان. حزب کارگر بر مسند قدرت. ۱۹۵۱ـ۱۹۴۵. صفحه ۴۷۱.

۲۱ـ سند شماره ۲۱/۱۹۸۲ کابینه انگلیس. جلسه کمیته رؤسای ستاد. ۲۱ و ۲۹ مه ۱۹۵۱.

۲۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۰ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از برتهود. ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱ و سند شماره ۲۱/۱۹۸۲ کابینه انگلیس، تصمیمات جلسه منعقده در خانه شماره ۱۰ داونینگ استریت، ۲۵ ژوئن ۱۹۵۱.

۲۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۱ وزارت خارجه انگلیس. تهیه پیش‌نویس از فورلانگ. خلاصه

شده برای وزیر خارجه، ۲۱ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۹ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به فرانکز، ۸ ژوئن ۱۹۵۱.

۲۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۴ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از استرنگ، از جلسه ملاقات با هولمز. ۲۰ ژوئن ۱۹۵۱.

۲۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به شهرد. ۲۰ و ۲۵ ژوئن ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۸ وزارت خارجه، از ستاد فرماندهی نیروهای خاورمیانه به وزارت دفاع ۲۴ مه ۱۹۵۱. از وزارت دفاع به ستاد فرماندهی نیروهای خاورمیانه، ۲۵ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۴/۴۵ وزارت دفاع از جلسه کمیته رؤسای ستاد، اول اوت ۱۹۵۱.

۲۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۵ ژوئن ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۸. پیش‌نویس از برتهود درباره مذاکراتش با الینگتون. ۲۸ اوت ۱۹۵۱.

۲۷ـ سند شماره ۱۲۸/۱۹ هیئت دولت انگلیس. تصمیمات کابینه (۵۱)۴۸، ۲ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۸ـ همان منبع.

۲۹ـ همان منبع و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از پیش‌نویس استرنگ، از گفتگوهای اتلی و موریسون با رهبران حزب مخالف. ۵ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۰ـ سند شماره ۵۱/۲۰۰ هیئت دولت انگلیس. یادداشت موریسون. ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۴/۴۵ وزارت دفاع. ضمیمه تصمیمات جلسه کمیته رؤسای ستاد. ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۵ وزارت خارجه. از فرانکز به موریسون. ۵ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۱ـ سند شماره ۱۲۸/۲۰ هیئت دولت انگلیس. تصمیمات کابینه (۵۱)۵۱. ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۵۱/۲۲ هیئت دولت، یادداشت موریسون. ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۲ـ همان منبع. تصمیمات کابینه (۵۱)۵۳. ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۳ـ همان منبع. تصمیمات کابینه (۵۱)۵۴. ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۶۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از باوکر، ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۴ـ هنری جان تمپل (پالمرستون) ۱۸۶۵ـ۱۷۸۴. از معروفترین و بزرگترین سیاستمداران انگلیس. از ۳۱ سالگی تا زمان مرگ (۸۱ سالگی) کرسی خودرا در مجلس عوام حفظ کرد و در این مدت ۵۰ سال تقریباً یا در تمامی دولتها عضویت داشت و یا با سمت نخست‌وزیر بر آنها ریاست می‌کرد. بخش عظیمی از گسترش امپراتوری، به چنگ آوردن مستعمرات و امتیازات جدید و همچنین تحولات مهم سیاسی و اجتماعی بریتانیا در دوران طولانی زمامداری او به دست آمد ـ مترجم.

۳۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شهرد. ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱. از وزارت خارجه به کابر. ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۱.

۳۶ـ سند شماره ۱۲۸/۲۰ هیئت دولت انگلیس. تصمیمات کابینه (۵۱)۶۰، ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱.
۳۷ـ لانگ هرست. ماجرا در نفت. صفحات ۴۴ـ۱۴۳.
۳۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۴ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت دفاع به ستاد فرماندهی کل نیروهای خاورمیانه. فوق سری. ۱۴ اکتبر ۱۹۵۱.
۳۹ـ تایمز (چاپ لندن) شماره ۲۲ اکتبر ۱۹۵۱.
۴۰ـ مورگان. حزب کارگر در قدرت. صفحه ۴۷۱.
۴۱ـ اف. ویلیامز. خاطرات یك نخست وزیر. خاطرات دوران جنگ و پس از جنگ لرد اتلی. صفحه ۲۵۵.
۴۲ـ کنت هریس. اتلی. صفحه ۴۷۲.

فصل یازدهم ـ اختلاف نفت به سازمان ملل ارجاع می‌شود

۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش نویس از سی.سی پاروت. ۶ ژوئیه ۱۹۵۱.
۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۲. و ۹۱۶۹۱ از وزارت خارجه انگلیس به نمایندگی انگلیس در سازمان ملل متحد. نیویورك. ۲۷ و ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۱.
۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۲ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به فرانکز. ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۱.
۴ـ همان منبع. از فرانکز به موریسون. ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۱.
۵ـ همان منبع. از فرانکز به موریسون. محرمانه. ۲۹ سپتامبر ۱۹۵۱. از موریسون به فرانکز. ۳۰ سپتامبر و اول اکتبر ۱۹۵۱.
۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۸ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به فرانکز. پیام موریسون به آچسن، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۱.
۷ـ اسناد رسمی شورای امنیت سازمان ملل متحد. جلسه ۵۵۹. اول اکتبر ۱۹۵۱. اعضای غیردائم شورای امنیت عبارت بودند از برزیل، اکوادر، هند، هلند، ترکیه و یوگسلاوی. (جمع اعضای شورای امنیت در آن زمان ۱۱ کشور بودند که ۵ کشور عضو دائمی و ۶ کشور عضو غیردائمی به شمار می‌رفتند. در میان ۵ عضو دائم به جای چین کمونیست، نماینده چین ملی ـ تایوان ـ عضویت داشت و بقیه همین ۴ کشور کنونی یعنی آمریکا ـ انگلیس ـ فرانسه و شوروی بودند که پس از فروپاشی شوروی اینك نماینده فدراسیون جمهوری روسیه در شورا عضویت دارد ـ مترجم).
۸ـ همان منبع.

۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۰.

۱۰ـ همان منبع. شپرد به وزارت خارجه. از سدان به فریزر. ۳ اکتبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از روتنی. ۱۰ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۲ وزارت خارجه انگلیس. از آر.اچ آرنولد (AIOC) لندن، به ال.سی رایسن (AIOC) نیویورک، ۱۱ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۲ و ۹۱۵۹۸ وزارت خارجه انگلیس. از شپرد به وزارت خارجه، ۶ و ۸ اکتبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۲ از استوکس به موریسون، ۸ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۷ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در مکزیکوسیتی به وزارت خارجه ۱۲ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۴ـ روزنامه ایومنینگ استاندارد چاپ لندن شماره ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۲ وزارت خارجه انگلیس. از کمیسر عالی هند به وزارت خارجه، ۶ اکتبر ۱۹۵۱ و روزنامه کیهان، شماره‌های ۴ و ۸ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۴ وزارت خارجه انگلیس. جب به وزارت خارجه. ۲ اکتبر ۱۹۵۱، پیش‌نویس از فورلانگ، ۵ اکتبر ۱۹۵۱. از شاخه نظامی وزارت دریاداری به فورلانگ، ۹ اکتبر ۱۹۵۱ و از وزارت خارجه به جب. ۱۰ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۲ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به فرانکز، ۱۲ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۸ وزارت خارجه انگلیس. از آچسن به موریسون، ۵ اکتبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۵ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به فرانکز. ۶ اکتبر ۱۹۵۱.

۱۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۷ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۷ اکتبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۸ از جب به وزارت خارجه. ۹ اکتبر ۱۹۵۱.

۲۰ـ اعضای اصلی هیئت ایران که همراه دکتر مصدق به نیویورک رفته بود عبارت بودند از ۴ نفر از اعضای کمیته مشترک نفت مجلسین (دکتر متین دفتری و سناتور بیات از مجلس سنا، الهیار صالح و دکتر علی شایگان از مجلس شورا). اعضای دیگری که از مجلس همراهی می‌کردند دکتر مظفر بقائی، عباس مسعودی و مصطفی مصباح‌زاده بودند که دو نفر اخیر ناشر بزرگ‌ترین روزنامه‌های عصر نیز محسوب می‌شدند. در هیئت همچنین دکتر حسین فاطمی، معاون نخست‌وزیر و ناشر بزرگترین روزنامه صبح (باختر امروز) کریم سنجابی وزیر فرهنگ و جواد بوشهری وزیر راه نیز عضویت داشتند.

۲۱ـ R.G ۵۹ قفسه ۵۵۰۹ مذاکرات مک‌گی ـ مصدق (از این پس فقط عنوان آن ذکر می‌شود)

۸ اکتبر ۱۹۵۱. این سند مفصل شامل مذاکرات گوناگونی است که مصدق طی اقامت خود در آمریکا با مقامات این کشور انجام داده است.

۲۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۲ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به فرانکز. ۴ سپتامبر ۱۹۵۱.

۲۳ـ اسناد رسمی شورای امنیت سازمان ملل متحد. جلسه ۶۵۰. ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱.

۲۴ـ همان منبع. جلسه ۶۵۱. ۱۶ اکتبر ۱۹۵۱ (قسمتی از نطق مصدق توسط الهیار صالح خوانده شد).

۲۵ـ همان منبع.

۲۶ـ اسناد مذاکرات شورای امنیت سازمان ملل متحد جلسات ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، از ۱۶ تا ۱۹ اکتبر ۱۹۵۱. بیانات هر یك از سخنرانان از هر یك از جلسات گرفته شده و در برابر پاسخ آنها که در جلسات دیگر داده شده، قرار گرفته است.

۲۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۳ وزارت خارجه انگلیس. از جب به وزارت خارجه. ۱۶ اکتبر ۱۹۵۱.

۲۸ـ آچسن. خلقت. صفحه ۵۱۰.

۲۹ـ سند شماره ۳۷۱/۱۹۶۰۰ وزارت خارجه انگلیس. از هیئت نمایندگی بریتانیا در سازمان ملل متحد به اداره امور شرق در وزارت خارجه. ۱۸ اکتبر ۱۹۵۱.

۳۰ـ اسناد مذاکرات شورای امنیت سازمان ملل متحد. جلسه ۵۶۵. ۱۹ اکتبر ۱۹۵۱.

۳۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۵ وزارت خارجه انگلیس. از جب به وزارت خارجه ۹ اکتبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۶ وزارت خارجه انگلیس. از شمرد به وزارت خارجه. ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱.

۳۲ـ روزنامه «فایننشال تایمز» چاپ لندن. ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱.

فصل دوازدهم ـ مذاکرات مصدق در آمریکا

۱ـ گزارشهای ثبت شده سالانه. ۱۹۵۱ صفحه ۶۲.

۲ـ همان منبع. سخنرانی چرچیل در اتاق اصناف. صفحه ۶۷.

۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۷ وزارت خارجه انگلیس. از جب به وزارت خارجه ۸ اکتبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۱ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۱۳ اکتبر ۱۹۵۱.

۴ـ مك گی. نماینده. صفحات ۹۶ـ۳۹۵.

۵ـ مذاکرات مك گی ـ مصدق. ۹ اکتبر ۱۹۵۱.

۶ـ نیویورك تایمز. ۱۲ اکتبر ۱۹۵۱.

۷ـ مك گی. نماینده. صفحه ۳۹۷.
۸ـ مذاکرات مك گی ـ مصدق در بلر هاوس. ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱.
۹ـ همان منبع.
۱۰ـ همان منبع.
۱۱ـ دیوید. اس. پینتر. قدرت شخصی و سیاست عمومی. مؤسسات نفتی و سیاست خارجی آمریکا. ۴۵ـ۱۹۴۱ صفحات ۱۸۳ـ۱۸۲.
۱۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۷ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. در این گزارش محاسبات وزارت خارجهٔ آمریکا در مورد شکستن قیمت‌های نفت و تقسیم ۵۰ـ۵۰ منافع براساس مدارکی که توسط کمپانیهای نفتی آمریکا تهیه شده منعکس گردیده است. ۳ اکتبر ۱۹۵۳. نفع خالص براساس این مدارك به شرح زیر محاسبه شده بود:

هزینه تولید در هر بشکه	۲۵ سنت
سرمایه گذاری در هر بشکه در میدانهای نفت	۲۰ سنت
جمع هزینه	۴۵ سنت
بهای تثبیت شده در هر بشکه	۱/۷۵ دلار
هزینه در هر بشکه براساس محاسبهٔ بالا	۰/۴۵ دلار

نیمی از نفع خالص (۶۵ سنت) سهم ایران، که به آن باید ۴۵ سنت هزینه تولید هر بشکه را نیز اضافه می کردند چون طبق قانون ملی شدن، هزینه‌ها با ایران بود.
۱۳ـ مذاکرات مك گی ـ مصدق در جلسات ۲۴ و ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱.
۱۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۷ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه، ارسال متن پیشنهاد دولت آمریکا. ۳۰ اکتبر ۱۹۵۱.
۱۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۷ وزارت خارجه انگلیس. سند تهیه شده توسط گروه «کار درباره نفت ایران» به وزارت خارجه. ۳۰ اکتبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۹ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس‌های رمز بوتهام، مربوط به جلسه مورخ ۶ نوامبر «گروه کار درباره نفت ایران». ۸ نوامبر ۱۹۵۱.
۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۹ و ۳۷۱/۹۱۶۱۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از استرنگ. ۲۳ اکتبر، اول نوامبر و ۳ نوامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۹ از دفتر نخست‌وزیر به وزارت خارجه. ۳ نوامبر ۱۹۵۳.
۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۹ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به جلسه‌ای که در دفتر ایدن به تاریخ اول نوامبر ۱۹۵۱ تشکیل شد و سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۲. گزارش

تهیه شده برای ارائه نظریات دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس توسط ایدن در جلسه ملاقاتی که با آچسن و هریمن در پاریس خواهد داشت. ۶ نوامبر ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۰ از فرگوسن به ایدن ۶ نوامبر ۱۹۵۱.

۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۹ وزارت خارجه انگلیس. از سر هربرت ویلیام نماینده مجلس عوام به آنتونی ناتینگ در وزارت خارجه. ۷ نوامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از فورلانگ ۱۳ نوامبر ۱۹۵۱.

۱۹ـ نیویورك تایمز. شماره ۸ نوامبر ۱۹۵۱.

۲۰ـ آچسن خلقت. صفحه ۵۱۱.

۲۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. از ایدن در پاریس به وزارت خارجه. ۵ نوامبر ۱۹۵۱. آنتونی ایدن دایره کامل خاطرات آنتونی ایدن، صفحات ۲۰۱ـ۲۰۰.

۲۲ـ رابرت رودس جیمز. آنتونی ایدن صفحه ۳۴۶. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۹ از چرچیل به ایدن، پاریس. ۸ نوامبر ۱۹۵۱.

۲۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به ایدن. پاریس ۶ و ۷ نوامبر ۱۹۵۱.

۲۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۹ وزارت خارجه انگلیس. از ایدن به وزارت خارجه ۸ و ۹ نوامبر ۱۹۵۱.

۲۵ـ مك‌گی. نماینده. صفحه ۳۰۴ و همچنین گزارش مذاکرات مك‌گی ـ مصدق ۸ و ۹ نوامبر ۱۹۵۱.

۲۶ـ گزارش مذاکرات مك‌گی ـ مصدق، یادداشت درباره مذاکرات میان مصدق و وارن ۹ نوامبر ۱۹۵۱. ویلیام وارن مدت ۱۶ سال در وزارت کشور آمریکا مسئول منابع آب بود و مدت چهار سال نیز معاونت این وزارتخانه را در امور آب و برق به عهده داشت و سپس به مأموریت ایران اعزام گردید.

۲۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از دیکسن. ۱ نوامبر ۱۹۵۱.

۲۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۱ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه ۱۴ نوامبر ۱۹۵۱.

۲۹ـ «مك‌گی ـ مذاکرات با مصدق» ۲۴ـ۲، ۱۹۵۱.

۳۰ـ همان منبع.

۳۱ـ روزنامه الاهرام. شماره‌های ۲۰ تا ۲۲ نوامبر ۱۹۵۱.

۳۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۷۲ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در قاهره به ایدن ۳ دسامبر ۱۹۵۱.

۳۳ـ روزنامه شاهد. شماره ۲۵ نوامبر ۱۹۵۱.

فصل سیزدهم ـ بریتانیا بانك جهانی را زیر نفوذ می گیرد

۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۰ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۱۰ نوامبر ۱۹۵۱. همچنین نگاه کنید به کتاب الول ساتن نفت ایران. صفحه ۲۷۴.

۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۲ از فرانکز به وزارت خارجه. ارسال متن یادداشت بانك جهانی. ۱۷ نوامبر ۱۹۵۱.

۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به فرانکز. ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۵ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در رم به وزارت خارجه. ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱.

۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۴ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۱۲ دسامبر ۱۹۵۱. و روزنامه «شاهد» ۲ دسامبر ۱۹۵۱.

۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۶ وزارت خارجه انگلیس. پیش نویس از مکینز. یادداشتهای مربوط به مذاکره با بلك.

۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۷ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به ایدن ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ و از ایدن به فرانکز. ۱۸ دسامبر ۱۹۵۱.

۸ـ همان منبع. از فرانکز به ایدن. ۱۷ دسامبر ۱۹۵۱. و ایدن به فرانکز. ۱۸ دسامبر ۱۹۵۱.

۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۶ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه ۸ و ۱۲ دسامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۸ از میدلتون به وزارت خارجه. درباره مذاکراتی که با هندرسن انجام داده است.

۱۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۹ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به ایدن. ۲۹ دسامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۶ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به فرانکز. پیش نویس از مکینز. ۳۰ دسامبر ۱۹۵۱.

۱۱ـ همان منبع (هر دو نقل قول).

۱۲ـ همان منبع. نامه بانك جهانی به نخست‌وزیر ایران. تاریخ نامه ۲۸ دسامبر ۱۹۵۱ است و در تاریخ ۲ ژانویه ۱۹۵۲ تسلیم نخست‌وزیر ایران شده است.

۱۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۷ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به سارل. ۷ ژانویه ۱۹۵۲

۱۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۷ وزارت خارجه انگلیس. نامه نخست‌وزیر ایران به آقای گارنر. ۳ ژانویه ۱۹۵۲.

۱۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۷ وزارت خارجه انگلیس. پیش نویس از رمز بوتهام. ۷ ژانویه ۱۹۵۲.

۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۶ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به فرانکز ۵ ژانویه ۱۹۵۲.

۱۷ـ نامه به روزنامه تایمز لندن، از ال.اس آمری، یك سیاستمدار سالخوردهٔ محافظه کار، اول ژانویه ۱۹۵۲.

۱۸ـ مذاکرات در جلسات رسمی دین آچسن ۱۹۵۳ـ۱۹۴۹. در بخش سری اسناد ریاست جمهوری (قسمت میکروفیلم دانشگاه پرینستون ـ کتابخانه) حلقه ۵ـ۲۳ ژوئن ۱۹۸۳.

۱۹ـ همان منبع. همچنین به کتاب خلقت. آچسن صفحه ۵۹۹ مراجعه شود.

۲۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۷ وزارت خارجه انگلیس. تهیه کننده پیش‌نویس مکینز. ۷ ژانویه ۱۹۵۲. از فرانکز به وزارت خارجه ۱۰ ژانویه ۱۹۵۲.

۲۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت از ملاقات ایدن با آچسن در وزارت خارجه آمریکا. ۹ ژانویه ۱۹۵۲.

۲۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۶ وزارت خارجه انگلیس. از ایدن به وزارت خارجه. ۱۰ ژانویه ۱۹۵۲.

۲۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت از جلسه منعقده در اتاق باوکر در وزارت خارجه. ۱۹ فوریه ۱۹۵۲.

۲۴ـ سند شماره ۳۷۰/۹۸۶۸۴ وزارت خارجه انگلیس. از ایدن به فرانکز. ۲۶ ژانویه ۱۹۵۲.

۲۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۷ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. گزارش نظریات ریبر که تسلیم سفارت آمریکا در تهران شده. ۱۸ ژانویه ۱۹۵۲. پیش‌نویس از مکینز. ۲۹ ژانویه ۱۹۵۲.

۲۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۵ وزارت خارجه انگلیس. پیام آچسن به ایدن، ۸ فوریه ۱۹۵۲. از فرانکز به وزارت خارجه ۵ فوریه ۱۹۵۲.

۲۷ـ همان منبع. ایدن به فرانکز. ۹ فوریه ۱۹۵۲.

۲۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۸ وزارت خارجه انگلیس. مربوط به جلسهٔ منعقده در وزارتخانه که طی آن دربارهٔ مأموریت بانك جهانی در ایران گفتگو شد. ۱۱ فوریه ۱۹۵۲.

۲۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از باروز به راس به اداره امور شرق در وزارت خارجه. ۹ فوریه ۱۹۵۲.

۳۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۶ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۱۲ دسامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۷ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از مکینز. ۲۹ ژانویه ۱۹۵۲.

۳۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۷ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از مکینز. یادداشت از مذاکره با اوجن پلك. ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱. از فرانکز به وزارت خارجه. ۱۷ دسامبر ۱۹۵۱.

۳۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۶ وزارت خارجه انگلیس. از ایدن به فرانکز. ۱۴ دسامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۷ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت از مذاکرات وزیر

خارجه با بلك. ۱۴ دسامبر ۱۹۵۱. پیش‌نویس از مکینز. یادداشت از مذاکرات بلك با رئیس استاندارد اویل آف نیوجرسی، ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱.

۳۳ـ مصاحبه نویسندهٔ کتاب با سر اولیور فرانکز. آکسفورد، انگلستان. ۵ ژانویه ۱۹۸۸.

۳۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به راس، درباره مذاکراتش با یك نماینده مجلس ایران. ۱۱ فوریه ۱۹۵۲.

۳۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. جلسه مقامات آمریکا و انگلیس در وزارت خارجه بریتانیا. ۱۴ فوریه ۱۹۵۲. پیش‌نویس از استرنگ. ۱۶ فوریه ۱۹۵۲ پیش‌نویس از رمز بوتهام. ۱۴ فوریه ۱۹۵۲.

۳۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۷ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۱۳ فوریه ۱۹۵۲. از وزارت خارجه به فرانکز. ۱۹ ژانویه ۱۹۵۲.

۳۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از هندرسن به سفارت آمریکا در لندن. ۱۷ فوریه ۱۹۵۲، پیش‌نویس از رمز بوتهام. ۲۱ فوریه ۱۹۵۲.

۳۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۷ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۱۷ فوریه ۱۹۵۲. فرمول قیمت‌ها که توسط بانك جهانی پیشنهاد شده بود. به شرح زیر بود:

قیمت ثابت نفت خلیج فارس برای هر بشکه نفت خام	۱/۷۵ دلار
$\frac{1}{3}$ ۳۳ درصد تخفیف به خریدار عمده	۰/۵۸ دلار
$\frac{1}{8}$ ۲۱ درصد به عنوان وجه‌الضمان	۰/۳۷ دلار
هزینه‌های تولید و سرمایه گذاری	۰/۳۰ دلار
خالص مبلغی که در هر بشکه به ایران تعلق می گیرد	۰/۵۰ دلار

۳۹ـ همان منبع. از میدلتون به وزارت خارجه. ۱۳ فوریه ۱۹۵۲. سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از هندرسن به وزارت خارجه آمریکا. ۱۷ فوریه ۱۹۵۲.

۴۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۴۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از باوکر از مذاکرات با آقای باوکر در میهمانی شام وزارت خارجه، ۲۸ فوریه ۱۹۵۲. از وزارت خارجه به سفارت انگلیس در تهران. ۲۹ فوریه ۱۹۵۲.

۴۱ـ همان منبع

۴۲ـ همان منبع. از وزارت خارجه به میدلتون. اول مارس ۱۹۵۱.

۴۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۵۰ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. از پرودوم به (AIOC) ۱۱ مارس ۱۹۵۲. از وزارت خارجه به میدلتون. از (AIOC) لندن به پرودوم، تهران. ۱۲ مارس ۱۹۵۲.

۴۴ـ همان منبع. از میدلتون به وزارت خارجه. ۱۳ مارس ۱۹۵۲.

۴۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۶ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۱۱

مارس ۱۹۵۲.

۴۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۶ وزارت خارجه انگلیس. مذاکرات وزیر خارجه و سفیر ایران. ۱۱ دسامبر ۱۹۵۱.

۴۷ـ روحانی. تاریخ ملی شدن. صفحه ۲۵۶.

۴۸ـ نویسنده کتاب کوشید در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۸۸ با اوجن بلك، که در آن موقع در فلوریدا زندگی می‌کرد تماس بگیرد و گفتگو کند. من اسناد منتشره وزارت خارجه انگلیس را که حاکی از آن بود بانك جهانی در مورد اختلاف نفت ایران رفتار روراستی نداشته برایش فرستادم و تقاضای مصاحبه کردم. بلك از انجام مصاحبه باین بهانه که وقایع سالهای ۵۲ـ۱۹۵۱ را به خاطر نمی‌آورد عذر خواست و مرا در این مورد نزد یکی از همکاران سابقش فرستاد که پس از گفتگو متوجه شدم اظهاراتش قانع کننده نیست و باصطلاح طفره می‌رود.

فصل چهاردهم ـ داوری در دادگاه جهانی

۱ـ حسن صدر. دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی. صفحات ۳۲ـ۲۹.

۲ـ دیوان داوری بین‌المللی لاهه. پرونده نفت ایران و کمپانی انگلیسی. ۱۹۵۲ـ صفحه ۴۲۷.

۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۲ وزارت خارجه انگلیس. از شپرد به وزارت خارجه. ۱۲ ژوئن ۱۹۵۱.

۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۷ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت ساسکیس. ۲۵ مه ۱۹۵۱.

۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۷۹ وزارت خارجه انگلیس. پیش نویس از روتنی. ۹ آوریل و ۲۵ مه ۱۹۵۱.

۶ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۲۶۵.

۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۰ وزارت خارجه انگلیس. از بانلر به ایدن. ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲.

۸ـ قضات دادگاه جهانی از کشورهای زیر بودند:

بریتانیای کبیر ـ ال سالوادور ـ ایالات متحده آمریکا ـ لهستان ـ نروژ ـ شیلی ـ مصر ـ کانادا ـ جمهوری چین ـ برزیل ـ یوگسلاوی ـ اوروگوئه و فرانسه. باضافه یك قاضی بدون حق رأی از ایران. قاضی شوروی به علت بیماری غایب بود. سر بنگال رامو قاضی هندی نیز به مناسبت آنکه قبلاً در مورد همین اختلاف در شورای امنیت اظهارنظر کرده بود، نمی‌توانست در هیئت دادگاه شرکت داشته باشد.

۹ـ دیوان لاهه. پرونده نفت ایران و کمپانی انگلیسی. سال ۱۹۵۲. صفحات ۴۲ـ۴۳۷.

۱۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۷۹ وزارت خارجه انگلیس. از بانلر به ایدن. ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲.

۱۱ـ دیوان لاهه. پرونده نفت ایران و کمپانی انگلیسی. سال ۱۹۵۲. صفحات ۹۹ـ۴۴۵.
۱۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۷۹ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از بکت. ۱۹ مه ۱۹۵۲.
۱۳ـ دیوان لاهه. پرونده نفت ایران و کمپانی انگلیسی. صفحات ۸۱ـ۵۰۹.
۱۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۰ وزارت خارجه انگلیس. از بکت به استرنگ. ۲۴ ژوئن ۱۹۵۲.
۱۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۷ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت ساسکیس ۲۵ مه ۱۹۵۱.
۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۰ وزارت خارجه انگلیس. از باتلر به ایدن ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲.
۱۷ـ دیوان لاهه. پرونده نفت ایران و کمپانی انگلیسی. گزارشهای مربوط به داوری‌ها. نظرات مشورتی و آراء ۱۹۵۲. صفحات ۱۱۴ـ۹۴.
۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۰ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از بکت. ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲.

فصل پانزدهم ـ تلاشهای انگلیس برای سرنگون ساختن مصدق

۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۱۸ مارس ۱۹۵۱.
۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به فورلانگ. ۶ مه ۱۹۵۱ و از شهرد به موریسون. ۲۱ مه ۱۹۵۱.
۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۹ وزارت خارجه انگلیس. از فورلانگ به موریسون. ۲۹ آوریل ۱۹۵۱.
۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به موریسون. ۲۱ مه ۱۹۵۱.
۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از برتهود. ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۰ پیش‌نویس از برتهود ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱.
۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۹ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از فورلانگ. ۳۰ مه ۱۹۵۱.
۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۶۴ وزارت خارجه انگلیس. شهرد مقایسه‌ای کلی میان ناسیونالیسم ایرانی و آسیایی. ۲ اکتبر ۱۹۵۱.
۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۵ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به موریسون. ۱۵ مارس ۱۹۵۱.
۹ـ همان منبع. از شهرد به موریسون. ۲ ژوئیه ۱۹۵۱.
۱۰ـ آچسن خلقت. صفحه ۵۰۹.
۱۱ـ این مطلب را سر جرج میدلتون (کاردار پیشین سفارت انگلیس در تهران) طی مصاحبه‌ای

با من (نویسنده کتاب) روز ۲۹ ژانویه ۱۹۸۶ در لندن مطرح کرد.

۱۲ـ لوئیس. امپراتوری بریتانیا. صفحات ۵۹ـ۶۵۸.

۱۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۲ وزارت خارجه انگلیس. از شپرد به باوکر. ۲۸ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۷ وزارت خارجه انگلیس. از شپرد به وزارت خارجه. ۱۸ ژوئن ۱۹۵۱. و از شپرد به موریسون. ۱۸ ژوئن ۱۹۵۱.

۱۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از شپرد به فورلانگ در وزارت خارجه. ۶ مه ۱۹۵۱.

۱۵ـ خاطرات مک‌گی از دکتر محمد مصدق، به شرحی که در کتاب مصدق، ناسیونالیسم ایران و نفت تألیف.ا.بیل، راجرلوئیس و دیگران آمده. چاپ لندن. ۱۹۸۸. صفحات ۹۸ـ۲۹۷.

۱۶ـ این مطلب نقل قول از یکی از همکاران او در سفارت انگلیس در تهران است. همچنین در کتاب لوئیس تحت عنوان مصدق و بن‌بستهای امپریالیسم انگلیس. و در کتاب ا.بیل و دیگران، تحت عنوان مصدق، ناسیونالیسم... صفحه ۲۳۶ آمده است.

۱۷ـ سی.آم.وودهایس. یك اقدام پرمخاطره. لندن سال ۱۹۸۲. صفحه ۱۱۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۴ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از استرنگ. ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱.

۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۶ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از استرنگ. ۲۳ ژوئن ۱۹۵۱.

۱۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۳ وزارت خارجه انگلیس. از شپرد به وزارت خارجه. ۳۰ اوت ۱۹۵۱.

۲۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۱ وزارت خارجه انگلیس. از شپرد به وزارت خارجه. ۲۶ ژوئن ۱۹۵۱ و از وزارت خارجه به شپرد. ۲۸ ژوئن ۱۹۵۱.

۲۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۲۶ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از پیمن. ۸ سپتامبر ۱۹۵۱، و پیش‌نویس جکسون. ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱.

۲۲ـ سند شماره ۲۴۸/۱۵۲۴ وزارت خارجه انگلیس. تهیه‌کننده پیش‌نویس شپرد. ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۲۴۸/۱۵۳۱. وزارت خارجه. پیش‌نویس از پیمن. ۱۷ ژانویه ۱۹۵۲.

۲۳ـ سند شماره ۲۴۸/۱۵۳۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از زیهنر. ژوئن ۱۹۵۲.

۲۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۵ وزارت خاجه انگلیس. پیش‌نویس از جرج راجرز. از ملاقاتش با شفیعا. ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۰ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از بارکلی، عضو وزارت خارجه درباره مذاکراتش با کلمنت دیویس راجع به ملاقاتی که با هوراس آمری انجام داده بود. ۴ ژوئیه ۱۹۵۱.

۲۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از لوگن، از مذاکراتش با

هایك گالوستیان. ۲۳ ژوئن ۱۹۵۱. مصاحبه نویسنده کتاب با جرج میدلتون. ۲۹ ژانویه ۱۹۸۶.

۲۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۱ وزارت خارجه انگلیس. از باروز در سفارت انگلیس در واشنگتن درباره مذاکراتش با دکتر برگر و وسندرف، به اداره امور شرق در وزارت خارجه انگلیس. ۲۸ مه ۱۹۵۱.

۲۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۹ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به شهرد. ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۳. از شهرد به وزارت خارجه. ۲۹ سپتامبر ۱۹۵۱.

۲۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۹ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به سارنر. ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱.

۲۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۴ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت‌های لرد مهردار سلطنتی از مذاکرات تهران. ۲۲ اوت ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۰ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای لردمهردار سلطنتی از وضع نفت ایران. ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۱ وزارت خارجه انگلیس. از استوکس به یانگر. ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱.

۳۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۲ وزارت خارجه انگلیس. گوردون واترفیلد از بی.بی.سی. به فورلانگ. همراه با بیانیهٔ الول ساتن. ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱، درباره اختلاف نفت ایران. ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۷ وزارت خارجه انگلیس. از لگت به استرنگ. ۱۴ آوریل ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۰ وزارت خارجه انگلیس. از سر رالف گلین. نماینده مجلس به ایدن، همراه نامه‌ای از لگت. ۲۴ اکتبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۲ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از ال.ا.سی فرای. ۶ فوریه ۱۹۵۱.

۳۲ـ سند هیئت وزیران انگلیس. تصمیمات کابینه (۵۱)۵۱. ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۳ـ وال استریت جرنال. ۹ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۴ـ سند شماره ۹۵۳/۱۴۵۳۷ وزارت خارجه انگلیس. از پی.اچ گوربروت در سفارت انگلیس ـ واشنگتن به وزارت خارجه. ۱۵ و ۲۰ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۷۳ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به استرنگ. ۱۱ سپتامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۶وزارت خارجه انگلیس. از شیرد به فورلانگ. ۱۴ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۴ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به فورلانگ. ۷ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۵ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به فورلانگ. ۱۴ مه ۱۹۵۱، و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۴. از شهرد به فورلانگ. ۷ ژوئن ۱۹۵۱.

۳۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۷ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. درباره مذاکراتش با ملک‌گی. ۲۵ و ۲۶ مه ۱۹۵۱.

۳۸ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. سال ۱۹۵۱. جلد اول. یادداشت از دستیار ویژه به آچسن وزیر خارجه. ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۱.

۳۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۹ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۲ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۲۹ سپتامبر ۱۹۵۱.

۴۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۹۱ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۱.

۴۱ـ همان منبع. از شبرد به وزارت خارجه. ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۱ و سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۲ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از باوکر. ۲۵ اوت ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۶ وزارت خارجه انگلیس. از شبرد به وزارت خارجه. ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱.

۴۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۰ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از برتهود. ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱.

۴۳ـ همان منبع ـ در سال ۱۹۰۷ میان روسیه و انگلیس قراردادی امضا شد که در آن ایران به دو منطقه نفوذ آن دو کشور تقسیم شده بود.

۴۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۴ وزارت خارجه انگلیس. از شبرد به وزارت خارجه. ۲۵ اوت ۱۹۵۱.

۴۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۰ وزارت خارجه انگلیس. از شبرد به فورلانگ. ۲ ژوئیه ۱۹۵۱.

۴۶ـ همان منبع. از فورلانگ به شبرد. ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۱.

۴۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۷۱ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. اول اوت ۱۹۵۱.

۴۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۰ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از باوکر. ۲۰ ژوئن ۱۹۵۱.

۴۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۶ وزارت خارجه انگلیس. از شبرد به وزارت خارجه. ۶ و ۱۰ سپتامبر ۱۹۵۱.

۵۰ـ روزنامه (طلوع) مورخه ۲۹ اوت، ۶ و ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱. روزنامه (داد) مورخه ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۱.

۵۱ـ روزنامه شاهد مورخه ۶ و ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱ و روزنامه کیهان مورخه ۳۰ اوت و ۶ و ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱.

۵۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۵ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ارسال

بررسی مطبوعات آمریکا. ۲۰ نوامبر ۱۹۵۱.

۵۳ـ مجله «یو ـ اس نیوزاندورلدریپورت» تحت عنوان «مصاحبه‌ای با نخست‌وزیر ایران.» ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۱.

۵۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۸۹ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به یانگر. ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۱.

۵۵ـ روزنامه نیویورك تایمز. شماره ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۱.

۵۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۷ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از استرنگ درباره جلسهٔ در اتاق بریجز. ۲۴ اکتبر ۱۹۵۱.

۵۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۵ وزارت خارجه انگلیس. یادداشتهای مربوط به مذاکرات مجلس عوام انگلیس درباره ایران با حضور اتلی، موریسون، چرچیل و ایدن. ۲۷ ژوئن ۱۹۵۱.

۵۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۰ وزارت خارجه انگلیس. از سر رالف گلین نماینده مجلس عوام به ایدن. ارسال نامه لگت به تاریخ ۱۷ و ۲۴ اکتبر ۱۹۵۱. از آنتونی ناتینگ به گلین. ۵ نوامبر ۱۹۵۱.

۵۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت از جلسه‌ای که به ریاست ایدن بتاریخ اول نوامبر ۱۹۵۱ در وزارت خارجه تشکیل شد. یادداشت از لوگن به آر.جی. دبلیو استاسی، اتاق بازرگانی. ارسال گزارش کمیته رسمی کار ایران درباره نفت شامل نظریات شهرد. اول نوامبر ۱۹۵۱.

۶۰ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۰۹ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از برتهود درباره مذاکراتش با خانم لمبتون ۲ نوامبر ۱۹۵۱. S.O.E یا (سازمان عملیات اجرایی ویژه بریتانیا) وظایفی مشابه OSS یا (دفتر سرویسهای استراتژیك در آمریکا) را به عهده داشت این دفتر اندکی بعد منحل و به جای آن دفتر مرکزی اطلاعات آمریکا C.I.A تشکیل شد.

۶۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۴۵۰ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۴ ژوئن ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۰ وزارت خارجه انگلیس. از شهرد به وزارت خارجه. ۳ مه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۲۵ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از پیمن ۱۴ مارس ۱۹۵۱. سند شماره ۲۸۴/۱۵۱۴ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از پیمن. ۲۸ و ۳۰ اوت ۱۹۵۱.

۶۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۴ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در رم به اداره امور شرق وزارت خارجه انگلیس. ۲۹ ژوئن ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۵ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در رم به باوکر در وزارت خارجه. ۲۹ ژوئن ۱۹۵۱.

۶۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۶ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت از فورلانگ. ۱۱ مه ۱۹۵۱.

۶۴ـ اف. بوتاك و جی جونز، برنامه‌ریزی و قدرت در ایران. ابتهاج و تحولات عمرانی زیر سلطه شاه چاپ لندن. ۱۹۸۹. صفحات ۸ـ۱۰۷.
۶۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۳۶ وزارت خارجه انگلیس. از اولیورهاردی در پاریس به باوکر. ۲۸ ژوئن ۱۹۵۱.
۶۶ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۲۰۰.
۶۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از سارل. ۲۲ ژانویه ۱۹۵۲.
۶۸ـ همان منبع. ملاقاتهای نمایندگان آمریکا و انگلیس در وزارت خارجه. ۱۴ فوریه ۱۹۵۲. شرکت کنندگان انگلیسی راس، سارل، رمز بوتهام، روتنی و کورنوالیس. شرکت کنندگان آمریکایی نیتز ولیندر از وزارت خارجه و پالمر سفیر آمریکا در لندن.
۶۹ـ همان منبع. از وزارت خارجه به میدلتون ۱۵ فوریه ۱۹۵۲.
۷۰ـ همان منبع از میدلتون به وزارت خارجه. ۱۷ فوریه ۱۹۵۲.
۷۱ـ همان منبع از لوگن در واشنگتن به وزارت خارجه. ۱۱ فوریه ۱۹۵۲.
۷۲ـ همان منبع. پیش‌نویس از استرنگ، درباره ملاقات نیتز با وزرای انگلیس. ۱۶ فوریه ۱۹۵۲. از وزارت خارجه به فرانکز ۱۹ فوریه ۱۹۵۲.

فصل شانزدهم ـ نخست‌وزیری قوام و تهدید کمونیسم

۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۶۵ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس جرج راجرز، از مذاکراتش با شفیعا. ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱.
۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از موریسون به چرچیل. ۳ ژوئیه ۱۹۵۱. پیش‌نویس از باوکر درباره مذاکراتش با فیتز روی مك‌لین، کریستوفر سومر و جولین آمری نمایندگان مجلس عوام. ۵ ژوئیه ۱۹۵۱.
۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۰ وزارت خارجه انگلیس. از آمری به باوکر، همراه نامهٔ مورخه ۲۸ اکتبر ۱۹۵۱. از شفیعا به سرهنگ ماورودی. ۶ نوامبر ۱۹۵۱.
۴ـ سند شماره ۲۴۸/۱۵۱۴ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از زیهنر. ۱۰ نوامبر ۱۹۵۱.
۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. محرمانه. ۱۸ نوامبر ۱۹۵۱.
۶ـ روزنامه «خبر» ۱۱ نوامبر ۱۹۵۱.
۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از لوگن. ۱۹ نوامبر ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۳ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از ماتیوز، ۱۳ نوامبر ۱۹۵۱.

۸ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به سارل ۷ ژانویه ۱۹۵۱.
۹ـ همان منبع. از آنتونی ناتینگ (در غیاب ایدن) به جی. آمری. ۱۹ فوریه ۱۹۵۲.
۱۰ـ همان منبع. از کنت کورسی به آنتونی ناتینگ، ۱۳ فوریه ۱۹۵۲.
۱۱ـ همان منبع.
۱۲ـ همان منبع. از آمری به سلوین لوید. ۲۵ مارس ۱۹۵۲. مصاحبه نویسنده کتاب با شاهزاده حمید قاجار. لندن. ۲۵ مارس ۱۹۸۵.
۱۳ـ همان منبع.
۱۴ـ همان منبع. پیش‌نویس از راس، ۵ آوریل ۱۹۵۲.
۱۵ـ همان منبع. یادداشت از ایدن. ۱۱ آوریل ۱۹۵۲.
۱۶ـ همان منبع. از باوکر به میدلتون. ۱۶ آوریل ۱۹۵۲.
۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۸ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۱۰ و ۱۶ آوریل ۱۹۵۲.
۱۸ـ سند شماره ۲۴۸/۱۵۳۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از فال. ۲۸ آوریل و ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲.
۱۹ـ همان منبع. پیش‌نویس از میدلتون. ۱ ژوئن ۱۹۵۲.
۲۰ـ همان منبع. پیش‌نویس از زیهنر. ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲.
۲۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۶ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۱۱ مارس ۱۹۵۲.
۲۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۱۵ وزارت خارجه انگلیس. از جان واکر. سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه. درباره مذاکراتی که با شاه انجام داده است.
۲۳ـ مصاحبه نویسنده کتاب با هنری بایرود واشنگتن. سپتامبر ۱۹۸۵.
۲۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۹ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۱۴ مه ۱۹۵۲.
۲۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۹۰ وزارت خارجه انگلیس. تهیه خلاصه گزارش برای ایدن توسط راس. ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲.
۲۶ـ روزنامه شاهد. ۲۹ اکتبر و ۵ نوامبر ۱۹۵۱.
۲۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۷۳۱ وزارت خارجه انگلیس. از دبلیو.ای. توماس از سفارت انگلیس در تهران به سرجی یروین اوانز در وزارت کار انگلیس. ۱۷ دسامبر ۱۹۵۱ و ۴ فوریه ۱۹۵۲. از اف.سی ماسون به یروین اوانز. ۱۶ ژانویه ۱۹۵۲. پیش‌نویس از ماسون. ۹ ژانویه ۱۹۵۲.
۲۸ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. سند ۵۹. قفسه ۵۵۰۹. مذاکرات مک‌گی ـ مصدق. ۵

نوامبر ۱۹۵۱.

۲۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۱۵ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از راس. ۲۴ مارس ۱۹۵۲.

۳۰ـ سند شماره ۲۴۸/۱۵۳۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از فال. ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۲.

۳۱ـ سند شماره ۳۷۱/۵۳۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از لوگن. ۱۴ مه ۱۹۵۲.

۳۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۱ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به راس ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۲. حسن ارسنجانی. یادداشتهای سیاسی من. منتشر در «بامشاد». ۱۱ ژوئن تا ۲۶ نوامبر ۱۹۵۶. صفحات ۴۶ـ۴۵.

۳۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۹۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از فرگوسن. ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۳ وزارت خارجه انگلیس. از فرگوسن به مکینز. ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۲. همراه با یادداشت ایدن در هامش پیش‌نویس.

۳۴ـ همان منبع. پیش‌نویس از مکینز. ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۲. و سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۳ وزارت خارجه انگلیس. از فرگوسن به مکینز. ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۲ همراه با یادداشتی از ایدن در هامش پیش‌نویس.

۳۵ـ همان منابع (هر دو نقل قول).

۳۶ـ سرهنگ غلامرضا نجاتی. جنبش ملی صنعت نفت ایران. (چاپ تهران، ۱۳۶۴ ـ۱۹۸۵) اعلامیه مورخه ۱۸ ژوئیه قوام‌السلطنه. صفحات ۱۹ـ۲۱۸.

۳۷ـ روزنامه کیهان، اعلامیه کاشانی. ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۲.

۳۸ـ سرهنگ غلامرضا نجاتی: جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران. صفحات ۲۲ـ۲۲۱. روزنامه کیهان. ۲۱، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲. گزارش تعداد مقتولین و مجروحین به تفاوت از ۶۰ نفر تا ۸۰۰ نفر ذکر شده است.

۳۹ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۹۱ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۲.

۴۰ـ همان منبع، پیش‌نویس از راس. ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۲ از میدلتون به وزارت خارجه. ۲۷، ۲۸ و ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۲.

۴۱ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۹۲ وزارت خارجه انگلیس. از هندرسن به وزارت خارجه آمریکا. ۲ اوت ۱۹۵۲.

۴۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۷ وزارت خارجه انگلیس. گزارش محرمانه از بولند. ۴ اوت ۱۹۵۲.

۴۳ـ روزنامه «شاهد». ۲۹ اکتبر و ۵ نوامبر ۱۹۵۱.

۴۴ـ روزنامه اطلاعات. به نقل از احسان طبری. ۱۹ فوریه ۱۹۸۵.

۴۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۸۳ وزارت خارجه انگلیس. از دکورسی به ناتینگ. ۱۳ فوریه ۱۹۵۲.
۴۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۵۰ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از برتهود. ۲۱ ژوئن ۱۹۵۱.
۴۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۹۱ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به وزارت خارجه. ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۲.
۴۸ـ مصاحبه نویسنده کتاب با ژنرال جم، یکی از اعضای کمیتهٔ مسئول تصفیه ارتش ایران. لندن، ۱۸ فوریه ۱۹۸۸. سرهنگ نجاتی. جنبش ملی شدن نفت ایران. صفحات ۲۵ـ۲۲۴.
۴۹ـ آبراهامیان. ایران. صفحات ۷۳ـ۲۷۲.
۵۰ـ خاطرات مصدق. صفحه ۲۱۱.

فصل هفدهم ـ بازیهای چرچیل با ترومن

۱ـ مبلغ مدعا به ایران ۴۹ میلیون و نهصد و هشتاد و هفت هزار لیره بود که قسمت اعظم آنرا مبالغ پرداخت نشده از ۲۰ درصد سهم ایران در ذخیره‌های عمومی (AIOC) و همچنین ترمیم حق‌الامتیاز به موجب قرارداد الحاقی سال ۱۹۴۹ تشکیل می‌داد. این مبلغ تقریباً معادل همان مبلغی بود که در اعلامیه مورخه ۳۱ دسامبر ۱۹۵۱ (AIOC) ذکر شده و در حساب ذخایر کمپانی به حساب ایران منظور گردیده است.
۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۹۱ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۲۷ و ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۲.
۳ـ همان منبع. از فرانکز به ایدن. ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۲.
۴ـ همان منبع. پیام ایدن به آچسن. ۹ اوت ۱۹۵۲.
۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۹۳ وزارت خارجه انگلیس. از فرانکز به ایدن. محرمانه. ۱۲ اوت ۱۹۵۲. اسناد وزارت خارجه آمریکا. آر.جی ۵۹. قفسه ۵۵۰۹ «گزارش مجادلات مربوط به نفت ایران» (از این پس تحت عنوان مجادلات نفت ذکر خواهد شد) جلد دوم. صفحه ۱۴.
۶ـ مصاحبه نویسنده کتاب با سر اولیور فرانکز. ۴ ژانویه ۱۹۸۸.
۷ـ مجادلات نفت. جلد دوم. مذاکرات میدلتون با مصدق. ۱۴ اوت ۱۹۵۲.
۸ـ همان منبع. ضمیمه بی‌ـ۶. پیامهای شخصی و سری چرچیل به ترومن. ۱۶ اوت ۱۹۵۲.
۹ـ همان منبع. ضمیمه بی‌ـ۷. پیامهای شخصی و سری ترومن به چرچیل. ۱۸ اوت. ۱۹۵۲.
۱۰ـ همان منبع. ضمیمه بی‌ـ۸. پیامهای شخصی و سری چرچیل به ترومن. ۲۰ اوت ۱۹۵۲.

۱۱ـ همان منبع. ضمیمه بی‌ـ۹. پیش‌نویس چرچیل برای ارسال پیام مشترك به مصدق. ۲۰ اوت ۱۹۵۲.
۱۲ـ همان منبع. صفحه ۱۷.
۱۳ـ همان منبع. ضمیمه بی‌ـ۱۰. از ترومن به چرچیل. ۲۱ اوت ۱۹۵۲.
۱۴ـ همان منبع. ضمیمه بی‌ـ۱۱. از چرچیل به ترومن. ۲۲ اوت ۱۹۵۲.
۱۵ـ همان منبع. ضمیمه بی‌ـ۱۲. پیشنهاد مشترك چرچیل ـ ترومن که در تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۵۲ تسلیم مصدق شد.
۱۶ـ همان منبع. صفحه ۲۰.
۱۷ـ همان منبع. ضمیمه ۱۷. از ترومن به چرچیل. ۲۸ اوت ۱۹۵۸.
۱۸ـ روزنامه تایمز چاپ لندن. ۶ سپتامبر ۱۹۵۲. سئون نامه به سردبیر از ر. استوکس. مجلس عوام. تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۵۲.
۱۹ـ مذاکرات مجلس ایران. جلسه ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۲.
۲۰ـ مجادلات نفت جلد دوم. ضمیمه ۲۰. از مصدق به چرچیل و ترومن. ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۲.
۲۱ـ همان منبع. ضمیمه ب‌ـ۲۱. از چرچیل به ترومن. ۲۹ سپتامبر ۱۹۵۲.
۲۲ـ همان منبع. ضمیمه ب‌ـ۲۳. از آچسن به مصدق. ۵ اکتبر ۱۹۵۲. ضمیمه ب‌ـ۲۴. از ایدن به مصدق. ۵ اکتبر ۱۹۵۲. ضمیمه ب‌ـ۲۵. از مصدق به آچسن. ۷ اکتبر ۱۹۵۲. ضمیمه ب‌ـ۲۶. از مصدق به ایدن. ۷ اکتبر ۱۹۵۲.
۲۳ـ همان منبع. ضمیمه ب‌ـ۲۷. یادداشت دولت بریتانیا به دولت ایران. ۱۴ اکتبر ۱۹۵۲.
۲۴ـ مذاکرات هیئت دولت انگلیس ث (۵۲)۳۴۱. صورت جلسهٔ کابینه مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۵۲. به همراه گزارش میدلتون به وزارت خارجه. ۱۳ اکتبر ۱۹۵۲.
۲۵ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۲۱ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۱۸ و ۲۲ اکتبر ۱۹۵۲.
۲۶ـ مجادلات نفت. جلد دوم. ضمیمه ب‌ـ۲۸. یادداشت وزیر خارجه ایران به کاردار بریتانیا. ۲۲ اکتبر ۱۹۵۲.
۲۷ـ ایدن. دایره کامل. صفحه ۲۰۸.
۲۸ـ روزنامه فرانکفورتر نیوپرس. شمارهٔ ۱۷ اکتبر ۱۹۵۲.
۲۹ـ آچسن. خلقت. صفحات ۸۲ـ۲۸۱.
۳۰ـ همان منبع.
۳۱ـ مجادلات نفت جلد دوم. یادداشت از مذاکرات ۸ اکتبر ۱۹۸۲. صفحات ۳۲ـ۳۰. پینتر. قدرت شخصی. صفحات ۸۷ـ۱۸۵.
۳۲ـ کنگره آمریکا. کارتل. ۱۹۷۴. مجلدات ۳ و ۴.

۳۳ـ شورای امنیت ملی (آمریکا). شماره ۱۳۶. اعلامیه درباره تعیین سیاست. ۶ نوامبر ۱۹۵۲.
۳۴ـ شورای امنیت ملی (آمریکا). شماره ۱۳۶/۱. اعلامیه درباره تعیین سیاست ۷ نوامبر ۱۹۵۲.
۳۵ـ مجادلات نفت. جلد دوم. صفحه ۳۴.
۳۶ـ همان منبع. ضمیمه ب ـ ۳۱. تذکاریه دولت انگلیس به سفارت آمریکا در لندن. ۱۸ نوامبر ۱۹۵۲.
۳۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۳ وزارت خارجه انگلیس. از باروز به بیکر درباره مذاکراتش با بوهلر. ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۲. سند شماره ۳۷۱/۹۸۷۰۴. از سر گلادوین جب. نیویورك به وزارت خارجه. گزارش مذاکرات ایدن و آچسن. ۲۱ نوامبر ۱۹۵۲.
۳۸ـ همان منبع. گرین هیل از وزارت خارجه به فلیت در وزارت خزانه‌داری همراه نامه‌ای درباره نتایج مباحثات کمیته (رسمی) ایران. ۲۸ نوامبر ۱۹۵۲.
۳۹ـ دوایت آیزنهاور. سالهای کاخ سفید. وکالت برای تغییرات. ۵۶ـ۱۹۵۳. چاپ نیویورك ۱۹۵۲. صفحه ۵۷.
۴۰ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. ۵۴ـ۱۹۵۲. جلد اول. یادداشت وزیر خارجه. از جلسه ملاقات با ترومن و ژنرال آیزنهاور. بتاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۵۲. صفحات ۲۷ و ۲۸.
۴۱ـ مجادلات نفت. جلد دوم. ضمیمه ای ـ ۴. اعلامیه وزارت خارجه آمریکا. ۶ دسامبر ۱۹۵۲.
۴۲ـ آچسن. خلقت. صفحه ۶۴۸. مصاحبه نویسنده کتاب با هنری بایرود بتاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۵. مصاحبه نویسنده کتاب با پل نیتز. واشنگتن. بتاریخ ۸ مه ۱۹۸۴. بایرود و نیتز به اتفاق دیوید بروس، معاون وزارت خارجه آمریکا، آچسن را در ملاقاتها همراهی می کردند.
۴۳ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۷۰۴ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه به سفارت این کشور در پاریس برای ایدن. ۱۲ دسامبر ۱۹۵۲.
۴۴ـ همان منبع. از سفارت انگلیس در پاریس به وزارت خارجه. ۱۵ دسامبر ۱۹۵۲.
۴۵ـ همان منبع. از استیل به وزارت خارجه. ۱۸ دسامبر ۱۹۵۲. از ایدن در پاریس به استیل. ۱۹ دسامبر ۱۹۵۲. از فرانکز به وزارت خارجه. ۱۰ نوامبر ۱۹۵۲.
۴۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۷۰۴ وزارت خارجه انگلیس. از استیل به وزارت خارجه، شامل سه مکاتبه. ۱۹ دسامبر ۱۹۵۲.
۴۷ـ همان منبع. از استیل به وزارت خارجه. ۲۳ دسامبر ۱۹۵۲.
۴۸ـ تصمیمات کابینه انگلیس. ۱۲۹/۵۸ یادداشت ایدن دربارهٔ گزارش رسیده از سفارت آمریکا در لندن در مورد مذاکرات هندرسن با مصدق. اول ژانویه ۱۹۵۲.

۴۹ـ سند شماره ۴۶۰۶ ر/۳۷۱ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت آمریکا در لندن به وزارت خارجه درباره مذاکرات هندرسن با مصدق بتاریخهای ۳۱ دسامبر ۱۹۵۱ و اول ژانویه ۱۹۵۲.

۵۰ـ همان منبع. یادداشت از بایرود به دیکسن، همراه با دو پیش‌نویس توافقنامه. ۳ ژانویه ۱۹۵۳.

۵۱ـ همان منبع. پیش‌نویس از راس. ۳ ژانویه ۱۹۵۳. مصوبات کابینه انگلیس ۱۲۹/۵۸، سی (۵۳)۶. یادداشت ایدن درباره «موضع مصدق». ۶ ژانویه ۱۹۵۳.

۵۲ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۰۶ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت هندرسن. ۴ ژانویه ۱۹۵۳. پیام هندرسن به بایرود. ۶ ژانویه ۱۹۵۳.

۵۳ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۰۷ وزارت خارجه انگلیس. شرایط پیشنهادی درباره ارجاع به حکمیت، همراه با اظهارنظر راس. اول ژانویه ۱۹۵۳.

۵۴ـ همان منبع. هندرسن به وزارت خارجه آمریکا و سفارت آمریکا در لندن. ۹ و ۱۱ ژانویه ۱۹۵۳.

۵۵ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. از آچسن به بایرود. لندن. ۱۳ ژانویه ۱۹۵۳. سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۰۹. پیش‌نویس از فیتز موریس. ۱۳ ژانویه ۱۹۵۳.

۵۶ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. از هندرسن به وزارت خارجه آمریکا و سفارت آمریکا در لندن. ۱۳ ژانویه ۱۹۵۳.

۵۷ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. نامه به مصدق به امضای ایدن بتاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۵۳، که هرگز فرستاده نشد.

۵۸ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۰ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه انگلیس به نمایندگان این کشور در بغداد، قاهره، بحرین، جده، امان، دمشق، بیروت، جاکارتا، رانگون و کاراکاس بتاریخ ۱۷ ژانویه ۱۹۵۳.

۵۹ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. از ایدن به چرچیل. ۱۴ ژانویه ۱۹۵۳.

۶۰ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۰۹ وزارت خارجه انگلیس. نامه ایدن به والتر گیفورد، همراه با دو پیش‌نویس توافقنامه. ۱۴ ژانویه ۱۹۵۳.

۶۱ـ همان منبع. از سفارت آمریکا در لندن به وزارت خارجه انگلیس. گزارش مشروح مذاکرات هندرسن با مصدق. ۱۵، ۱۷ و ۱۸ ژانویه ۱۹۵۳.

۶۲ـ همان منبع. از سفارت آمریکا در لندن به وزارت خارجه. ۱۹ ژانویه ۱۹۵۳. سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۰. پیش‌نویس از راس. ۱۶ ژانویه ۱۹۵۳.

فصل هیجدهم ـ اقتصاد بدون نفت ایران

۱ـ جی.دبلیو. استوکینگ نفت خاورمیانه. یك بررسی در زمینه تعارضات سیاسی و اقتصادی. صفحه ۱۵۴.

۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۰۶۱۷ وزارت خارجه انگلیس. مسئله «رزماری». ۳۱ دسامبر ۱۹۵۲.

۳ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از راس برای وزیر مشاور. ۳ فوریه ۱۹۵۳.

۴ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۷ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خزانه‌داری به وزارت خارجه ۲۹ فوریه ۱۹۵۳.

۵ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۲۰ وزارت خارجه انگلیس. خلاصه گزارش توسط دیکسن برای ایدن. ۳۰ فوریه ۱۹۵۳.

۶ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۲۵ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت از مذاکرات وزارت خارجه میان دیکسن باوکر با سینیور «دل باکترو» از وزارت خارجه ایتالیا. ۲۴ ژوئن ۱۹۵۳.

۷ـ همان منبع. یادداشت از چرچیل به ایدن. ۲۷ مارس ۱۹۵۳.

۸ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۳۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از فیتز موریس. ۹ ژوئن ۱۹۵۳.

۹ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۲۸ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در توکیو به وزارت خارجه. ۳ آوریل ۱۹۵۳.

۱۰ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا قفسه ۵۵۰۹ از سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه آمریکا. ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳.

۱۱ـ همان منبع. از هندرسن به وزارت خارجه. ۱۴ مارس ۱۹۵۳.

۱۲ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. از مکینز به وزارت خارجه انگلیس. ۱۰ فوریه ۱۹۵۹ و از وزارت خارجه به سفارت این کشور در لندن. ۱۱ فوریه ۱۹۵۳ از وزارت خارجه انگلیس به سفارت آن کشور در واشنگتن. ۱۸ فوریه ۱۹۵۳.

۱۳ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۵۱۶۵ وزارت خارجه انگلیس. از دیکسن به مکینز. ۲ آوریل ۱۹۵۳.

۱۴ـ همان منبع. پیش‌نویس از رمز بوتهام «یك طرز فکر درباره سیاست آینده با توجه به مسئله نفت ایران». ۱۴ آوریل ۱۹۵۳.

۱۵ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۵۱۶۶ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت رمز بوتهام درباره سیاست نفتی. ۲۴ ژوئن ۱۹۵۳. یادداشت کمپانی «شل» درباره وضع سیاسی کنونی خاورمیانه. ۲۶ ژوئن ۱۹۵۳.

۱۶ـ مقالات مندرج در روزنامه اطلاعات بتاریخهای ۱۲ فوریه و ۳۰ آوریل ۱۹۵۳. نویسنده

مقالات کاظم حسیبی. اسناد وزارت خارجه آمریکا. ۵۹، قفسه ۵۵۰۹. اطلاعات امنیتی محرمانه. یادداشت درباره حدود میزان فروش نفت ایران. ۱۲ مه ۱۹۵۳.

۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۲۷ وزارت خارجه انگلیس. از بانك ملی ایران به بانك مرکزی انگلیس. ۱۵ نوامبر ۱۹۵۱. از ایدن به وزیر خزانه‌داری. ۲۲ ژانویه ۱۹۵۲. سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۳۷ وزارت خارجه انگلیس. جی.واکر مستشار بازرگانی انگلیس در تهران به هدی میلر در وزارت خزانه‌داری. ۱۱ فوریه ۱۹۵۲. سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۳۴ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در تهران به روتنی. ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۲.

۱۸ـ روزنامه اطلاعات. شماره ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲.

۱۹ـ مذاکرات مجلس ایران. ۱۴ دسامبر ۱۹۵۲.

۲۰ـ مجادلات نفت. جلد دوم. صفحه ۴۴.

۲۱ـ صندوق بین‌المللی پول. آمارهای مالی بین‌المللی. جلد هشتم. شماره یك (ژانویه ۱۹۵۵) صفحه ۱۵۵.

۲۲ـ همان منبع. جلد هشتم. شماره ۷ (ژوئیه ۱۹۵۴) صفحات ۱۱ـ۱۱۰.

۲۳ـ برای آگاهی بیشتر درباره اقتصاد ایران در دوران زمامداری مصدق نگاه کنید به: جولین باریر. تحولات اقتصادی ایران. ۱۹۷۰ـ۱۹۰۰. چاپ لندن. فصل سوم. هما کاتوزیان: «تحریم نفتی و اقتصاد سیاسی مصدق و استراتژی اقتصادهای بدون نفت» در کتاب بیل و لوئیس: مصدق. ناسیونالیسم. صفحات ۷ـ۲۰۳. روحانی. تاریخ ملی شدن. فصل هفتم و فاتح. پنجاه سال. صفحات ۴۶ـ۶۴۳.

۲۴ـ حبیب لاجوردی: حکومت مشروطه رفرم در زمامداری مصدق در کتاب بیل و لوئیس مصدق و ناسیونالیسم صفحات ۹۰ـ۶۹.

فصل نوزدهم ـ بازیهای ایدن با آیزنهاور

۱ـ رابرت اچ.فرل یادداشتهای آیزنهاور چاپ لندن. ۱۹۸۱. صفحات ۲۴ـ۲۲۱. استفن ای. امرسن. آیزنهاور. جلد دوم. چاپ نیویورك. ۱۹۸۴. صفحات ۲۱ـ۱۹.

۲ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۰۷ وزارت خارجه انگلیس. از ایدن به مکینز. ۲۰ ژانویه ۱۹۵۳. سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۰ وزارت خارجه انگلیس. ایدن به مکینز. ۲۳ ژانویه ۱۹۵۳.

۳ـ سند شماره ۳۷۱/۴۶۱۱۱۰ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از رمز بوتهام. ۳۱ ژانویه ۱۹۵۳. پیش‌نویس از ا.د.م راس. ۲۳ ژانویه ۱۹۵۳.

۴ـ همان منبع. پیش‌نویس از راس. ۲۸ ژانویه ۱۹۵۳.

۵ـ همان منبع. یادداشت از فیتز موریس. ۲۷ ژانویه ۱۹۵۳.

۶ـ همان منبع. هندرسن به وزارت خارجه آمریکا. ۲۸ ژانویه و ۳ فوریه ۱۹۵۳.

۷ـ روزنامه اطلاعات مصاحبه با حسیبی. ۵ و ۲۵ فوریه ۱۹۵۳.
۸ـ فرانسیس ویلیامز، خاطرات یك نخست‌وزیر خاطرات دوران جنگ و پس از جنگ کلمنت اتلی. نامهٔ لرد استوکس به اتلی نخست‌وزیر. بتاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۱. صفحات ۵۱ـ۲۴۹.
۹ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از رمز بوتهام. درباره مذاکره تلفنی او با گات. ۱۳ فوریه ۱۹۵۳.
۱۰ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه آمریکا به سفارت این کشور در لندن. فوریه ۱۹۵۳. از هندرسن به سفارت آمریکا در لندن. فوریه ۱۹۵۳.
۱۱ـ همان منبع. از ایدن به مکینز. ۱۸ فوریه ۱۹۵۳.
۱۲ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۳ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس توافقنامهٔ غرامت و توافقنامه رؤسای دولتها. ۲۰ فوریه ۱۹۵۳.
۱۳ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۲ وزارت خارجه انگلیس. از مکینز به وزارت خارجه. ۱۸ فوریه ۱۹۵۳. از وزارت خارجه به مکینز. ۱۹ فوریه ۱۹۵۳.
۱۴ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۳ وزارت خارجه انگلیس. از هندرسن به وزارت خارجه آمریکا. ۲۰ فوریه ۱۹۵۳.
۱۵ـ همان منبع. پیش‌نویس از راس. همراه یادداشتهای دیکسن. ۲۱ فوریه ۱۹۵۳.
۱۶ـ همان منبع. از مکینز به وزارت خارجه دربارهٔ مذاکرات هندرسن ـ مصدق. ۲۳ و ۲۴ فوریه ۱۹۵۳. سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۴ وزارت خارجه انگلیس. از مکینز به وزارت خارجه. ۴ مارس ۱۹۵۳.
۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۰۸ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از جان کولویل. ۶ ژانویه ۱۹۵۳. سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۰ وزارت خارجه انگلیس. از مکینز به وزارت خارجه. ۲۶ ژانویه ۱۹۵۳.
۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۴ وزارت خارجه انگلیس. سفر وزیر خارجه (ایدن) به آمریکا. یادداشتهای مربوط به ملاقات با پرزیدنت آیزنهاور. ۶ مارس ۱۹۵۳.
۱۹ـ همان منبع. همچنین کتاب ایدن دایره کامل صفحات ۱۳ـ۲۱۲.
۲۰ـ ایدن: دایره کامل. صفحات ۱۳ـ۲۱۲. همچنین کتاب جیمز، ایدن صفحه ۳۶۰.
۲۱ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۴ وزارت خارجه انگلیس. اعلامیه ۶ مارس وزارت خارجه آمریکا. ۱۹۵۳. اعلامیه درباره مذاکرات سیاسی آمریکا و انگلیس. ۷ مارس ۱۹۵۳.
۲۲ـ روزنامه «داد» شماره ۵ آوریل ۱۹۵۳. روزنامه «جبهه آزادی» شماره ۵ مه ۱۹۵۳.
۲۳ـ سند [redacted]ارت خارجه انگلیس. مذاکرات هندرسن ـ مصدق. ۹ مارس ۱۹۵۱.

۲۴ـ همان منبع. مذاکرات مصدق ـ هندرسن. ۱۸ مارس ۱۹۵۳. مصاحبه نویسنده کتاب با هندرسن. واشنگتن ۲۶ آوریل ۱۹۸۴.

۲۵ـ همان منبع. «خط مشی تعیین شده برای اداره اخبار». درباره نطق آینده مصدق. ۱۹ مارس ۱۹۵۳.

۲۶ـ نطق مصدق از رادیو تهران. ۲۰ مارس ۱۹۵۳.

۲۷ـ سند شماره [redacted]ارت خارجه انگلیس. ملاقات هندرسن با مصدق. ۴ آوریل ۱۹۵۳.

۲۸ـ همان منبع. پیش‌نویس از دیکسن. ۹ آوریل ۱۹۵۳.

۲۹ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۳۶ وزارت خارجه انگلیس. از گس به باوکر. ارسال متن اعلامیهٔ سالانه (AIOC) همراه با یادداشتهایی از روتنی و رمز بوتهام. ۹ آوریل ۱۹۵۴.

۳۰ـ همان منبع. از جی.اچ کراس به والتر بیدل اسمیت. ۵ مه ۱۹۵۳.

۳۱ـ همان منبع. یادداشت از مذاکرات اف.مك کلام و جی.جی. گاسگرو از کانتینت اویل و بایرود، نیتز واکینز از اعضای وزارت خارجه آمریکا. ۱۱ سپتامبر ۱۹۵۳.

۳۲ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۵ وزارت خارجه انگلیس. از مکینز به وزارت خارجه. ۲۳ آوریل ۱۹۵۳ و از جب به وزارت خارجه. ۲۲ آوریل ۱۹۵۳ از وزارت خارجه به مکینز. ۲۹ آوریل ۱۹۵۳.

۳۳ـ همان منبع. پیام خصوصی از باوکر به همفری. ۵ مه ۱۹۵۳.

۳۴ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۶ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از دیکسن. ۵ مه ۱۹۵۳. سند شماره ۳۷۱/۱۰۵۱۶۶ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از رمز بوتهام. ۲۰ مه ۱۹۵۳.

۳۵ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۶ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در پاریس. به وزارت خارجه درباره مذاکرات با پیر کارینتیه معاون امور اقتصادی وزارت خارجه فرانسه در کاخ وزارت خارجه آن کشور. ۱۴ فوریه ۱۹۵۳.

۳۶ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه ۵۵۰۹. از اداره نفت برای امور دفاعی (PAD) به لیندر. ۴ فوریه ۱۹۵۳.

۳۷ـ همان منبع. از سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه. ۵ ژوئن ۱۹۵۳.

۳۸ـ همان منبع. از ریچاردز، درباره امور یونان، ترکیه و ایران در وزارت خارجه آمریکا به بایرود. نقل اظهارات هندرسن. ۹ ژوئن ۱۹۵۳.

۳۹ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۳۵ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در برن به وزارت خارجه. ۷ مارس ۱۹۵۳. پیش‌نویس از دیکسن. ۱۰ مارس ۱۹۵۳.

۴۰ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه ۵۵۰۹. از سفارت آمریکا در بن. به وزیر امورخارجه.

۲۶ مارس ۱۹۵۳. از وزارت خارجه آمریکا به سفارت این کشور در بن. ۲۷ مارس ۱۹۵۳.
۴۱ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. ۵۹. قفسه ۵۵۱۰. از آر.ال تایلور به رئیس جمهوری. ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۳. گوردون ماتیسون از سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه. ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳.
۴۲ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. ۵۹. قفسه ۵۵۰۹. از لیندون جانسون به وزارت خارجه. ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳.
۴۳ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. ۵۹. قفسه ۵۵۵۱ A. از لوی به‌جان ـ اف ـ فرگوسن در ستاد برنامه‌ریزی سیاسی وزارت خارجه. ۲۵ مه ۱۹۵۳.
۴۴ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسهٔ ۵۵۱۰. یادداشت از مذاکرات میان لوی و جونگن. ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۳.
۴۵ ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. ۵۹. قفسه ۵۵.۹. از مصدق به آیزنهاور. ۲۸ مه ۱۹۵۳.
۴۶ـ همان منبع. یادداشت از مذاکرات انجام شده در دفتر ماتیوز در وزارت خارجه. ۱۹ ژوئن ۱۹۵۳.
۴۷ـ همان منبع. از آیزنهاور به مصدق. ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳.
۴۸ـ مصاحبه‌های نویسنده کتاب با دکتر علی امینی. پاریس، ۲۲ مه ۱۹۸۳. دکتر شاپور بختیار. پاریس، ۲۵ مه ۱۹۸۳. لوی هندرسن. واشنگتن، ۲۶ آوریل ۱۹۸۴. محمدحسین قشقایی. لندن، ۱۵ آوریل ۱۹۸۵. جرج مک گی. لندن، ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۵.

فصل بیستم ـ کودتا

۱ـ نامهای کوچك برادران رشیدیان به ترتیب سیف‌الله، اسدالله و قدرت‌الله بود.
۲ـ وودهاوس. اقدامی مخاطره‌انگیز. صفحات ۱۸ـ۱۱۶.
۳ـ همان منبع.
۴ـ دونالد ویلبر. ماجرا در خاورمیانه، گشت و بازگشت. صفحات ۱۵۷ـ۱۱۱.
۵ـ بریان لپینگ. پایان امپراتوری. صفحه ۲۱۸.
۶ـ رابرت شیر. چگونه سیا کودتای ۱۹۵۳ را در ایران هماهنگ کرد؟ لس‌آنجلس تایمز. شماره ۲۹ مارس ۱۹۷۹.
۷ـ وودهاوس. اقدامی مخاطره‌انگیز، صفحات ۲۳ـ۱۲۱. لپینگ. پایان امپراتوری. صفحه ۲۱۵.
۸ـ مصاحبه نویسنده کتاب با محمدحسین قشقایی. لندن، آوریل ۱۹۸۵.

۹ـ مصاحبه با سرهنگ م. متین. لندن. ۴ ژانویه ۱۹۸۴. در سال ۱۹۵۳ سرهنگ متین آجودان فرمانده پادگان اصفهان بود.

۱۰ـ بزرگمهر. تقریرات مصدق. صفحات ۳۱ـ۱۲۸.

۱۱ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۵۶۲ وزارت خارجه انگلیس. از وزارت خارجه انگلیس به وزیرخارجه آمریکا. ۳ مارس ۱۹۵۳.

۱۲ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۳ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۲۸ اوت ۱۹۵۲. سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۶ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در واشنگتن به وزارت خارجه. ۲۴ دسامبر ۱۹۵۲.

۱۳ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه ۵۵۰۹. اطلاعات امنیتی محرمانه. یادداشت برای ریاست جمهوری درباره اوضاع ایران. اول مارس ۱۹۵۳.

۱۴ـ کرمیت روزولت. ضدکودتا، مبارزه بر سر کنترل ایران. صفحه ۱۲۱.

۱۵ـ مارك گاسیوروسکی. کودتای ۱۹۵۳ در ایران. مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه. شماره ۱۹. اوت ۱۹۸۷. صفحات ۸۶ـ۲۶۱.

۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۴ وزارت خارجه انگلیس. از ایدن در واشنگتن به وزارت خارجه انگلیس. ۹ مارس ۱۹۵۳.

۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۶ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت از ملاقات غیررسمی میان میدلتون و نمایندگان ۴ کشور عضو جامعه مشترك‌المنافع بریتانیا. ۲۵ نوامبر ۱۹۵۲.

۱۸ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۵۶۱ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از روتنی، برای مدیرکل اطلاعات نظامی. ژانویه ۱۹۵۳.

۱۹ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۱۵ وزارت خارجه انگلیس. خلاصه گزارش برای وزیر مشاور. ۲۰ آوریل ۱۹۵۳.

۲۰ـ جیمز. ایدن. صفحات ۶۳ـ۱۶۲.

۲۱ـ گاسیوروسکی با چند تن از افسران سیا که در آن زمان در ایران فعال بوده اند مصاحبه کرده می‌نویسد سیا به افرادی رشوه داده بود. رساله او را با عنوان کودتای ۱۹۵۳ صفحه ۲۶۹ و پی‌نویسهای صفحات ۴۲ و ۴۵ مطالعه کنید.

۲۲ـ روزولت. ضدکودتا. صفحه ۱۵۵. مصاحبه نویسنده با دونالد ویلبر پرینستون. ۱۵ اکتبر ۱۹۸۵. ویلبر. ماجرا. صفحات ۸۹ـ۱۸۷. ویلبر خود را طراح اصلی «عملیات آژاکس» می‌دانست. در صفحه ۸ کتاب خود نیز رونوشتی از نامه آلن دالس مدیرکل وقت سیا را آورده که در آن به مناسبت نقش برجسته‌اش در این عملیات ستایش شده است.

۲۳ـ سند شماره ۲۸۴/۱۵۳۱ پیش‌نویس از زیهنر. ۴ ژوئن ۱۹۵۲. سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۰۵ وزارت خارجه انگلیس. از میدلتون به وزارت خارجه. ۲۲ اکتبر ۱۹۵۲.

۲۴ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از مکینز به وزارت خارجه، درباره پیام هندرسن به وزارت خارجه آمریکا. ۲۱ مه ۱۹۵۳.
۲۵ـ همان منبع. از وزارت خارجه انگلیس به مکینز، همراه با پیام چرچیل به شاه برای تسلیم به وی توسط وزارت خارجه آمریکا. ۲۸ مه ۱۹۵۳. از مکینز به وزارت خارجه درباره شرفیابی هندرسن به حضور شاه. ۲ ژوئن ۱۹۵۲.
۲۶ـ همان منبع. برادران امینی پسران خانم فخرالدوله. دختر مظفرالدین شاه بودند. در آن زمان سرتیپ محمود امینی، که فارغ‌التحصیل دانشکده افسری سن‌سیر فرانسه بود ریاست ژاندارمری را به عهده داشت. علی امینی چندین بار عهده‌دار پستهای وزارت شده بود و ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار بود.
۲۷ـ باختر امروز. شماره ژوئیه ۱۹۷۸. نقل از یك اعلامیه کتبی بتاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۶۱، به امضای ابوالقاسم امینی.
۲۸ـ کیهان. شماره ۲۶ آوریل ۱۹۵۳.
۲۹ـ مصاحبه‌های جداگانه نویسنده کتاب با کرمیت روزولت و لوی هندرسن در تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۸۴ و با هنری بایرود بتاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۵.
۳۰ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا ۹۲. (CCS) ایران (۴۸ـ۲۳ـ۴) بخش SO ۸. یادداشت از ژنرال اف.اف اورست مدیرکل USAF. از سناد مشترك به وزیر دفاع. ۱۹ ژوئن ۱۹۵۳.
۳۱ـ ویلبر. ماجرا. صفحات ۸۹ـ۱۸۸.
۳۲ـ روزولت. ضدکودتا. صفحه ۱۴۵.
۳۳ـ گاسیوروسکی. کودتای ۱۹۵۳. صفحه ۲۷۳.
۳۴ـ اشرف پهلوی. صورتها در آینه. صفحات ۴۰ـ۱۳۴.
۳۵ـ روزولت. ضدکودتا. صفحات ۴۹ـ۱۴۷.
۳۶ـ اسناد عمومی رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا. دوایت آیزنهاور. صفحه ۵۴۱.
۳۷ـ لپینگ. پایان امپراتوری. صفحات ۲۰ـ۲۱۹. روزولت ضدکودتا صفحات ۶۳ و ۶۶.
۳۸ـ سرهنگ غلامرضا نجاتی و جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحات ۸۵ـ۳۶۳. سرهنگ نجاتی که با غالب افسرانی که در کودتای نافرجام ۱۵ اوت مصاحبه کرده، جزئیات مشروحی از جریان وقایع را در کتاب خود آورده است.
۳۹ـ تایمز چاپ لندن. ۱۷ اوت ۱۹۵۳. گاسیوروسکی کودتای ۱۹۵۳ صفحه ۲۷۳.
۴۰ـ باختر امروز. شماره ۱۶ اوت ۱۹۵۳.
۴۱ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از سفارت انگلیس در بغداد به وزارت خارجه. ۱۷ اوت ۱۹۵۳.
۴۲ـ همان منبع. ۱۹ اوت ۱۹۵۳.

۴۳ـ همان منبع. یادداشت داخلی پاوکر. ۱۹ اوت ۱۹۵۳.
۴۴ـ دیلی تلگراف. چاپ لندن. ۱۹ اوت ۱۹۵۳.
۴۵ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از مکینز به وزارت خارجه. ۱۸ اوت ۱۹۵۳.
۴۶ـ مصاحبه با محمدحسین قشقایی. لندن. ۱۶ آوریل ۱۹۸۵. در ۱۹۵۳ قشقایی نماینده مجلس بود. در و پیرسن. قدرت پس از کندی در دست سیا است. واشنگتن پست. ۲۹ ژانویه ۱۹۶۲.
۴۷ـ گاسیوروسکی کودتای ۱۹۵۳ صفحه ۲۶۷.
۴۸ـ روزولت ضدکودتا صفحه ۱۸۰.
۴۹ـ لپینگ پایان امپراتوری صفحه ۲۲۰.
۵۰ـ روزنامهٔ به سوی آینده ۹ اوت ۱۹۵۳. ف. جوانشیر. تجربیات ۲۸ مرداد. چاپ تهران. صفحه ۳۱۲. لپینگ: پایان امپراتوری. صفحه ۲۱۵.
۵۱ـ مصاحبه با سرهنگ م.متین. لندن. سرهنگ متین در ملاقات ژنرال دولو و ژنرال ملک کلار حضور داشته است. سرهنگ نجاتی در کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران مصاحبهٔ خود را مستند به اظهارات سرتیپ ریاحی کرده است. صفحه ۴۰۴.
۵۲ـ سرهنگ نجاتی جنبش صفحه ۴۱۳.
۵۳ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا ۹۲۲۱۸. CCS. ایران. (۴۸ـ۲۳ـ۴) بخش ۹. از آرتور. دیلیو. رادفورد رئیس ستاد مشترک به ژنرال توایننگ، ژنرال ریجوی و دریاسالار کارنی. ۱۹ اوت ۱۹۵۳.
۵۴ـ سرهنگ نجاتی. جنبش. صفحات ۴۰۹ و ۴۱۸. لپینگ. پایان امپراتوری. صفحه ۲۲۱.
۵۵ـ سرهنگ نجاتی. جنبش. صفحات ۴۰۹ و ۴۱۸.
۵۶ـ همان منبع. برای آگاهی از مصاحبه‌های سرهنگ نجاتی با غالب افسرانی که در دو سوی کودتا قرار داشتند کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران صفحات ۴۰۷ تا ۴۲۹ را نگاه کنید.
۵۷ـ مصاحبه بالوی هندرسن. واشنگتن. ۲۶ آوریل ۱۹۸۴.
۵۸ـ کرمیت روزولت می گوید وی برای انجام کودتا یك میلیون دلار در اختیار داشت ولی فقط ۷۵ هزار دلار آنرا خرج کرد و بقیه را به شاه داد (مصاحبه لس آنجلس تایمز با روزولت. ۲۹ مارس ۱۹۷۹) روزولت در کتاب خود ضدکودتا نیز همان مبلغ ناچیز ۷۵ هزار دلار را ذکر می کند که وانمود نماید چنین قیام عظیمی به نفع شاه، پرداخت مبالغ بیشتری را از طرف سیا غیرضروری می‌ساخت. (اکنون دانسته شده است که عوامل شاه نسخهٔ دستنویس کتاب روزولت را قبل از انتشار خوانده و در آن جرح و تعدیلهایی به نفع شاه

انجام داده اند) برعکس هندرسن می گوید میلیونها دلار به وسیله سیا به افسران ارتش و سردسته های شورش پرداخت شده بود (مصاحبه با هندرسن. واشنگتن ۲۶ آوریل ۱۹۸۴). از جمله این مخارج، پرداخت ۲ میلیون دلار به ژنرال زاهدی بود. (باختر امروز. ژوئیه ۱۹۷۸. نقل از ابوالقاسم امینی، کفیل وزارت دربار در نیمه اول سال ۱۹۵۳) خانم نیکی کدی، که با دسته های داخل در کودتا مصاحبه هایی انجام داده نیز عقیده دارد میلیونها دلار صرف مخارج انجام کودتا شد. به کتاب ریشه های انقلاب ـ تاریخچه تحلیلی ایران مدرن پی نویس ۶۹ از فصل ششم مراجعه کنید.

۵۹ـ ایدن دایره کامل صفحه ۲۱۴.

۶۰ـ تایمز لندن. شماره ۲۰ اوت ۱۹۵۳.

۶۱ـ دیلی تلگراف. چاپ لندن. شماره ۲۰ اوت ۱۹۵۳.

۶۲ـ در زمان وقوع کودتا من (نویسنده کتاب) در منزلی به فاصله کمتر از یك کیلومتر از خانه مصدق زندگی می کردم.

۶۳ـ مك لین: برخوردهای شرقی، صفحات ۷۶ـ۲۶۳.

۶۴ـ C.C ۵۰(۵۳) مذاکرات کابینه انگلیس. ۲۵ اوت ۱۹۵۳.

فصل بیست و یکم ـ کنسرسیوم نفت مسلط می شود

۱ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا، قفسه ۵۵۱۱. از هندرسن به وزیر خارجه. ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۳.

۲ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۵۷۷ وزارت خارجه انگلیس. پیش نویس از دیکسن. ۲۱ اوت ۱۹۵۳. پیش نویس از سالیسبوری. ۲۲ اوت ۱۹۵۳. اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه ۵۵۱۱، یادداشت از مذاکرات میان مکینز ـ دالس. ۴ سپتامبر ۱۹۵۳.

۳ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۵۸۴ وزارت خارجه انگلیس. از فال به بیکر. ۲۶ اوت ۱۹۵۳.

۴ـ سند شماره ۳۷۱/۹۸۶۹۵ وزارت خارجه انگلیس. پیش نویس از بیکر، درباره مذاکراتش با فریزر. ۲۶ اوت ۱۹۵۳.

۵ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه A ۵۵۱۱. از بایرود به دالس. ۵ سپتامبر ۱۹۵۳.

۶ـ همان منبع. از دالس به هندرسن ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۳.

۷ـ همان منبع. از هندرسن به وزیرخارجه. ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۳.

۸ـ همان منبع. پیام ایدن به دالس. ۷ اکتبر ۱۹۵۳.

۹ـ همان منبع. از دالس به هندرسن. ۷ اکتبر ۱۹۵۳. سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۴۲ وزارت خارجه انگلیس. از بیلی در واشنگتن به دیکسن. ۱۹ اکتبر ۱۹۵۳.

۱۰ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۵۸۵. پیش نویس از گاندی. ۱۳ اکتبر ۱۹۵۳. اسناد وزارت

خارجه آمریکا. قفسه A ۵۵۱۱ از هندرسن به وزارت خارجه. ۲۲ و ۲۹ اکتبر ۱۹۵۳.
۱۱ـ همان منبع. از هندرسن به وزارت خارجه. ۲۹ اکتبر ۱۹۵۳.
۱۲ـ همان منبع. یادداشت به فارسی که توسط انتظام تسلیم هندرسن و هوور شد. اول نوامبر ۱۹۵۳.
۱۳ـ همان منبع. از دالس به سفرای آمریکا در تهران و لندن. ۹ نوامبر ۱۹۵۳.
۱۴ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۴۳ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از دیکسن. ۱۳ نوامبر ۱۹۵۳.
۱۵ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه A ۵۵۱۱. از هندرسن به وزیر خارجه. ۶ نوامبر.
۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۴۳ وزارت خارجه انگلیس. پیش نویس از گرین هیل. ۱۷ نوامبر ۱۹۵۳.
۱۷ـ سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۴۳ وزارت خارجه انگلیس. یادداشت از ایدن برای مخابره به سفارت انگلیس در واشنگتن. ۱۷ نوامبر ۱۹۵۳. سند شماره ۳۷۱/۱۰۴۶۴۴ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از دیکسن درباره «ایران» محرمانه. ۸ دسامبر ۱۹۵۳.
۱۸ـ مصاحبه نویسنده کتاب با علی امینی. پاریس، ۲۲ مه ۱۹۸۳. اسناد وزارت خارجه آمریکا قفسه A ۵۵۱۱. از هندرسن به وزارت خارجه. ۲ اکتبر ۱۹۵۳.
۱۹ـ روزنامه آزاد. شماره ۷ نوامبر ۱۹۵۳.
۲۰ـ نامه سرگشاده مکی در روزنامه شاهد، پیام کاشانی که در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۵۳ از رادیو تهران پخش شد.
۲۱ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا قفسه ۵۵۱۲. از هندرسن به وزارت خارجه. ۱۱ دسامبر ۱۹۵۳.
۲۲ـ ایدن. دایره کامل. صفحه ۲۴۰.
۲۳ـ مصاحبه نویسنده کتاب با سر دنیس رایت، کینگهام شایر، انگلیس. ۵ ژوئیه ۱۹۵۱. سند شماره ۳۷۱/۱۱۰۰۵۹ وزارت خارجه انگلیس. از رایت به ایدن. ۷ ژانویه ۱۹۵۴.
۲۴ـ همان منبع. از رایت به ایدن. ۱۳ فوریه ۱۹۵۴.
۲۵ـ کنگره آمریکا. کارتل صفحات ۳۵ تا ۴۶.
۲۶ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه A ۵۵۱۱. یادداشتی از مذاکرات میان هوور و دادستان کل. ۱۲ نوامبر ۱۹۵۳.
۲۷ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه A ۵۵۱۱. یادداشت از مذاکرات میان هوور و اعضای دفتر حقوقی کمپانیهای سوکونی واکیوم و استاندارد اویل آف.نیوجرسی. ۲۴ نوامبر ۱۹۵۳.
۲۸ـ همان منبع. نامه دریك به ۷ کمپانی نفتی. ۳ دسامبر ۱۹۵۳.

۲۹ـ همان منبع. از سفارت آمریکا در لندن به وزارت خارجه. ۱۸ دسامبر ۱۹۵۳. سند شماره ۳۷۱/۱۱۰۰۴۷ وزارت خارجه انگلیس. از مکینز به دیکسن. ۲۲ ژانویه ۱۹۵۴.

۳۰ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه ۵۵۱۲. از جان فاستردالس به سفارتخانه‌های آمریکا در تهران و لندن. ۲۴ فوریه ۱۹۵۴. از سفارت آمریکا در لندن به وزارت خارجه ۱۳ و ۱۵ مارس ۱۹۵۴.

۳۱ـ همان منبع. از سفارت آمریکا در لندن به وزارت خارجه. ۱۳ و ۱۵ مارس ۱۹۵۴.

۳۲ـ همان منبع. از هوور به وزارت خارجه آمریکا. ۱۳ و ۱۵ مارس ۱۹۵۴.

۳۳ـ همان منبع. از هوور به وزارت خارجه آمریکا. ۱۶ مارس ۱۹۵۴.

۳۴ـ همان منبع. از هندرسن به وزارت خارجه. ۱۶ مارس ۱۹۵۴.

۳۵ـ همان منبع. از دالس به آلدریچ، لندن و هندرسن. تهران، ۱۷ مارس ۱۹۵۴.

۳۶ـ همان منبع. از آلدریچ به وزارت خارجه آمریکا. یادداشت از مذاکرات میان مقامات رسمی سفارت انگلیس و وزارت خارجه آمریکا. ۱۹ مارس ۱۹۵۴.

۳۷ـ همان منبع. از هندرسن به وزیر خارجه. ۲۰ مارس ۱۹۵۴. یادداشت از مذاکرات وزارت خارجه آمریکا. ۲۲ مارس ۱۹۵۴.

۳۸ـ سند شماره ۳۷۱/۱۱۰۰۶۰. از استیونس به ایدن. ۱۳ مارس ۱۹۵۴.

۳۹ـ سند شماره ۳۷۱/۱۱۰۰۶۳. از استیونس به فرای. ۱۲ مه ۱۹۵۴.

۴۰ـ دو عضو ایرانی دیگر کمیته عبارت بودند از سهام سلطان بیات مدیرعامل سازمان برنامه و فتح‌الله نوری اسفندیاری عضو هیئت عالی برنامه. اعضای کمیته فرعی نفت ایران را فؤاد روحانی، الف. اتحادیه، ف. نفیسی و رضا فلاح تشکیل می‌دادند.

۴۱ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا مجادلات نفت. جلد سوم، صفحه ۱۷.

۴۲ـ روحانی تاریخ ملی شدن صفحات ۴۲۶ تا ۴۳۷. زندگی سیاسی مصدق. چاپ لندن، صفحه ۵۹۳.

۴۳ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه ۵۵۱۲. از هوور به وزیر خارجه. ۳۱ مارس ۱۹۵۳.

۴۴ـ همان منبع. از هوور به وزیرخارجه. ۲۶ آوریل ۱۹۵۴.

۴۵ـ سند شماره ۳۷۱/۱۱۰۰۶۵ وزارت خارجه انگلیس. پیش‌نویس از بلگریو. ۱۲ ژوئن ۱۹۵۴. اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه ۵۵۱۲. از جرنگان به مورفی. ۱۵ مه ۱۹۵۴.

۴۶ـ PREM ۱۱/۷۲۶. از مکینز به ایدن. ۱۹ فوریه ۱۹۵۴. از مکینز به کاسیا. ۲۳ مارس ۱۹۵۴.

۴۷ـ همان منبع. یادداشت از مذاکرات وزارت خارجه. ۲۱ مه ۱۹۵۴.

۴۸ـ همان منبع. از هندرسن به وزارت خارجه. ۲۶ مه ۱۹۵۴. از آلدریچ به وزارت خارجه. ۳۱ مه ۱۹۵۴.

۴۹ـ همان منبع. از هندرسن به وزیرخارجه. ۳۰ آوریل ۱۹۵۴.
۵۰ـ روحانی تاریخ ملی شدن صفحات ۴۸۶ تا ۵۰۲. اسناد وزارت خارجه آمریکا قفسه ۵۵۰۹. مجادلات نفت. جلد سوم. صفحات ۴۱ تا ۴۷.
۵۱ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه ۵۵۲۱. از هندرسن به وزارت خارجه ۲۱ مارس و ۴ مه ۱۹۵۴. از دالس به آلدریچ و هندرسن. ۷ آوریل ۱۹۵۴. از بوترورث به وزارت خارجه. ۲ مه ۱۹۵۴.
۵۲ـ مصاحبهٔ نویسنده کتاب با جان لودون. ۲۷ مه ۱۹۸۲. مصاحبه نویسنده کتاب با امینی. ۲۲ مه ۱۹۸۳.
۵۳ـ مجادلات نفت. جلد سوم. ضمیمه ۶ـ۸. نامه رئیس جمهوری به شاه. ۵ اوت ۱۹۵۴.
۵۴ـ کنگره آمریکا. کارتل. گزارش دادستان کل به شورای امنیت ملی. صفحات ۲۹ ـ ۳۳.
۵۵ـ مجادلات نفت. جلد سوم. صفحات ۶۱ ـ ۶۵.
۵۶ـ همان منبع. در ضمائم بی‌ـ۱۱ تا بی‌ـ۱۴. جزئیات قرارداد کنسرسیوم آمده است.
۵۷ـ مصاحبهٔ نویسنده کتاب با چند تن از اعضای سیا که مایل نبودند نامشان فاش شود. واشنگتن، ۸ نوامبر ۱۹۸۴.
۵۸ـ حسن صدر. دفاع مصدق. صفحات ۴۴ ـ ۷۳.
۵۹ـ روزنامه قیام ایران. شماره ۲۳ اوت ۱۹۵۴. مقالهٔ موردنظر در کتاب دفاع مصدق. از صفحات ۸۳ ـ ۸۷ نیز آمده است.
۶۰ـ مذاکرات مجلس ایران. جلسات ۱۰ـ۱۲ و ۲۱ اکتبر ۱۹۵۴. اسناد وزارت خارجه آمریکا. مجادلات نفت. جلد سوم. صفحه ۵۷.
۶۱ـ اسناد وزارت خارجه آمریکا. قفسه ۵۵۱۳. از ای.اس ایکرز از مؤسسه روابط عمومی ارنست. ال. کلین. نماینده کمپانیهای مستقل نفتی آمریکا به جان فاستردالس. ۲ ژانویه ۱۹۵۴.
۶۲ـ در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۵۵ پنج کمپانی نفتی آمریکایی هر یك معادل یك هشتم از سهام خود در کنسرسیوم را به کمپانیهای نفتی آمریکایی مستقل به شرح زیر منتقل کردند ویچفیلد ۲۵ درصد، (نفت مستقل آمریکا) که کنسرسیومی متشکل از ۱۰ شرکت مستقل بود ۱۶/۶۶ درصد، گتی، آتلانتیك، سیگنال، هنکاك، استاندارد آف اوهایو، تایدواتر و سان جاکینو، هر یك ۸/۳۳ درصد، تغییرات بعدی این تقسیمات را برهم زد.
۶۳ـ استراچی. پایان امپراتوری. صفحه ۱۷۳.
۶۴ـ سمپسون. هفت خواهران. صفحه ۱۴۸.
۶۵ـ روحانی عقیده دارد ایران با پرداخت ۲۵ میلیون لیره به عنوان غرامت، صرف نظر از دعاوی مسلم خود و اجبار به پرداخت سهم غیرمتناسبی بابت استهلاك داراییهای

(AIOC) در واقع ۱۴۶ میلیون لیره استرلینگ غرامت پرداخت. از این مهم‌تر او استدلال می‌کند در واقع این ایران بود که به عنوان صاحب اصلی منابع نفتی بایستی ۶۰۰ میلیون دلار بابت سهیم کردن ۷ کمپانی دیگر در ثروت ملی نفت این کشور را دریافت می‌کرد نه (AIOC).

به کتاب تاریخ ملی شدن صفحات ۴ تا ۶۰ مراجعه کنید. در این باره به کتاب «بنیامین شوادران» تحت عنوان «خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ» چاپ سوم، نیویورک ۱۹۷۳، صفحه ۱۴۸ نیز می‌توان نگاه کرد.

۶۶ـ سند شماره ۳۷۱/۹۱۵۴۷ یادداشت‌های مأموریت لرد مهردار سلطنتی بضمیمه یادداشتی از برنهود، ۳ اوت ۱۹۵۱.

۶۷ـ نقل از نامه‌های استیونس: «مکاتبات استیونس با والدین خود» ۲ اوت ۱۹۵۴، در کتاب «مصدق، نفت و بن‌بست امپراتوری انگلیس» نوشتهٔ ویلیام راجرلوئیس. نامه‌ای که در کنفرانس مربوط به ناسیونالیسم ایران و بحران بین‌المللی نفت ۵۴ـ۱۹۵۱ منعقده در دانشگاه تکزاس (آوستین) ۲۶ و ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۵ مطرح شد.

۶۸ـ مصاحبه با سر «اریک دریک»، لندن، ۳۰ اکتبر ۱۹۸۶.

۶۹ـ مصدق: خاطرات، صفحات ۹۷ـ۳۹۶.

۷۰ـ ادیت، تی. بن روز: «مؤسسات بزرگ بین‌المللی در کشورهای درحال‌رشد، صنعت نفت بین‌المللی» (لندن، ۱۹۶۸) صفحات ۱۶ـ۱۱۵. جرالد والدن: «کارتل بین‌المللی نفت در ایران». «قدرت شخصی و منافع عمومی» مجله قانون عمومی سال یازدهم (بهار ۱۹۶۲) صفحات ۵۲ـ۵۱. سمپسون: هفت خواهران، صفحه ۱۵۱. پینتر: قدرت شخصی، صفحات ۹۸ـ۱۹۷. اچ.فرنکل ماتینی: نفت قدرت و سیاست (چاپ نیویورک ۱۹۶۶) صفحه ۹۶. فریدون فشارکی «تحولات صنعت نفت ایران، جنبه‌های داخلی و جهانی»، چاپ نیویورک ۱۹۶۷، صفحات ۶۰ـ۵۹.

فصل بیست و دوم ـ پیامدهای کودتا

۱ـ برای ملاحظه مشروح جریان محاکمه مصدق رجوع کنید به کتاب جلیل بزرگمهر تحت عنوان: **مصدق در محاکمه نظامی** در دو جلد، چاپ تهران، ۱۳۶۴. برای اطلاع از عکس‌العمل‌های مصدق در زندان رجوع کنید به کتاب **تقریرات مصدق در زندان** از همان نویسنده، چاپ تهران ۱۳۵۹.

۲ـ الول ساتن. نفت ایران. صفحه ۳۱۵.

۳ـ بزرگمهر. مصدق. جلد اول صفحات ۶۷ـ۱۶۶.

۴ـ روزولت. ضدکودتا. صفحه ۲۰۰.

۵ـ سرهنگ غلامرضا نجاتی جنبش. صفحه ۴۴۵.
۶ـ ریچارد کاتم. ناسیونالیسم در ایران. چاپ پیسبورگ، ۱۹۷۹.
۷ـ ابراهیم خواجه نوری. بازیگران عصر طلائی. داور، تیمورتاش، چاپ جدید. تهران، ۱۳۵۷. صفحات ۶۰ـ۶۱.
۸ـ جرج مک‌گی. خاطرات من از دکتر محمد مصدق. در کتاب بیل و لوئیس. مصدق. ناسیونالیسم. صفحه ۳ـ۴.
۹ـ ویلیام. او. داگلاس. آمریکا و انقلاب. چاپ ۱۹۶۱. سانتاباربارا.
۱۰ـ پل نیتز. مساعی جمیله آمریکا. مجله فارین افرز. شماره پاییز ۱۹۹۰. صفحه ۷.
۱۱ـ جیمز. ا. بیل. عقاب و شیر، تراژدی روابط آمریکا و ایران. چاپ نیوهیون. ۱۹۸۸. صفحات ۸۵ ـ ۹۱.
۱۲ـ ویلیام فاف. رهبران آمریکا باید تاریخ بخوانند. روزنامه هرالدتریبون. شماره ۴ دسامبر ۱۹۸۶.
۱۳ـ بیل. عقاب و شیر. صفحات ۹۱ـ۹۵.
۱۴ـ آنتونی پرسونز. غرور و سقوط. ایران ۷۹ـ۱۹۷۴. چاپ لندن. صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱.
۱۵ـ وودهاوس. اقدامی مخاطره‌آمیز. صفحه ۱۳۱.
۱۶ـ سند شماره ۳۷۱/۴۵۵۴۸ وزارت خارجه انگلیس. از وابسته نظامی سفارت انگلیس به وزارت خارجه. ۲۱ دسامبر ۱۹۴۵.
۱۷ـ آچسن. خلقت. صفحه ۵۱۱.
۱۸ـ تصور می‌رود منظور نویسنده از «سیاست واقعی» یا واقع‌بینانه، سیاستی است که ساده‌ترین تعریف از آنرا بیسمارك صدراعظم معروف آلمان به دست داده است. به نظر بیسمارك علم سیاست یعنی تشخیص «ممکن» از «غیرممکن». به این ترتیب سیاستمدار کسی است که ممکن را می‌شناسد و دنبال آن می‌رود و «غیرممکن» را نیز تشخیص می‌دهد و وقتش را به خاطر آن بیهوده تلف نمی‌کند ـ مترجم.
۱۹ـ ف. عظیمی. بحران دموکراسی. ۱۹۵۳ـ۱۹۴۱. چاپ لندن. ۱۹۸۹. صفحه ۳۳۴.
۲۰ـ ریچارد کاتم. ناسیونالیسم قرن بیستم در ایران. در کتاب بیل و لوئیس. مصدق. ناسیونالیسم. صفحات ۲۳ ـ ۳۵.
۲۱ـ روزنامه لس‌آنجلس تایمز. شماره ۲۹ مارس ۱۹۷۹.
۲۲ـ مک‌گی. خاطرات. در کتاب بیل و لوئیس. مصدق. ناسیونالیسم. صفحه ۲ـ۳.
۲۳ـ پایان امپراتوری. ایران، سریال تلویزیونی گرانادا. سال ۱۹۸۵.
۲۴ـ ب. پورتر. شیر و عقاب، تاریخچه کوتاه امپریالیسم بریتانیا، ۱۹۷۰ـ۱۸۵۰.
۲۵ـ دیبا. مصدق. صفحات ۱۹۳ ـ ۱۹۵.

۲۶ـ روزنامه نیویورك تایمز شماره ۵ مارس ۱۹۶۷. روزنامه دیلی تلگراف، ۶ مارس ۱۹۶۷.
۲۷ـ لپینگ. پایان امپراتوری. صفحه ۲۲۴.
۲۸ـ کدی. ریشه‌های انقلاب. صفحه ۱۴۱.
۲۹ـ رای.جی. کوری. برای تشکیل یك خانه مشترك اعراب و یهود. روزنامه نیویورك تایمز. شماره ۳ اوت ۱۹۹۱.
۳۰ـ آلبرت حورانی. «نتیجه‌گیری» در کتاب بیل و لوئیس، مصدق. ناسیونالیسم. صفحه ۳۳۹.
۳۱ـ اوکسن شارنا ـ اکسل: تولد ۱۵۸۳ در استکهلم. وفات ۱۶۵۴. رهبر سیاسی ـ مذهبی که سالهای طولانی در سوئد نیابت سلطنت و ریاست روحانی داشت. در میان معاصرانش او را همطراز کاردینال ریشیلیو در فرانسه دانسته‌اند ـ مترجم.
۳۲ـ آچسن. خلقت. صفحه ۶۸۵.

منابع و مآخذ

مهم‌ترین منابع چاپ نشده

اسناد موجود در اداره بایگانی عمومی بریتانیا، لندن

CAB ۲۱ دفتر هیئت وزیران: بایگانی اسناد ثبت شده	۱۹۱۶ـ۵۴
CAB ۲۳ یادداشتهای جلسات هیئت وزیران	۱۹۱۶ـ۳۹
CAB ۱۲۸ یادداشتها و نتیجه گیریهای جلسات هیئت وزیران	۱۹۴۵ـ۵۴
CAB ۱۲۹ یادداشتهای غیررسمی ارسالی	۱۹۴۵ـ۵۴
CAB ۱۳۱ کمیته دفاع	۱۹۵۰ـ۵۴
C.C.۵۰(۵۳) نتیجه گیریهای هیئت وزیران	۱۹۵۳
DEFE ۴ کمیته رؤسای ستاد: یادداشتهای مربوط به جلسات	۱۹۴۷ـ۵۴
DEFE ۵ کمیته رؤسای ستاد: یادداشتهای غیررسمی ارسالی	۱۹۴۷ـ۵۴
FO ۶۰ مکاتبات عمومی قبل از ۱۹۰۶: ایران	۱۹۰۰ـ۵۴
FO ۲۴۸ آرشیو سفارت و کنسولگریها ـ ایران: مکاتبات	۱۹۰۷ـ۵۴
FO ۳۷۱ مکاتبات عمومی ـ سیاسی	۱۹۰۶ـ۵۴
FO ۴۱۶ محرمانه ـ ایران	۱۹۰۰ـ۱۹۵۴
FO ۹۵۳ تبلیغات خارجی	۱۹۴۷ـ۵۴
RRE ۸۱ اسناد دفتر هیئت وزیران	۱۹۴۵ـ۵۴

اسناد آرشیوهای ملی آمریکا، واشنگتن، دی.سی در سالهای ۵۴ـ۱۹۵۰

NSC ـ اسناد وارده به دفتر شورای امنیت ملی.

ردیف ۵۹. اسناد وزارت خارجه از جمله اسناد مربوط به بخش نفت و دفتر اطلاعات و تحقیقات.
ردیف ۲۱۸. اسناد مربوط به ستاد مشترك نیروهای مسلح.
ردیف ۲۵۳. اسناد مربوط به سازمان نفت برای هدفهای جنگی.
ردیف ۳۰۴. اسناد مربوط به هیئت منابع شورای امنیت ملی.
ردیف ۳۳۰. اسناد بایگانی وزارت دفاع.

اسناد چاپ شده

* الکساندر و ا. نانز. ایالات متحده و ایران، یك تاریخ مستند. انتشارات دانشگاهی آمریکا سال ۱۹۸۰.
* اسناد نفت. از انتشارات وزارت خارجه ایران. سال ۱۹۵۱.
* اسناد شورای امنیت ملی آمریکا ۱۹۷۷ـ۱۹۴۷. واشنگتن، دی.سی. انتشارات دانشگاهی آمریکا. سال ۱۹۸۰.
* اسناد سیاست خارجی انگلیس (۱۹۳۹ـ۱۹۱۹). سری اول، جلد چهارم. لندن چاپخانه دولتی. ۱۹۵۲.
* پرونده کمپانی (انگلیس و ایران). نظریات دادگاه جهانی لاهه. درباره مسئله نفت انگلیس و ایران. ۱۹۵۲.
* گزارشهای مربوط به داوریهای دادگاه جهانی، نظریات مشورتی و آرای صادره. ۱۹۵۲.
* صندوق بین المللی پول. واشنگتن، دی.سی. آمارهای مالی بین المللی. جلد هفتم. ۱۹۵۴. جلد هشتم. ۱۹۵۵.
* مجموعه تاریخ شفاهی ایران. مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد. کمبریج، ماساچوست. ۱۹۸۷.
* روزنامه رسمی جامعه ملل. جلد هشتم. ۱۹۳۲. جلد چهارم. ۱۹۳۳.
* مجله رویدادهای عمومی داخلی و خارجی. جلدهای مربوط به سالهای ۵۴ـ۱۹۴۹. ناشر ماکالام ـ س. ایویژن. جلدهای مربوط به سالهای ۵۵ـ۱۹۵۰. لندن. ناشر لانگزمن ـ گرین.
* مذاکرات مجلس سنای ایران. روزنامه رسمی کشور. تهران. ۵۲ـ۱۹۵۰.
* مذاکرات مجلس شورای ملی ایران. روزنامه رسمی کشور. تهران. ۵۴ـ۱۹۴۱.
* مذاکرات و ملاقاتهای رسمی دین آچسن. ۵۳ـ۱۹۴۹. سری. اسناد ریاست جمهوری. بخش میکروفیلم. کتابخانه دانشگاه پرینستون.
* مذاکرات پارلمانی. گزارشهای رسمی مجلس عوام انگلیس. سریهای مربوط به سالهای

۱۹۴۸ـ۵۴. مجلدات ۵۲۹ـ۴۷۹. لندن. دفتر نوشت افزار سلطنتی. ۵۴ـ۱۹۴۹.
* اسناد عمومی رئیس جمهوری آمریکا، جیمی کارتر. ۱۹۷۷. واشنگتن، دی.سی. ۱۹۸۷.
* هارولد تنپرلی. تاریخ کنفرانس صلح پاریس. جلد پنجم. ناشر هنری فروید و هادر. لندن. استوتون. ۱۹۲۴.
* اسناد رسمی شورای امنیت سازمان ملل متحد. نیویورک ۱۹۵۱.
* کنگره آمریکا. مجلس سنا. کمیته روابط خارجی. کمیته فرعی همکاریهای چند ملیتی. کارتل بین المللی نفت. کنسرسیوم نفت ایران و امنیت ملی آمریکا. واشنگتن. دی.سی. ۱۹۷۴.
* وزارت خارجه آمریکا. روابط خارجی ایالات متحده. مجلدات مربوط به سالهای ۵۴ـ۱۹۵۰. واشنگتن، دی.سی. ۸۶ـ۱۹۸۰.

خاطرات، یادداشتها و بیوگرافیها

* دین آچسن. حضور در خلقت. سالهای من در وزارت خارجه آمریکا. ناشر نورتن. نیویورک. ۱۹۶۹.
* بزرگ علوی. ورق پاره‌های زندان. چاپ تهران. ۱۹۴۲.
* سرلشگر حسن ارفع. در خدمت پنج پادشاه. ناشر جان مورای. لندن ۱۹۶۴.
* حسن ارسنجانی. یادداشتهای سیاسی. انتشارات آتش. تهران. ۱۹۵۶.
* جلیل بزرگمهر. مصدق در محکمه نظامی. ۲ جلد. ناشر. نشر تاریخ ایران. تهران. ۱۹۸۵.
* جلیل بزرگمهر. تقریرات مصدق در زندان. ناشر سازمان کتاب. تهران. ۱۹۸۰.
* ریدرز بولارد. نامه‌هایی از تهران. یك سفیر بریتانیا در جنگ دوم جهانی در ایران. ناشر تائوریس. لندن. ۱۹۹۱.
* جیمز. اف. برنز. صادقانه سخن گفتن. ناشر هاربر. نیویورک. ۱۹۴۷.
* سر وینستون چرچیل. بحران جهانی، ۱۸ـ۱۹۱۱. ۴ جلد. ناشر الدهام پرس. ۱۹۸۳.
* جرج ناتانیل کرزن. ایران و مسئله ایران. ۲ جلد. ناشر لانگمنز ـ گرین. لندن. ۱۸۹۲.
* فرهاد دیبا. محمدمصدق. یك بیوگرافی سیاسی. ناشر کروم هلم. لندن. ۱۹۸۶.
* یحیی دولت‌آبادی. حیات یحیی. چاپ سوم. ۴ جلد. ناشر عطار. تهران ۱۹۸۲.
* آلن. دبلیو. دالس. هنر جاسوسی. ناشر. هاربر و رو. ۱۹۶۳.
* آنتونی ایدن. دایره کامل، خاطرات آنتونی ایدن. ناشر کسل. ۱۹۶۰.
* روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه. چاپ دوم. تهران. ناشر امیرکبیر. ۱۹۷۷.
* دوایت. دی. آیزنهاور. سالهای کاخ سفید، وکالت برای تغییرات. ۵۶ـ۱۹۵۲. چاپ گاردن سیتی. نیویورک. ۱۹۶۳.
* حسین فردوست. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ناشر اطلاعات. تهران. ۱۹۹۰.

* مهدی فرخ. خاطرات سیاسی فرخ. ناشر شرکت سهامی چاپ. تهران. ۱۹۶۹.
* رابرت. اچ. فال. یادداشتهای آیزنهاور. ناشر نورتن. لندن. ۱۹۸۱.
* سیروس غنی. یادداشتهای دکتر قاسم غنی. ۱۲ جلد. ناشر ایتابرس. ۸۵ـ۱۹۸۰.
* آرتور. اچ. هاردینگ. یك دیپلمات در شرق. ناشر جاناتان کیپ. لندن. ۱۹۲۸.
* کنت هریس. اتلی. ناشر وایدن فیلد و نیکلسون. لندن. ۱۹۸۲.
* مهدیقلی هدایت. خاطرات و خطرات. چاپ سوم. ناشر زوار. تهران. ۱۹۸۲.
* لرد آیرونساید. شاهراه فرماندهی، خاطرات ژنرال سر ادموند آیرونساید. ۱۹۲۰. ناشر لئوکوپر. لندن. ۱۹۷۲.
* رابرت رودس جیمز. آنتونی ایدن. ناشر وایدن فیلد و نیکلسون. ۱۹۸۶.
* احمد کسروی. زندگانی من. چاپ انتشارات پیمان. تهران. ۱۹۴۶.
* فیتز روی مك‌لین. برخوردهای شرقی. ناشر جاناتان کیپ. لندن. ۱۹۴۹.
* حسین مکی. کتاب سیاه. ۴ جلد. ناشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۹۸۱
* جرج مك‌گی. نماینده‌ای در خاورمیانه. ماجراهای دیپلماسی. ناشر هاربر و رو. نیویورك. ۱۹۸۳.
* هربرت موریسون. اتوبیوگرافی. ناشر الدهام پرس. لندن. ۱۹۶۰.
* محمد مصدق. خاطرات و تألمات. ناشر علمی. ۱۹۸۶.
* سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی. کهنه سرباز، خاطرات سیاسی و نظامی. ناشر سازمان خدمات فرهنگی رسا. تهران. ۱۹۸۶.
* اشرف پهلوی. چهره‌ها در آینه، خاطراتی از تبعید. ناشر انگلرو دکلیفر. برنیس هال، نیوجرسی. ۱۹۸۰.
* محمدرضا پهلوی. مأموریت برای وطنم. چاپهاچینسون. لندن. ۱۹۸۱.
* آنتونی برسونز. غرور و سقوط، ایران ۱۹۷۹ـ۱۹۷۴. ناشر جاناتان کیپ. لندن. ۱۹۸۴.
* کرمیت روزولت. ضدکودتا، مبارزه برای کنترل ایران. ناشر مك‌گراوهیل. نیویورك. ۱۹۷۹.
* جان رولند و بازیل کدمن. سفیر نفت، زندگی جان، اولین بارون کدمن. ناشر جنکینز. لندن. ۱۹۶۰.
* حسن صدر. دفاع مصدق از نفت در زندان قصر. ناشر چاپ افست. تهران. ۱۹۷۸.
* علی‌اصغر حاج سیدجوادی. دفترهای انقلاب. ناشر انتشارات جنبش. تهران. ۱۹۸۰.
* ادوارد. آر. استینینوس (پسر). روزولت و روسها، کنفرانس یالتا. ناشر گرین وودپرس، وست پورت، کانکتیکات. ۱۹۴۹ـ۱۹۴۶.
* هاری.س. ترومن. سالهای نگرانی و امید، ۵۲ـ۱۹۴۶. ناشر گاردن سیتی. نیویورك.

۱۹۵۶.
* علی وثوق. ۴ فصل در تفنن و تاریخ. ناشر گلستان. ۱۹۸۲.
* سپهبد احمد وثوق. داستان زندگانی، خاطرات از پنجاه سال. چاپ تهران.
* ورنون.ا.والتر. مأموریت‌های خاموش. ناشر گاردن سیتی نیویورك. ۱۹۷۸.
* گوردون واترفیلد. دیپلمات حرفه‌ای، سرپرسی لرن آف کرك‌هال، ۱۹۶۱ـ۱۸۸۰. ناشر جان موری. لندن. ۱۹۷۳.
* فرانسیس ویلیام. خاطرات یك نخست‌وزیر. خاطرات جنگ و پس از جنگ لرداتلی. ناشر هینمان. لندن. ۱۹۶۱.
* آرنولد، تی، ویلسون. نامه‌ها و یادداشتهای یك صاحب منصب سیاسی جوان. ۱۴ـ۱۹۰۷. چاپ ریدرز یونیون. لندن. ۱۹۴۲.
* سی. ام. وودهاوس. اقدامی مخاطره‌آمیز. چاپ گرانادا. لندن. ۱۹۸۲.
* فیلیپ زیگلر. مونتباتن، بیوگرافی رسمی. ناشر کالینز. لندن. ۱۹۸۵.

کتب، مقالات و رسالات

* اروند آبراهامیان. ایران بین دو انقلاب. ناشر انتشارات دانشگاه پرینستون. نیوجرسی.
* فریدون آدمیت. آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت ایران. ناشر سخن. تهران. ۱۹۶۱.
* بهرام افراسیابی. مصدق و تاریخ. انتشارات نیلوفر. تهران. ۱۹۸۱.
* استفن. ای. آمبروز. جاسوسان آیزنهاور، آیزنهاور و تأسیسات جاسوسی. ناشر گاردن سیتی. نیویورك. ۱۹۸۱.
* هـ. امیر صادقی ور.دبلیو. فریزر. ایران قرن بیستم. ناشر هینمان. لندن. ۱۹۷۷.
* جهانگیر آموزگار. داستان نفت، واقعیات، توهمات و معامله منصفانه. در مجله فارن افرز شماره ژوئیه ۱۹۷۳.
* جهانگیر آموزگار. ثروت نفتی، نعمتی پردردسر. در مجله فارن افرز شماره بهار ۱۹۸۲.
* فخرالدین عظیمی. ایران، بحران دموکراسی، ۵۳ـ۱۹۴۱. ناشر تائوریس. لندن. ۱۹۸۹.
* محمدتقی بهار (ملك الشعرا). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه. جلد اول. ناشر امیرکبیر. تهران.
* شائول بخاش. ایران، سلطنت، بوروکراسی و اصلاحات در دوران قاجاریه، ۱۸۹۶ـ۱۸۵۸. ناشر ایتاکاپرس. لندن. ۱۹۸۶.
* کورلی بارنت، غرور و سقوط، رؤیاها و توهمات بریتانیا به عنوان یك ملت بزرگ. ناشر فری‌پرس. ۱۹۸۶.
* جولین باهاریر. تحولات اقتصادی در ایران، ۱۹۷۰ـ۱۹۰۰. انتشارات دانشگاه آکسفورد. لندن. ۱۹۷۱.

* جیمز.ا.بیل. عقاب و شیر، ترازدی روابط آمریکا و ایران. انتشارات دانشگاه ییل. نیوهیون. ۱۹۸۸.
* جیمز.ا.بیل و دبلیو.ام.راجرلوئیس. مصدق، ناسیونالیسم ایران و نفت. ناشر تانوریس. لندن. ۱۹۸۸.
* لئوناردبیندر. ایران، تحولات سیاسی در جامعه‌ای در حال دگرگونی. انتشارات دانشگاه کالیفرنیا. برکلی. ۱۹۶۲.
* جان بلر. کنترل نفت. ناشر مك‌میلان پرس. لندن. ۱۹۷۷.
* جی. بلاك و بی. فینز جرالد. اقدام اطلاعاتی و پنهانی انگلیس. ناشر براندون بوك پابلیشرز. کری. ایرلند. ۱۹۸۳.
* ای. بوستوك و جی.جونز. برنامه‌ریزی و قدرت در ایران، ابتهاج و تحولات عمرانی در زمان شاه. ناشر فرانك کاس. لندن. ۱۹۸۴.
* ادوارد. جی. براون. انقلاب سالهای ۱۹۰۹ـ۱۹۰۵ ایران. چاپ جدید. انتشارات دانشگاه کمبریج. لندن. ۱۹۶۶.
* شهرام چوبین و سهر ذبیح. روابط خارجی ایران. انتشارات دانشگاه کالیفرنیا. برکلی. ۱۹۷۴.
* ریچارد کاتم. ناسیونالیسم در ایران. انتشارات دانشگاه پیتسبورگ. ۱۹۷۹.
* ریچارد کاتم. ایالات متحده، ایران و جنگ سرد. مطالعات ایران. جلد سوم. زمستان ۱۹۷۰.
* مصطفی علم. برنامه‌ریزی اقتصادی دولتی در ایران. تز دکتری. انتشارات دانشگاه سیراکیوز. ۱۹۵۹.
* مصطفی علم. مذاکرات نفت، نظریه‌ای از جانب ایران. مجله تجارت جهانی کلمبیا. جلد پنجم. شماره ۶. نوامبر و دسامبر ۱۹۷۱.
* مصطفی علم. در شبح کمك‌های خارجی کی به کی کمك می کند. مجله تجارت جهانی کلمبیا. جلد سوم، شماره ۴. ژوئن و اوت ۱۹۶۸.
* الول ساتن. نفت ایران، تحقیقی درباره سیاستهای قدرت. ناشر لاورنس وویشارت. لندن ۱۹۵۵.
* رابرت انگلر. سیاستهای نفتی، قدرت شخصی و هدفهای دموکراتیك. انتشارات دانشگاه شیکاگو. ۱۹۶۱.
* ویلیراولاند. طنابهای شنی، شکست آمریکا در خاورمیانه. ناشر نورتون. نیویورك. ۱۹۸۰.
* خداداد فرمانفرمائیان. تغییرات اجتماعی و شیوه‌های اقتصادی در ایران، اکتشافاتی در

تاریخ پیمانکاری. جلد نهم. شماره فوریه ۱۹۷۵.
* مصطفی فاتح. پنجاه سال نفت ایران. چاپ دوم. انتشارات پیمان. تهران.
* نصرالله سیف‌پور فاطمی. تاریخ ایران. ۲۳ـ۱۹۱۷. بازی قدرت انگلیس و روس در ایران. ناشر راسل. ای.مور.نیویورك. ۱۹۵۲.
* نصرالله سیف‌پور فاطمی. دیپلماسی نفت. چلیك باروت در ایران. ناشر ویتربوکز. نیویورك. ۱۹۵۴.
* آر.دبلیو.فریر. تاریخ کمپانی نفت انگلیس. جلد اول. سالهای توسعه، ۱۹۳۲ـ۱۹۰۱. انتشارات دانشگاه کمبریج. ۱۹۸۲.
* فریدون فشارکی. توسعه صنعت نفت ایران، جنبه‌های بین‌المللی و داخلی. ناشر پریگر. نیویورك. ۱۹۷۶.
* آلن. دبلیو. فورد. اختلاف نفتی ۵۲ـ۱۹۵۱ بریتانیا و ایران، تحقیقی در زمینه نقش قانون در روابط ملتها. انتشارات دانشگاه کالیفرنیا. برکلی. ۱۹۵۴.
* پل.اج.فرنکل. ماتئی اویل و بازیهای قدرت. ناشر پریگر. نیویورك. ۱۹۶۶.
* پل.اج.فرنکل. حقایق زندگی. ناشر وایدن فیلدونیکلسون. لندن. ۱۹۶۲.
* مارك گاسیوروسکی. کودتای ۱۹۵۳ در ایران. مجله بین‌المللی تحقیقات خاورمیانه. شماره ۱۹. ۱۹۸۷.
* سیروس غنی. ایران و غرب، یك بیوگرافی انتقادی. ناشر کیگان ـ پل بین‌المللی. ۱۹۸۷.
* احمد قریشی. سیاست خارجی شوروی در ایران، ۶۶ـ۱۹۱۷. تز دکتری. انتشارات دانشگاه کلرادو. ۱۹۶۵.
* رابرت گراهام. ایران، توهم قدرت. ناشر کروم هلم. لندن. ۱۹۷۸.
* آر.ال گریوز. ایران و دفاع هند ـ ۹۲ـ۱۸۸۴. ناشر آتلون پرس. لندن. ۱۹۵۹.
* فردهالیدی. ایران دیکتاتوری و عمران. ناشر پنگوئن. نیویورك. ۱۹۷۹.
* جی.ای. هارتشورن. بازیهای سیاسی و اقتصاد نفتی جهان، ارزیابی صنعت جهانی نفت در دور و تسلسل سیاسی. ناشر پریگر. نیویورك. ۱۹۶۲.
* سی. عیسایف و محمد یگانه. مسائل اقتصادی نفت خاورمیانه. ناشر پریگر. نیویورك. ۱۹۶۲.
* ف.م. جوانشیر. تجربه ۲۸ مرداد. چاپ تهران ۱۹۸۰.
* جفری جونز. بانکداری و امپراتوری در ایران. تاریخ بانك انگلیس در ایران و خاورمیانه. جلسه اول. انتشارات دانشگاه کمبریج. انگلیس. ۱۹۸۶.
* هما کاتوزیان. اقتصاد سیاسی ایران مدرن، ۱۹۶۷ـ۱۹۲۶. انتشارات دانشگاه نیویورك. ۱۹۸۱.

* ف. کاظمی. فقر و انقلاب در ایران. انتشارات دانشگاه نیویورك. ۱۹۸۰.
* فیروز کاظم‌زاده. روسیه و بریتانیا در ایران، ۱۹۱۴ـ۱۸۶۴. یك تحقیق درباره «امپریالیسم». انتشارات دانشگاه ییل. نیوهیون. ۱۹۶۸.
* نیکی. آر. کدی. مذهب و شورش در ایران، اعتراض تنباکو، ۱۸۹۲ـ۱۸۹۱. ناشر فرانك کاس. لندن. ۱۹۶۶.
* نیکی. آر. کدی. ریشه‌های انقلاب، تاریخ تحلیلی ایران مدرن. انتشارات دانشگاه ییل. نیوهیون.
* نیکی. آر. کدی. سیدجمال‌الدین افغانی، یك بیوگرافی سیاسی. انتشارات دانشگاه کالیفرنیا. لس‌آنجلس. ۱۹۷۲.
* ابراهیم خواجه نوری. بازیگران عصر طلایی، داور ـ تیمورتاش. چاپ جدید. انتشارات جاویدان. تهران. ۱۹۷۸.
* نورالدین کیانوری. حزب توده ایران و دکتر مصدق. انتشارات حزب توده. تهران ۱۹۸۰.
* ن.کیتز. مسئله در روابط دیپلماتیك انگلیس ـ ایران، ۳۳ـ۱۹۲۱. نز دکتری. انتشارات دانشگاه لندن. ۱۹۸۱.
* حبیب لاجوردی. ریشه‌های حمایت آمریکا از یك حکومت خودکامه در ایران. مجله بین‌المللی تحقیقات خاورمیانه. جلد ۱۵.۱۹۸۳.
* آن.ك.اس. لمبتون. ایران قاجاریه، ۱۱ بررسی. ناشر تانوریس. ۱۹۸۷.
* برایان لپینگ. پایان امپراتوری. انتشارات گرانادا. لندن. ۱۹۸۵.
* ام. لدین و دبلیو لوئیس. مصیبت ناگهانی، شکست آمریکا در ایران. انتشارات آلفرد. ا.ناف. ۱۹۸۱.
* واین.ا.لیمن. بهای نفت خاورمیانه. مقاله‌ای درباره اقتصاد سیاسی. انتشارات ایتاکا. نیویورك. انتشارات دانشگاه کرنل. ۱۹۶۲.
* جرج لنتروسکی. روسیه و غرب در ایران، ۱۹۴۸ـ۱۹۱۸، یك تحقیق دربارهٔ رقابتهای قدرتهای بزرگ. ناشر ایتاکا. انتشارات دانشگاه کرنل. ۱۹۴۹.
* جرج لنتروسکی. بیداری سیاسی خاورمیانه. ناشر انگل وودا کلیفز. نیوجرسی. پرینستون هال. ۱۹۷۰.
* استفن. اچ. لاگریك. نفت در خاورمیانه و کشف و توسعه آن. چاپ سوم. انتشارات دانشگاه آکسفورد. ۱۹۶۸.
* والتر. جی‌لوی. استراتژی و سیاست ۱۹۸۴ـ۱۹۴۱. انتشارات وست دیوپرس، بولدر، کلمبیا. ۱۹۸۲.
* هنری لانگ هرست. ماجرا در نفت، داستان نفت بریتانیا. ناشر ییجویك و جکسون. لندن.

۱۹۵۹.
● دبلیو. ام. راجرلویس. امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه ۱۹۵۱ـ۱۹۴۵. انتشارات دانشگاه آکسفورد. ۱۹۸۴.
● هارولد لابل. بحرانهای نفتی خاورمیانه و ذخایر نفت اروپا. انتشارات جانز هابکینز. ۱۹۶۳.
● محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. ۵ جلد. انتشارات اقبال. تهران. ۱۹۴۹ـ۵۳.
● ظهیر میکداشی. بررسی تحلیلی امتیازات نفتی خاورمیانه، ۱۹۶۵ـ۱۹۰۱. ناشر پریگر. نیویورک ۱۹۶۶
● آرتور. سی. میلسپو. آمریکایی‌ها در ایران. ناشر انستیتو بروکینگ. واشنگتن، دی.سی. ۱۹۴۶.
● واین مینونی. شیطانهای رفتنی. ناشر کامل. لندن. ۱۹۵۸.
● او.کی. مورگان. حزب کارگر در قدرت ـ ۱۹۴۵ـ۵۱. ناشر کلارندون پرس. آکسفورد. ۱۹۸۴.
● لئونارد موسلی. بازی قدرت، نفت در خاورمیانه. ناشر راندوم هاوس. ۱۹۷۳.
● محمدمصدق. کاپیتولاسیون و ایران، در کتاب مصدق تحت عنوان. مسئله حقوق و سیاست به کوشش ایرج افشار. ناشر زمینه. تهران. ۱۹۷۹.
● محمد مصدق. انتخابات در اروپا و ایران، در کتاب مصدق تحت عنوان. مسئله حقوق و سیاست. به کوشش ایرج افشار. ناشر زمینه. ۱۹۷۹.
● محمد مصدق. بررسی حقوق مسلمان در مذهب شیعه. پاریس. ۱۹۱۴.
● محمد مصدق. نطقها و مذاکرات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی. انتشارات مصدق. پاریس. ۱۹۷۱.
● سرهنگ غلامرضا نجاتی. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران. ناشر شرکت سهامی انتشارات. ۱۹۸۵.
● بل.اج نیتز. مساعی جمیله آمریکا. مجله فارن افرز. پائیز ۱۹۹۰.
● دیوید. اس پینتر. قدرت شخصی و سیاست عمومی. ناشر نانوریس لندن. ۱۹۸۵.
● ادیت. ت. پن روز. مؤسسات بزرگ بین‌المللی در کشورهای درحال رشد، صنعت جهانی نفت. ناشر آلن و آلوین. ۱۹۶۸.
● حسین پیرنیا. ده سال کوشش در راه حفظ و بسط حقوق ایران در نفت. چاپ تهران. ۱۹۵۲.
● برنارد پورتر. سهم شیر، تاریخچه کوتاهی از امپریالیسم انگلیس. ۱۹۷۰ـ۱۸۵۰. ناشر

لانگزمن. لندن و نیویورک. ۱۹۷۵.
* اسمعیل رائین. اسناد خانه سدان. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ دوم. تهران. ۱۹۷۹.
* روح‌الله رمضانی. سیاست خارجی ایران ۷۳ـ۱۹۴۱. انتشارات دانشگاه ویرجینیا. چارلزویل. ۱۹۷۵.
* روح‌الله رمضانی. ایالات متحده و ایران، راههای نفوذ. ناشر پریگر. نیویورک. ۱۹۸۲.
* فؤاد روحانی. تاریخ ملی شدن نفت ایران. ناشر کتابهای جیبی. ۱۹۷۳.
* فؤاد روحانی. زندگی سیاسی مصدق. ناشر باکابرینت. لندن. ۱۹۸۷.
* باری رابین. قدرتهای بزرگ در خاورمیانه، ۴۷ـ۱۹۴۱، راه جنگ سرد. ناشر فرانک کاس. لندن. ۱۹۸۰.
* باری رابین. مفروش با حسن نیت، تجربه آمریکایی در ایران. انتشارات دانشگاه آکسفورد. نیویورک. ۱۹۸۰.
* ابراهیم صفائی. رهبران مشروطیت. ناشر جاویدان، علمی. ۱۹۶۵.
* آنتونی سمپسون. هفت خواهران، کمپانیهای بزرگ نفتی ودنیایی که آنها ساخته اند. ناشرها درواسنونون. لندن. ۱۹۷۵.
* بنیامین شادران. خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ. چاپ سوم. ناشر ویلی. نیویورک. ۱۹۷۳.
* گاری سیک. همه چیز فرو می ریزد، برخورد فاجعه آمیز آمریکا با ایران. ناشر راندوم هاوس. نیویورک. ۱۹۸۵.
* جرج. دبلیو استوکینگ. نفت خاورمیانه، تحقیقی در تعارضات سیاسی و اقتصادی. انتشارات دانشگاه واندربیلت. ناشویل. ۱۹۷۰.
* مایکل استوف. نفت، جنگ و امنیت آمریکا. انتشارات دانشگاه ییل. نیوهیون. ۱۹۸۰.
* جان استراجی. پایان امپراتوری. ناشر گولانز. لندن. ۱۹۵۹.
* م. طباطبائی. نامه‌های افغانی. چاپ تهران. ۱۹۷۰.
* مایکل تانزر. اقتصاد سیاسی نفت جهان و کشورهای درحال رشد. ناشر تمپل اسمیت. لندن. ۱۹۶۹.
* هـ فردتوانیان. مصدق و استقلال. ناشر علوی. تهران. ۱۹۵۳.
* ابراهیم تیموری. عصر بی‌خبری. چاپ چهارم. ناشر اقبال. تهران. ۱۹۸۵.
* جرالد. ال. والنر. کارتل بین‌المللی نفت در ایران، قدرت شخصی و منافع عمومی. مجله حقوق عمومی سال یازدهم (بهار ۱۹۶۲).
* اف.پی. والترز. تاریخ جامعه ملل. انتشارات دانشگاه آکسفورد. لندن. ۱۹۵۲.
* دونالدن. ویلبر. ماجرا در خاورمیانه، تهاجمات و دفع تهاجمات. ناشر داروین.

نیوجرسی. ۱۹۸۶.
* دونالد.ن. ویلبر. ایران گذشته و حال. چاپ هفتم. انتشارات دانشگاه پرینستون. ۱۹۷۵.
* دونالد.ن. ویلبر. رضاشاه پهلوی، تجدید حیات و تجدید بنای ایران. ناشر اکسپوزیشن پرس. میکسویل. ۱۹۷۵.
* ویلیام. ا. ویلیامز. تراژدی دیپلماسی آمریکایی. چاپ تجدیدنظر شده ناشر «دل». نیویورک ۱۹۶۲.
* دنیس رایت. یك انگلیسی میان ایرانیان در دوران قاجار. ناشر هینمان. لندن. ۱۹۷۷.
* دنیس رایت. ایرانی‌ها در میان انگلیس‌ها، دوره‌ای از تاریخ روابط ایران و انگلیس. ناشر تانوریس. لندن. ۱۹۸۵.
* دانیل یرجین. جایزه، تقاضای حماسی برای نفت، پول و قدرت. ناشر سیمون و شوستر. لندن و نیویورك. ۱۹۹۱.
* سپهر ذبیح. جنبش کمونیستی در ایران. انتشارات دانشگاه کالیفرنیا. برکلی. ۱۹۶۶.
* سپهر ذبیح. عصر مصدق، ریشه‌های انقلاب ایرانیان. ناشر لیك ویوپرس. شیکاگو. ۱۹۸۲.
* ماروین زویس. شکست شاهانه، سقوط شاه. انتشارات دانشگاه شیکاگو. ۱۹۹۱.
* ماروین زویس. برگزیدگان سیاسی ایران. انتشارات دانشگاه پرینستون. ۱۹۷۱.

روزنامه‌ها و مجلات

تاریخ مطالبی که از روزنامه‌ها و مجلات استفاده شده در بخش پی‌نویسها آمده است.

الاهرام (قاهره)
باختر (تهران)
باختر امروز (تهران ـ بعداً مونیخ)
بالتیمورسان (آمریکا)
بامشاد (تهران)
بسوی آینده (تهران)
داد (تهران)
دیلی تلگراف (لندن)
اکونومیست (لندن)
اطلاعات (تهران)
ایوینینگ استاندارد (لندن)
فایننشال تایمز (لندن)
ایندیپندنت (لندن)

اینترنشنال هرالدتریبون (پاریس)
کیهان (تهران)
لس‌آنجلس تایمز (آمریکا)
نیویورك هرالدتریبون
نیویورك تایمز
فیلادلفیااینکوایرر(آمریکا)
ستاره ایران (تهران)
شاهد (تهران)
تایم (نیویورك)
تایمز (لندن)
یواس نیوزاندورلدریپورت (نیویورك)
وال استریت جورنال (نیویورك)
واشنگتن پست

تصاوير

پایه گذاران امتیاز اول نفت (دارسی ـ ۱۹۰۳)

مظفرالدین شاه ◀

میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان
(اتابک اعظم)

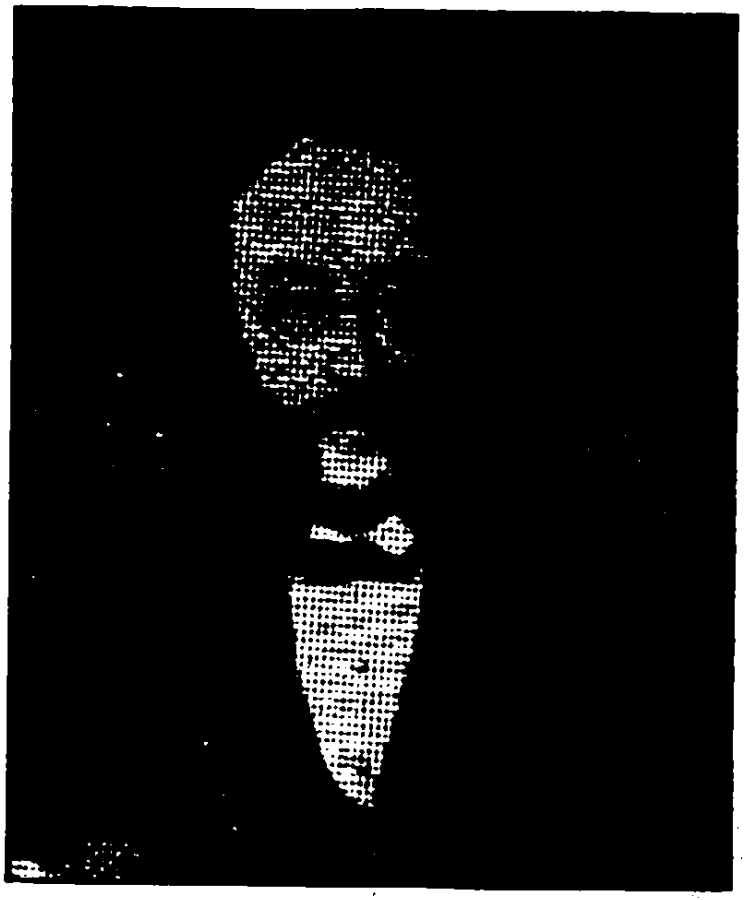

بارون جوليوس رويتر ◀

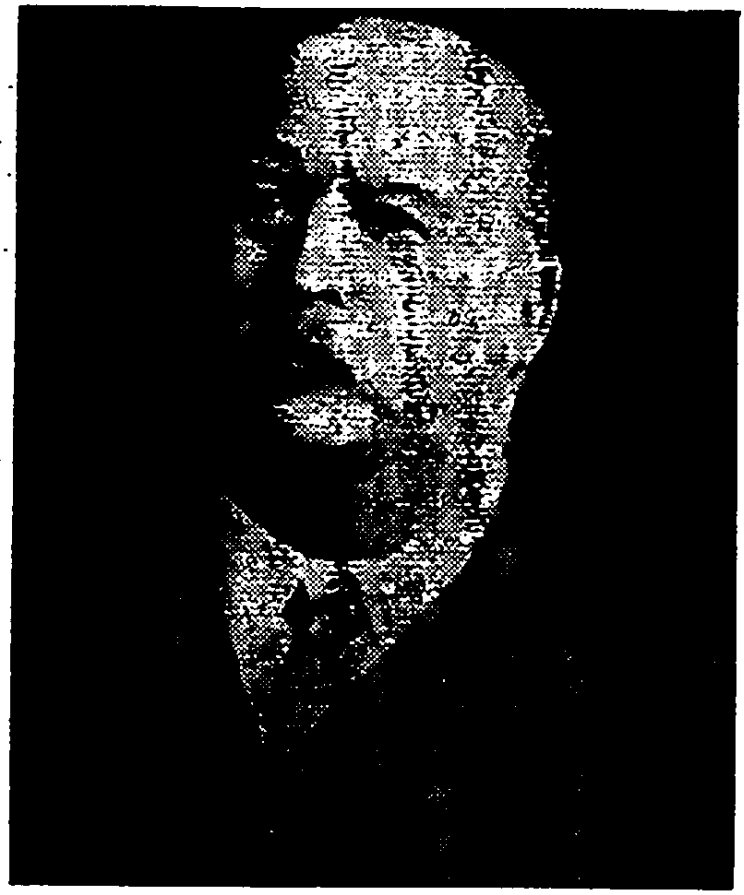

ويليام تاكس دارسي

پایه گذاران امتیاز دوم (۱۹۳۳)

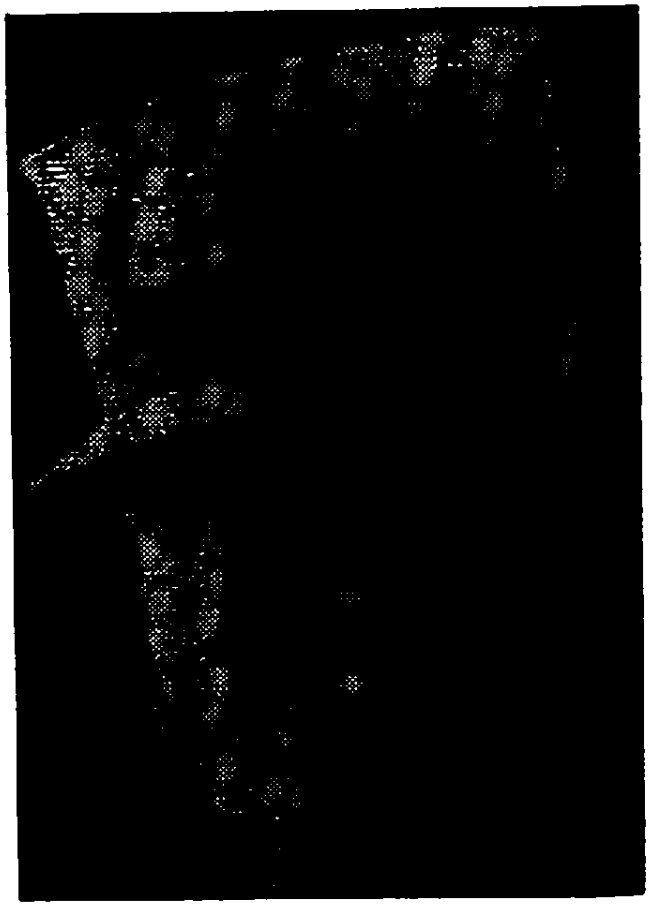

رضاشاه ◀

عبدالحسین تیمورتاش

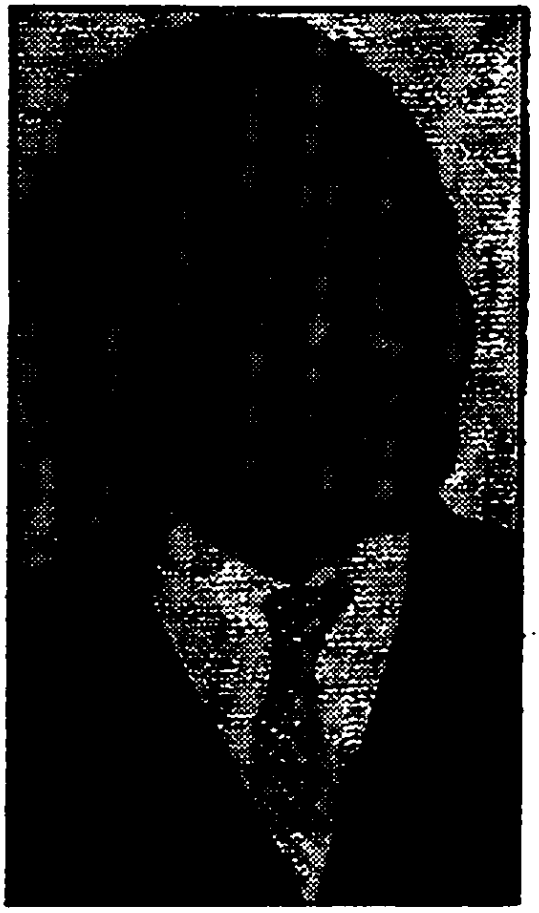

سیدحسن تقی‌زاده

محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)

علی‌اکبر داور

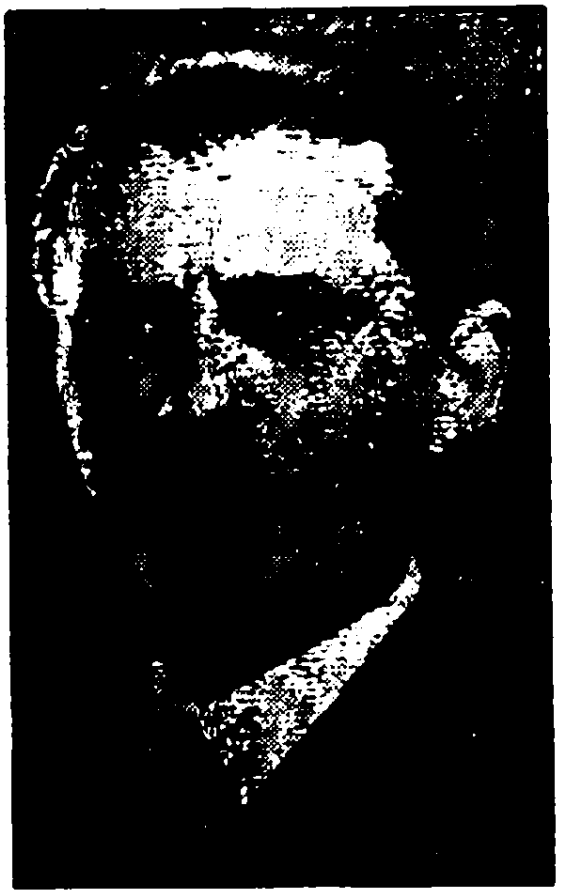

حسین علاء

گروهی از رهبران نهضت ملی شدن نفت

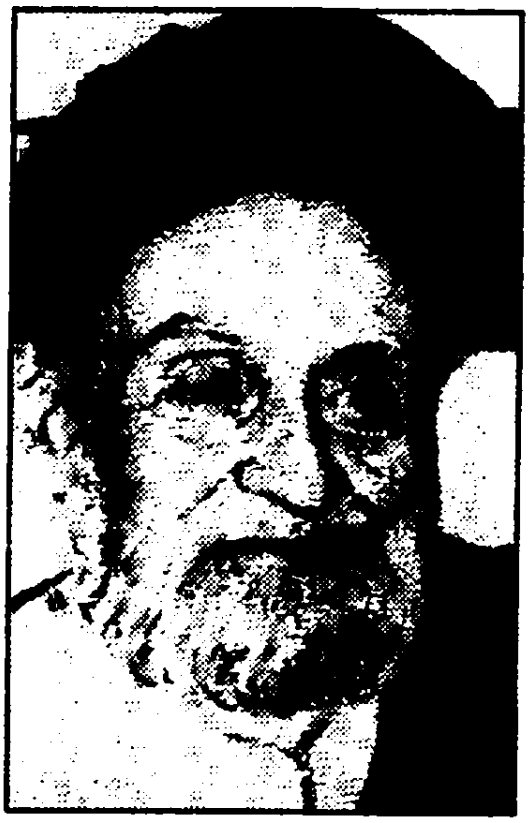

آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی

شهید دکتر حسین فاطمی

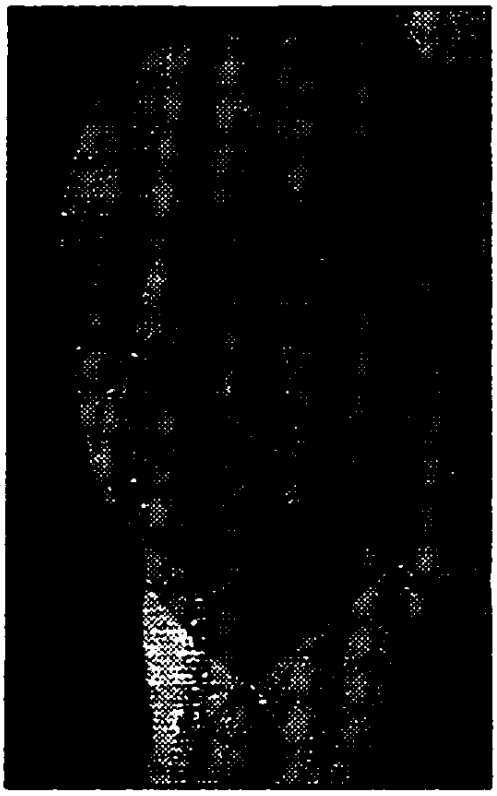

غلامحسین صدیقی

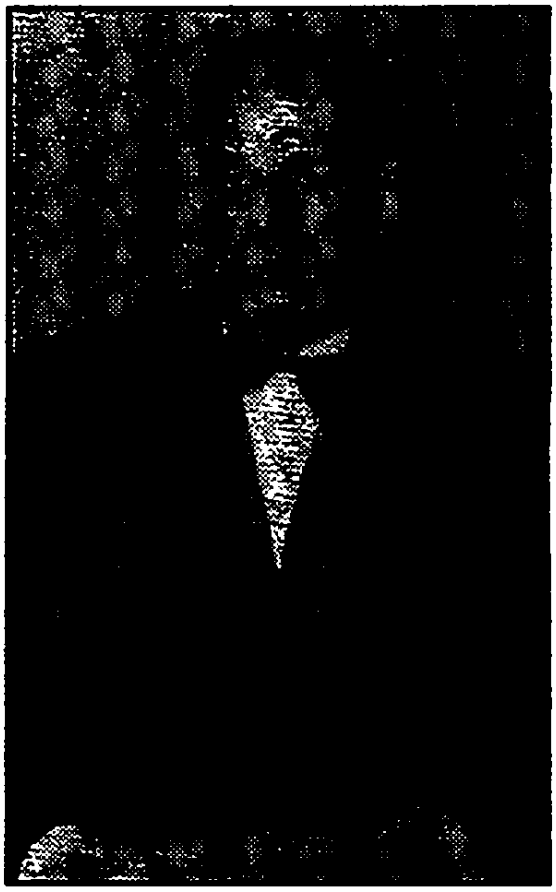

حسین مکی

دکتر مظفر بقائی

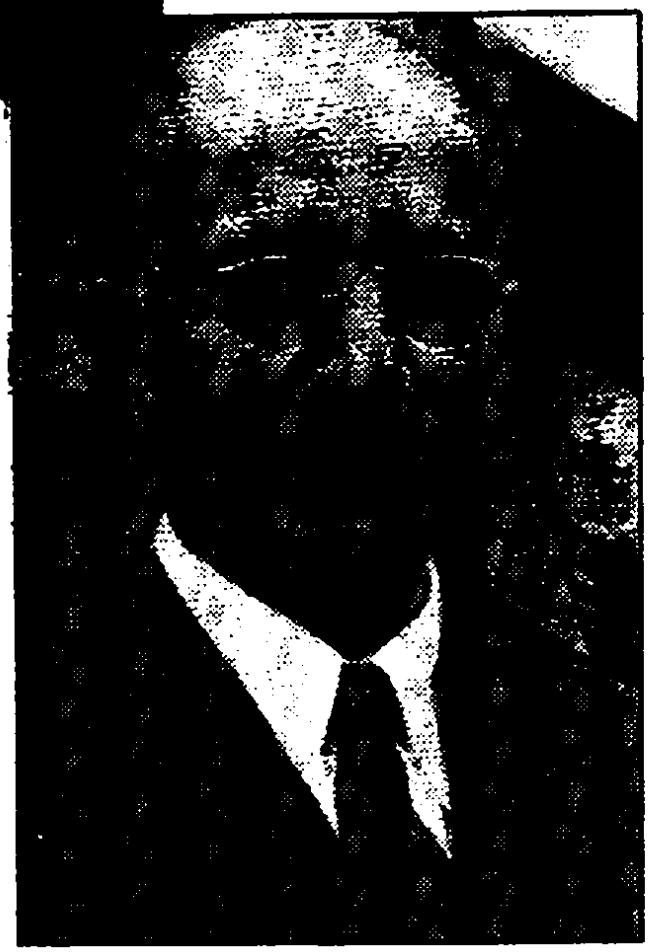

الهیار صالح

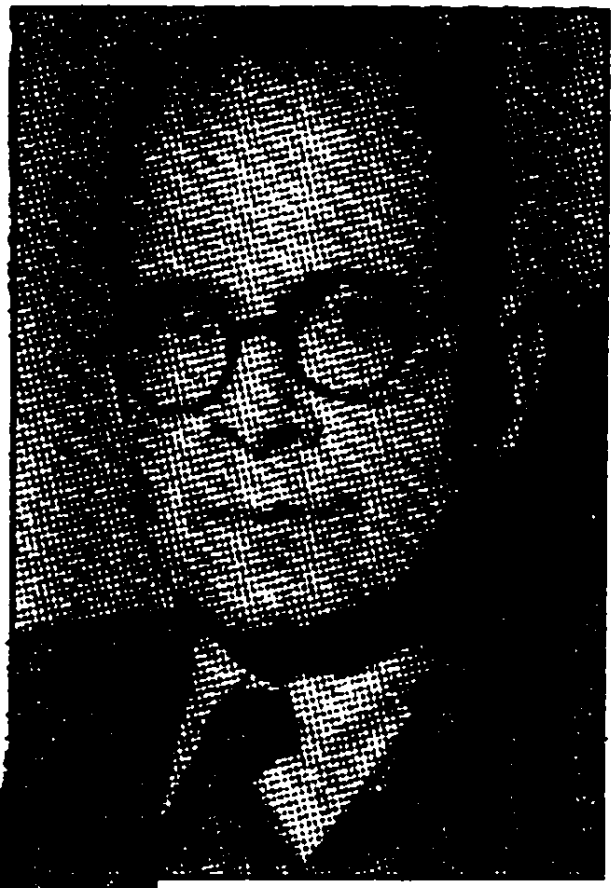

دکتر سیدعلی شایگان

دکتر کریم سنجابی

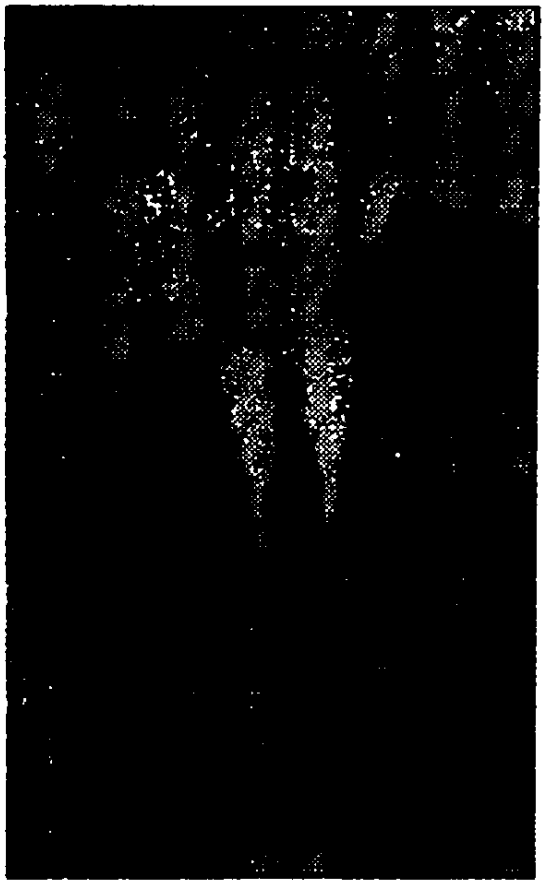

مهندس کاظم حسیبی

دکتر عبدالله معظمی

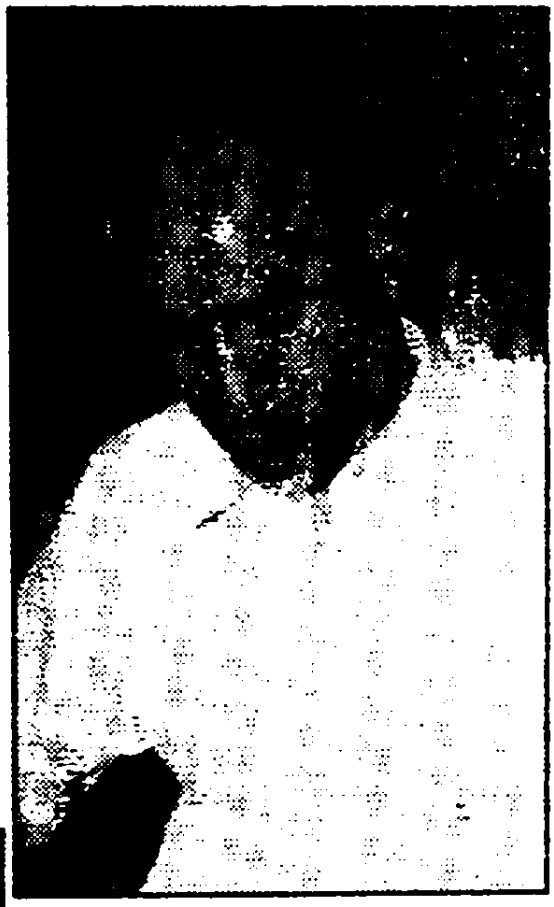

مهندس مهدی بازرگان

مهندس سیداحمد رضوی

محمود نریمان

مهندس احمد زیرک‌زاده

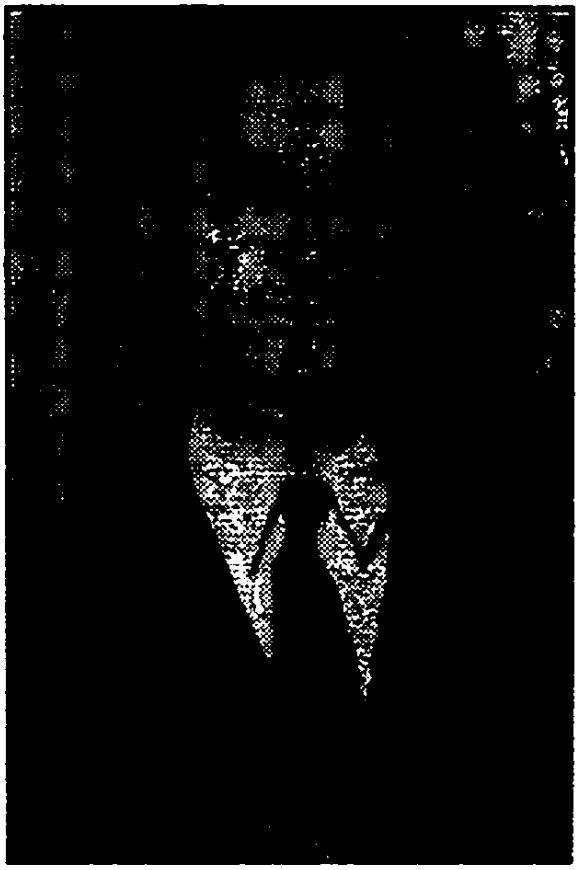

شمس الدین امیرعلائی

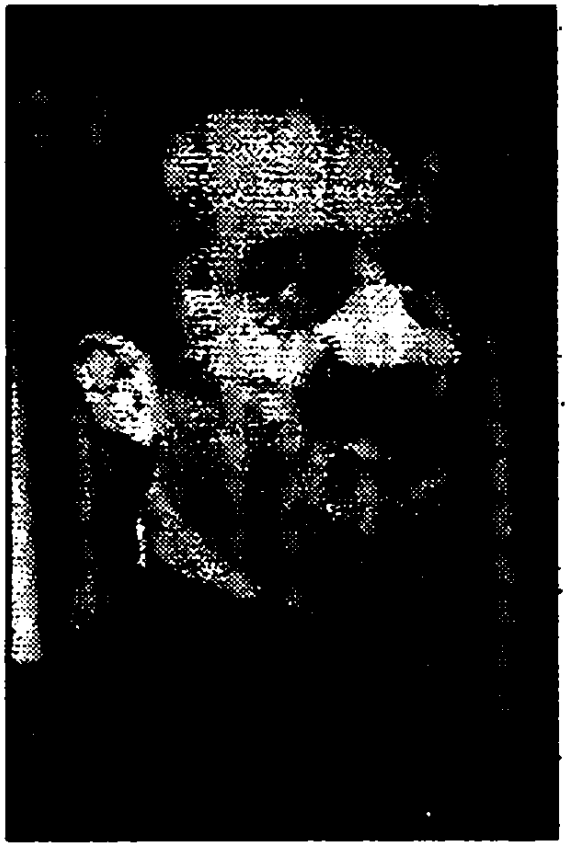

داریوش فروهر

از این عده سه نفر (کاشانی ـ مکی و بقائی) در ماههای آخر زمامداری از مصدق برگشتند. به دلایل این امر در کتاب اشاره شده است.

رهبران جهانی، سیاستمداران و شخصیت‌های بین‌المللی و نفتی در جریان ملی شدن نفت ایران

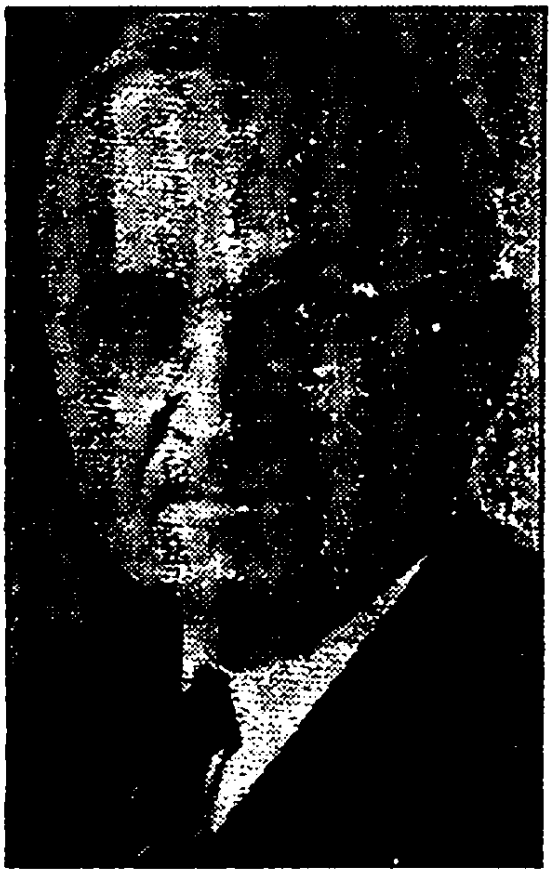

هری ترومن
رئیس جمهور آمریکا (دموکرات)

دوایت آیزنهاور
رئیس جمهور آمریکا (جمهوریخواه)

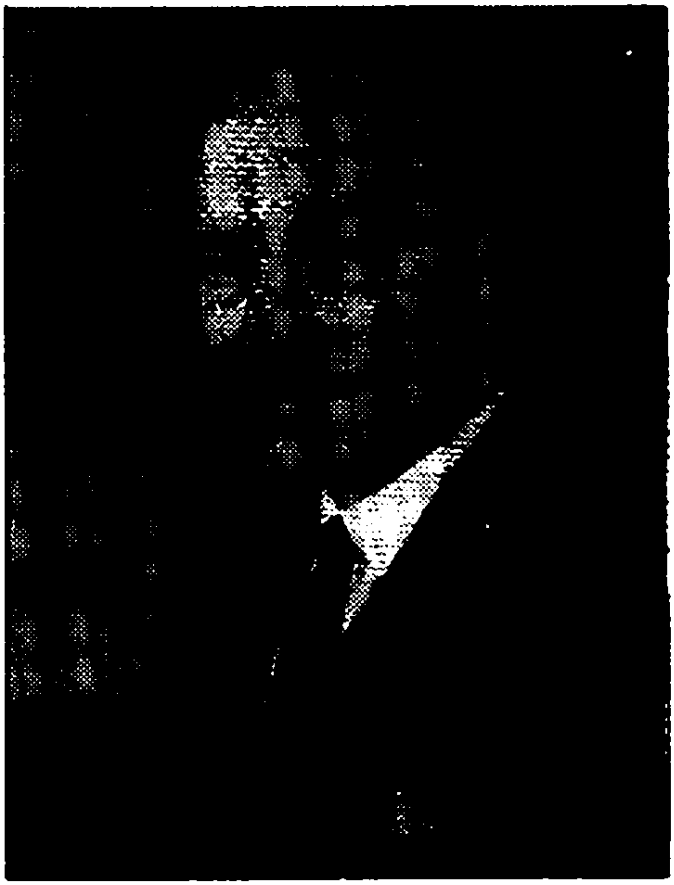

▲ کلمنت اتلی
نخست‌وزیر بریتانیا (کارگر)

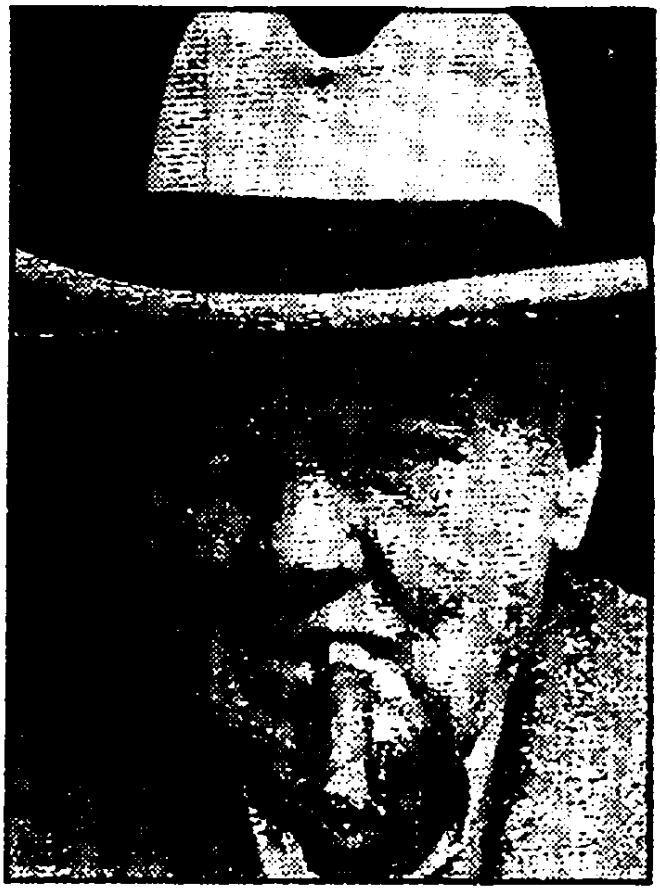

وینستون چرچیل
نخست‌وزیر بریتانیا (محافظه‌کار)

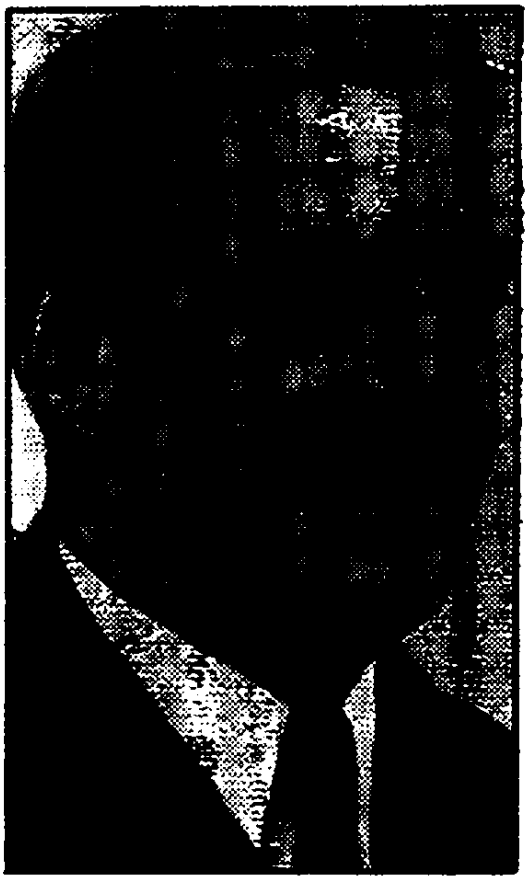

انتونی ایدن

وزیر خارجه انگلیس (محافظه کار)

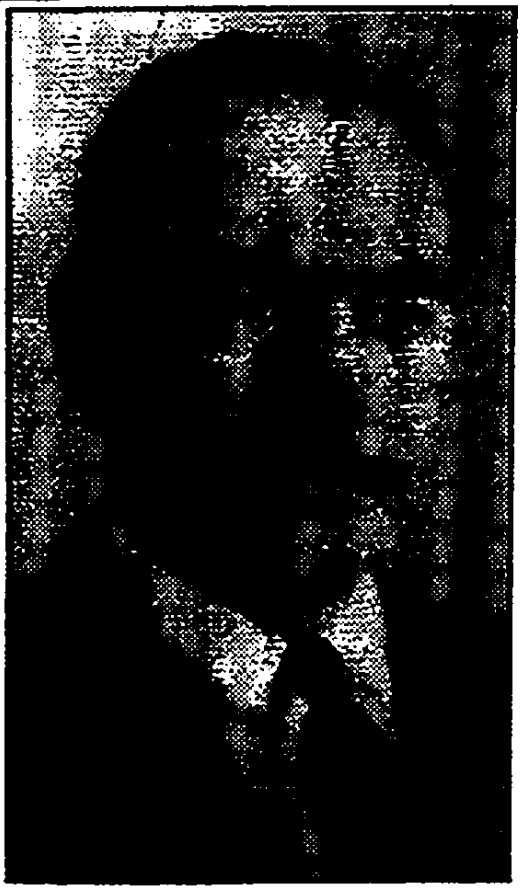

دین آچسن

وزیرخارجه آمریکا (دموکرات)

جان فاستر دالس
وزیر خارجه آمریکا (جمهوریخواه)

جرج مک گی
معاون وزارت خارجه آمریکا

◀ آلن دالس
رئیس CIA (دوران آیزنهاور)

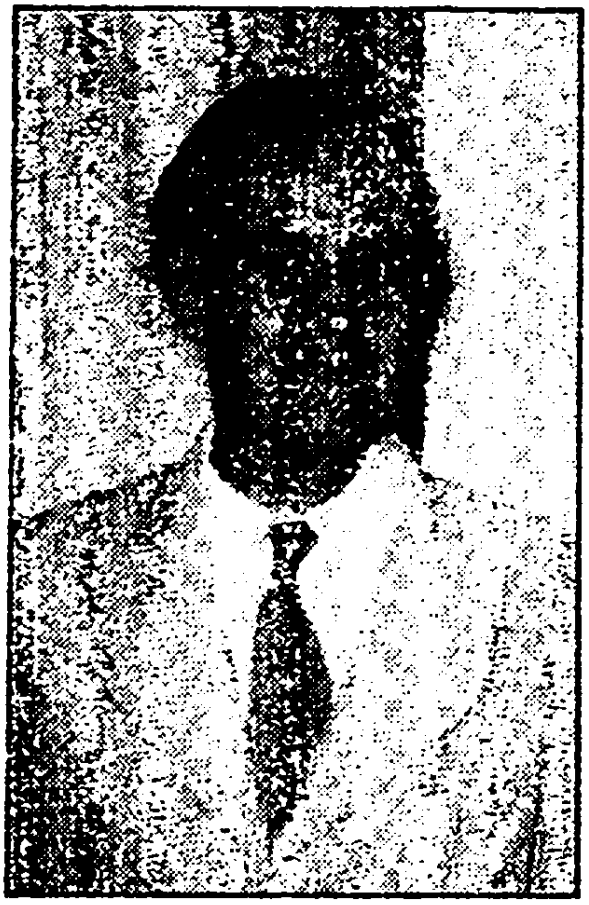

اورل هریمن
دیپلمات کهنه کار و سفیر سیار آمریکا

ژوزف استالین ◀
رهبر مقتدر شوروی

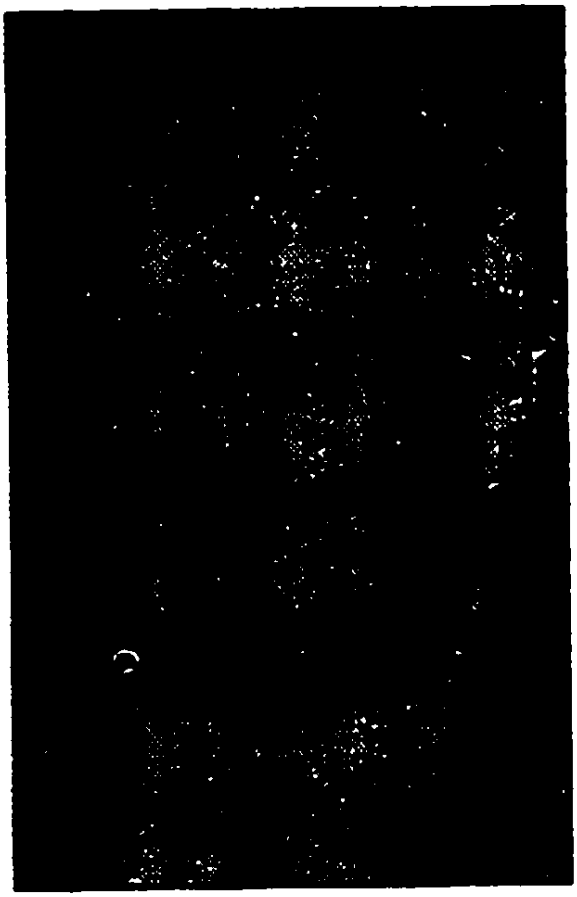

ویاچسلاو مولوتف
وزیر خارجه شوروی

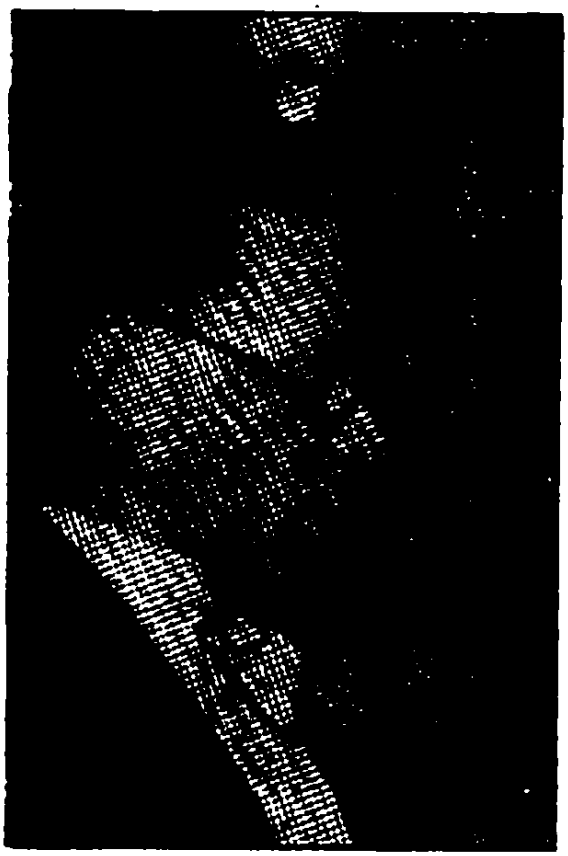

◀ سرگئی کافتارادزه
معاون وزارت خارجه شوروی

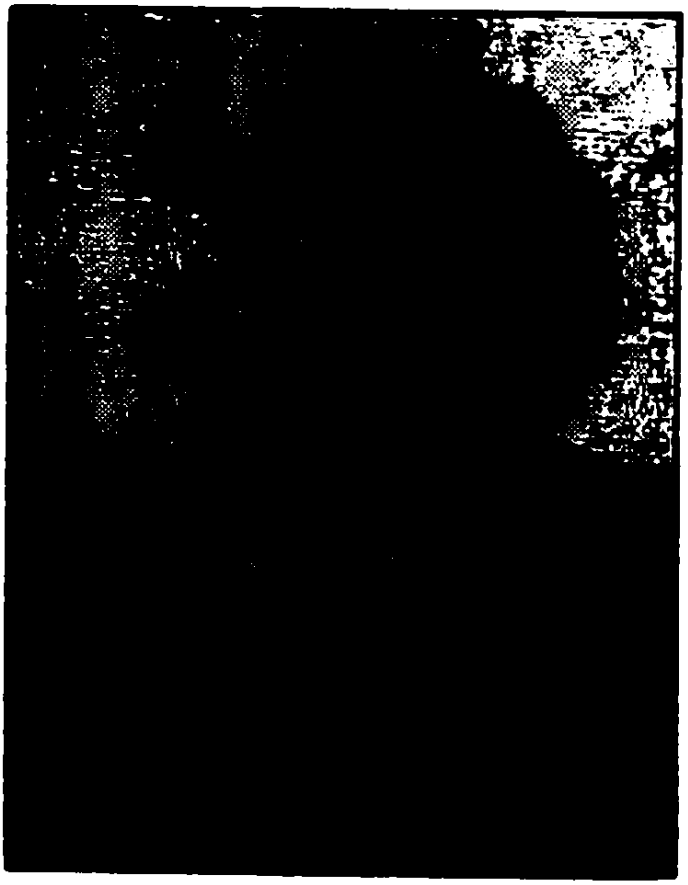

ایوان سادچیکف
سفیر شوروی در تهران

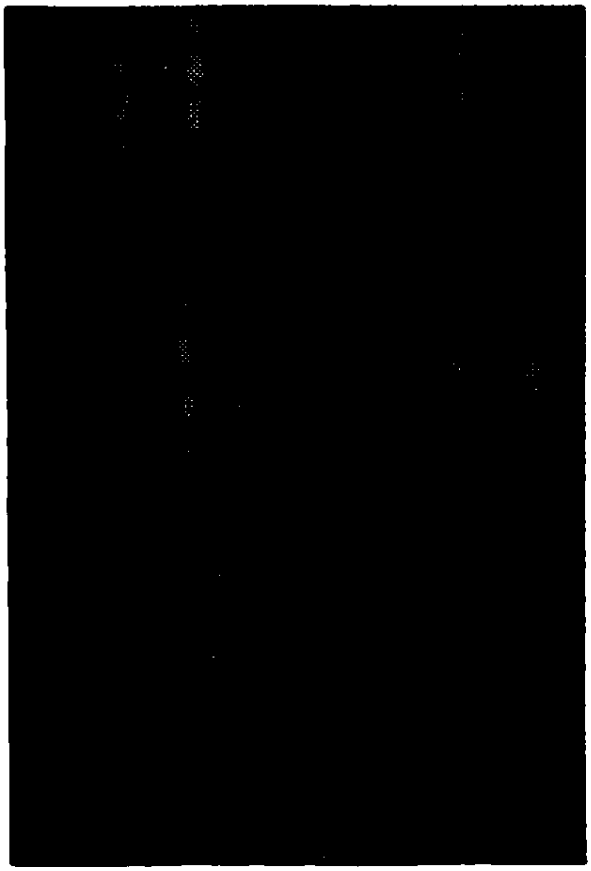

لوی هندرسن
سفیر آمریکا در تهران

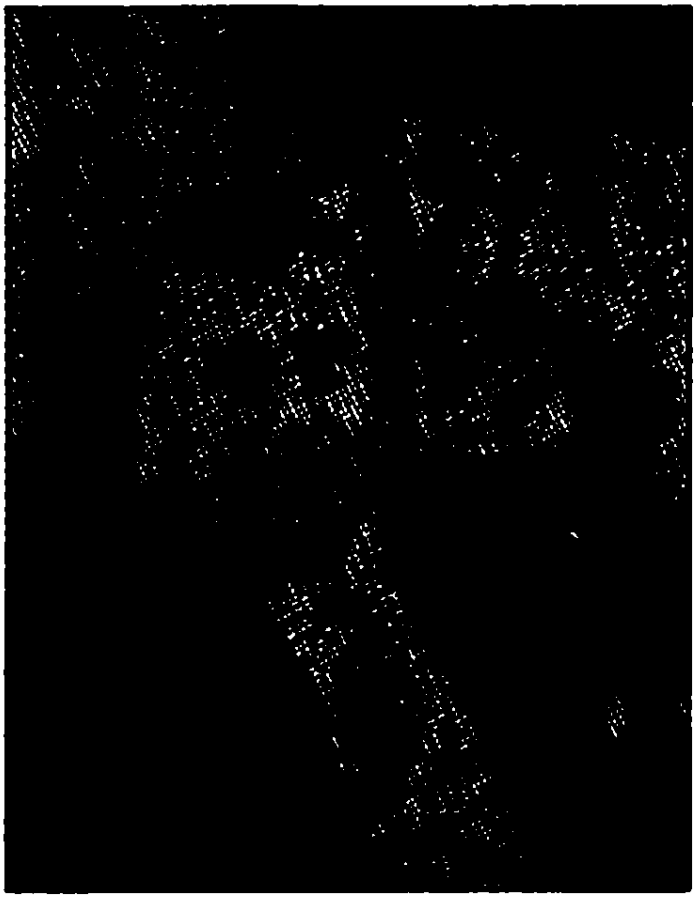

سرجان کدمن
رئیس کل کمپانی انگلیسی

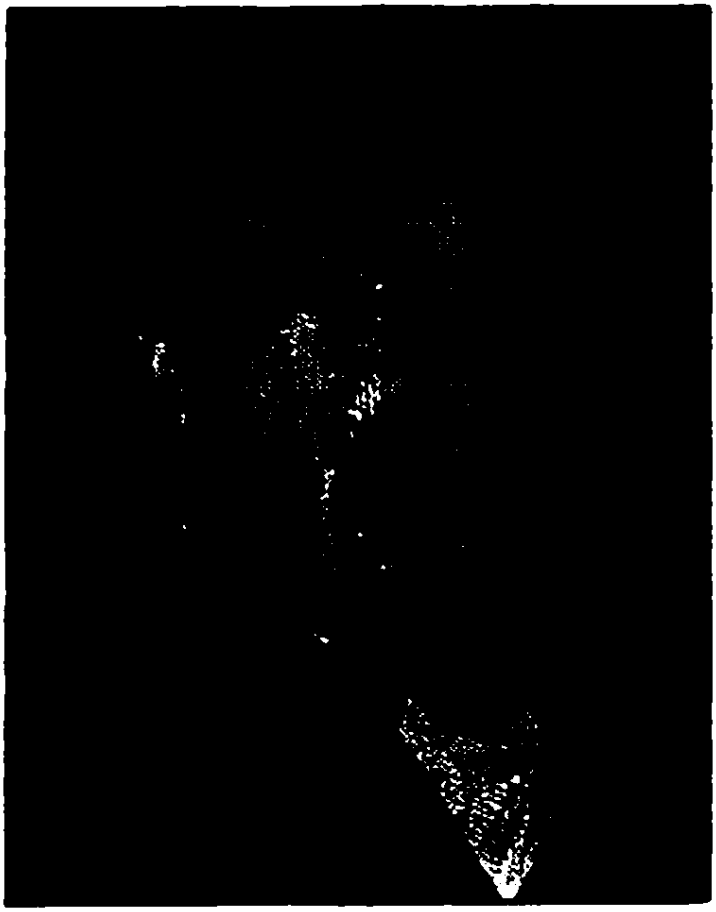

پروفسور هنری رولن
وکیل ایران در دادگاه جهانی

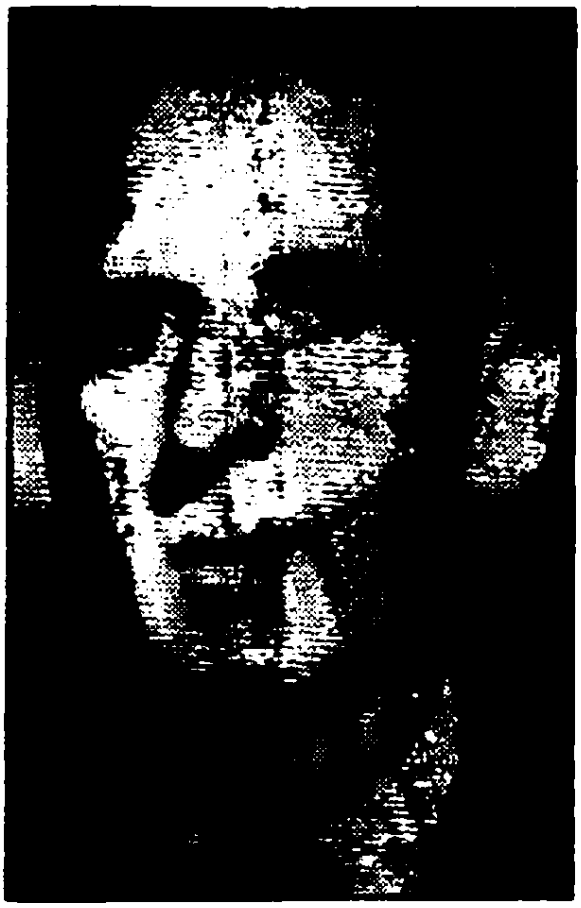

ویلیام فریزر
رئیس کل کمپانی نفت انگلیس و ایران

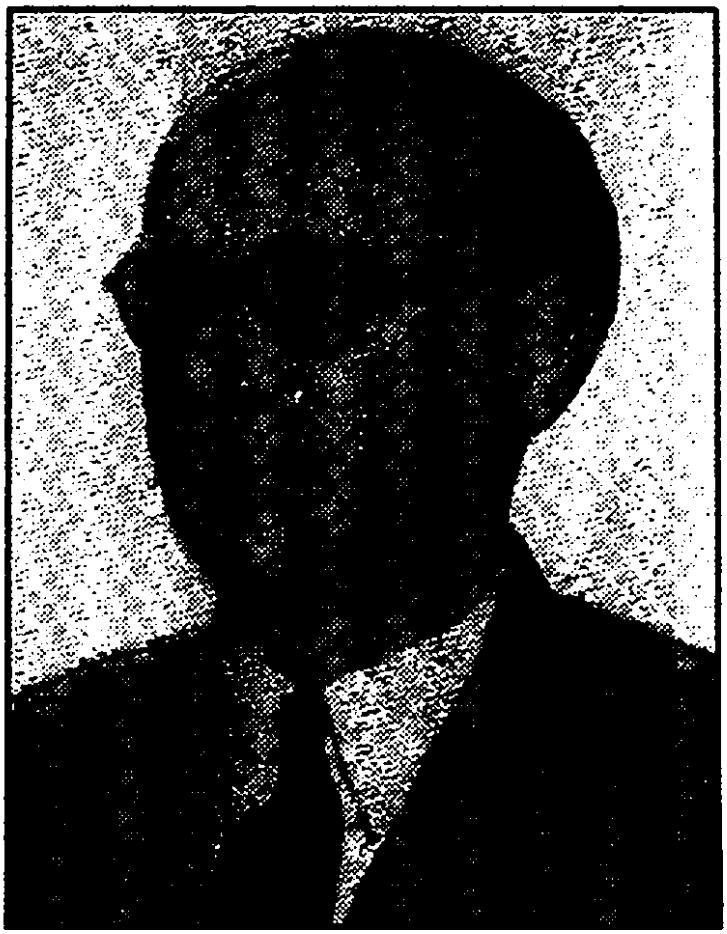

ریچارد سدان

مدیرعامل کمپانی نفت در تهران

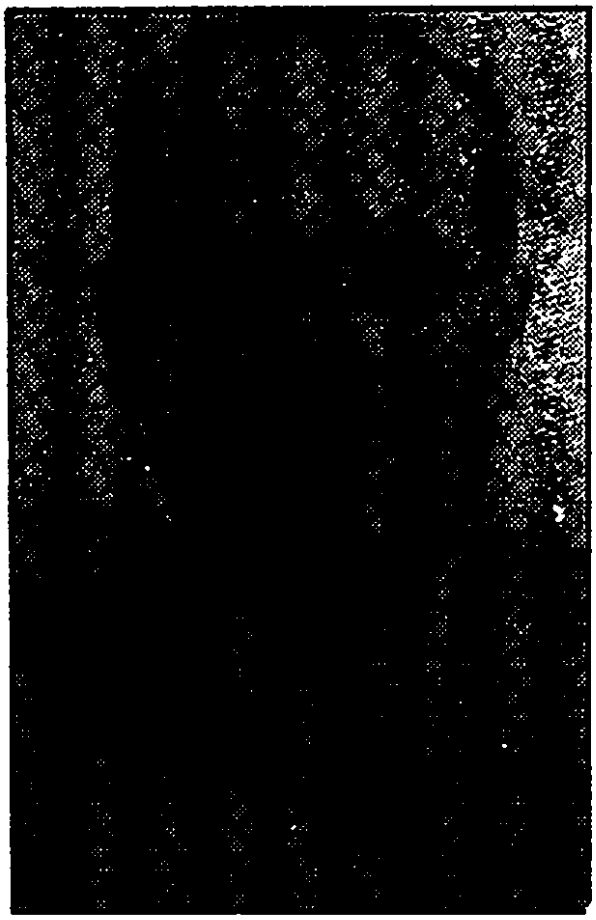

هاوارد پیج

امضاکنندهٔ قرارداد کنسرسیوم

اردوی مخالف

رضا حکمت (سردار فاخر) ◀

ظاهراً با مصدق گرم بود ولی در خفا به انگلیس‌ها اصرار می‌کرد او را به قتل برسانند.

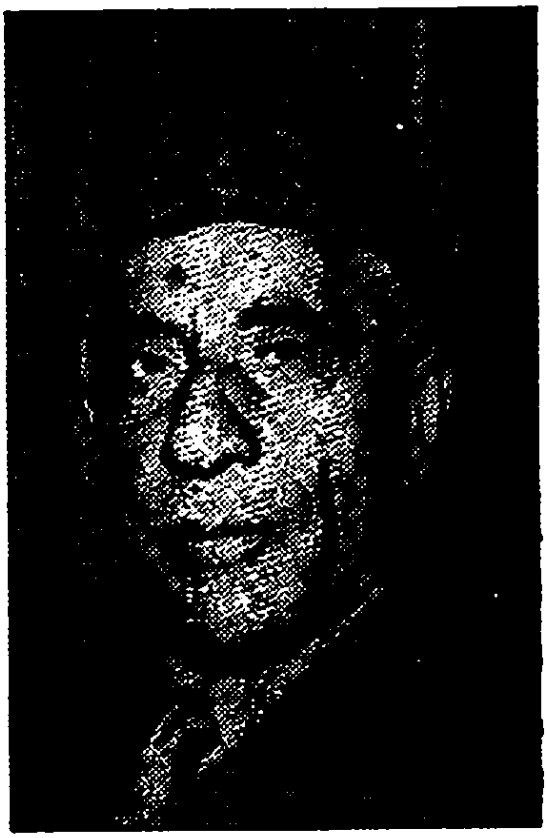

سیدضیاءالدین طباطبایی

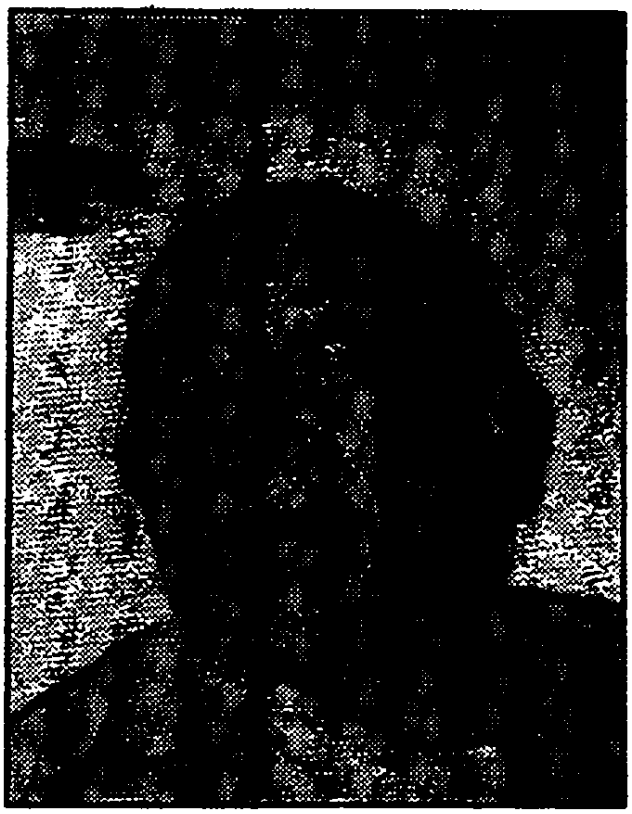

احمد قوام (قوام السلطنه)

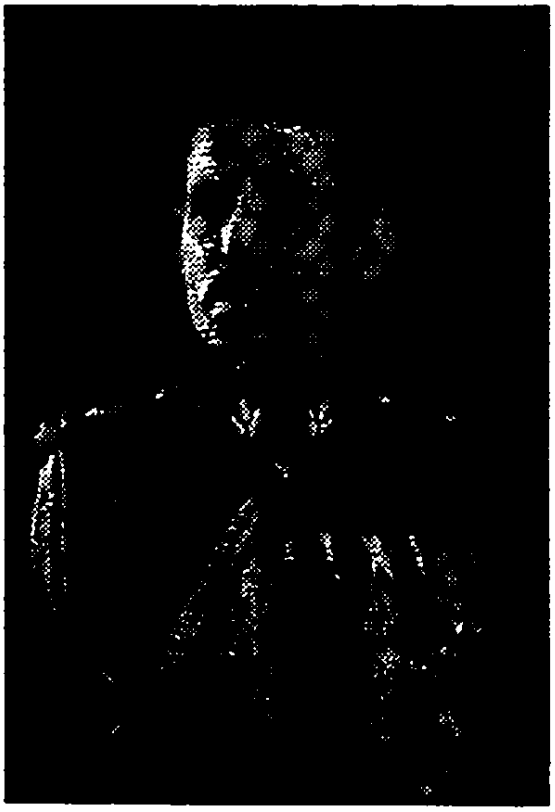

سپهبد حاجیعلی رزم آرا

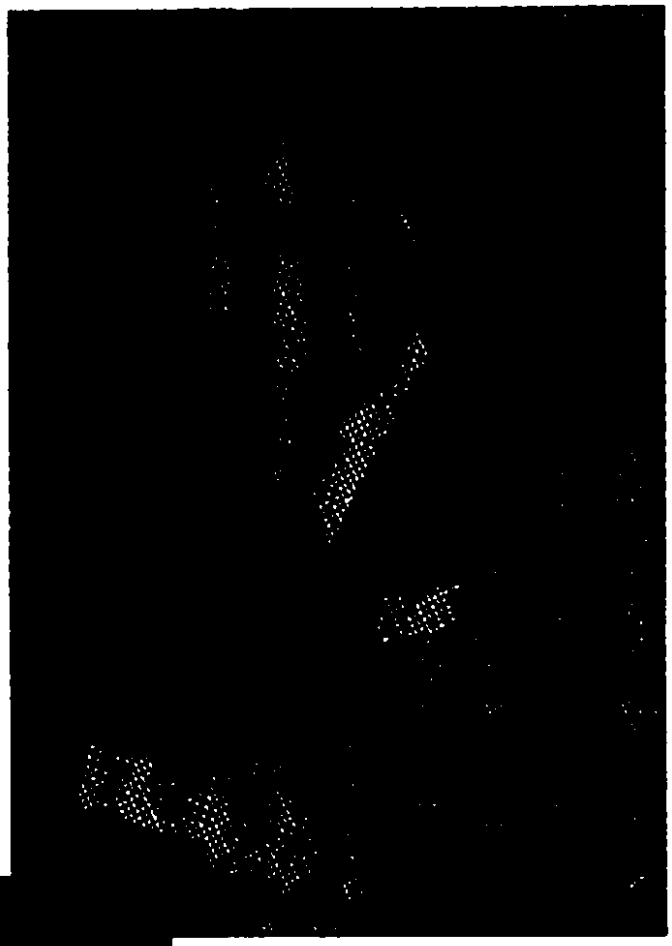

جمال امامی

جرج میدلتون
کاردار سفارت انگلیس در تهران

بهرام شاهرخ

فرانسیس شهرد

سفیر انگلیس ـ نسبت به مصدق کینهٔ شخصی داشت و سعی می‌کرد حتی دولت متبوع خود را نسبت به او گمراه کند.

ـ منابع اصلی ایرانی اطلاعاتی انگلیس‌ها در خارج از کشور

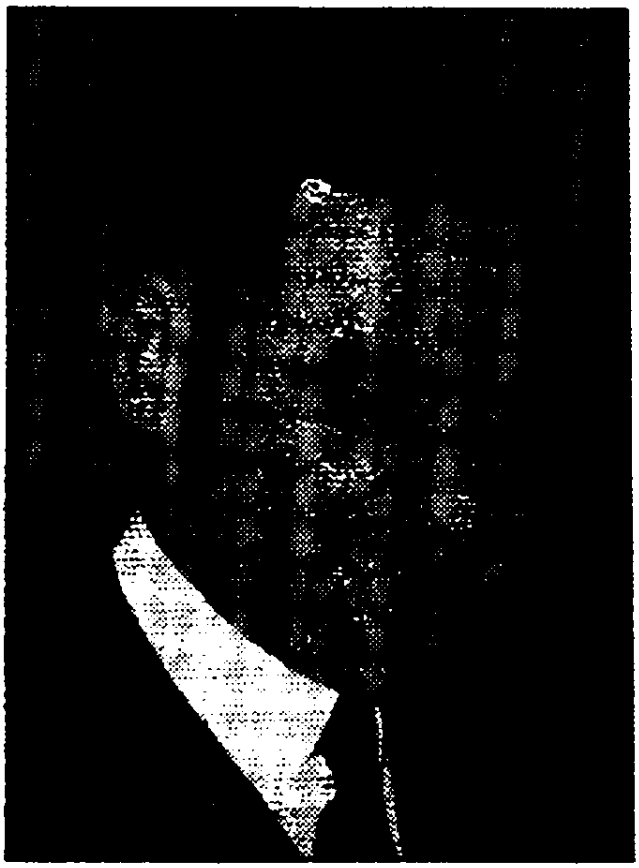

علی سهیلی ◄
سفیر ایران در لندن

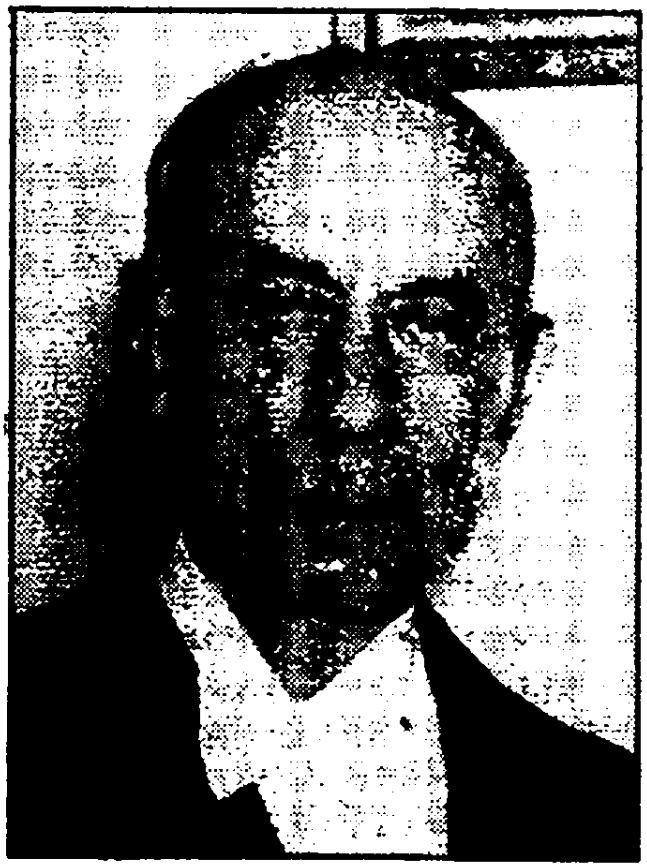

علی منصور
سفیر ایران در رم

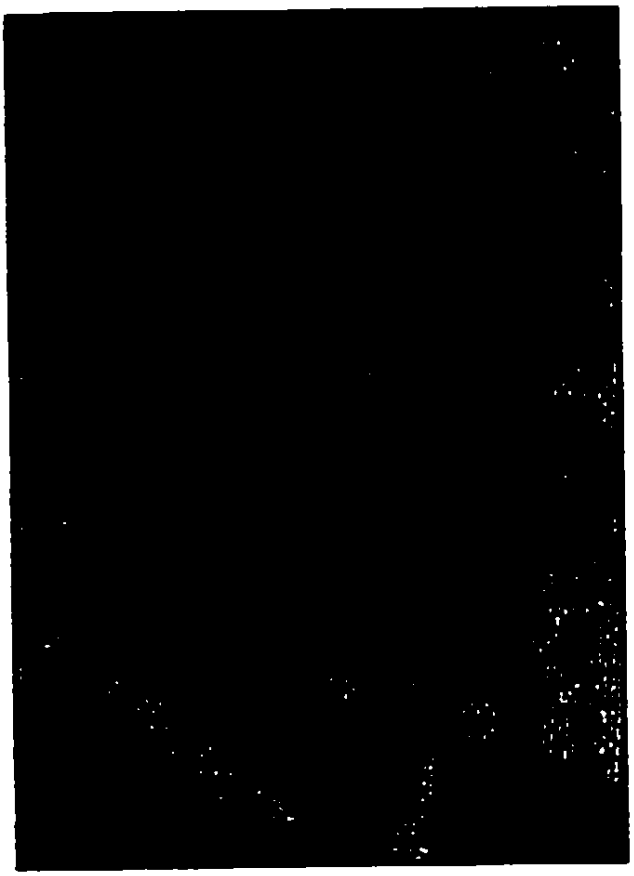

ابوالحسن ابتهاج
سفیر ایران در پاریس

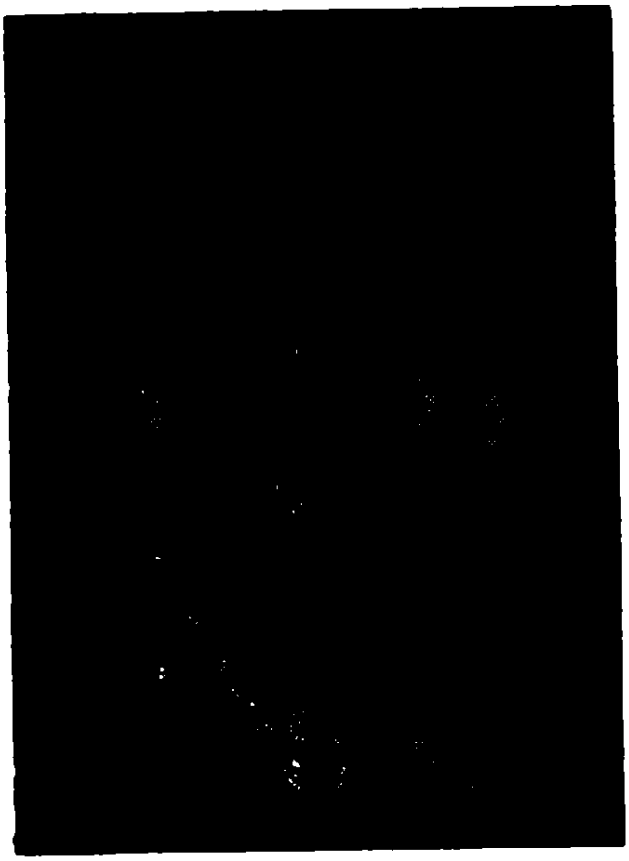

عبدالحسین حمزاوی
وابسته مطبوعاتی سفارت ایران در لندن

ـ تکیه گاه اصلی انگلیس در مجلس

دکتر هادی طاهری

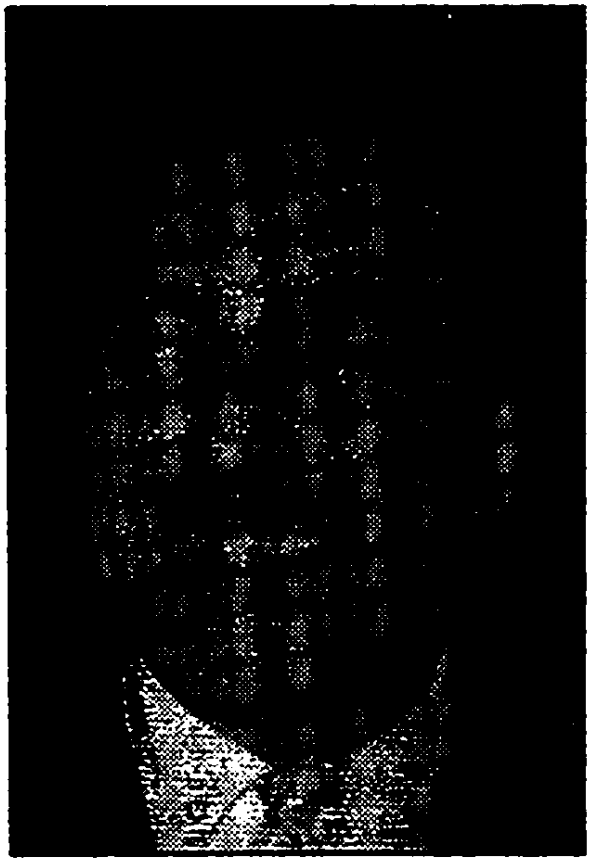

◀ منوچهر تیمورتاش

دکتر هادی طاهری، اعزاز تیک‌پی و منوچهر تیمورتاش تکیه گاه اصلی انگلیس‌ها در مجلس بودند.

ـ تکیه گاه اصلی انگلیس ها در بازار

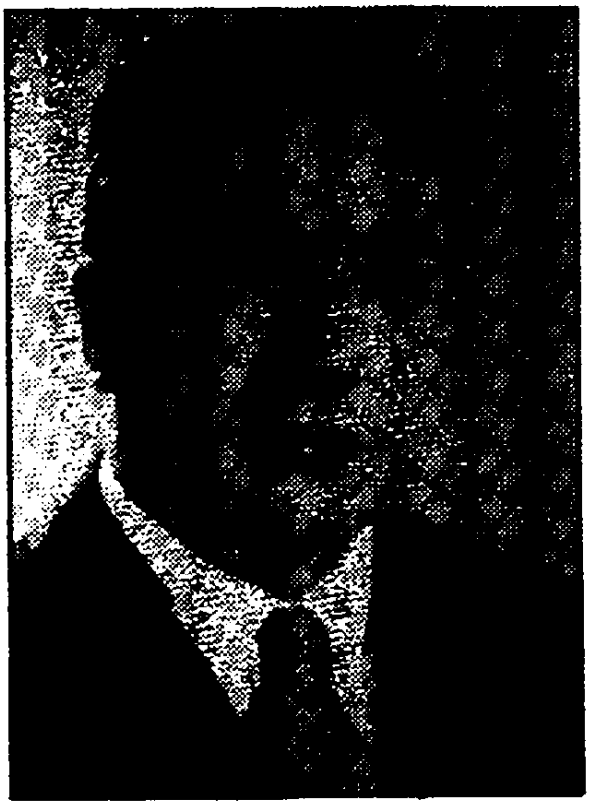

اسدالله رشیدیان

سیف الله رشیدیان

برادران رشیدیان (اسدالله ـ سیف الله ـ قدرت الله) تکیه گاه اصلی انگلیس ها در میان بازاریان، تجار و اصناف محسوب می شدند.

عوامل اصلی اجرای کودتا

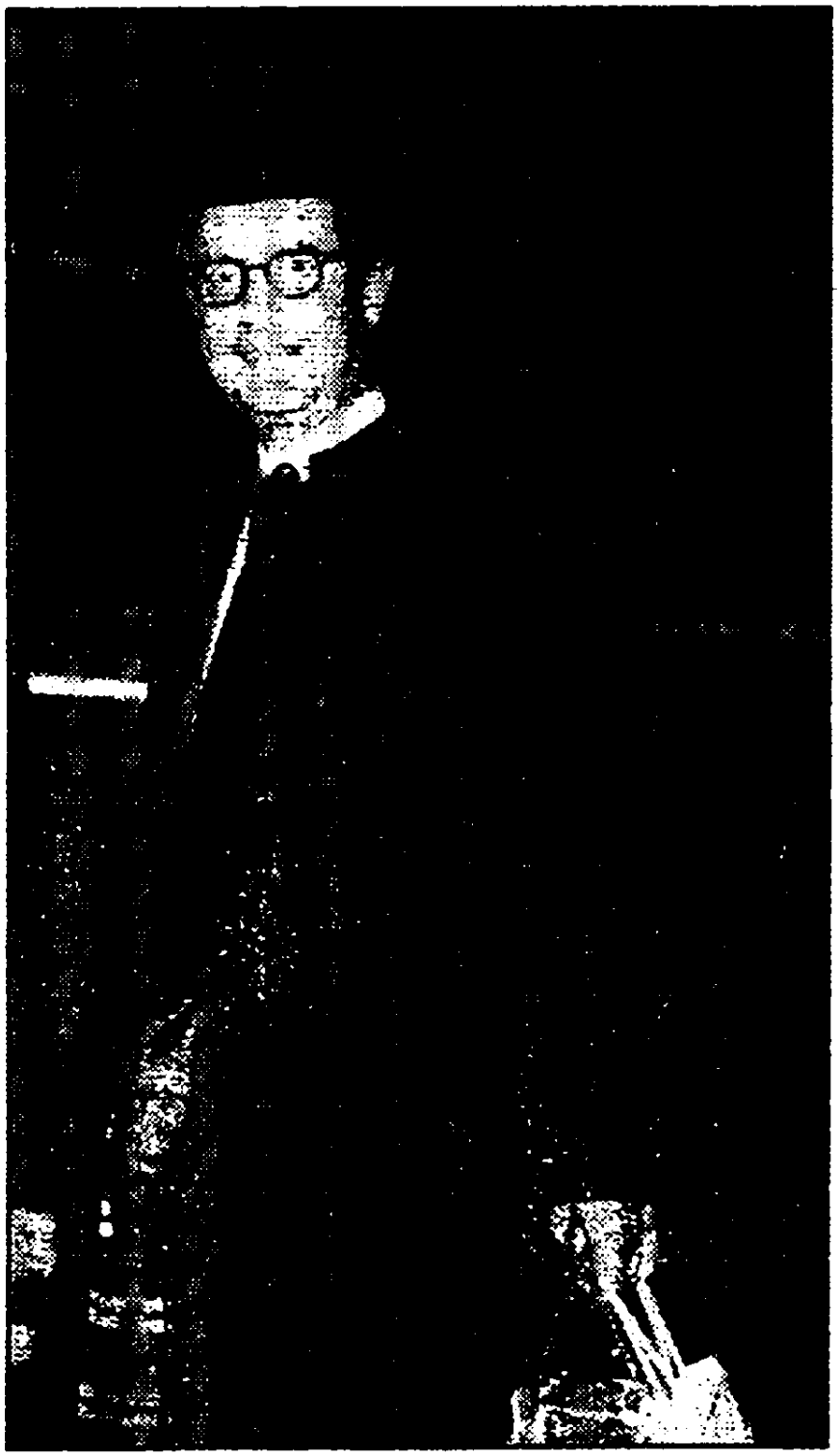

کیم روزولت

رئیس عملیات CIA در خاورمیانه. طراح و اجراکنندهٔ اصلی کودتا. او درکتاب خود مدعی است فقط برای کودتا یك میلیون دلار پول در اختیار داشته که بیش از ۷۵ هزار دلار آن را خرج نکرده و بقیه را به شاه داده است. امروز ثابت شده که مخارج کودتا سر به میلیونها دلار زده و از جمله فقط یك رقم ۲ میلیون دلاری آن به سپهبد زاهدی پرداخت شده است.

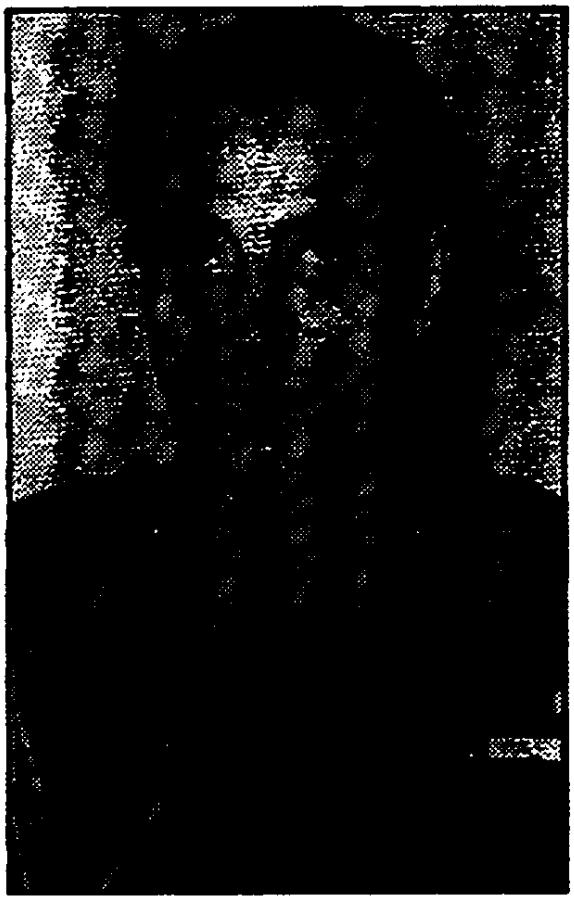

سپهبد فضل‌الله زاهدی ◄

در محوطهٔ سفارت آمریکا مخفی شده بود.

سرهنگ نعمت‌الله نصیری

(بعداً ارتشبد)

فرماندهٔ گارد شاهنشاهی که در کودتای اول به دام افتاد.

سرتیپ محمد دفتری

با استفاده از نسبت سببی با مصدق به ریاست کل شهربانی منصوب شد و روز کودتا بدترین ضربه را به او زد.

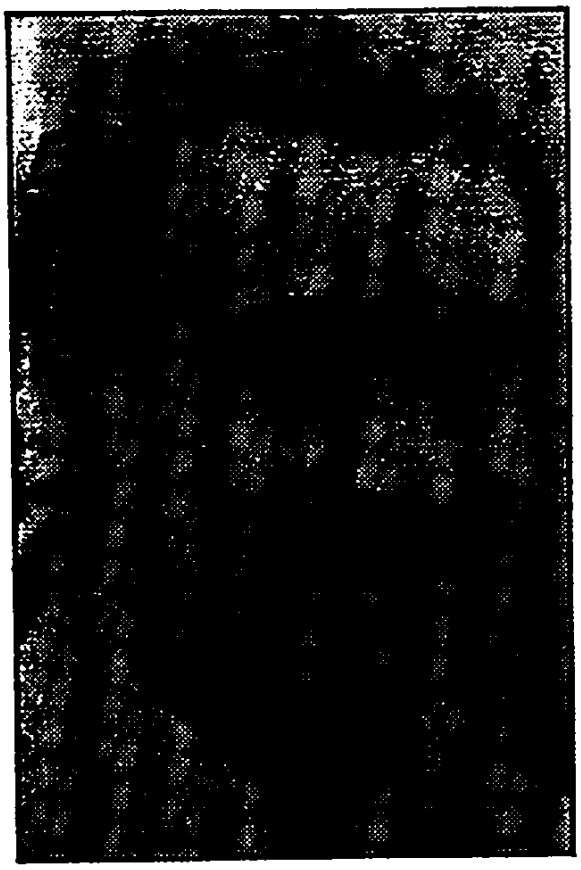

سرهنگ تیمور بختیار
(بعداً سپهبد)

فرمانده تیپ زرهی کرمانشاه که نیروهای خود را برای پشتیبانی از کودتا به تهران فرستاد.

خانم آن. لمبتون

با استفاده از تسلط به زبان فارسی و سالها خدمت سیاسی و جاسوسی در تهران مشاور اصلی انگلیس‌ها در هر حرکت علیه مصدق، از جمله کودتا بود.

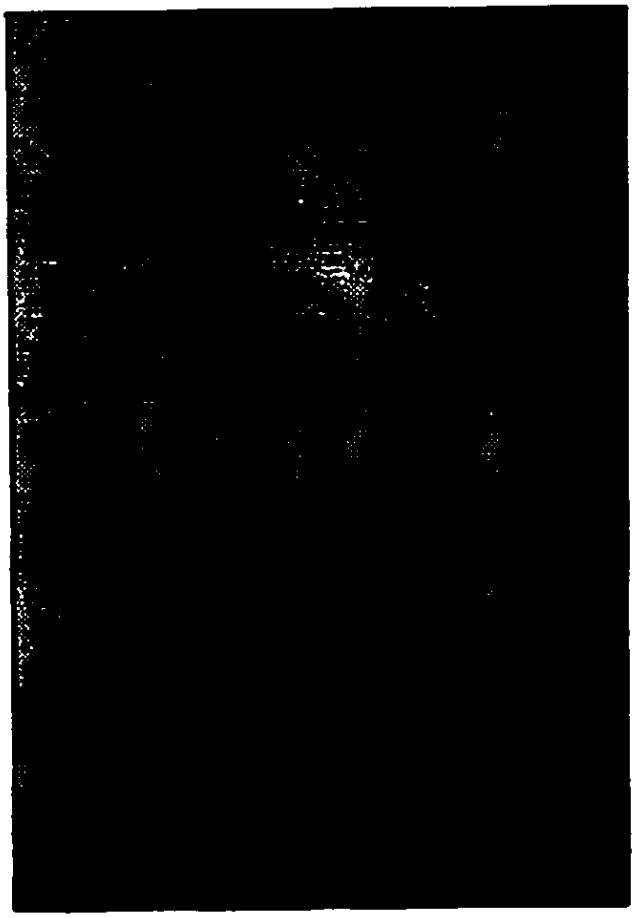

شعبان جعفری

به شعبان بی‌مُخ معروف بود و روز کودتا رهبری جمعیت مزدور را به عهده داشت.

افسرانی که تا به آخر وفادار ماندند

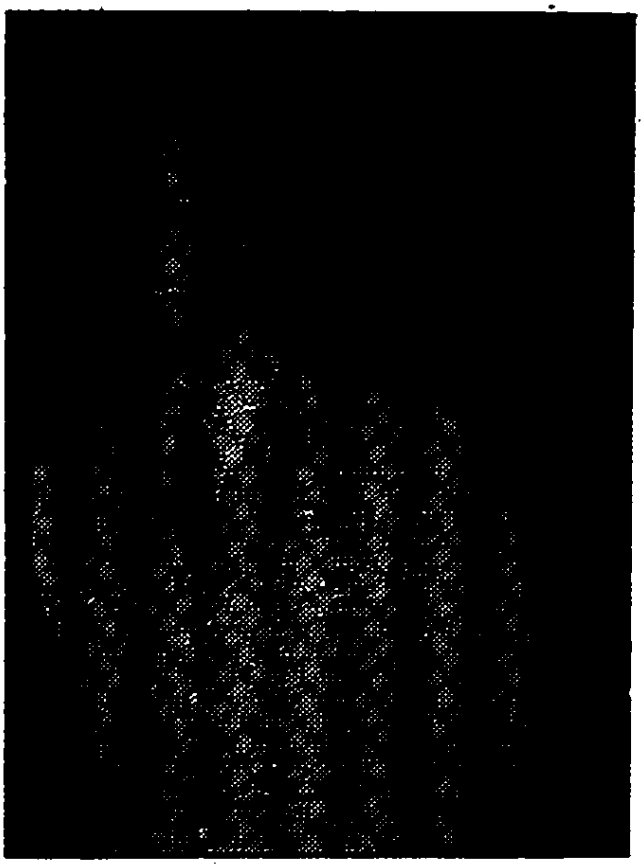

سرتیپ تقی ریاحی

رئیس ستاد ارتش ـ فریب اغوای سرلشگر کلارك رئیس هیئت مستشاری نظامی آمریکا را نخورد و تا آخر به مصدق وفادار ماند.

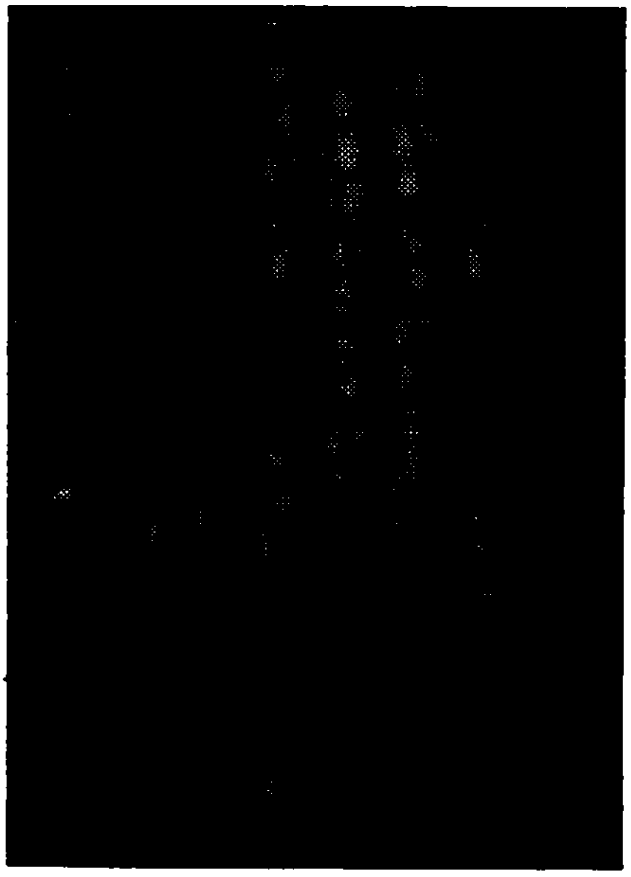

سرلشگر شهید محمود افشار طوس

کودتاچیان، افشار طوس را که رئیس شهربانی بود مهم‌ترین مانع سرراه خود می‌دیدند از این‌رو او را با فجیع‌ترین وضعی کشتند.

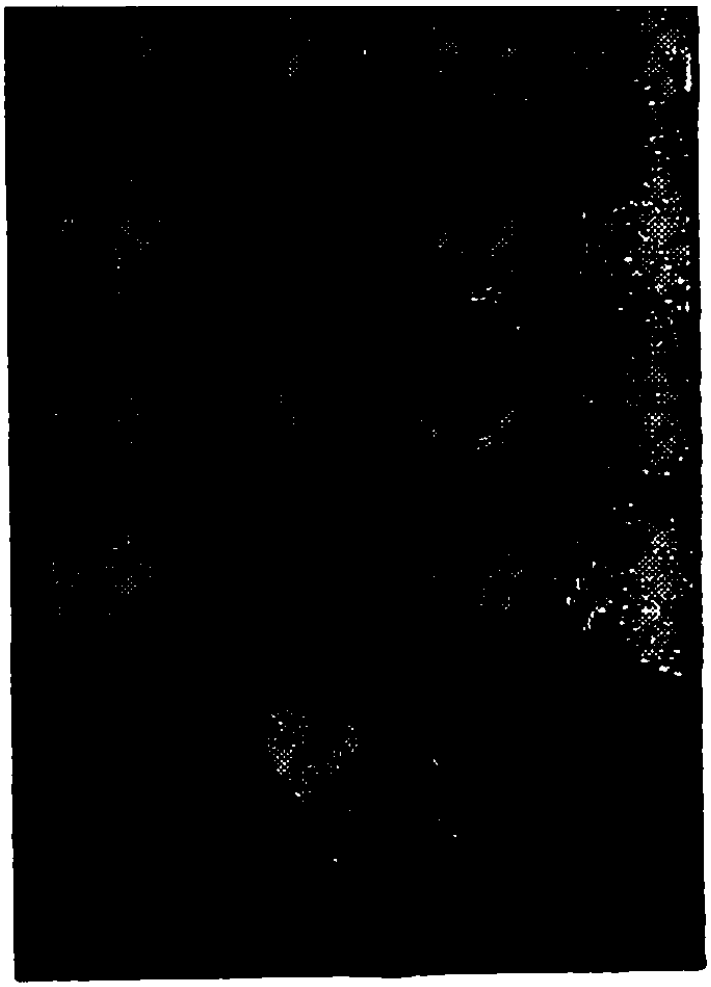

سرهنگ عزت‌الله ممتاز

فرمانده شجاع گارد محافظ خانه مصدق. روز کودتا او ابتدا مصدق و چند تن از یاران نزدیکش را از طریق پشت‌بام خانه فراری داد و تا خیالش از این بابت راحت نشد به دفاع جدی نپرداخت مبادا مصدق و یارانش هدف آتش متقابل قرار گیرند. پس از آن فرمان حمله متقابل داد و نبردی خونین و نابرابر درگرفت که تا حوالی غروب طول کشید و بیش از ۳۰۰ کشته برجای گذارد. سرانجام نیرویش به پایان رسید و دستگیر و زندانی شد و پس از گذراندن دوره زندان از ارتش اخراج گردید. مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی که آن روز همراه مصدق بود می‌گوید وقتی مصدق فداکاری‌های او را از نزدیک دید موقع رفتن به او گفت: شیر مادرت حلالت باشد.

آنها که پیشنهاد کودتا را نپذیرفتند

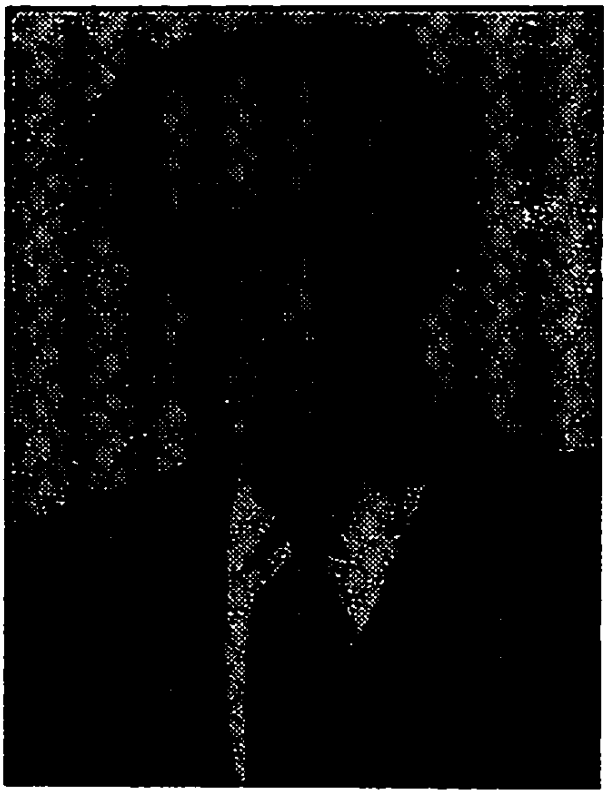

دکتر علی امینی ▲

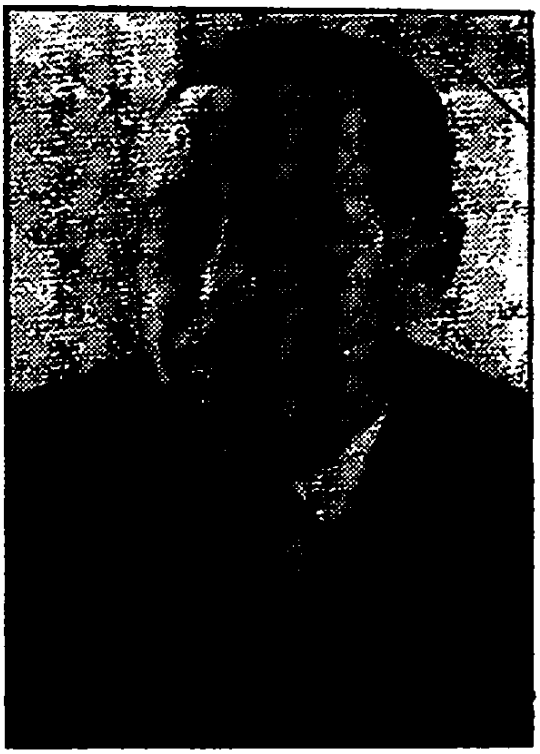

ابوالقاسم امینی

کفیل وزارت دربار

شاه وقتی شنید آمریکایی‌ها برای رهبری کودتا زاهدی را در نظر گرفته‌اند توصیه کرد به سراغ برادران امینی، پسران خانم فخرالدوله (دختر مظفرالدین شاه) بروند و عقیده داشت نفوذ آنان بیش از زاهدی است. آمریکایی‌ها به امینی‌ها مراجعه کردند و گفتند علاوه بر مخارج کودتا ۵ میلیون دلار هم به خود آنها می‌دهند. برادران امینی این پیشنهاد را رد کردند.

سرتیپ محمود امینی ▲
معاون وزارت دفاع و
رئیس دانشکده افسری

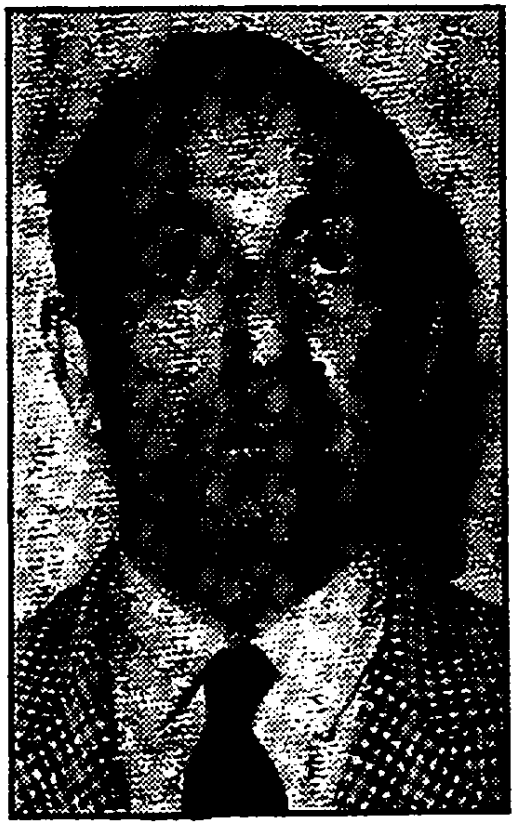

محمدحسین قشقائی

آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها برای پشتیبانی از کودتا به برادران قشقائی که رهبری ایل قشقائی را داشتند نیز مراجعه کردند. محمدحسین قشقائی که آن موقع وکیل مجلس بود می‌گوید: جواب دادیم به مصدق از پشت خنجر نمی‌زنیم.

مصدق با شاه و همسرش ثریا

با آنکه مصدق بارها شاه را مطمئن کرده بود با سلطنتش مخالف نیست و حتی چند بار او را از استعفا منصرف کرده بود، ولی شاه در اولین فرصت با کمک آمریکا و انگلیس بدترین ضربه را بر او وارد کرد.

شاهزاده حمید قاجار ◄

فرزند محمدحسن میرزا آخرین ولیعهد قاجاریه. یك بار در سال ۱۳۲۰ انگلیس‌ها خواستند پس از استعفای رضاشاه، او را بجای محمدرضا به سلطنت برسانند. یك بار هم در سال ۱۳۳۰ قوام‌السلطنه به انگلیس‌ها گفت اگر می‌خواهید من نخست‌وزیر شوم باید محمدرضا را بردارید و حمید را بجایش بگذارید. اشکال کار حمید در این بود که اولاً درنیروی‌دریایی انگلیس با نام دیوید درومونڈ و درجه ستوانی کار می‌کرد، ثانیاً یك کلمه فارسی بلد نبود!

مصدق در شورای امنیت سازمان ملل متحد چنان درخششی پیدا کرد که یک‌شبه تبدیل به یک چهرهٔ معروف تلویزیونی در سراسر آمریکا گردید.

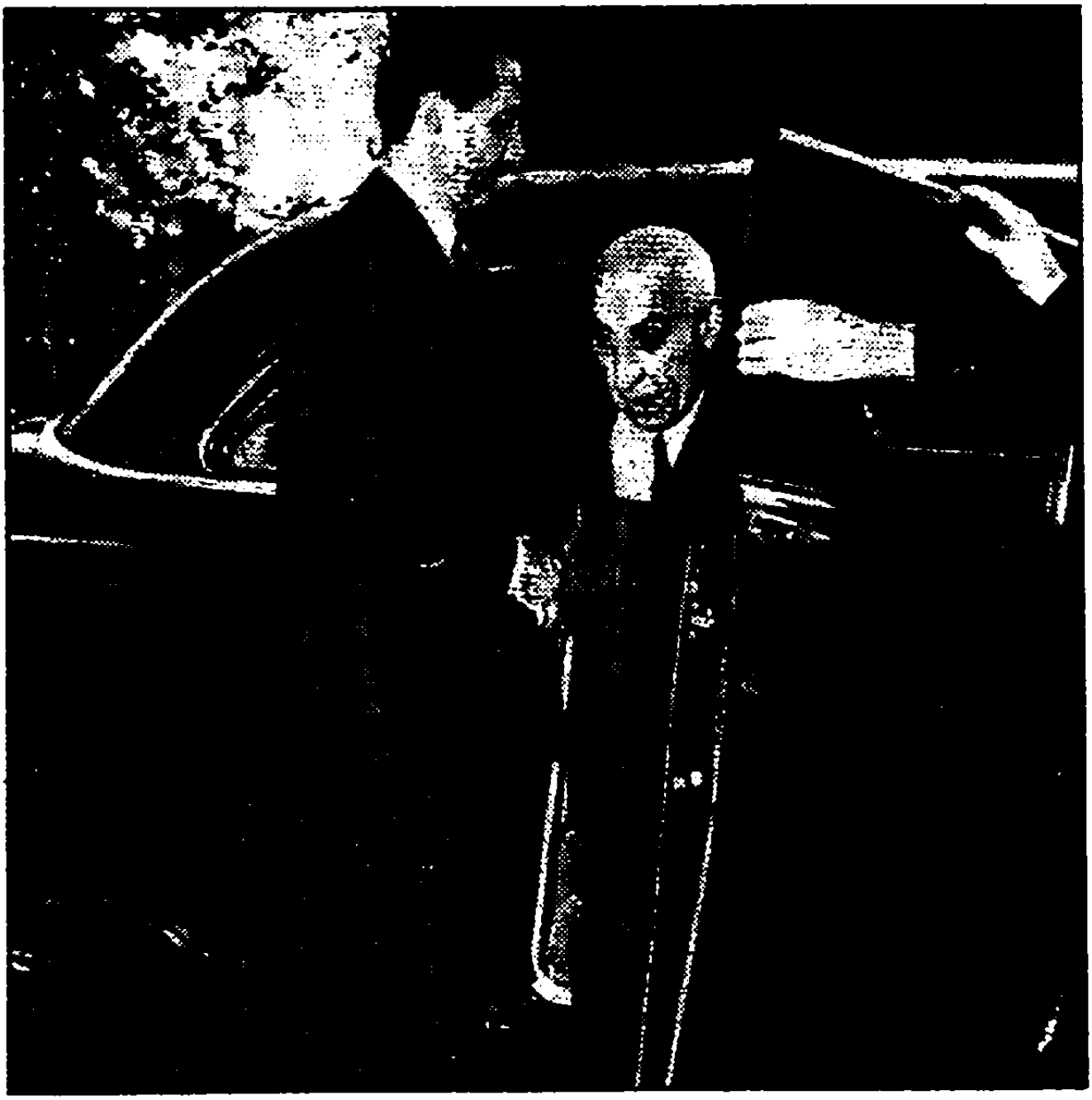

مصدق برای مذاکره با رئیس جمهوری و دیگر رهبران آمریکا وارد واشنگتن شده است. نصرالله انتظام سفیر ایران در پیاده شدن به او کمك می کند. مصدق هیچگاه به انتظام اعتماد نداشت و سرانجام نیز او را برکنار و الهیار صالح را بجایش منصوب کرد. انتظام در کابینه کودتا وزیرخارجه شد!

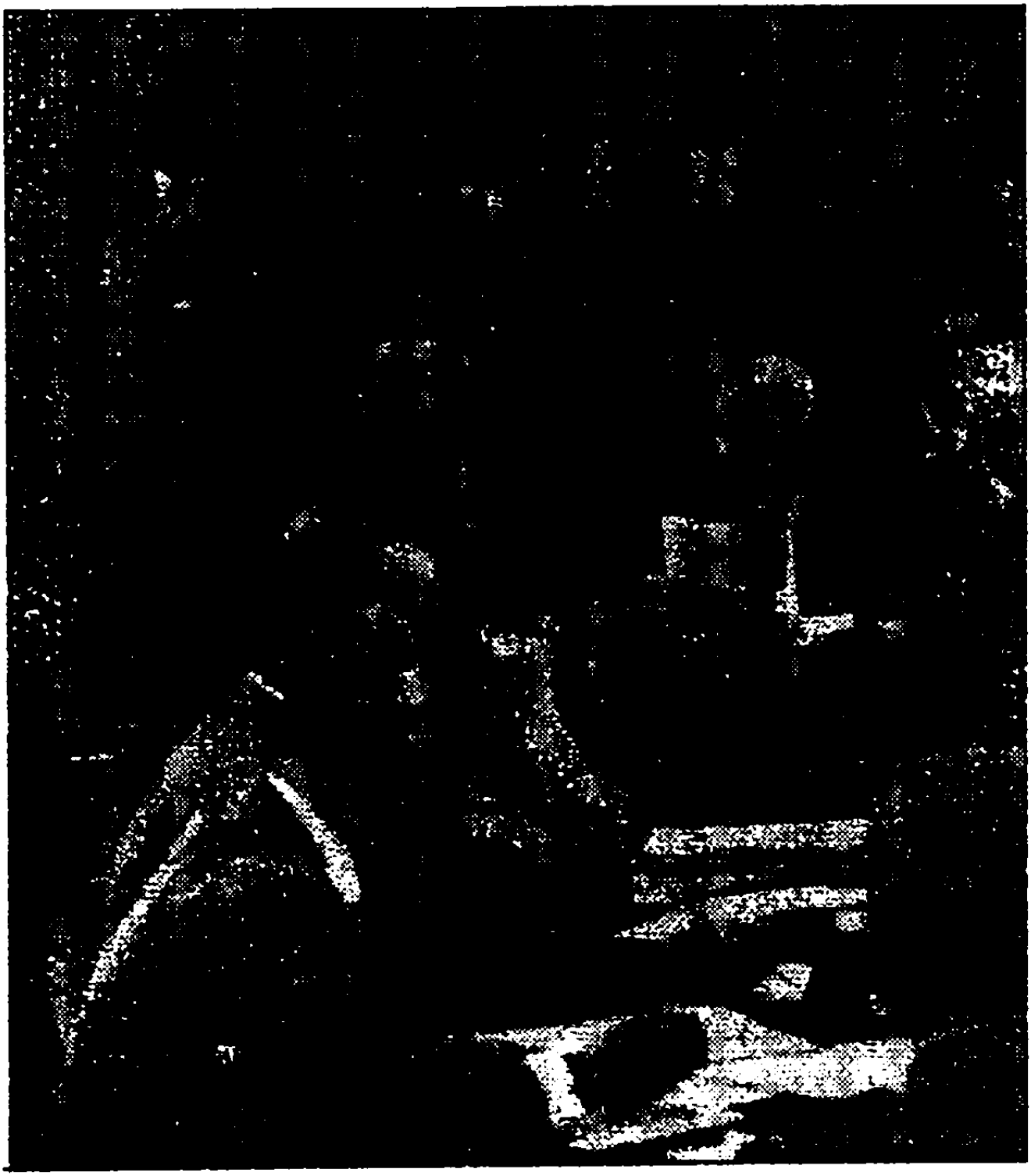

مصدق در دیوان داوری لاهه بسیار معقول و متشخص صحبت کرد بصورتی که تمام حاضران، حتی قاضی انگلیسی را تحت تأثیر قرار داد.

یك صحنه تاریخی از مراسم خلع ید از شرکت سابق نفت انگلیس در آبادان. کارگران و مردم با ورود هیئت مدیره موقت ایرانی تابلوی شرکت سابق را پایین کشیدند و تابلوی شرکت ملی نفت ایران را بجای آن نصب کردند.

مصدق در دادگاه نظامی در میان دو وکیل تسخیری خود سرهنگ اسماعیل آزمین (راست) و سرهنگ جلیل بزرگمهر.

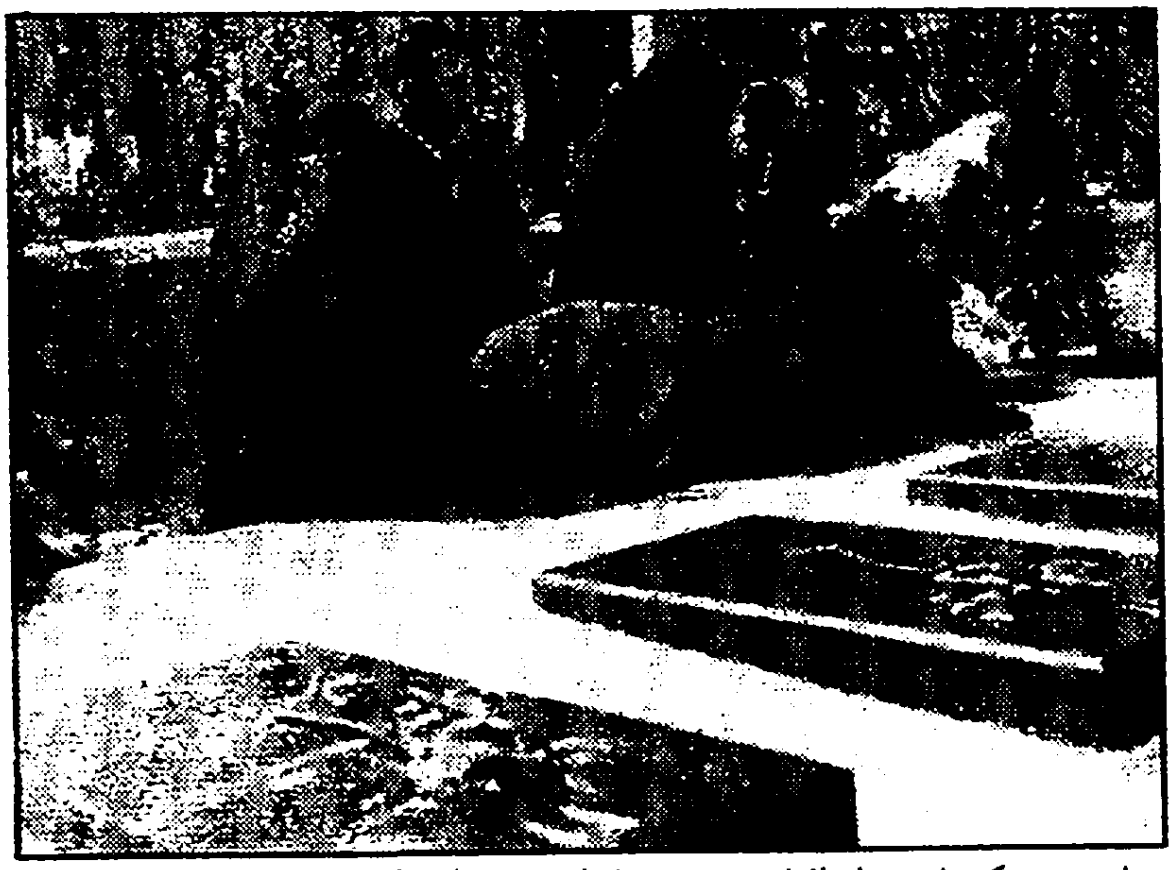

با پیروزی کودتا و زندان افتادن مصدق، خانواده‌های عزادار که برای دیدار عزیزان خود به گورستان شهدای ۳۰ تیر می‌رفتند، اینک با عزای مضاعفی مواجه بودند.

مصدق آخرین روزهای عمر را پس از رهایی از زندان، در تبعیدگاه خویش (احمدآباد) سپری می‌کند.

اتاق غذاخوری مصدق در احمدآباد. پس از فوت مصدق شاه موافقت نکرد طبق وصیتش در آرامگاه شهدای ۳۰ تیر دفن شود و ناگزیر او را در همین اتاق دفن کردند. زمانی که رضاشاه زیارت مقبره معینی را ممنوع کرده بود همین مصدق گفته بود: «دیکتاتور آنقدر در انزوا قرار می گیرد که حتی از جسد مرده در گور هم وحشت پیدا می کند»

در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ (سالمرگ مصدق) که امواج انقلاب اسلامی شاه را به خارج از ایران پرتاب کرده بود، یك میلیون نفر از مردم از سراسر کشور در احمدآباد جمع شدند و اتاق غذاخوری را که به مزارش تبدیل شده بود غرق در گل کردند.

فهرست اعلام

آ

آجسن ـ دین: ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۱ـ ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۶، ۱۴۸ ـ ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۸۶ـ۱۸۸، ۲۰۵ـ ۲۱۰، ۲۳۲، ۲۵۱ـ ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲ـ ۲۸۳، ۲۹۹ـ ۳۰۱، ۳۰۵ـ ۳۰۸، ۳۱۹ـ ۳۲۲، ۳۲۵ـ ۳۲۶، ۳۴۷، ۳۷۹، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۴ـ ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۳۳، ۴۵۷، ۵۲۵، ۵۳۱

آدنائر ـ کنراد: ۴۴۹

آرمیتاژ اسمیت ـ سیدنی: ۴۷ ـ ۴۹، ۵۲، ۶۷

آزاد ـ مولانا ابوالکلام: ۲۰۱

آزموده ـ سرلشگرحسین: ۵۱۶

آلدریچ ـ وینتروپ: ۴۹۳ـ۴۹۵، ۵۰۰.

آلسوپ .ا.: ۲۶۵

آلسوپ ـ جوزف: ۳۶۱

آمری ـ جولین: ۳۷۴ ـ ۳۷۷

آمری ـ لئوپولد: ۷۹، ۳۷۶

آمری ـ هوراس: ۳۵۱

آندرسن ـ چارلز: ۴۹۹

آیرون‌ساید ـ ادموند: ۵۲ـ۵۴

آیزنهاور، دویت: ۴۰۷ـ ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۷ـ ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۹ـ ۴۷۰، ۴۸۹، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۲۷

الف

ابتهاج ـ ابوالحسن: ۱۳۰، ۳۶۶

اتلی ـ کلمنت: ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰ ـ ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۲۰، ۳۵۴، ۳۹۸، ۴۳۵، ۵۰۹

ادوارد هشتم ـ پادشاه انگلیس: ۵۱۷

استراچکونا ـ لرد: ۳۲، ۳۵ـ۳۷، ۴۰

استراچی ـ جان: ۱۷۵، ۵۰۹

استالین ـ ژوزف: ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۱۷۷، ۲۰۷، ۳۸۹، ۴۶۶
استرنگ ـ سر ویلیام: ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۷۹، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۶۷، ۳۰۳، ۳۰۵
اسفندیاری بختیاری ـ ثریا: ۸۰، ۴۵۵، ۴۷۰
اسکندری ـ عباس: ۹۶ـ۳۴۵ـ۳۷۲
اسلوزنی ـ مارسل: ۳۴۶
اسلید ـ سر ادموند: ۴۱
اسلیم ـ سر ویلیام: ۲۶۴، ۲۶۶
استوکس ـ ریچارد رایپر: ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۳۳ـ ۲۳۴، ۲۸۰، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۳۵، ۵۱۱
استوکینگ ـ و.ج: ۴۱۹
استیونس ـ سر راجر: ۴۸۹، ۴۹۵، ۴۷۹، ۵۰۰، ۵۱۱
اسمیت ـ سرهنگ: ۵۵
اسمیت ـ هوارد.ك: ۱۶۰
اسنو ـ اچ. ای: ۳۱۴، ۴۷۹، ۵۰۸
اشنایدر ـ جان: ۱۵۲، ۳۲۶، ۴۰۴
اصفهانی ـ حبیب‌الله: ۳۱۳، ۳۱۴
افشار طوس ـ سرلشکر محمود: ۴۶۵، ۴۶۸
افغانی ـ سیدجمال الدین (اسدآبادی): ۲۳ـ۲۵
الکساندر دوم ـ تزار روسیه: ۲۲
الینگتون ـ ای.او.اچ: ۱۳۰، ۲۶۸
امامی ـ جمال: ۱۲۵، ۱۵۶، ۳۶۱، ۴۶۱
امین‌السلطان ـ میرزا علی اصغرخان (اتابك اعظم): ۲۳ـ ۲۴، ۲۷ـ۲۸، ۳۱، ۳۴
امینی ـ دکتر علی: ۴۹۷، ۵۰۱ـ ۵۰۵
ایدن ـ سر آنتونی: ۷۹، ۸۶، ۲۴۲، ۲۷۳، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۹ـ ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۹۲ـ ۳۹۴، ۴۰۰ـ ۴۰۱، ۴۰۶ـ ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۳۳، ۴۳۶ـ ۴۳۷، ۴۳۹ـ ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۶، ۴۶۰ـ ۴۶۲، ۴۸۰، ۴۸۵ـ ۴۸۶، ۴۸۸ـ ۴۸۹، ۴۹۴، ۴۹۶ـ ۴۹۷، ۵۲۸
ایسمی ـ لرد: ۳۱۹
ایلیف ـ ویلیام: ۳۲۶

ب

باروخ ـ برنارد: ۴۳۲
باروز ـ برنارد: ۳۲۵، ۳۵۲، ۴۱۱، ۴۶۲
باتلر ـ ریچارد: ۳۰۴، ۴۳۹، ۴۴۶ـ ۴۴۷، ۵۰۹
باتلر ـ سر نویل: ۳۳۶، ۳۴۰
باتلر ـ ویکتور: ۱۲۰
بازرگان ـ مهندس مهدی: ۱۶۰ـ ۱۶۱، ۱۸۵، ۲۳۳
بالتون ـ جرج: ۲۵۷
بالدوین ـ استانلی: ۵۱۷
بالفور ـ آرتور: ۵۱
باوکر ـ رجینالد: ۲۴۹، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۲ـ ۳۷۳

بایرود ـ هنری: ۳۷۸، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۴
برادران امینی: (دکتر علی، ابوالقاسم، سرتیپ محمود): ۴۶۵ـ۴۶۶
براون ـ ادوارد: ۲۴
بربیژیه ـ اف. ر: ۴۹۷
براون ول ـ هربرت: ۴۸۹ـ۵۰۳
بختیار ـ سرهنگ تیمور (بعداً سپهبد): ۴۷۶
برادلی ـ ژنرال عمر: ۲۵۲، ۲۵۶، ۳۲۰، ۴۰۴، ۴۰۵
برتهود، اریك: ۲۲۱، ۲۳۴، ۳۸۹
برلز ـ اج: ۳۷
برنز ـ جیمز: ۸۶ـ۱۶۸
برتینی ـ سر، اج: ۱۴۲
برانت ـ کورلی: ۱۶۵
بریجز ـ سر ادوارد: ۳۶۴
بزرگمهر ـ سرهنگ جلیل: ۵۱۶
بلك ـ اوجین: ۳۱۴ـ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۶ـ۳۲۸، ۴۱۰
بقائی، دکتر مظفر: ۱۶۰ـ ۱۶۱، ۲۰۲، ۳۳۵، ۳۵۱، ۴۵۸ـ ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۷
بکت ـ سر اریك: ۳۴۰، ۳۳۸ـ ۳۴۱، ۴۹۷
بکن ـ انگوس: ۴۹۶
بنش ـ دکتر ادوارد: ۶۷
بوشهری ـ جواد: ۳۷۷
بولارد ـ سر ریدر: ۸۰
بولند ـ ادوین: ۱۰۲، ۱۶۴، ۳۸۷
بوورتن، ردوود: ۲۶ـ۲۷، ۳۲
بوهلن ـ چارلز: ۴۰۶
بوین ـ ارنست: ۹۳، ۱۴۲، ۱۵۳
بیدل اسمیت ـ والتر: ۴۳۷، ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۷۳
بیات ـ مرتضی قلی (سهام السلطان): ۵۰۴
بیل ـ جیمز: ۵۲۱
بیلی ـ سرهارولد: ۴۱۵

پ

پارسنز ـ سر آنتونی: ۵۲۲
پاشا ـ نحاس: ۳۱۱
پالمر ـ جوزف: ۴۳۴
پاکنهام ـ لرد: ۲۴۶
پتن ـ مارشال: ۵۱۹
پرتی‌من ـ ارنست: ۳۲
پرون ـ ارنست: ۴۵۵
پرودوم ـ هکتور: ۳۱۶ـ ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۳۰ـ۳۳۱
پهلوی ـ اشرف: ۷۷، ۸۰، ۹۴، ۴۶۸
پهلوی ـ رضا (خان ـ سردارسپه ـ شاه): ۵۴ـ ۵۷، ۵۹، ۶۲ـ ۶۳، ۶۸، ۷۵ـ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۹۱، ۱۰۶ـ ۱۰۷، ۳۷۶
پهلوی ـ محمدرضا (شاه): ۶۳، ۸۰، ۸۴، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۱ (در بیشتر صفحات تنها با عنوان «شاه» آمده

است.)
پیج ـ هاوارد: ۵۰۲ـ۵۰۳، ۵۱۱
پیمن ـ لانسلوت: ۱۴۰، ۳۴۹، ۳۵۱
پیمن ـ توماس: ۱۷۰
پیتر ـ دیوید: ۵۱۲

ت

تاج‌الملوك ـ ملکه مادر: ۳۷۷
تالبوت ـ جی. اف: ۲۳
توماس ـ دبلیو. ای: ۳۸۰
تدر ـ لرد آرتور ویلیام: ۲۵۶
ترنبرگ ـ ماکس: ۱۲۹
تروتسکی ـ لئون: ۵۲
ترومن ـ هری: ۸۷، ۱۰۸، ۱۶۵، ۱۸۸ـ ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۰۷ـ ۲۰۹، ۲۱۵ـ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۵۱ـ ۲۵۲، ۲۶۴ـ ۲۶۵، ۲۸۲، ۲۶۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹ـ ۳۲۰، ۳۸۹، ۳۹۴ـ ۴۰۰، ۴۰۴ـ ۴۰۷، ۴۱۸، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۷، ۵۲۷
تقی‌زاده ـ سیدحسن: ۶۴، ۶۸، ۷۵، ۱۰۰، ۳۵۱
تکریتی ـ صدام حسین: ۵۳۰
تورکیلد ـ ریبر: ۳۱۵، ۳۱۶
تیمورتاش ـ عبدالحسین: ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۶
تیمورتاش ـ منوچهر: ۳۶۵
تینگ‌فو ـ زیانگ: ۲۷۷

ج

جانسون ـ لیندون. ب: ۴۴۹
جب ـ گلادوین: ۲۷۷ـ ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸ـ ۲۹۳
جعفری ـ شعبان: ۴۷۷
جفرسن ـ توماس: ۱۷۰ـ ۵۲۴
جکز ـ سی. ال: ۶۴
جکسون ـ بازیل: ۱۹۰ـ ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۵، ۴۸۶
جونز ـ آلتون: ۳۹۳ـ ۳۹۴، ۴۳۹
جونز ـ جفری: ۲۵
جیساپ ـ فیلیپ: ۲۵۶

چ

چایلدز ـ مارکوس: ۲۶۱
چرچیل ـ سر وینستون: ۴۱ ـ ۴۳، ۶۱، ۸۲، ۲۰۷، ۲۶۴ ـ ۲۶۵، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۶ـ ۳۰۷، ۳۱۹ـ ۳۲۱، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۱ـ ۳۷۲، ۳۹۴ـ ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۶۲ ـ ۴۶۹، ۴۸۱، ۵۲۸
چیان ـ کای شك: ۵۲۱

ح

حمزاوی ـ عبدالحسین: ۳۶۶
حسیبی ـ مهندس کاظم: ۱۸۵، ۲۱۴، ۳۱۰، ۴۳۵
حکمت ـ رضا (سردار فاخر): ۳۵۰ـ

۳۵۱

خ

خردجو ـ ابوالقاسم: ۱۹۳
خزعل ـ شیخ: ۳۹، ۵۶، ۵۷
خمینی ـ آیت‌الله روح‌الله (امام ره): ۱۲۸، ۴۵۸، ۴۷۲، ۵۲۲، ۵۲۸
خواجه نوری ـ ابراهیم: ۵۲۰
خوانساری ـ آیت‌الله محمدتقی: ۱۲۸
خوزه ـ گوستاوو خوئررو: ۳۳۶

د

داج ـ جوزف: ۴۳۱
دارسی ـ ویلیام ناکس: ۲۶ ـ ۳۳، ۳۶، ۴۱، ۴۶، ۶۰، ۶۴ ـ ۶۶، ۲۸۰، ۴۳۲، ۴۳۳
دالس ـ جان فاستر: ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۳۹ ـ ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۶ ـ ۴۴۷، ۴۶۵، ۴۸۴ ـ ۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۳، ۵۰۸، ۵۱۱
دالس ـ آلن: ۴۱۱، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۸۶
داگلاس ـ ویلیام: ۵۲۱
داور ـ علی اکبر: ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۷۶
درخشش ـ محمد: ۵۰۷
دریك ـ سر اریك: ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۶۸، ۵۱۱
دفتری ـ سرتیپ محمد: ۴۷۶ ـ ۴۷۷
دولو ـ سرتیپ: ۴۷۶
دیکسون ـ سر پیرسن: ۴۲۴، ۴۳۸، ۴۸۳
دیویس ـ المر: ۱۷۲
دیویس ـ ارنست: ۱۳۳

ر

رانو ـ سربنگال: ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴
راجرز ـ جرج: ۳۷۱
راس ـ آرچیبالد: ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۶، ۴۳۴
رانتری ـ ویلیام: ۱۲۴، ۱۴۹، ۲۱۱، ۲۴۸، ۳۲۱، ۴۹۷
رایت ـ سر مایکل: ۱۱۸، ۱۲۰
رایت ـ سر دنیس: ۴۸۹ ـ ۴۹۰، ۵۰۵
رزم‌آرا ـ سپهبد حاجیعلی: ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸ ـ ۱۱۹، ۱۲۳ ـ ۱۲۷، ۱۲۹ ـ ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴ ـ ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۷۹
رشیدیان ـ برادران (اسدالله، سیف‌الله، قدرت‌الله): ۳۶۵، ۴۵۵ ـ ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۹، ۴۷۴
رمز بوتهام ـ پیتر: ۲۲۹ ـ ۲۳۰، ۳۱۸، ۴۲۴، ۴۴۷
روتنی ـ آلن: ۴۶۲ ـ ۳۷۲
روچیلد ـ بارون آلفونس: ۳۱
روحانی ـ فؤاد: ۵۲۷
روزولت ـ تئودور: ۴۶۱
روزولت ـ کرمیت: ۴۵۷، ۴۶۱ ـ ۴۶۲،

۴۶۶، ۴۶۸ ـ ۴۷۱، ۴۷۳ ـ ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۵۱۹، ۵۲۶
روزولت ـ فرانکلین: ۸۲، ۱۶۷ـ۱۶۸، ۳۰۱، ۳۹۷، ۴۳۲، ۴۳۳
روسو ـ ژان: ۹۶
رولن ـ پروفسور هانری: ۳۳۵ ـ ۳۳۹
رومورو ـ ادوارد: ۱۷۲
رووان ـ سرسلی: ۳۰۴ ـ ۳۰۵، ۳۶۳ ـ ۳۶۴
ریپورتر ـ شاپور: ۴۵۵
رویتر ـ جرج: ۲۳
رویتر ـ جولیوس: ۱۹ـ۲۲، ۲۴، ۲۶
ریاحی ـ سرتیپ محمدتقی: ۴۶۰، ۴۷۶، ۴۷۷
ریبر ـ رینولد: ۳۲۲ ـ ۳۲۳، ۳۲۷
ریبر تورکیلد: ۴۹۷

ز

زاراپکین ـ سیمون: ۲۷۷
زاهدی ـ اردشیر: ۴۷۷
زاهدی ـ سپهبد فضل‌الله (بصیر دیوان): ۸۱، ۲۱۱، ۳۴۵، ۳۸۱، ۳۸۶، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۵۵، ۴۵۸ ـ ۴۵۹، ۴۶۱ـ۴۶۳، ۴۶۵ـ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰ـ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۶ـ۴۷۷، ۴۷۹ـ۴۸۲، ۴۸۵ـ۴۸۶، ۴۸۸ـ۴۹۰، ۴۹۹ـ۵۰۰، ۵۰۵ ـ ۵۰۶ ـ ۵۱۵ ـ ۵۱۹.
زیهنر ـ دکتر روبن: ۳۴۵، ۳۴۹ـ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۷۷، ۴۵۵ـ۴۵۶

س

ساتن ـ الول: ۱۸۵، ۳۵۳، ۳۶۶، ۵۱۷
سادچیکف ـ ایوان: ۸۷، ۸۹
سارل ـ رودریك: ۳۶۷
ساسکیس ـ سر فرانك: ۲۷۰ـ ۲۷۱، ۳۳۵، ۳۴۰
ساعد مراغه‌ای ـ محمد: ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۸
سالیسبوری ـ لرد: ۲۰، ۴۸۳
سدان ـ ریچارد: ۱۰۹، ۱۹۶، ۱۹۸ـ ۱۹۹، ۲۷۹
سر پل ـ دیوید: ۴۹۶ـ۴۹۷
سلسر ـ سر جان: ۱۷۱
سمیعی ـ مهدی: ۱۹۳
سنجابی ـ دکتر کریم: ۱۶۰
سهیلی ـ علی: ۲۴۹، ۳۳۱، ۳۴۵، ۳۶۶، ۳۸۳
سیمپسون ـ آنتونی: ۵۱۲
سیمور ـ هوراس: ۷۹
سیمون ـ سرجان: ـ۶۵ـ۶۷

ش

شاوکراس ـ سر هارتلی: ۴۲۰
شاهرخ ـ بهرام: ۱۲۳ـ۱۹۹
شایگان ـ دکتر سیدعلی: ۱۶۰، ۳۳۵
شپرد ـ سر فرانسیس: ۱۱۲ ـ ۱۱۳، ۱۲۶ـ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۵ـ۱۳۷، ۱۴۰ـ ۱۴۱، ۱۵۴ـ۱۵۵ـ۱۸۳ـ۱۸۵، ۱۸۹ـ ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶ـ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۹،

۲۱۳، ۲۱۷ـ ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۷ـ ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۴، ۳۴۳ـ ۳۴۴، ۳۴۶ـ ۳۴۷، ۳۴۹ـ ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۸ـ ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۴ـ ۳۶۵، ۳۷۷، ۴۳۰
شفیعا ـ علی: ۳۵۱، ۳۷۱ ـ ۳۷۲
شوارتسکف ـ اچ.نورمن: ۴۶۸ ـ ۴۶۹
شوارتسکف ـ اچ. نورمن (پسر): ۴۶۹
شیرازی ـ آیت‌الله حسن: ۲۴
شینول ـ اماتوئل: ۲۰۸، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۹ ـ ۲۷۰

ص

صالح ـ الهیار: ۲۸۷ ـ ۲۹۰، ۳۳۵، ۴۵۱

ط

طباطبائی ـ سیدضیاءالدین: ۵۴ ـ ۵۶، ۱۴۲، ۱۵۵، ۲۲۷ـ ۲۲۸، ۲۳۵، ۳۳۴، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۷۱ـ ۳۷۲
طاهری ـ دکتر هادی: ۳۶۵
طبری ـ احسان: ۳۸۸
طهماسبی ـ خلیل: ۱۳۸
عبدالناصر ـ جمال: ۲۷۳، ۵۲۸
عبدالله ـ ملک: ۲۰۱ ـ ۲۰۲
علاء ـ حسین: ۶۸، ۷۶، ۱۰۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۲۵۵، ۲۲۷، ۲۴۹، ۲۷۸، ۳۴۴، ۳۴۷
علم ـ اسدالله: ۱۴۰، ۳۶۵
علی آبادی ـ دکتر محمدحسین: ۳۳۵

ف

فاروق ـ پادشاه مصر: ۸۰
فاتح ـ مصطفی: ۴۵، ۶۰ ـ ۹۳، ۹۹ ـ ۱۰۰، ۱۳۰ ـ ۱۳۱، ۱۹۲، ۵۰۶
فال ـ سام: ۱۶۲ـ ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۵۶، ۴۸۴، ۵۲۷
فاطمی ـ دکتر حسین: ۱۶۰، ۴۰۲، ۴۶۲، ۴۷۲، ۵۲۰
فانکهاوزر ـ ریچارد: ۱۱۹ ـ ۱۲۰، ۱۷۶
فرانکز ـ سر اولیور: ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹ـ ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۶ـ ۲۰۸، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۱ـ ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۹ـ ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۲ـ ۲۸۳، ۳۱۴ـ ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۶ـ ۳۲۷، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۸۹ـ ۳۹۲ـ ۳۹۳، ۴۲۴
فرای ـ ال.سی: ۳۵۴
فردوست ـ ارتشبد حسین: ۸۰
فرگوسن ـ سر دونالد: ۱۴۲، ۱۵۴، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۶۳ـ ۲۶۴، ۳۰۵، ۳۸۴
فرنکل ـ ا.اچ: ۵۱۲
فروغی ـ محمدعلی (ذکاء الملک): ۶۵، ۶۸، ۸۰
فروهر ـ غلامحسین: ۱۲۶ ـ ۱۲۸، ۱۹۹، ۲۷۹
فریر ـ دکتر: ۴۱
فریزر ـ سر ویلیام: ۶۸، ۷۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱ـ ۱۰۲، ۱۱۷ـ ۱۱۸، ۱۲۲ـ ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۷۳ـ

۱۷۶، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۶۱ـ ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۶۳، ۳۸۳ـ ۳۸۴، ۴۸۴، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۰۹ـ ۵۱۰، ۵۱۲
فورلانگ ـ جفری: ۱۲۶، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۷، ۳۴۴ـ ۳۴۵، ۳۵۸، ۳۶۰
فیتز ـ موریس: ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۳۴
فیروز ـ نصرت‌الدوله: ۴۹، ۶۱، ۶۴، ۷۶
فیشر ـ سر جان: ۳۲

ق

قاجار ـ احمدشاه: ۳۹، ۵۲، ۵۷
قاجار ـ سالارالدوله: ۳۵۲
قاجار ـ شاهزاده حمید: ۷۹، ۳۷۵
قاجار ـ محمدحسن میرزا (آخرین ولیعهد قاجاریه): ۷۹، ۳۷۶
قاجار ـ محمدعلیشاه: ۳۳، ۳۷
قاجار ـ مظفرالدین شاه: ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۱۰۳
قاجار ـ ناصرالدین شاه: ۱۹، ۲۱، ۲۵
قوام ـ احمد (قوام السلطنه): ۵۱، ۸۷ ـ ۹۰، ۹۴، ۳۱۰، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۷۱ـ ۳۷۸، ۳۸۲ـ ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱، ۵۲۹

ك

کاپر ـ سرگرد سی.اف: ۱۹۷، ۳۲۳ـ ۳۲۴، ۲۶۳
کاتم ـ ریچارد: ۴۵۷، ۴۷۵، ۴۷۸، ۵۲۶
کاردناس ـ لازرو: ۲۸۰
کاشانی ـ سیدابوالقاسم: ۹۵، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۲، ۲۲۸، ۲۶۵، ۳۶۴، ۲۸۳ـ ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۵۸، ۴۵۹ـ ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۵ـ ۴۶۷، ۴۸۸
کاظمی ـ باقر: ۲۶۸
کارگیل ـ سر جان: ۳۷
کافنارادزه ـ سرگئی: ۸۴ـ ۸۵
کاکس ـ سر پرسی: ۳۹، ۵۱ـ ۵۲
کالاهان ـ جیمز: ۱۵۴
کتابچی ـ خان: ۲۶ـ ۲۹، ۳۱
کتابچی ـ ونسان: ۳۱ـ ۳۶
کدمن ـ سر جان: ۴۱، ۵۹ـ ۶۳، ۶۸ـ ۷۲
کراسمن ـ ریچارد: ۱۵۱
کرزن ـ لرد: ۲۰ـ ۲۱، ۴۱، ۵۱
کلاس ـ جان هنری: ۴۴۶
کلی ـ تاماس: ۲۴۳
کلی ـ جی. دی: ۱۷۲
کندی ـ جان. اف: ۵۲۹
کوت ـ ادوارد: ۲۶ـ ۲۷
کورسی ـ کنت: ۳۷۴ـ ۳۷۵، ۳۸۹
کیانوری ـ نورالدین: ۴۷۵
کیتینگ ـ جفری: ۲۷۹
کیودو ـ دکتر آنتونیو: ۲۹۱

گ

گات ـ کامیل: ۴۳۶

گارنر ـ رابرت. ال: ۳۰۸، ۳۱۳ـ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵ ـ ۳۳۰
گالوستیان ـ هایك: ۳۵۱ ـ ۳۵۲
گاندی: ۵۲۹
گراس ـ ارنست: ۲۸۱، ۲۹۱
گری ـ سر ادوارد: ۳۹
گریدی ـ هنری: ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۸۷ ـ ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۴۹، ۲۸۰، ۳۵۵
گریفیث ـ جیمز: ۲۶۹
گرین وی ـ هال: ۶۸
گرین هیل ـ دی: ۴۸۷
گس ـ نویل: ۹۸، ۱۰۰ ـ ۱۰۱، ۱۹۰، ۲۱۹ـ ۳۲۰، ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۷، ۴۸۶
گلشائیان ـ عباسقلی: ۹۸ـ ۱۰۰، ۱۰۲
گلبنگیان ـ گالوست: ۱۵۴، ۵۱۰
گوربوث ـ پی. اچ: ۱۷۰
گیت اسکل ـ هیو: ۲۰۸، ۲۱۰ ـ ۲۱۲، ۲۵۸، ۲۶۹
گیدل ـ والتر: ۹۶
گیفورد ـ والتر: ۲۱۵ ـ ۲۸۱ ـ ۳۰۵

ل

لاکربیج ـ جیمز (نام مستعار کیم روزولت): ۴۶۹
لانگ هرست ـ هنری: ۲۷۲
لاوت ـ رابرت: ۳۹۶، ۴۰۴
لدرز ـ لرد: ۳۰۵
لرن ـ سرپرسی: ۵۶ـ ۵۸
لروزتل ـ جان: ۱۱۲
لگت ـ سر فردریك: ۱۵۳، ۱۷۲، ۳۵۴، ۳۶۳ـ ۳۶۴
لمبتون ـ آن: ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۶۴ـ ۳۶۵، ۳۷۴
لنسداون ـ لرد: ۳۰
لوبت ـ سی.ای: ۱۴۲
لوکوست ـ فرانسیس: ۲۹۲
لوگن ـ دونالد: ۳۵۱، ۳۷۳، ۵۲۷
لوی ـ والتر: ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷ـ ۲۱۹، ۲۲۵ـ ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۶۰، ۴۵۰ـ ۴۵۱، ۴۸۴، ۴۹۳
لودون ـ جان: ۴۹۷، ۵۰۲
لوئیس تیلور ـ رابرت: ۴۴۹
لوید ـ سلوین: ۳۸۳
لی ـ تریگو: ۲۹۹، ۳۳۴
لیاخف ـ کلنل ولادیمیر: ۳۸
لیندر ـ هارولد: ۱۴۹، ۳۲۷ـ ۳۲۸

م

ماتیوز ـ فریمن: ۲۰۶
ماربوت ـ آلفرد: ۲۷ـ ۲۸
مالون ـ اف.سی: ۳۸۰
مرگان ـ ژاك. د: ۲۶
مرگان ـ کنت: ۲۶۶
متین دفتری ـ دکتر احمد: ۳۲۹
مصدق ـ دکترمحمد (مصدق السلطنه): بیشتر صفحات

معظمی ـ دکتر عبدالله: ۴۶۶
معین الملک ـ سفیر ایران در لندن: ۱۹
مقبلی ـ سپهبد نصرالله: ۵۱۶
مك کارتی ـ جوزف: ۴۵۷
مك کلار ـ ژنرال رابرت: ۴۷۵ـ ۴۷۶
مك گی ـ جرج: ۱۰۸ـ ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰ـ ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۵ـ ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۵۶، ۲۱۷، ۲۳۲، ۲۴۸ـ ۲۴۹، ۲۸۰، ۲۹۸، ۳۰۰ـ ۳۰۲، ۳۰۷ـ ۳۰۹، ۳۴۸، ۳۷۸، ۵۲۱، ۵۲۷
مك گرانی ـ جیمز: ۴۰۴ـ ۴۰۵، ۵۰۳
مك لین ـ فیتز روی: ۴۸۰
مك لینتاك ـ ویلیام: ۴۷ـ ۴۹
مك نیر ـ سرآرنولد: ۳۳۶، ۳۴۲
مکینز ـ سر راجرز: ۱۵۲، ۱۸۳، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۸۳، ۴۲۴، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۸۴
مکی ـ حسین: ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۶۰، ۲۲۳، ۳۵۱، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۸۸
ممتاز ـ سرهنگ عزت الله: ۴۷۹
منصور ـ علی (منصورالملك): ۱۱۰ـ ۱۱۱، ۱۱۳ـ ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۹۹، ۳۶۵
مورگنتو ـ هنری: ۲۹۹
موریسون ـ هربرت: ۱۴۲، ۱۴۷ـ ۱۴۸، ۱۵۱ـ ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۸۷ـ ۱۸۸، ۲۰۸ـ ۲۱۰، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۷ـ ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵ـ ۲۶۶، ۲۶۸ـ ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰ـ ۲۸۱، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۵۴
مولوتف ـ ویاچسلاو: ۸۵
مونت باتن ـ لرد: ۱۵۴
میدلتون ـ جرج: ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۷ـ ۳۷۹، ۳۸۵ـ ۳۸۶، ۳۹۱ـ ۳۹۳، ۴۰۱ـ ۴۰۲، ۴۶۰، ۴۶۲
میلز ـ جی. اچ: ۱۴۲
میلسپو ـ دکتر آرتور: ۹۵ـ ۹۶
میسن ـ آلك: ۱۹۷، ۲۴۱

ن

ناتینگ ـ آنتونی: ۳۷۴
نادرشاه ـ افشار: ۲۱
نصیری ـ سرهنگ نعمت‌الله (بعداً ارتشبد): ۴۷۱
نوئل بیکر ـ فیلیپ: ۱۴۲، ۱۷۵، ۲۶۹
نورث کرافت ـ دی.جی: ۱۱۳، ۱۲۸ـ ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۹۹
نو ـ کین: ۱۷۶
نهرو ـ جواهر لعل: ۲۰۱
نیتز ـ پل: ۲۰۶، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۲۳ـ ۳۲۵، ۳۲۷ـ ۳۲۸، ۳۶۷، ۳۶۹ـ ۳۷۰، ۴۰۹
نیك پی ـ اعزاز: ۳۶۵
نیکسون ـ ریچارد: ۴۸۹
نیکلز ـ اج. بی: ۴۴۹

و

وارسته ـ محمدعلی: ۱۹۱
وارن ـ ویلیام: ۳۰۸
والترز ـ ورنون: ۲۱۱ ـ ۲۱۲، ۲۹۹
والداك ـ سی. اج: ۳۲۵
والدن ـ جرالد: ۵۱۲
وبر ـ ماکس: ۵۲۵
وثوق ـ حسن (وثوق‌الدوله): ۵۲، ۱۰۶
ولف ـ سر هنری: ۲۲ـ ۲۷
وودهاوس ـ کریستوفر: ۳۴۹، ۳۶۱، ۴۵۵ـ ۴۵۶، ۵۲۳
ویلبر ـ دونالد: ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۶
ویلر ـ جفری: ۳۴۹، ۳۵۹
ویلسون ـ آرنولد: ۳۴ـ ۳۵
ویلسون ـ چارلز: ۴۳۱، ۴۶۵
ویلنر ـ فرانك: ۴۶۱
ویلی ـ جان: ۱۰۹، ۱۱۱
ویلیامز ـ سر هربرت: ۳۰۴

هـ

هاردن ـ اورویل: ۴۹۷، ۵۰۳
هاردی ـ سر اولیور: ۳۶۶
هاردینگ ـ آرتور: ۲۷
هارلی ـ پاتریك: ۱۶۹
هاو ـ رابرت: ۸۸
هریس ـ اوون: ۲۴۵
هریمن ـ اورل: ۲۰۶ـ ۲۰۷، ۲۰۹ـ ۲۱۵، ۲۱۷ـ ۲۱۸، ۲۲۰ـ ۲۲۳، ۲۲۵ـ ۲۲۶، ۲۲۸ـ ۲۳۴، ۲۵۲، ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۵۵، ۳۹۶
هژیر ـ عبدالحسین: ۹۶، ۱۰۳ـ ۱۰۴، ۱۰۷
هلمز ـ جولیوس: ۲۶۷
همفری ـ جرج: ۴۳۱، ۴۴۶، ۴۹۹، ۵۰۱
هندرسن ـ لوی: ۲۴۹، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۱ـ ۴۱۲، ۴۱۵ـ ۴۱۷، ۴۲۳ـ ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۲ـ ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۵۱ـ ۴۵۲، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۵، ۴۸۵ـ ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۳ـ ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۰ ـ ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۱۹
هنکی ـ آر. ام: ۹۳، ۴۰۳
هور ـ سر رجینالد: ۶۴ ـ ۶۵
هورانی ـ آلبرت: ۵۳۰
هوور ـ هربرت: ۴۸۴ ـ ۴۸۷، ۴۸۹ـ ۴۹۰، ۴۹۳ـ ۴۹۷، ۵۱۱
هیتلر ـ آدولف: ۴۸۰
هیلد ـ سرلیونل: ۳۳۵، ۳۳۹

ی

یانگ ـ م. وای: ۶۸
یعقوب شاه: ۳۱۴

... دفاع مصدق از استقلال ایران، مبارزه‌اش با Nioc (کمپانی انگلیسی نفت) قدرت روحیِ خارق‌العاده‌اش و بالاخره این امر که در پایان ۴۲ با زورِ دو قدرت بزرگ جهان - امریکا و انگلیس، ... سرنگون شد، از او **قهرمانی جاودانه** ساخت ... کودتای ۲۸ مرداد به عنوان فصلی دردناک در تاریخ ایران و سراسر خاورمیانه تلقی شد، چه جلوی پیشرفت آزادی و دموکراسی در منطقه را گرفت. از این هم بالاتر، این تصور که استقرار مجدد شاه خودکامه در جهت حفظ منافع استراتژیک و ذخایر انرژی امریکا در منطقه بود، از اساس نادرست از آب درآمد. آنچه این کودتا برای امریکا به بار آورد انقلاب ایران و بالا گرفتن امواج اصول‌گرائی اسلامی، که آکنده از نفرت به غرب است، بود ...

ناشر: انتشارات چاپخش

نشانی: تهران - میدان انقلاب - بازارچه کتاب - پلاک ۱۲ تلفن: ۶۴۰۴۱۱۰

صندوق پستی: ۱۳۱۴۵-۱۷۳۷

قیمت: ۱۸۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۵۵۴۱-۱۰-۷ ISBN : 964-5541-10-7

ISBN 964-5541-10-7

9789645541109